تألیف استاد علامه
محمدعلی مدرس

ریحانة الادب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

یا

کنی و القاب

جلد دوم

کتابفروشی خیام

تألیف استاد علامه
میرزا محمّد علی مدرّس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللّقب

یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و
شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد دوّم

چاپ دوم

تبریز - چاپخانهٔ شفق

خداوندا در توفیق بگشا

باب «ح»

(بی نقطه)

حاتمی بکسر(ت) **ابوعلی (یا ابوعبدالله) محمد بن حسن بن مظفر-** بغدادی، کاتب لغوی، ازمشاهیر علمای اعلام و ادبای فخام میباشدکه فنون ادبیه را از ابن درید و ابوعمر و زاهد، غلام ثعلب فراگرفته ودر بغداد مشغول تدریس شد، قاضی تنوخی ودیگر اکابر وقت درحوزهٔ درس وی حاضر میگردیدند وازتألیفات او است:

۱- حلیة المحاضرة در دو مجلّد بزرگ **۲- رسالهٔ حاتمیه** در عیوب و نواقص و سرقات اشعار معاصرش متنبّی و روز چهارشنبه ۲۷ ربیع الاخر ۳۸۸ه قمری درگذشت.

(ص ۱۵۴ ج ۱۸ جم و ۲۴۲ مط و ۱۹۰۴ ج ۳ س و ۸۸ ج ۲ کا)

حاجب **هبة الله بن حسن-** معروف بحاجب، مکنّی با بوالحسن، شاعری است ادیب ، از افاضل اهل ادب و از اشعار او است :

یا لیلة سلك الزما ــــــــن بطیبها فی کل مسلك
والبدر قد فضح الظلا ــــــــم فستره عنه مهتك
والنور یبسم فی الریا ــــــــض فان نظرت الیه سرك
شارطت نفسی ان اقو ــــــــم بحقها والشرط املك

در اواخر رمضان ۴۲۸ه ق در بغداد بمرگ ناگهانی درگذشت.

(ص ۲۷۱ ی ۱۹ جم و ۷۱ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

حاجری **حسام الدین ابویحیی و ابوالفضل ،** عیسی بن سنجر بن بهرام بن جبریل اربلی ، از مشاهیر شعرای عرب میباشد، **دیوان اشعارش**

مشهور ، برمعانی دقیقه مشتمل ودرقاهره چاپ شده‌است ونیز از او است: **مسارح الغزلان الحاجرية** که نسخهٔ خطّی آن در کتابخانهٔ هندی‌ازلندن موجود است. اخیراً داخل‌خدمت ملك مظفّرالدین حاکم اربل شد، روز پنجشنبه دویم شوال ۶۳۲ھ ق دراثر ضربت‌کارد بعضی از دشمنان خود ، در اربـل کشته شد ، درگورستان باب‌المیدان بخـاك رفت و از اشعار او است :

الله يعلـم مـا بقى سوى رمق	**منى فراقك يامن قربه الامل**
فابعث كتابك واستودعه تعزية	**فربما مت شوقاً قبل مايصل**

حاجری (بکسر جیم) منسوب است بشهر حاجر نامی ازبلاد شام یا حجازکه در اشعارش بسیاراستعمال کرده و بدان‌سبب بهمین‌عنوان‌شهرت یافته‌است‌والآن‌ازمردم‌اربل‌میباشد.

(ص ۱۹۰۴ ج ۳ س و ۴۳۵ ج ۱ کا)

حاجی آقا **میرزا ابراهیم** - اولیا سمیع بعنوان صفا خواهدآمد.

حاجی آقا **حاج میرزا علی‌نقی‌بن سیدحسن بن سید محمد**- مجاهد، ازاکابر علمای‌امامیّهٔ قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه عالمی‌است‌عامل فاضل کامل ، فقیه اصولی رجالی ، معقولی منقولی، مشهور بحاجی‌آقا . عاقبت ریاست علمیّهٔ حائرمقدّس بدومنتهی‌شد وکتاب **الدرة فی العام والخاص** و **الدرة الحائرية فی شرح الشرائع** که درایران چاپ سنگی‌شده از تألیفات او است. عصر روز پنجشنبه ششم‌صفر ۱۲۸۹ھ ق (غرفط) درکربلای‌معلّی وفات‌یافت ودرمقبرهٔ والد معظّم‌خود دربازارحضرت‌ابوالفضل ع مدفون‌گردید . ترجمهٔ حال پدرش نیز بعنوان صاحب مناهل خواهدآمد .

(ص ۶۴ ج ۱ عه)

حاجی آقابابا **میرزا محمدتقی** - بعنوان ملك‌الاطبّاء خواهدآمد .

حاجی آقابزرگ **حاجی میرسیدعلی**- بعنوان سدهی خواهدآمد .

حاجی اشرفی **حاجی ملامحمد** - بعنوان اشرفی مذکور افتاد .

حاجی بکتاش ولی **محمد** - نیشابوری‌ّالمولد، از اکابر عرفا و صوفیّه وازسادات کاظمیّه میباشدکه ازشیخ لقمان خراسانی‌کسب‌فیض واقتباس انوار باطنیّه نمود ، درسال ۷۳۸ھ ق در دیهی حاجی بکتاش نام در نزدیکی شهر قیر،

از ولایت آنکارا درگذشت ولفظ **بکتاشیه** مادّه تاریخ وفات او میباشد و سلسلهٔ بکتاشیه از سلسله‌های صوفیّه نیز بدو منسوبند. (ص۷۵ ج۳ فع و۱۳۳۲ ج۲ س)

حاجی پاشا **خضر بن علی بن خطاب** - معروف بحاجی پاشا، از پزشگان اواخر قرن هشتم هجرت میباشد که کتاب **شفاءالاسقام و دواء الآلام** از تألیفات او بوده و بعد از سال هشتصد تمام هجرت وفات یافته‌است. (ص۳۵۱ ج۱ مر)

حاجی خلیفه **عبدالله**، از اکابر عرفا میباشد، در بروسه خلیفه و جانشین و پوست نشین شیخ تاج الدین، پیروقت بود، زمانی اسیر فرنگیها شد و عاقبت مستخلص گردید و بسال ۸۹۴ه ق (ضصد) درگذشت. (ص۷۶ج۳فع)

حاجی خلیفه **مصطفی بن عبدالله** - بعنوان کاتب چلبی خواهد آمد.

حاجی سبزواری **حاجی ملاهادی** - بعنوان سبزواری خواهد آمد.

حاجی شیخ الرئیس **ابوالحسن میرزا**، پسر حسام السلطنة پسر فتحعلیشاه قاجار، از اکابر علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد که در تبریز متولد شد و بطلب علوم عربیّه و ادبیّه وکلام وحکمت و فقه و اصول وطبّ و حساب و هندسه پرداخت، چندین بار بزیارت کعبه مشرّف شد، بعشق آباد و سمرقند و بخارا سفرها کرد، اخیراً بشیراز برگشته و زمانی در آنجا اقامت گزید، بتدریس و موعظه و امامت جماعت آغاز کرده و مرجع استفادهٔ اهالی آن نواحی و قدوهٔ علمای روحانییّن واسوهٔ حکمای متألّهین شد. تألیفات او بدین شرح است: **کتاب الابرار**، کتاب **اتحاد اسلام** و کتاب **منتخب نفیس**، که اوّلی در ردّ احمد قادیانی مدّعی مهدویّت، دویمی برای سلطان روم تألیف یافته وسومی هم مشتمل براشعار عربی وپارسی ومنشآت خودش میباشد. درشعر هم دستی توانا داشت، بحیرت تخلّص میکرده واز او است:

خون دل ما ریز که شمشیر تو تیز است ابروی تو تاچند بکج دار و مریز است
گر با دل غمدیده سر صلح نداری پس غمزه‌ات ازچیست که کج دار ومریز است

ایضاً:

خوشا دمی که خراب از شراب ناب شویم بنا برآب گذاریم، تا خراب شویم

طریق حکمت آنست ، تا فلاطون وار میان خم بنشینیم تا شراب شویم
سال وفاتش بدست نیامد و بعنوان شیخ‌الرئیس نیز خواهدآمد . (ص۵۲۹عم)

حاجی‌مجتهد **میرزا هدایت‌الله بن ملاصادق بن ملامحمدتقی** ، برغانی که شرح حال جدّ مذکورش درهمین کتاب بعنوان برغانی نگارش یافته، از افاضل علمای عصر ما میباشد، درسال۱۲۸۱ه ق که سال وفات شیخ‌مرتضی‌انصاری‌است متولد شده و از تألیفات او است :

۱- **اثبات الامامة الخاصة بالکتاب والسنة** ۲- **تحفةالانام فی‌معرفة الامام** .
سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۲۲ ج ۳ ذریعه)

حاجی‌ملاآقا **مولی احمدبن مولی مصطفی** - بن‌مولی احمدبن مولی مصطفی بن احمد خویی قزوینی ، معروف بحاجی ملاآقا ، از اکابر علمای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه در سال ۱۳۰۷ه (غشز) وفات یافته و از تألیفات او است :

۱- **الارث** ۲- **مرآت‌المراد** ، در رجال . (ص ۴۴۱ ج ۱ ذریعة)

حاجی‌میرزابابا **میرزا محمدتقی** - بعنوان ملك‌الاطبّاء خواهدآمد .

حارثی **محمدبن احمد بن محمدبن حارث** - از روات‌شیعه‌میباشد وشرح حالش موکول بکتب رجالیه میباشد.

حارثی‌واعظ **محمد بن علی** - درباب‌کنی بعنوان‌ابوطالب مکّی خواهدآمد.

حازمی **محمدبن موسی بن عثمان بن موسی بن عثمان بن حازم** - شافعی همدانی، مکنّی بابوبکر، ملقّب بزین‌الدین ، محدّث وحافظ قرآن مجید بود و تألیفات او بدین شرح است :

۱- **الاعتبار فی‌بیان‌الناسخ والمنسوخ من‌الاثار** که درسال ۱۳۱۹ (غشیط)ه قمری درحیدرآباد دکن چاپ‌شده‌است ۲- **سلسلةالذهب** ۳- **العجالة** ۴- **الفیصل** ۵- **الناسخ والمنسوخ** و ظاهر آن است که همان‌کتاب الاعتبار است. حازمی شب دوشنبه۲۸ ج۱ سال

۵۸۴ (ثفد)ھ قمری درسی وپنج یا شش‌سالگی در بغداد وفات‌یافت ودرقبرستان شونیزیه مدفون گردید . (ص۶۴ ج۲ کا)

حاسب **احمد بن حسن** - بعنوان فلکی احمد ، خواهدآمد.

حاسب **احمد بن عبدالله** - بعنوان حبش حاسب ، خواهدآمد.

حاسب **ثابت‌بن قره** - بعنوان حرانی خواهدآمد .

حاسب **محمد بن محمد** - بعنوان بوزجانی نگارش دادیم .

حافظ[1]

حافظ آبرو بی‌مدّ الف صحیح ودر زیر نگارش یافته است.

حافظ آزاد **غلام محمد** - بعنوان آزاد حافظ نگارش دادیم .

حافظ ابرو **لطف‌الله بن عبدالله** - هروی، ملقّب بنورالدین (یاآنکه نورالدین نامش بوده و پسر لطف‌الله است یعنی نورالدین بن لطف‌الله) از مشاهیر مورّخین و ارباب سیر میباشد . خلاصهٔ هدیة‌الاحباب و قاموس‌الاعلام وآنچه از کاتب‌چلبی وحبیب‌السّیر نقل شده‌آنکه : وی درهرات متولد شد ، درهمدان بمسند

۱ـ **حافظ** - در اصطلاح قراء و اهل‌تجوید ،کسی را گویندکه تمامی قرآن مجید را حفظ داشته واز اول تاآخر با مراعات اصول تجوید ، موافق قرائات عشره یا سبعه ویا لااقل موافق یکی ازآنها بخواند . دراصطلاح علم درایت و ارباب حدیث و خبر، موافق‌فرمودهٔ بعضی از اجله اطلاقات عدیده دارد : کسی را گویندکه‌کتاب و سنت را حفظ‌کرده باشد ، یاکسی‌است که تمامی شنیده‌های خود را روایت‌کرده و هرآنچه راکه محل حاجت‌باشد حفظ‌کند، یاکسی است‌که صد هزار حدیث را متناً و سنداً دربرداشته باشد ، چنانچه حافظ سیصد هزار حدیث همچنانی را **حجت** و حافظ همه را **حاکم** نامند . دراینجا محض زیادت بصیرت مراجعین بشرح حال بعضی از معروفین بهمین عنوان حافظ میپردازیم و بعضی دیگررا نیزکه با عنوان مشهوری دیگر نگارش یافته وبه حافظ نیز موصوف میباشند تذکر میدهیم و الا بسیاری از اکابر بهمین وصف حافظ موصوف میباشند و انشاءالله درفهرستی جداگانه‌که برای امثال این موضوع درنظر است نگارش خواهیم داد .

فضل وکمال قدم نهاد ، درعلم‌تاریخ وصناعت انشاء اشتهار یافته ودراثر تشویق‌امیر تیمور گورکان تکمیل‌کرد ومورد الطاف وی‌گردید. بیست وهشت سال‌ازسلطنت میرزاشاهرخ گورکان را نیز دریافته و با شرف‌الدین علی یزدی ، شاه نعمت‌الله ولی ، خواجه محمد پارسا ، بهاءالدین نقشبند و نظائر ایشان معاصر وحتّی با بعضی از ایشان معاشر بود . **ذیل جامع‌التواریخ رشیدی** که بسال۱۳۱۷ه شمسی‌در تهران‌چاپ‌شده وکتاب‌**زبدةالتواریخ** تألیف او است‌که مطبوع طبع مورّخین و افاضل میباشد و بحوادث جمیع عالم و وقایع احوال بنی‌آدم بطور تفصیل مشتمل بوده و ازآغاز خلقت تا سال هشتصد و نهم هجرت درقید نگارش درآورده است و همین‌کتاب به **تاریخ‌ابرو** معروف و ازآن‌روکه تألیف‌آن بنام‌بایسنقرمیرزا بوده‌آن را **زبدةالتواریخ بایسنقری** هم‌گویند. حافظ‌گفتن‌او بجهت‌حافظ قرآن بودن ویا بجهت حفظ داشتن متن و سند صدهزار حدیث بوده چنانچه در عنوان حافظ مذکور داشتیم . در **وجه تسمیهٔ** او به‌ابرو نیزگویندکه ابروی پیوسته و زیبا و خوش‌نمائی داشت باندازه‌ای‌که نشان مخصوص و وسیلهٔ معرفی او شده بود و یا موافق نوشتهٔ بعضی، ازناحیهٔ ابری نام خراسان درحدود بسطام‌بوده وکم‌کم ابری باًبروتحریف یافته است بهرصورت از اینجا مکشوف میگرددکه لفظ ابرو بفتح الف بوده و ممدوده خواندن‌آن اشتباه وناشی ازقلب تتبّع میباشد وعلاوه برآن وزن این‌شعرهم‌که درتاریخ وفاتش‌گفته‌اند شاهد مدّعا تواند بود .

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال　　وفات حافظ ابرو بشهر زنجان شد

(دررالتیجان وص ۱۲۱ هب و ۱۹۱۳ ج ۳ س)

حافظ‌حلوائی شاعری است ایرانی‌که در زمان شاهرخ میرزای تیموری متوفی بسال ۸۵۰ه (ضن) درهرات میزیسته وسال وفاتش بدست‌نیامد.

و از او است :

حافظ حلوائیم و ازکمال　　معتقد حافظ شیرازیم

(ص ۲۲۵ سفینه و۱۹۱۳ ج ۳ س)

حافظ‌الدین **عبدالله‌بن احمد** ـ بعنوان نسفی خواهدآمد .

حافظ رجب برسیّ المولد ، حلیّ المسکن ، رضی‌الدین اللّقب ، پسر **محمد بن رجب** ، فقیه فاضل محدّث صوفی، شاعر ادیب منشی، ازاکابر افاضل اواخر قرن هشتم و اوائل قرن نهم هجری میباشدکه با تفتازانی و سیّد شریف جرجانی از علمای عامّه و فاضل مقداد و ابن‌المتوّج بحرانی از علمای خاصّه و نظائر ایشان معاصر بوده واز تألیفات او است:

۱- اسرارالائمة ۲- الالفین فی‌وصف سادة الکونین ۳- انشاءالتوحید ۴- تفسیر سورةالاخلاص ۵- الدر الثمین فی‌ذکر خمسمأة آیة نزلت فی‌شأن امیرالمؤمنین ۶- لوامع انوار التمجید و جوامع اسرارالتوحید ۷- مشارق‌الامان و لباب حقائق الایمان که در سال ۸۰۱ یا ۸۱۱ه ق از تألیف‌آن فراغت یافته است **۸- مشارق‌الانوار** و یا **مشارق انوار الیقین فی‌حقائق اسرار امیرالمؤمنین ع** که در سال پانصد و هیجده از ولادت حضرت ولی عصر ناموس‌دهر حجة بن‌الحسن عجّل‌الله‌فرجه تألیفش داده‌که درحدود هفتصد وهفتاد وچهارم هجرت میباشد و دربمبئی چاپ شده و از اشعار او است‌که در همین‌کتاب‌آخری خطاب بحضرات ائمّهٔ اطهار علیهم‌السلام‌گوید :

فرضی ونفلی و حدیثی انتم	**وکل کلی منکم و عنکم**
خیالکم نصب لعینی ابداً	**و حبکم فی‌خاطری مخیم**
وقفا علی حدیثکم و مدحکم	**جعلت عمری‌فاقبلوه و ارحموا**
منوا علی‌الحافظ من فضلکم	**واستنقذوه فی‌غد و انعموا**

در امل‌الامل‌گوید این‌کتاب‌آخری او خالی از افراط نبوده و بسا هست‌که بغلوّ و غالی بودنش منسوب دارند ، بروجردی بالصراحة تبرئه‌کرده وگویدکه برسی ، بری از این نسبت است باری سال وفاتش معلوم نشده و مکشوف‌گردیدکه در اوائل قرن نهم هجرت درقید حیات بوده است و قبرش در اردستان در وسط باغی است .

برس، بضمّ اوّل یاکسرآن موضعی است در اراضی بابل‌که‌آثار بخت نصّر درآن باقی است و نیز دهی است در قرب ترشیز از خراسان و یکی دیگر مابین حلّه وکوفه و ظاهرآن است‌که شیخ رجب برسی منسوب بهمین‌آخری است .

(ملل وص ۱۲۲هب و ۲۸۴ ت و۳۹ ج ۲ ذریعة)

حافظ‌الشام **محمدبن عبدالله** - بعنوان ابن‌ناصرالدین درباب‌کنی‌خواهدآمد.

حافظ شیرازی **فخرالمتکلمین وشمس‌الدین محمد، بن شیخ‌کمال‌الدین - شیرازی** ، معروف بخواجه حافظ (بلکه هریك از دولفظ خواجه و حافظ نیز درصورت اطلاق وعدم قرینه در زبان ادبا ، راجع بهمین حافظ شیرازی میباشد) از اکابر شعرای‌عرفای‌ایرانی عهدآل مظفّر است‌که بسیار قلندرانه و لاابالیانه امرار حیات نمود ، درسایهٔ قناعت‌که‌گنجی‌است بی‌نهایت، تاج عزّت ومناعت برسر نهاد ، بهیچ‌کدام از ملوك و اکابر عصر خود اعتنائی نکرد باوجود این محلّ‌توجه وعنایت طبقات مختلف و درحقیقت شاعری ، دون مراتب عالیهٔ علمیّهٔ او است زیرا علوم ظاهر و باطن براو مکشوف بود و خصوصاً درعلم قرآن نظیری نداشته‌است. قاضی‌نوراللّٰه شوشتری فرماید: حافظ عارف‌شیراز، سردفتر اهل‌راز، درحقائق‌ومعارف‌ممتاز،دیوان‌او لسان‌الغیب وصحت ایمان او مبرّی از عیب و ریب است . حافظ ، با سیّد محمود داعی الی‌الله و شیخ‌کمال خجندی و شاه نعمت‌الله ولی معاصر بود ، از سیّد شریف جرجانی استفادهٔ علوم متنوّعه نموده و درمراتب عرفان وقرائت قرآن نادرهٔ زمان وبسیار عذب‌البیان و تمامی‌آن‌کتاب آسمانی را با چهارده قرائت در حفظ داشته است و هرآنچه از مراتب عرفان و حقیقت نصیبش بود همانا از برکت و دولت قرآنش میدانست و معتقد بود براینکه‌کسی لطائف حکمت را با لطائف و حقائق قرآنی چون وی جمع ننموده و از این‌رو خود را بحافظ تخلّص میکرد . اشعار عارفانه‌اش بسیار ومشهور هردیار ودایر مابین صغار وکبار است، لکن بجهت‌کثرت اهتمامی‌که بتدریس قرآن و حاشیه نوشتن برکشّاف ومفتاح ومطالع داشته خودش را تدوین وترتیب‌آن اشعار دسترس نبود و بعداز وفات او سیدقاسم انوار، قوام‌الدین ، همین دیوان‌کنونی اورا (که بارها چاپ و شرح‌های بسیاری برآن نوشته شده ودر اقطار عالم معروف و به بسیاری از زبانهای اروپائی ترجمه نموده‌اند) برشتهٔ تدوین و ترتیب درآورد و یا بنوشتهٔ بعضی ، این تدوین و ترتیب اشعار خواجه بعد از وفات‌او باmواظبت ومباشرت محمدگل‌اندام میباشدکه درمجلس درس‌قوام‌الدین، همدرس خود خواجه و شریك دراستفاده بوده‌است. بهرحال درنتیجهٔ اینکه تدوین وترتیب این

دیوان خواجه ازخودش نبوده بسیاری از اشعار سلمان ساوجی و شعرای دیگر که اندك شباهتی باشعار خواجه داشته‌اند داخل دیوان خواجه‌گردیده است . موافق نوشتهٔ احمد رفعت اصل اشعار حافظ عبارت از پانصد و هفتاد ویك غزل است وبس و بعضی از اکابر ادبای عصر حاضر ما ملتفت این نکته شده و دیوان حافظ را مهذّب و منقّح و با اهتمام تمام ، اشعار دیگران را سواکرده و چاپ نموده‌اند. چنانچه مشهور است غالباً بدیوان خواجه حافظ فال میگیرند و باملاحظهٔ آثار صدق و راستی موافق آنچه ازقاضی نورالله هم نقل‌شده به **لسان‌الغیب** موصوفش دارند. بنا بنوشتهٔ بعضی،آغاز این‌لقب (لسان‌الغیب) از روز وفات او است زیرا چون خواجه باکمال رند مشربی و لاابالیانه می‌زیسته است مشایخ وقت، بعداز رحلت وی بنماز جنازه‌اش تن درنمیدادندآخرالامر قرار برآن‌شد، اشعارش راکه متفرّقه نوشته شده بود جمع نمایند و درسبوئی اندازند ، کودکی معصوم یکی ازآنها را بیرون‌آورد و برطبق مضمون‌آن عمل نمایند و چون چنین‌کردندکاغذی که این بیت مرقوم بود برآمد :

قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ — اگرچه‌غرق‌گناهست، میرودببهشت

پس مشایخ برجنازهٔ وی نمازخوانده وازآن روز خواجه را لسان‌الغیب‌خواندند. گویند نجم‌الدین ، وزیر سلطان یعقوب میرزا ،که ازگدائی بوزارت رسیده بود پیوسته زبان اعتراضش بسوی حافظ دراز بود و درقدح این شعر اوّل دیوانش **الا ایهاالساقی** الخ این بیت‌ها را انشاء نمود :

چه صنعت دید درشعر یزید او — که درمطلع سخن از وی سراید
اگرچه مال کافر برمسلمان — حلال است و درآن قیلی نشاید
و لکن شیر را عیب عظیم است — که لقمه از دهان سگ رباید

تاآنکه روزی‌سلطان‌یعقوب، فالی‌درنظرگرفته وامر بآوردن‌دیوان‌حافظ نمود، نجم‌الدین باز زبان باعتراض بازکرده وگفت : هیچ وقت با فال ، استعلام باطن حال ، نتوان‌کرد و لسان‌الغیب‌گفتن حافظ بی‌مورد میباشد لکن این اعتراض وی مؤثّر نشد ، سلطان هم

به نیّت خود نجم الدین فال گرفت ودرسطر اوّل صفحه که محل فال است بدین شعر تصادف نمود:

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب — یارب مباد آنکه گدا معتبر شود

سلطان این شعر را حمل برکرامت حافظ داشته و وزیر را ملامت نمود نیز گویند شش تن از بانوان شیراز بزیارت حافظ رفته ودرسر قبرش مذاکره نمودند که اگر حافظ زنده بودی باکدامین ایشان زناشوئی نمودی اینك هریکی مزیّتی از قبیل مال و منال وجاه و جلال وکمال ودیگر مزایای احوال برای خود ثابت نمود ، عاقبت بنا شد با استفسار ازخود حافظ قطع مشاجره وجدال نمایند ، روی این مرام بدیوانش فال گرفتند وبدین شعر تصادف نمودند :

شهری است پر کرشمه و خوبان زشش جهت — چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

هنگامی که شاه اسمعیل صفوی بشیراز وارد شد ، اکثر بقاع اکابر سلف راکه دوستدار اهل بیت عصمت نبوده‌اند ویران ساخت تا بمزار خواجه حافظ رسید، بنظر احراز صفا وعدم صفای نیّت او ودوستدار اهل بیت‌عصمت ع بودن یا نبودن وی بدیوانش فال گرفت و بقصیده‌ای تصادف نمودکه مقطع آن این است :

حافظ زجان محبّ رسول است وآل او — حقا بدین ،گوا است خداوند داورم

پس امر ملوکانه به تعمیر مزار خواجه صادرگردید، اینگونه قضایا بسیار و تفصیل آنها خارج از وضع کتاب است . یك فقره از مواردی راکه بخود این نگارنده تصادف نمود ثبت اوراق مینماید . چند سال پیش ، موقع تألیف قاموس المعارف در یکی از شبهای زمستان ، بنگارش مطلب مهمّی اشتغال داشتم تاآنکه شب از نیمه‌گذشت و دراثر غلبهٔ خواب اختیار ازدستم رفت بطوری‌که از اتمام آن مطلب ناامیدگردیدم، چون درتأخیر اتمام آن نیز مظنّهٔ تجدید رنج و تعبی میرفت که درتشیید مبانی آن بکار رفته بود اینك خواستم با مراجعه بکتاب دیگری تغییر حالتی کنم و بکار خود ادامه دهم دراثنای این خیال، بدیوان خواجه تصادف نمودم وبه نیّت اینکه صحت وفساد عقائد دینی آن عارف الهی، بهشتی یا دوزخی، مؤمن ویا غیرمؤمن بودن اورا ازخودش پرسیده باشم بدیوانش

فال گرفته و بهمین غزل برخوردم :

گر من از سرزنش مدّعیان اندیشم — کار سالوسی و رندی نرود از پیشم

زهد رندان نوآموخته کاری بد نیست — من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم

برجبین، نقش کن ازخون دل ما خالی — تا بدانندکه قربان تو کافر کیشم

شعرخونبارمن ای دوست بریار بخوان — که زمژگان سیه بررگ جان زد ریشم

دامن از رشحهٔ خون دل ما درهم چین — که اثر درتوکند گر بخراشی ریشم

من اگر رندم وگر شیخ چه کارم باکس — حافظ راز خود وعارف وقت خویشم

پس ازآن استغفار، پیش نفس خودم بسیار شرمسار شدم وآن مطلب قاموس المعارف را بپایان رساندم .

ولادت خواجه بسال هفتصد و بیست ، وفاتش بسال هفتصد و نود ویك یا دو ویا چهار ازهجرت (۷۹۱یا۷۹۲یا۷۹۴ﻫ قمری) درشیراز واقع شد، درمصلّی که خارج شهر و نزدیك بدروازه است مدفون گردید . محمد معمّائی ، وزیر سلطان ابوالقاسم بهادر ، قبّه‌ای برسر قبرش بنا نهاد . درتاریخ وفاتش بنا برقول اوّل گفته‌اند :

چراغ اهل معنی خواجه حافظ — که شمعی بود از نور تجلّی

چو در خاك مصلّی دفن گردید — بود تاریخ او **خاك مصلی**= ۷۹۱

نیز درتاریخ وفات خواجه حافظ موافق قول دویمی گفته‌اند :

بسال **با** و**صاد** و **ذال** ابجد — ز روز هجرت میمون احمد

بسوی جنّت اعلی روان شد — فریدعهد، شمس الدین محمد

اگر دراین شعرحرف **با** را تبدیل بر**دال** (بی نقطه) دهیم بازهم تاریخ وفات خواجه موافق قول سومی خواهد شد و اگر مصراع اوّلی این شعر را (بسال ذال و صاد و حرف اوّل) بخوانیم چنانچه از بعض نسخه‌ها نقل شده باز ۷۹۱ بوده وقول اوّلی را تأیید مینماید.

(ص ۱۴۵ لس و۱۱ ج۲ مع و۴۴۹ عم و۷۸ ج۳ فع و۱۲۲هب وغیره)

حافظ قشیری **عبدالغافر**- بهمین عنوان قشیری خواهدآمد .

حافظ کاشفی **حسین** - بهمین عنوان کاشفی خواهدآمد .

حافظ کبیر **احمد بن محمد** - بعنوان برقانی نگارش دادیم .

حافظ کبیر **احمد بن محمد بن سلمه** - بعنوان طحاوی خواهدآمد .

حافظ کبیر **عبدالعظیم** - بعنوان منذری خواهدآمد .

حافظ کبیر **علی بن حسن** - بعنوان ابن‌عساکر در باب کنی خواهدآمد .

حافظ کلبی **هشام** - بهمین عنوان کلبی خواهدآمد .

حافظ مدینی **محمد** - بهمین عنوان مدینی خواهدآمد.

حافظ مزجاجی **احمد بن علی** - بهمین عنوان مزجاجی خواهدآمد .

حافظ مستغفری **جعفر** - بعنوان مستغفری خواهدآمد .

حافظ مغرب **احمد بن محمد** - بعنوان تلمسانی نگارش یافته است.

حافظ مقدسی **عبدالله** - بعنوان مقدّسی خواهدآمد .

حافظ نسائی **احمد** - بهمین عنوان نسائی خواهدآمد .

حافظی فقیهی است شاعر ، از افاضل عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۴هـ ق)، که دراشعارخود بحافظی تخلّص‌میکرد وکتاب **التحفة الطهماسبیة** که منظومه‌ایست دویست بیتی فارسی دراصول دین، از او است و بامر آن شاه والاجاه نظمش‌کرده ودر اواخر آن این بیت است :

حافظی این‌رساله مختصری است
از بـرای عـرابـی و عجمـی

نام و زمان فوت و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد.
(ص ۴۵۰ ج ۳ ذریعه)

حافظی **محمد بن محمد** - بعنوان پارسا نگارش دادیم.

حافی **بشر بن حارث بن عبدالرحمن** - بن‌عطاء بن هلال بن ماهان بن عبدالله مروزی بغدادی ، مکنّی بابونصر ، معروف

بحافی ، از اکابر عرفا و صوفیّه و بزرگان رجال طریقت و ارکان سالکین راه حقیقت که درمیان این طبقه با زهد و ورع و تقوی و دیانت و یقین و معرفت وحسن طریقت و وفورعقل و انواع فضل و اسقاط فضول مشهور ودربارهٔ وی اعتقادی تمام دارند. بعضی از ایشان گوید از شهر بغدادکسی بیرون نیامده که عاقلتر از بشر بوده و یا بیشتر از وی مالك زبان خود باشد . بشرکثیرالحدیث بود ، لکن بصدد روایت نیامده بلکه مکروهش میداشت و بهمین جهت کتابهای خود را دفن نمود، روزی اصحاب حدیث نزد وی حاضر شده گفتند شاید این علمها روزی سودی بدهد ، گفت پس زکوة این احادیث را بدهید چنانچه ازدویست درهم پنج درهمش مال زکوةاست همچنین لازم است ازدویست حدیث که شنیدید به پنج حدیث عمل کنید، همانا مرادش فهماندن لزوم عمل بود واینکه علم حدیث وشنیدن آن نیز برای عمل است اگرچه کمتر هم باشد . روزی فضیلت قناعت را از وی پرسیدند، گفت اگر در قناعت هیچ سودی نباشد مگر لذّت بی نیازی ازمردم، بازهم کافی است.

افادتنی القناعة ای عز ولا عز اعز من القناعة
فخذ منها لنفسك رأس مال وصیر بعدها التقوی بضاعة
تحز حالین تغنی عن بخیل وتسعد فی الجنان بصبر ساعة

دیگر کلمات حکیمانهٔ بشر بسیار و در کتب مربوط نگارش یافته است . پوشیده نماند که بشر، در بدایت حال شراب‌خوار بود ، بساز و سرود و غنا و طرب و سرنا اشتغال داشت، عاقبت دراثر ارشاد حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام موفق بتوبه گردید وسبب توبه موافق آنچه علاّمهٔ حلّی در منهاج الکرامة فرماید آن بود که آن حضرت در هنگام مرور از در خانهٔ بشر، صوت غنا وآلات لهو و لعب شنید پس ، ازکنیزکی که در همان حال برای انداختن خاکروبه از خانهٔ بشر بیرون میآمد استفسار فرمودند که صاحب این خانه، آزاد است یا بنده، عرضه داشت که آزاد است فرمود راست گفتی که اگر بنده میبود ازمولی ومالك خود می ترسید ، اشاره بآن بود که بنده باید از خالق خود درخوف وهراس باشد و مرتکب منهیّات وی نگردد چون کنیز بخانه برگشته وقضیه را نقل نمود بشر پا برهنه بخدمت آن حجّت خدا شتافت و ازکثرت حیا و شرمساری با ناله و زاری اعتذار نمود

و موفّق بتوبه و انابه‌گردید واز اینجا سبب حافی‌گفتن بوی نیز روشن میشودکه بعربی پابرهنه راگـویند ، چنانچه موافق تصریح بعضی از اجلّه ، تشیّع بشر نیز ازآن قضیه استظهار میگـردد . موافق بعضی دیـگر ، سبب لقب حافی‌آن بوده‌کـه روزی در اوقـات انقطاع و عزلت ، بند یك لنگهٔ نعلین اوگسیخته شد ، ازکفش‌دوزی درخواست نمودکه آن را درست نماید ،کفش‌دوز زبان بملامت‌گشوده وگفت شما دراویش وعرفا ، پیوسته باعث رنج و زحمت دیـگران هستید، بشر این حرف نامِلایم را هموار طبع‌خود نکرده و منافی مقام انقطاعش دید ،آن لنگه را از دست و لنگهٔ دیـگر را از پای انداخته و سوگند یاد نمودکه درتمامی عمر خودکفش درپای نکند وبرهنه پا باشد ، اینچنین‌کرده و بحافی مشتهرگردید .

بعضی از اهل سیر درسبب توبه‌اش‌گویندکه در اثنای عبور، ورق پاره‌ای دیدکه برروی‌آن بسم‌الله الرحمن الرحیم مسطور ودر زیر پای متردّدین افتاده بـود پس‌آن را برداشت ، بچند درهمی‌که داشته عطر غالیه خریده وآن ورق پـاره را معطّرکرد و در شکاف دیواری گـذاشت پس در خـواب این صـدا بگـوشش آمد : **یا بشر طیبت اسمی فلاطیبن اسمك فی‌الدنیا والاخرة** ، اینك بعد از بیـداری توبه و انابـه نمود . باری بشر روز چهارشنبه بیستم ربیع‌الاول ویـا دهم محرّم سال دویست و بیست و شش یـا هفت از هجرت (۲۲۶ یا۲۲۷ه قمری) درهفتاد وپنج سالـگی دربغداد درگذشت، لکن بزعم‌بعضی درمرو وبعقیدهٔ دیـگری در قصبهٔ دلـگشا نام ، ازتوابع شوشتر وفات یافته است ودرهمین قصبه قبری است‌که به‌بشر منسوب‌بوده ومزار مردم میباشد . بشر سه خواهر داشته مضغه و مخده و زبده نام‌که هرسه از اهل زهد و ورع و عبادت بوده‌اند.

(ص۹۵ج۱کا و۱۳۲ت و ۱۲۴لس و۱۲۳هب و۶۷ ج۷ تاریخ بغداد و ۱۱۳ ج۲فع)

حافی **محمد** - بعنوان زین‌الدین محمد حافی خواهدآمد .

حاکم **محمد بن عبدالله بن‌محمد** - بعنوان ابن‌البیع و درباب‌کنی‌خواهد آمد و چنانچه در ترجمهٔ لفظ حـافظ مذکور داشتیم حـاکم در

اصطلاح اهل حدیث کسی راگویندکه بتمامی احادیث و اخبار محیط بوده وهمهٔ آنها را با متن و سند درحفظ داشته باشد (اگر باشد) .

حاکم انباری **قاسم بن محمد** - بهمین عنوان انباری نگارش یافته است .

حاکم بامر الله **منصور بن نزار** - ششمین خلیفهٔ فاطمی است که در ذیل عنوان فاطمیّون میآید .

حاکم نیشابوری **محمد بن عبدالله بن محمد** - بعنوان ابن البیع در باب کنی خواهدآمد.

حاکمی **علی بن ابی‌سعید** - در باب کنی بعنوان ابن یونس خواهدآمد .

حالی تخلّص دیگر شاعری است هراتی که بعنوان بنائی نگارش یافته‌است.

حامض **احمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن عباس** - ادیبی است حافظ ، لقبش حامض که در نهایت ملعنت و عداوت با خانوادهٔ عصمت بود . اشعار احمقانه بسیار گفته وبهمین وسیله اموال بسیاری باقتضای طبیعت اهل زمان اندوخته بود .کتاب **اخلاق الرؤساء** وکتاب **جامع الحماقات و حاوی الرقاعات** وکتاب **المنادمة** از اواست. عاقبت گروهی ازشیعه که شتم بی‌ادبانهٔ اورا نسبت بحضرت امیرالمؤمنین ع از زبان خودش شنیده بودند از پشت بامش انداختند و بحیاتش خاتمه دادند ، رجوع بابوالعبر هم نمایند .

(ص ۲۱۷ ف و۱۲۳ ج ۱۷ جم)

حامض **سلیمان بن محمد بن احمد** - بغدادی، کنیه‌اش ابوموسی ، در اثر تندی اخلاقش دارای لقب حامض بوده که بعربی بمعنی ترش است . نحوی لغوی ، از اکابر علمای نحوکوفه بشمار میرفت ،آن‌علم شریف را از ثعلب نحوی وعلمای بصره فراگرفت هردو نحو بصری وکوفی را جامع ودرشعر وبیان ومعرفت لغت و فنون عربیّه وحید عصر خود بود ، درنزد ثعلب قربی بسزا داشته وبعداز وفاتش خلیفهٔ وی گردید و از تألیفات او است :

۱- خلق الانسان ۲- السبق والنضال ۳- غریب الحدیث ۴- مختصر النحو ۵- النبات ۶- الوحوش . شب پنجشنبه بیست وسوم ذی‌الحجه ازسال۳۰۵ه قمری دربغداد درگذشته

و درمقبرهٔ باب‌التین یا باب حرب بخاك رفت ·

(ص ۳۲۱ت و ۹۱۷ ف ۲۳۱ ج۱کا و ۲۵۳ ج۱۱جم و۶۱ ج۹ تاریخ بغداد)

حاوی‌سنندجی **حسینقلی‌خان پسر امان‌الله خان** - والی کردستان ، مراتب فضل و دانش و حسب و نسب و همّت وحشمت را جامع ودرفنون نظم و نثر عربی وپارسی بارع بود و از او است :

دل‌گم‌گشته‌ام چون یوسف ومن پیر کنعانم | که تا ازدامن من رفت صبرازگریه نتوانم
گر آن یوسف بچاهی شدفرو از کینهٔ اخوان | مرا این یوسف بصدچاه‌اوفتاداز حرص‌وعصیانم
ببردند از بـرم عزم تماشا را و من گفتم | بگریید ای‌مهان بروی زگرگ فتنه‌ترسانم
زسستی سخت میترسیدم اما استوارآمـد | به تسلیم ودیعت از پسرها عهـد و پیمانم
فراز ره نشستم زان سحرگـه تا بایوارش | که‌کی‌جمع آید ازگشت فلك‌شمل‌پریشانم
همی‌گاه عشا پیدا شدند اخوان افسونگر | ترکنا یوسف‌آمد درصماخ از قول ایشانم

تاآخر قصیده‌که دارای سی و پنج بیت است . حاوی بسال هزار و دویست وشصت وسوم هجرت(۱۲۶۳ه قمری) درجوانی ترك‌حیات نمود. (ص ۹۸ ج ۲ مع)

حایری **شیخ‌عبدالکریم** - تحت عنوان آیةالله نگارش دادیم .

حایری **سید نصرالله بن سید حسین** - بعنوان مدرّس‌خواهدآمد.

حایری **سیدولی بن سید نعمت‌الله** - حسینی رضوی حایری ، عالمی‌است محدّث فاضل صالح ، ازمتأخّرین امامیّه‌که باشیخ‌حسین‌عاملی پدر شیخ‌بهائی ودیگر تلامذهٔ شهیدثانی‌معاصر بود. تألیفات دینیّهٔ سودمنداو بسیاراست:

۱- **انوارالسرائر و مصباح‌الزائر** در فضائل ائمهٔ اطهار ع و زیارت ایشان‌که فارسی و مختصراست ۲- **تحفة‌الملوك‌الذی هوخیرمن‌الذهب‌المسکوك** ۳- **دررالمطالب وغررالمناقب فی‌فضائل علی بن ابیطالب ع** ۴- **کنزالمطالب فی‌فضائل‌علی‌بن‌ابیطالب ع** که درسال۹۸۱ه ق از تألیف‌آن فراغت یافته‌است ۵- **مجمع‌البحرین فی‌فضائل‌السبطین** ۶- **منهاج‌الحق والیقین فی‌فضائل علی امیرالمؤمنین ع** · مخفی‌نماندکه‌کتاب تحفة‌الملوك مذکور بریك مقدمه در تفکر صنایع الهی ویك خاتمه درتواضع و هشت باب در حقیقت دنیا ، محاسبهٔ نفس ،

ذکر موت ، حشر و نشر، احوال ملوك سلف، حسن عدل، قبح ظلم و حسن حلم وتواضع مشتمل میباشد ویك نسخهٔخطّی ازآن بشمارهٔ۱۸۹۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود است . (ملل و۴۲۹ ج۲ و۴۷۲ج۳ذریعه وغیره)

حبر الامة **عبدالله بن عباس** - بعنوان ابن‌عباس درباب‌کنی خواهدآمد.

حبش حاسب **احمدبن عبدالله** - مروزی ، ملقّب به‌حبش ، از علمای حساب و ریاضی ایـّام مأمون و معتصم میباشد ، تاحدود دویست و بیست از هجرت در قید حیات بود .کتاب **ابعاد و اجرام** ، **زیج دمشقی**، **زیج شاه** ، **زیج مأمون** ، **زیج ممتحن** وکتاب **عمل باسطرلاب** از تألیفات او است. (اطلاعات متفرقه)

حبش **ملاءای** - بعنوان دانش خواهدآمد .

حبی زنی بودازاهل‌مدینه‌که به‌شبق وشوهردوستی‌معروف **واشبق‌من‌حبی** از امثال دائره میباشد . میدانی تحت عنوان همین مثل‌گوید وقتی‌که مروان بن حکم والی مدینه بود، پسر حبی‌که درحدود چهل سال داشت شکایت به‌نزد مروان بردکه مادرم باجوان ابن‌ام‌کلاب نامی شوهرکرده است ، مروان آن‌زن را احضار و حقیقت مطلب را از وی استفسار نمودآن زن باکمال پرروئی سخنانی به پسر خودگفت‌که دلالت برشوهردوستی وکثرت‌شهوت‌او داشت ازاین‌رو بااین‌صفت‌ضرب‌المثل شد و اشبق من حبی ازامثال دائره‌گردید. زنان مدینه حبی را حوّا می‌گفتند یعنی‌اورا بمنزلهٔ امّ‌البشر میدانستند. (تخ و مجمع‌الامثال)

حجاب **حاج میرزا علینقی** - از شعرای یزد و پسر مدرّس یزدی از علما و فضلای عهد فتحعلیشاه قاجار بود ، اشعار نغز بسیاری دارد و از او است :

زدوستان دورنگم همیشه دل، تنگ‌است فدای همّت‌آن دشمنی‌که یك‌رنگ است
بود وصال تو یك عمر گوئیا آنی دوگام از تو جدائی هزار فرسنگ است

ایضاً :

پاسبان‌گفتا بروب این‌خاك در،گفتم بچشم گفتمش ریزم‌کجا ،گفتا بسر، گفتم بچشم

هرشعری ازاین‌غزل دارای‌صنعت‌ایهام‌است و زمان وفاتش بدست نیامد. (تاریخ یزد)

حجاب **آقافتحعلی** - شیرازی ، پسر محمدجعفر ، ازشعرا وخوش‌نویسان شیراز میباشد ، درخط نستعلیق بسیار مشهور بود ، شعر را هم خوب میگفت و بحجاب تخلّص می‌نمود و از او است :

به تیغم ار بزنی ، از توکی برم امید — کـه هست کشتهٔ تیغ تو زنـدهٔ جاوید
ز عشق زلف سیـاه تـو نیز نه پسندم — به‌خویشتن که شوم روزحشر، نامه‌سفید
گمان‌مبر که حجاب‌ار زغصّه خاك‌شود — برد غبـار وی از دامن تو دست امید

حجاب بسال ۱۲۶۹ه ق (غرسط) درشیراز وفات یافت و درحرم شاه چراغ دفن گردید .

(ص ۵۴۴ عم)

حجازیون مصطلح علمای تجوید است و رجوع بمدنیان نمایند .

حجال بـروزن بقّـال ، درکتب رجالیـّه ، هریك از عبـدالله بـن محمد اسدی،احمدبن‌سلیمان، حسن بن‌علی قمی‌را بدین‌وصف موصوف دارند لکن درصورت نبودن قرینه فقط اوّلی مراد میباشد . شرح حال ایشان و تحقیق معنی حجّـال را موکول بکتب رجالیـّه میداریم .

حجال- از حجل بمعنی خلخال اشتقاق یافته ویا از حجله (بمعنی‌اوطاق‌عروس) مشتقّ شده است .

حجت دراصطلاح اهل‌حدیث، حافظ سیصد هزارحدیث‌است، چنانچه درتحت عنوان حافظ نـگارش دادیم .

حجت **میرزا ابوالقاسم بن سید حسن بن سید محمد مجاهد بن سیدعلی** - صاحب ریاض طباطبائی حایری معروف بحجـّت از اکابر علمای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه بسال۱۳۰۹ه قمری (غشط) درکاظمین وفات‌یافت و جنازه‌اش بحایر حسینی نقل شد . درسال ۱۳۰۴ه ق ببعضی از علمـای تبریز و درسال وفاتش ببعضی از علمای هند اجازه داده است .

(ص ۱۳۹ ج ۱ ذریعة)

حجت

سیدمحمد، سیّد سند، حبر معتمد، مولینا الاجل، سیّد محمد بن سیدعلی بن سید علی نقی بن‌محمد، حسینی، کوه‌کمری الاصل، تبریزی المنشأ، نجفی التحصیل، قمی الاقامة، از مبرّزین طراز اوّل علمای عصر حاضر ما میباشدکه از سادات دیه کوه‌کمر نامی از توابع تبریز، بصحت نسب و شرافت حسب درغایت شهرت، معروف به حجّت نسب‌عالیش بسیّدمحمدمصری ملقّب به‌حجازی ازاولادعلی‌الاصغرابن‌الامام السجّاد ع موصول، حاوی فروع و اصول، جامع معقول ومنقول، فقیه کامل، عالم عامل، عابد زاهد، محدّث ثقة و رجالی، دارای کمالات نفسانیّه و حائز مقامات معنویّه بود. درمضمار مسابقت‌گوی سبقت از اکابر وقت ربود، حاوی‌قدح معلّی ومرجع تقلیدگروه‌انبوهی ازشیعه واستاد الکل فی‌الکل میباشد. خلاصهٔ ادوار زندگانی آن نابغهٔ عصر را موافق آنچه بعداز درخواست این‌نگارنده مرقوم داشته‌اند زینت‌بخش اوراق مینماید: دربیست و نهم شعبان ۱۳۱۰ ه ق (غشی) درتبریز متولدگردید، بعداز تحصیل ادبیّات و مقدمات لازمه دیرگاهی درهمان بلده حاضر حوزهٔ درس فقه و اصول و ریاضیّات و معقول و طبّ قدیم و جدید و مقداری وافی از علوم جدیدهٔ متنوعهٔ اکابر علما و دانشمندان وفضلا بود وقسمت عمدهٔ تحصیلات فقهی و اصولی وی درخدمت والد معظّم خود میباشد، بعد از تکمیل مقدّمات و متون متداوله بنجف اشرف مهاجرت فرمود و درحوزهٔ درس‌آقای سیّد محمدکاظم یزدی تفقّه نمود، رجال و حدیث را از سیّد ابوتراب خوانساری اخذکرد، فقه و اصول و حدیث و رجال را ازآقای شریعت



عکس‌آقای‌حجت مد ظله -۱

اصفهانی ، میرزا حسین نایینی ، سید محمد فیروزآبادی ، شیخ ضیاءالدین عراقی (که شرح حال هریکی درموقع مناسب خود از این‌کتاب نگارش یافته) ودیگر اکابر وقت تکمیل نمود تاآنکه در نجف مریض و حسب‌الاحضار والد معظّم خود عازم تبریز شد و بعداز وفات‌آقای سید محمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی باز بنجف مراجعت و سالها حاضرحوزهٔ درس‌اساتید معظّم بوده و درخلال این‌احوال بتدریس وتصنیف‌اشتغال ورزید تاآنکه از حضور حوزهٔ اکابر مستغنی و درمسجد شیخ مرتضی انصاری و مقبرهٔ میرزا محمدحسن شیرازی باکمال استقلال مشغول تدریس ومرجع‌استفادهٔ وافر ازافاضل‌اکابر گردید ، اخیراً به یرقان و ورم‌کبد مبتلا شد ، درنجف وکاظمین وبغداد بلوازم معالجه قیام نمود تاآنکه تخفیف‌کلی حاصل و باز بایران مهاجرت فرمود و درسال ۱۳۴۹ ه ق در قم اقامت‌گزید و بتدریس فقه و اصول استدلالی خارجی پرداخت تاآنکه‌آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری‌که رئیس ملّت وقت بودند در۱۳۵۵ه ق وفات وحسب‌التّنصیص آن عالم ربّانی، صاحب ترجمه ، درانجام تمامی امور مذهبی و اقامهٔ حوزهٔ علمیّهٔ قم اهتمام تمام مبذول میدارند .

مشایخ روایت: آقای شیخ عبدالله مامقانی ، شریعت اصفهانی ، سید حسن صدر ، سیدابوتراب‌خوانساری،شیخ‌محمدباقر بیرجندی ووالدمعظّم‌خود. **مشایخ‌اجتهاد و روایت :** شریعت اصفهانی ، حاج میرزا حسین نایینی ، سید محمد فیروزآبادی،آقا ضیاء عراقی وغیر ایشان از دیگر اکابر وقت‌که بسط اسامیشان بطول انجامد وشرح حال هریك از ایشان در موقع مناسب از این‌کتاب نگارش یافته است مصنّفات :

۱- الاستصحاب ۲- البیع ۳- تنقیح المطالب المبهمة فی‌عمل الصور المجسمة ۴- جامع‌الاحادیث والاصول که تمامی‌احادیث شیعه‌راکه دراین زمان دسترس فرقهٔ‌محقّه تواند بود جامع و بیان معانی و مقاصد و جمع مابین متناقضات‌آنها را مشتمل ومطالب مهمّهٔ رجالیه وبیان حال اساتید اخبار را بطرزی بس عجیب محتوی وتمامی طبقات‌اهل علم را رهین منّت خود فرموده است **۵- حاشیة‌الکفایة ۶- الصلوة ۷- لوامع الانوار**

الغروية فی‌مرسلات الاثار النبویـة ۸ـ مستدرك المستـدرك فی‌استدراك مافـات عن صاحب المستدرك ۹ـ الوقف که استدلالی و پرازجواهر و لآلی است وغیر اینهاکه در موضوعات متنوعه بسیار وحواشی وتعلیقاتی برکتب‌حدیث و رجال دارد . عمّ امجـد صاحب‌ترجمة آقای سیـّدحسین ترك بعنوان‌کوه‌کمری خواهدآمد .



عکس آقای سید علی‌کوه‌کمری ـ۲

اما والد معظّم ایشان‌آقای‌سید علی نیز از اکابـر علمای تبریز و از تلامـذۂ حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و فاضل ایروانی و فـاضل شرابیانی میباشد، پس‌ازآنکه تحصیلات‌لازمه را در نجف اشرف بپایان رسانده و عازم ایران میبود موردتجلیل فاضل شرابیانی‌شدچنانچه باجمعی‌ازطلاّب و اکابرعلما از نجف‌تاکوفه مشایعتش کردند و درکوفـه با جمعی زیاد در نماز اقتدایش نمودنـد و این رویه بجز حاج میرزارضا امام‌جمعۂ‌تبریز دربارۂ کسی معمـول نبـوده است .

نـامبرده بعـد از ورود تبریز مشغول انجام همه‌گونه وظائف لازمۂ دینیـّه شد تـا در ۲۹ محرم ۱۳۶۰ھ قمری (غشس) عازم دارالخلود و جنازه‌اش به‌قم نقل ودرمعبر مابین دو صحن شریف حضرت معصومه سلام‌الله علیها مدفون‌گردید . طاب رمسه .

حجت **ناصرخسرو** ـ علوی بهمین عنوان خواهدآمد .

حجة‌الاسلام **حاج ملااسدالله** ـ مجتهد بروجردی، مشهور بحجة‌الاسلام،فرزند حاج عبدالله ، از اکابر علمای امامیـّه میباشـد . در اواخر عمر خود ادعای اعلمیـّت‌نمود، باب‌علم را مفتوح میداشت، درفقاهت مشربی مکاشفانه داشت،

درهنگام استدلال و احتجاج دریائی بوده موّاج ،آوازه وصیت فقاهت او مشهورهردیار شد، درعهد وی بروجرد مرکز تحصیل علوم شرعیّه و مجمع افاضل ایران گردید، شیخ مرتضی انصاری چندی درایّام تکمیل درحوزهٔ وی حاضر ودر اوقات ریاست خود اقوال اورا نقل میکرده است . عبادت و تقوی و ریاضات شاقه‌اش مشهور ، توقیع رفیعی از ناحیهٔ مقدّسه بنام وی صادر ، گروهی بصدور خوارق عادات دربارهٔ وی معتقد بودند . سه نفر از اولادش فخرالدین محمد و جمال‌الدین محمد و نورالدین محمدکه از بطن دختر میرزای قمی (صاحب‌قوانین) بوده‌اند مجتهد مسلم بشمار میرفت وخودش اجازه‌ای مبسوط برای ایشان نوشته و اجتهاد ایشان را تصدیق کرده است تألیف او منحصر به **تعلیقهٔ قواعدالاحکام** میباشد وبس وعلاوه بشرافت‌علمی، دارای‌ثروت واموال ومستغلّات بسیاری‌هم بوده‌و بسال۱۲۷۱ یااواخر ۱۲۷۰ هق‌در بروجرد وفات‌یافت‌ودرآنجامدفون گردید.
(ص ۱۴۹ ج۱۲ اعیان وص ۱۴۰ مآثر وآثار)

حجةالاسلام **حاج‌سید اسدالله بن‌حاجی‌سیدمحمدباقر، حجةالاسلام‌ذیل‌الترجمة** عالم‌عابد زاهد متّقی فقیه جلیل، از اکابر تلامذهٔ صاحب‌جواهر و صاحب ضوابط و شیخ مرتضی انصاری میباشد . جلالت و فقاهت و اجتهاد وی مسلّم بود ، دراغلب مکارم اخلاق و محامد اوصاف بوالد ماجدش ترجیح میداده‌اند،آب فرات را با هزینهٔ‌گزافی ازمسافت سه‌فرسخ ونیم‌بنجف‌اشرف‌آورده ودرسال۱۲۹۰ یا۱۲۹۲ه ق (غرص یا غرصب) در دیه‌کرند از توابع کرمانشاه وفات یافت و جنازه‌اش بنجف نقل شد ودرمقابل مقبرهٔ‌شیخ‌انصاری مدفون گردید. میرزامحمدهمدانی درتاریخ‌وفاتش گفته‌است:

و یــوم جــاأو بنعشه امــم **ضجت فاضحی تـاریخه صرخت**

که لفظ **صرخت** بحساب ابجدی معادل عدد ۱۲۹۰ میباشد .

خود والد معظّم او نیز بسیارش دوست میداشت ومردم را بمتابعت وی ترغیب میکرد و درحدّت نظر بفخرالمحقّقین‌ترجیحش میداد. (ص۷۸ ج۱عه و۹۸قص و۱۲۹مآثر)

حجةالاسلام **محمد بن محمد بن محمد** ـ بعنوان غزالی خواهدآمد .

حجةالاسلام **سید محمدباقر بن‌محمدتقی،** موسوی‌النسب، شفتی ، رشتی‌الاصل، اصفهانی‌ّالموطن والمدفن ، از اعاظم علمای‌اواخرامامیّه‌میباشد

که فقیه اصولی ادیب نحوی رجالی ریاضی بود، درفقه و اصول و رجال ودرایت وهیئت وعلوم‌ادبیّه وفنون عربیّه ازمشاهیر زمان و در مراحل اخلاقیّه وحید روزگار بشمار میرفت . در عبادت و مناجات، و سخاوت و عطایا و اقامهٔ حدود واوراد و نوافل‌او نوادر بسیاری منقول‌است، فوائدی‌که ازوی بسادات و فقرا و طلاّب علوم دینیّه عاید می‌گردید خارج ازحدّاحصامیباشد. در مراتب علمیّه از شاگردان آقای بهبهانی ، بحرالعلوم سید مهدی ، صاحب ریاض ، کاشف‌الغطاء شیخ جعفر ، ملامهدی نراقی ، میرزای



عکس حاج سیدمحمدباقر حجة‌الاسلام -۳

قمی و دیگر اکابر وقت بوده و شرح جلالت وی خارج از قوهٔ تقریر و تحریر است و تألیفات بسیاری دارد :

۱- آداب صلوة‌اللیل و فضلها ۲- الاجازات ۳- الاستقبال فی‌شرح مبحث‌القبلة من‌التحفة ۴- اصحاب‌الاجماع ۵- اصحاب‌العدة للکلینی ۶- تحفة‌الابرار فارسی در احکام شرعیه **۷- تمییز مشترکات‌الرجال ۸- رساله‌های بسیاری** درتحقیق‌حال هریك از رجال حدیث امامی ، مثل ابان بن عثمان ، ابراهیم بن هاشم قمی ، ابوبصیر، احمد بن محمد بن خالد برقی ، احمد بن محمد بن عیسی ، اسحق بن عمّار ، اسمعیل بن بزیع ، حماد بن‌عیسی، سهل بن زیاد ، عمر بن یزید ، محمد بن‌خالد برقی ، وغیر ایشان‌که نزدیك به سی رساله‌بوده وهمهٔ آنها حاکی از احاطهٔ کامل علمی وی میباشند **۹- الزهرة‌البارقة فی‌احوال‌المجاز والحقیقة ۱۰- السئوال‌والجواب ۱۱- قضاوشهادات‌استدلالی ۱۲- مطالع الانوار** در فقه‌که شرح شرایع محقّق و پنج مجلّد اوّلی خطّی‌آن بشماره‌های ۲۲۷۴- ۲۲۷۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران موجود است **۱۳- وجوب‌اقامهٔ‌حدود**

درزمان غیبت برفقها ومجتهدین . خودش نیز عامل باجرای حدود وسیاسات شرعیّه بود، گاهی شخصاً نیز مباشراجرای حدّ شرعی میشده‌است. کسانیکه بحکم‌شرع مقدّس‌اسلامی در دست خود او و یا بحکم‌او کشته شده‌اند هشتاد یا نود یا صد وبیست تن میباشند، وی بسال ۱۲۶۰ه ق (غرس) درهشتاد و پنج سالگی با مرض استسقا دراصفهان وفات یافت، درمسجدی که خودش درکوی بیدآباد اصفهان بنا نهاده و بمسجد سید مشهور است دفن گردید بقعه و ضریحی دارد و بروجردی درنخبه‌گوید :

سیدنا السید محمدباقر **کهف‌الانام و له مفاخر**
مفتخرالناس بلا التباس **مقبضه غیاب کهف‌الناس**

جملهٔ : غیاب **کهف‌الناس** = ۱۲۶۰.

(ص ۱۲۴ ت و ۱۲۳ هب و ۱۰۸ قس و۲۲ ج ۱ ذریعة)

حجة‌الاسلام

میرزا محمدتقی بن ملامحمد ـ مامقانی‌الاصل ، تبریزی‌المولد والمسکن ، متخلّص به نیّر و مشهور بحجة‌الاسلام ، از علما و دانشمندان اوائل قرن حاضر چهاردهم آذربایجان میباشدکه علاوه برمراتب علمیّه، قریحهٔ‌شعریّه‌اش هم بسیار صاف و اشعارش دارای الفاظ فصیحه و معانی دقیقه بود ، ترجمهٔ اجمالی حال اورا موافق آنچه در دیباچهٔ چاپ دویم‌کتاب آتشکدهٔ خود نگارش یافته ثبت اوراق مینماید : بسال ۱۲۴۷ه قمری (غرمز) درتبریز متولد شد ، در بیست و دو سالگی برای تکمیل تحصیلات خود بنجف اشرف رفت ، پس‌از استفاضه از محاضر استادان و مشایخ آن‌سامان به‌تبریز برگشت، بنظرحقیقت درآسمان علم و ادب و عرفان‌آفتابی بوده‌که صدها ستارگان درخشان از انوار علمیّه‌اش کسب نور و روشنائی



عکس‌میرزامحمدتقی‌حجة‌الاسلام ـ۴

کرده‌اند ، آری : زیك چراغ توان صد چراغ روشن کرد . شهامت نفس و مناعت طبع او باندازه‌ای بوده که جز خانهٔ مسکونی چیزی نداشته وآن را هم بعد از فوت او بوامش دادند ، باوجود این همیشه در شکنجه و فشار مردمان حسود و بدخواه بوده و دراین معنی گوید :

دستی بخوان دهر نیالوده چون مگس — شد تار عنکبوت مرا دور روزگار
ای‌هوش، دیگرآهن‌سردم بسرمکوب — ای‌فکر، دیگرازرگ‌اندیشه‌خون‌مبار
ای چشمهٔ مداد من از غصّه قیر شو — ای خامهٔ نزار من ، از غم چونی بزار

تألیفات او :

۱- **آتشکده درمراثی** ۲- **الفیه** در طرائف ۳- **تفسیرآیهٔ وما خلقت‌الجن والانس** ۴- **در خوشاب** که مثنوی است بتخلص عمیدا ۵- **دیوان غزلیات** ۶- **صحیفة الابرار** ۷- **علم‌الساعة** ۸- **لالی منظومه** ۹- **لمح‌البصر** ۱۰- **مفاتیح الغیب** ۱۱- **نصرة الحق** و از این جمله فقرهٔ دویمی و هفتمی و نهمی و یازدهمی هنوز بطبع نرسیده و هفت‌فقرهٔ دیگری درتبریز چاپ شده‌است. صاحب ترجمه دوازدهم رمضان ۱۳۱۲ھ (غشیب) وفات یافت و در وادی‌السلام نجف ما بین مقام مهدی و دیوار شهر نجف مدفون شد .

(ص ۵ ج ۱ ذریعه و دیباچهٔ آتشکده)

حجة‌الافاضل **علی بن محمد** - بعنوان عمرانی علی بن‌محمد مذکور خواهدشد.

حجة‌الدین **محمد** - ابوجعفر ، (یا ابوعبدالله) محمد بن ابی‌محمد بن ظفر ، صقلی مکّی ، موصوف بحجة‌الدین و معروف بابن‌ظفر ، نحوی لغوی ، از فضلای ادبا میباشدکه در شهر صقلیه متولد شد ، درمکّه نشو و نماکرده و مسافرتها نمود و تألیفات او بدین شرح است :

۱- **الاستنباط المعنوی** ۲- **الاشتراك اللغوی** ۳- **انباء نجباءالابناء** ۴- **حاشیهٔ درةالغواص حریری** ۵- **خیرالبشر بخیرالبشر** ۶- **سلوان‌المطاع فی‌عدوان‌الاتباع** ۷- **شرح صغیر مقامات حریری** ۸- **شرح‌کبیر مقامات حریری** ۹- **الینبوع در تفسیر قرآن مجید** و درسال ۵۶۵ھ (ثسه) در شصت و هشت سالگی در شهر حماة درگذشت.

(ص ۱۰۱ ج ۲کا و ۴۸ ج ۱۹ جم و ۱۴۹ مط)

حداد **احمد بن‌محمد** - مکنّی بابوالعباس بعنوان جمال‌الدین نگارش دادیم.

حداد **علی بن محمد بن‌جعفر** - مصطلح علمای رجال ورجوع بدان علم شود.

حداد **عمر بن سلمه**، بعنوان ابوحفص در باب کنی خواهد آمد.

حدادی **عبدالله بن علوی بن محمد** - (یا احمد) حسینی شافعی یمنی تریمی، از اکابر وقت خود میباشد که بحدّادی معروف، گاهی به باعلوی موصوف، بااینکه از کودکی نابینا و مکفوف بوده حافظهٔ عجیب وحیرت‌انگیزی داشته است و تألیفات بسیاری دارد:

۱- اتحاف السائل باجوبة المسائل ۲- الدر المنظوم لذوی العقول والفهوم ۳- الدعوة التامة والتذكرة العامة ۴- مذاكرات الاخوان ۵- المعاونة والمظاهرة (الموازرة ح ل) **للراغبين فی طريق الاخرة ۶- النصائح الدينية والوصايا الايمانية** که همهٔ اینها غیراز کتاب اوّلی در قاهره چاپ شده است و شب سه‌شنبه هفتم ذی‌القعدهٔ سال ۱۱۳۲ه قمری (غقلب) در هشتاد و هشت سالگی درگذشت.

(ص ۱۸۹ مط و ۹۱ ج ۳ سلك الدرر)

حدقی گاهی عمرو بن بحر راگویند که بعنوان جاحظ نگارش دادیم.

حذاء[1]

حذاء **حسن بن علی** - بعنوان ابن‌ابی‌عقیل در باب کنی خواهد آمد.

حذاء **زیاد بن‌عیسی** - بعنوان ابوعبیده در باب کنی خواهد آمد.

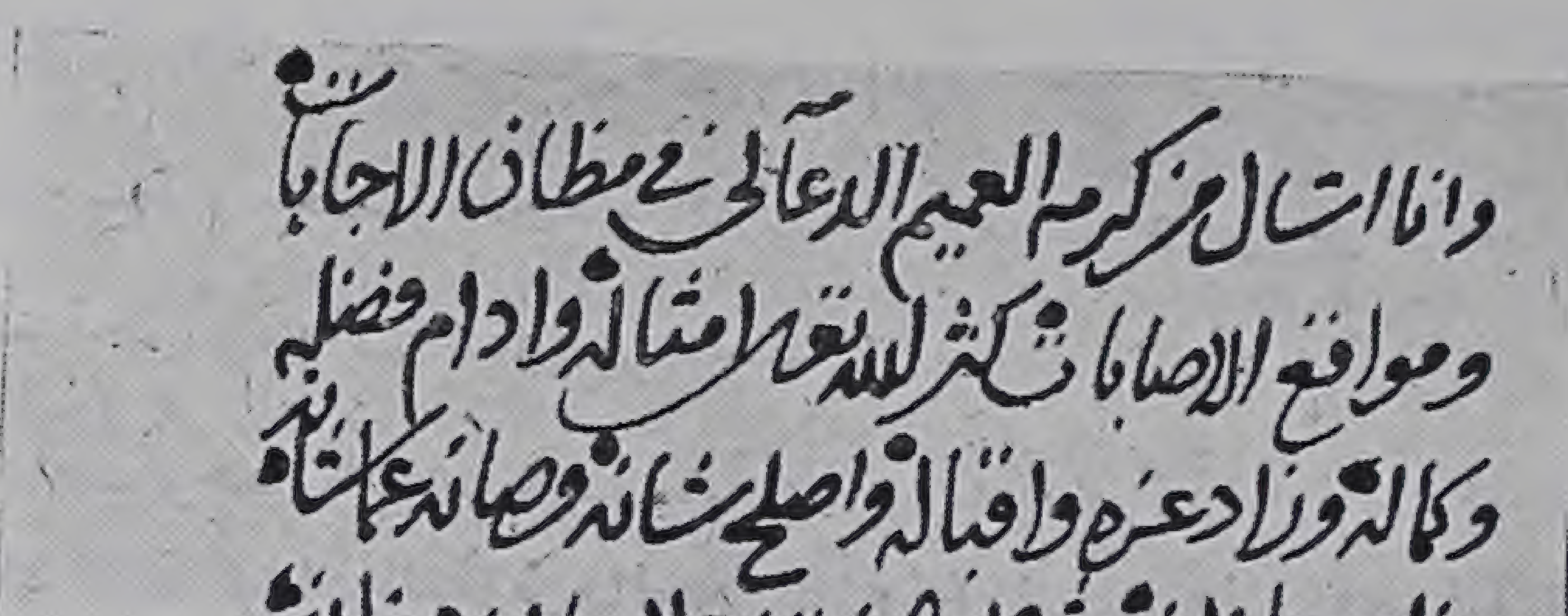
حر عاملی **احمد بن حسن بن علی** - عاملی مشغری، از اکابر علمای امامیّه عهد صفویّه میباشد که او نیز مانند برادرش محمد بن حسن مذکور در ذیل، به حرّ موصوف و فاضل صالح و عارف بتواریخ و سیر بود، بعداز وفات برادر مذکورش، شیخ‌الاسلام مشهدمقدّس رضوی گردید، درسال ۱۱۱۵ه (غقیه) بامر شاه‌سلطان حسین صفوی باسپهان رفته وتا سال ۱۱۲۰ه درقید حیات بود واز تألیفات او است:

۱- **حذاء** - با فتح وتشدید، بعربی کفش‌گر راگویند وبعضی از موصوفین بهمین‌وصف راکه مصطلح اهل علم و علمای رجال است تذکر میدهد.

١- تاریخ صغیر ٢- تاریخ‌کبیر ٣- تفسیر القرآن ۴- جواهر الکلام فی الخصال المحمودة من الانام ۵- حاشیهٔ مختصر نافع . (ملل وص ٢۵٩ ج ۴ ذریعة)

حر عاملی

محمد بن حسن بن علی بن حسین ، (یا محمد بن حسین) عاملی مشغری، عالمی است فاضل جامع کامل فقیه جلیل محدّث نبیل، از اکابر علمای دینیّه که شیخ المحدّثین بوده و بشیخ حرّ عاملی معروف میباشد. شب جمعه هشتم رجب هزار و سی وسه از هجرت (غلج) درقریهٔ مشغره نامی از دیهات جبل عامل متولد شد ، درنزد والد و عمّ خود شیخ محمد وجدّ مادری خود شیخ عبدالسلام بن محمد


وانا التمس من کرمه العمیم الدعاء لی فی مظان الاجابات
ومواقع الاصابات اکثر الله تعالی امثاله وادام فضله
وکماله وزاد عزه واقباله واصلح شانه وصانه عما شانه
وزاده مما زانه وثقل بالباقیات الصالحات میزانه
وکتب بیده العبد محمد بن الحسن بن علی بن محمد
الحر العاملی فی اواخر جمادی الثانی ١٠٨۵
من الهجرة النبویة علی مشرفها واله الصلوة والسلام
فی المشهد المقدس الرضوی علی مشرفه
الصلوة والسلام والحمد لله
وحده وصلی الله
علی محمد
واله

نمونهٔ خط شیخ حر عاملی متوفی بسال ١١٠۴ ه‍ ق وآن ، صفحهٔ آخر از اجازه‌ایست که بقلم‌خودش برای علامه محمدباقر مجلسی صاحب بحارالانوار درجلد دوم اجازات بحار که نسخهٔ اصل است مرقوم داشته و درکتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است .

و دایی پدرش شیخ علی بن محمود ودیگر اکابر عصر، تلمّذ نمود، درقریهٔ جبع نیز نزد عمّ خود و شیخ حسین ظهیر و شیخ زین‌الدین بن محمد بن حسن بن زین‌الدین شهید ثانی درس خواند، چهل سال در بلاد خود توقف داشته و درآن مدت دومرتبه سفر حج نمود، اخیراً بزیارت ائمّهٔ عراق و حضرت رضا علیهم‌السلام مشرّف و در ارض اقدس رضوی مقیم شده بمنصب شیخ‌الاسلامی و قاضی‌القضاتی رسید، دومرتبه نیز درآنجا سفر حج نمود، درآن ایّام باصفهان رفته و مورد احترامات بی‌نهایت ملا محمدباقر مجلسی وشاه سلیمان صفوی شد. آن شاه علم‌پرست و عالم‌دوست بحسب تکلیف مجلسی بااحترام تمام بدیدارش رفته و شیخ حرّ نیز بازدیدش نمود. شیخ حرّ از سیّد میرزای جزائری و شیخ علی سبط و مجلسی ملامحمدباقر روایت‌کرده و مجلسی نیز از وی روایت نموده و ازمشایخ اجازه و روایت همدیگر هستند.

صاحب‌ترجمه تألیفات دینی بسیاری‌داردکه بعضی‌ازآنهارا ثبت اوراق مینماید:

۱- **اثبات‌الهدات‌بالنصوص‌والمعجزات** ۲- **الاثنی‌عشریة‌فی‌ردالصوفیة** ۳- **الاجازات** ۴- **احوال‌الصحابة** ۵- **الاربعون حدیثا** ۶- **ارجوزة فی‌الارث** ۷- **ارجوزة فی‌الزکوة** ۸- **ارجوزة فی‌الهندسة** ۹- **امل‌الامل فی‌علماء جبل عامل** که بسال ۱۳۰۲ه ق درتهران‌چاپ سنگی شده ۱۰- **الایقاظ من‌الهجعة بالبرهان علی‌الرجعة** ۱۱- **بدایة الهدایة فی‌الواجبات والمحرمات‌المنصوصة** که تلخیص هدایةالامهٔاو است واین کتاب‌هدایه نیزمنتخب کتاب‌وسائل‌الشیعهٔ وی میباشد ۱۲- **تحریر وسائل‌الشیعة وتحبیرمسائل‌الشریعة** که شرح‌مکمل بر کتاب وسائل‌الشیعهٔ خود او است ۱۳- **تذکرةالمتبحرین فی‌علماء المتأخرین** که جلدثانی کتاب‌امل‌الامل وشرح حال علمای غیرجبل عامل‌که با شیخ طوسی معاصر ویا بعد از زمان او بوده‌اند میباشد و درسال۱۳۰۲ه قمری‌درتهران‌چاپ‌سنگی‌وهردوجلددرآخرمنتهی‌المقال‌ابوعلی‌منتشراست ۱۴- **التنبیه فی‌التنزیه** یعنی تنزیه معصوم ازسهو ونسیان ۱۵- **تواترالقرآن** ۱۶- **الجواهر السنیة فی‌الاحادیث القدسیة** که چاپ شده است ۱۷- **دیوان‌الشعر** که نزدیك بیست‌هزار بیت‌است ۱۸- **صحیفهٔ ثانیهٔ سجادیه** ۱۹- **الفصول المهمة فی‌اصول الائمة** ۲۰- **الفوائد الطوسیة** ۲۱- **کشف‌التعمیة فی‌حکم‌التسمیة** ۲۲- **وسائل‌الشیعة** که درهیجده سال تألیف ودومرتبه در ایران چاپ و اشهر و انفع تمامی تألیفات‌او میباشدکه درتمامی‌اقطارعالم مشهور ومرجع استفادهٔ علما و فقها وحاوی جمیع اخبارکتب‌اربعه وبسیاری از دیگر کتب احادیث‌شیعه

بوده و بنظر حقیقت با این تألیف منیف‌خود عموم اهل علم را رهین منّت‌خودگردانیده است . پوشیده نماندکه شیخ حرّ دارای قریحهٔ شعری سرشار هم بوده و سیدعلی خان مدنی شیرازی از معاصرین او ، درکتاب سلافةالعصر خود این‌اشعار را بدو نسبت داده:

فضل الفتی بالفضل والاحسان — والجود خیرالوصف للانسان
اولیس ابراهیم لما اصبحت — امواله وقفاً علی‌الضیفان
حتی اذا افنی اللهی اخذابنه — فسخی به للذبح والقربان
ثم ابتغی النمرود احراقاً له — فسخی بمهجته علی النیران
بالمال جاد و بابنه و بنفسه — و بقلبه للواحد الدیان
اضحی خلیل الله جل جلاله — ناهیك فضلا خلة الرحمن
صح‌الحدیث به فیالك رتبة — تعلو باخمصها علی التیجان

گویدکه این حدیث را ابوالحسن مسعودی درکتاب اخبارالزّمان روایت کرده است‌که خدایتعالی برحضرت خلیل وحی‌کردکه چون مالت را برمهمان، پسرت را برای قربان راه جانان، بدنت را برآتش سوزان و قلبت را بخداوند رحمن تسلیم‌کردی اینك‌خلعت خلّت را برقامتت راست‌کردیم و با مقام خلیل‌اللّهیت مفتخر داشتیم . وفات شیخ حرّ، در بیست و یکم رمضان سال ۱۱۰۴ﻫ قمری (غقد) در مشهد مقدّس رضوی واقع و درصحن شریف‌آن حضرت نزدیکی مدرسهٔ میرزا جعفر مدفون‌گردید . قدس سرّه .

(ص ۶۴۴ ت و۳۶۷ فه و ۱۲۹ ج۱ و۳۹۳ ج ۳ ذریعه)

حرامی گاهی‌قاسم‌بن‌علی‌راگویندکه بعنوان‌حریری‌نگارش‌خواهدیافت.

حران[1]

حرانی **ابراهیم‌بن‌سنان بن‌ثابت‌بن قرة بن‌مروان‌بن ثابت**- حرانی‌الاصل ، بغدادی‌المولد ، صابئی‌المذهب ، مکنّی باابواسحق ، ازفضلای

۱- **حران** - با فتح وتشدید ، بنوشتهٔ مراصد، دیهی‌است درحلب ویکی دیگر درغوطهٔ دمشق ودو دیگری دربحرین‌که بقیدکبری وصغری از همدیگر امتیاز یابند ، نیز ملخص‌کلمات مراصد و قاموس‌الاعلام‌آنکه حران شهری هم بوده قدیمتر که‌کرسی بلاد مصر بود ، در ساحل نهر جلاب نامی در دومنزلی رقه وبفاصلهٔ سی وپنج‌کیلومتر ازشهر اورفه از بلاد جزیره. اولین شهری‌است‌که بعدازطوفان بنا شد بعدها خراب‌گردید و بشکل دیهی افتاد . نخستین‌هجرت*

اطبّای نامی ودقیق‌النظر میباشدکه درتمامی صناعات علمی وعملی طبّ ، خبیر بلکه در هرسه قسمت الهی و ریاضی و طبیعی از فنون حکمت نیز بصیر، در حسن‌خط و کتابت و جودت تصنیف ، بی‌نظیر و بالخصوص درهندسه مسلّم برنا وپیر بود . درسال۳۳۳ه‍ ق (شلج)که نوبت خلافت به مستکفی بالله بیست و دویمین خلیفهٔ عباسی رسید از طرف خلیفه برای امتحان مراتب علمی وعملی اطبّای وقت نامزدگردید ، اوهم درمقام‌امتحان یکی از ایشان را سزاوار این‌عمل شریف ندید، لکن محض افشا نکردن اسرار وهتك نکردن استار مردمان‌که خارج از وظیفهٔ اهل علم و حکما است در دربار خلافت باین عذر متمسك‌گردیدکه طبیب‌حاذق درصورت‌خطا درمعالجات خود ضامن وعهده‌دار است تا چه رسد بغیر حاذق و شکی نیست‌که تصدیق طبیب نیز در مورد خطا مورد ضمانت میباشد پس عذر وی پذیرفته‌گردید ومعلوم شدکه اکثرآن جماعت از هردو قسمت علمی و عملی طب بی‌بهره بوده وبجز تحصیل‌ثروت وجمع مال هدفی ندارند اینك‌عمل‌امتحان ایشان بعهدهٔ ابوسعید بتمامی موکول‌گردید. این‌دانشمند یگانه روزگار خودرا بتدریس و تألیف می‌گذرانید تا درنیمهٔ محرم ۳۳۵ (شله) یا ۳۳۶ (شلو) یا ۳۳۸ (شلح) ه‍ ق بدرود جهان‌گفته واز تألیفات او است :

۱- تعریف طب و فوائد آن ۲- چهل و یك مسئلهٔ هندسه از مشکلات آن فن ۳- حفظ‌الصحة دراوقات مرض عمومی ۴- زبدة‌الحکم ۵- المقالات والرسائل ۶- نخبة الحکمة ۷- هندسهٔ سیزده مقاله وغیر اینها .

(ص ۴۲ خع و۶۸۸ ج ۲ مه وغیره)

---

*حضرت‌ابراهیم ع از ارض‌بابل بدانجا بودکه ازآنجا به‌کنعان رفت ودرتواریخ روم به‌قارانه معروف و مرکز صابئی مذهبها بود ، معابد بسیاری درآنجا داشته و علما و حکمای بسیاری از آن شهر دارند . این شهر در زمان عمر مفتوح اسلامیان‌گردید ودر اوائل دورهٔ اسلامی علمای بسیاری ازآنجا ظهور یافت وترجمهٔ اکثرکتب طب وحکمت ازیونانی بعربی نیز ازدانشمندان آنجا میباشد . ماهم بعضی از ایشان راکه به نسبت این شهر (حرانی) مشهور و درکتب علمیه مذکور و درالسنه دایر است ثبت اوراق نموده و تذکر میدهیم . پوشیده نماندگاهی در مقام نسبت بدانجا نونی نیز برخلاف قیاس و قاعده افزوده و حرنانی گویند چنانچه در مقام نسبت به مانی‌که مقتضای قاعده مانوی‌گفتن است منانی اطلاق میکنند و بعضی از منسوبین این شهر بهمین نسبت غیرقیاسی معروف میباشد ودر ذیل بهمین عنوان اشاره خواهد شد .

(ص ۱۳۱ صد و ۱۹۳۶ ج ۳ س)

حرانی **ابراهیم بن هلال بن ابراهیم** - بعنوان صابی خواهدآمد.

حرانی **احمد بن‌عبدالحلیم** - درباب کنی بعنوان ابن‌تیمیّه خواهدآمد.

حرانی **ثابت بن قرة بن مروان بن ثابت** - مکنّی بابوالحسن، از اکابر اهل‌نجوم وهندسه وفلسفه میباشدکه‌گاهی بحاسب و زمانی بحکیم حرّانی موصوف بود و تألیفاتی دارد:

۱- ابطال‌حرکة فلك‌البروج ۲- استخراج مسائل‌الهندسة ۳- الاعداد ۴- حساب الاهلة ۵- الرسائل و درسال ۲۸۸ه قمری (رفح) درگذشت.

(ص۳۸۰ ت و۱۴۹۹ تذکرةالنوادر)

حرانی **سنان پسر ثابت** - بن‌قرهٔ مذکورفوق، مکنّی‌بابوسعید، ازدانایان علم هیئت و اطبّای ماهر وطبیب مخصوص مقتدر عباسی ومحلّ اعتماد وی بود، نزد امرا و وزرای وقت قربی بسزا داشت، رئیس‌الاطبّای زمان خود محسوب میشد. ازطرف دربارخلافت بامتحان وآزمایش ایشان‌که (غیراز اطبّای دربار وغیراز اطبای مستغنی از امتحان) معادل هشتصد و شصت و اند تن بوده‌اند نامزدگردید و ازترس قاهر عباسی دین مقدّس اسلامی را قبول‌کرد واز تألیفات او است:

۱- اصلاح‌کتاب اقلیدس در اصول هندسه ۲- تاریخ ملوك سریانی ۳- رسالة فی‌الاستواء ۴- رسالة فی‌شرح مذهب‌الصابئین ۵- رسالة فی‌الفرق مابین‌الشاعر والمترسل ۶- رسالة فی‌النجوم صاحب ترجمه اوّل ذی‌الحجه یا ذی‌القعده سال ۳۳۱ه قمری (شلا) دربغداد درگذشت. (ص ۲۶۲ ج۱۱جم و۱۲۰ خع و۴۲۱ف)

حرانی **عبدالسلام بن عبدالله** - بعنوان شیخ‌الاسلام خواهدآمد.

حرانی **محمدبن ابی‌القاسم** - بعنوان مسبحی مذکور خواهد شد.

حربی **ابراهیم بن اسحق بن ابراهیم بن بشر** - مکنّی‌بابواسحق،معروف به عالم بغداد ومحدّث بغداد، ازاکابر فقها ومحدّثین اهل‌سنّت و جماعت میباشدکه در علم و ورع و زهد و تقوی، با استاد فقهی او، احمد بن حنبل قیاسش‌کنند. علاوه برفقه و حدیث درنحو و لغت و فنون ادبیّه نیز دستی توانا داشته

واز نوادر عصرخود بود ، ادبیّات را از ابوالعباس ثعلب فراگرفته واز تألیفات او است:

۱- سجودالقرآن ۲- غریب‌الحدیث ۳- مسند ابی‌بکر ۴- مسند خالد بن ولید ۵- مسند زبیر ۶- مسند سعد بن ابی‌وقاص ۷- مسند طلحة ۸- مسند عبدالرحمن بن‌عوف ۹- مسند عثمان ۱۰- مسند علی ۱۱- مسند عمر . وفاتش درهفتم ذی‌الحجه‌سال ۲۸۵ه ق (رفه) درهشتاد و هفت سالگی واقع شد و دایی‌های وی از نصاری بوده‌اند وشرح حال دخترش نیز بعنوان **ام‌عیسی** درباب‌کنی خواهدآمد.

حربی منسوب‌است بحربیّه وآن محلّه‌ایست درخارج شهر بغدادکه‌آن‌را حرب بن عبدالله ، از سرلشکران ابوجعفر منصور بنا نهاده ودرمحاذات باب‌الحرب بغداد، که هم از بناهای حرب بن عبدالله است واقع میباشد.

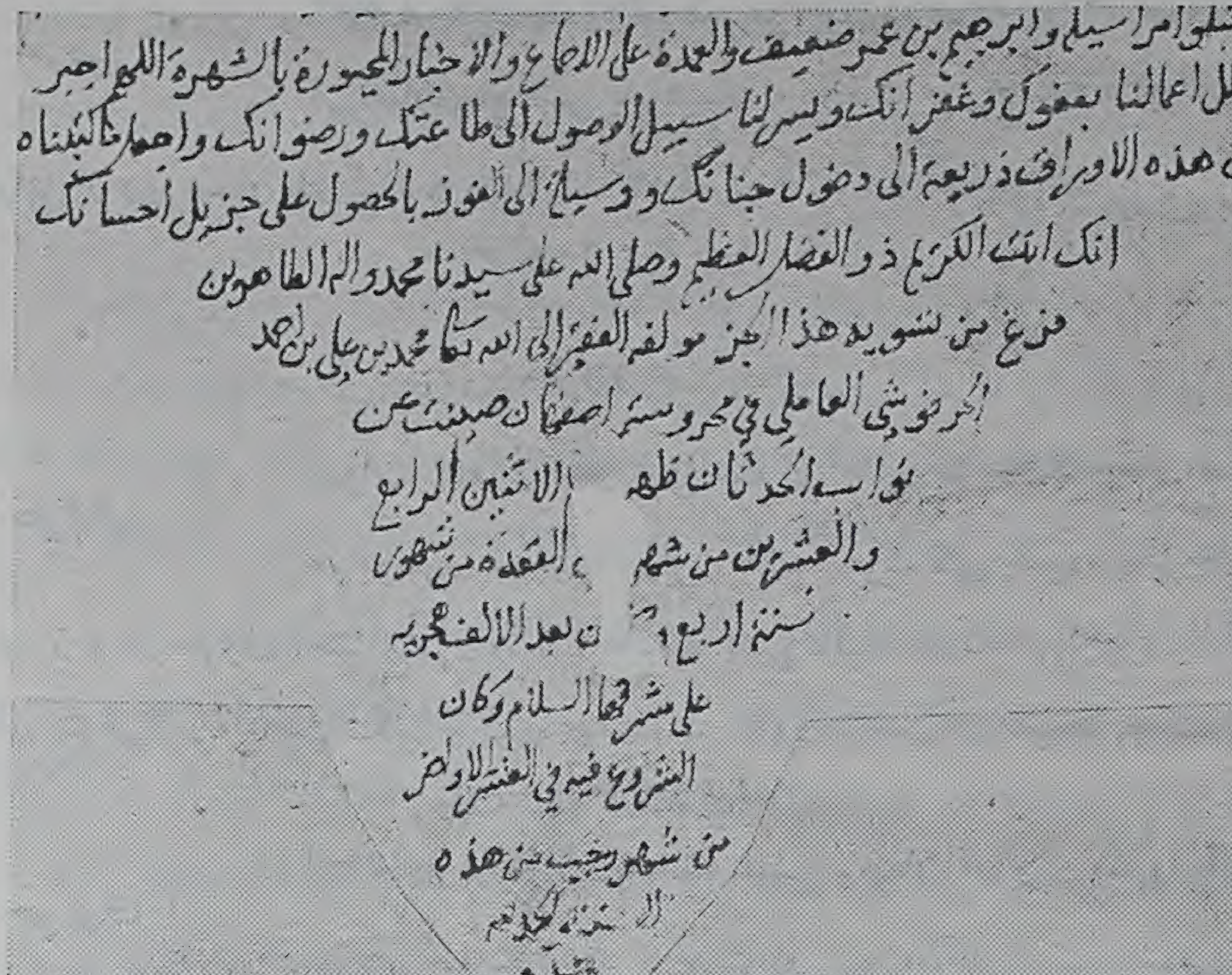
(ص ۴۴۷ ج۱ مه و ۵۶۶ ج۱ س و ۱۱۲ ج ۱ جم و ۲۶ ج۲ طبقات)

حربی **محمد بن احمد** - بعنوان ابیوردی نگارش یافته است .

حرفوشی[1]

حرفوشی **محمدبن علی‌بن احمد** - حرفوشی حویزی عاملی کرکی شامی ، عالم فاضل‌ادیب منشی حافظ ، شاعر ماهر، محقّق مدقّق، شیخ

۱- **حرفوشی** - بفرمودهٔ فاضل محدث معاصر حاج شیخ عباس قمی طاب رمسه وبعضی دیگر از اجله، منسوب بآل حرفوش است‌که امرای بعلبك‌بوده ودرآن شهر وکرك‌نوح سکونت داشتند ، تماماً شیعهٔ دوازده امامی بودند ، دربعلبك وغیره تأسیس مساجدکرده وعلما و اشراف را اکرام مینمودند، اصل ایشان ازعراق از قبیلهٔ خزاعه وبجد عالی‌شان حرفوش خزاعی‌منسوب میباشند ، پس نخست بغوطهٔ دمشق رفته سپس دربعلبك وکرك نوح اقامت‌گزیدند ومقبرهٔ ایشان نیز دربعلبك در زیر قبه‌ای عالی تا این‌اوقات باقی‌بود . مبدأ امرایشان علی‌التحقیق معلوم‌نشده و تواریخ ایشان دستبرد حوادث‌گردیده است ، امرای‌آل‌حرفوش اخیراً ازطرف دولت عثمانی مقهور و درحدود سال ۱۲۸۶ه قمری بولایت روم ایلی تبعید ودر اواخر، در استانبول ساکن و داخل خدمت‌آن دولت بودند ، مزایا و ممیزات قومیت و اخلاق عربیت ایشان بکلی ازدست رفته و ترك محض شده‌اند بطوریکه دیگر چیزی از زبان عربی را نمی‌دانند و فقط بقایای مختصری از ایشان دربلاد بعلبك وغیره سکونت دارند، علما وشعرا وفضلای بسیاری‌ازآل‌حرفوش نشأت یافته‌اندکه بعضی از ایشان نگارش مییابد .


قبلوا امر اسمعیل وابرهیم بن عمر ضعیف والعمدة علی الاجماع والاخبار المحفوفة بالشهرة اللهم اجبر
خلل اعمالنا بعفوک وغفرانک ویسر لنا سبیل الوصول الی طاعتک ورضوانک واجعل ما کتبناه
فی هذه الاوراق ذریعة الی دخول جنانک ووسیلة الی الفوز بالحصول علی جزیل احسانک
انک انت الکریم ذو الفضل العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین
فرغ من تسویده هذا الجزء مؤلفه الفقیر الی الله تعالی محمد بن علی بن احمد
الحرفوشی العاملی فی محروسة اصفهان صینت عن
نوائب الحدثان ظهر الاثنین الرابع
والعشرین من شهر القعدة من شهور
سنة اربع [illegible] بعد الالف الهجریة
علی مشرفها السلام وکان
الشروع فیه فی العشر الاوسط
من شهر رجب من هذه
السنة [illegible]

نمونۀ خط شیخ محمد حرفوشی متوفی بسال ۱۰۵۹ هجری قمری -۶

مشایخ امامیّه که درعلوم عربیّه اعرف اهل زمان خود بوده واز تألیفات او است :

۱- شرح تهذیب البیان شیخ بهائی درنحو **۲- شرح زبدۀ شیخ بهائی ۳- شرح صمدیه ۴- شرح قطر فاکهی ۵- شرح قواعد شهید ۶- طرائف النظام و لطائف الانسجام فی محاسن الاشعار**

وغیر اینها و از اشعار او است :

یقولون فی الغلیون فرطت رغبة	**و لیس بشیئی تفتنیه و تختار**
فقلت لهم ماذاك الا لکونه	**مضاهی لاتنفك فی قلبه النار**

ایضاً :

لعمرك لم اهوالدخان و لم امل	**الیه لاالفی نشوة و تطربا**
و لکننی اخفی به عن مجالسی	**دخان فؤاد بالغرام تلهبا**

درماه ربیع الثانی ۱۰۵۹ھ قمری (غنط) برحمت ایزدی نائل شد وشیخ حرّ عاملی قصیدۀ طویلی درمرثیۀ اوگفته است .

(ملل وص ۳۱۵فه و۱۲۴هب)

حرمی **احمد بن محمد بن اسحق بن ابی‌خمیصة**، معروف به حرمی، ابن ابی‌العلاء، مکنّی باںوعبدالله، محدّث مورّخ بود، ابوالفرج اصفهانی از وی بسیار نقل‌کرده و درسال ۳۱۷ه قمری (شیز) درگذشته است.

(ص ۲۰۸ ج ۴ جم)

حروریه[1]

حروفی عنوان مشهوری **فضل** نامی‌است از اهالی خراسان‌که بفضل‌نعمتی هم موصوف میباشد. درقرن هفتم هجرت ظهورنمود، بعض‌معانی رمزی از برای حروف اختراع‌کرد، کتاب **جاودان** نامی تألیف دادکه هیچ‌چیزی ازآن استفاده نتوان‌کرد، عاقبت تکفیرش‌کرده و اعدامش نمودند وسال‌آن مضبوط نیست.

(ص ۳۴۱۴ ج ۵ س)

حریری **ابوالقاسم بن علی** - بنوشتهٔ شمنی، همان حریری مشهور قاسم بن علی میباشدکه شرح حالش در زیر مذکور است، شمنی در نامش اشتباه‌کرده چنانچه احمد رفعت (که قاسم بن علی حریری را بعنوان ابوالقاسم حسن بن علی نگاشته) از دوجهت نام وکنیة، اشتباه‌کرده است.

حریری **قاسم‌بن علی بن محمد بن عثمان**، حرامی‌القبیلة، حریری‌الحرفة، مشانیّ‌المولد، بصریّ‌الموطن والمسکن، که از قبیلهٔ بنی‌حرام

۱- **حروریه** - بضم ثانی و فتح و ضم اول، بفرمودهٔ مقیاس‌الهدایة، عنوان‌کسانی است‌که ازحضرت علی ع تبری جسته بلکه بکفرآن حضرت شهادت نمودند. ازمجمع‌البحرین نقل است‌که حروریه عنوان خوارج است‌که در دین، بسیار غوررسی‌کرده و عاقبت ازدین‌خارج شدند و **مارقین** هم عبارت‌از ایشان‌است. بروجردی‌گوید حروریه اصل‌خوارج‌است‌که‌آن‌حضرت را درموضوع‌تحکیم تخطئه‌کرده بلکه تکفیرش‌نموده وگفتندکه حکم منحصر بخدا است وایشان دوازده هزار تن بودند و پس‌از برگشتن از صفین در دیهی حرورا نام نزدیکی‌کوفه‌گردآمده وگفتندکه حکم و داوری منحصر بخدا است و عبدالله‌کوارا بامارت مؤمنین برگزیدند وپس‌از آنکه‌آن‌حضرت ایشان را استنطاق نمود بکوفه‌آمدند تاآنکه بار دیگر مرتد شده وبا عبدالله‌بن وهب بیعت‌کردند ودر نهروان اجتماع‌نموده وکردندآنچه راکه نبایستی بکنند وهمانا حروریه گفتن ایشان نیز بجهت‌آن بوده‌که نخستین اجتماع ایشان در دیه حرورا بوده است.

بود ، درقریهٔ مشان نامی از قراء بصره بسال ۴۴۲ (تمب) یا ۴۴۶ھ (تمو) متولد شد، در خود شهر بصره بتحصیل مراتب علمیّه پرداخت ودرمعجم الادبا بیشتر ، ازوی با بن الحریری تعبیر مینماید . بهرحال ادیبی است کاتب منشی شاعرماهر نحوی لغوی، ازاکابرپیشوایان ادب ، در ذکاوت و فطانت بی نظیر، حدّت ذهن و دقّت نظر او مسلّم برنا و پیر، هریك از اشعار و تألیفات طریفهٔ او دستور ادبی و قلمی ادبای نامی و شاهد صدق مدّعا میباشد:

۱- **درة الغواص فی اوهام الخواص** که بارها چاپ شده است ۲- **دیوان رسائل انشائیه** ۳- **دیوان شعر** ۴- **شرح ملحة الاعراب** . مخفی نماند که ملحة الاعراب نیزازخودحریری بوده و منظومه ایست درنحو باسلوب الفیهٔ ابن مالك و مطلع آن این است :

اقول من بعد افتتاح القول **بحمد ذی الطول شدید الحول**

همین شرح بااصل ملحة، درمصروپاریس وغیره چاپ شده است ۵- **مقامات** ۶- **ملحة الاعراب** که مذکور شد .کتاب مقامات اوکه در السنه دایر وبه **مقامات حریری** مشهور است بارها در ایران چاپ شده، امثال و رموز و اسرارکلام عرب را حاوی ،کمال فضل وهنرمؤلف و احاطهٔ کامل او نسبت بتمامی فنون ادبیّات را برهانی قاطع، درتمامی اقطارعالم مشهور و محل توجه هردیاری میباشد . جمع کثیری بهرسه زبان عربی وپارسی وترکی شروح و حواشی بسیاری برآن نوشته ، باکثر السنهٔ اروپائی ترجمه شده است و زمخشری در وصف آن گوید :

اقسم بـالله و آیـاتـه **و مشعرالخیف و میقاتـه**
انّ الحریـری حری بـان **تکتب بـالتبر مقاماتـه**

فاضل محدّث معاصر، بعد ازمدح اجمالی کتاب مقامات و اینکه پیوسته اهل فضل بدان کتاب اهتمام و عنایتی داشته و شروحی نگاشته اندگوید : حقیر نیز چندی بمطالعه و خواندن آن اهتمامی داشتم تاآنکه دریافتم که مطالعهٔ امثال این کتابها دل را سیاه می کند، با بودن کتاب مستطاب نهج البلاغه که مشرع فصاحت و بلاغت است چه حاجت که انسان بمطالعهٔ مقامات بپردازد و از طلای بی غش بسفالی قانع شود ، چه همان نسبتی که مابین حضرت امیرمؤمنان ودیگر مردمان وجود دارد بهمان نسبت مابین کلام آن حضرت وکلام

سائرین است .

علی‌الدر والذهب المصفا و باقی‌الناس کلهم تراب

کلام حقیقت انتظام آن فاضل محترم بپایان رسیده واز اشعار حریری است:

خذیا بنی بما اقول ولاتزغ ماعشت عنه تعش و انت سلیم
لاتغترر ببنی‌الزمان ولاتقل عندالشدائد لی اخ و ندیم
جربتهم فاذا المعاقر عاقر والال آل والحمیم حمیم

معاقر بمعنی ملازم ، **عاقر** جراحت کننده ،**آل** ، اهل وعیال و زمین شوره‌زار و**حمیم**دوست صدیق وآب گرم راگویند . نیز بطریق تعمیه گوید :

میم موسی من نون نصر ففسر ایهذا الادیب ماذا عنیت

نون ، بمعنی ماهی ، میم ، فعل ماضی مجهول است . یعنی موسی از خوردن ماهی نصر نامی مبتلا بمرض موم شد که عبارت از برسام ودردسینه وآبلهٔ شدیداست. نیز بطور تعمیه گوید:

باءِ بکر، بلام لیلی فماین ــــــ فک منها الا بعین وها

باءِ ، فعل ماضی است بمعنی اقرّ یعنی اقرار کرد ، **لام** هم بمعنی درع وزره است، **ها** اسم فعل است یعنی اخذکن . حاصل معنی اینکه : بِکْر، ببدهکار بودن زره اقرار کرد ، ذمّه‌اش ازآن بدهی خود بری نمیشود مگر با دادن عین زره وگفتن اینکه اخذکن و بگیر حق خودت را . حریری بسال ۵۱۱ (ثیا) یا ۵۱۵ (ثیه) یا ۵۱۶ه قمری (ثیو) در بصره وفات یافت .

(ص۴۵۸ج۱کا و۲۷ه۵ت و۲۶۱ج۱۶جم و۷۴۸مط و۱۲۴هب و۴۳۱هر و۲۹ج۴طبقات وغیره)

حریفش یا **حریفیش** **شعیب عبدالله بن سعد بن عبدالکافی** - مصری مکّی عمراوی ، مشهور به‌خیرو حریفش، عالمی‌است زاهد صوفی واعظ که زیاده برسی سال درمکّه اقامت کرد ، بعضی وقایع را پیش از وقوع خبر میداد ، مردم دربارهٔ وی اعتقادی بسزا داشتند وکتاب **الروض‌الفائق فی‌المواعظ الرقائق** که درمصر وقاهره چاپ شده از او است وی بسال ۸۰۱ه (ضا) وفات یافت وظاهر آنکه اسم صاحب ترجمة عبدالله بوده وشعیب هم لقب دیگراو است ودور نیست که لفظ ابن سقط شده وشعیب بن عبدالله باشد.

(ص۷۵۱ مط)

حزامی **عبدالله بن عبدالظاهر** - مصری ، قاضی، ملقّب به محیی‌الدین ، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب میباشدکه دراصول مکاتبه وانشاء وحیدعصرخودبود، بسال۶۹۲ه (خصب) درهفتاد ودوسالگی درگذشته وازاشعار او است:

الالیت لیلات مضین رواجع **وهل‌مامضی‌من‌سالف‌الدهر یرجع**
لیال مواض کم قطعت بهامنی **ولاشك فی‌ان‌المواضی تقطع**

(ص ۳۱۰۷ ج ۴ س)

حزین **حسن بن محمد بن‌اسمعیل بن محمد بن اشناس** - بزاز فقیه محدّث جلیل ،که‌کنیه‌اش ابوعلی میباشد ،گاهی با بن‌الاشناس البزّاز و گاهی با بن‌اشناس موصوفش دارند ، مؤلف **کتاب عمل ذی‌الحجة** است ، دراقبال ، ازهمان کتاب ،که با خط خود مؤلف بوده و مورّخ به ۴۳۷ه ق (تلز) میباشد روایت می‌کنند ، صحیفهٔ سجادیّه را باسند دیگری روایت‌کرده‌که ازحیث عدد وترتیب وبعضی‌ازعباراتش مغایر همین نسخهٔ مشهوره است . (ص ۵۱۰ مس)

حزین **شیخ‌علی**- در زیر رجوع به حزین شیخ محمدعلی نمایند .

حزین **شیخ محمدعلی بن ابیطالب‌بن عبدالله بن‌علی بن عطاءالله** - زاهدی جیلانی لاهیجانی اصفهانی ، معروف بشیخ علی حزین، ازاکابر متأخّرین علمای شیعه و بزرگان شعرای‌آن طبقه میباشدکه بسیار زاهد و عابد بود، در شورش‌های دولت صفویّه می‌زیست ، درهزار وصد و چهل و شش هجرت ازترس‌نادرشاه بهندوستان رفت و بسال ۱۱۸۱ (غقفا) درهفتاد وهفت سالگی دربنارس وفات یافت واز تألیفات صاحب ترجمه است :

۱- آداب‌الدعوة والاذکار ۲- آداب‌العزلة ۳- آداب‌المعاشرة ۴- ابطال‌التناسخ ۵- ابطال‌الجبر والتفویض ۶- اثبات تجریدالنفس ۷- اخبار ابی‌الطیب احمد متنبی ۸- اخبار خواجه نصیرالدین طوسی ۹- اخبار صفی‌الدین حلی ۱۰- اخبارهشام‌ابن‌حکم ۱۱- الادعیة والادویة ۱۲- الازل والابد والسرمد ۱۳- الاسنی فی‌تفسیر آیة‌ثم‌دنی‌فتدلی فکان قاب قوسین اوادنی ۱۴- اصول‌الاخلاق ۱۵- اصول علم‌التعبیر ۱۶- اصول‌المنطق ۱۷- الاغاثة‌فی‌الامامة ۱۸- اقسام‌المصدقین بالسعادةالاخرویة ۱۹- الامامة ۲۰- الانساب ۲۱- انیس‌الفؤاد فی‌حقیقة الاجتهاد ۲۲- بشارةالنبوة در اثبات نبوت حضرت خاتم ص

ازانجیل وتورات وصحیفهٔ یوشع وکتاب شعیا **۲۳- تاریخ احوال حزین** که بسال۱۱۵۴ه ق (غقند) درشرح حال خود وشرح وبسط وقایع زمان خود بوده وحاکی از اطلاعات علمی او دراکثر فنون متنوعه می باشد واصل متن فارسی آن باترجمهٔ انگلیسی در لندن چاپ شده است **۲۴- تجریدالنفس ۲۵- تجوید القرآن ۲۶- التخلیة والتحلیة ۲۷- تذکرة الشعراء المعاصرین ۲۸- تذکرةالعاشقین** که چاپ شده است **۲۹- تفسیر اسماءالحسنی ۳۰- جام جم** دربیان کائنات جو وموالید ثلثه وغیر اینها و از اشعار او است :

ای وای براسیری کز یاد رفته باشد　　دردام مانده باشد صیّاد رفته باشد

(ص ۱۹۳۸ ج ۳ س و۱۰۳ ج ۱ نی و عنوان کتابهای مذکوره از ذریعة)

حسام الدین **شیخ اسمعیل بن ابراهیم** - بن عطیهٔ بحرانی مؤلف کتاب **الاسرار الصافیة والخلاصة الشافیة فی شرح المقدمة الکافیة الحاجبیة** در نحو که شرح مزجی کتاب کافیهٔ ابن حاجب است ودرجمادی الاخرای سال۷۹۵ (ذصه) ازتألیف آن فارغ ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ خدیویّهٔ مصرموجود است . (ص۴۷ ج۲ ذریعة)

حسام الدین **حسن بن علی بن محمد** - شافعی ابیوردی، نزیل مکّه ، از افاضل علمای قرن هشتم هجرت وازشاگردان ملاّسعدتفتازانی سالف الترجمة میباشد ، زاهد و متدیّن و نیك سیرت و بمعقولات وموافقت آنها با اصول وقوانین مذهبی مفوضه وغالی مذهبان عالم و معتقد بود ، اخیراً به یمن رفته و دربعضی از مدارس آنجا بتدریس پرداخت ، کتاب **ربیع الجنان فی المعانی والبیان** را تألیف داد و زمان وفاتش بدست نیامد .

(س ۱۵ ص۳۱۰ ت)

حسام الدین **حسن بن محمد بن حسن** - چلبی ارموی ، معروف به اخی ترك ، از اکابر عرفا و صوفیّه و ازکبار اصحاب ملاّی رومی میباشد ، درکتاب مثنوی معروف ، طرف خطاب او بود ،آن کتاب را برحسب میل ودرخواست او تنظیم نموده و بخودش املاکرده است ، بسال ۶۸۴ه ق (خفد) = ۱۲۸۵م ویا یك سال پیش ازآن درگذشته و درنزد پیر خود بخاك رفت.

(ص ۹۶ سفینه و۱۹۳۹ ج ۳ س و۱۰۷ ج ۳ فع)

حسام‌الدین　**محمد بن محمد** - بعنوان ابن‌ابی‌المناقب درباب کنی خواهدآمد.

حسان　**بن‌ثابت‌بن منذربن حرام‌بن‌عمرو بن زید بن‌منات‌بن‌عدی**- خزرجی انصاری مدنی ،کنیه‌اش ابوالولید یا ابوحسام یا ابوعبدالرحمن بود ، مادرش فریعه نام داشته و بهمین جهت با بن‌الفریعه نیز موصوف میباشد ؛ از اکابر شعرای اصحاب حضرت رسالت پناهی ص بشمارمیرودکه ازطرف قرین‌الشّرف آن‌حضرت مؤیّد بروح‌القدس بودن او دربعض موارد مصرح است ، منبر مخصوصی درمسجد برای وی معین‌بوده ومدائح‌بسیاری دربارهٔ‌آن‌حضرت سروده‌است وبهمین‌جهت‌شهرت‌شاعرالنبی و شاعر رسول‌الله را حیازت نمود . چنانچه بدگویان و بدخواهان‌آن حضرت را نیزکه عمرو بن عاص و عبدالله بن زبعری و ابوسفیان هم ازآن‌جمله بوده‌اند هجوهای بسیاری گفته‌است .آن‌حضرت فرمودندکه مؤمن با هردو حربهٔ شمشیر و زبان جهاد می‌کند پس به حسّان فرمودند ، اثر اشعار شماکه دربارهٔ دشمنان دین میگویید زیادتر از اثر تیر ونیزه میباشد. از مدائحی‌که دربارهٔ‌آن‌حضرت‌گفته است:

وشق لـه من اسمـه کی یجلـه　　فذوالعرش محمود و هذا محمد
نبی اتـانا بعـد یأس و فترة　　من‌الرسل والاوثان‌فی‌الارض تعبد
فـامسی سراجـاً مستنیر اوهادیاً　　یلـوح کمالاح الصقیل المهنـد
وانـذر نیرانـاً و بشر جنـة　　و علمنا الاسلام فـالله یحمـد
و انت الا له‌الحق ربی و خالقی　　بذالك ماعمرت فی‌الناس اشهد
لك‌الخلـق والنعمآء والامر کلـه　　فـایاك نستهدی و ایـاك نعبد

نیز درمفاخرت خویش بشرف ایمان‌آوردن بآنحضرت گوید :

وکنا ملوك‌الناس قبـل محمد　　فلما اتی‌الاسلام کان لناالفضل
واکرمنا الله الذی لیس غیره　　الهاً بایام مضت مالها شکل
بنصر الالـه والنبی و دینـه　　واکرمنا باسم مضی ماله مثل

ایضاً :

الله اکرمنـا بنصر نبیـه　　وبنا اقام دعائم الاسـلام
وبنـا اعزنبیه و کتابـه　　و اعزنا بالضرب والاقدام
فی‌کل معترك تطیر سیوفنا　　فیه‌الجماجم عن فراخ الهام
ویزورنا جبریل فی‌ابیاتنـا　　بفرائض الاسلام والاحکام

نحن‌الخیار من‌البریة کلهـا و نظامها و زمـام‌کل زمام

نیز در قضیهٔ غدیر خم درهمان روز گوید :

ینـادیهم یوم‌الغـدیر نبیهـم بخم و اکـرم بـالنبی منادیـا
یقول فمن مولیکـم و ولیکـم فقالوا ولم‌یبدوا هناك التعالیا
الهك مولانا و انت ولینـا ولن تجدن منالك‌الیوم عاصیاً
فقال لـه قم یـاعلی فـاننی وصیتك من‌بعدی اماماً و هادیاً
هناك دعا اللهم وال ولیـه وکن للذی عادی علیا معادیاً

پس‌آن‌حضرت فرمودند یا حسّان ، تو مؤیّد بروح‌القدس هستی مادامیکه ما را با زبان خود نصرت و یاری کنی .

نگارنده‌گوید : دور نیست‌که مشروط و محدودکردن دعا ، با نصرت خانوادهٔ رسالت اشاره‌بعاقبت‌امر حسّان‌باشدکه بعداز وفات‌آن‌حضرت ازطرف‌مخالفین، بازخارف دنیوی استمالت شد ، خـلافت نصرت را معمول داشت . موافق‌آنچـه از مفید نقل شده ازحضرت‌علی علیه‌السلام منحرف‌گردید ومردم را بدان حضرت بشورانید، بنصرت‌معاویه دعوت‌کرد و اشعاری هم دراین موضوع‌گفته است . در نخبة‌المقال‌گوید :

حسان‌الشاعر عن لی انحرف وحرض‌الناس علیه واغترف

کلمهٔ **لی** درکتب‌رجالیـّه اشاره‌بحضرت‌علی‌علیه‌السلام، **تحریض** ، بمعنی‌ترغیب وشوراندن، **اغتراف** ، برداشتن‌آن باکف دست میباشد و دراینجا کنایه از اخذ کامل و ارتکاب شدید معصیت و امر باطل است. بعضی‌گفته‌اندکه حسّان بدان‌حضرت‌بیعت‌کرده ولی درجنگ جمل مخالفت ورزید ومردم‌را ازعزیمت‌خودشان‌منصرف میگردانید. **دیوان اشعار حسان** درمصر وبمبئی وقاهره ولاهور و لیدن وتونس بارها چاپ شده، وفاتش در زمان‌خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع ویا درسال‌پنجاهم یا پنجاه وچهارم هجرت درصد و بیست‌سالگی واقع‌گردید، وی ازمخضرمین‌بوده‌که هردو دورهٔ جاهلیـّت و اسلام را درك‌کرده است. از نوادر ،آنـکه هریك از پدر و جدّ و جدّ پدرش نیز یکصد و بیست سال عمرکرده‌انـد .
پوشیده نماندکه ترجمهٔ حال حسّان دراین‌کتاب، محض بجهت‌توهـّم لقب‌بودن این‌کلمه است والاّ خارج از موضوع‌کتاب میباشد و علاوه محض اینکه مقصود از حسّان ثانی و

حسّان‌العجم و حسّان‌الهندکه ذیلا تذکرخواهیم داد کاملا روشن گردد قبلا من باب مقدّمه بشرح حال اصل حسّان پرداخته شد .

(ص ۱۰۸ ج ۳ فع و ۱۹۴۰ ج ۳ س و۵۸۵ ج ۲ ف و ۶۴۱ جلد هجرت ناسخ)

حسان ثانی **همام بن غالب** - بعنوان فرزدق خواهدآمد .

حسان‌العجم **ابراهیم بن‌علی** - شیروانی بعنوان خاقانی خواهدآمد .

حسان‌الهند **امیرغلامعلی** - بعنوان آزاد نگارش دادیم .

حسکا یا **حسنکا** **حسن بن حسین بن‌حسن** - در ضمن ترجمهٔ منتخب‌الدین علی بن ابی‌القاسم خواهدآمد .

حسنیه ازکنیزکان اسرا میباشد ، در زمان هرون‌الرشید اسلام را قبول کرد ، زنی بود عالمه و فاضله و مدقّقه ، دراخبار وآثاردینیّه بصیرتی بسزا داشت، رسالهٔ فارسی شیخ‌ابوالفتوح رازی درمناظره‌ای‌که‌حسنیّه درمجلس هرون درمسئلهٔ امامت‌کرده مشهور ودرایران چاپ‌شده‌است وغایت‌فضل وجلالت حسنیّه را برهانی قاطع میباشد . ظنّ میرودکه‌آن رساله را خود ابوالفتوح تدوین‌کرده ولکن محض اینکه مذهب عامّه را موافق عقائد خودشان مفتضح نمایدآن را به‌حسنیّه منسوب داشته است ، مثل سیّد ابن‌طاوس صاحب اقبال، که درکتاب طرائف خود همین شیوه را معمول داشته است، درآنجاگویدکه من یك تن از اهل ذمّه هستم سپس بامذاهب اربعهٔ اهل سنّت داخل مباحثه شده تاآنکه با ایشان اتمام حجّت میکند ، مذهب شیعه را ثابت و مبرهن میسازد پس تصریح بپذیرفتن اسلام مینماید. در ریاض‌العلماء بعداز این جمله‌گوید این‌مطلب بجمعی ازاهل‌علم مخفی‌بوده وگمان‌کرده‌اندکه‌کتاب‌طرائف‌مذکور ازعبدالمحمود نامی‌است ذمّی‌که ابن‌طاووس‌آن را ازراه توریه بنام وی مصدّرکرده‌است.

(خاتمهٔ‌قسم‌اول ریاض‌العلماء)

حسینك **حسین بن علی بن محمد بن یحیی بن عبدالرحمن** - نیشابوری ، کنیه‌اش ابواحمد ، شهرتش حسینك ، از اکابر محدّثین عامّه

میباشدکه موثّق و اثبت ایشان بود، درسفر وحضر وگرما و سرما نماز شب از وی فوت نمیشد ، هرشب بقرائت هفت‌سوره ازقرآن مجید مواظبت داشت، صدقات‌بسیاری میداد و صبح یکشنبه بیست و سوم ربیع‌الثانی سال ۳۷۵ه ق (شعه) درگذشت . کاف حسینك در زبان فارسی برای تصغیر است ، مثل کاف دخترك و امثال‌آن .

(ص ۷۴ ج ۸ تاریخ بغداد)

حسینی‌سادات میرحسین بن میر عالم بن حسن معروف به **حسینی سادات ،** از سادات جلیل‌القدر و ملك‌زادگان منشرح‌الصدر و مشاهیر شعرای ایرانی است‌که اصلش غوری بود ، درهرات بزرگ شد ، امارت و حکومت را ترك‌کرد و روی بریاضت‌آورد، بمقاماتی بس بلند رسیده ودرعلوم ظاهری وباطنی دستی توانا داشت . بسال ۷۱۷ (ذیز) یا ۷۱۹ (ذیط) یا ۷۲۳ه ق (ذکج) درهرات وفات‌یافت ودرجوار قبرشریف عبدالله‌بن جعفر بن‌ابیطالب مدفون‌گردید . تألیفاتی‌دارد بدین‌شرح:

۱- دیوانی مرتب ۲- روح‌الارواح ۳- زادالمسافرین ۴- سی‌نامه ۵- صراط المستقیم ۶- طرب‌المجالس ۷- کنزالرموز ۸- نزهة‌الارواح ودارای تألیفات دیگری نیز در اخلاق و ادبیّات وتصوف میباشد . سؤالات هفده‌گانهٔ گلشن راز نیز از او است‌که شبستری درکتاب‌گلشن راز خود جواب‌آنها را منظوماً نگاشته و هریك ازآن سؤال و جواب علو مقامات عرفانی سؤال‌کننده وجواب دهنده را برهانی قاطع میباشد وازاشعار حسینی سادات است:

آنجاکه حریم بی‌نیازی است — اندیشهٔ ما خیال بازی است
در آینه دیده‌ای هوا را — گویی‌که شناختم خدا را
زنهار به حجّت قیاسی — غرّه نشوی به حق شناسی
تحقیق تو چیست بی‌تو بودن — زین بیش نمی‌توان سرودن
عمری سر و پا برهنه رفتی — اما قدمی بره نرفتی
چندین‌تك وپوی‌تودوگام‌است — بردار قدم‌که ره تمام است

(ص ۱۹۶۰ ج ۳ س و ۱۱۳ سفینة)

حسینی شیرازی **حاج محمدحسین بن حاج محمدحسن مجتهد بن معصوم**، قزوینی الاصل، شیرازی المسکن، ازشعرای ایرانی قرن سیزدهم هجرت میباشد که دراشعار خود به حسینی تخلّص میکرد . اصل ایشان ازقزوین بود، خودش درکربلا زاییده شد و اخیراً بشیرازآمد و رحل اقامت افکند ودرسال ۱۲۴۹ھ ق (غرمط) وفات یافت. پنج مثنوی پارسی عرفانی بنامهای: **اشتر نامه، الهی نامه ، مهر وماه ، وامق وعذرا، وصف الحال** ازآثار او بوده و مجموع آنها به **خمسهٔ حسینی** معروف میباشند، اوّلی وسومی و چهارمی ازآن جمله درشیراز بطبع رسیده ولی دو دیگری هنوز چاپ نشده است، دو نسخهٔ خطّی ازاشتر نامه و وامق و عذرا بشمارهٔ ۱۳۶ و۳۸۵ درکتابخانهٔ سپهسالاربزرگ تهران موجود میباشد . مخفی نماندکه صاحب ترجمه با بهره‌هائی که ازمعلومات معقولی و منقولی داشته بسیر و سلوك راغب شد و برحسب ارشاد حاج میرزا ابوالقاسم متخلّص بسکوت، قدم درطریقت گذاشت، پس‌از وفات‌پدرکه درشیراز عالم ومقتدا بوده وبه بحث وتحقیق اشتغال داشت رئیس اهل‌شریعت و اهل طریقت‌گشته وذوالریاستین‌حقیقی گردید.
(ص ۲۸۴ ج ۲ ذریعة و ۵۰۹ ج ۲ فهرست سپهسالار)

حسینی قزوینی **حاج محمدحسین**- درفوق ، بعنوان حسینی شیرازی مذکورشد.

حسینی هروی **میرحسین** - بعنوان حسینی سادات ، مذکور شد .

حشری **ملامحمد امین** - تبریزی انصاری، ازشعرای اوائل قرن یازدهم هجرت میباشدکه با شعرا محشور ، از صحبت ایشان مسرور، اصلش تبریزی بود . اوائل عمر خود را درعباس‌آباد اسپهان گذرانید، مبلغ کمی ازدولت راتبه داشته و دیری نگذشت‌که موقوفش داشتند، پس این‌قطعه را بمیرزا حبیب‌الله صدر فرستاد ، همان راتبه راکه‌گویا سی تومان بوده باز بقرار سابق دادند:

از قطع وظیفه‌گر کنم شکوه خطا است — آن‌کس که دهد وظیفهٔ خلق‌خدا است
جـان شدگرو روزی و رازق ضـامن — دارم گـرو و ضامن من پا برجا است

این‌شاعر، غزوات شاه عباس‌کبیر (متوفی بسال۱۰۳۷ یا۱۰۳۸ھ قمری **غلز** یا **غلح**) را نظم

کرده است . درسال ۱۰۱۱ه (غیا)کتاب تذکره‌ای بنام **روضة‌الابرار** که بطرز مثنوی ودر مقابل مخزن‌الاسرار نظامی و بهمان بحر است بنظم‌کشید و تذکرهٔ دیگری نیز موسوم به **روضة‌الاطهار** تألیف دادکه هردو دربیان تاریخ حیات و مقابر عرفا واولیا و مشایخی استکه درتبریز مدفون هستند و خودش دراین معنی‌گوید :

حشری منما بدی ، گر اهـل خردی وز دهر مدار چشم نیکو ، چو بـدی
یك چند بـذکر خیر نیکان میکـوش شایـد رسدت ز روح ایشان مـددی

همین‌کتاب روضة‌الاطهار او استکه در السنه به **تاریخ حشری** معروف و درسال ۱۳۰۳ه (غشج) درتبریز چاپ شده و خودش درتاریخ مذکور تألیفش‌گوید :

عقل در این روضه بهرسو شتافت از پی تـاریخ همین **روضه** یافت

روضه بحساب ابجدی = ۱۰۱۱.

درخصوص دوکتاب مذکورکه در ظرف یك سال (مانند دوخلف صالح هم شکم کامگار) از وی بیادگار مانده‌گوید :

شکرکه دریك‌سنه از روزگار مانده دو فرزند ز من یادگار

نیز از مثنویّات او است :

جمله جهان‌نیست بجز یك‌سرای هست سراسر همـه ملك خـدای
در نظر هرکـه خـدا دان بـود این سر وآنسر همه یکسان بـود

حشری در مصاحبت میرزا حبیب‌الله صدر مذکور میزیسته و پس‌از مدتی بـا اجازهٔ وی به‌تبریز برگشت و سال وفاتش بدست نیامد و در ذریعة همان‌کتاب روضة‌الاطهار را بنام تذکرة الاولیا مذکور داشته است .

(دیباچهٔ‌کتاب روضة‌الاطهار وغیره)

حشمت **همایون میرزا** - قاجار ، ازشعرای‌شاهزادگان عهد ناصرالدینشاه قاجار ومؤلف **تذکرهٔ سفینه** و **گلشن محمود** میباشد وبسال۱۲۷۲ه قمری (غرعب) درتهران بمرض شقاقلوس درگذشته و از او است :

خواهی‌اربی‌زحمت‌دامی،کنی صیدی‌اسیر یك ره ای صیّاد سوی آشیـان من بیـا

ایضاً :

به‌پیشت‌ازجفاهائی که‌کردی‌شکوه‌میکردم   ز قتل من حدیثی گفتی و بستی زبانم را

(ص ۲۲ ج ۱ مع)

حشویه[1]

حصری **ابراهیم بن علی بن تمیم** - قیروانی، معروف به‌حصری، کنیه‌اش ابواسحق، ازمشاهیر ادبا وشعرای عرب میباشدکه دیوانی‌داشته و از تألیفات او است :

۱- الجواهرفی‌الملح والنوادر ۲- زهرالاداب وثمرالالباب که درمصرچاپ‌شده‌است **۳- کتاب‌النورین ۴- المصون‌فی‌سرالهوی‌المکنون.** بسال۴۱۳ (تیج) یا ۴۵۳ه (تنج) در شهر منصوره از بلاد قیروان درگذشته واز اشعار او است :

انی احبك حباً لیس یبلغه   فهم ولاینتهی وصفی الی صفته

اقصی نهایة علمی فیه معرفتی   بالعجز منی عن ادراك معرفته

حصری - با ضمّ وسکون ، منسوب بعمل حصیر ویا خرید و فروش‌آن میباشد و قیروان از بلادآفریقا است .

(ص ۱۳ ج ۱ کا و۹۴ ج ۲ جم و ۷۷۷ مط وس ۲۶ ص ۴۵ ت)

حصری **علی‌بن‌عبدالغنی** - بعنوان قیروانی علی خواهدآمد .

حصکفی[2]

حصکفی **ابراهیم بن احمد** - معروف‌بن ابن‌ملاّ یامنلا ، ازعلمای‌اهل‌سنّت قرن‌یازدهم هجرت میباشد . درحلب زاییده شد ، ازپدرخودکه

۱- **حشویه** - عنوان اصحاب حسن بصری‌است‌که بدیهی‌حشویه (بفتح اول وضم ثانی) نام‌ازدیهات‌خوزستان‌منسوب‌میباشد ویا به‌حشا بمعنی‌امعا و روده‌نسبت‌دارندکه هرچه درباطنشان خطور می‌کرده بی‌اندیشه میگفته‌اند. یا حشویه گفتن ایشان بجهت‌آن است‌که چون حسن‌کلمات ایشان را مستنکر دید امرکردکه در وسط حوزه‌اش نه‌نشسته ودر اطرافش بنشینند و پس‌ازآن بهمین صفت شهرت یافتندکه مأخوذ از احشا بمعنی اطراف و جوانب است.

(مستطرفات بروجردی)

۲- **حصکفی** - بروزن‌جعفری، منسوب به‌حصن کیفا میباشدکه‌قلعه‌ایست‌بلند ومستحکم،*

از اکابر علما و شارح مغنی اللّبیب است ودیگر اکابر عصر خود اخذ مراتب علمیّه نمود. کتاب **الدرر والغرر** که منظومه‌ایست درفقه‌حنفی از آثار او است ودرحدودسال ۱۰۳۰ه ق (غل) درحلب درگذشت . (ص ۵۶۷ ج ۱ س)

حصکفی

محمدبن علی بن محمد بن‌علی بن عبدالرحمن - حصکفی‌*الاصل ، دمشقی المنشأ والمدفن، علاءالدین اللّقب، عالمی‌است فقیه‌حنفی محدّث نحوی کثیرالحفظ فصیح‌العبارة، چند سال در دمشق مفتی بوده وتدریس مینمود، بسال ۱۰۸۸ه قمری (غفح) درشصت وسه سالگی در دمشق وفات‌یافته ودرمقبرهٔ باب‌الصغیر مدفون‌گردید واز تألیفات او است :

۱- **افاضة الانوار علی اصول المنار** که شرح کتاب منار نسفی است ۲- **الدر المختار فی‌شرح تنویرالابصار** ۳- **الدر المنتقی فی‌شرح الملتقی** که شرح کتاب ملتقی‌الابحر ابراهیم حلبی درفقه حنفی است و هرسه درمصر چاپ شده است . (ص ۷۷۸ مط)

حصکفی

یحیی بن سلام - یا سلامة بن‌حسین بن محمّد، مکنّی بابوالفضل، ملقّب به معین‌الدین ، معروف به خطیب حصکفی، فقیهی‌است نحوی فاضل شاعر شیعی امامی ، ادیب بارع ، یکی‌ازپیشوایان فنّ‌شعر، درعداد افاضل دنیا معدود ، نظم و نثر و خطب وی دراقطار عالم مشهور بلکه درفقه و ادبیّات و اکثر علوم متداوله امام زمان خود بود . فنون ادبیّه را دربغداد ازخطیب‌تبریزی فراگرفت، پس به‌میافارقین رفته و خطیب و مفتی‌آن دیار شد، صاحب **دیوان شعر** و **خطب و رسائل** جیّده میباشد. درمذهب شیعه اصراری وافی‌داشته و اورا قصیدهٔ دالیّه‌ایست‌که حضرات

*درمیان میافارقین وجزیرهٔ ابن‌عمر، مقتضای‌قیاس حصنی گفتن‌است چنانچه اینطور هم استعمال یافته لکن‌قاعدهٔ دیگری‌هم هست‌که درمقام‌نسبت به دوکلمه‌که یکی‌را بدیگری اضافه داده‌باشند، از مجموع‌آن دوکلمه یك‌کلمهٔ سومی ترکیب داده و حرف نسبت را بهمان‌کلمهٔ سومی‌الحاق‌نمایند مثل ترکیب : **حصکف ، رسعن ، عبدل ، عبدش ، عبدر** ، از: حصن‌کیفا ، رأس عین ، عبدالله ، عبد شمس ، عبدالدار که درمقام نسبت : حصکفی ، رسعنی ، عبدلی ، عبدشی ، عبدری گویند و همچنین در نظائرآنها و دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت حصکفی را تذکر داده و ثبت اوراق مینماید .

ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام را درآن ذکر کرده‌است ، سمعانی با وی ملاقات نمود ودرجمیع مسموعاتش بخط خودش اجازه‌گرفت ، ولادتش درحدود چهارصد و شصت ازهجرت در طنزه از بلاد دیار بکر واقع شد وبسال ۵۵۱ (ثنا) یا ۵۵۳ه (ثنج) درمیافارقین برحمت خداوندی نایل‌گردیده و از او است :

اشکو الی‌الله من نارین واحدة	**فی‌وجنتیه و اخری منه فی‌کبدی**
ومن سقامین سقم قداحل دمی	**من‌الجفون و سقم حل فی‌جسدی**
ومن نمومین دمعی حین اذکره	**یذیع سری وواش منه بالرصد**
ومن ضعیفین صبری حین اذکره	**و وده ویراه‌الناس طوع یدی**

(ص ۱۱۳ لس و ۳۸۱ ج ۲کا و ۷۹ ت و ۱۲۴ هب و ۲۰۵۱ ج ۳ س)

حصیری **محمودبن احمد** - بخاری، ملقّب بجمال‌الدین، معروف بحصیری، موصوف بعلاّمه، از اکابر فقهای‌حنفیّه میباشدکه ریاست‌مذهبی این سلسله بدو منتهی بود و تألیفات محمد بن حسن شیبانی را روایت نموده وکتاب **التحریر فی‌شرح‌الجامع الکبیر** از او است و درسال ۶۳۶ه قمری (خلو) درگذشت .

(تذکرةالنوادر)

حصینی حرف دویمی آن باضاد (نقطه‌دار)هم‌هست ودرزیرمذکورمیباشد.

حضرمی[۱]

حضرمی **جمال‌الدین بن عبدالله بن عبدالرحمن** - فقیه محقّق عابد زاهد، حضرمی‌الولادة، سعدی‌العشیرة، شافعی‌المذهب، عدنیّ‌المسکن والمدفن ، مشهور به بافضل (یا نام و نسب او محمد بن احمد بن عبدالله ، فقیه شافعی

۱- **حضرمی** - بفتح اول و ثالث ، منسوب به حضر موت است وآن نیز بفتح اول و ثالث و رابع ویا بضم رابع ، شهر ویا ناحیه‌ایست دریمن‌که صالح‌پیغمبر باجمعی ازمؤمنین‌چون بدانجا رسید وفات یافت پس گفتند : **حضرموت** یعنی مرگ حاضر شد، ازکثرت استعمال‌حرف ثانی‌آن ساکن گردید . هم قبیله‌ایست دریمن ویا ناحیه‌ایست بزرگ درسمت شرقی عدن‌که در اطراف‌آن ریگزارهای بسیاری میباشد معروف باحقاف و دراینجا بعضی از معروفین به حضرمی را تذکر میدهد .

عدنی حضرمی سعدی بوده) تألیفاتی دارد بدین شرح :

۱- شرح المدخل ۲- العدة والسلاح لمتولی عقود النکاح ۳- مختصر الانوار ۴- مختصر قواعد زرکشی ۵- المقدمة الحضرمیة فی فقه السادة الشافعیة که چند مرتبه در قاهره چاپ شده وغیر اینها . بسال ۹۰۳ھ قمری (ظج) در شصت و سه سالگی در عدن درگذشت وکتابهای مذکوره درمصر چاپ شده‌اند. (ص۲۳ نورسافر وص۵۱۹مط)

حضرمی **عبدالله بن محمد** - مصطلح علم رجال و رجوع بدانجا نمایند.

حضرمی **محمد بن احمد** - در بالا بعنوان حضرمی جمال‌الدین مذکورشد.

حضرمی **محمدبن حجاج** - بعنوان ابن‌مطرف خواهدآمد .

حضرمی **محمد بن عمر بن مبارك** - بعنوان بحرق نگارش دادیم.

حضینی در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بروجردی ، اسحق بن ابراهیم ، اسحق بن محمد ، عبدالله بن محمد، محمد بن ابراهیم، احمد بن محمد، حمران بن ابراهیم، بوده وگویندکه دوتن آخری درعلم رجال مجهول‌الحال و خارج از منصرف اطلاق است که مراد از لفظ حضینی درصورت نبودن قرینه غیرآن دوتن میباشد. بنابفرمودهٔ علاّمه درخلاصه، همین‌کلمه بضمّ **ح** بی‌نقطه وفتح **ض** (بانقطه) است. از رجال شیخ نقل‌شده‌است که اوّل‌آن خ (نقطه‌دار مفتوحه) ودویمش **ص** (بی‌نقطهٔ مکسوره) و چهارمش نیز بعوض نون **ب** ابجد است و تحقیق تمامی مراتب و شرح‌حال اشخاص نامبرده موکول بکتب رجال میباشد .

حطاب **محمد بن عبدالرحمن** - یا محمدبن‌محمد بن عبدالرحمن بن‌حسن رعینی مالکی ، معروف به حطاب ، مکنّی بابوعبدالله، ازاکابر عرفا میباشد دوکتاب **تحریرالکلام فی‌مسائل‌الالتزام** و**قرةالعین فی‌شرح ورقات امام‌الحرمین** از تألیفات او است‌که هردو چاپ شده ودرسال ۹۵۰ یا ۹۵۴ھ (ظن یا ظند) درپنجاه ودو سالگی درگذشت. (ص ۲۳۶ نور سافر و ۷۷۹ مط)

حطیئه **جرول ابوملیکه ، جرول بن اوس بن جوئة بن مخزوم بن مالك بن غالب** - از مخضرمین شعرای عرب میباشدکه زمان جاهلیّت

و عهد سعادت اسلامی را درك كرده و از اشعار او است :

ولست اری‌السعادة جمع مال و لکن التقی هوالسعید
و تقوی‌الله خیرالزاد ذخراً و عندالله للاتقی مزید
ومالا بدان یأتی قریب و لکن‌الذی یمضی بعید

درقاموس‌الاعلام‌گوید حطیئه ، درعهد حضرت رسالت ص شرف اسلام را دریافته است و احتمال قوی‌آنکه بفیض حضور آن حضرت نایل‌نگردید وچندین مرتبه باز بکفر اصلی خود برگشته وتجدید اسلام نمود، درعهد خلافت عمر بجهت هجوکردن زبرقان‌بن‌بدر، محکوم بقطع زبانش شد ، از این‌رو فرارکرده و عاقبت عدم امکان استخلاص از حکم خلیفه را درنظرگرفته باز بخود خلیفه با چند بیت مدیحه پناهنده و مورد عفو وعنایت مقام خلافت شد . در روضات ، از کشکول بهائی نقل‌کرده‌که حطیئه بسیار بدزبان و هجوگوی بوده باندازه‌ای‌که زن ومادر وعمو ودایی‌خود بلکه خودش را نیز هجومیکرد و زبرقان بن بدر را نیز بهمین شعر هجوگفته است :

دع‌المکارم لاتنهض لبغیتها واقعد فانك انت‌الطاعم الکاسی

زبرقان بعمر شکایت‌کرد، عمرگفت‌گمان ندارم‌که این شعر هجو باشد مگر راضی‌نیستی که تو طاعم وکاسی یعنی خورنده و پوشنده باشی، سپس عمر نزد حسّان بن‌ثابت‌فرستاد، مدح و قدح‌بودن، هجوبودن و نبودن‌آن شعررا استفسار نمود، حسّان‌گفت هجونکرده و لکن بررویش ریده است . عمر توبیخش‌کرد و در مقام تهدیدش گفت‌که شرّ تو را از مسلمانان دفع‌کرده وعرض ایشان را از شر زبان تو حفظ میکنم، بامرخلیفه درزندانش کردند و همچنان میبود تاآنکه چند شعر دائر برمدح خلیفه و اینکه کلید خیر و شرّ مردم بعد ازحضرت رسالت در دست او است وبجهت خیر وصلاح‌حال خودشان‌بخلافتش منتخب‌کرده‌اند و زن وبچه‌وعیالاتش درریگزارها باشکم‌خالی‌وگرسنه‌مانده ومورد‌ترحّم هستندگفته و تقدیم محضر خلیفه نمود پس خلیفه‌گریه‌کرده و برقّت‌آمد وبعد از پیمان گرفتن براینکه دیگر مسلمانان را هجو نکند رهایش نمود . بنوشتهٔ بعضی ، عرض مسلمانان را بسه هزار درهم از وی خریداری نموده وخلاصش‌گردانید باری حطیئه در

سال سی‌ام یا پنجاه و نهم هجرت و یا در اوائل خلافت معاویه درگذشت .
(ص ۱۲۵ هب و۱۵۷ ت و ۱۹۶۴ ج ۳ س و ۷۸۰مط)

حظیری **سعد بن علی** - وراق بعنوان دلال‌الکتب خواهدآمد .

حفار (بروزن عطّار) دراصطلاح رجالی عبارت از هلال بن محمدبن جعفر میباشد و شرح حالش درکتب رجال است.

حفده **محمد بن اسعد** - عطّاری طوسی ، فقیه اصولی ، واعظ فاضل شافعی ، لقبش عمدةالدین ،کنیه‌اش ابومنصور، شهرتش حفده ، نخست درمروشاهجان از سمعانی و درطوس از ابوحامد غزالی فقه خواند ، درمرو رود حاضر حوزهٔ بغوی بود ، سپس ببخارا و باز بمرو وعراق وآذربایجان و جزیره وموصل علی‌الترتیب سفرهاکرد، درهمهٔ آنها جمع کثیری بسبب وعظ او بروی گردآمدند وعاقبت درماه ربیع‌الاخر سال ۵۷۱ (ثعا) یا ۵۷۳ه‍ ق (ثعج) درمرو یا تبریز درگذشت .
(ص ۴۵ ج ۲ کا و ۶۵ ج ۴ طبقات‌الشافعیة)

حفید **احمد بن یحیی** - بعنوان شیخ‌الاسلام هروی خواهدآمد .

حقایق **میرزا علی‌خان** - حقایق‌نگار، پسر میرزا جعفرخان‌حقایق‌نگار، ازشعرای اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه درتاریخ تألیف آثار عجم (که بسال ۱۳۱۳ه‍ قمری بپایان رسیده) زنده بود درغزل‌سرائی وانشاء مهارت تمام داشت وبحقایق تخلّص مینموده واز او است :

دل مگر زنارگیسویش بدوش افتاده دید کزسرشب تاسحرگه ناله چون ناقوس‌کرد
گفتمش دیوانه‌گشتم ازغمت‌خندید وگفت چندوقتی باید ای‌مجنون ترا محبوس‌کرد
درد عـاشق را همی دلـدار میسازد دوا این مداوا کی توان درنزد جالینوس‌کرد

زمان وفاتش بدست نیامد و پدرش درسال ۱۳۰۱ه‍ قمری (غشا) درگذشت .
(ص ۵۴۲ عم)

حقایقی تخلّص اوّلی ابراهیم بن علی شیروانی است‌که بعنوان خاقانی خواهدآمد .

حقی **اسمعیل** - از کبار مشایخ جلوتیّه یا خلوتیّه، کنیه‌اش ابوالفداء، دیرگاهی در جامع احمدیّه از استانبول مشغول وعظ و ارشاد بود، عاقبت به‌بروسه رفته و بجهت مذاکره درمسئلهٔ وحدت وجود محل طعن و دق علما گردید تا در سال ۱۱۲۷ه قمری (غقکز) در همانجا درگذشت. تألیفاتی داردکه دلیل متقن برمراتب علمیّهٔ او هستند:

۱- الاربعون‌حدیثاً ۲- اصول‌الحدیث ۳- تقویم‌البلدان ۴- الخطاب ۵- الرسالة الجلیلة ۶- روح‌البیان‌فی‌تفسیرالقرآن ۷- شرح‌الکبائر ۸- شرح‌مثنوی ۹- شرح‌محمدیه وغیر اینها. (ص۹۵۰ج۲س و۱۷۳ج۱فع و۴۴۱مط)

حقی **خوانساری**، بعنوان خوانساری حقّی خواهدآمد.

حقیبه (بفتح اوّل وکسر قاف) در اصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی اسمعیل بن عبدالرحمن میباشد وشرح‌حالش موکول بعلم رجال است. بعضی‌اوّل‌آن را حرف‌جیم مضموم، دویمش را فای مفتوح، چهارمی‌آن را بعوض حرف **ب** ابجد، نون ضبط کرده‌اند.

حقیقی **جهانشاه**- تخلّص‌شعری‌ابوالمظفّر، جهانشاه‌بن‌قره‌یوسف‌ترکمان، از خانوادهٔ قره قویونلو است‌که دشمن خونی تیموریان بوده و بتشیّع بلکه غلوّکردن در فضائل اهل بیت عصمت ع معروف هستند. جهانشاه از ۸۳۹ یا ۸۴۱ تا۸۷۲ه ق (ضعب) درآذربایجان بفارس وکرمان وعراقین وخراسان سلطنت‌کرد، عاقبت درهمان سال‌آخر سلطنت، درجنگ اوزون حسن، مقتول و جنازه‌اش به‌تبریز نقل‌گردید ودرعمارت مظفریّه دفن شد. از اشعار او است‌که به‌پسر یاغی‌خود پیربوداق نام نوشته است:

ای‌خلف از راه مخالف بتاب　　تیغ بیفکن‌که منم‌آفتاب
شاه منم ملك وخلافت مراست　　توخلفی ازتو خلافت خطاست
غصب مکن منصب پیشین ما　　غصب روا نیست درآئین ما

امّا عمارت مظفریّه‌که مذکور شد همان است‌که در اصطلاح اهالی‌آذربایجان

به‌گوک مسجد (مسجدکبود) معروف واز بزرگترین بناهای ایران بشمار میرود، در اثر زلزله‌های سخت ریخته و خراب شده فقط طاق جلو درب مسجدکه رو بشمال بوده و ارتفاعش پانزده ذرع معمولی تبریزی ودهنهٔ آن هفت ذرع ویك چارك کم میباشد (هرذرع معادل یك متر ویك‌هفتم متر است) ، یك قسمت ازدیوارها وسقف آن باقی‌است، کاشی‌ها و مرمرهای قشنگ وخوش رنگ درآن بنا بکار رفته و بعضی‌از سطوح کاشی‌ها واطراف مرمرها مزیّن بآیات قرآنی و احادیث نبوی ص با خط ثلث میباشد ، درگرداگرد طاق جلوی،آیةالکرسی با خط پهناتر از عرض یك شست روی کاشی‌ها نگارش یافته وهمهٔ آنها را موافق آنچه درآخر همان آیةالکرسی (در سمت چپ کسی که پشت بشمال و رو بطاق باشد قیدشده، استاد خطّاط مشهورآن عهد، نعمت‌الله‌بن محمد بوّاب، درربیع‌الاول سال ۸۷۲هـ ق نوشته‌است. بسط زاید این مسجد را بتاریخ‌تبریز نادر میرزاکه درتهران چاپ شده محول میداریم .

حکاك **حاج محمدعلی** - بعنوان‌شمیم خواهدآمد .

حکیم **ازرقی هروی، زین‌الدین،** بهمین‌عنوان‌ازرقی‌هروی مذکورافتاد.

حکیم **اوحدالدین، علی‌بن‌اسحق** - انوری ابیوردی قبلا مذکور شد.

حکیم‌باشی **شیخ‌حبیب‌الله ابن‌شیخ‌الحکماء شیخ محمدحسین** - مشهدی ، ملقّب بحکیم‌باشی ، معروف بترشیزی، ازبزرگان پزشگان عصرحاضر ما میباشد ، ازآثار او است :کتاب **الاربعونیات** که درآن‌کتاب ، تمامی چیزهائی راکه دراخبار و تواریخ و سیر وکلمات حکما وعرفا وغیر ایشان درخصوص‌آنها ذکر اربعین شده مذکور داشته است . در ذریعةگوید مسودهٔ‌آن را در سال ۱۳۴۶هـ قمری (غشمو) دیدم، دیگرسراغی‌ندارم‌که‌آن‌را به‌مبیضّه‌نقل‌کرده‌اند یانه. (ص ۴۳۶ ج ۱ ذریعة)

حکیم‌باشی **میرزا نصیر** - بعنوان نصیرالدین اصفهانی نگارش خواهیم داد.

حکیم **بلخی** ، بنوشتهٔ احمد رفعت (بدون اینکه اسمی از وی مذکور دارد) ازبزرگان فقهای‌حنفیّه میباشد وکتاب **الفقه‌الاکبر** ازآثار

او است و بسال۱۹۹ه (قصط) قمری درگذشت. (ص ۱۶۳ ج ۳ فع)

حکیم **ترمدی، محمد بن علی** - بعنوان ترمدی مذکور افتاد .

حکیم **جلال** ، بعنوان جلال شیروانی نگارش دادیم.

حکیم **حرانی، ثابت بن قره** - بعنوان حرّانی ثابت ، مذکور شد.

حکیم **خاقانی، ابراهیم بن علی** - بهمین عنوان خاقانی خواهدآمد.

حکیم **خوانساری** ، بعنوان زلالی خوانساری خواهدآمد .

حکیم **خیری، میرزا یارعلی** - طبیب‌تهرانی، عالم فاضل کامل‌نیکوحال وخوش معاشرت، از پزشگان قرن دهم هجرت وطبیب‌مخصوص شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه قمری) بود . چون مداوای غربا و مردم بی‌بضاعت از طرف‌آن شاه بعهدهٔاو موکول و ادارهٔ امور شربت خانهٔ پادشاهی و تولیت‌اوقاف وخیرات بدو محول‌گردید بهمین عنوان حکیم خیری شهرت یافت . سال وفاتش مضبوط نیست و پسرش حکیم نورالدین علی بسال ۱۰۳۲ه قمری (غلب) درکربلای معلّی وفات یافت .
(ص ۳۶۱ ج ۱ مر وباب ی از ریاض‌العلماء)

حکیم **رکنای‌کاشانی** ، بعنوان مسیح رکن‌الدین خواهدآمد.

حکیم **ریاضی، جمشیدبن مسعود** - بعنوان غیاث‌الدین خواهدآمد .

حکیم **زین‌الدین**، همان حکیم ازرقی مذکور دربالا است .

حکیم **سغدی سمرقندی**، بعنوان‌ابوحفض‌حکیم، درباب‌کنی‌خواهدآمد.

حکیم **سنائی، مجدود بن‌آدم** - بعنوان سنائی خواهدآمد .

حکیم **سوزنی،محمدبن‌علی**- بعنوان‌سوزنی‌سمرقندی‌نگارش‌خواهدیافت.

حکیم **شاه محمد**، بعنوان قزوینی محمد ، نگارش خواهیم داد .

حکیم **شرف‌الدین حسن**
یا بعنوان شفائی‌اصفهانی نگارش خواهدیافت.
حکیم **شفائی اصفهانی**

حکیم **شیرازی، میرزا محمود پسر میرزا کوچك** - وصال بعداز وفات پدر با برادر مهتر خودش میرزا احمد وقار بسیاحت هندوستان رفته و در بمبئی اقامت کرد اخیراً باز بهمراهی برادر بمیهن خود برگشت، درحکمت طبیعی وکمالات دیگر نصیب کامل داشت ، نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشته از اشعار او است:

چو نیست شادمانی اندرجهان — ببنـد از جهـان وکارش نظر
نه از زمانه چشم بستن چه‌سود — ز خـود ببنـد تـا بیابی ظفر
تو تا تویـی نیابی آسودگـی — ز خودگذرکـه غم نیابی دگر
تو از دیـار قـدسیان آمدی — از این سیاه خاکـدان درگذر
چنان ز خودگریز در نیستی — که‌کس دگر نیارد از تـو خبر

ایضاً :

در ره عشق بمطلـوب نپیـوست کسی — این‌عجبتر که بهرکس نگری‌درطلب‌است
مردم ای کاش پـریشانی زلـفش بیننـد — تا نگوینـد پریشانی من بی‌سبب است

ایضاً :

بی‌توای‌جان زتن‌رفته، بتن‌تاب وتب‌است — تن بیجان‌وتب‌ایجان‌من،این بس‌عجب‌است

وفات حکیم شیرازی بسال ۱۲۷۴ھ قمری (غرعد) درشیراز واقع شد ، درحرم‌شاه‌چراغ مدفون‌گردید وبرادرش وقار درتاریخش‌گفته است: **عاقبت محمود شد کار حکیم** =۱۲۷۴ و درضمن شرح حال پدرش میرزا محمد شفیع وصال نیز خواهدآمد .

(ص ۳۵۱ عم و ۱۰۲ ج ۲ مع)

حکیم **عسجدی، عبدالعزیز بن‌منصور** - بعنوان عسجدی خواهدآمد.

حکیم **فرخی، علی بن قلوع** - بهمین عنوان فرّخی خواهدآمد.

حکیم **فردوسی، ابوالقاسم حسن بن‌محمد** - بعنوان‌فردوسی‌طوسی خواهدآمد.

حکیم **قبلی، میرزا محمد بن عبدالصبور**، اصلش ازخوی ومسکنش‌تبریز آذربایجان‌بود، ازفضلا وادبای عهد محمدشاه‌قاجار وناصرالدین

شاه قاجار (۱۲۵۰ـ۱۳۱۳ه قمری) بشمارمیرفت. ازآن‌روکه به‌قلیان عشق مفرطی‌داشته و هرجاکه میرفت اسباب چای وقهوه و قلیان را (که درآن زمان متعارف ودراصطلاح آذربایجانیها بقبل - با دوضمّه - منقل ، معروف بوده) بهمراه خود می‌برد ، بهمین‌عنوان قُبُلّی (با دوضمّه وتشدید لام) شهرت‌یافت‌که درآن اصطلاح، از دوکلمهٔ قُبُل (بمعنی مذکور) و لی (بمعنی نسبت و مالکیّت) ترکیب یافته است و ازتألیفات او است :

۱- **تشریح ابدان** که بنام ناصرالدین‌شاه تألیف وباشکال مختلف مصور و درتهران چاپ سنگی شده‌است ۲- **تعلیم‌نامه** درعمل‌تلقیح‌آبله ۳- **مجمع‌الحکمتین‌وجامع‌الطبین**. زمان وفاتش بدست نیامد . (اطلاعات خارجی)

حکیم **قطران**، بعنوان قطران نگارش خواهیم داد .

حکیم **کاظم** ، بعنوان صاحب حکیم نگارش خواهد یافت .

حکیم **کوچك، محمد سعیدقاضی، محمد سعید بن محمد مفید**، شریف‌قمی معروف بحکیم‌کوچك، ازاکابرعلمای امامیّه بود تألیفاتی‌دارد:

۱- **اسرارالصنائع** که درصناعات خمسهٔ قیاسیّهٔ منطقیّه (برهان ، جدل ، شعر ، مغالطه ، خطابه) بوده واز صناعیّهٔ میرفندرسکی استمداد نموده است ۲- **شرح توحید صدوق** ۳- **شرح حدیث بساط** که از تألیف‌آن بسال هزار ونود و نهم هجرت در اسپهان فراغت یافته است وسال وفاتش بدست نیامد . نگارنده‌گوید : ظنّ قوی میرودکه حکیم کوچك همان قاضی سعید قمی باشدکه خواهدآمد و رجوع بدانجا هم نمایند.

(ص ۵۱ ج ۲ ذریعه)

حکیم **مجدالدین**، بعنوان‌کسائی خواهدآمد .

حکیم **محشی، محمد**ـ ظاهراً همان‌حکیم شاه محمد مذکور دربالااست.

حکیم **مغربی ، یحیی بن محمد بن ابی‌الشکور** (الشکر ح ل) مغربی اندلسی، مشهور بحکیم مغربی، ملقّب بمحیی‌الدین، ازمشاهیر حکما و ریاضیین قرن هفتم هجرت میباشدکه معاصر خواجه نصیر طوسی (متوفی بسال

۶۷۲هـ قمری) بود و درعمل رصد مراغه با وی شرکت داشته و از تألیفات او است :

۱- **احکام تحاویل سنی العالم** ۲- **الاختیارات** ۳- **الاربع مقالات فی النجوم** و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۰۸ ج ۱ ذریعه)

حکیم مقتول ، **یحیی بن حبش** - بعنوان شیخ اشراقی خواهدآمد .

حکیم الملك **علی، نظام الدین، علی بن حسن بن نظام الدین** - گیلانی ، ملقّب بحکیم الملك ، از افاضل قرن یازدهم هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- **انوارالفصاحة و اسرارالبلاغة** (البراعة حـ لـ) در شرح نهج البلاغة که شرح ابن میثم را تلخیص کرده و مطالبی هم از شرح ابن ابی الحدید بدان افزوده و از تألیف مجلّد اوّل آن روز دوشنبه چهارم ربیع الاول ۱۰۵۳هـ قمری (غنج) فراغت یافته است ۲- **تلخیص درةالغواص** و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۴۳۶ج۲ و۴۲۲ج۴ذریعة)

حکیم **مؤمن، امیرمحمد مؤمن بن محمدزمان** - حسینی تنکابنی دیلمی ، مشهور بحکیم مؤمن، سید عالی مقدار، ازاطبّای نامدار روزگار و مؤلف کتاب تحفةالمؤمنین (المؤمن حـ لـ) میباشدکه در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸ـ۱۱۰۵هـ قمری) بزبان پارسی درطبّ تألیف داده است که اکثر مطالب کتب طبّی را حاوی و اغلب تجربیّات خود و پدرش را در نباتات و معاجین و شربت‌های متفرقه و حبوبات و سفوفات متنوعه و ادویّهٔ مفرده و مرکّبه مشتمل و چند مرتبه درایران چاپ سنگی شده‌است وسال وفاتش بدست نیامد . (ص ۴۰۲ ج ۳ ذریعة)

حکیم **میرزا محمدتقی خان**، متخلّص بحکیم، از افاضل اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد و تألیفاتی دارد :

۱- **جنةالسلاطین** در تواریخ پادشاهان فرس پیش ازاسلام و بعدازآن ۲- **گنج دانش** که بسال ۱۳۰۵هـ قمری (غشه) تألیف و درتهران چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد. (ج ۵ ذریعة وغیره)

حکیم **ناصرخسرو علوی** ، بهمین عنوان ناصرخسرو خواهدآمد .

حکیم **نظامی، ابومحمد نظام‌الدین-** بهمین‌عنوان نظامی گنجوی خواهدآمد.

حکیم **یارعلی** ، همان حکیم خیری مذکور در بالا است .

حلاء **علی بن عبدالله -** بعنوان ناشی اصغر خواهدآمد .

حلاج **حسین بن منصور-** بیضاوی‌المولد، عراقی‌المنشأ ، صوفی‌المسلك، حلاّج‌اللّقب، ابومغیث یاابوالغیث یاابومعتب یاابوعبدالله‌الکنیة، از بزرگان عرفا و صوفیّه میباشدکه با جنید بغدادی و بعضی دیگر از اکابر این سلسله مصاحبت داشت ، اقوال اهل علم ، دربارهٔ وی مختلف ،گروهی از اولیایش پندارند و پاره‌ای خارق عادات صادره از اورا از قبیل‌کرامات اولیا و صلحا دانند ، جمعی کاهن و کذّاب وشعبده بازش میشمارند وآن خارق‌عادات ظاهری را هم اثرسحر وشعبده وکهانت میانگارند حتی درتاریخ بغداد بسیاری ازشعبده‌های اورا نقل میکند. بعضی بخدا بودن وی معتقد بوده و بکلمات خودش استناد مینمایدکه‌گفته است : **اناالحق و لیس فی‌جبتی الاالله وانا مغرق قوم نوح و مهلك عاد و ثمود** و نظائر اینها . ابوحامد غزالی از کلمات مذکوره اعتذار جسته وگوید همهٔ آنها ازفرط محبت و عشق حقیقی و شدت وجد وکمال استغراق میباشند نظیر قول شاعرکه میگوید :

انا من اهوی و من اهوی انا — نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصرتنی ابصرته — و اذا ابصرته ابصرتنا

جمعی باستناد همان کلماتی‌که مذکور شد کافرش دانستند و سالها در زندانش کردند تاآنکه عاقبت بسال سیصد و ششم یا نهم هجرت بامر حامد بن عباس وزیرمقتدر عباسی، (دراثر حکمی‌که علمای وقت مبنی برمهدورالدم و واجب‌القتل بودن وی صادر کردند) هزارتازیانه‌اش‌زدند، دستها وپاپهایش‌را بریدند، درآتش‌سوزانده وخاکسترش را در دجله ریخته یا ببادش دادند ویا بعد از تازیانه‌اش‌کشتند وسرش را درجسر بغداد آویختند و دور نیست‌که هردو وقوع یافته باشد. تألیفات بسیاری بحلاّج منسوب دارند که ازآنجمله است :

۱- امرالشیطان ۲- التوحید ۳- الجوهرالاکبر ۴- الذاریاتذروا ۵- الشجرة الزیتونة النوریة ۶- طاسین‌الازل یا **الطواسین** که در پاریس چاپ شده است **۷- الکبریت الاحمر ۸- کیدالشیطان ۹- النجم اذا هوی ۱۰- نورالنور ۱۱- الوجود الاول ۱۲- الوجود الثانی ۱۳- الیقین** وغیر اینهاکه بفرمودهٔ ابن‌النّدیم ازچهل‌کتاب متجاوز است و از اشعار حلّاج است :

کانت لنفسی اهوآء مفرقة	**فاستجمعت اذرأتك العين اهوائی**
و صار یحسدنی من کنت احسده	**وصرت مولی‌الوری‌اذصرت‌مولائی**
ترکت للناس دنیاهم و دینهم	**شغلا بذکرك یا دینی و دنیائی**

ایضاً :

والله ماطلعت شمس ولا غربت	**الا و ذکرك مقرون بانفاسی**
ولاجلست الی قوم احدثهم	**الا و انت حدیثی بین جلاسی**
ولاهممت بشرب‌الماء من عطش	**الا رایت خیالا منك فی‌کأسی**

نام صاحب ترجمهٔ چنانچه مذکور داشتیم حسین، نام پدرش منصور است ومنصور نامیدن خود او چنانچه درالسنه دایر و دربعضی از نظم و نثر ادبا معروف است غلط میباشدکه بنام پدرش شهرت یافته است . اما حلّاج گفتن او بجهت شغل حلّاجی داشتن پدرش میباشد ، یا اینکه چون وی دربلاد اهواز وخراسان مشغول دعوت بوده واز اسرار قلبیّ مردم خبرمیداده اورا **حلاج اسرار** می‌گفته‌اند تاآنکه لفظ حلّاج متدرجاً لقب‌مشهوری وی‌گردید ، یا موافق نوشتهٔ ابن‌خلّکان ، روزی در دکان حلّاجی نشسته و انجام دادن کاری را درخواست نمود ،آن مرد حلّاج ، با اشتغال حلّاجی‌کردن پنبه ، اعتذار نمود صاحب ترجمه‌گفت‌که تو ازپی‌کار من برو وحلّاجی‌کردن پنبهٔ‌تو بعهدهٔ من باشد،آن‌مرد پی‌آن‌کار رفت وبعداز برگشتن تمامی پنبه‌را حلّاجی‌شده دید وازآن‌رو حسین، مشهور بحلّاج گردید .

(ص۲۲۱ف‌و۲۲۶ت‌و۱۱۲ج۸تاریخ‌بغداد و۷۸۷مط و۱۶۰ج۱کا و۴۴۵۱ج۶س‌و۳۳۷عم وغیره)

حلاج **محمدبن‌علی‌بن عمر**- درضمن‌شرح‌حال‌مرزوقی‌احمد،خواهدآمد.

حلاج‌الاسرار چنانچه اشاره شد همان حسین بن منصور است‌که بعنوان‌حلاج مذکور شد .

حلال - (بروزن‌بقّال) دراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ‌بروجردی، لقب **احمدبن عمر**

است که شرح حالش درکتب رجال مسطور و معنی آن فروشندهٔ حـَل (بفتح حای حطّی وتشدید لام بمعنی دوشاب وشیره است) و باخای نقطه‌دار خواندن آن غلط و اشتباه است.

حلاوی **سیدحیدر بن سلیمان بن داود بن حیدر** - حلّی حسینی ، مکنّی بابوالحسین ، نخستین شاعر عصر خود بلکه امام شعرای عراق بشمار میرود، فصاحت بیان و قوّت ایمان را جامع بود وبجهت کثرت اشعاری که درمناقب و مصائب اهل بیت عصمت سلام‌الله علیهم اجمعین گفته به **شاعر اهل بیت** اشتهار یافته‌است و ازآثار او است :

۱- **الدرالیتیم** که دیوان او میباشد و در سال ۱۳۱۲ه قمری چاپ شده است

۲- **العقدالمفصل** که کتابی ادبی لغوی تاریخی انتقادی بوده وبسال ۱۳۳۱ه قمری در بغداد بطبع رسیده و صاحب ترجمه بسال ۱۳۰۴ (غشد)ه قمری درپنجاه وهشت سالگی وفات یافت ، بسط زاید را محول بکتاب جنة‌المأوی حاجی میرزا حسین نوری می‌داریم.

(ص ۷۸۸مط)

حلبی[1]

حلبی **ابراهیم بن محمد بن ابراهیم** - حنفی حلبی ،که گاهی ابن‌الحلبی نیز گویند از اکابر علمای عامّه میباشدکه درشام و بلاد مصر فقه و تفسیر و حدیث را تکمیل کرد ، پس باستانبول رفته خطیب جامع سلطان محمد فاتح

۱- **حلبی** - با دوفتحه ، منسوب بشهر حلب از بلاد شام است که آب و هوا و خاکش پاکیزه وکثیرالخیرات ، مردمانش باهوش و ذکاوت و سلیم‌القلب میباشند . حلبی ، در اصطلاح علمای رجال عبارت از محمد بن علی بن ابی‌شعبه ، برادرانش عبیدالله و عمران وعبدالاعلی ، پدرشان علی ، عموزاده‌شان احمد بن عمر بن ابی‌شعبه و پدرش عمرو نیز احمدبن عمران است که همه‌شان از روات اخبار هستند. لکن در دوتن اولی‌مشهور و اولین‌آن دوتن دیگرمشهورتر بوده و غیراز دوتن‌آخری همه‌شان از ثقات روات میباشند بلکه بعضی از علمای رجال ، عموم آل ابی‌شعبه را توثیق کرده‌اند و تحقیق این‌مراتب را موکول بکتب رجالیه داشته ودرباب کنی نیز بعنوان‌آل ابی‌شعبه بطوراجمال خواهیم نگاشت ودراینجا شرح‌حال بعضی‌ازعلما و افاضل را که بهمین عنوان حلبی معروف ویا موصوف هستند ثبت اوراق نموده و تذکر میدهد .

شد و تألیفات مفیدی دارد :

۱- **شرح صغیر** بر کتاب منیة‌المصلّی سدیدالدین کاشغری که معروف به کتاب الحلبی است ۲- **شرح کبیر** کتاب مذکور و هردو شرح در استانبول چاپ شده‌است ۳- **طبقات الحنفیة** یا **طبقات الفقها** ۴- **غنیة المتملی فی شرح منیة المصلی** که نام اصلی شرح کبیر مذکور است ۵- **کتاب الحلبی** که اشاره‌شد ۶- **ملتقی الابحر** که فتاوی دورهٔ فقه حنفی است و دراستانبول و قاهره بارها چاپ شده است ، صاحب ترجمه بسال ۹۵۶ھ قمری (ظنو) درحدود نود سالگی درگذشت . (ص۱۳مط و۵۶۸ ج۳ س و۱۶ ج۱ فع)

حلبی **ابن زهره، حمزة بن علی** - بهمین عنوان ابن‌زهره در باب کنی خواهدآمد .

حلبی **ابوالصلاح تقی‌الدین** - در باب کنی بهمین عنوان ابوالصلاح خواهدآمد .

حلبی **بدرالدین حسن** - بعنوان بدرالدین حسن نگارش دادیم .

حلبی **برهان‌الدین علی بن ابراهیم** - شافعی ، از مشاهیر علما و فقهای قرن یازدهم هجرت میباشدکه در تمامی علوم عقلیّه و نقلیّه خصوصاً حدیث وفقه وتفسیر وتصوف وحیدعصرخودبود، نام‌او موافق آنچه‌ازقاموس‌الاعلام نقل‌کردیم‌علی، پدرش ابراهیم، لقبش برهان‌الدین بوده وظاهر کلام فاضل محدّث معاصر آنکه ، نامش علی و پدرش برهان‌الدین است (که علی بن برهان‌الدین نوشته) وظاهر آنستکه برهان‌الدین ، نام یا لقب پدرش هم بوده ویا نام یکی از اجدادش باشد و علی بن برهان‌الدین از راه نسبت بجدّ بوده‌است، چنانچه نام و نسب اورا درمعجم‌المطبوعات بدین روش قیدکرده : علی بن ابراهیم بن احمد بن علی بن عمر ملقّب بنورالدین ابن برهان‌الدین حلبی قاهری شافعی‌که برهان‌الدین نام جدّ چهارم او میباشد و بهمین‌جهت صاحب‌ترجمه را با بن برهان‌الدین‌هم عنوان کرده‌است. صاحب‌ترجمه تألیفات بسیاری‌دارد:

۱- **انسان‌العیون فی‌سیرة‌الامین والمأمون** که بفرمودهٔ فاضل‌محدّث معاصر، معروف

بسیرهٔ حلبیّه است ولی بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام غیر آن بوده و آن‌هم یکی دیگر از تألیفات وی میباشد وظاهر معجم‌المطبوعات آنکه صاحب‌ترجمه ، دوکتاب انسان‌العیون نام دارد یکی **انسان‌العیون فی‌سیرة‌الامین والمأمون** که معروف بسیرهٔ حلبیّه بوده ودرمصر و قاهره چاپ شده است و دیگری **انسان‌العیون فی‌سیرة‌النبی المأمون** که مشهور بسیرهٔ‌نبویّه شده وهنوز بطبع نرسیده است **۲- انسان‌العیون فی‌سیرة‌النبی المأمون** که دربند اوّل اشاره‌شد **۳- انفاذالمهج بمختصر الفرج ۴- حسن‌الوصول الی‌لطائف حکم‌الفصول ۵- السیرة‌الحلبیة** که دربند اول اشاره شد **۶- السیرة‌النبویة** که نیز دربند اول اشاره شد **۷- المحاسن السنیة من‌الرسالة‌القشیریة ۸- النصیحة العلومیة فی‌بیان حسن‌الطریقة الاحمدیة ۹- النفخة‌العلویة من‌الاجوبة‌الحلبیة** . وفات صاحب‌ترجمه بسال ۱۰۴۴ه قمری (غمد) درشصت و نه سالگی درمصر وقوع یافت . (ص۱۹۷۵ ج۳ س و۷۸۶مط و۱۲۶هب)

حلبیان تثنیهٔ حلبی است ودر اصطلاح فقها عبارت از ابن‌زهره ، حمزة بن علی حلبی و ابوالصلاح ، تقی‌الدین حلبی است‌که هردو در باب‌کنی بهمین عنوان مذکور خواهند شد .

حلبیون جمع‌حلبی‌است‌ودراصطلاح‌فقهاهمان‌حلبیان‌فوق‌وقاضی‌عبدالعزیز بن نحریر است‌که در باب‌کنی بعنوان ابن‌البراج خواهدآمد .

حلوانی[۱]

حلوانی **سلمان یا سلیمان بن عبدالله بن محمد** - مکنّی بابوعبدالله ، از پیشوایان نحو و لغت و ازتألیفات او است :

۱- **حلوانی-** بفرمودهٔ بروجردی ، بفتح اول وسکون ثانی ، دراصطلاح رجالی‌یزید بن خلیفه میباشد و نسبت‌آن بشهری ویا بانی‌آنشهر است ، نیز گوید همین‌کلمه راکه نسبت یزید بن خلیفه است بعضی از اهل فن جولانی ضبط‌کرده‌اند (با جیم و واو و لام و نون) لکن اولی صحیح‌تر است . درمراصد گوید : حلوان بضم اول دیهی است در دوفرسخی فسطاط ازبلاد مصر و شهری است‌کوچك از قهستان نیشابور که‌آخر حدود خراسان میباشد هم شهری است‌آباد ، از بلاد عراق عرب‌که بعداز بغداد وکوفه و واسط وبصره بزرگترین بلادآن ناحیه بوده وازطرف یکی از ملوك بحلوان بن عمران بن قضاعه اختصاص یافته اینك بنام او مشتهر گردیده است ،*

۱- **تفسیرالقرآن ۲- شرح امالی ۳- شرح ایضاح ابوعلی‌فارسی ۴- شرح دیوان متنبی ۵- القانون** درلغت **۶- القرائات** و از اشعار او است:

ان خانك‌الدهر فکن عائذا بالبیض والا دلاج والعیس
ولا تکن عبدالمنی انهـا رؤس امــوال المفالیس

از ابوالطیّب طبری (متوفی بسال۴۵۰ه ق) روایت می‌کند، اینك توان‌گفت‌که از رجال اواخر قرن پنجم میباشد وچنانچه در روضات ببعضی نسبت داده وفات‌خود طبری درسال ۴۹۴ه بوده است.   (ص ۳۲۲ ت و ۲۳۴ ج ۱۱ جم)

حلوانی **یزید بن خلیفه** - چنانچه اشاره شد مصطلح علمای رجال وشرح حالش درآن علم شریف است.

حلی[1]

حلی **سیدجعفر**- مکنّی بابویحیی، از نوابغ شعرای عراق‌عرب‌میباشد که‌اکابر رامدایحی گفته‌است، دیوان‌وی‌که **سحر بابل وسجع‌البلابل**

*در اطراف آنشهر چشمه‌های فسفوری دوائی هست‌که چندین درد را بدانها مداوی نمایند و اناری دارد‌که درتمامی دنیا نظیری‌نداشته و انجیرآن را نیز ازکثرت خوبی شاه‌انجیر گویند. ظاهراً همان است‌که در روضات ، از تلخیص‌الاثار ، نقل‌کرده‌که حلوان بفتح اول شهری است مابین بغداد و همدان‌که قدیماً آباد بوده و اکنون خراب گردیده است، دراطراف‌آن‌چشمه‌های کبریتی هست‌که در مداوای چندین درد نافع و مؤثر میباشند باری بعضی‌از منسوبین حلوان را تذکر میدهد.

۱- **حلی**- منسوب است به حله ، (بکسر اول و تشدید ثانی) کـه بنوشتهٔ مراصد نـام چندین موضع میباشد و مشهورترین‌آنها حلهٔ سیفیه یا حلهٔ مزیدیه یا بنی‌مزید است‌که درسمت غربی فرات واقع ودر زمان سیف‌الدولة صدقة بن منصوربن‌علی‌بن مزید اسدی ازامرای دیالمه بعمران وآبادی‌آن افزوده ویا خود سیف‌الدوله در سال ۴۸۵ه ق بنایش‌کرده است ، بهرحال آن را حلهٔ سیفیه یا مزیدیه یاحلهٔ بنی‌مزید گفتن بجهت نسبت‌بسیف‌الدولة‌است، بجهت‌محاربانی که بین او و سلجوقیان بوده در محرم سال ۴۹۵ه قمری (تصه) بهمین شهر منتقل شد و مرکز حکومتش اتخاذ نمود و سپس مرکز تجارت گردید . بنوشتهٔ روضات ، حلهٔ سیفیه ، اشهر بلاد عراق ، در میان نجف وکربلا در دوطرف شرقی و غربی فرات واقع میباشد چنانچه بغداد در دوسمت شرقی و غربی شط دجله واقعشده است بهرحال دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت ویا موصوفین بآن را تذکر داده و ثبت اوراق مینماید.

نام دارد بسال ۱۳۳۱ه قمری در صیدا چاپ شده و صاحب ترجمه بسال ۱۳۱۵ه قمری (غشیه) درسی وهشت سالگی در نجف وفات یافت. (ص۶۹۹مط)

حلی **جعفر بن حسن** - بعنوان محقّق خواهد آمد.

حلی **حسن بن علی بن داود** - در باب کنی بعنوان ابن داود خواهد آمد.

حلی **حسن بن یوسف** - بعنوان علاّمهٔ حلّی خواهد آمد.

حلی **سیدحیدر بن سلیمان** - بعنوان حلاوی نگارش دادیم.

حلی **محمد بن احمد بن ادریس** - بعنوان ابن ادریس نگارش خواهد یافت.

حلی **یحیی بن احمد** - بعنوان ابن سعید نگارش خواهیم داد.

حلیان تثنیهٔ حلّی است، در اصطلاح فقها، عبارت از علاّمهٔ حلّی ومحقّق، جعفر بن حسن میباشد که در تحت همین دو عنوان نگارش خواهیم داد، یا بنوشتهٔ بعضی، عبارت از محقّق مذکور و عموزاده‌اش یحیی بن احمد است که در باب کنی بعنوان ابن سعید خواهد آمد وگاهی بمحقّق و ابن ادریس وگاهی با بن ادریس و نوه‌اش نجیب الدین یحیی بن سعید حلّی اطلاق نمایند (تنقیح وغیره).

حلیون (بکسر اوّل و تشدید وکسر ثانی با تشدید ثالث) در اصطلاح فقها، بفرمودهٔ صاحب مدارك، **علامهٔ حلی، محقق اول جعفر بن حسن** و **ابن ادریس محمد** است که در تحت همین سه عنوان بشرح حال ایشان خواهیم پرداخت و از ذکری شهید نقل شده که عبارت ازهمین سه تن و **ابن سعید یحیی بن احمد** میباشد و بشرح حال او نیز بهمین عنوان ابی سعید خواهیم پرداخت. فاضل محدّث معاصر گوید که عبارت از محقّق و علاّمه و ابن سعید است و ظاهراً اشتباه و امر سهل است. بفرمودهٔ مامقانی، درجایی که مقیّد بثلثه باشد همان سه تن اوّلی مراد بوده ودرجائی که مقیّد باربعه کنند همان سه تن مذکور و فخر المحققّین پسر علاّمه منظور میباشد.

حمار العزیر **احمد بن عبیدالله (یا عبدالله) بن محمد بن عمار** - (یاآنکه نام پدرش و جدّش عبیدالله است محمد) کاتبی است ثقفی، مکنّی

بابوالعباس ، مشهور بحمارالعزیر، مورّخ و محدّث مشهورکه اظهار تشیّع میکرد ، از مشایخ بسیاری روایت نموده و ابوالفرج اصفهانی ونظرای وی هم از وی روایت می کنند، درسال ۳۱۴ﻫ قمری (شید) درگذشته ودرمقاتل طالبیین وموضوعات دیگر تألیفاتی دارد:

۱- اخبار ابن الرومی ۲- اخبار ابی العتاهیة ۳- اخبار ابی نواس ۴- الانواء ۵- الرسالة فی تفضیل بنی هاشم ومواليهم وذم بنی امیة واتباعهم ۶- المبیضة درمقاتل طالبیین **۷- مثالب ابی نواس ۸- مثالب معاویه ۹- کتاب جمل ۱۰- کتاب صفین ۱۱- المناقضات** وغیر اینها .گویند احمد، روز و شب بجهت فقر و بی نوائی که داشته با تقدیرات ازلی درسر جنگ وستیزه بود وبهمین صفت کفران نعمت شهرت داشت تاآنکه روزی ابن الرومی ویراگفت ، من ترا بعزیر ملقّب داشتم زیرا چنانچه عزیر با معبود خود بمقام ستیزه برآمد و درباب بخت نصر که خون هفتاد هزار تن را ریخت زبان اعتراض وگستاخی بدرگاه الهی باز نمود واز این رو خطاب الهی دررسیدکه اگر این مجادله را ترك نکنی ازمقام پیغمبری خلع خواهی شد، تو هم که همیشه درمقام اعتراض بقضای خداوندی هستی، سزاوار این لقب (عزیر) میباشی. ابن الرومی درخصوص این صفت ناشایست اوگوید:

وفی ابن عمار عزیرية ... يخاصم الله بها والقدر
ماكان لِمَ كان وما لِمْ يكن ... لِمَ لَمْ يكن فهو وكيل البشر

شرح : عزیریة یعنی صفت عزیری . لفظ لِمَ اوّل و سوم دربیت ثانی بکسرلام، مخفّف لِما است (بکسر اوّل) بمعنی چرا . ولَم دویم و چهارم درهمان بیت بفتح لام، از حروف جازمه است . ابن عمّار نیز همان حمارالعزیر میباشدکه جدّ عالیش عمّار نام داشته است .

نگارنده گوید: از این بیان وجه لقب عزیر مکشوف گردید، لکن حمارالعزیر گفتن احمد را (چنانچه لقب مشهوری او است) وجهی نمیباشد ، دور نیست که این لقب نیز بجهت تأکید درصفت کفران نعمت باشد زیرا دراین قسمت بمقام کفر و ارتداد رسیده بود همچنانچه عزیر بمقام اعتراض بمعبود حقیقی برآمد هکذا شخص حمار نامی نیز از اهل اسلام بعداز عمر طولانی و ناز و نعمت فراوان مرتدّ شد **واكفرمن حمار** از امثال

دائره گردید پس احمد را حمار العزیر گفتن بجهت تشبیه بهردو نفر مذکور میباشد که گویا جامع هردو صفت اعتراض بحق عزیر و ارتداد حمار بوده است وچون رشتهٔ کلام بدینجا رسید مثل مشهور مذکور اکفر من حمار را بطور اجمال ثبت اوراق مینماید : حمار ، نام مردی بوده از قبیلهٔ عاد که پسر مویلع ویا مالك بن نصر ازدی است که مسلمان بوده و صحرای بزرگی را مالك بود بعرض چهار فرسنگ وبطول مسافت یك روزه راه که در تمامی بلاد عرب جایی پر نعمت تر از آن وجود نداشت ، میوه‌های گوناگون درآنجا موجود بود ، مدت چهل سال باکمال وسعت و بذل وبخشش وسخاوت امرار حیات نمود تاآنکه پسرانش (که بنوشتهٔ قاموس ده تن بوده‌اند) روزی برای شکار درآن صحرا رفتند وهمه‌شان دراثر صاعقه مردند پس احمد تحمل نکرده وگفت دیگر خدائی راکه این ظلم را روا دارد نمی‌پرستم وقوم خود را نیز بکفر و عصیان دعوت کرد ، متمرّد راکشته وآن صحرا را خراب و ویران نمود اینك درکفر و ارتداد ضرب المثل شد **واکفرمن حمار** از امثال دائره گردید . شاعر گوید :

الم تر ان حارثة بن بدر   **یصلی و هو اکفر من حمار**

(قاموس و مجمع الامثال وص ۲۳۲ ج ۳ جم)

حمال

رافع بن نصر - بغدادی ، فقیه متکلّم محدّث شافعی زاهد، مکنّی بابوالحسن، معروف بحمال ، از اکابر محدّثین شافعیّه دراواسط قرن پنجم هجرت میباشد ، از ابوحامد اسفراینی فقه خواند ، علم اصول را از قاضی ابوبکر اخذ نمود ، عاقبت درمکّه اقامت گزید وبوظائف عبادت وتدریس وفتوی اشتغال یافت تادرسال ۴۴۷ه قمری (تمز) درگذشت. (ص ۱۶۴ ج ۳ طبقات الشافعیة)

حمامی

اسعد بن سعد بن محمد - فقیهی است صالح امامی که از حسن بن حسین بن بابویه (که ظاهراً برادرزادهٔ صدوق متوفی بسال ۳۸۱ه ق میباشد) درس خوانده است وضبط لفظ حمامی هم درضمن ترجمهٔ حال حمانی یحیی خواهد آمد.

(کتب رجالیه)

حمامی — **یحیی بن عبدالحمید** - درزیر بعنوان حمانی یحیی مذکورمیگردد، بدانجا مراجعه شود.

حمانی [1]

حمانی — **جابر بن نوح** تمیمی ، محدّث کوفی شرح حالش در رجال است.

حمانی — **حسن بن عبدالرحمن** - محدّث شیعی مصطلح علم رجال و شرح حالش درآن علم است .

حمانی — **حیان بن مفلس** - از محدّثین عامّه است .

حمانی — **علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب ع** - موافق آنچه، ازکتاب الشیعة و فنون الاسلام نقل شده از اکابر شعرای اهل بیت میباشدکه در شهرت شعر و طبع و ادب درمیان علویّین ، مانند عبدالله بن معتزّ است درمیان عباسیّین ، خودش میگفت که من و پدر و اجدادم تا ابوطالب شاعر هستیم . ترجمهٔ حال و بعضی از اشعار او دراغانی ابوالفرج ویتیمة الدّهر ثعالبی ومنتقی سیدمرتضی نگارش یافته وگاهی توهّم می‌رودکه وی بشهادت امام علی النقی ع بهترین شعرای عصر متوکّل عباسی بوده است .

نگارنده گوید : ظاهرآن است که این خبر وشهادت آن بزرگوار، درحق محمد بن علی حمّانی است که در زیر بعنوان حمّانی محمد مذکور است وبنوشتهٔ اعیان الشیعة وفات علی بن محمد درسال ۲۶۰ھ قمری (رس) وقوع یافته است. (ص۳۸۰ج۱اعیان)

حمانی — **محمدبن علی**- حمانی علوی، شاعر مشهور امامی است که حضرت جواد ع نزد متوکّل و حضرت رضا ع نزد مأمون با اشعار وی

۱- **حمانی** - بنابرآنچه در تنقیح المقال ، ضمن ترجمهٔ حسن بن عبدالرحمن نوشته، بکسر اول وتشدید ثانی منسوب بحمان است که کویی است دربصره ، یا منسوب بقبیلهٔ حمان نامی است از قبائل تمیم که بحمان بن عبدالعزی ویا حمان بن سعد بن زید نسبت دارند . درمراصد گوید : حمان باکسر و تشدید ،کویی است دربصره که بنام اهل خود بنی‌حمان بن سعد نامیده شده است و دراینجا بعضی از منسوبین حمان را ثبت اوراق نموده و تذکر میدهد .

استشهاد نموده‌اند. شیخ مفید درکتاب عیون ومحاسن ، بسیاری از اشعار اورا درخبری که از حضرت رضا ع روایت نموده نقل‌کرده وآن‌حضرت از حمّانی به **بعض‌فتیاننا** تعبیر فرموده است. صدوق در باب چهل و دویم ازکتاب عیون اخبارالرضا روایت نموده‌که مأمون بحضرت رضا ع عرض‌کرد ، زیباترین شعری راکه درخلوص حلم وبردباری‌سراغ داری بخوان‌آن حضرت این اشعار را خواند :

اذا کان دونی من بـلیت بجهلـه — ابیت لنفسی ان تقابل بالجهـل

و ان کان مثلی فی‌محلـی من‌النهی — اخذت بحلمی کی اجل عن‌المثل

وان‌کنت ادنی‌منه فی‌الفضل‌والحجی — عرفت لـه حق‌التقـدم والفضل

پس مأمون زیباترین شعری راکـه در سکوت ورزیدن از جـواب نادان و عتاب نکردن بصدیق‌گفته شده استفسار نمود ،آن حضرت چهار شعر فرو خوانـد ، پس زیباترین شعر دایر برکتمان سرّ را پرسیـدآن حضرت سه شعر دیگر خواند و همهٔ‌آنهـا مورد تحسین مأمون شد،گویندهٔ‌آن اشعار را استفسار نمودآن‌حضرت فرمود **بعض‌فتیاننا** (یعنی بعضی از جوانمردان ما) .

نگارنده‌گوید : بقرینهٔ‌آنچـه از عیون و محاسن نقل شد ظاهر آن است‌که مراد آنحضرت از بعض فتیان ، همین محمد بن علی حمّانی است. درباب حضرت‌علی‌النقی ع از مناقب ابن‌شهرآشوب از ابومحمد فحام نقل‌کرده است‌که متوکّل از ابن‌الجهم‌پرسید که شاعرترین مردم‌کیست ؟ ابن‌الجهم شعرای زمان جاهلیّت و دورهٔ اسـلام را یك یك بشمارآورد، سپس متوکّل همان مطلب را ازحضرت علی‌النّقی علیه‌السلام استفسارنمود آنحضرت فرمودندکه شاعرترین مردم **حمانی** است چنانچه‌گوید :

لقد فاخرتنا من‌قریش عصابة — بمد خدود و امتـداد اصابع

فلما تنازعنا المقال قضی لنا — علیهم بما نهوی نداء الصوامع

ترانا سکوتاً والشهید بفضلنا — علیهم جهیرالصوت فی‌کل‌جامع

فان رسول الله احمد جدنـا — ونحن بنـوه کالنجـوم الطوالع

متوکّل مراد ازنداء صوامع‌را پرسیدآنحضرت‌فرمود **اشهد ان‌لااله الاالله واشهد ان‌محمداً رسول‌الله** جدّمن یاجدّتواست؟ متوکّل‌خندیده وگفت‌جدّتواست وتراازوی‌کناره‌نمی‌کنیم.

(قب وتنقیح‌المقال)

حمانی — **یحیی بن عبدالحمید** - محدّث امامی وشرح حالش موکول بکتب رجال است .

حمانی — **یحیی بن عبدالحمید بن عبدالرحمن بن میمون** - کوفی حمّانی ، مکنّی بابوزکریّا ، از محدّثین عامّه میباشدکه صدوق و موثق بود، از سفیان بن عیینه و ابوبکر بن عیاش وجمعی دیگر روایت کرده وخطیب بغدادی بچند واسطه ازوی روایت مینماید که **کان (مات ح ل) معاویة علی غیرملة الاسلام** . دررمضان ۲۲۵ (رکه) یا ۲۲۸ھ قمری (رکح) درسامره درگذشته و نخستین محدّثی میباشدکه در سامره وفات یافته است . یحیی ازکسانی بوده که درقصّهٔ جانسوز قبر مطهّر حضرت حسین بن علی ع مخالفت داشته‌اند و اصلا خضاب نمی‌کرده است و قضیهٔ او درآخر جلد دهم بحار مذکور است . درتنقیح المقال احتمال داده که لفظ حمّانی دراینجا حمامی ، یعنی حرف چهارمی آن بعوض نون ، میم بوده باشد ، دراینصورت نیز بتخفیف میم منسوب بحمام (بمعنی کبوتر) یا بتشدید آن منسوب بحمّام (بمعنی گرمابه) است.

(تنقیح و ۱۷۱ ج ۲ نی و ۱۶۷ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

حمحی — **زید بن عبدالله** - درعنوان جمحی که حرف اوّلش جیم بوداشاره شد

حمدانی — **حارث بن سعید** - درباب کنی بعنوان ابوفراس خواهدآمد وچند نفر دیگر هم موصوف بهمین وصف میباشدکه در تحت عنوان ناصرالدولة نگارش خواهند یافت .

حمدونی — **محمدبن بشر**- (یا بشیر) سوسنجردی از دیهات بغداد ، از قبیلهٔ آل‌حمدان ، ازغلمان ابوسهل نوبختی، از رجال قرن سوم هجرت، از وجوه و اعیان و صلحای متکلّمین امامیّه، جیّدالکلام و صحیح الاعتقاد بوده وپنجاه مرتبه پا پیاده بزیارت کعبه رفته است و تألیفاتی دارد :

۱- الامامة ۲- الانقاذ ۳- المقنع ۴- المنقذ . سال وفاتش بدست نیامد ولکن محمد بن احمد بن رجاء بجلی (متوفی بسال ۲۶۶ھ ق - **رسو**) از وی روایت میکنند و رجوع بابن قبه هم نمایند .

(کتب رجال)

حمزاوی **شیخ حسن**- مصری مالکی عدوی ، از فضلای محدّثین مالکیّه میباشدکه در دیه عدوه نامی از دیهات مصر متولد شد، درهمان مولد خود قرآن مجید را حفظ کرد ، فقه و حدیث وتفسیر و دیگر علوم متداوله را از اکابر وقت فراگرفت ، مرجع استفادهٔ طلاّب علوم دینیّه گردید و درانجام مهمّات ایشان اهتمام تمام بکار میبرد . تألیفات مفید دارد بدین شرح :

۱- **ارشادالمرید فی خلاصة علم التوحید** ۲- **بلوغ المسرات علی دلائل الخیرات** ۳- **تبصرة القضاة والاخوان فی وضع الید وما یشهد له من البرهان** درفقه مالکی ۴- **الجوهر الفرید علی ارشادالمرید** ۵- **کنزالمطالب فی فضل البیت الحرام** ۶- **المدد الفیاض بنورالشفا للقاضی عیاض** ۷- **مشارق الانوار فی فرق اهل الاعتبار** ۸- **النفحات الشاذلیة فی شرح البردة البوصیریة** ۹- **النفحات النبویة فی الفضائل العاشوریة** ۱۰- **النورالساری من شرح الجامع الصحیح البخاری** وغیر اینهاکه تمامی آنها درمصر وقاهره چاپ شده‌است وصاحب‌ترجمه بسال ۱۳۰۳ه قمری (غشج) در هشتاد و دو سالگی درگذشت .		(ص۱۳۱۲مط)

حمصی[1]

حمصی **عبدالله بن اسعد**- بعنوان ابن‌الدهان درباب کنی خواهدآمد.

حمصی **محمود بن علی بن حسن** - رازی، ملقّب بسدیدالدین، فقیهی‌است متکلّم اصولی متبحّر علاّمه، از بزرگان مجتهدین امامیّه که در هردو علم اصول فقه وکلام وحید عصر خود بود و استاد فخررازی و شیخ منتخب‌الدین میباشد وتألیفات سودمندی دارد :

۱- **الامالی العراقیة فی شرح الفصول الایلاقیة** ۲- **بدایة الهدایة** ۳- **التبیین والتنقیح فی التحسین والتقبیح** ۴- **تعلیق صغیر** درکلام ۵- **تعلیق عراقی** که همان کتاب منقذ مذکور در زیراست ۶- **تعلیق کبیر** درکلام ۷- **المصادر فی اصول الفقه** ۸- **المنقذ من التقلید والمرشد الی التوحید** درکلام که معروف بتعلیق عراقی است . سال وفاتش بدست نیامد ولکن قطعاً

۱- **حمصی** - بروزن هندی منسوب بحمص‌است (بروزن هند) وآن شهری‌است مشهور و بزرگ از بلاد شام مابین دمشق وحلب که بعضی‌از افاضل منسوب بآن را مینگارد. اما حمض (باضاد نقطه‌دار) در ضمن شرح حال حمصی محمود بن علی ، تحت عنوان تبصره خواهدآمد .

از علمای اواخر قرن ششم هجرت بوده و محتمل است که اوائل قرن هفتم را نیز دیده باشد ،کتاب منقذ مذکور را درسال ۵۸۱ھ قمری (ثفا) تألیف کرده‌است ودرسال ۵۸۳ھ ق بسیّد ابوالمظفّر محمد بن‌علی بن‌محمد حسنی اجازه داده ودرهمین‌سال‌شیخ منتخب‌الدین مذکورکه سالها حاضر درس وی بوده‌کتاب منقذ را نزد وی خوانده است. امیرورّام‌بن ابی‌فراس متوفی‌درسال ۶۰۵ھ (خه) هم ازصاحب‌ترجمه روایت‌میکند وازاشعار او است:

قدکنت ابکی وداری منك دانیة	**فحق لی ذاك اذشطت بك‌الدار**
ابکی لذکرك سرا ثم اعلنه	**فلی بکائان اعلان و اسرار**

تبصره - در روضات‌الجنّات در وجه‌نسبت حمصی‌گوید: شیخ سدیدالدین‌محمود را حمصی‌گفتن نه بجهت انتساب خود او ویا یکی‌از پدران‌او بشغل حِمِّص (بادوکسره و تشدید ثانی بمعنی نخود) بوده چنانچه متبادر اذهان عامّه است ونه بجهت انتساب او بشهر حمص از بلاد شام است (که دربالا مذکور شد) چنانچه متبادر اذهان خواص‌بوده و قلم‌هایشان نیز بدان جاری است زیراکه وی عجمی نژاد بوده و درکتب تراجم برازی موصوفش دارند و علاوه‌که درهیچیك ازتواریخ عربی بشرح وی نپرداخته‌اند پس‌گوید که شیخ سدیدالدین، موافق نوشته‌قاموس حُمُّصی‌است (با دوضمّه وتشدیدثانی وآخرش ضاد نقطه‌دار) در روضات این تحقیق را درآخرکلام خود از فوائد مختصّهٔ‌کتاب خود شمرده و وجهی هم برای‌کلام قاموس ذکر نکرده است .

در مستدرك‌گوید : ننوشتن تواریخ عربی مستلزم تخطئهٔ اکابر نمیباشد و علاوه براینکه‌کلام قاموس را برکلام اساتید پیشوایان دین مقدّم‌کردن هم ظلم فاحش دربارهٔ ایشان‌است ومضافاً براینها دور نیست‌که محمودبن‌علی‌که قاموس‌بحمض (باضاد نقطه‌دار) منسوبش داشته غیراز محمود بن‌علی صاحب ترجمه باشدکه اکابر دین ، بحمص (باصاد بی‌نقطه) منسوبش نموده‌اند وبا قطع‌نظر ازهمهٔ اینها ، خود صاحب‌قاموس درلغت‌حمص (با صاد بی‌نقطه) تردیدکرده است دراینکه محمود بن علی بکدام یك از دوحمص (با صاد بی‌نقطه یا بانقطه) نسبت دارد . درتاج‌العروس نیز وجه ثانی‌را تخطئه‌کرده است.

نگارنده‌گوید : با قطع نظر ازهمهٔ اینها حمض (با ضاد نقطه‌دار) بهرحرکة‌که

باشد از بلاد عرب است و محمود بن علی را منسوب بدان داشتن، عجمی بودن اوراکه منظور اصلی صاحب روضات است ، مستلزم نمیباشد ، چنانچه در مراصدگوید : حَمْضْ (بروزن صبر) وادی است درقرب یمامه ، با دوفتحه موضعی است ما بین بحرین و بصره و دیهی است که بنی‌ملك بن‌سعد را در آنجا نخله‌هائی‌هست، حَمِضَه ، بفتح اوّل وکسر ثانی، از اراضی یمن ، حَمَضا ، با دوفتحه ، موضعی‌است‌که یکی‌از وقایع عرب درآنجا وقوع یافته است . اما حُمُّصْ که روضات ، با دوضمّه و تشدید ثانیش ضبط‌کرده اگر نام‌موضعی غیراز همین مواضع مذکوره‌باشد بازهم بحکم ضاد نقطه‌دار (که از مختصّات زبان عرب است) از بلاد عربستان بوده و دوای دردش نمیشود. باوجود این‌مراتب عجمی نژادبودن شیخ سدیدالدین محمود ، اصلا منافاتی با حمصی بودن و انتساب وی بحمص ازبلادشام ندارد و دور نیست‌که اصل و نژاد او رازی و از اهل ری بوده وخودش حمصی شامی و یا برعکس استبعادی نیست‌که خودش نخست نسبت بیکی ازآنها داشته و عاقبت نسبت بیکی دیگر داشته‌باشد مثل مدنی وشیرازی‌بودن سیدعلی‌خان‌که درضمن‌عنوان‌حویزی خواهدآمد و نظائرآن بسیار است .

(ص ۶۶۳ ت و ۱۲۶ هب و ۴۷۷ مس و ۲۴۹ ج ۱ و ۶۰ ج ۳ ذریعة)

حموئی[1]

حموئی **ابراهیم بن‌سعدالدین‌محمد بن‌مؤیدابی‌بکر بن محمد بن‌حمویة بن‌محمد،** جوینی معروف بحموئی و ابن‌حمویه ، از بزرگان علمای عامّه و حفّاظ و محدّثین ایشان است، چنانچه هریك ازپدر و جدّ ابراهیم و اکثر افراد این

۱ـ **حموئی -** بفتح اول و ضم و تشدید ثانی ، منسوب بحمویه (بهمان‌حرکة) میباشد که دیهی است درناحیهٔ غوطهٔ دمشق وهم‌نام شخصی بوده درحدود قرن چهارم وپنجم هجرت‌که علما و محدثین و عرفا و دیگر مردان نامی از خانوادهٔ وی (که از خانواده‌های قدیم هستند) برخاسته و هریك از ایشان بجهت انتساب باو ، بحموئی معروف‌است اینك بعضی ازایشان‌تذکر داده میشود واینکه درکلمات بعضی از اجله ، بعضی‌از افراد این خانواده را بجوینی‌نیزموصوف دارندگویا بجهت انتساب اصل این سلسله ویکی از اجدادشان ببلاد جوین بوده است .

خانوادهٔ حموئی، از اعاظم علما وعرفا میباشند. شیخ ابراهیم کثیرالروایة ودرطبقهٔ علاّمهٔ حلّی و معاصرین وی بوده و علاوه برعلمای عامّه ، ازمحقّق اوّل وپسرعمویش یحیی بن سعید و از ابن طاوس و خواجه نصیر طوسی و شیخ یوسف بن مطهر والد ماجد علاّمهٔ حلّی ودیگر اکابر علمای شیعهٔ امامیّه نیز روایت کرده است،گویا بهمین جهت ویا باستناد پاره‌ای احادیث مرویّه درکتاب اواست که صاحب ریاض العلماء وبعضی دیگر بشیعه بودنش معتقد بوده‌اند، غافل از اینکه موافق تصریح بعضی از اجلّه ، درچندین جا ازکتاب خود بخلافت خلفا تصریح و بنقل فضائل ایشان پرداخته است. شیخ ابراهیم تألیفات سودمند بسیاری داردکه بین الفریقین مشهور و اشهر از همه کتاب **فرائدالسمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین** است که سمط اوّل آن مخصوص باخبار فضائل امیرالمؤمنین ع بوده و سمط دیگرش فقط درمناقب سائرائمهٔ اطهار وخانوادهٔ عصمت وطهارت میباشد، ازتألیف آن بسال هفتصد و شانزدهم هجرت فراغت یافته و درسال ۷۲۲ه قمری (ذکب) درهفتاد و هشت سالگی درعراق درگذشت .

در روضات گوید : احتمال قوی هست که شیخ ابراهیم صاحب ترجمة ، بقرینهٔ وحدت اسم و نسب وطبقه وغیره همان شیخ ابراهیم بن سعدالدین محمدبن ابی المفاخر مؤیّد بن ابی بکر بن ابی الحسن محمد بن عمر بن علی بن محمد بن حمویهٔ حموئی صوفی باشدکه در بعض مواضع بتشیّع منسوب بوده واسلام آوردن غازان شاه برادر شاه خدابنده را نیز بدو منتسب دارندکه در چهارم شعبان ۶۹۴ه ق در درب قصر خود در مقام لار دماوند مجلس بزرگی تشکیل داد ، غسل کرد ، لباس شیخ سعدالدین حموئی پدر شیخ ابراهیم را پوشید ، بشرف اسلام مشرّف شد وجمعی وافر ازترك نیز بجهت اسلام آوردن پادشاهشان بقبول آن دین مقدّس متفخر گردیدند و ایشانندکه بترکمان نامیده شدند . شرح حال سعدالدین محمد مذکور را نیز بعنوان سعدالدین حموئی نگارش خواهیم داد . چنانچه در بالا نگارش یافت ، حموئی گفتن شیخ ابراهیم بلکه دیگر افراد این خانواده بجهت انتساب بجدّ عالیشان حَمّویه بوده ویا بااحتمال بعید بجهت انتساب بدیه

حمویه نام از غوطهٔ دمشق است لکن ظاهر روضات آنکه حَمّوئی گفتن فقط بجهت اوّل است نه بجهت انتساب به دیه مذکور زیرا که ایشان از اهل جوین هستند و بهرحال حموئی گفتن بجهت نسبت ببلدهٔ حمی یا حماة نیست که در آن حموی گویند چنانچه در زیر مذکور خواهد شد. **اما حموینی** گفتن شیخ ابراهیم که حرف پنجمین آن نون و آخرش نیز حرف **یا** باشد، چنانچه در هدیة الاحباب همینطور نوشته شده، اصلا مأخذی ندارد و منافی قاعدهٔ نسبت است و شاید از اغلاط چاپخانه باشد.

(صد ونی وص ۱۲۷ هب و ۴۹۹ ت و ۴۵۸ ج ۵ اعیان الشیعه و ۶۷ ج ۱ کمن)

حموئی **سعدالدین محمد**- بهمین عنوان سعدالدین خواهد آمد.

حموی[1]

حموی **ابراهیم بن عبدالله**- در باب کنی بعنوان ابن ابی الدم خواهد آمد.

حموی **یاقوت بن عبدالله**، رومی الجنس، حموی المولد، بغدادی المسکن، شهاب الدین اللّقب، ابوعبدالله الکنیة، ازمشاهیر ادبا وجغرافیین اسلامی میباشد که در کودکی اسیر شد و بتاجر عسکر نامی انتقال یافت، از آن رو که مولایش عسکر بی‌سواد بود و بجز امور تجاری بچیزی آشنائی نداشت اورا بتحصیل علم و یادگرفتن خط و کتابت بگماشت که درامور تجاری معین ومددکار وی باشد اینك یاقوت از فرصت استفاده کرد، در آن اثنا مقداری وافی از نحو ولغت اخذ نمود، بجهت تمشیت امور تجاری مولای خود بشام وعمّان ونواحی آنها مسافرتها کرد، عاقبت بسال پانصدونود وشش ازهجرت آزاد وازقیدبندگی خلاص گردید، پس درعمل کتابت اجیر ومستخدم شد، بدان وسیله فوائد بسیاری از مراجعه بکتب متفرقه بدست آورد و درنتیجهٔ اطّلاع از مطالب بعض کتابهای خوارج، تعصّب مذهبی شدیدی نسبت بعقائد اهل سنّت وجماعت دردلش

۱ــ **حموی** - با دوفتحه، بنوشتهٔ روضات، منسوب بشهر حماة (بفتح اول) از بلاد شام میباشد (در مقابل حمص و حلب) و زیبائی و خوبروئی مردمانش در اثر لطافت آب و هوا مشهور است. (سطر ۱۰ ص ۹۱ ت)

راه یافت تا بسال ششصد وسیزدهم که بعزم تجارت بشام رفته بود دراثنای مباحثهٔ مذهبی با مردی علوی ،آن فکر منحوس خود را بروز داد ونام نامی حضرت امیرالمؤمنین ع را بطور خارج از اصول ادب بزبان آورد، بهمین جهت قتل و اعدام او از طرف اهالی تصمیم گردید ، ناچار بحلب و موصل و اربل و خراسان علی الترتیب فرار کرد و عاقبت اقامت درمرو را اختیار نمود ، ازکتابخانه‌های آنجا فوائد بسیاری بدست آورده و اکثر کتابهای خود را در آنجا تألیف کرد پس بخوارزم رفته تادرسال ششصد وشانزدهم هجرت ازخوف تاتار ومغول باز بحلب برگشته ودرآنجا اقامت نمود وبسال ۶۲۶ﻫ قمری (خکو) درپنجاه ویك یا دو سالگی درآنجا درگذشت . تألیفات یاقوت بدین شرح است :

۱- **اخبارالشعراء** که در فقرهٔ سیزدهم ذیل اشاره خواهد شد ۲- **اخبارالمتنبی** ۳- **ارشادالاریب الی معرفةالادیب** که گاهی **ارشادالالباء الی معرفةالادباء** نیز گویند وهمین کتاب میباشد که به **معجم‌الادباء** شهرت یافته‌است چنانچه آن را **طبقات‌الادباء** نیز گویند. درپشت صفحهٔ اوّل چاپ دویم این کتاب نوشته‌شده ارشادالاریب الی‌معرفةالادیب‌المعروف بمعجم‌الاباء او طبقات‌الادباء ، بالجمله کتاب معجم‌الادباء یاطبقات‌الادباء یا ارشادالالباء کتابی دیگر غیرازکتاب ارشادالاریب نبوده هرچهار اسم یك مسمّی هستند وخودیاقوت در دیباچهٔ معجم‌الادباءگوید که آن را ارشادالاریب الی معرفةالادیب نام‌کردم و بهرحال دومرتبه درمصر چاپ شده‌است ۴- **ارشادالالباء الی معرفة الادباء** رجوع بفقرهٔ سوم شود ۵- **الدول** ۶- **طبقات‌الادباء** رجوع بفقرهٔ سومی فوق نمایند ۷- **عنوان کتاب‌الاغانی** ۸- **المبدأ والمآل** درتاریخ ۹- **مراصدالاطلاع‌علی‌اسماءالامکنة والبقاع** که بنابمشهور این کتاب نیز که درتهران چاپ‌شده ازتألیفات یاقوت میباشد وازفهرست کتابخانهٔ مصرهم نسبت این کتاب بیاقوت نقل شده و بعضی فقرات دیباچهٔ خودکتاب نیز صریح است در اینکه یاقوت کتاب بزرگ خود معجم‌البلدان را تلخیص کرده وآن تلخیص را بهمین‌اسم مراصد مسمّی داشته‌است، لکن بعضی فقرات دیگر دیباچهٔ مزبور نیزمخالف آن میباشد وعلاوه در ذیل شرح عکّه (شهری است درساحل دریای شام)گوید : این شهر مسخّر فرنگیها

شد ، صلاح‌الدین ایّوبی استردادش کرد، دیگر بار بتصرّف فرنگیها درآمد و بعدازاین جمله‌گوید :گویم که درسال ۶۹۰ه (خص) بازهم ملك‌اشرف بن ملك منصور قلاوون فتح کرد و ازفرنگیها استردادش نمود وآن ، یکی از فتوحات بزرگ مسلمین است .

نگارنده‌گوید : این‌تاریخ فتح‌آخری عکّه شصت وچهار سال بعداز وفات‌یاقوت میباشد و از این‌رو ممکن نیست‌که این جمله ، ازیاقوت باشد . بفرمودهٔ فاضل محدّث معاصر و بعضی از ادبای عصر، صفی‌الدین بن‌عبدالحق متوفی بسال۷۳۹ه ق (ذلط)کتاب معجم‌البلدان یاقوت‌را تلخیص‌کرده وبمراصدالاطّلاع علی اسماءالامکنة والبقاع نامیده است، لکن دور هم نیست‌که این‌جملهٔ‌گویم تاآخرکلام مذکوررا یکی‌ازفضلا درحاشیهٔ کتاب مراصدکه دم دستش‌بوده نوشته سپس درمقام‌استنساخ‌آن حاشیه را نیز بخیال‌اینکه از خود مؤلف‌کتاب است داخل درمتن‌کرده باشند و نظائر این بسیارکثیرالوقوع است. بالاجمال نسبت‌کتاب مراصد بیاقوت محل‌تردید است و نسخهٔ چاپی موجود درنزد این نگارنده نیز مغلوط بوده و محل اطمینان درحل این‌گونه اشکالات نمیباشد و ظن قوی دارم‌که بعد از تحصیل نسخهٔ دیگر واقع مطلب از مراجعه بخود نسخه مکشوف‌گردد .

۱۰- **المشترك وضعا‌والمختلف صقعا** در بلاد متشابـه الاسم ۱۱- **معجم‌الادباء** رجوع بفقرهٔ سومی فوق نمایند ۱۲- **معجم‌البلدان** ۱۳- **معجم‌الشعراء** ظاهراً همان اخبار الشعرای مذکور دربند اوّل بوده وغیرازمعجم‌الادبای مذکوراست ۱۴- **المقتضب من جمهرةالنسب** که انساب عرب را درآن نگارش داده است . پوشیده نماندکه صاحب‌ترجمه یاقوت بن عبدالله ، غیراز یاقوت مستعصمی ، یاقوت ملکی ، یاقوت مهذب‌الدین است وشرح حال هریك از اینها نیز تحت عنوان تالی خود خواهدآمد .

(ص۳۴۹ ج۲کا و۱۸ج۱جم و۱۹۴۱ مط و۱۲۷هب و ۷۸۵ ج۶ س و۷۰ عم)

حمو یئی **ابراهیم** - بنوشتهٔ محدّث معاصر همان حموئی فوق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند .

حمید (بروزن‌کمیل) **احمد بن عبدالله** است وبعنوان مالقی‌خواهدآمد.

حمیدالدین **عمر بن محمود** - بعنوان حمیدی در زیر مذکور است .

حمیدی **عبدالرحمن بن احمد بن علی**، مصری، ملقّب بزین‌الدین، معروف بحمیدی، ادیبی‌است شاعرماهر ومؤلف‌کتاب **الدرالمنظم فی‌مدح الحبیب‌الاعظم** که دیوان‌او بوده ودرقاهره چاپ شده است و وی‌بسال ۱۰۰۵ﻫ قمری (غد) درگذشت . (ص۷۹۹مط)

حمیدی **عمر بن محمود** - بلخی، ملقّب بحمیدالدین، معروف بحمیدی، که‌گاهی بجهت‌انتساب پدرش بمحمودی نیزموصوف می‌باشد از مشاهیرفضلای‌ادبا واکابرعلمای‌عصر ملکشاه سلجوقی ومعاصر انوری‌ابیوردی ومسندنشین قضاوت بود ، تصانیف طرفه و خوبی دارد و درتمامی‌آنها همه‌گونه محسنات بدیعیّه را درنظر گرفته است :

۱- الاستغاثة الی‌الاخوان‌الثلثة ۲- حنین‌المستجیر الی حضرة المجیر ۳- روضة الرضافی‌مدح‌ابی‌الرضا ۴- قدح‌المغنی فی‌مدح‌المعنی ۵- مقامات که بمقامات حمیدی معروف و بزبان پارسی میباشد ، دارای بیست و چهار مقامه بوده و نسبت بزبان پارسی دارای مکانتی‌است که مقامات‌حریری‌نسبت‌بعربی‌دارد. این‌کتاب مشهورترین وممتازترین تألیفات او میباشدکه بارها درهند و ایران چاپ شده و انوری قطعه‌ای درمدح‌آن‌گفته و ازهمان قطعه است :

هرسخن‌کان‌نیست قرآن یاحدیث مصطفی ازمقامات حمیدالدین شد اکنون ترهات

۶- منیةالراجی‌فی‌جوهرالتاجی ۷- وسیلةالعفاة الی‌اکفی‌الکفاة. حمیدی‌درنظم‌نیزمهارتی بسزا داشته و از اشعار او است :

مرد بایدکه باب مقصدخویش میگشاید بعقل و میبندد
رفتن بی مراد نستاید گفتن با گزاف نپسندد
ابر باشدکه یاوه می‌گرید برق باشدکه خیره می‌خندد

ایضاً :

کی پست شودآنکه بلندش توکنی شادان بودآندل‌که نژندش توکنی

گردون سرافراشته صد بوسه دهد هرروز برآن‌پای‌که بندش‌توکنی

حمیدی بسال ۵۵۹ه قمری (ثنط) درگذشت . (ص۱۹۷ ج ۱ مع)

نگارنده‌گوید این‌جمله‌که ازمجمع‌الفصحا نوشته‌شد بازهم‌محتاج به‌تتبّع زاید ومراجعه بمنابع دیگر میباشد و علی‌العجالة بجهت عدم مساعدت وقت و حال و وسائل مقتضیه بهمین مقدار کفایت میکند .

حمیدی **محمد بن عبدالحمید** - مصطلح علمای رجال بوده و شرح حالش موکول بدان علم است .

حمیری[1]

حمیری **اسمعیل بن‌محمد**- چنانچه‌اشاره‌شد بعنوان‌سیدحمیری‌خواهدآمد.

حمیری **عامر بن عبدالرحمن** - بعنوان ابوالهول درباب‌کنی خواهدآمد.

حمیری **عبدالله بن جعفر بن حسن (یاحسین) بن مالك بن جامع** - حمیری قمی، مکنّی بابوالعباس ، از ثقات اصحاب حضرت‌امام‌علی‌النقی و امام حسن عکسری علیهماالسلام بوده و از وجوه و اعیان مشایخ قمیین میباشد. **کتاب التوقیعات‌الصادرة من‌الناحیة‌المقدسة** وکتاب **قرب‌الاسناد** از جملهٔ تألیفات او است . بسال ۲۹۷ه ق (رصز) بکوفه رفته و از محدّثین‌آنجا استماع حدیث نمود ، ابوغالب زراری و محمد بن یحیی عطّار هم‌که از رجال‌کلینی‌است از وی روایت میکنند . سال وفاتش

۱ـ **حمیری** - بکسر اول وفتح‌ثالث، منسوب‌بحمیر بن‌سبا بن یشحب، پدریکی‌ازقبائل یمن بوده وملوك حمیریه هم بدو انتساب دارند. حمیر نام موضعی‌هم هست درسمت غربی صنعای یمن‌که قبیلهٔ مذکور درآنجا فرودآمدند . لفظ حمیری دراصطلاح رجالی، عبارت از عبدالله بن جعفر بوده وگاهی بفرزندانش محمد و حسین و جعفر و احمد و باحمد بن علی و اسمعیل بن محمد هم اطلاق یافته است ، مشهورتر از همه بترتیب اولی و آخری و دویمی میباشد و دراینجا بشرح اجمالی حال عبدالله بن جعفرکه‌کتاب قرب‌الاسناد او مشهور است میپردازیم و بعضی دیگر از موصوفین بحمیری راکه دراین‌کتاب تحت عنوان دیگر نگارش یافته تذکر داده و شرح حال دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم . شرح حال اسمعیل بن محمد مذکور نیز درهمین‌کتاب بعنوان سید حمیری خواهدآمد .

بدست نیامد و بپسرش محمد بن عبدالله بن جعفر درسال۳۰۴ھ قمری (شد) اجازه داده‌است.
(کتب رجالیه)

حمیری **فیروز دیلمی**- بعنوان دیلمی فیروز خواهدآمد.

حمیری **محمد بن عمر بن مبارك** - بعنوان بحرق مذکور شد .

حمیری **نشوان بن سعید** - بعنوان علاّمهٔ یمن خواهدآمد .

حناط (بروزن عطّار) در اصطلاح رجالی **سالم** و**محمد بن بشیر** میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب رجال است .

حنطبی **عبدالواحد بن نصر**- بعنوان ببغابه نگارش دادیم .

حواریین - در اصطلاح دینی و علمای رجال ، جماعتی است از اصحاب حضرات معصومین علیهم‌السلام که دربعضی‌ازآثار دینیّه مدح ایشان بهمین‌عبارت واردآمده‌است. کشی با پنج واسطه ازحضرت موسی بن جعفر علیهما‌السلام روایت‌کرده‌است‌که روزقیامت منادی ندا میکند ،کجایند حواریّین محمدبن‌عبدالله ص‌که برعهدآن‌حضرت درگذشتند وآنرا نقض نکردند پس **سلمان** و **مقداد** و **ابوذر** برخیزند. بار دوم مثل همان‌ندا دربارهٔ حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام میرسد پس **محمدبن ابی‌بکر، میثم‌تمار، اویس‌قرنی وعمرو بن‌حمق**یا**عمرو بن‌خثعمی** برخیزند بعد مثل همان ندا دربارهٔحسن مجتبی ع میرسد، **سفیان بن‌ابی‌لیلی همدانی** و **حذیفةبن اسید (اسد ح ل)غفاری** برخیزند ، بعد ازندای حواریّین حضرت حسین‌بن‌علی ع ، تمامی شهدای‌کربلا برخیزند . درندای حواریّین حضرت علی بن‌الحسین ع **جبیر بن معطعم، یحیی بن ام‌الطویل، ابوخالدکابلی وسعید بن مسیب** برخیزند. درندای‌حواریین‌حضرت‌باقرع **عبدالله بن شریك‌عامری، زرارة، برید بن معاویة، محمدبن مسلم، لیث بن بختری** پس **ابن‌ابی‌یعفور، عامر بن عبدالله بن جذاعة** (خزاعة ح ل) ، **حجر بن زائده وحمران بن اعین** برخیزند ویا درندای حواریین حضرت‌باقرع **عبدالله بن شریك عادی، عبدالله بن ابی‌یعفور ، عامر بن عبدالله بن خداعه ، حجر بن زائده** و **حمران بن اعین** برخیزند سپس حواریّین سایر ائمه ع نداکرده میشوند واین حواریّین درعرصهٔ محشر اوّل‌سابقین و اوّل مقرّبین خواهند بود. (مستطرفات و تنقیح‌المقال و سطر ۳۲ ص ۳۱۲ ت)

حوران[1]

حورانی **ابراهیم بن عیسی بن یحیی بن یعقوب بن سلیمان** - ازفضلای عصر حاضر ما است که درحلب زاییده شد ودر بیروت اقامت کرد، در علم منطق و هندسه وفلك، گوی سبقت از دیگران ربود ، در ترجمهٔ کتب دینیّه و علمیّه و ادبیّه اهتمام تمام داشت . تألیفات بسیاری داردکه ازآنجمله است :

۱- **الایات البینات فی غرائب الارض والسموات** ۲- **جلاء الدیاجی فی الالغاز والمعمیات والاحاجی** ۳- **الحق الیقین فی الرد علی بطل داروین** ، این هرسه در بیروت چاپ شده است ۴- **حکم الانصاف فی رجال تلغراف** ۵- **الضوء المشرق فی علم المنطق** که هردو در چاپخانهٔ امیرکان ازقاهره چاپ شده است ۶- **مناهج الحکماء فی نفی النشو والارتقاء** که نیز در بیروت بطبع رسیده است. ابراهیم بسال ۱۹۱۵م = ۱۳۳۳ھ قمری (غشلج) درهفتاد ویك سالگی درگذشت.
(ص ۸۰۲مط)

حوزی **محمد بن ابراهیم بن عمر** - یا عمران بن موسی ، ادیب نحوی ، ازمبرّزین ادبا بوده ودرانساب وعلوم قرآنیّه نیز برتری داشت، در نیشابور از محمد بن درید و جعفر بن درستویه درس خواند تاآنکه خودش مرجع استفادهٔ اکابروقت گردید ودرحدود ۳۵۴ھ قمری (شند) درگذشت. نسبت او بنوشتهٔ یاقوت، بشهر حوز نامی از بلاد فارس میباشد و درمراصد گوید : حوز ، بفتح اوّل موضعی است درکوفه وهم قصبه‌ایست در راه خراسان در ده فرسخی بغداد و دیهی است درسمت شرقی واسط که بمنزلهٔ یکی از محلّات آن شهر است وآن را حوز برقه نیز گویند و بنابراین شهر حوز نامی درفارس وجودندارد بلکه حرف(ح بی نقطه) درفارسی نبوده وازمختصّات عرب است مگر اینکه مراد یاقوت همان حوز خراسان بوده و کلمهٔ حوز نیز معرّب باشد و در بعضی از نسخ کتاب معجم الادبای یاقوت، کلمهٔ حوزی را با جیم اوّل نوشته‌اند ودور نیست که از بلاد فارس بودن آن چنانچه یاقوت تصریح کرده صحت این نسخه را تأیید

۱- **حوران** - بفتح اول ، بنوشتهٔ مراصد ،آبی است درنجد و ناحیهٔ بزرگی است از مضافات دمشق که برمزارع ودیهات بسیاری مشتمل بوده وبعضی ازمنسوبین آن را تذکر میدهد.

نماید زیراکه جوز با جیم مضمومه بنوشتهٔ مراصد از بلاد کرمان است و اما موضع حوز نامی (با ح بی‌نقطه) در بلاد فارس سراغ نداریم ومخفی نماند که محمدبن‌ابراهیم صاحب ترجمه را درحرف جیم نیز بعنوان‌جوزی نوشته‌ایم وبجهت بعض‌مزایای دیگر دراینجا اعاده شد. (ص ۱۱۹ ج ۱۷ جم)

حوف[1]

حوفی **اسمعیل‌بن خلف بن سعید بن عمران** - انصاری‌صقلی‌اندلسی، قاری نحوی، ازاکابر علم‌ادب بود، فنّ قرائت را متقن داشت،کنیه‌اش ابوطاهر و مؤلف‌کتابهای زیر است :

۱- **اعراب‌القرائات** ۲- **الاکتفاء** درقرائت ۳- **العنوان** درقرائت و ظاهراً همان کتاب عیون مذکور در زیر است ۴- **العیون** درقرائت ۵- **مختصرالحجة** که‌کتاب‌حجت نام فارسی را تلخیص نموده است. وفاتش بنوشته روضات در اول محرم ۴۵۵هـ ق (تنه) و بنوشتهٔ معجم‌الادباء در سالهای بعداز پانصد و دهم هجرت درقید حیات بوده است.
(ص ۱۱۳ ت و ۱۶۵ ج ۶ جم)

حوفی **علی بن ابراهیم بن سعیدبن یوسف**- عالم‌فاضل مفسّرقاری‌نحوی، مکنّی بابوالحسن ، ازمشاهیر نحویّین و ادبا و مرجع استفادهٔ اکثر فضلای عصر خود بود و تألیفات سودمند دارد :

۱- **اعراب‌القرآن** ۲- **البرهان‌فی‌تفسیرالقرآن** که‌بسیار نفیس‌است ۳- **علوم‌القرآن** ۴- **الموضح** در نحو و درغرّهٔ ذیحجهٔ سال ۴۳۰ یا ۴۳۶هـ قمری (تل یا تلو) درگذشت .
(ص ۳۶۰ ج ۱کا و۱۲۷ هب و۲۲۱ جم و۶ صف وس ۱۸ ص ۱۱۳ ت وغیره)

۱- **حوف**- بفتح اول ، بنوشتهٔ بعضی ، ناحیه‌ایست درسمت شرقی مصر وهم دیهی‌است ازآن ناحیه . درمراصد گوید : درمصر دوموضع حوف نام هست، یکی درسمت شام ودیگری در سمت غربی مصر درقرب دمیاط و هردو بر بلاد و دیهات بسیاری مشتمل میباشد ، حوف رشیش هم موضعی دیگر است درمصر، حوف همدان و حوف مراد نیز دو ناحیه است دریمن لکن‌مشهور دراین دوآخری با حرف جیم اول است باری بعضی ازمنسوبین حوف را (حوفی) تذکرمیدهد.
(مراصد وغیره)

حویزی[1]

حویزی

شیخ‌جعفر بن عبدالله بن‌ابراهیم - اصلش‌ازحویزه، مولدش‌کمره، مسکنش اسپهان ، مدفنش نجف ، لقبش قوام‌الدین، و شهرتش قاضی است . در اوائل قرن دوازدهم هجرت از بزرگان علمای نامی امامیّه وفقیهی بود فاضل کامل حکیم جلیل‌القدر و دقیق‌الفطانة و رفیع‌المنزلة . درمعرفت اخبار وکلام و تفسیر بی‌نظیر، در ذکاوت و جامعیّت کمالات علمیّه وحید عصر خود بشمار میرفت، علم حدیث و اخبار را از مولی محمدتقی مجلسی فراگرفته و درمعقول ومنقول ازشاگردان آقاحسین خوانساری ومحقّق سبزواری صاحب ذخیره بود، سید صدر قمی شارح وافیه ومولانا محمد اکمل والد ماجدآقای بهبهانی هم ازتلامذهٔ شیخ‌جعفر میباشند. درتمامی عمر خود قضاوت اسپهان بدو مفوّض‌گردید و بهمین‌جهت بین‌علما بشیخ‌جعفر قاضی‌شهرت یافت و ازتألیفات او است :

۱- اصول‌الدین ۲- حاشیهٔ شرح‌لمعه ۳- حاشیهٔ‌کفایهٔ استاد خود محقق سبزواری ۴- ذخائرالعقبی درتعقیبات نمازکه بامر شاه سلطان‌حسین صفوی تألیفش داده وغیراینها که تعلیقات و حواشی بسیاری برمصنّفات امامیّه دارد و مشهورتر از همه حاشیهٔ شرح لمعهٔ او است‌که بین‌العلماء دائر و محل استفادهٔ فحول و اکابر میباشد. وفات وی‌بتصریح روضات‌الجنّات بسال ۱۱۱۵ه قمری در اثنای مراجعت ازسفر حج درارض عراق وقوع یافت ، لکن در مستدرک‌الوسائل این‌کلام روضات را حمل براشتباه‌کرده‌است . از امیر اسمعیل خاتون‌آبادی‌که درهمان سفر حج از اهل قافله بوده و تمامی وقایع‌آن‌سفر را روز بروز می‌نگاشته نقل‌کرده است‌که صاحب ترجمه (شیخ جعفر) بفاصلهٔ یکسال ونیم

۱- **حویزی-** بضم اول و فتح ثانی ، منسوب است بحویز وآن بنوشتهٔ مراصد وموافق آنچه در روضات‌ازتلخیص‌الاثارنقل‌کرده موضعی‌است مابین واسط وخوزستان وبصره ودرقاموس گوید قصبه‌ایست درخوزستان واین‌هردو یکی است. دراینجا بعضی از منسوبین‌آن‌را (حویزی) ثبت اوراق‌کرده و تذکر میدهیم .

از وفات مجلسی ثانی (۱۱۱۱ه ق) بمقام شیخ‌الاسلامی رسیـد ، در سال ۱۱۱۵ه قمری (غقیه) که محمودآقا نام تاجر، با جمعی کثیر از اعیان دولت و اهل حرم‌سلطان وطبقات دیگر که کلا درحدود ده‌هزار نفر میشدند وسه‌هزار تن از ایشان‌عازم زیارت‌کعبه بوده‌اند و نقود بسیاری بجهت تعمیر مشهد حسینی همراه داشته و شبکهٔ حرم کاظمین ع را نیز باخود میبرده‌اند ، شیخ جعفر نیز درهمان قافله عازم زیارت‌کعبه بود تا درکرمانشاهان بیمار شد ودر دوفرسخی نجف اشرف پیش‌از زیارت‌کعبه وفات‌یافت. عالم جلیل، مولی محمد سراب (شرح‌حالش بهمین‌عنوان‌سراب خواهدآمد) به‌تجهیز وتکفین وی پرداخت و درقرب قبر علاّمهٔ حلّی مدفون‌گردید. قوام‌الدین میرزا محمد قزوینی که ازشاگردان خود شیخ جعفر بود (شرح‌حالش بهمین‌عنوان قوام‌الدین‌خواهدآمد) قصیده‌ای طریفه در مرثیه‌اش‌گفته است‌که بعضی از اشعارآن را زینت‌بخش اوراق مینماید:

الدهر ینعی الینا المجد والکرما / والعلم والحلم والاخلاق والشیما

و زلزلت ارض علم بعد ماانفطرت / سماء علم و مـاج‌البحر والتطما

یا صبر هـذا فراق بیننا و متی / نطاق والدهر اوهی‌الرکن فانهدما

بشیخنـا جعفـر بحر بساحلـه / سفائن العلم مبـذولا و مقتسما

این الذی فسرالآیـات محکمـة / این‌الذی هذب الاحکام والحکما

ظل الاشارات بعدالشیخ مبهمـة / کمـا الشفاء علـیل یشتکی السقما

بات‌الصحاح سقیمـا منذ فارقـه / عین‌الخلیـل اصیبت عینـه بعما

تبکی علیه عیون‌العلم تسعـدها / شروحها و حواشیهـا وما رقما

تمضی اللیالـی ولا تفنی مآثره / یبقی علی صفحة‌الایـام مارسما

والنفس فی‌عرفات الشوق والهـة / والقلب منه بنارالوعـة اضطرما

و اذا ناف علی وادی‌السلام رأی / من جانب‌القدس نوراً یکشف‌الظلما

استقبلتـه بـه الارواح طیبـة / والرب ناداه قف بالواد محتشما

فقال لبیك یاربـی و معتمدی / لبیك یا محیی الاموات والرمما

فحل فی‌مجمع الارواح یصحبهـم / بالجسم والـروح لایلقی بـه سأما

تاآنجاکه گوید :

قف بـالسلام علی ارض‌الغری وقـل / بعـدالسلام علـی مـن شرف‌الحرما

منـی السلام علـی قبر بحضرتـه / اهمیْ علیـه سحـاب‌الرحمـة الدیما

واقرأ علیـه بترتیـل و مرحمـة / طـه و یس والفـرقـان مختتمـا

وابسط هناك وقل یارب صل علــی محمــد خیر مــن لبی و مــن عزما
وآلــه الطیبین الطاهریــن بمــا اسدوا الینــا صنــوف‌الخیر والنعما
وحف بــالروح والریحــان تربتــه واقبــل شفاعتهــم فی‌حقــه کــرما
تاریخ‌ماقدهانا۔غاب‌نجم‌هدی=۱۱۱۵ فــالله یهــدی ببــاقی نوره الامما

تمامی قصیده در روضات سی و نه بیت است ودر اینجا تلخیص و انتخاب شد .

شیخ جعفر قاضی ، هنگام مسافرت زیارت‌کعبه بمنبر رفت ، مردم را مخاطب داشته فرمود: هریك ازشماهاکه دراوقات قضاوت من محکوم به‌بی‌حقی‌شده ازمن‌راضی نباشد زیراکه من بعدازقطع‌ویقین بصحت قضیه وموافق حکم‌الهی‌بودن‌آن، حکم داده‌ام و ابداً حکم بناحق‌نکرده‌ام ولکن هرکسی‌که حقانیّت وی ثابت نگردیده وبجهت حکم ندادن ما حق واقعی او ضایع شده وبحق خود نرسیده مرا حلال‌کند واز من راضی‌باشد که شاید درواقع ، حق ، اورا بوده ولکن بجهت قصور شاهد و بیّنه و مدارکش درنظر ما ثابت نشده باشد .

کمره - با سه فتحه ، ازدیهات‌بخارا میباشد چنانچه درمراصدگفته‌است وبفرمودهٔ روضات ، ناحیهٔ بزرگی است مشتمل بردیهات و مزارع بسیار از نواحی بروجرد درپنج فرسخی جربادقان . بهرحال درنسبت بکمره،کمرئی‌گویند وصاحب‌ترجمه (شیخ‌جعفر) از همین‌کمرهٔ بروجرد است . (ص ۱۴۹ ت و ۳۸۵ مس)

حویزی **سید خلف‌بن سید عبدالمطلب بن‌سید حیدربن سیدمحسن** - بن سید محمد بن سید فلاح بن هیبت‌الله بن حسن بن‌علی‌بن عبدالحمید موسوی ، حویزی مشعشعی ، والی حویزه ، عالمی است فاضل کامل عابد زاهد متکلّم ادیب شاعر ماهر و محدّث محقّق جلیل‌القدر از اکابر اواخر قرن یازدهم هجرت‌که بسیار مرتاض بود ، لباس خشن میپوشید ، طعامی درشت میخورد ، کثیرالصیام بوده و اصلا نافله از وی فوت نمیشد، درلیالی جمعه ختم قرآن میکرد ، عبادات‌او ضرب‌المثل بود و تألیفات مفید دارد :

۱- **الاثنی‌عشریة فی‌الصلوة** ۲- **برهان‌الشیعة** درامامت ۳- **البلاغ‌المبین** دراحادیث قدسیه ۴- **الحجة البالغة** درکلام ۵- **الحق‌المبین** در منطق وکلام ۶- **حق‌الیقین** درکلام

۷- خیرالکلام فی‌المنطق والکلام ۸- دلیل‌النجاح درادعیه **۹- دیوان‌عربی ۱۰- دیوان فارسی ۱۱- رساله‌ای درنحو ۱۲- سبیل‌الرشاد** درنحو وصرف **۱۳- سفینةالنجاةفی‌فضائل الائمةالهداة ۱۴- سیف‌الشیعة** درحدیث ویا درمطاعن اعدای ائمة ع وشاید دوکتاب بدین اسم باشد **۱۵- شرح دعای عرفهٔ سیدالشهداء** که نامش مظهرالغرائب است **۱۶- فخرالشیعة** در فضائل‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع **۱۷- مظهرالغرائب** که همان شرح دعای‌عرفه‌است **۱۸- منظومه‌ای در نحو ۱۹- المودة فی‌القربی فی‌فضائل الزهرآء و ائمةالهدی ۲۰- النهج القویم** درکلمات حضرت امیرالمؤمنین ع وغیراینها . وفات‌سیدخلف‌بنوشتهٔ ذریعة بسال۱۰۷۴ه قمری بوده است .

درتوضیح لفظ مشعشع و نسبت مشعشعی مینگارد : در روضات‌الجنّات ، پس‌از آن‌که نسب سید خلف را تا سید محمد بن فلاح نوشته (چنانچه ماهم نگارش دادیم) گوید سید محمد لقب مهدی داشته و سید خلف موسوی حویزی مشعشعی‌است وگویند که مشعشع از القاب علی پسر سید محمد بن فلاح است‌که حاکم جزائر و بصره بوده ، کربلا و نجف را غارت نمود و اهالی‌آنها راکشته وجمعی از ایشان را اسیرکرد و درماه صفر ۵۰۸ه ق ببلاد خود برد. مشهور است‌که‌گروهی ازمشعشعیان شمشیر را میخورند، یکی‌از ایشان درعهد میرزا عبدالله‌افندی سالف‌الترجمة نزد سلطان‌آمد وباحضور جمعی از درباریان‌این‌کار را بعمل‌آورد انتهی. درمجالس‌المؤمنین‌گوید مشعشع‌والی‌خوزستان سید محمد بن سید فلاح درسلك شاگردان احمد بن‌فهد بود ، ابن‌فهد (شرح‌حالش در باب‌کنی بعنوان ابن‌فهد خواهدآمد)کتابی درعلوم غریبه داشته ودرحین احتضارآن را بیکی از خدمهٔ خود دادکه در فراتش اندازد ، سید محمد ، بهروسیله‌که بوده‌آن‌کتاب را از وی‌گرفت و از رهگذر علوم غریبه ، اعراب حدود خوزستان را مرید خودکرد ، ایشان را ذکری مشتمل براسم علی یاد دادکه مقارن خواندن‌آن بدن ایشان متحجّر میشد و مبادرت بامور خطیره چون شمشیر تیز برشکم نهادن وآن را خم‌کردن ودیگر امور عجیبه میکردند . سید محمد خود را ملقّب بمهدی نموده و دعوی مهدویّت آغازکرد و بسال ۸۲۰یا۸۲۸ه ق ظهور نمود، ببلاد بسیاری رفت وگروهی بدوگرویدند تا درسال ۸۷۰ه ق (ضع) درگذشت . این سلسله باآن همه اشتهاری‌که باوصف مشعشعی

دارند درهیچ جا بنظر نرسیده است و شاید بجهت خوردن و یا برشکم زدن شمشیر برّاق باشد که آن را مشعشع گویند و بعداز سید محمد، چندتن دیگر از خانوادهٔ ایشان تاحدود سال ۹۵۰ه قمری در شوشتر و حویزه و دیگر بلاد خوزستان حکومت داشته‌اند انتهی.

(ص ۲۰۱ لس و ۲۶۵ ت و موارد مربوطه بکتب مذکوره از ذریعه وغیرها)

حویزی **عبدعلی بن جمعة** - حویزی‌ّ المولد، شیرازی‌ّ المسکن، عالم فاضل محدّث شاعر ماهر ادیب بارع، علوم متنوّعه را جامع، با شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ه قمری **غقد**) و مجلسی (متوفی بسال ۱۱۱۱ه ق) و نظائر ایشان معاصر بوده و از تألیفات او است:

۱- **شرح لامیة العجم** ۲- **نورالثقلین** که تفسیر قرآن مجید بوده و معظم اخبار و احادیث وارده از حضرت رسالت وآل عصمت وطهارت ع را حاوی میباشد سید نعمت‌الله جزائری (متوفی بسال ۱۱۱۲ه قمری **غقیب**) نیز ازشاگردان‌وی بوده وسال‌وفاتش بدست نیامد.

(ملل و ص ۳۵۸ ت)

حویزی **شیخ عبدعلی بن رحمت**- حویزی، فاضل، عارف بعلوم عربیّه و عروض وغیره، شاعر ادیب و منشی بلیغ بود، جماعتی ازاکابر عصر خود را مدح کرده و هجوگفته و ازتألیفات او است:

۱- **حاشیهٔ تفسیر بیضاوی** ۲- **دیوان شعر ترکی** ۳- **دیوان شعر عربی** ۴- **دیوان شعر فارسی** ۵- **رسالهٔ رمل** ۶- **شرح شواهد مطول** ۷- **قصرالغمام در ادبیه** چنانچه در امل‌الامل نوشته وظاهر آنست که نسخه غلط بوده و**قطرالغمام** باشد ۸- **کتاب حکمت** ۹- **کتاب عروض** ۱۰- **کتاب نحو** ۱۱- **کلام‌الملوك ملوك‌الکلام**. شیخ عبدعلی، از شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ه ق) ودیگران درس‌خوانده و زمان وفاتش بدست نیامد. درامل‌الامل بعد از شرح مذکور، شیخ عبدعلی بن ناصر بن رحمت بحرانی را عنوان‌کرده وگوید: سید علی بن میرزا احمد درسلافة‌العصر با علم و فضل و ادب وی را ستوده است وبعضی از اشعار اورا نیز نقل‌کرده و **دیوان شعری ترکی و عربی و فارسی** و **قطرالغمام فی‌شرح کلام‌الملوك ملوك‌الکلام** و**المعول‌فی‌شرح‌شواهدالمطول** را نیز از تألیفات وی شمرده است و ظاهرکلام امل‌الامل آنکه این عبدعلی بن ناصر بن رحمت غیراز عبدعلی بن رحمت

مذکور درفوق است لکن ظاهر بچندین قرینه ، وحدت و عین هم بودن آنها است بلکه در روضات قطع بوحدت دارد و اینکه یکی‌را به‌بحرانی موصوف ودیگری را بحویزی متّصف داشته درقبال قرائن و امارات وحدت، دلیل تعدد نبوده ونظائرش بسیار میباشد که یك شخص را بچندین ملاحظه بچند محل منسوب دارند و نسبت بجد نیز درکتب رجال و تراجم بسیار است . (ملل و سطر۳۳ ص ۳۵۸ ت)

حویزی **شیخ عبدالقاهر** - بعنوان عبادی خواهدآمد .

حویزی **سیدعلی‌خان بن سید خلف** - مشعشعی حویزی مذکور در بالا ، از فحول علمای‌امامیّه میباشدکه والی حویزه‌بود، عالمی‌است عابد فاضل صالح ادیب شاعر جلیل‌القدر ، به تصوف مایل و ممدوح شعرای عصر خود و از اشعار او است :

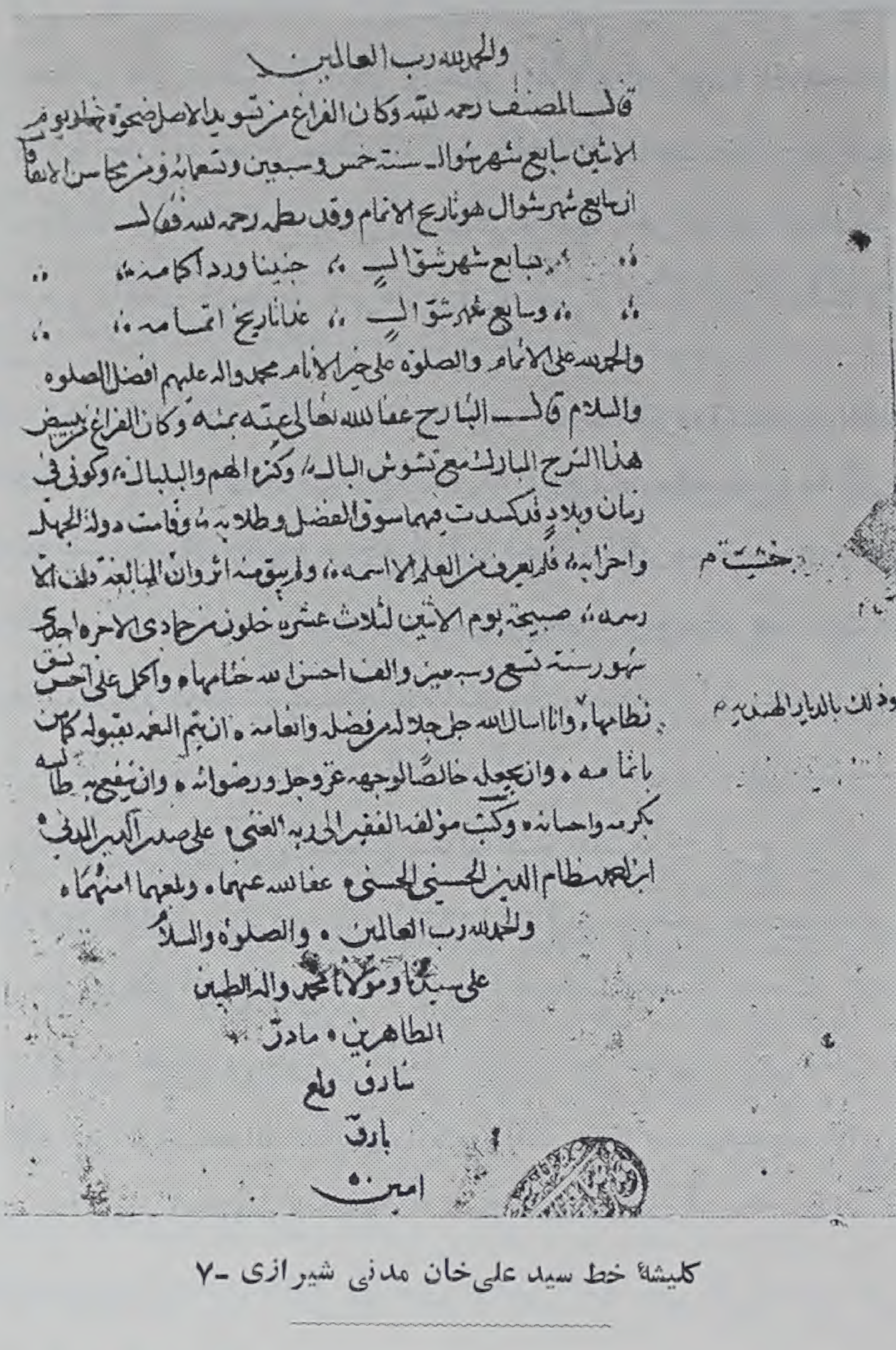
ولولا حسام المرتضی اصبح‌الوری — **وما فیهم من یعبدالله مسلماً**
و ابنائه‌الغرالکرام الاولی بهم — **انار من‌الاسلام ماکان مظلما**
واقسم لوقال الانام بحبهم — **لما خلق‌الرب الکریم جهنما**

تألیفات طریفه بسیاری دارد :

۱- **جواب اعتراضات السید الشریف الجرجانی علی حدیث‌الغدیر** ۲- **خیر جلیس و نعم‌الانیس** که دیوان اشعار او است ۳- **خیرالمقال** ۴- **دیوان اشعار** که همان خیر جلیس است ۵- **شرح‌الاسماء** ۶- **منتخب‌التفاسیر** ۷- **نکت‌البیان** در تفسیر آیات و احادیث مشکله وکلمات حکمیّه وفنون‌ادبیّه‌که بسال ۱۰۸۴ه‍ ق درظرف پنج ماهش تألیف‌داده است ۸- **النورالمبین فی‌اثبات‌النص علی امیرالمؤمنین ع** که درسال۱۰۸۳ه‍ تألیفش داده است . میرزا عبدالله افندی سالف‌الترجمة می گفته‌گمان دارم‌که اکثر فوائد کتب سید نعمت‌الله جزائری از تألیفات این فاضل خبیر مأخوذ باشد باری سیدعلی خان بفرمودهٔ ذریعة درسال ۱۰۸۸ه‍ قمری (غفح) وفات یافت .

تبصره- این سیدعلی‌خان حویزی غیراز معاصرش ، سید علی‌خان مدنیّ المولد، شیرازیّ الاصل، شارح صمدیّه و صحیفهٔ سجادیّه‌است‌که وی پسر امیر نظام‌الدین احمد بن محمد معصوم بن سید نظام‌الدین احمدبن ابراهیم بن سلام‌الله ، ازاحفاد صدرالدین

دشتکی سید محمد شیرازی پسر غیاث‌الدین منصور آتی الترجمة، نوۀ هفتم همین غیاث‌الدین، لقبش صدرالدین و نسبش با بیست و شش واسطه بزید بن علی بن الحسین علیهما السلام


والحمد لله رب العالمين
قال المصنف رحمه الله وكان الفراغ من تسويد الاصل ضحوة نهار يوم
الاثنين سابع شهر شوال سنة خمس وسبعين وتسعمائة ومن محاسن الاتفاق
ان سابع شهر شوال هو تاريخ الاتمام وقد نظمه رحمه الله فقال
في سابع شهر شوال جئنا ورد اكمامه
وسابع شهر شوال غدا تاريخ اتمامه
والحمد لله على الاتمام والصلوة على خير الانام محمد وآله عليهم افضل الصلوة
والسلام قال الشارح عفا الله تعالى عنه بمنه وكان الفراغ من تبييض
هذا الشرح المبارك مع تشوش البال وكثرة الهم والبلبال وكوني في
زمان وبلاد قد كسدت فيهما سوق الفضل وطلابه وقامت دولة الجهل
واحزابه فلم يعرف من العلم الا اسمه ولم يبق منه اثر وان المبالغة فلم يبق الا
رسمه صبيحة يوم الاثنين لثلاث عشرة خلون من جمادى الآخرة احدى
شهور سنة تسع وسبعين والف احسن الله ختامها واكمل على احسن نسق
نظامها وانا اسأل الله جل جلاله من فضله وانعامه ان يتم النعمة بقبوله كما تمم
باتمامه وان يجعله خالصا لوجهه عز وجل ورضوانه وان ينفع به طالبيه
بكرمه واحسانه وكتب مؤلفه الفقير الى ربه الغني علي صدر الدين المدني
ابن احمد نظام الدين الحسيني الحسني عفا الله عنهما وبلغهما امنيتهما
والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
على سيدنا ومولانا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
وذلك بالديار الهندية

کلیشۀ خط سید علیخان مدنی شیرازی -۷

کلیشۀ فوق از صفحۀ آخر کتاب (الحدائق الندیه شرح الفوائدالصمدیه) میباشد که نسخۀ اصل بخط شارح و در کتابخانۀ جناب آقای فخرالدین نصیری موجود و تمام کتاب بخط سید علیخان مدنی است .

منتهی میشود . وی جوهری است عجیب ، فاضلی است ادیب ، عالمی جامع و بارع ، شاعری ماهر، از افاضل علمای امامیّه‌که در لغات عربیّه و علوم ادبیّه صاحب ید بیضا و دستی توانا ، جامع جمیع کمالات عالیهٔ علمیّه، با میرزا عبدالله افندی وسیدعلی‌خان حویزی و مجلسی ثانی و شیخ حرّ عاملی و نظائر ایشان معاصر بود ، از شیخ علی سبط روایت‌کرده وبا اجازهٔ مدبجه از مجلسی ، با دو واسطه از صاحب معالم وصاحب مدارك نقل وبا دو واسطهٔ دیگر از شیخ بهائی روایت‌کرده است . هریك از تألیفات طریفهٔ او برهانی قاطع و شاهدی بلامعارض ، برعلوّ مراتب علمی ، حدّت ذهن ، دقّت و فطانت وی میباشد :

۱- **احوال الصحابة والتابعین والعلماء** ۲- **اغلاط الفیروزآبادی فی‌القاموس** یا **اغلاط‌القاموس** ۳- **انوارالربیع فی‌انواع‌البدیع** که شرح منظومهٔ بدیعیّه مذکور درزیر میباشدکه درهند و تهران چاپ و مرجع استفادهٔ فحول و اکابر میباشد . پوشیده نماند: سید علی‌خان درسال ۱۰۷۷ه ق قصیده‌ای مشتمل بریکصد و چهل و هفت بیت در مدح حضرت رسالت ص در دوازده شب انشاکرده است وآن قصیده دارای یکصد وپنجاه وسه نوع ازصنایع علم بدیع میباشد ودرهریك از ابیات‌که مشتمل برصنعتی‌است بنام همان نوع صنعت تصریح و خود آن دانشمند یگانه همین قصیده را شرح ، وآن شرح را **انوارالربیع فی‌علم‌البدیع** نام‌کرده و درسال۱۰۹۳ه تألیف شده‌است. دردیباچه‌اش گوید، صفی‌الدین حلّی درنظم انواع بدیع‌که هرنوعی را دریك‌بیت نظم‌کرده مبتکر نبوده بلکه بامین‌الدین علی بن علی بن عثمان بن علی بن سلیمان اربلی شاعر صوفی (متوفی بسال۶۷۰ه ق که شرح حال اورا بهمین عنوان نگارش داده‌ایم) اقتفا جسته‌است وهیچ‌یك ازاین‌دوعالم متبحّر، توریه‌کردن بنام‌خود نوع بدیعی را محض‌بجهت‌صعوبت‌آن ملتزم‌نشده ونخستین کسی‌که این رویه را معمول داشته عزّالدین موصلی است سپس تقی‌الدین ابن حجت نیز در همین شیوه تابع وی‌گردیده و خود صاحب ترجمه (سید علی خان مدنی) سومی ایشان است ۴- **بدیعیه**‌که منظومه‌ایست در علم بدیع و در فقرهٔ سومی مذکور داشتیم ۵- **تخمیس‌البردة** ۶- **التذکرةفی‌الفوائدالنادرة** ۷- **الحدائق‌الندیةفی‌شرح‌الفوائدالصمدیة**

که تألیف آن درسال ۱۰۹۹ھ ق بپایان رسیده ودرایران چاپ شده وهمانا شرح کبیر صمدیهٔ شیخ بهائی است **۸- حدیقة العلم** **۹- الدرجات الرفیعة فی طبقات الامامیة من الشیعة** که نسخهٔ آن در برلین موجوداست **۱۰- دیوان شعر** **۱۱- ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین ع** که درایران چاپ شده وپنج نسخهٔ خطّی آن نیز بشماره‌های ۱۰۳۷-۱۰۴۱ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجود است و درهمین شرح خودآن کتاب مستطاب را با سندی دیگر غیراز سند مشهوری که در اوّل آن نگارش یافته نیز روایت میکند **۱۲- الزهرة** درنحو **۱۳- سلافة العصر فی محاسن اعیان العصر** **۱۴- سلوة الغریب واسوة الادیب** **۱۵- شرح بدیعیهٔ صفی الدین حلی** چنانچه درشرح حالش اشاره خواهدشد **۱۶- شرح صغیر برصمدیه** که نامش **الفرائد البهیة فی شرح الفوائد الصمدیه** میباشد ودرسال ۱۲۷۰ھ قمری در تهران چاپ شده‌است **۱۷- شرح کبیر صمدیه** که در بند هفتم مذکورشد **۱۸- شرح متوسط برصمدیه** **۱۹- الطراز الاول فی ماعلیه من لغة العرب المعول** که با تمامش موفق نشده و ظاهراً تا حرف صاد است **۲۰- الکلم الطیب والغیث الصیب** در ادعیه که در تهران چاپ شده است **۲۱- المخلاة** که بطرز کشکول شیخ بهائی است **۲۲- منظومهٔ بدیعیه** که درفقرهٔ چهارمی مذکور شد وغیر اینها .

درمستدرك گوید : سید علی خان مدنی ، درشانزده سالگی ، درحال حیات پدر که درحیدرآباد هند ساکن وداماد عبدالله قطب‌شاه بوده بمولدخود مدینهٔ منوره مهاجرت کرد ، بعداز فوت پدر بحسب دعوت قطب شاه در برهان‌پور بشرف ملاقات وی نایل آمد و ریاست هزار وسیصدتن سواره بدوموکول شد وبالقب خان مفتخر وسپس بحراست اورنگ آباد و حکومت ماهور و تصدی دفتر دولتی در برهانپور علی الترتیب منصوب گردید و عاقبت بااجازهٔ آن شاه والاجاه بزیارت حرمین و ائمّهٔ عراق مشرّف شد بعد باسپهان رفته ومورد تعظیم شاه سلطان حسین گردید پس بشیراز که موطن اصلی پدرانش بوده رفته ودر مدرسهٔ منصوریّه تدریس کرد وتاآخر عمر خود مرجع استفاده بوده تا درسال ۱۱۱۸ یا ۱۱۲۰ھ قمری (غقیح یا غقك) درهمان بلده وفات یافت ودرحرم شاه‌چراغ درقرب قبر

سید ماجد مدفون گردید و بچند واسطه از مشایخ خود صاحب مستدرك است .
(ص۴۱۲ت و۱۷۵هب و۳۸۶مس و۲۰۱لس و۲۴۴مط و۴۲۶ج۲ و۷۶ج۳و۹و۲۵ج۴ذریعه وغیره)

حویزی **ملافرج‌الله بن محمد بن درویش بن‌محمد بن‌حسین بن‌حماد بن اکبر-** حویزی ، عالم فاضل محقّق ادیب شاعر که با شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ه ق) و نظائر وی معاصر بود و تألیفات طریفه دارد :

۱- ایجازالمقال فی‌معرفة الرجال که جمیع معاصرین ومتقدّمین خودرا ذکر کرده و دارای هشتاد هزار بیت بلکه زیادتر میباشد. بفرمودهٔ ریاض‌العلماء بنقل ذریعة حاوی رطب ویابس بلکه بفرمودهٔ روضات، حشو وفضول‌ش بسیارمیباشد چنانچه‌اسماء مشهورین را مکرراً ضبط کرده وهر کسی راکه نامی ازوی در کتب یااخبارهست نگارش داده‌است، تا جائیکه اراذل و اجامر حتی شمر بن ذی‌الجوشن را نیز نوشته وگوید که شمر هم از پدرش روایت میکند **۲- تاریخ‌کبیر** **۳- تذکره‌عنوان‌الشرف** که به‌پنج علم نحو، تاریخ ، عروض ، قوافی و فقه شافعی مشتمل است **۴- تفسیر** **۵- دیوان شعر** که بزرگ است **۶- رساله‌ای درحساب** **۷- شرح‌تشریح‌الافلاك** **۸- الصفوة** در اصول بروش زبدةالاصول شیخ بهائی **۹- الغایة درمنطق وکلام** بروش تجرید خواجه **۱۰- کلام** که‌کتاب بزرگی است درعلم‌کلام و مشتمل بر هفتاد وسه فرقه **۱۱- المرقعة** **۱۲- مناسك شاه وردیه** که از تألیف‌آن درسال ۱۰۹۴ه ق فراغت یافته و دراین‌کتاب بکتاب ایجازالمقال فوق حواله و رجوع میکند و از اینجا معلوم میشود که تألیف ایجاز پیش از این تاریخ بوده است **۱۳- منظومه‌ایست درمعانی و بیان .**

وجه تسمیهٔ‌کتاب **تذکرة عنوان‌الشرف** مذکورآنکه روزی در مجلسی صحبت از کتاب عنوان‌الشرف‌الوافی بالفقه والنحو والتاریخ والعروض والقوافی تألیف‌شرف‌الدین مقری نحوی (که شرح حالش بعنوان شرف‌الدین اسمعیل مذکور خواهد شد) در میان آمد ، ابتکار شرف‌الدین درطرزآن تألیف‌خود (بطوری که درشرح حالش اشاره‌خواهیم کرد) مورد حیرت و شگفت حاضرین گردید ، ملافرج‌الله نیز بدون ملاحظهٔ آن‌کتاب همین‌کتاب را بهمان‌نمط تألیف وبتذکرةعنوان‌الشرف موسومش داشت. وفات‌ملافرج‌الله

موافق نقل از کشف‌الحجب (تحت‌عنوان تذکرة عنوان‌الشرف) بسال۱۱۴۸ه ق بوده‌است و در ذریعة استبعادش نموده باینکه چون‌کتاب رجال فوق را پیش از سال ۱۰۹۴ه ق‌که تاریخ تألیف‌کتاب مناسك مزبوراست تألیف داده پس اگر درسال ۱۱۴۸ه ق وفات‌یافته باشد لازم‌آیدکه تألیف‌کتاب رجال مذکور زیاده برشصت سال پیش‌از وفات‌خود باشد و این هم مستبعد است (بحکم عرف و عادت) باری از اشعار ملافرج‌الله است :

احسن الی من قد اساء فعالـه　　لوکنت توجس من‌اسائته العطب
وانظر الی صنع‌النخیل فانهـا　　ترمی‌الحجارةوهی‌ترمی بالرطب

(ملل و۴۸۷ ج۲ ذریعه و۵۱۱ ت)

حیدره　**علی‌بن سلیمان** - نحوی‌تمیمی،ازوجوه واعیان‌شعرا و نحویین‌یمن که‌کتاب **کشف‌المشکل** درنحوازاو بوده‌ودرمدح آن‌کتاب‌خودگوید:

صنفت للمـتأدبـین مصنفـاً　　سمیتـه بکتاب کشف المشکل
سبق‌الاوائـل مع تأخر عصره　　کم آخر ارزی بفضـل الاول
قیـدت فیـه کل ماقد ارسلوا　　لیس‌المقیـد کالکـلام المرسل

درسال ۵۹۹ه قمری (ثصط) درگذشت .　(ص ۲۴۳ ج ۱۳ جم)

حیران　**ملاغلامرضا** - از شعرای یزد میباشدکـه شغلش مکتب‌داری بود ، دراواخر عهدجیحون محمد شاعریزدی(متوفی بسال۱۳۱۸ه ق) می‌زیست ، درخط نسخ ماهر و درنظم و نثر توانا و قادر و چند نسخه از دیوانش بخط خودش دریزد موجود بوده و از او است:

زاهدکه ترس روز جزارا بهانه ساخت　　بیمش زخلق‌بود وخدارا بهانه ساخت

ایضاً :

شکست سبحه مارا هیچ‌غم نیست　　مبـادا سـاغـر مـی را شکستی
چه سان ازکوی‌او بیرون‌نهم‌پای　　کـه دارم همچو زلفش پای بستی

و سال وفاتش بدست نیامد .　(۲۸۷ تاریخ یزد)

حیران　**میرزا محمدعلی مدرس**- در ذیل بعنوان وامق خواهدآمد .

حیرانی　شاعری است ایرانی‌که مولدش قم ومسکنش همدان‌بود، قصائد وغزلیّات‌بسیاری‌داشته‌است. **چهارمثنوی**‌بنام‌های: **بهرام و ناهید**،

مناظرهٔ ارض وسما ، مناظرهٔ سیخ و مرغ و مناظرهٔ شمع وپروانه دارد و در ۹۰۳ه قمری (ظج) درگذشت و از او است :

دوش آتشی که برسر کویش بلند بود
آتش نبود آه من مستمند بود

نام و مشخّص دیگری بدست نیامد .
(ص ۲۰۴ ج ۳ س)

حیرت **ابوالحسن میرزا-** بعنوان حاج شیخ‌الرئیس مذکور شد .

حیرت **قیام‌الدین -** از شعرای اصفهان میباشدکه اشعار بسیاری گفته و کتابی بنام **تذکرهٔمقالات‌الشعراء** تألیف داده و از او است :

مضطرب حالم ازآهو روشان و رمشان
من ندانم بچه تدبیر ، بدست آرمشان

صفحهٔروی‌توچین‌است ودوچشمت دوغزال
جنبش زلف‌تو داده است زهرسو، رمشان

درسال۱۱۷۴ه قمری (غقعد) درگذشت وظاهرآن‌است‌که نامش‌نیز همان‌قیام‌الدین‌است.
(ص ۲۰۴ ج ۳ س)

حیرتی - تخلّص چند تن از شعرای ایرانی میباشد بدین شرح :

۱- اصفهانی‌که درسال نهصد وهشتاد ونهم هجرت بهندوستان رفته ومورد‌عنایت قطب شاه‌گردید .

۲- میرحسن نام ، ازسادات استرآبادکه درسال ۸۳۹ه قمری (ضلط) درگذشته و از اشعار او است :

توان بهجر توآسان وداع جان‌گفتن
ولی وداع توآسان نمیتوان‌گفتن

۳- قزوینی‌که درآن بلده شغل سرّاجی داشته و از او است :

عیدآمد و افزود غم‌مرا غم دیگر
ماتم زده را عید بود ماتم دیگر

۴- مولانا حیرتی مروی ، از اهالی مرو ،که در هریك از مدح و قدح ماهر بوده و قلندرانه و لاابالیانه میزیسته است ، با وحید قمی (متوفی بسال ۹۴۲ه ق ضمب) مهاجات داشته و ازطرف شاه تهماسب ماضی مورد عنایات شاهانه‌گردید ، درسال ۹۶۲ه قمری(ظسب) درگذشته وکتاب **بهجةالمباهج** و **دیوان‌گلزار** نامی ازآثار وی‌میباشد واین رباعی هم از او است :

گـه دل ازعشق بتان گـه جگرم میسوزد   عشق هر لحظه بـداغ دگـرم میسوزد
من ز خـود بیخبر و آتش هجران در دل   وه‌که این شعلـه شبی بیخبرم میسوزد

غیراز آنچه مذکور شد مشخص دیگری از ایشان بدست نیامد. (ص ۲۰۰۴ ج۳س)

حیص بیص

سعدبن محمد بن سعد بن صیفی - تمیمی ، لقبش شهاب‌الدین ، کنیه‌اش ابوالفوارس، فقیهی است شافعی، ادیب شاعر ماهر، در اکثر علوم متداوله باخبر، بامقتفی لامرالله سی ویکمین خلیفهٔ عباسی (۵۳۰-۵۵۵ه ق) معاصر، بلکه چنانچه از بعض تواریخ وفاتش معلوم میشود زمان مستنجد و مستضیئی و ناصر خلفای بعد از مقتفی را (۵۵۵-۵۷۵ه ق) نیز درك‌کرده است . ادبیّات و نظمش بردیگر فنون و مزایای وی برتری داشت، بگمان خودش از اولاد اکثم بن صیفی تمیمی حکیم مشهور عرب بود و بعضی از ارباب سیر احتمال تشیّع در وی داده‌اند بلکـه در روضات‌الجنّات‌گوید : درخاطر دارم‌که حیص بیص از شعرای شیعهٔ امامیّهٔ حقّه بوده و او را در بعض‌کتب تـراجم بهمین صفت مذکـور داشته‌انـد . قـاضی احمد بن خلّکان در وفیات‌الاعیان بشافعی بودنش تصریح‌کرده ودر ذیل شرح حالش هم ازشیخ نصرالله بن مجلی‌که از ثقات اهل سنّت وجماعت میباشد نقل‌کرده است‌که حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام را درخواب دیده وگفتم یا امیرالمؤمنین، مکّه را فتح میکنید وبازهم طرف ابوسفیان‌را رعایت‌کرده وخانهٔ‌اورا مأمن‌قرارمیدهید ومیفرمائید: **من دخل دار ابی‌سفیان فهوآمن** درتلافی این‌عنایت بزرگ روز عاشورا ، نسبت بفرزندت حسین‌علیه‌السلام‌کردند آنچه راکه‌کردند، آن‌حضرت فرمودآیا اشعارحیص بیص راکه دراین‌معنی‌گفته نشنیده‌ای گفتم نه ، فرمودکـه‌آنها را از وی استماع‌کن پس از خـواب بیدار شدم، بجانب سرای حیص‌بیص شتافتم و صورت واقعه را برای‌او نقل‌کردم ، ازشنیدن‌آن صیحه زده واظهار جزع‌نمود وسوگند یادکرد اشعاری راکه‌آنحضرت‌اشاره‌فرمود درهمان شب نظم‌کرده‌ام، نه برای‌کسی نوشته‌ام ونه از دهانم بیرون‌آمده است‌آنگاه این ابیات را فرو خواند:

ملکنا فکان العفو منا سجیـة   فلما ملکتم سال بالدم ابطح
وحللتم قتل الا ساری وطالما   غدونا علی‌الاسری نعف ونصفح

و حسبکم هذا التفاوت بيننا — وكل اناء بالذی فيه ينضح

مخفی نماندکه از این اشعارش نیز استشمام رایحهٔ تشیع میشود و نیز از او است :

يا طالب‌الرزق فی‌الافاق مجتهدا — اقصر عنـاك فـان‌الرزق مقسوم
الرزق يسعى الى من ليس يطلبه — و طالب‌الرزق يسعى وهو محروم

ایضاً :

انفق ولا تخش اقلالا فقد قسمت — على‌العبـاد من‌الـرحمن ارزاق
لاينفع البخل مع دنيا مولية — ولا يضر مع‌الاقبـال انفـاق

درسبب اشتهار او بهمین لقب حیص‌بیص (که درلغت عرب بمعنی شدت و اختلاط است) گویند روزی مردمان‌را درحرکت وشدت و اضطراب دیده وگفت: **ماللناس فی‌حیص‌بیص** یعنی مردمان را چه رخ داده‌که در شدت و اختلاط واقع شده‌اند پس این لفظ ، لقب مشهوری وی‌گردید . وفات‌او بنوشتهٔ طبقات‌الشافعیة، بسال ۵۵۴ (ثند) ویابنوشته بعضی ازاکابر بسال۵۷۴یا۵۷۷ھ قمری (ثعدیاثعز) دربغداد واقع ودرمقابرقریش مدفون‌گردید. (ص۲۱۹ج۱کاو۳۰۸ت و۶۶ج۵مه و۱۲۷هب و۲۲۱ج۴طبقات و۱۹۹ج۱۱جم و۲۰۰۵ج۳ص)

سپاس بیکران‌که حرف **ح** بی‌نقطه نیز با ترجمهٔ حال حیص بیص ، با هزاران حیص‌بیص‌زمان بپایان رسید وبعدازاین بخواست‌خداوندی حرف **خ** نقطه‌دار آغازمیشود.

باب «خ»

(نقطه‌دار)

خاتم‌الحکماء در کلمات بعضی از اکابر ، **غیاث‌الدین منصور** است که بهمین عنوان خواهدآمد .

خاتم‌المجتهدین در کلمات بعضی از اکابر ، **حاج ملامهدی نراقی** راگویندکه بهمین عنوان نراقی خواهدآمد وگاهی **ابن‌المتوج ، احمد بن عبدالله** را بهمین وصف موصوف دارندکه درباب‌کنی بهمین عنوان ابن‌المتوج نگارش خواهد یافت .

خاتم‌النحاة گاهی **احمد بن محمد بن علی** نحوی را گویندکه بعنوان ابن‌الملا درباب‌کنی خواهدآمد .

خاتمة‌المتأخرین **زکریا بن احمد** ،که بعنوان لحیانی خواهدآمد .

خاتون لقب محمد بن محمدباقر میباشد و ترجمهٔ حالش موکول بکتب رجال است .

خاتون‌آباد[1]

خاتون‌آبادی **سید میرزا ابوالقاسم** - بعنوان مدرّس خواهدآمد.

خاتون‌آبادی **امیر عبدالباقی بن امیر محمدحسین بن امیر محمد صالح بن امیر عبدالواسع** - حسینی اصفهانی خاتون‌آبادی ، از اولاد حسن افطس ابن علی‌اصغر ابن حضرت سجّاد ع میباشد و نسب شریفش با بیست و پنج

۱ـ **خاتون‌آباد**ـ دهی است از ناحیهٔ جی از نواحی اصفهان اینك بعضی از منسوبین آنرا می‌نگاریم .

واسطه بآن امام عالی مقام موصول میگردد ، وی از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت واز مشایخ سید مهدی بحرالعلوم سالفالترجمة بوده ودر سال ۱۲۰۷ یا۱۲۰۸ه قمری (غرز یا غرح) وفات یافته است .کتاب **اکمال الاعمال فیاستکمال الاقبال** وکتاب **الجامع فیاعمال شهررمضان** از تألیفات او است . (ذریعة)

خاتون آبادی **امیرمحمدحسین ابن امیرعبدالباقی** - مذکور فوق از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه با صاحب ریاض ومیرزای قمی ونظائر ایشان معاصر وسالها ، حاضر درس آقا محمدباقر بهبهانی ودیگر اکابر وقت بود ، درحسن احوال وشوکت و جلال وغیرت دینی مقامی بس بلند داشت و ازتألیفات او است : **ردپادری نصرانی، منجزات مریض** پدر صاحب روضات درحدود سال۱۲۲۲ه ق از وی اجازه داشته ودرحدود ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۳ه (غرلا - یا - غرلج) وفات یافت.
(سطر ۳۱ ص۱۹۹ ت)

خاتون آبادی **امیر محمدحسین**- پدر امیرعبدالباقی مذکور فوق، ازاکابرعلمای امامیّه میباشدکه در فقه و ادبیات وفنون حکمت مهارت بسزا داشت ، خطّ و ربط و املا و انشایش نیز بغایت مرغوب بود ، از پدر خود، جدّ مادری خود ملا محمدباقر مجلسی،آقا جمال خوانساری ،آقا حسین خوانساری ، سیدعلیخان شیرازی شارح صحیفه وبعضافاضل بحرین، روایت نموده‌است وسید مهدی بحرالعلوم، شیخ زین‌الدین بن علی خوانساری ، سید عبدالباقی فرزندخود امیرمحمدحسین ودیگر اکابر وقت هم از وی روایت میکنند و درسال ۱۱۴۵ه قمری بسید نصرالله حائری (که شرح‌حالش بعنوان مدرّس خواهدآمد) اجازه داده است. تألیفات سودمندبسیاری دارد:
۱- الالواح السماویة فیاختیارات ایامالاسبوع والسنة ۲- حاشیه برشرح جدید تجرید ۳- حاشیه برشرح لمعة ۴- حکمالنکاح بینالعیدین که بعضیاز شبهات نادرهٔ بارده‌را با جوابهای‌آنها حاوی است **۵- خزائن‌الجواهر فیاعمال‌السنة ۶- رسالهٔ بدا ۷- رسالهٔ زکوة ۸- السبع‌المثانی فیزیارات ائمةالعراق ۹- کلمةالتقوی‌فی‌تحریم‌الغیبة ۱۰- مفتاح الفرج‌فی‌الاستخارة ۱۱- مناقب‌الفضلاء** ، اجازهٔ‌مشروح‌ومفصّلی‌است که‌درقریهٔ‌خاتون‌آباد اصفهان ، موقع محاصرهٔ‌آن نواحی از طرف افغان ، برای عالم فاضل شیخ زین‌الدین

مذکور نوشته و اصل نسخه با خط خود امیرمحمدحسین نزد صاحب روضات بوده است **۱۲- النجم‌الثاقب ۱۳- وسیلة‌النجاح فی‌الزیارات البعیدة** وغیر اینها که حواشی و رسائل بسیاری دارد .

تبصره- در روضات‌الجنّات قضیهٔ عجیب وغریبی‌ازکتاب حکم‌النکاح مذکورنقل کرده وما هم بجهت غرابت و طرفه بودن‌آن زینت‌بخش این اوراق مینمائیم ، درآخر آن‌کتاب‌گوید : از وقایع سال هزار ونود و اند هجرت‌آنکه، سنگ ریزه‌ای درسیل‌گاه وادی شوشتر پیدا شدکه درآن‌کلماتی باخط سرخ نوشته شده‌بود، حاکم‌آن دیار، همان سنگ را حضور شاه سلیمان صفوی ، شاه نیز نزد جدّ من (سید عبدالواسع) فرستاد ، اکثر مردمان وبالخصوص حکّاکان و اهل فطانت و اصحاب صنعت و استادان وهنرمندان وقت حاضر وبا دقت هرچه تمامترآن را ملاحظه نمودند ،آخرین تشخیص‌شان این شد که‌آن‌کلمات سرخ، روی‌آن سنگ، اصلی وخلقتی وقدرتی میباشد و اصلا توهّم تصرف دست بشر واهل صنعت درآن نمیرود. آن‌کلمات‌مکتوبه درروی‌آن‌سنگ بدین‌شرح‌بود: **بسم‌الله الرحمن الرحیم لااله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله ، قتل‌الامام الشهید‌المظلوم الحسین ابن‌الامام علی‌بن ابیطالب وکتب بدمه باذن‌الله وحوله علی‌ارض وحصا وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** پس بامر سلطان‌آن را برنقره نصب‌کرده و مزیّنش نمودندکه بازوبند خودش نماید. درپایان‌کلامش‌گویدکه این امر بس عجیب و غریب بوده و نظیر آن درسابق هم وقوع یافته است.

نگارنده‌گوید: نظیر این‌قضیه است‌آنکه ، در روضات از سید نعمت‌الله جزائری نقل‌کرده‌که شیخ بهائی در بعض مصنّفات‌خود ازپدرش نقل نموده‌که درمسجدکوفه نگین عقیقی پیدا شدکه این دوبیت درآن نوشته بود .

انـا در من‌السمآ نثرونی	**یـوم تزویج والدالسبطین**
کنت اصفی من‌اللجین بیاضا	**صبغتنی دمـاء نحرالحسین**

صاحب روضات بعد از نقل این‌جمله‌گویدکه یابندهٔ‌آن درّ ، شهید اوّل‌بوده چنانچه در بعضی از جونگ‌ها وبیاض‌های معتمده ازخط خود شهید نقل شده‌که درظهرکوفه نگین

عقیقی پیدا کردم که این دو بیت در روی آن نوشته بود پس همان دو بیت مذکور از پدر شیخ بهائی را با اندك تفاوتی نقل کرده‌است. امیرمحمدحسین، شب دوشنبه بیست وسوم شوال هزار و یکصد و پنجاه و یك قمری از هجرت در اسپهان وفات یافت و روز جمعه همان هفته جنازه‌اش را بمشهد مقدّس رضوی ع نقل دادند.

امیر محمدصالح پدر امیر محمدحسین نیز از اکابر فقها ومجتهدین بود، نخست ازشاگردان ملا میرزا شیروانی و بعداز وفات‌او حاضر درس دایی وپدرزنش ملامحمدباقر مجلسی گردید و مورد تکریم و احترامات وی شد، بعداز وفات مجلسی امامت جمعه و ریاست علمیّهٔ دینیّه باآن همه‌کثرت اعیان و افاضل‌علما که دراصفهان بوده‌اند بدومنتهی گردید و صاحب تصنیفات فاخرهٔ بسیاری میباشد:

۱- **اثبات‌عصمة‌الائمة ع** ۲- **احوال‌الملائكة** که‌کتابی است بزرگ ۳- **اسرارالصلوة** ۴- **اسماء من‌استبصرمن‌العلماء** ۵- **اصول‌العقائد** ۶- **الانوارالمشرقة** ۷- **الایمان والكفر** یا **تحقیق معنی‌الایمان والكفر** ۸- **تحقیق معنی‌الایمان والكفر** که اشاره شد ۹- **تفسیرفاتحه وتوحید** ۱۰- **التقویم‌الشرعی** ۱۱- **تقویم‌المؤمنین** ۱۲- **تکملةمرآةالعقول** ۱۳- **التهلیلیة** ۱۴- **جامع‌العقائد** ۱۵- **حدائق‌المقربین** که حاوی شرح‌حال سی تن ازاکابر و اعلام دین‌است ۱۶- **الحدیقة السلیمانیة** ۱۷- **ذریعة النجاح** که بزبان پارسی بوده و در اعمال سال است ۱۸- **رساله‌ای در تهلیل‌آخر اقامة** که ظاهراً همان تهلیله است ۱۹- **رساله‌ای در خلف وعد** ۲۰- **رساله‌ای در هلال** که بهلالیة معروف است ۲۱- **روادع‌النفوس** در اخلاق ۲۲- **شرح استبصار** (بعضی از ابواب‌آن) ۲۳- **شرح من‌لایحضره‌الفقیه** (بعضی‌ازابواب‌آن) ۲۴- **المزار** ۲۵- **منهج‌الشیعة فی‌تقویم‌الشریعة** ۲۶- **الهلالیة** که‌درفقرهٔ بیستم‌مذکورشد. امیرمحمدصالح درسال ۱۱۱۶ یا ۱۱۲۶ ه قمری (غقیو یا غقکو) درپنجاه و هشت یا شصت وهشت سالگی بدرود جهان‌گفت. (ذریعة وص ۱۹۸ ت و۳۸۶ مس)

خاتون‌آبادی **میرزا محمدرضا بن محمد مؤمن** - بعنوان مدرّس خواهدآمد.

خاتون‌آبادی **میرمحمد صالح** - در ضمن ترجمهٔ حال پسرش خاتون‌آبادی، میرمحمدحسین نگارش دادیم.

خاجو **محمود بن‌علی بن محمود** - کرمانی، از مشاهیر فضلای شعرا و عرفا، از مریدان شیخ رکن‌الدین علاءالدولهٔ سمنانی، کنیه‌اش

ابوالعطا ، مولدش کرمان بود ، بیشتر در بغداد و بلاد دیگر امرار حیات می‌نمود، اشعار پیر مذکور خود را تدوین کرده و بهمین جهت به نخلبند شعرا ملقّب گردیده است . در بدایت حال مستوفی و مدّاح سلطان ابوسعیدخان چنگیزی بوده سپس بواسطه حضور در خدمت جمعی ازمشایخ طریقت از آن کار دست کشید وطریق انزوا پیش گرفت. **دیوان بزرگ** کاملی دارد مشتمل برغزلیّات و مثنویّات و قصائد عربی و پارسی و تمامی اقسام شعری که محتوی بر بیست‌هزار بیت میباشد، نیز **پنج مثنوی** بنام **روضة‌الانور ،کمال نامه ، گل و نوروز ،گهر نامه و همای وهمایون** نظیر پنج مثنوی نظامی ببحرهای مختلف انشا نموده و ممدوح او در هریك ازآ نها یکی از اکابر میباشدکه در هریك ازآ نها بتاریخ نظمش‌هم تصریح کرده‌است، چنانچه **روضة‌الانوار** درسال۷۴۳ھ ق (ذمج) بنام‌شمس‌الدین محمد ، وزیر شاه شیخ ابواسحق نظم و درتهران چاپ شده است ، **کمال‌نامه** که آن نیز مثل روضه مشتمل برمطالب عرفانی‌بوده ودرسال ۷۴۴ھ ق (ذمد) بنام‌خود شیخ‌ابواسحق منظوم گردیده، **گل ونوروز** درسال۷۴۲ھ ق (ذمب) درمعاشقهٔ نوروز پسرپادشاه خراسان، باگل دختر پادشاه روم بنام تاج‌الدین عراقی موشّح شده ، **گهرنامه** در سال ۷۴۶ھ ق (ذمو) بنام بهاءالدّین ، وزیر محمود بن عزّالدین ازنوه‌های خواجه نظام‌الملك طوسی نظم وبیشتر مطالب آن درمدح اجداد بهاءالدین مذکور میباشد، **همای و همایون** درسال ۷۳۲ھ ق (ذلب) دربغداد بنام ابوسعید بهادرخان وخواجه غیاث‌الدین محمد وزیر نظم شده و همین پنج مثنوی است که به **خمسهٔ خاجو** معروف و دارای اهمیت بسیار و ابیات آن درحدود ده هزار و نهصد و شش بیت میباشد و تاکنون جز روضة‌الانوار و همای و همایون چاپ نشده ویك نسخهٔ خطّی خمسه، بشمارهٔ ۴۱۵ درکتابخانهٔ مدرسهٔ‌سپهسالار بزرگ تهران موجود میباشد وازاشعارخاجو است که درحکمت وموعظه ونصیحت گوید:

نوشته‌اند مقیمان قبّهٔ زنگار — بـه لاژورد براین نـه کتابـهٔ زرکار
که ای نمونـهٔ نقش نگار خانهٔ چین — مکن صحیفهٔ دل را سواد نقش ونگار
توئی یگانهٔ‌شش‌منظر وسه‌روح‌ودوکون — مشو فسانهٔ این هفت‌گوی و نه مضمار

ز هفت منظر زنگار خورد آینه‌گون　　مهل که آینهٔ دل بگیردت زنگار
چو در مششدر این کعبتین شش سوئی　　بریز مهره وآسوده شو ز پنج و چهار
مجاوران زوایای عالم ملکوت　　ندا دهند ترا بالعشیّ والابکار
که تا برون نروی زین حجاب جسمانی　　چگونه بار دهندت بصدر صفّهٔ یار

نیز از او است که در بی‌اساسی و عبرت بودن دنیا گوید:

پیش صاحب‌نظران ملك سلیمان باد است　　بلکه آن‌است سلیمان که زملك آزاد است
آنکه‌گویند که برآب نهاده است جهان　　بشنو ای‌خواجه که تا در نگری برباد است
خیمهٔ انس مزن بردر این کهنه رباط　　که اساسش همه بیموقع و بی‌بنیاد است
دل دراین پیره زن عشوه‌گر دهر مبند　　نوعروسی‌است که درعقد بسی داماد است
هرزمان مهر فلك بردگری می‌افتد　　چه‌توان‌کرد که این‌سفله چنین افتاد است
خاك بغداد بخون خلفا می‌گرید　　ورنه‌این‌شطّ روان‌چیست که‌در بغداد است
آنکه شدّاد بایوان ز زر افکندی خشت　　خشت ایوان شهان بین ز سر شدّاد است
گر پر از لالهٔ سیراب بود دامن‌کوه　　مرو از راه‌که آن خون دل فرهاد است
حاصلی نیست بجز غم بجهان خاجو را　　خرّم آنکس که بکلی ز جهان‌آزاد است

نیز از اشعار خاجو است :

ما جرعه چشانیم ولی خضر و شانیم　　ما راه نشینیم ولی شاه نشانیم
ما صید حریم حرم کعبهٔ قدسیم　　ما راهبر بادیهٔ عالم جانیم
ما بلبل خوش نغمهٔ باغ ملکوتیم　　ما سرو خرامندهٔ بستان روانیم
هرشخص که دانیدکه اوییم نه اوییم　　وان چیزکه‌گویدکه آنیم نه آنیم
آن مرغ‌که برکنگرهٔ عرش نشیند　　مائیم‌که طاوس گلستان جنانیم

باری تمامی اشعار خاجو زیبا و نیکو و پرمعنی و کاشف از مقامات علمیّه و حاکی از اسرار و حقائق عرفانیّهٔ او میباشد ، حافظ شیرازی باآن همه جلالتی‌که دارد با تشبّه بدو میبالد چنانچه‌گوید :

استاد غزل سعـدی است پیش همه‌کس لکن — دارد سخن حـافظ طرز سخن خـاجو

وفات خاجو ، بنوشتـهٔ مجمع‌الفصحاء بسال پانصد و سه و بنوشتهٔ آثار عجم بسال هفتصد وچهل ودو ازهجرت‌میباشد، لکن‌فساد این‌دوعقیده ازمراجعه‌بتاریخ‌نظم‌مثنویّات پنج‌گانهٔ او (که موافق‌تصریح‌خودش نگاشته‌آمد) واضح و روشن‌شده زیرا صاحب‌ترجمه درسال هفتصد و چهل و شش (تاریخ نظم مثنوی‌گهرنامه) درقید حیات بوده‌است، نوشتهٔ مجمع‌الفصحاء دیگرفاسد و اشتباه محض ویا ازاغلاط‌کاتب وچاپخانه میباشد. بدینجهت یکی‌از دوعقیدهٔ بعضی از اهل عصر وقاموس‌الاعلام‌که وفات‌خاجو را علی‌الترتیب درسال ۷۵۳ و ۷۶۲ (ذنج - ذسب) نوشته‌اند تأیید میشود .

(ص ۲۴۷ لس و ۱۵ ج ۲ مع و ۴۸۲ عم و ۲۰۶۳ ج ۳ س)

خاجوئی **ملا اسمعیل بـن محمدحسین بن محمدرضا بـن علاءالدین محمـد ،** مازندرانیّ‌الاصل ، خـاجوئیّ‌المسکن‌کـه درکوی خاجـو ، از کویهای اسپهان سکونت داشته عالمی است جامع وحکیمی است بارع ، متکلّم، زاهد عابد ، خبیر بصیر ، از اکابر فقها و متکلّمین امامیّهٔ عهد نادری‌که بحسن اخلاق وعزّت نفس و اخلاص ائمّهٔ‌هدی وعدم‌اعتنا باکابر و اغنیا وعمل‌بسنن نبویّه موصوف ومستجاب الدّعوة بود ، ازکسانیکه علم را وسیلهٔ مقاصد دنیویّه می‌نموده‌اند بسیار تنفّر داشت ، دارای نفسی سلیم و از خوراك و پوشاك به بسیارکمی قانع و دراثر شهامت نفس از مال و متاع مردم مستغنی بود ، بکسی اعتنـا نمیکرد ، بهمین جهت در نظر سلطان و اکابر وقت بسیار احترام داشت ، حتی نادرشاه ، باآن صولت و سطوتی‌که داشته بجز اوکسی دیگر را وقعی نمیگذاشت ، فقط اوامر و دستورات اورا لازم‌العمل میدانست و متأدب بآداب وی بود . تألیفات سودمندی دارد بدین شرح :

۱- ابطال‌الزمان‌الموهوم در رد میرداماد که بثبوت آن استدلال‌نموده‌است **۲- الامامة** **۳- بشارات الشیعة** **۴- تحقیق‌الغنـاء و عظم اثمـه** در رد صاحب‌کفایة **۵- تحقیق مالایتم فیـه‌الصلوة** **۶- تعیین عیـدالنوروز** **۷- جامع‌الشتات فی‌النـوادر والمتفرقات** **۸- الجبر والتفویض** **۹- حاشیه برآیات الاحکام اردبیلی** **۱۰- حاشیه براربعین شیخ بهائی** که دارای تحقیقات لطیفه و تدقیقات شریفه بوده ودرحدود هفت‌هزار بیت می‌باشد **۱۱- رد صوفیه** بزبان

پارسی **۱۲- شرح اربعین،** ظاهراً غیر از حاشیه بر اربعین شیخ بهائی است که مذکور شد **۱۳- شرح دعای صباح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که اول آن دعا اَللّٰهُمَّ (ح لـ) یٰا مَنْ دَلَعَ لِسٰانَ الصَّبٰاحِ** است و این شرح مبسوط و درحدود سه هزار بیت میباشد **۱۴- شرح مدارك** که مبسوط و دو مجلد است **۱۵- فضل الفاطمیین** واثبات اینکه کسیکه ازطرف مادر نیز منتسب بآن خاتون معظّمه باشد از فاطمیین معدود میباشد و خودش نسبت باین سلسلهٔ جلیله اخلاص کامل و محبّت مفرط وعلاقهٔ بی اندازه داشته است **۱۶- فوائد رجالیه** که مطالعهٔ آن دیده را نور وقلب را سروراست **۱۷- هدایة الفؤاد الی احوال المعاد** وغیر اینها از رسائل متفرقه ومقالات متنوّعه. در بسیاری از علوم وحکم ومعارف تألیفات متین ومتقنی بدو منسوب است که شمارهٔ آنها درحدود صد وپنجاه میباشد وبفرمودهٔ روضات علاوه برمراتب علمیّه صاحب کرامات فاخره نیز بوده که بعضی از آنها درکتب مربوطه منقول و بعضی دیگر در السنه دایر ومشهوراست. خطّ او نیز درنهایت جودت بود، ملامهدی نراقی، آقامحمد بیدآبادی، ملامحراب حکیم عارف مشهور (که شرح حال هریکی درمحل خود ازاین کتاب مذکور است) و بعضی دیگر از افاضل وقت از شاگردان خاجوئی بوده و سلسلهٔ اجازه وقرائت او بفاضل هندی می‌پیوندد. دریازدهم شعبان ۱۱۷۳ه قمری (غقعج) ویادرسال ۱۱۷۷ه ق (غقعز) دراسپهان وفات یافت ودرسمت جنوبی مزارستان تخت فولاد نزدیك قبر فاضل هندی مدفون شد ، درمادهٔ تاریخ وفاتش بنا براوّل گفته‌اند : **خانهٔ علم منهدم گردید** = ۱۱۷۳ ، ایضاً **نورالله الجلیل مقبرته** = ۱۱۷۳ ، ایضاً **رفع الله فی الجنان منزلته** = ۱۱۷۳ .

(ص ۳۱ ت و۳۹۶ مس و۱۱۲ ج۳ ذریعه وغیره و۱۱۸ ج۱۳ و ۶۱۹ ج ۱۵ اعیان)

خادم لقب خیران و نادر وغیره وشرح حالشان موکول بکتب رجال است.

خارزنجی **احمد بن محمد** -که به دیهی خارزنج نام از دیهات ناحیهٔ بشت از نواحی نیشابور منسوب ، کنیه‌اش ابوحامد است. درخراسان امام و پیشوای اهل ادب عصر خود بشمار میرفت ، مراتب فضل و ادب او مسلّم فضلای آن عصر بود ، ابوعمر زاهد و دیگر مشایخ عراق برتقدّم وی اذعان تمام داشته‌اند . هنگامی که ببغداد آمد تقدّم وی در معرفت لغت مورد تعجّب اهل بغداد گردید . از

تألیفات او است :

۱- تفسیر ابیات ادب‌الکاتب ۲- التفصلة ۳- تکملة‌العین که در تکمیل کتاب عین خلیل بن احمد عروضی تألیف داده وشاهد صدق مقامات علمی او میباشد **۴- شرح ابیات ادب‌الکاتب** که بنام تفسیر ابیات مذکور شد ودرماه رجب ۳۴۸ه قمری (شمح) درگذشت.
(ص ۶۱ ت و ۲۰۳ ج ۴ جم)

خارقی در اصطلاح رجالی ، بفرمودهٔ بروجردی ، ابراهیم‌بن زیاد است که مخارقی نیزگویند وشرح حالش موکول بکتب رجالیه است.

خازمی **ابوالفضل**، خازمی ، از منجّمین احکامی بغداد است، ازاجتماع کواکب سبعه دربرج میزان در سال ۵۸۲ه قمری (ثفب) حکم نمود براینکه تمامی عالم دراثر بادی سخت ویران خواهد شد، اینك اغلب مردم‌مضطرب شدند و این قضیه درالسنه دایرگردید ، شرف‌الدولهٔ عسقلانی‌که مردی دقیق و باهوش بوده تکذیبش‌کرد و اعلام داشت‌که اصلا اثری‌بروز نخواهدکرد وضرری بکسی‌نخواهد رسید حتی‌درشب موعودی‌خازمی ، اندك‌نسیمی‌هم درهوا نخواهدبود مردم‌باز نگران‌بودند و ازکثرت اضطراب شروع بساختمان سرداب‌ها و زیرزمین‌ها و مغاره‌هاکردند تا بلکه خود را از صدمات‌آن باد موعود موهومی محفوظ دارند ، چون روز موعود رسید اصلا بادی نوزیده و حکم خازمی بخطا رفت و ابوالغنائم ، محمد بن معلم واسطی، اشعاری درهجو خازمی‌گفته و نشر داد .

نگارنده‌گوید : موافق‌آنچه درشرح‌حال‌انوری ابیوردی اشاره‌نمودیم نظیر این قضیه به انوری هم منسوب‌است و وقوع هردو ممکن بوده ویاخود اصل قضیهٔ استخراج نجومی ویرانی عالم و خطا رفتن‌آن ، یکی میباشدکه بعضی‌از ارباب سِیَر به انوریش نسبت داده و بعضی دیگر بخازمی منسوبش دارند. بهرحال‌این‌گونه استخراجات‌نجومی غالب‌التخلّف بوده و نباید باستناد آنها وحشت و اضطراب‌کرد و در اساس توکّل بقادر مطلق رخنه و فتوری حاصل‌نمودکه تمامی جریانات طبیعی بدون ارادهٔ ازلی بی‌اثربوده ودرمقابل مشیّت الهی محکوم بفنا هستند . (ص ۲۷۸ خع و اطلاعات خارجی)

خازن در اصطلاح علمای رجال ، حمزة بن محمدبن احمد میباشد و ترجمهٔ حالش موکول بدان علم است .

خازن **احمد بن محمد** - بعنوان ابن‌مسکویه خواهدآمد .

خازن **علی بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن خلیل** - مولدش بغداد ، لقبش علاءالدین ، شهرتش خازن ، مدفنش حلب، مؤلف‌کتاب **لباب‌التأویل فی‌معانی‌التنزیل** معروف به **تفسیر خازن** میباشد . این‌کتاب در مصر و قاهره چاپ‌شده وخازن بسال ۷۴۱ه ق (ذما) درشصت وسه‌سالگی درحلب درگذشت ودرحاشیهٔ بعضی‌از چاپهایش‌تفسیر بغوی ودرحاشیهٔ بعضی‌دیگر کتاب مدارک‌التنزیل وحقائق‌التأویل چاپ شده است . (ص ۸۰۹ مط)

خازن **ابوالفضل دینوری** - از مشاهیر خطّاطین و شعرا و مخترع خط رقاع و خط توقیع بود ، گویندکه پانصد مصحف شریف بخط خودش‌نوشته و از اشعار او است .

من‌یستقم یحزم مناه و من یزغ — **یختص بالاسعاف والتمکین**
انظر الی‌الالف استقام ففاته — **عجم ففازبه اعوجاج النون**

بسال ۵۱۸ یا ۵۴۲ه قمری (ثیح یا ثمب) در هشتاد سالگی در بغداد درگذشت.
(ص ۲۰۱۱ ج س ۳)

خاسر **سلم بن عمرو بن حماد بن عطاء بن یاسر** - از شعرای نامی عهد بنی‌عباس میباشدکه درنزد برامکه قربی بسزا داشت وایشان را مدیحه میگفت . خاسر گفتن وی بجهت‌آن بودکه قرآنی را فروخته وبه بهای‌آن دفتر شعری خرید ، بعداز انتشار این خبر بسلم خاسر مشتهرگردید (که بمعنی خسارت دیده در تجارت است) و یا خاسر گفتن وی بجهت‌آن بوده‌که تمامی ترکهٔ پدری خود را در معاشرت ادبا و تحصیل ادبیّات متداوله خرج کرده بود ، یکی از راه شماتت گفت : **اِنَّکَ الْخاسِرُ الصَّفْقَهِ** (یعنی تو در این معامله خود خاسر و زیان‌کار هستی)، بهمین‌جهت هرون‌الرشید را مدیحه‌گفت وبصد هزار درهم انعام وصله نایل‌گردید وهرون بدوگفت،

این صله ، تکذیب خاسر گویندهٔ تست پس سلم نزد شماتت کننده آمده گفت ، این همان مال است که در راه ادبیّات خرج کرده‌ام اینك من رابح هستم نه خاسر، باری از اشعار خاسر است :

من راقب الناس مات غما (هما خ ل)　　　و فاز باللذة الجسور

گویند وقتی استادش ابومعاذ بشار، سالف الترجمة، از وی رنجیده خاطر شد جمعی برای شفاعت نزد بشار رفتند وگفتند برای ضرورتی پیش تو آمده‌ایم گفت ، هرچه بگوئید قبول است مگر دربارهٔ سلم گفتند ماهم غیراز شفاعت سلم کار دیگری نداریم وباید اورا عفو کنی ، پرسید سلم کجا است ، در دم سلم حاضر وسر و دست بشار را بوسه داد پس بشار پرسید این شعر راکه گفته است :

من راقب الناس لم یظفر بحاجته　　　وفاز بالطیبات الفاتك اللهج

گفت تو، پرسید این شعر ازکیست؟ **من راقب الناس مات غما** الخ ،گفت ازمن، بشار گفت آن معنی راکه من بافکر بسیارش بدست آورده ودراستنباط آن زحمت بی نهایت کشیده‌ام دزدیده وبا الفاظی سبکتر و مختصرتر از الفاظ من ، همان معنی را اداکرده‌ای تا بدان وسیله شعر تو رایج شود وشعر من کاسدگردد اینك ابداً از تو راضی نخواهم شد عاقبت دراثر تضرّع بسیار خود خاسر و اصرارآن جماعت، رضایت اورا جلب نمودند. خاسر، درحدود سال ۱۸۰ھ قمری (قف) وفات یافت و معادل یك میلیون و نیم درهم متروکات او بودکه همهٔ آنها را هرون الرشید ضبط نمود. (ص۲۳۶ج۱۱جم و۱۳۶ج۹تاریخ بغداد)

خاصف النعل در اصطلاح رجالی، لقب محمد بن اسحق میباشد وشرح حالش موکول بدان علم است .

خافی **نصرالله** - درتحت عنوان قوامی خواهدآمد .

خاقانی **ابراهیم یا بدیل یا ابراهیم بدیل** - شاعرشیروانی، پسرعلی نجار شیروانی، لقبش افضل الدین ،کنیه‌اش ابوبدیل، فاضلی است دانا وحکیمی است عارف وبینا از اکابر فضلا ومشاهیر شعرای اواخر قرن ششم هجری ایران

که درفنون سخنوری بویژه قصیده‌سرائی دستی توانا داشت ودر هرموضوعی از توحید ، مواعظ ، اخلاق ، نصایح ، مدح ، قدح، تواضع ، فخریّه ، غزل ، مرثیه وغیرها سخن رانده است ، بیشتر اشعارش حاوی اسرار و دقائق ونکات و حقائق بوده وحاکی ازحدّت ذهن و دقّت فهم و مزید خبرت و بصیرت و احاطهٔ مراتب علمی او میباشد ، فهم معانی اکثرآنها بدون اطّلاع از اصطلاحات علوم متنوّعه صورت امکان ندارد این است که بحکیم خاقانی معروف است ، وی رودکی و عنصری را ریزه‌خوارخوان کمالات خود می‌دانست . خاقانی مثل دیگر شعرا پیرامون رذائل نگشته و دومرتبه بزیارت کعبه مشرّف بوده است ، دربدایت حال خود را بحقائقی تخلّص مینمود وپس‌ازآنکه بخدمت خاقان‌کبیر منوچهر. از ملوك شیروان رسیده و از ندمای حضرت‌گردید بجهت انتساب‌او بخاقانی شهرت یافت و تخلّص شعری او هم‌گردید چنانچه ازکثرت فصاحت و بلاغت و سخنوری بحسّان بن‌ثابت سالف‌الترجمه‌اش تشبیه‌کرده وبه **حسان‌العجم** موصوفش دارند، موافق‌آنچه ازکتاب تحفة‌العراقین او نقل شده اصل این لقب از عمویش‌بوده چنانچه در مقام سپاسگزاری از وی‌گوید:

چون دیدکه درسخن‌تمامم   حسّان عجم نهاد نامم

خاقانی در اواخر عهد بنی‌عباس ، با انوری ابیوردی ، ظهیر فاریابی ، نظامی‌گنجوی ، مجیرالدین بیلقانی و نظائر ایشان (که شرح‌حال هریکی درمحل‌خود ازاین‌کتاب‌نگارش یافته) معاصر بود، درقصائد خود اسلوبی خاص‌ّوطرزی مخصوص داشته‌که شعرای دیگر نداشته‌اند بلکه از مختصّات خودش میباشد . انواع تشبیهات و استعارات وکنایات و اصطلاحات علمی بکار برده است ، دراواخر عمر راغب بانزوا شد لکن بجهت‌عدم‌اجازهٔ خاقان رو بفرارگذاشت پس‌بحکم‌خاقان دستگیرش‌کردند ودرقلعهٔ شادروان (شابران‌حا) محبوسش داشتند ویا هنگام برگشتن از سفر مکّه بجهت امتناع از قبول نصرانیّت‌که که تکلیفش‌کردند زندانی‌گردید .

مادر خاقانی عیسوی نسطوری بوده و شغل‌آشپزی داشت ، مسلمانان او را از

گرجستان اسیرآوردند، با ابوالحسن علی نجار شیروانی پدر خاقانی عقد زناشوئی بست و خاقانی از وی بوجودآمد بعداز سنّ رشد، عقائد و اصطلاحات مذهبی عیسویان را از مادر یادگرفت، تربیت او نیز در اخلاق و روحیّات خاقانی مؤثّر شد، دربعضی‌ازاشعار خود از زحمات و محبت‌های مادرکه دربارهٔ وی معمول می‌داشته اظهار شرمساری کرده است و درپاره‌ای بآداب و عقائد و اصطلاحات مذهب عیسوی اشاره‌کرده ومرام خود را با همان اصطلاحات بیان می‌نماید ازآنجمله قصیده‌ایست معروف‌که سراپا مشحون از عبارات و اصطلاحات مذکورمیباشد وآن‌را هنگام محبوسی، از زندان‌شیروان، برسول پادشاه روم فرستاد و اورا شفیع استخلاص خود نمود، مطلع‌آن این است :

فلك‌کج‌روتر است از خطّ ترسا   مرا دربند دارد راهب آسا
تنم چون رشتهٔ مریم دوتا هست   دلم چون سوزن عیسی‌است یکتا
من اینجا پای بند رشته ماندم   چو عیسی پای بند سوزن آنجا

تاآخر قصیده ،که‌آنچه بنظر این نگارنده رسیده درحدود بیست وهشت بیت میباشد، آذری، حمزة بن علی سالف‌الترجمة و دیگر افاضل شرحهای بسیاری برآن‌نوشته‌اند. گویند چون‌این‌قصیده مسموع خاقان شد از زندان خلاصش‌کرد، او نیز دیگرازخدمت اکابر تبرّی جسته و تاآخر عمر مشغول ریاضت شد. از نفحات عبدالرحمن جامی نقل است، هرچند خاقانی شاگرد فلکی شاعر بوده و بشعر شهرت داشت لکن اورا ورای شعرگفتن مقام دیگری بوده‌که شعر و شاعری در جنب‌آن کم‌ارزش میباشد و از بعضی سخنانش برمی‌آیدکه از مشرب صاف صوفیان شربتی تمام داشته وبهرحال اشعاربسیاری در زندان موافق حال خودگفته است و ازآثار اوست:

۱- **تحفةالعراقین** که هنگام مراجعت از سفر مکّه، موقع عبور از عراق عرب و عراق عجم نظمش‌کرده‌است، شمارهٔ ابیات‌آن درحدود ۳۲۷۱ بیت بوده ودرسال۱۸۵۵م (غضنه) درهند چاپ و چند نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره‌های ۲۶۷ و۲۶۸ و ۲۷۲ و۴۱۱ و۴۶۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است ۲- **دیوان هفت اقلیم** که

حاوی غزلیّات وقصائد او بوده وشمارهٔ ابیات‌آن درحدود بیست ودو هزار میباشد وبنام **کلیات خاقانی** بسال ۱۳۱۷هـ شمسی (غشیز) درتهران مرکز ایران چاپ شده ویك نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشمارهٔ ۲۹۳ درکتابخانهٔ مذکور دربالا موجود است و در هند نیز سه‌بار که‌آخرین‌آنها درسال ۱۳۲۵هـ قمری (غشکه) است بطبع رسیده است . یکی از قصائد مشهورخاقانی **قصیدهٔ ایوانیه** میباشدکه هنگام‌مراجعت ازسفرمکّه‌بمداین‌رفته وهمینکه آثارخرابی طاق‌کسری انوشیروان عادل را دید درمقام موعظه وعبرت، ونصیحت وتذکر دادن بی‌عاقبتی دنیا سرودکه درالسنه دائر ومشهور است، باآنهمه شهرتی‌که دارد بعضی از ابیات‌آن را بجهت دقت درمعانی و ابتکارآنها ثبت اوراق مینماید:

هان ای‌دل‌عبرت‌بین، که‌ازدیده‌نظر کن‌هان ایـوان مـداین را ، آئینـهٔ عبرت دان
یك ره ز ره دجلـه ، منزل بمـداین‌کن از دیده دویم دجله ، برخاك مداین ران
ازآتش حسرت بین ، بریان جگر دجلـه خـودآب شنیدستی کاتش کنـدش بریان
دندانهٔ هرقصری ، پنـدی دهـدت نو نو پنـد سر دندانـه ، بشنو زبـن دنـدان
گوید‌که تو ازخاکی ما خاك‌توئیم‌اکنون گامی دوسه برمانه اشکی دوسه‌هم بفشان
از نـوحهٔ جغـدالحق مائیـم بـدردسر از دیـده‌گلابی‌کـن ، درد سر ما بنشان
آری چـه عجب داری کانـدر چمن‌گیتی جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان
مـا بارگـه دادیم ایـن رفت ستم برمـا برقصر ستم‌کاران تا خود چه رسد خذلان
گوئی‌که نگون‌کرده‌است ایوان فلك‌وش‌را حکم فلك‌گـردون یـا حکم فلك‌گردان
این هست همان ایوان‌کز نقش رخ مردم خاك درِ او بودی ، دیـوار نگارستان
از اسب پیـاده شو برنطع زمین رخ نـه زیر پـی پیلش بین شه مات شـده نعمان
مست‌است‌زمین‌زیراك‌خورده‌است بجای‌می درکاس سر هرمز خـون دل نـوشروان
پرویـز و بـهِ زرّین‌کسری و تـرنج زر برباد شده یکسر بـا خاك شده یکسان
پـرویز بهر بـزمی زرّین تـره‌گستردی کـردی ز بساط زر زرّین تـره را بستان
پرویز‌کنون گم شد زان گمشده کمترگو زرّین‌تره‌کو برخوان رو **کَم‌تَرَکُوا** برخوان

گوئی که کجا رفتند آن تاجوران یك یك		زیشان شکم خاك است ، آبستن جاویدان
خون دل شیرین است این می که دهد ساقی		زاب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان
از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد		این زال سفید ابرو وین مام سیه پستان

نیز در توحید حقتعالی و فنای خود گوید :

صورت من همه او شد، صفت من همه او		لاجرم کس من و ما نشنود اندر سخنم
نز نم هیچ دری تا که نگویند او کیست		چون بپرسند مرا باید گفتن که منم

نیز در فخریه گوید :

شاعر مبدع منم ، خوان معانی مرا است		ریزه خورخوان من ، عنصری و رودکی
زنده چون نفس حکیم نام من از تازگی		گشته چو مال کریم حرص من از اندکی

نیز از اشعار خاقانی است در فخریه :

خاقانی آن کسان که طریق تو میروند		زاغند و زاغ را روش کبك آرزو است
گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار		کو زهر، بهر دشمن و کومهره ، بهر دوست

درهدیة الاحباب گوید: ظاهر آنستکه خاقانی شیعه بوده لکن چون در زمان تقیّه میزیسته نمی‌توانسته اظهار کند ، کسیکه تأمل کند در اشعار او که بعنوان تقیه گفته معلوم خواهد شد مانند معاصرش حکیم نظامی انتهی نگارنده گوید : از اشعاریکه شاهد این قضیه تواند بود همان است که درحق خود گوید :

گفتند کجا است آن سخن دان		گفتم که بعرصه گاه شیروان
خاقانی مدح خوانش گویند		مدحت گر خاندانش گویند

نیز در مشکلات العلوم نراقی بدو نسبت داده و شاهد قضیه تواند بود :

خطی مجهول دیدم در مدینه		بدانستم که خط آشنائی است
از آن خط اوّلین سطری نوشته		که جوزا نزد خورشید سما نیست
بجان پادشه سوگند خوردم		که نزد پادشه جز پادشا نیست

در توضیح معنی این شعر، نخست باید دانست که این بروج دوازده گانه از هیئت اجتماعیّهٔ چندین کوکب از ثوابت (که بعقیدهٔ ارباب هیئت قدیم تماماً درفلك هشتم هستند) تشکیل

یافته و هریکی را مناسب صورتیکه از آن هیئت اجتماعیّه تخیّل میشود نامی نهاده‌اند مثل حمل و ثور وغیره ، ازآن‌جمله ، برج جوزا از اجتماع چندین کوکب ثابت، بشکل دو انسان توأم و هم‌آغوش تخیّل شده‌که در وسط آسمان پهن و منبسط میباشد ، بهمین جهت است که‌آن را بعربی جوزاگویند (جوز بمعنی وسط است) چنانچه بجهت تخیّل دوصورت انسانی آنرا در زبان پارسی دوپیکر گویند ، در اینجاکنایه از ابوبکر و عمر نموده‌که در نزدیکی قبر مطهّر حضرت رسالت ص مدفون هستند . خورشیدکه سلطان سیّارات میباشد درفلك چهارم قرار داردکه مرکز و وسط افلاك هفتگانهٔ سیّارات است پس روشن میشودکه جوزا نزد خورشید نبوده بلکه اوّلی درفلك هشتم و دویمی در فلك چهارم و مابین مکان ایشان فاصله‌ای بی‌پایان است . بعداز این گوئیم : مراد خاقانی آن است، درمدینهٔ منوّره خطّی دیدم‌که نویسنده‌اش مجهول و نامعلوم لکن‌ازصدق و راستی و موافق عقیدهٔ مذهبی بودن‌آن ، اجمالا معلوم بودکه دوست وآشنا و هم‌مذهب است ، زیراسطراوّل‌آن نوشته‌این بودکه جوزا درنزدخورشیدآسمانی نیست. چنانچه‌ازتعیین‌محل کواکب معلوم شد مضمون این جمله درست و مطابق واقع میباشد، دراینجاکنایه ازآن است‌که این جوزای (دوپیکر) مجازی (عمر و ابوبکر) نزد خورشید فلك رسالت ص نیستند وبااینکه بحسب ظاهر درآن‌مکان مقدّس دفن‌شده‌اند لکن‌اکنون‌نزدآن بزرگوار نمیباشند بلکه بملاحظهٔ ادب (که افراد رعیّت را نزد پادشاه نشستن ، دور از وظیفهٔ ادب و انسانیّت‌است تا چه رسد بخوابیدن) بموضع دیگرانتقال‌یافته‌اند ومقصودخاقانی از شعر سومی مذکورآنکه ، با دیدن‌آن خط ، صدق و راستی‌آنرا تصدیق‌نمودم وبجان نازنین حضرت رسالت‌که پادشاه حقیقی است سوگند یادکردم‌که مطلب هم چنان‌است‌که نوشته‌اند بدلیل‌اینکه‌هرکس‌را بمحضرسلطانی‌راه‌نیست‌وجلیس‌پادشاه‌غیرازپادشاه‌نمیباشد، آری چه نسبت خاك را با عالم پاك ، **مٰا لِلثَّریٰ وَالثُّرَیّا ، مٰا لِلتُّرابِ وَ رَبِّ الاَرْبٰابِ .**

خاقانی بسال ۵۳۲ (ثلب) یا ۵۷۴ (ثعد) یا ۵۸۱ (ثفا) یا ۵۸۲ (ثفب) یا ۵۸۳ (ثفج) یا ۵۹۵ (ثصه)ه قمری درتبریز وفات یافت و درکوی سرخاب مدفون‌گردید، بنا

برعقیدهٔ چهارمی ، لفظ **بیمثل** وبنا برپنجمی کلمهٔ **بیمثال** مادهٔ تاریخ وفات او است، لکن از حبیب السّیَر نقل شده که خاقانی درسال ۵۹۲ﻫ تکش خان خوارزم را مدح کرده است اینك در تاریخ وفات او قول آخر راکه ۵۹۵ﻫ ق است تأیید مینماید: ترجمهٔ حال خاقانی در تواریخ و تذکره‌ها بتفصیل ذکر شده و بنظر این نگارنده مراتب فضل و کمالات متنوعه اورا معرفی بهتر و اوثق و اتقن و اصدق ازدیوان خودش نمیباشد که دریائی است بی پایان، پراز دقائق و اشارات علمی ، نجومی ، طبّی ، ادبی ، حکمتی وغیرها .

(ص ۲۰۰ ج ۱ مع و ۱۲۹ هب و ۲۴۲ لس و ۲۸۰ طرائق و ۲۰۱۲ ج ۳ س)

خاقانی **محمد بیگ** - شاعر عثمانی ، دیوانی موسوم به **حلیهٔ شریفه** دارد که معروف به **حلیهٔ خاقانی** میباشد واز او است که بترکی گوید:

کسمش آتمشدوراونی، ایتمه جدل   تیغ **لایسئل عما یفعل**

درهزار و پانزده هجری (غیه) درگذشت ، نام و مشخّص دیگرش بدست نیامد .

(ص ۲۰۱۲ ج ۳ س)

خال در اصطلاح رجالی ، هرموقعیکه باسم یکی از مشاهیر اضافه داده وخال فلان بگویند لقب است، چنانچه **خال ابی الحسن** محمد بن احمد بن داود لقب سلامة بن محمد ، **خال ابی غالب زراری** ، لقب محمد بن حفص رزّاز که خال پدر او محمد است و خال بلاواسطهٔ او نیست ، **خال ابی یوسف قاضی**، لقب یحیی بن یعقوب ، **خال الحسن بن علی بن زیاد** ، لقب رقیم بن الیاس ، **خال الحسین بن حمزه لیثی** ، لقب محمد بن ابی حمزهٔ ثمالی ، **خال الحسین بن سعید** ، لقب علی بن یحیی بن حسن ونیز لقب جعفر بن یحیی بن سعید، **خال محمد بن علی صیرفی** ، لقب خلاد بن خلف مقری، **خال محمد بن یعقوب کلینی** لقب علان کلینی است که نامش علی بن محمد بن ابراهیم است و **خال المعتصم** لقب ریان بن شبیب است وشرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد.

خالد **بن عبدالله** - بعنوان ازهری نگارش دادیم .

خالدی **حسین بن محمد بن موسی بن محمود بن صالح خالدی** - قدسیّ البلدة ، حنفیّ المذهب، ابوعبدالله الکنیة ، عالم ادیب نجیب کاتب منشی

که بسیار سریع‌الانشاء و تیزقلم و بحسن خط مشهور بود، شعر عربی را نیز بسیارخوب می‌گفت ،کتاب **البشائرالنبویة** وکتاب **غایةالوصول فی‌مدح‌الرسول** وغیر اینها از تألیفات وی میباشد، عاقبت درنتیجهٔ تفتین وحسد رقبا از قدس در دمشق احضار ومحکوم بحبس و تأدیب‌گردید لکن بواسطهٔ شفاعت سید محمد خلیل مرادی‌آتی‌الترجمة معاف و چند روزی مهمان وی شد ، باز بقدس برگشته ودرآخر شعبان ۱۲۰۰ه قمری (غر) درپنجاه سالگی درگذشت . (ص ۷۲ ج ۲ سلك‌الدرر)

خالدی **داودبن سلیمان** - بغدادی، نقشبندی‌ّ المسلك ، درهیجده سالگی دربغداد تدریس‌میکرد، چند سال‌هم درمکّه مشغول‌علم وعبادت شد و اخیراً هم باز دربغداد بنای تدریس و ارشاد عباد راگذاشت و ازتألیفات او است:

۱- **اشدالجهاد فی‌ابطال دعوی الاجتهاد** ۲- **بیان‌الدین القیم فی‌تبرئة ابن‌تیمیة وابن قیم** ۳- **صلح الاخوان** ۴- **المنحة الواهبیة فی‌ردالوهابیة** . بسال ۱۲۹۹ه قمری (غرصط) در شصت ونه سالگی درگذشت و همهٔ آنها در بمبئی چاپ شده است . (ص۸۱۴ مط)

خالدی **سعید بن هاشم**- بعنوان **ابوعثمان سعید**، درباب‌کنی خواهدآمد.

خالدی **محمد بن‌نصر**- بعنوان **ابن‌القیسرانی** درباب‌کنی خواهدآمد .

خالدی **محمد بن هاشم** - درباب‌کنی بعنوان **ابوبکر** خواهدآمد .

خالدیان موافق‌آنچه درتحت عنوان ابوبکر محمد بن هاشم در باب‌کنی خواهدآمد عبارت از او وبرادرش سعید است‌که وی نیز بعنوان ابوعثمان نگارش خواهد یافت .

خالصی[1]

خالصی **حاج شیخ‌مهدی** - خالصی‌ّ الاصل ، کاظمی‌ّ المسکن ، خراسانی المدفن ، از افاضل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد بلکه

۱- **خالصی** - منسوب است بخالص وآن ناحیهٔ بزرگی است در سمت شرقی بغداد بطرف باروی شهر.

از اکابر علمای اسلامیّه و فقهای دینیّه بشمار میرودکه درامر بمعروف و نهی‌ازمنکر و ترویج علوم دینیّه و قیام بوظائف اسلامیّه جدّی وافی داشت ، در محلّهٔ جدید از بلدهٔ کاظمین مدرسهٔ بزرگی بنا نهاد و بمدرسهٔ الزهراءاش نامید ،کتابهای بسیاری برای طلّاب علوم دینیّه وقف نمود ، محض بجهت ترویج احکام اسلامیّه چندین مرتبه با حکومت بغداد علم مخالفت برافراشت واز این‌رو ، ساعت شش ونیم ازشب سه‌شنبه دهم‌ذی‌القعدهٔ هزار و سیصد و چهل و یك هجرت بـاقتضای بعضی علل سیاسی ، جمعی از علمای شیعهٔ مقیم عراق‌عرب، ازطرف دولت‌عراق بایران نفی‌گردیدند وبعضی دیگر نیزکه ازآنجمله صاحب ترجمه (خالصی) بحجاز تبعید شدند . خالصی پس‌از ادای وظائف حجّ و زیارت حضرت رسالت و ائمّهٔ بقیع علیهم‌السلام برحسب درخواست دولت قوی شوکت ایران به‌بندر بوشهر رفت بعد عزیمت اسپهان داده ودرهمهٔ آنها محلّ عنایت دولت واحترامات فائقه ملّت‌گردید ، سپس ملاقات بعضی‌از اکابر و طراز اوّل علمای نجف راکه درآن‌اوان بقم‌آمده‌بودند تصمیم داده وبدان بلدهٔ طیّبه رفت وازآنجا بمشهد مقدّس رضوی‌عزیمت نموده و درآنجا اقامت‌گزید و بتألیف و تصنیف و تمشیت امور قضائی و دیگر وظائف دینیّه پرداخت و از تألیفات او است :

۱- تداخل الاغسال ۲- تلخیص رسائل شیخ مرتضی انصاری ۳- حاشیه برالفیهٔ شهید ۴- الدراری اللامعات ۵- شرح‌کفایةالاصول‌آخوند ملاکاظم خراسانی ۶- القواعد الفقهیة ۷- المنحةالالهیة. خالصی روز دوازدهم رمضان ۱۳۴۳ه قمری (غشمج) درآن ارض اقدس وفات یافت وهم درآنجا مدفون‌گردید .

(ص ۱۷ ج ۴ ذریعه و ۱۲۲ ج ۲ عه)

خالطیه - فرقه‌ایست ازمعتزله‌که اتباع احمد بن‌خالط ، ازتلامذهٔ نظام میباشند، پاره‌ای عقائد مختلفه بعقائد استاد مذکور خود افزوده‌اند ، چنانچه به‌تناسخ معتقد بوده وگویند حساب روزقیامت دردست‌حضرت‌مسیح‌است و ادلّهٔ رؤیت‌الهی‌را نیزحمل‌بررؤیت عقل فعال می‌نمایند.

خالع **حسین بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد بن عبدالباقی** - شاعر معروف بخالع، مکنّی باboعبدالله که دراصل رافقی بود و در سمت شرقی بغداد سکونت داشت، خطیب بغدادی وجمعی دیگر، ازوی روایت نموده‌اند، وی روز دوشنبه دهم شعبان ۴۲۲ه ق (تکب) درگذشت. نگارنده گوید بچندین قرینه احتمال قوی می‌رود که صاحب ترجمه همان خالع مذکور در زیر باشد.

(ص۱۰۵ ج ۸ تاریخ بغداد)

خالع **حسین بن محمد بن جعفر بن محمد بن حسین**- رافعی یا رافقی نحوی، معروف بخالع، از اکابر نحو ولغت و ادب بود، تمامی مقاصد نحویّه را از سیرافی و فارسی فراگرفت، شعرخوب نیزمی گفته وتألیفات سودمندی دارد:

۱- **الاودية والجبال والرمال** ۲- **الامثال** ۳- **امثال العامة** وشاید همان کتاب امثال باشد ۴- **تخیلات العرب** ۵- **الدرجات** ۶- **شرح شعر ابی تمام** ۷- **صناعة الشعر**.

بعضی بامامی مذهب بودن وی تصریح کرده‌اند واز اشعار او است:

خطرت فقلت لها مقالة مغرم	**ماذا علیك من السلام فسلمی**
قالت بمن تعنی فحبك بین	**من سقم جسمك قلت بالمتكلم**
فتبسمت فبكیت قالت لاترع	**فلعل مثل هواك بالمتبسم**
قلت اتفقنا فی الهوی فزیارة	**اوموعدا قبل الزیارة قدمی**
فتضاحكت عجبا وقالت یافتی	**لولم ادعك تنام بی لم تحلم**

در سال ۳۸۸ه ق (شفح) یا درحدود ۳۸۹ه ق درگذشت. (ص۳۲۸ت و۱۵۵ج۱۰جم)

خان چوبانی **سیدابولقاسم**- بعنوان نباتی نگارش خواهد یافت.

خانملا **محمدحسین حنفی**، بعنوان پیشاوری ذکر شد.

خاورانی **احمد بن ابی بکر**- بعنوان مجدویه خواهدآمد.

خاورانی **محمد بن محمد** - ازعلمای قرن ششم اهل سنّت میباشدکه درقریهٔ خاوران نامی ازدیهات اخلاط زاییده شدو تألیفات او بدین شرح است:

۱- **الادوات** ۲- **الاربعون** ۳- **التصریف** ۴- **التلویح فی شرح المصابیح** ۵- **سیرالملوك** ۶- **شرح حصارالایمان** ۷- **الشرح والبیان** ۸- **قصة ابلیس مع النبی ص** ۹- **القواعد والفوائد** ۱۰- **نخبةالاعراب** ۱۱- **النقاوة فی الفرائض** و غیر اینها و سال وفاتش مضبوط نیست.

(ص ۲۰۲۱ ج ۳ س)

خاوری تخلّص اوّلی باباسودائی است که در محل مربوطه مذکور افتاده است.

خاوندشاهی **محمد** - معروف به میرخواند بهمین عنوان معروفی خود خواهد آمد.

خباز بلدی **محمد بن احمد بن حسین بن حمدان** - معروف به خباز بلدی، به دیه بلد نامی از دیهات موصل انتساب داشت و بهمین جهت وی را گاهی خباز موصلی نیز گویند. فاضل ادیب، شاعر شیعی امامی از شعرای صاحب بن عبّاد بود، موافق نقل معتمد، ثعالبی اورا دریتیمة الدهر خود، از حسنات دنیایش شمرده وگوید، عجب اینستکه او با اینکه درس نخوانده است تمامی اشعارش نمکین و طرفه بوده و هیچ قطعه‌ای ازآنها خالی از معنی نیکو و عالی ویا مثلی سائر نمیباشد. قرآن را درحفظ داشت، دراشعار خود از انوارآیات شریفه اقتباس می‌کرد، او اظهار تشیّع می‌نموده و بعضی از اشعارش نیز دلالت برتشیّع دارد بلکه باآن مذهب خود تمثل می‌کرده و از او است.

انا ان رمت سلوا عنك يا قرة عينی	**فانا اكفر ممن سره قتل الحسين**
لك صولات علی قلبی بقدكالردينی	**مثل صولات علی يوم بدر و حنين**

نیز از او است:

جحدت ولاء مولانا علی	**وقدمت الدعی علی الوصی**
متی ماقلت ان السيف امضی	**من اللحظات فی قلب الشبحی**
لقد فعلت جفونك فی فؤادی	**كفعل يزيد فی آل النبی**

نیز از او است:

انظر الی بعين الصفح عن زللی	**لاتتركنی عن ذنبی علی وجل**
هذا فؤادی لم يملكه غيركم	**الا الوصی اميرالمؤمنين علی**

غیر اینها بسیار است و زمان وفاتش بدست نیامد. (ملل وص ۱۳۱ هب)

خباز موصلی **محمد بن احمد** - همان خباز بلدی مذکور فوق است.

خبازی **عمر بن محمد بن عمر** - حنفی خجندی، ملقّب بجلال الدین، معروف بخبازی، عالمی است عابد زاهد متنسّك، جامع فروع

و اصول، کتاب **شرح الهدایة** و **مغنی** در اصول فقه از تألیفات او میباشد و بسال ششصد و هفتاد ویك یا نود ویك از هجرت ۶۷۱ یا ۶۹۱ه ق درگذشت. (ص۱۵۱فوائدالبهیه)

خبازی **نیشابوری،** از استادان قدیم و سخن‌گویان زمان‌سامانیان میباشد در نظم پارسی متفرد بود، از معاصرین رودکی ومحمدبن‌احمد دقیقی وشهید بلخی (که ترجمهٔ حال هریکی درمحل خود از این‌کتاب نگارش یافته) و نظائر ایشان بشمار میرود وی بسال سیصد و چهل و دو از هجرت (۳۴۲ه ق) درگذشته و از او است:

میبینی آن‌دو زلف‌که بادش همی برد　　گویی‌که عاشقی‌است‌که هیچش‌قرار نیست
یا نه‌که دست حاجب سالار لشگر است　　کازدور مینماید، کامروز بار نیست

نام و مشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص۱۱۹ ج ۱ مع)

خبزارزی **نصر بن‌احمد بن نصر بن مأمون** - بصری‌شیعی، مکنّی‌با بوالقاسم، شاعری است مشهور غزلی از مشاهیر شعرای عرب‌که بیسواد بود، اصلا یارای خواندن و نوشتن نداشت، درموضع مربد نامی از بصره، نان برنج می‌پخت و می‌فروخت و لقب مشهوری، خبزارزی نیز از همین راه است (که خبزارز بعربی نان‌برنج راگویند). باوجود این، قریحهٔ شعریّه‌اش‌بسیار صافی و روان واشعارش محل‌حیرت وشگفت مردمان بود، برای استماع اشعارش بدکانش ازدحام‌کرده مینوشتند و ضبط مینمودند. ابوالحسین محمد بن محمد، معروف باِبن‌لنکك بصری، شاعرمشهور، باآنهمه جلالتی‌که داشته اشعار اورا استماع‌کرده و **دیوانی** فقط برای او مرتّب نموده است. نصر عاقبت دربغداد اقامت‌کرده وبا اکابر وافاضل‌آنجا مصاحبت‌نموده‌است. ثعالبی در یتیمة‌الدّهر، خطیب بغدادی، درتاریخ بغداد و دیگر اکابر بترجمهٔ حالش پرداخته و نوادر بسیاری بدو منسوب داشته‌اند و از اشعار او است:

لسان‌الفتی خنق‌الفتی حین یجهل　　لکل امرء مابین فکیه مقتل
اذا ما لسان‌المرء اکثر هذره　　فذاك لسان بالبلاء موکل
وکم فاتح ابواب شر لنفسه　　اذا لم یکن قفل علی فیه مقفل

فلاتحسبن الفضل فی‌الحلم وحده — بل‌الجهل فی‌بعض الاحانین افضل
اذا شئت ان تحیی سعیدا مسلما — فدبرو میزما تقول و تفعل

نیز از اشعار خبزارزی است :

رأیت الهلال و وجه‌الحبیب — فکانا هلالین عندالنظر
فلم ادرمن حیرتی فیهما — هلال‌السماء من هلال‌البشر
و لولا التورد فی‌الوجنتین — وماراعنی من سوادالشعر
لکنت اظن الهلال الحبیب — وکنت اظن الحبیب القمر
وذاك یغیب وذا حاضر — وما من یغیب کما من حضر

خبزارزی ، بسال سیصد و هفدهم یا بیست وهفتم هجرت (۳۱۷ یا ۳۲۷ﻫ قمری) وفات یافت وبنوشتهٔ یتیمة‌الدهر (بموجب نقل معتمد) شیعه بوده است .
(ص۲۸۲ج۱کا و۲۱۸ج۱۹جم و۱۸۲ج۲نی و۱۶۴ج۲ع و۴۵۷۹ج۶س و۲۹۶ج۱۳تاریخ بغداد)

ختلی[1]

ختلی — **ابراهیم بن محمد بن عباس** - از محدّثین شیعه میباشد و ترجمهٔ حالش درکتب رجالیه است .

ختلی — **محمدبن حسن** - درباب‌کنی بعنوان ابوالفضل خواهدآمد.

ختلی — **هاشم بن ابراهیم** یا **هشام‌بن ابراهیم مشرقی** از روات و محدّثین شیعه میباشد و مراجعه بکتب رجالیه نمایند.

ختن[2]

ختن — **ابان بن عمرو**
ختن — **حمیدبن اسود**
بدون اینکه لفظ ختن بچیزی دیگر اضافه شده باشد هردو از روات‌شیعه میباشند وشرح‌حالشان موکول بکتب رجال است .

۱ـ **ختلی** - منسوب‌است به ختل که بفرمودهٔ بروجردی ، بضم اول وفتح وتشدید ثانی، ناحیه‌ایست در ماوراءالنهر ویا موافق‌نوشتهٔ نامهٔ دانشوران، بهمان وزن ویا بوزن‌سعدی منسوب به ختل از بلاد بلخ است و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

۲ـ **ختن**- موافق‌آنچه از جوهری نقل شده با دوفتحه ، خویشاوندان طرف زوجه را گویند میل پدرزن و مادرزن و نظائر ایشان لکن در اصطلاح عامه ، داماد را گویندکه شوهر دختر است و بهرحال بعضی از معروفین یا موصوفین بهمین وصف را تذکر میدهد.

ختن **محمدبن حسن‌بن ابراهیم** - استرآبادی یا جرجانی ، ادیبی است فاضل جدلی شافعی‌که در فنون ادب و قرائات قرآنیّه و معانی قرآن مجید و فنون جدل و مناظره ، برعلمای عصر خود تقدّم داشت ، بسال سیصد و سی و هفتم هجرت به نیشابور رفت ، بفاصلهٔ دوسال عزم اصفهان نموده و مسند ابی‌داود را استماع‌کرد، عاقبت‌بسال سیصد وهشتاد وشش هجرت (۳۸۶ه قمری) روز عید اضحی درجرجان درگذشت. وی داماد ابوبکر اسمعیلی‌بوده وختن‌گفتن‌او نیز بهمین‌جهت‌است. (ص۳۳ ج۲کا)

ختن **آل میثم التمار**
ختن **محمد بـن مسلم**

هردو با قید اضافهٔ‌کلمهٔ ختن بمابعد خود ، بفرمودهٔ ابوعلی و بروجردی ، اوّلی عبارت از ابان بن عمرو دویمی عبارت‌از مارد میباشد وترجمهٔ‌حالشان موکول بکتب‌رجال‌است.

خثعمی - منسوب به خثعم بن انمار پدر قبیله‌ایست از معد ، دراصطلاح علمای رجالی بفرمودهٔ بروجردی ، عبـارت از حبیب بن معلل است . در تنقیح‌المقال گوید : خثعمی لقب جمعی است وافرکه ازآن‌جمله است ابان بن‌عبدالملك ، ابراهیم‌بن‌محرز، احمد بن حفص وگروهی دیگرکـه شمردن ایشان مشکل است ، بهرحـال ترجمهٔ حال موصوفین بهمین وصف خثعمی موکول بکتب رجالیه است .

خجندی[۱]

خجندی **ضیاءالدین** - بهمین عنوان **ضیاءالدین خجندی** خواهدآمد.

خجندی **کمال‌الدین** - بعنوان **شیخ‌کمال** نگارش خواهیم داد .

خدری **سعد بن مالك** - بعنوان ابوسعید در باب‌کنی ، با وجه نسبت‌آن نگارش خواهد یافت .

۱ـ **خجندی** - منسوب به خجند است (بضم اول و فتح ثانی) وآن شهری است مشهور از بلاد ماوراءالنهر درساحل نهر سیحون بمسافت یکصد و چهل کیلومتر ازجنوب‌شرقی‌تاشکند.

خدیجی‌اصغر بفرمودهٔ بروجردی ، اوّلی علیّ بن عبدالله بن محمد بن عاصم و
خدیجی‌اکبر و دویمی علی بن عبدالمنعم از روات میباشند وشرح‌حال ایشان
درکتب رجال است .

خرادینی یا **خراذینی** دراصطلاح علمای رجال، عبارت از علی‌بن عباس است چنانچه درعنوان جرادینی (با جیم اوّل) اشاره نمودیم .

خراز - بروزن عطّار ، بمعنی‌فروشندهٔ خرز وجواهر است ودراصطلاح رجالی، از اوصاف ابراهیم بن زیاد و ابراهیم‌بن عیسی وجمعی دیگر ازمحدّثین میباشد. تحقیق حال ایشان و اینکه لفظ خرّاز (که وصف‌آن دوتن است) بهمان معنی مذکور بوده و یا خزّاز با دوزای نقطه‌دار (بمعنی خزفروش) موکول بکتب رجالیه است .

خراسانی **ابراهیم بن ابی‌محمود-** ترجمهٔ‌حالش موکول‌بکتب رجالیه‌است.

خراسانی **ابومسلم** یا **عبدالرحمن** بعنوان ابومسلم خراسانی در باب کنی نگارش خواهیم داد .

خراسانی **ملامحمدکاظم-** بعنوان‌آخوند خراسانی نگارش دادیم.

خراط‌عسقلانی بعنوان ابویعقوب خرّاط خواهدآمد .

خرزی با دوفتحه ، با خریزی بفتح اوّل ، دراصطلاح رجالی، عباس بن یزید میباشد و ترجمهٔ حالش درآن علم بوده و معنی این کلمه خرز و جواهرفروش است .

خرقاء صحابیه زنی‌بوده سیاه‌رنگ‌ازمردمان زنگبار که درعهدسعادت‌رسالت‌ص پیوسته در مسجد نبوی خدمت مینمود ، با جاروکشی‌آن مقام مقدّس افتخار میکرد وآن‌حضرت از وی راضی بوده است . **فَطوبیٰ لِحالِها**

(اوقیانوس‌وآنندراج)

خرقاء میه درضمن ترجمهٔ حال **ذوالرمة** خواهدآمد .

خرقانی[1]

خرقانی اسکندر بن دربیس
خرقانی عبدالله بن نصر
} هردوازمحدّثین امامیّه‌است وترجمهٔ‌حال ایشان‌موکول بکتب‌رجالیه میباشد.

خرقانی علی بن جعفر ،که‌کنیه‌اش ابوالحسن ومولد ومدفنش دیه خرقان بسطام‌است ازمشاهیر عرفا وصوفیّه بلکه ازجملهٔ ابدال و اوتاد و اکابر عبّاد و زهّاد معدود ودرتاریخ‌احمد رفعت دارای مقام‌غوثیتش دانسته وکرامات بسیاری برای‌او مذکور میدارد ودرهریك از اصول شریعت وطریقت وحقیقت مصنّفاتی بدو منسوب دارندکه ازآن جمله است :

۱- **رسالةالخائف الهائم من‌لومةاللائم** که نظیرآن دراصول‌طریقت‌تألیف‌نشده‌است

۲- **فواتح‌الجمال** وغیر اینها . اما نسبت طریقت و تصوف خرقانی ، بزعم بعضی‌از ارباب تراجم به بایزید بسطامی بوده و بعضی دیگر باستناد اینکه ولادت خرقانی سالها بعداز وفات بایزید بوده است‌آن عقیده را ردّکرده‌اند . فرقهٔ اوّلی در جواب این اعتراض و شبهه‌گویندکه استفاضهٔ خرقانی بعد از وفات بایزید ، از مقام روحانیّتش بوده است و مولوی رومی نیز همین معنی را تأییدکرده وگوید :

بوالحسن بعداز وفات بایزید از پس‌آن سالها آمد پدید
گاه و بیگه نیز رفتی بی‌فتور برسرگورش نشستی بیحضور
تا مثال شیخ پیشش‌آمدی تاکه می‌گفتی شکالش‌حل‌شدی

خود خرقانی نیز در ضمن مذاکرهٔ مجاهدات نفسیهٔ خود میگفت‌که مدت چهل سال‌آب سردنخورده وحق‌تعالی‌بدلش مینگرد وجز خودرا نبیند .کیفیت ملاقات‌او باشیخ‌الرئیس

۱- **خرقانی-** منسوب بخرقان‌است وآن بفرمودهٔ تنقیح‌المقال، بفتح اول وسکون‌ثانی دهی است درسمرقند و بفتح اول و فتح و تشدید ثانی و تخفیف قاف ویا برعکس‌آن، دیهی‌است از بسطام در سر راه استرآبادکه ابوالحسن عارف خرقانی نیز که ذیلا نگارش میدهیم ازآنجا بوده و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

و ابوسعید ابوالخیر درکتب سِیَر مذکور و اشعار عربی و پارسی طرفه نیز داشته و از آن‌جمله است :

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من	وین حرف معمّا نه‌تو خوانی و نه‌من
هست از پس‌پرده گفتگوی‌من و تو	گر پرده برافتد نه‌تو مانی و نه من

نیز از او است :

آن دوست که دیدنش بیاراید چشم	بی‌دیدنش از گریه نیاساید چشم
مارا ز برای دیدنش باید چشم	گر دوست نبیند، بچه‌کار آید چشم

یکی از کرامات منسوب به خرقانی را از راه مشت نمونهٔ خروار است می نگارد: در روضات الجنّات ضمن ترجمهٔ حال نجم‌الدین کبری گوید ، از خرقانی نقل شده که گوید من بعرش رفته و با سرعت تمام ، هزار طواف کردم ، ملائکه که با وقار و اطمینان تمام طواف میزدند از سرعت طواف من درشگفت بودند ، من سبب دیرپائی و بطوء حرکت ایشان را پرسیدم پاسخ دادند که ما ، نور هستیم و نور را یارای بیشتر از این نمیباشد پس ایشان ازسبب سرعت سیر من استفسار نمودند درجواب گفتم که من بشر وآدمیزاد هستم که درسرشت ما نار و نور توأم است و این سرعت سیر در اثر همان نار شوق الهی میباشد . چشم بگشا قدرت یزدان ببین . خرقانی بسال چهارصد و بیست و پنجم هجرت (۴۲۵ه قمری) در خارج خرقان بسطام درگذشت .	(ص ۸۱ ت و۱۷۱ ج۱مه و۶۶ ج۱مع و۵۴ ج۴فع)

خرگوشی	**عبدالملك بن ابی‌عثمان محمد بن ابراهیم** ، نیشابوری عالم‌فاضل حافظ واعظ، مکنّی با بوسعد،مؤلف‌کتاب **شرف‌المصطفی** میباشد، بمحلهٔ خرگوش نامی ازمحلّات نیشابور منسوب است بجهت تحصیل علم بعراق و حجاز و دیار مصر مسافرتهاکرد ، بخدمت علما و مشایخ رسید ، مدتی در مکّه اقامت‌گزید ، عاقبت بموطن اصلی خود برگشت وهمواره مال وجان خود را صرف‌آسایش غربا وفقرا مینمود ، بیمارستانی تأسیس داد ، جمعی از اصحاب خود را بعیادت وپرستاری و انجام ضروریات ایشان برگماشت که این بیمارستان یکی‌ازمشاهیر آثارخیریّه میباشد. صاحب ترجمه بسال چهارصد و ششم هجرت (۴۰۶ه قمری) درنیشابور وفات یافت .

(ص ۱۳۱ هب و ۱۸۳ ج ۲ نی و ۲۸۲ ج ۳ طبقات)

خرم **میرزا محمود حمزوی**، از شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری شیراز میباشد که متخلّص بخرّم بود، نظم و نثر وی همه را مسلّم و بین الاقران محترم شمرده میشد واز اشعار او است :

رهزن دلهــا است از بس چشم مست پرفنش — شیخ را هم بنگرم دل دل کنــان پیرامنش

مرد و زن، شاه و گدا، عامّی و عارف، شیخ و شاب — کیست آن کو نیست چون من دست دل بر دامنش

بسال ۱۳۰۶ ه ق (غشو) درشیراز وفات یافت ودرحرم حضرت شاه چراغ مدفون گردید.

(ص ۵۵۵ عم)

خریزی بفتح اوّل ، مصطلح علم رجال است و رجوع بخرزی نمایند .

خزاز[1]

خزاز	**ابراهیم بن زیاد**	چنانچه در بالا مذکور داشتیم از محدّثین امامیّه میباشند وترجمهٔ حال ایشان موکول بکتب رجالیه است .
خزاز	**ابراهیم بن سلیمان**	
خزاز	**ابراهیم بن عثمان**	
خزاز	**ابراهیم بن عیسی**	

خزاز **جنید بغدادی** - بهمین عنوان نگارش دادیم .

خزاز **حسن بن علی بن زیاد** - بعنوان **وشاء** خواهدآمد .

خزاز **عبدالله بن محمد بن سفیان** - مکنّی با بوالحسن، ازمشاهیر نحویّین و از تلامذهٔ ثعلب ومبرّد ونظائر ایشان میباشد، درقواعد نحوی

۱- **خزاز** - بروزن عطار، (که حرف دویمی وچهارمی آن، حرف زای معجمهٔ نقطه‌دار میباشد) بمعنی خزفروش وبا رای مهملهٔ بی‌نقطه بودن آن غلط است. بفرمودهٔ تنقیح المقال، لقب جمعی از محدثین میباشد که ازآن‌جمله یکی نیز ابراهیم بن سلیمان است . بروجردی گوید ، خزاز ، لقب ابراهیم بن زیاد است که نام پدرش مابین زیاد و عثمان و عیسی مردد میباشد . احتمال تعدد هم هست که ابراهیم خزاز متعدد بود و هریك از ابراهیم بن زیاد و ابراهیم بن عثمان و ابراهیم بن عیسی، غیر یکدیگر باشند چنانچه وحدت ویکی بودن ابراهیم خزاز نیز محتمل است که بعضی از اسامی مذکوره که برای پدرش نوشته شده اسم جد و پدر بزرگ باشد بهرحال شرح حال محدثین موصوف بهمین وصف خزاز را موکول بکتب رجالیه داشته و بعضی از سایر طبقات موصوف بهمین وصف خزاز را تذکر میدهد .

مذهب کوفیین و بصریین را بهم آمیخته بود ومصنّفاتی دارد :

۱- اخبار اعیان الحکام ۲- اعیادالنفوس فی‌العلم ۳- الفسخ فی‌اللغة ۴- کتاب رمضان وما قیل فیه ۵- المختصر درعلم عربی **۶- معانی‌القرآن.** خزاز روز سه‌شنبه بیست و نهم ربیع‌الاول سال سیصد و بیست و پنج از هجرت (۳۲۵ھ قمری) درگذشت .

(ص ۱۲۳ ج ۱۰ تاریخ بغداد وغیره)

خزاز

علی بن محمد بن علی - خزّاز رازی قمی ، مکنّی بابوالحسن (یاابوالقاسم) ازمشایخ حدیث‌امامیّه و اکابر علمای فرقهٔ محقّه میباشدکه فقیه فاضل متکلّم ثقة و جلیل‌القدر بود ، از صدوق (متوفی بسال ۳۸۱ھ ق) و ابوالمفضل شیبانی (متوفی بسال ۳۸۵ھ ق) و ابن‌عیاش (متوفی بسال ۴۰۱ھ ق) ونظائر ایشان روایت‌کرده و ازتألیفات‌او است :

۱- الامالی ۲- الایضاح فی‌اصول‌الدین علی مذهب اهل‌البیت ع ۳- کفایة الاثر فی‌النصوص علی‌الائمة الاثنی‌عشر که دربحارالانوار و وسائل‌الشیعة ازآن روایت‌کرده ودر فصل ثانی از مقدمات بحار بسیارش ستوده وگویدکفایة‌الاثر کتابی است شریف‌که نظیر آن درامامت تألیف‌نیافته و اوّلین دلیل برفضل و وثاقت ودیانت مؤلف‌خود میباشد باری سال وفاتش مضبوط نیست لکن از رجال اواخر قرن چهارم هجرت بوده بلکه ظاهرآن است‌که اوائل قرن پنجم را نیز درک‌کرده است . (ص۳۸۸ت)

خزاعی[۱]

خزاعی

احمد بن حسین بن احمد - رازی‌الاقامة ، نیشابوری‌الاصل ، خزاعی‌القبیلة ، جدّ عالی شیخ ابوالفتوح مفسّر مشهور، ازاکابر

۱- **خزاعی -** درمجالس‌المؤمنین گوید : خزاعی، منسوب‌است بقبیلهٔ بنی‌خزاعه‌که از قدیم‌الایام از اصفیای شیعیان‌آل‌محمد ص و محبین خانوادهٔ طهارت میباشند . درتنقیح‌المقال در ترجمهٔ حال ابراهیم بن عبدالرحمن گوید : خزاعی (بضم اول) منسوب است بخزاعه از قبائل ازد ، ازآن‌روکه هنگام مراجعت از مآرب تمام طوائف قوم ایشان بشام رفتند ، این طائفه‌که موسوم بخزاعه هستند تخلف‌کرده وازدیگران جدا شده ودرمکه‌اقامت گزیدند بهمین‌اسم خزاعه مسمی‌گردیدندکه خزع درلغت عرب بمعنی تخلف و افتراق است باری شرح‌حال ابراهیم بن*

علمای قرن پنجم هجرت میباشد که ازسید رضی وسید مرتضی وشیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق) درس خوانده واز تألیفات او است :

۱- **امالی الحدیث** درچهارجلد ۲- **الروضة** درفقه‌وسنن ۳- **عیون الاحادیث** ۴- **المفتاح** دراصول وغیر اینها وسال وفاتش مضبوط نیست . (سطر ۳ ص ۱۸۶ ت)

خزاعی **اسمعیل بن علی-** برادرزادهٔ دعبل خزاعی وازمحدّثین شیعه میباشد که شرح حالش در رجال وشرح حال دعبل نیز درزیر مذکوراست.

خزاعی **حسین بن علی -** بعنوان ابوالفتوح ، در باب کنی خواهدآمد .

خزاعی **دعبل بن علی بن رزین بن عثمان -** یا سلیمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل صحابی ابن‌ورقاء خزاعی ، مکنّی با بوعلی (یا ابوجعفر) از مشاهیر شعرای عرب میباشد ، نام او بنوشتهٔ اکثر اهل فنّ همین دعبل ، لکن بزعم بعضی حسن و برخی محمد و بعقیدهٔ جمعی عبدالرحمن بوده و دعبل (بروزن فلفل) که بعربی شتر قوی را گویند لقب وی میباشد .

دعبل ازمشاهیر شعرای نامی عرب، ادیب فاضل ، صالح متدیّن، مدّاح اهل بیت عصمت ع ، از اصحاب حضرت رضا ع و دارای طبعی روان بود ، بلکه‌چنانچه از تاریخ ومدت‌عمرش معلوم میشود عهد سعادت پنج‌امام معصوم را درك کرده‌است ازاکابر واشراف شیعه ، بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة و رفیع‌الشأن و ممدوح علمای رجال میباشد . اشعارش درغایت وجاهت و ملاحت ، نهایت فصاحت و بلاغت ، مشتمل بر نکات و دقائق معانیّه و بیانیّه محتوی محسنّات بدیعیّه و اکثرآنها بجهت اشتمال ببدگوئی خلفای وقت متروك مانده و ارباب تألیف ضبط و تدوین نکرده‌اند بلکه بجهت تقیه و رعایت حال متنفّذین وقت، اکثر مدایحی که دربارهٔ خانوادهٔ عصمت گفته کتمان شده وثبت‌اوراق نگردیده است . خود دعبل باکمال جرأت و جسارت در فنون مدح اهل‌بیت طهارت و

---

*عبدالرحمن بن امیة و احمد بن زید و احمد بن فضل وجمعی دیگر ازمحدثین شیعه را (که بفرمودهٔ تنقیح‌المقال احصای آنها مشکل وقلیل‌الفائده بوده و بهمین وصف خزاعی موصوف‌هستند) موکول بکتب‌رجالیه‌داشته ودراینجاچندی‌ازطبقات دیگرموصوف‌بهمین وصف‌را تذکرخواهیم‌داد.

قدح مخالفین ایشان فروگذاری نکرده و می گفته پنجاه سال است که چوب دار خود را بدوش گرفته ودرسراغ کسی هستم که بپای دارم ببرد لکن پیدا نمی کنم، باوجود اینها اشعاری که از وی نقل شده زیاد است بویژه آنچه درمناقب ومصائب اهل بیت رسالت ص گفته وتعصّب بسیاری نسبت باین خانوادهٔ جلیله بکار برده است قصیدهٔ رائیهٔ اوکه بعداز وفات حضرت رضا ع در قم گفته مشهور است و خود دعبل آن را درمجلس مأمون عباسی بعداز تحصیل امان خوانده و یحیی بن اکثم قاضی نیز حاضر بوده واز ابیات همان قصیده است :

لولاتشاغل عینی بالاولی سلفوا عن اهـل بیت رسول‌الله لم اقر
کم من ذراع لهم بالطف باینـة و عارض بصعید الترب معتفر
امسی‌الحسین و مسریهم بمقتلـه وهم یقولـون هذا سیـدالبشر
یا امةالسوء ماجازیت احمد فی حسن‌البلاء علی‌التنزیل والسور

یحیی گوید : چون دعبل بهمین‌جا رسید من بامر مأمون پی کاری رفته و برگشته دیدم که هنوز دعبل قصیده را تمام نکرده و بهمین شعر رسیده است:

لم یبق حی من‌الاحیاء نعلمه من ذی یمان ولابکر ولامضر
الا وهـم شرکآء فی‌دمائهـم کما یشارك ایسار علی جزر
اری امیة معذورین ان قتلوا ولا اری لبنی‌العباس من عذر
اربع بطوس علی‌القبرالزکی اذا ماکنت تربع من دیر الی وطر
قبران فی‌طوس خیرالناس کلهم و قبر شرهم هذا من‌العبر
ماینفع‌الرجس‌من‌قرب‌الزکی ولا علی‌الزکی‌بقرب‌الرجس‌من‌ضرر
هیهات کل امرء رهن بما کسبت له یداه فخـذ ماشئت او فذر

اشعار این‌قصیده زیاد است، دراینجا محض‌اجتناب از اطناب بهمین‌مقدار کفایت میشود. قصیدهٔ‌تائیهٔ دعبل نیزکه درمصائب اهل‌بیت عصمت ع سروده ودرحضور مبارك‌حضرت رضا علیه‌السلامش خوانده وآن حضرت نیز دوشعر دیگر باشعارآن افزوده در السنه دایر و بغایت مشهور ودر رشتهٔ خود بی‌نظیر میباشد و مطلع‌آن این بیت است :

مدارس‌آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفرالعرصات

که شمارهٔ ابیات‌آن بنا برآنچه درمجالس‌المؤمنین نقل‌کرده یکصد و بیست بیت میباشد. در معجم‌الادباگوید : این قصیده از احسن اشعار و نیکوترین مدائحی است‌کـه دربارهٔ

اهلبیت ع گفته شده و همانا مقصود دعبل از آن قصیده حضرت رضا ع بوده و آن حضرت ده هزار درهم و یك خلعت شاهانه از لباسهای مخصوص خودش را بدو عنایت فرمودند پس اهل قم هرچه اصرار کردند که آن خلعت را بسی هزار درهم بدیشان بفروشد قبول ننمود، پس تصمیم گرفتند که آن را قهراً وجبراً از دستش بدر آرند، دعبل گفت این تصمیم شما محض بنظر تبرّك و جلب رضای خداوندی است و آنهم بی‌رضای من صورت امکان ندارد پس مجدداً همان سی هزار درهم را دادند که بفروشد سوگند یاد کرد که نمی‌فروشد مگر اینکه یك پارچه از آن را بخودش بدهند که در کفن خودش بگذارد و ایشان نیز قبول کرده و یك آستین آن را بدعبل داده و راضی نمودند. گویند دعبل، همین قصیده را در لباسی نوشت، در همان لباس احرام بسته و وصیّت نمود که آن لباس را نیز در کفنش بگذارند.

چون رشتهٔ کلام بدینجا انجامید محض بجهت علاقهٔ روحی، دینی و مذهبی با اعتذار از طول کلام گوئیم: از رجال کشی (که از اکابر اواخر قرن سوم هجرت بوده و یا خود اوائل قرن چهارم را نیز درك کرده و نزدیکتر بعهد سعادت حضرت رضا ع میباشد) نقل است که دعبل در خراسان شرفیاب حضور مبارك آن حضرت شد و عرضه داشت، من قصیده‌ای گفته و بر نفس خودم واجب کرده‌ام که پیش از شما بکسی دیگر نخوانده باشم پس بعد از استجازه شروع بخواندن قصیده‌ای نمود که از ابیات آن است:

الم ترانی مذ ثلثون حجة — اروح واغدو دائم الحسرات

اری فیئهم فی غیرهم متقسما — وایدیهم من فیئهم صفرات

همینکه دعبل قصیده را بپایان رسانید آن حضرت برخاسته و باندرون رفت، بتوسط کنیزکی یك خرقهٔ خزّ باششصد دینار (اشرفی طلای هیجده نخودی) بدعبل فرستاد و پیغامش داد که آن را مخارج سفر کرده وما را معذور دارد. دعبل گفت بخدا که برای این نیامده و مرامم نیز این نبوده است، لکن حضرت حجة الله یکی از لباسهای مخصوص خود را عنایت فرمایند، آن حضرت آنها را باز برگردانید و جبّه‌ای نیز از لباسهای خود بدو عنایت فرموده و امر باخذ وقبول آن فرمودند. دعبل بقم آمد، اهل قم همینکه جبّه را دیدند هزار دینار (اشرفی طلا) ببهای آن دادند که بفروشد لکن قبول نکرده واز فروش

آن امتناع ورزید وگفت والله خود آن سهل است که یك تکهٔ آن را نیز بهزار دینار نمی‌فروشم پس از قم بیرون شد و ایشان نیز از پشت سر او رفتند جبّه را از دستش گرفتند ناچار بقم برگشت وبا ایشان بسر مجادله برآمد گفتند خود جبّه را پس نمیدهیم و لکن اگر مایل باشی بازهم هزار دینار حاضر است بالاخره دعبل راضی شد بشرط آنکه یك تکّه نیز از آن جبّه بدو بدهند ایشان نیز راضی شدند وهزار دینار ویك تکّه ازجبّه بدو دادند.

درعیون اخبارالرضا ع بسه واسطه از عبدالسلام بن صالح روایت کرده است که دعبل درمرو شرفیاب حضور مبارك حضرت رضا ع شد وبعرض رسانید که یا ابن رسول‌الله دربارهٔ شما قصیده‌ای گفته وسوگند خورده‌ام که پیش ازتو بکسی دیگر نخوانم پس بعداز اجازه شروع بخواندن قصیدهٔ تائیهٔ مشهور کرده وگفت :

مدارس آیات خلت من تلاوة ومنزل وحی مقفر العرصات

تا آنکه بدین شعر رسید:

اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات

آنحضرت گریه کرده و فرمودند راست گفتی ، پس دعبل بدین شعر رسید:

اذا وتروا مدوا الی واتریهم اکفا عن الاوتار منقبضات

آن حضرت کف بکف ساییده وفرمود بلی والله منقبضات (یعنی راست است که ما مقبوض الید و دست بسته هستیم) وچون بدین شعر رسید که اشاره به تقیه وتلخ زندگانی خودش است.

لقدخفت فی الدنیا وایام سعیها وانی لارجوا لامن بعد وفاتی

آن حضرت اورا بدعای خیر یاد کرده وفرمودند: **آمَنَكَ اللهُ یَوْمَ الفَزَعِ الاَکْبَرِ**. آن حضرت بعد از اتمام قصیده اورا امر بنشستن کرده وباندرون خانه رفت ، خادم بفاصلهٔ یکساعت صد دینار (اشرفی طلا) آورده واز زبان آن حضرت گفت که این را مددخرج خودش بکند، دعبل قسم یاد کرد که والله برای این نیامده و بطمع چیزی این قصیده را نگفته‌ام ،آنرا برگردانیده ویکی از لباسهای مخصوص آن حضرت را درخواست نمود که بدان وسیله تبرك جوید و وسیلهٔ افتخار و تشرّف وی گردد ، آن حضرت یك جبّهٔ خز عنایت فرمود وآن صد دینار را نیز پس داده وفرمودند باین زودی محل حاجت تو خواهد شد ونیز فرمودند

که دیگر دراین باب مراجعه بآن حضرت نکنند ، گویا اشاره باین بودکه سبب آن را نپرسد. دعبل حسب الامر المطاع آن جبّه وصد دینار را قبول نمود و باقافله ازمرو بیرون شد درقوهان (که نام موضعی است) دزدها ازدحام کردند، تمامی اموال اهل قافله را گرفته و دستهای همه را بستند و شروع بتقسیم اموالشان نمودند و ضمناً یکی از ایشان بدین شعر دعبل تمثل نمود : **ارى فيئهم في غيرهم متقسما** الخ ، دعبل گویندهٔ آن شعر را استفسار نمود ،گفت دعبل بن علی خزاعی ، دعبل گفت ، هماناگویندهٔ قصیده‌ای که این شعر یکی از ابیات آن است من هستم ،آن شخص دردم به‌پیش رئیس خودشان که برسر تلّی مشغول نماز بود رفت ، بعداز نقل قضیّه ، خود رئیس نزد دعبل آمد ، پس‌ازآنکه دعبل بودن، اورا استفسار نمود و امر بخواندن آن قصیده کرد دعبل نیز تمامی آن را فرو خواند ، ببرکت آن قصیده بند ازدست دعبل و تمامی اهل قافله برداشته واموالشان را نیز بخودشان ردّ نمودند اهل قافله ازآنجا عازم مقصد شدند، دعبل نیز بقم آمد ، بمجرّد ورود، اهالی قم خواستار بخواندن آن قصیده شدند، برحسب پیشنهاد دعبل درمسجدجامع جمع گردیدند، دعبل بالای منبر رفته قصیده را فرو خواند ، بصله و انعام و خلعت بسیاری نایل گردید تاآنکه اهل قم خبر جبّه را شنیدند و بعداز این جمله ، بهمان روش که از رجال کشی نقل کردیم روایت نموده است . سپس گوید که دعبل بوطن خود برگشت و دید که تمامی اموال و اثاث منزل او بسرقت رفته‌است پس هریك دینار ازهمان صد دینار عنایتی حضرت رضا ع را بصد درهم (کـه آن زمان نام سکّهٔ نقره بوده و هرده درهم معادل یك دینار میبود) بشیعیان فروخته و جبران آنهمه خسارات وارده را نمود و فرمایش آن حضرت را که از راه اعجاز فرموده بودند که آن دینارها بزودی محل حاجت تو خواهد شد متذکر گردید . دعبل کنیزکی داشته که طرف میل او بود ، بدرد چشم بسیار سخت مبتلا شد ، اطبّا ازعلاج‌پذیر بودن چشم راستش مأیوس بودند وتنها نسبت بچشم چپ اظهار امیدواری نمودند ، دعبل بسیار دلتنگ گردیده جزع و فزع نمود تاآنکه متذکر آن تکّه جبّهٔ حضرت رضا علیه‌السلام شد ، تبرّکاً آن را بچشمهای کنیزك مالید وآن تکّه را اوّل شب

با دستمالی برروی چشمانش بست تاآنکه علی‌الصّباح هردو چشمش ببرکت‌آن حضرت کاملا بهبودی یافت .

درعیون اخبارالرضااست ، همینکه دعبل درخواندن‌آن قصیده بدین شعررسید:

وقبر ببغداد لنفس زكية تضمنها الرحمن فی‌الغرفات

آن‌حضرت فرمودندآیا من هم دوبیت بهمین موضع ازقصیدهٔ تو الحاق نمایم‌که متمّم این این قصیده‌ات باشد ؟ دعبل‌گفت بلی یا ابن‌رسول‌الله ،آن‌حضرت اشاره بوفات ودفن خود در ارض طوس‌کرده و فرمود :

وقبر بطوس یالها من‌مصیبة توقد فی‌الاحشاء بالحرقات
الی‌الحشر حتی‌یبعث‌الله‌قائما یفرج عنا الهم والکربات

تاآخر قضیه . از مشکوةالانوار محمد بن عبدالجبار نیز نقل است وقتیکه دعبل قصیدهٔ مشهور خود را خوانده و بدین شعر رسید :

فلولاالذی ارجوه فی‌الیوم اوغد تقطع نفسی اثرهم حسرات
خروج امام لامحالة خارج یقوم علی اسم‌الله والبرکات
یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی‌النعماء والنقمات

آن‌حضرت دست‌بسر گذاشته وبپا ایستاد، برای‌آن امام‌قائم **عَجَّلَ‌اللهُ‌فَرَجَهُ**که بزبان دعبل آمده بود دعای فرج‌نمود وبه دعبل فرمودند : **نَطَقَ رُوحُ‌الْقُدُسِ عَلٰی لِسانِكَ بِهٰذَیْنِ الْبَیْتَیْنِ** ولادت دعبل بسال ۱۴۸ و وفاتش بسال ۲۴۵ یا ۲۴۶ یا ۲۴۹ه‌ق (رمه یا رمو یا رمط) دربلدهٔ طیّب مابین اهواز و واسط ازعراق عرب واقع شد ، بنوشتهٔ بعضی، یکی ازکسان ملك بن طوق‌که بقتل دعبل مأمور بوده عصای‌آهنین سمّ‌داری را بپشت پای وی فرو برد ، بفاصلهٔ یکروز درهمان بلده عازم جنان‌گردید واز تألیفات او است :

۱- طبقات‌الشعراء ۲- الواحدة فی‌مثالب‌العرب و مناقبها .

(ص ۲۷۷ ت و۱۹۷ ج ۱کا و۷۲ ج۱ ع و۲۴۳ ج ۳ فع و۹۹ ج۱۱ جم و۲۰۴ ج۳ ذریعة)

خزاعی **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان **مفید نیشابوری** خواهدآمد .

خزاعی **عمرو بن حمق**، از اکابر اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و از سابقین و اصفیا و حواریّین‌آن حضرت میباشد ، در صفّین و

نهروان و جمل حاضر رکاب ظفر انتساب گردید و نسبت بآن بزرگوار مانند سلمان بود نسبت بحضرت رسالت، عاقبت بدست معاویه مقتول شد، سر او نخستین سری است که در دورهٔ اسلامی در نیزه کرده‌اند . وی در بیرون شهر موصل مدفون گردید، سعید بن حمدان پسر سیف‌الدولهٔ حمدانی در شعبان ۳۳۶ه ق قبرش را تعمیر کرد. وفور اخلاص وعلاقهٔ قلبی عمرو نسبت بخانوادهٔ عصمت ودیگر مزایای احوالش را موکول بکتب رجالیه میداریم.
(کتب رجال)

خزاعی **محمد بن احمد بن حسین** - رازی نیشابوری، جدّ شیخ ابوالفتوح رازی مفسّر مشهور ، کنیه‌اش ابوسعید ، لقبش شیخ مفید ، از ثقات و اعیان علمای امامیّه میباشد که بسیار جلیل‌القدر بود و تألیفاتش بدین شرح است:

۱- التفهیم فی بیان التقسیم ۲- الرسالة الواضحة فی بطلان دعوی الناصبة ۳- الروضة الزهراء فی مناقب الزهراء یا **فی تفسیر فاطمة الزهراء ع ۴- الفرق بین المقامین و تشبیه علی ع بذی القرنین ۵- کتاب الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین ع ۶- منی الطالب فی ایمان ابی طالب ۷- المولی** که همهٔ آنها را شیخ ابوالفتوح رازی نوهٔ مؤلف بواسطهٔ پدرش ازخود مؤلف روایت مینماید و سال وفاتش بدست نیامد . (ملل و کتب رجالیه)

خزامی دراصطلاح رجالی، لقب بدر بن مصعب و رجوع بدان علم نمایند.

خزرجی[1]

خزرجی **ابی بن ثابت** و اسعد بن زراره وجمعی دیگر که مصطلح علم رجال
خزرجی **ابی بن معاذ** است، ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم میباشد.

خزرجی **احمد بن عبدالله** - بعنوان **صفی‌الدین خزرجی** خواهدآمد .

خزرجی **عبدالوهاب بن ابراهیم** - بعنوان **زنجانی** خواهدآمد.

۱- **خزرجی**- منسوب است بخزرج (بروزن جعفر) بن حارثه بن ثعلبة بن مزیقیا بن نصر بن ازد و اوس برادر خزرج نیز معروف و نسب قبائل انصار بدین دوبرادر منتهی‌میشود، مادرشان زن قیله نامی‌است از قبیلهٔ ازد و بهمین جهت تمامی قبائل انصار را چه از نسل اوس باشند وچه از خزرج بنی‌قیله نیز گویند. (تنقیح‌المقال درترجمهٔ اسعد بن زرارة)

خزیمی **لقب محمد بن عیسی** از محدّثین امامیّه میباشد و ترجمهٔ حالش درعلم رجال است .

خسرو **محمد بن فراموز** - معروف بملاخسرو ، ازافاضل علمای حنفیّه عهد سلطان محمد فاتح عثمانی میباشدکه مراتب علمیّه را از برهان‌الدین هروی اخذ نمود ، مدرّس مدرسهٔ ادرنه و مورد اکرام سلطان معظّم بود و اورا ابوحنیفهٔ زمان‌خود می‌گفته‌است. بعداز وفات خضر بیگ قاضی‌قسطنطنیّه، بقضاوت آنجا منسوب شد ، بسیار متواضع بود، مدرسه‌ای دربروسه بنا نهاد ، بسال ۸۸۵ه ق در همانجا وفات یافت ، جنازه‌اش را به بروسه نقل نمودند و در مدرسهٔ خودش دفن کردند و از تألیفات او است :

۱- **دررالاحکام فی‌شرح غررالاحکام** ۲- **مرآةالاصول الی مرقاةالوصول** در اصول ۳- **مرقاة الوصول الی علم‌الاصول** که هرسه دراستانبول‌چاپ‌شده‌است. پدرش‌رومی‌الاصل واز امرای ترکمان بود و اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف گردید. (ص۱۷۹۰ مط)

خسرو **ناصر**- بعنوان ناصرخسرو خواهدآمد .

خسروشاهی **سید عبدالحمید بن عیسی** - ملقّب بشمس‌الدین، ازمشاهیرحکما است . علاوه براصول طبابت و فنون حکمت درفقه و حدیث و اکثر علوم متداوله نیز دستی توانا داشت واز تألیفات او است :

۱- **تلخیص‌الشفا** که ملخّص شفای شیخ‌الرئیس‌است ۲- **تلخیص‌المهذب** که درفقه شافعی بوده و تلخیص‌کتاب مهذب ابواسحق شیرازی است . ولادت او درقریهٔ خسروشاه نامی‌درقرب‌تبریز آذربایجان‌میباشد، عاقبت‌بشام رفته وموردعنایت ملك‌ناصرصلاح‌الدین داودگشت و بسال ۶۵۲ه ق (خنب) درگذشت . (ص ۲۸۷۱ ج ۴ س)

خشاب در اصطلاح رجالی ، عبارت از احمد بن عیسی ، حجّاج بن رفاعة ، حسن بن موسی ، عمران بن موسی و جمعی دیگر از محدّثین امامیّه میباشد و درترجمهٔ حالشان رجوع بآن علم شود.

خشبی **شریك بن قاضی**، محدّث امامی و ترجمهٔ حالش درعلم رجال است.

خشکناکه یا **خشکنانچه** **ابوالحسن علی بن وصیف** - بغدادی ، ملقّب بخشکنانچه ، از علمای امامیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشد ، باابن‌النّدیم (متوفی بسال۳۸۵ه ق) وشیخ‌مفید (متوفی بسال۴۱۳ه ق) ونظائر ایشان معاصر بود، باابن‌النّدیم رابطهٔ مودّت و یگانگی داشته وهم در زمان او وفات یافت وبیشتر در رقه از بلاد عراق عرب مقیم بود و اخیراً بموصل رفت و ازتألیفات او است :

۱- **الافضاح والتثقیف فی‌الخراج و رسومه** ۲- **دیوان شعر** ۳- **صناعة البلاغة** ۴- **الفوائد** ۵- **النثرالموصول بالنظم** وسال وفاتش بدست نیامد . نگارنده‌گوید: ظاهر آن است‌که این لقب مشهوری صاحب ترجمه (خشکنانچه) بجهت‌آن است‌که او شغل نان خشك فروشی را داشته وکلمهٔ خشکنانچه نیز بزبان پارسی لقب شغلی‌او بوده‌است، سپس در ولایت عربستان ، همان کلمه معرّب شده و بخشکناکه تبدیل یافته است ، اما اینکه دربدایت‌حال درکدام یك ازبلاد فارس اقامت داشته‌که منشأ این‌لقب پارسی‌بوده باشد معلوم نیست و محتاج به تتبع زاید است . (ف و۱۰۲ ج ۱۵ جم)

خشنی **محمد بن حارث**- قروی‌اندلسی‌حافظ ، ازعلمای اوائل‌قرن‌چهارم هجرت میباشد، ظاهراً مالکی‌مذهب‌بوده واز تألیفات او است :

۱- **الاتفاق والاختلاف لمالك بن انس و اصحابه** ۲- **اخبار الفقهاء والمحدثین** ۳- **اخبارالقضاة بالاندلس** ۴- **القضاة بقرطبة** که بسال ۱۹۱۴م درمادرید با ترجمه‌ای بزبان اسپانیائی چاپ شده و درحدود سال ۳۳۰ه قمری درگذشته‌است. (۸۲۳مط)

خشنی **محمدبن مسعود** - بعنوان **ابن‌ابی‌الرکب** در باب‌کنی خواهدآمد .

خشینی لقب‌جرهم ازمحدّثین‌شیعه‌بوده و ترجمهٔ‌حالش درعلم رجال‌است.

خصاف **احمدبن عمر**- (یا عمرو بن مهیر) رازی‌شیبانی، مکنّی‌باب‌وبکر، از علمای حنفیّهٔ قرن سوم هجرت میباشدکه در علوم متداوله خصوصاً در حساب و فرائض بصیر و بمذهب ابوحنیفه خبیر بود ، با دو واسطه از خود

ابوحنیفه روایت نموده و از تألیفات او است:

۱- **احکام الاوقاف** یا **احکام الوقوف و الصدقات** که در قاهره چاپ شده است ۲- **ادب القاضی** ۳- **الحیل** در فقه حنفی که موضوع آن محرّمات مرد و بیان طرق استخلاص از آنها است (نه حیله‌هائی که در ابطال حق یا احقاق باطل بکار برند) و در مصر چاپ شده است ۴- **الخراج** ۵- **الرضاع** ۶- **الشروط** ۷- **المحاضر والسجلات** ۸- **مناسك الحج** ۹- **الوصایا** صاحب ترجمه بسال ۲۶۱ هـ ق (رسا) درحدود هشتاد سالگی درگذشت .

خصاف - (بروزن عطّار) کسی راگویندکه دوچیز، خصوصاً دولنگهٔ کفش را روی هم گذارد و وصله‌دوز کفش را نیز گویند . (ص ۸۲۴ مط و۲۹ فوائدالبهیة وغیره)

خصالی **جغتائی، حسن بیگ** - در اصل از اهل جغتای بوده و درخراسان سکونت نموده و از اشعار او است :

یك شیشه می آرید زایران توی ایران تا خون جگر گوشهٔ کاووس ببندم

شرح زاید بدست نیامد. (ص ۲۰۶۴ ج ۳ س)

خصالی **کاشانی**، از شعرای عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰_۹۸۴هـ) واز شاگردان محتشم کاشانی (متوفی بسال ۹۹۶هق) بوده‌واز اشعار او است:

مکن منع من بیدل، زبسیار آمدن سویت که گر صد بار دارم آرزو ، یکبار میآیم

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۰۶۴ ج ۳ س)

خصی در اصطلاح رجالی ، لقب داود و دینار وچند تن دیگر میباشد و ترجمهٔ حالشان درآن علم است .

خصیبی درضمن عنوان **حضینی** (که باحرف **ح** بی‌نقطه و **ض** بانقطه‌میباشد) اشاره شد .

خضری **عامر رامی صحابی**، شرح حالش موکول بکتب مربوطه میباشد .

خضری **شیخ محمد** ، دمیاطی شافعی ، مشهور بخضری ، از اکابر علمای شافعیّه میباشدکه در مدرسهٔ طبرسیهٔ قاهره مراتب معقولی و

منقولی را تکمیل کرد وتاآخر عمر مشغول تدریس و افاده و مرجع استفادهٔ جمعی کثیر بوده واز تألیفات او است :

۱- اصول الفقه ۲- حاشیة الخضری علی شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالک ۳- حاشیة الخضری علی شرح الملوی علی السمرقندیة در علم بیان **۴- مبادی علم التفسیر** که همهٔ اینها درقاهره چاپ شده است. (ص۸۸۵مط)

خضیب الایادی دراصطلاح رجالی ، احمد بن علی رازی میباشد وترجمهٔ حالش درآن علم است .

خطائی **شاه اسمعیل صفوی** ، پسر سلطان حیدر ، مؤسس دولت صفویّه ، در۹۰۶ھ ق بسلطنت رسید ، ازنامداران سلاطین ایرانی میباشد، بفتوحات بسیاری نایل شد ، درتوسعهٔ بلاد ایرانی همّت‌های بی‌پایان بکاربرد، درترویج مذهب شیعه اهتمام تمام داشت، تبریز را پایتخت خود نموده وبیست وچهار سال باکمال استقلال سلطنت راند تا بسال ۹۳۰ھ قمری (ظل) درقصبهٔ سراب آذربایجان وفات یافت، جنازه‌اش باردبیل نقل گردید، درپهلوی جدّ عالیش شیخ صفی‌الدین اردبیلی آتی‌الترجمة دفن شد وشاه طاهر کنی درتاریخ وفات اوگوید :

گفت قضا کز پی تاریخ او **شاه جهان کرد جهان را وداع**= ۹۳۰

حیرتی نیز گوید :

من همین الفاظ را تاریخ فوتش ساختم **«شاه وشاه وشاه»** می‌گفتند، اندر ماتمش = ۹۳۰

شاه اسمعیل طبع شعری صاف و روان وشاهانه نیزداشت بخطائی تخلّص می‌کرد وازاواست:

بیستون ناله زارم چو شنید از جا شد کرد فریاد ،که فرهاد دگر پیدا شد

ایضاً :

چنان خوب است ماه عارض وچاه زنخدانش که یوسف مبتلا گشته‌است واسمعیل قربانش

دیوانی مرتّب و چند مثنوی بنام **بهجة الاسرار ، ده‌نامه ، مناقب الاسرار و نصیحت‌نامه** بدو منسوب دارند و عهده‌دار ترجمهٔ حال اوکتب تواریخ است .

(ص ۹۵۱ ج ۲ و ۳۰۵۰ ج ۳ س وکتب تواریخ)

خطائی **شاعر**، ایرانی که خود را بخطائی تخلّص میکرد، بهندوستان رفته و سالیان دراز درکجرات هند زیسته واز او است :

سیه‌چشمان‌کجراتی ،که رشك صورت‌چینند نگویم کافر ایشان را ، ولی غارتگر دینند
بگیسو جمله چون عنبر ولکن عنبر سارا بچشمان‌جمله‌چون‌آهوولی‌آهوی‌مشگینند

نام و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۰۵۰ ج ۳ س)

خطائی **عثمان نظام‌الدین** - متولد سال ۹۰۱هـ قمری (ظا) در السنهٔ ادبا مشهور واز تألیفات او است :

۱- حاشیه برمختصر تفتازانی که بسیار مختصر است وتاآخرآن‌کتاب‌نیست بلکه تا بحث‌تعریف مسندالیه بضمیراست وبسال ۱۲۵۶هـ قمری درکلکتّه بسال۱۲۸۶هـ قمری نیز درهندچاپ‌شده وچهار نسخهٔ خطّی‌آن بشماره‌های۲۹۶۱_۲۹۶۴ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارتهران موجود میباشد **۲- حاشیهٔ مطول معروف تفتازانی** که یك نسخهٔ خطّی‌آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ مروی تهران موجود است . حرف چهارمی این عنوان (خطائی)که محشّی مختصر و مطوّل است موافق‌آنچه از بعض فهرست‌ها نقل شده و در اصطلاحات اهالی وفضلای معاصر ما نیزمعروف میباشد همزه‌است (خطائی) ولی‌بنوشتهٔ‌کشف‌الظنون حرف چهارمش **ب** یك نقطهٔ ابجدی است (خطابی) . از فهرست‌کتابخانهٔ رضویّه نقل است‌که حاشیهٔ مختصر خطائی چنانچه معروف است از جلال‌الدین اوبهی از شاگردان خود ملاسعدتفتازانی‌است و اوراخطائی(باهمزهٔ‌حرف‌چهارم)گویندویاموافق‌کشف‌الظنون از نظام‌الدین عثمانی خطابی است‌که حرف چهارمش حرف **ب** ابجدی است وسال وفات نظام‌الدین عثمان معلوم نیست. (کشف‌الظنون وص ۴۰۶ ج ۲ فهرست سپهسالار)

خطاب- دراصطلاح رجالی، لقب سلیمان‌بن‌خالد ومروان وجمعی‌دیگر ازمحدّثین شیعه میباشد و ترجمهٔ حال ایشان موکول بکتب رجالیه است.

خطابی **احمد بن محمد بن ابراهیم بن خطاب** - (بروزن عطّار) مکنّی بابوسلیمان ، از اولاد زید بن خطّاب، برادر عمر میباشدکه از

مشاهیر محدّثین و فقها و لغویین و ادبای اواخر قرن چهارم هجرت بود ، درعراق‌عرب تحصیل مراتب علمیّه نمود ، بمقامی عالی رسید، بحدّی‌که بعضی‌از ارباب تراجم‌هم‌عیار ابوعبید قاسم بن سلام‌اش دانند ، عاقبت بشهر بست که موطنش بوده برگشته وبنای‌تدریس گذاشت و تألیفات سودمندی دارد :

۱- اصلاح‌غلط‌المحدثین ۲- اعلام‌السنن‌فی‌شرح‌البخاری ۳- شأن‌الدعاء ۴- الشجاج ۵- شرح الاسماء الحسنی ۶- العزلة ۷- الغنیة عن‌الکلام و اهله ۸- غریب‌الحدیث ۹- معالم‌السنن فی‌شرح سنن ابی‌داود وغیر اینها . وی درسال سیصد و هشتاد و هشتم هجری قمری درگذشت و اشعار خوب نیز دارد و ازآن‌جمله است :

شرالسباع العوادی دونه وزر — والناس شرهم مادونه وزر
کم معشر سلموا لم یؤذه سبع — وما تری بشرا لم‌یؤذه بشر

ایضاً :

مادمت حیا فدارالناس کلهم — فانما انت فی‌دارالمدارات
من یدرداری‌ومن لم یدرسوف یری — عما قلیل ندیما للندامات

ایضاً :

تغنم سکوت الحادثات فانها — و ان سکنت عما قلیل تحرك
و بادر بایام السلامة انها — رهان وهل للرهن‌عندك مترك

نام صاحب ترجمه موافق‌آنچه از یتیمة‌الدهر نقل شده (چنانچه نگارش دادیم) **احمد** است لکن درطبقات‌الشافعیّة و معجم‌الادباء اسم اورا **حمد** نوشته‌اند . درمعجم‌گوید ، از خودش نیز نقل شده‌که نام من **حمد** بوده (بدون الف اوّل) لکن چون مردم الفی افزوده و احمد نوشتند من هم اهمیتی نداده و اعتراض نکردم . در طبقات ، احمد بودن راکه از ثعالبی نقل شده تغلیط نموده و در روضات‌الجنّات نیز از سمعانی نقل‌کرده‌که نامش **حمد** (بی‌الف) میباشد و احمد (باالف) از اغلاط عامّه است . اینك نگارنده نیز حمد بودن نام صاحب ترجمه را تأیید مینماید .

بست - (بضمّ اوّل) شهری است بزرگ از بلاد کابل مابین هرات و غزنه .

(۱۳۱هب و ۱۸۳ ج۱کا و۲۶۲ت و۲۴۶ ج۴جم و ۲۱۸ ج۲ طبقات و ۲۰۴۹ ج ۳ س وغیره)

خطابی **ایوب بن سعید** - محدّث امامی وشرح‌حالش درکتب رجال‌است.

خطابی **حمد بن محمد** - همان‌خطابی، احمد مذکورفوق‌میباشد و رجوع بدانجا نمایند.

خطابی **عبدالله‌بن محمد بن حرب** - خطاب نحوی ، مکنّی باابومحمد ، از نحویین کوفه و بخطابی معروف و ازتألیفات او است :

۱- عمودالنحو وفصوله ۲- المکتم‌فی‌النحو ۳- النحوالصغیر ۴- النحوالکبیر.

شرحی دیگر بدست نیامد و زمانش پیش‌از زمان‌ابن‌الندیم(متوفی بسال۳۸۵ه ق) بوده‌است. (ص ۱۰۴ ف)

خطابی **نظام‌الدین عثمان** - در عنوان خطائی (که حرف چهارمش همزه بوده) اشاره شد.

خطابیه - بفتح اوّل و تشدید ثانی ، یکی از فرق باطله میباشدکه باابوالخطّاب منسوب است و درضمن عنوان بزیعیّه مذکور افتاد ، رجوع بدانجا نمایند و هریك از افرادآن فرقه را خطّابی‌گویند .

خطمی دراصطلاح رجالی، لقب‌بدر بن عبدالله، بدیل‌بن عمرو، حارث بن عدیّ، عدیّ بن ثابت و جمعی دیگر میباشد و ترجمهٔ حال ایشان درآن علم است .

خطّی[1]

خطی **شیخ احمد بن محمد بن یوسف بن صالح** - خطّی‌الاصل، بحرانی المنشاء والتحصیل ، اگرچه بطور اجمال تحت عنوان بحرانی

۱- **خطی** - بتشدیدثانی وفتح وکسراول ویا چنانچه مشهوراست فقط بکسرآن منسوب به دیه خط (با همان حرکه) نامی‌است ازمضافات بحرین یا یمامه‌که بخط هجر معروف‌میباشد، درآنجا نیزه‌های خوب و ممتاز می‌فروشند و رماح خطی نیز که در کلمات عرب دائر و بسیار ممتاز میباشد بهمانجا منسوب است . هجر نیز شهری است بزرگ ،کرسی بلاد بحرین ، انار و پنبه و ترنج و بعضی محصولات دیگرش ممتاز ، خصوصاً خرمای‌آن‌که بی‌بدل وضرب‌المثل و **فلانٌ کَناقِلِ التَمْر اِلیٰ هِجْر** از امثال دائره میباشد ودرضمن احساء نیز اشاره شده است ودر اینجا بعضی از موصوفین بهمین وصف خطی را مینگارد .

نگارش یافته لکن محض پاس مقام آن عالم ربّانی مجدداً می‌نگارد که وی عالمی است عامل فاضل کامل زاهد عابد متّقی ، ادیب شاعر محقّق مدقّق محدّث ثقة ، جامع فروع و اصول ، معقول ومنقول ، دارای مراتب علميّه وعمليّه . درعبادت، سخاوت، فصاحت، بلاغت ، حسن تقریر و بیان و تشیید مبانی دینیّه اعجوبهٔ زمان بود. بجهت انتساب بدو تألیف منیف خود **خمائل** و **رياض الدلائل** گاهی او را **افاضل الخمائل** وزمانی **فاضل رياض الدلائل** نیز گویند . او از تلامذهٔ مجلسی ثانی و استاد شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی صاحب بلغة الرجال بود ، ملامحمدباقر سبزواری صاحب ذخیره محض استفاده ازمراتب علميّه‌اش در هرهفته دو روز با وی خلوت می‌کرده‌است، مجلسی دراجازهٔ خود بسیارش می‌ستاید.
اشعار شیخ احمد نیز نغز وطرفه و ازآنجمله چند شعر میباشد که درجواب دوبیت سید عبدالرؤف بن سیدحسین بحرانی گفته وآن دوبیت این است :

لايخد عنك عابـد فی‌ليلـه — يبكی وكن من شره متحذرا
لم يسهر الليل البعوض ولم يصح — فی‌جنحه الا لشرب دم‌الوری

جواب شیخ احمد این است :

عجبا لمن قعـدت بـه افكاره — عن‌فهـم سر مليكـه فی‌مايری
حقر الذين تهجـدوا وهم هم — قوم لوجه‌الله قدهجروا لكری
ما اسهر الليل البعوض لقصده — ظلماً ولاطلبـا لشرب دم‌الوری
لكنمـا حيث الـدماء تنجست — بـالنص ارسل للـدماء مطهرا

تألیفات شیخ احمد بدین شرح است:

۱- **الاستقلالية** دراستقلال پدر درولایت تزویج دختر بالغهٔ باکره ۲- **البداء** ۳- **الحسن والقبح العقليان** ۴- **الخمائل** درفقه ۵- **الرموز الخفية فی‌المسائل المنطقيـة** ۶- **ريـاض الدلائل و حياض المسائل** درفقه که جز مقداری ازباب طهارت دیده‌نشده ۷- **عينية صلوة الجمعة** ۸- **المشكوة المضيئة فی‌العلوم المنطقية** وغیر اینها . وی بسال ۱۱۰۲ھ قمری (غقب) در کاظمین وفات یافت . (ص ۲۴ ت و۲۰۵ ج ۱۱ اعیان)

خطی

شیخ جعفر بن محمد بن حسن - بحرانی، ازشعرا وادبای عالی‌مقام قرن یازدهم بحرین میباشد .کنیه‌اش ابوالبحر، نسبش بمعد بن عدنان موصول ، بسال ۱۰۲۸ھ قمری (غکح) وفات یافت . تمامی اشعارش آبدار است ،

ویژه قصائدش تمام‌فصاحت و بلاغت و الفاظ رشیقه ومعانی مبتکرهٔ دقیقه را حاوی میباشد، هنگامی که باصفهان آمد با شیخ‌بهائی ملاقات و اظهار ادبیّات وکمالات‌علمیّه می نمود، شیخ بهائی قصیدهٔ رائیهٔ خود راکه وسیلة الفوز والامان فی‌مدح امام‌الزمان ع نام دارد بدو تذکر دادکه تا یکماه دیگر نظیرآنرا بگوید، خطّی‌گفت یکماه زیاد است فقط یکروز مهلت کافی‌است، پس‌گفت آنهم‌لازم‌نیست‌که درهمین‌مجلس‌باشد، خودرا بگوشه‌ای کشیده وبالبداهة یك قصیدهٔ عالی بهمان وزن و قافیه انشا نمودکه مطلع‌آن این است :

هی‌الدار تستسقیك مدمعك‌الجاری فسقیا فاحدی الدمع ماکان للدار

فانت امرء بالامس قدکنت جارها وللجار حق قد علمت علی‌الجار

تاآنکه در مقام اظهار مجهول‌القدر بودن خود گوید :

جهلت علی معروف فضلی فلم‌یکن سواه من‌الاقوام یعرف مقداری

پس شیخ بهائی بجماعتی از سادات و اعیان بحرین‌که حاضر بوده‌اند اشاره‌کرده وفرمود انشاءالله ایشان از شما قدردانی می‌کنند ، بعداز اتمام قصیده بیش‌از اندازه موردتحسین شیخ شده وتقریظی‌عالی بدان بنگاشت .

(تنقیح‌المقال و منن‌الرحمن وص ۱۴۱ ج ۱۷ اعیان)

خطیب[۱]

خطیب **ابراهیم بن منصور-** در زیر بعنوان خطیب‌عراقی مذکور است .

خطیب **ابن‌نباته** یا **ابویحیی** } **عبدالرحیم بن محمد-** بعنوان‌ابن‌نباته در باب‌کنی خواهدآمد .

خطیب **احمدبن‌علی -** در زیر بعنوان خطیب بغدادی مذکور است .

خطیب **اسکافی، محمد بن عبدالله-** اصفهانی ،کنیه‌اش ابوعبدالله، شهرتش خطیب اسکافی، از ادبا و لغویّین اواخرقرن‌چهارم و اوائل قرن

۱ـ **خطیب -** درلغت مشهور ومعروف ، دراصطلاح علما و ارباب تراجم لقب بعضی‌از محدثین و علما و اکابر میباشد و بترجمهٔ حال اجمالی بعضی از ایشان می‌پردازد . ازآن‌روکه غالباً با قید محل و مکان خود موصوف و بضمیمهٔ همان قید معروف هستند، مثل خطیب‌بغدادی و خطیب تبریزی و نظائرآنها ، لذا محض سهولت امر بمراجعه‌کنندگان ، علاوه براسامی‌ایشان با رعایت ترتیب درهمان قید نیز معرفی مینمائیم .

پنجم هجرت میباشدکه با صاحب بن عبّاد مصاحبت داشت ودر ری خطیب بود . صاحب گوید: سه‌کس از اصفهان درعلم بمقامی‌عالی رسیدند **حائك** (جولاهه) ، **حلاج** (پنبه‌زن) و **اسکاف** (کفش‌گر) اما حائك ، ابوعلی مرزوقی . حلاّج ، ابومنصور. اسکاف، ابوعبدالله خطیب است . خطیب تألیفات خوبی دارد :

۱- **درةالتنزیل و غرةالتأویل** درآیات متشابه‌که درقاهره چاپ‌شده‌است ۲- **شواهد سیبویه** ۳- **العزة** که حاوی بعض اغلاط ادبا است ۴- **غلط کتاب‌العین** ۵- **لطف‌التدبیر فی‌سیاسةالملوك** ۶- **مبادی‌اللغة العربیة** که درموضوعات متفرقه و دارای شصت باب بوده وآن نیز درقاهره چاپ شده است ۷- **نقدالشعر**. خطیب بسال ۴۲۰ یا ۴۲۱ه قمری (تك یا تكا) درگذشت . (ص ۴۳۶ مط و۲۱۴ ج ۱۸ جم)

خطیب **بغدادی، احمدبن علی بن ثابت بن احمدبن مهدی - بغدادی**، معروف بخطیب بغدادی ، مکنّی بابوبکر، فقیه محدّث مورّخ ادیب حافظ ، اشعریّ‌الاصول شافعی‌الفروع ، از مشاهیر حفّاظ و فقها میباشدکه دراکثرعلوم متداوله دستی توانا داشت، درفقه وحدیث ونحو و لغت ومانندآنها تألیفات منیفهٔ بسیاری داردکه زیاده برشصت بوده بلکه بنوشتهٔ بعضی درحدود صدکتاب میباشد ، مشهورترین آنها کتاب تاریخ‌بغداد او است‌که دراین اواخر بسال۱۳۴۹ه قمری= ۱۹۳۱م درچهارده مجلّد چاپ وحاوی‌ترجمهٔ‌حال محدّثین وعلمای‌بغداد تازمان‌خودش میباشد. محبّ‌الدین بن نجار، ذیلی برای این‌کتاب نوشته‌که مفصل‌تر از خودکتاب است و ابوسعید سمعانی نیز یك مجلّد وتقی‌الدین‌بن رافع نیز یك مجلّد در ذیل‌آن نگاشته‌اند وبعضی‌ازتألیفات اورا تذکر میدهد :

۱- **اجازةالمجهول** ۲- **ادب‌الفقیه والمتفقه** ۳- **ایضاح الملتمس** ۴- **البخلاء** ۵- **تاریخ بغداد** که ذکر شد ۶- **تقییدالعلم** ۷- **الجامع لاداب‌الراوی والسامع** ۸- **الجهر بالبسملة** ۹- **رافع‌الارتیاب‌عن‌اسماءِ رجال‌الحدیث** ۱۰- **الرحلةفی‌طلب‌الحدیث** ۱۱- **شرح دیوان ابی‌تمام الطائی** ۱۲- **شرف اصحاب الحدیث** ۱۳- **کشف‌الاسرار** ۱۴- **الکفایة فی‌قوانین‌الروایة** یا **فی‌معرفة اصول‌الروایة** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ بانکی‌فور برقم ۳۶۳ موجود است ۱۵- **المتفق والمفترق** ۱۶- **مقدمهٔ تاریخ بغداد** که بشرح اصل بغداد و اسم

و تاریخ بنا و اقسام بغداد محتوی بوده و درسال ۱۹۰۴م در پاریس چاپ شده است
۱۷- **المکمل فی بیان المهمل** وغیر اینها . با اینکه خطیب از اعاظم فقها بوده در تاریخ و علم حدیث شهرت یافت، درکثرت محفوظات و روایات بمقام قدمای حفّاظ رسید، در حدیث علّامهٔ وقت خود بود ،گویندکه آن علم شریف بدو منتهی گشته و سلسلهٔ حفّاظ با وی ختم گردید . وفات خطیب، روز دوشنبه هفتم ذی‌الحجهٔ سال چهارصد و شصت و سه هجرت (۴۶۳ﻫ قمری) درهفتاد ویك‌سالگی در بغداد واقع وبحسب وصیّت خودش جنب قبر بشرحافی مدفون گردید. درهمان‌سال ابوعمر یوسف بن‌عبدالله، صاحب‌کتاب‌استیعاب نیزکه **حافظ غرب** بوده (شرح‌حالش بعنوان ابن‌عبدالبرخواهدآمد) وفات یافت چنانچه خطیب**حافظ شرق**بوده‌است. ابواسحق‌شیرازی که‌از تلامذهٔ‌خطیب وخوشه‌چین‌مصنّفات وی بوده با دیگر اکابر وقت در تشییع جنازه‌اش حاضر بوده‌اند .گویند شیخ ابوبکر بن زهراء صوفی ، قبری برای خود نزد قبر بشرحافی تهیه‌کرده بود ، هرهفته یك مرتبه در توی‌آن قبرمیخوابید وتمامی قرآن را تلاوت مینمود، بعداز وفات‌خطیب‌که میخواستند نزد قبر بشر دفنش‌کنند اصحاب حدیث نزد ابوبکر مذکورآمده و خواستار دفن‌خطیب درقبر مذکور اوگردیدند، ابوبکر شدیداً امتناع نمود ، ایشان قضیّه را باپوسعد صوفی اظهارکردند ، ابوسعد ابوبکر را احضارکرد وگفت نمی‌گویم‌که تو قبر خود راکه بدان ترتیب برای خودت تهیه‌کرده‌ای بخطیب بده لکن همین قدر می‌گویم‌که اگر بشر زنده بود وتو هم نزد او نشسته باشی و درهمان حال خطیب وارد شده و بخواهد او نیز نزد تو بنشیندآیا دوست داری‌که تو بالاتر ازخطیب ونزدیکتر به‌بشر نشسته باشی‌گفت نه ، فوراً بلند شده وخطیب را درجای خودم می‌نشانم ، ابوسعدگفت اکنون‌هم باید همین‌طور باشد پس ابوبکر در اثر این جمله قبول نموده و راضی شدکه خطیب را در همان قبر مذکور او دفن‌کنند .گویندکه خطیب بلاعقب بود ، درحال مرض موت ، تمامی اموال خود را بفقرا و فقها و اصحاب حدیث تقسیم وکتابهای خود را نیز بمسلمین وقف‌کرد و وصیّت‌نمودکه لباسهایش را نیز بعداز وفاتش تصدّق‌نمایند ونیز گویند خطیب درمکّه،

به نیّت آنکه بغداد را تاریخی بنویسد ، درجامع منصوری بغداد تدریس و املای حدیث کند، درجوارقبر بشرحافی مدفون گردد، ازآب زمزم نوشیده بود اینك بهرسه مرام خود موفق گردید و از اشعار خطیب است :

ان کنت تبغی الرشاد محضا — لامر دنیاك والمعاد
فخالف النفس فی هواها — ان الهوی جامع الفساد

(ص ۲۵۱ ج ۱ مه و ۷۸ ت و ۱۳۲ هب و ۲۷ ج ۱ کا و ۸۲۷ مط و ۱۳ ج ۴ جم و ۳۲۴ ج ۲ ع و ۲۶۶ ج ۱۱ تاریخ بغداد و۱۲ ج ۳ طبقات)

خطیب **تبریزی، محمد بن عبدالله**- درزیر بعنوان خطیب عمری مذکوراست.

خطیب **تبریزی ، یحیی بن علی بن محمد بن حسین - یا حسن بن موسی بن بسطام** (یاآنکه جدّش محمد پسر موسی بن بسطام است چنانچه دربعض تراجم محمد بن موسی نوشته‌اند و ظاهرآن است که ازقبیل نسبت بجدّ باشدکه درکتب تراجم بسیار متداول است) بهرحال یحیی ازقبیلهٔ شیبان بود، درتبریز آذربایجان تولد یافته و دربغداد توطن نمود ، از ابن دهان و ابن برهان و شیخ عبدالقاهر جرجانی و خطیب بغدای و ابوالعلاء معری و دیگر اکابر وقت تحصیل مراتب علمیّه کرد تاآنکه نحو و لغت و ادبیّات را تکمیل نمود . ادیبی بود نحوی کامل ، لغوی فاضل ، در شمار ائمّهٔ ادب و لغت و اکابر علمای سنّت و جماعت معدود ، اینکه بخطیب تبریزی شهرت یافته در معجم الادباء تغلیطش کرده وگویدکه او ابن الخطیب است نه خطیب . تألیفات خطیب بدین شرح است :

۱- تفسیرالقرآن والاعراب ۲- تهذیب اصلاح المنطق ۳- تهذیب غریب الحدیث ۴- شرح اصغر کتاب حماسه ۵- شرح اکبر کتاب حماسه ۶- شرح اوسط کتاب حماسه ۷- شرح دریدیه ۸- شرح دیوان ابی تمام ۹- شرح دیوان متنبی ۱۰- شرح سقط الزند که دیوان ابوالعلاء معری است **۱۱- شرح لمع ابن جنی ۱۲- شرح معلقات سبعة ۱۳- شرح مفضلیات ۱۴- الکافی فی علم العروض والقوافی ۱۵- کنزالحفاظ فی کتاب تهذیب الالفاظ ابن سکیت** درلغت. گویندکه خطیب لباس حریر می‌پوشید ، عمامهٔ مذهّب برسر میگذاشت ، اکول و پرخوار بود ، بشرب خمر رغبتی بسیار داشت بلکه مدمن خمر بود ، درحال مستی درس میگفت و درسال پانصد و دویم هجرت ۵۰۲ه‍ ق (ثب) دربغداد جان داد .

(ص ۷۸ ت و ۳۷۶ ج ۲ کا و ۲۵ ج ۲۰ جم وغیره)

خطیب **جزری، محمد بن یوسف** - فقیه‌شافعی نحوی‌اصولی ریاضی‌منطقی، ملقّب بشمس‌الدین ، بجزیره منسوب و مدتی درجامع طولونی خطیب بوده واز تألیفات او است :

۱- دیوان‌شعر ۲- شرح‌الفیهٔ ابن‌مالك ۳- شرح‌تحصیل ۴- شرح منهاج‌بیضاوی.

وی بسال ۷۱۱ﻫ قمری (ذیا) درهشتاد ویك سالگی درگذشت . (سطر ۶ ص۷۹ ت)

خطیب **جعفر بن مثنی**، و چند تن دیگر ازمحدّثین و روات شیعه میباشد و شرح حال ایشان درکتب رجال است .

خطیب **جعفر بن محمد**، بعنوان مستغفری خواهدآمد .

خطیب **حصکفی، یحیی بن سلام** - بعنوان حصکفی نگارش‌یافته‌است.

خطیب **خوارزمی، محمد بن محمودبن محمد بن حسن** - خوارزمی ، از مشاهیرعلمای عامّهٔ عصرمعتصم‌عباسی (۶۴۰_۶۵۶ﻫ قمری)است.

او نیز مانند اخطب خوارزمی سالف‌الترجمة ، ازمردم خوارزم وکنیه‌اش ابوالمؤیدبود، مدتی مقام خطیبی هم داشت اینك موافق آنچه درترجمهٔ حال‌اخطب اشاره‌نمودیم منشأ اشتباه بعضی از اجلّه شده است وصاحب ترجمه را همان اخطب خوارزم سالف‌الترجمة پنداشته‌اندکه هردو، خطیب وخوارزمی وابوالمؤید هستند لکن بعداز ملاحظهٔاختلاف دراسم واسم‌پدر و زمان زندگانی وتاریخ وفات‌ایشان‌معلوم می‌شودکه این‌خطیب محمد، غیراز اخطب موفق‌سالف‌الترجمة میباشد، درنامهٔ دانشوران نیز تعدد ایشان را ازچندی از اکابر نقل‌کرده و موافق نقـل معتمد ، در ریاض‌العلماء نیز بمغـایرت ایشان تصریح مینماید . باری پس‌ازآنکه مغول ، سلطان محمد خوارزم شاه را از سلطنت خلع‌کـرده و برتمامی ممالـك وی استیـلا یافتنـد همین صاحب ترجمة را بقضاوت خـوارزم منصوب داشتند ، بعدازمدتی بجهت‌کراهت اختلاط تُـرك، تَـرك‌گفته وبزیارت‌کعبه مشرّف شد و درآن‌ارض اقدس مجاورت‌نمود و اخیراً ببغداد برگشته ومشغول تدریس‌گردید تا بسال ۶۵۵یا۶۶۵ﻫ قمری درگذشت . (ص ۱ ج ۴ مه)

خطیب **خوارزمی، موفق بن احمد،** بعنوان اخطب خوارزمی مذکور شد.

خطیب **دمشقی، محمدبن عبدالرحمن بن‌عمر بن‌احمد** - شافعی ، قاضی‌القضاة قزوینی ، معروف بخطیب دمشقی ،کنیه‌اش ابوالمعالی ، لقبش جلال‌الدین ، از اکابر علمای اهل سنّت و فحول ایشان بود ، درکمتر از بیست سالگی بقضاوت آناطولی از بلاد روم منصوب شد ، بعد بدمشق شام رفته اصول و معانی و بیان و فنون عربیّه را متقن ساخت وخطیب جامع دمشق‌گردید ، عاقبت بمقام قضاوت بلاد شام ارتقا یافت پس ازطرف ملك ناصر ایّوبی (حکمران مصر) بقضاوت بلاد مصر نصب شد، اموال اوقاف را بمحتاجین وفقرا صرف‌کرد از این‌رو نزدطبقات مختلف شرافت بی‌نهایت یافت ، باکمال عزت می‌زیست و عاقبت باز قضاوت بلاد شام بدو مفوّض‌گردید تا بسال ۷۳۹ه ق (ذلط) قمری درهفتاد وسه سالگی دردمشق وفات یافت واز تألیفات او است :

۱- **الایضاح فی‌فنون الافصاح** یا **فی‌المعانی والبیان** یا**فی‌علوم‌البلاغة** که از تلخیص المفتاح مذکور در ذیل مبسوط‌تر و بمنزلهٔ شرح آن است و درقاهره در حاشیهٔ مختصر تفتازانی چاپ شده است ۲- **تلخیص‌المفتاح** که قسم سوم مفتاح‌العلوم سکاکی راکه درسه فنّ معانی وبیان وبدیع بوده ملخّص ومرتّب و مهذّب نموده و محل توجه فحول ومرجع استفادهٔ عامّه میباشد ، جلال‌الدین سیوطی نظمش‌کرده و ملاسعد تفتازانی هم مختصر و مطوّل معروف را درشرح آن نوشته‌است، همین‌کتاب تلخیص، بارها دربیروت و استانبول وکلکتّه چاپ وبا دوشرح مذکور نیز بارها درایران وغیره بطبع رسیده است . صاحب ترجمه را بمناسبت موطن‌اصلی‌ایشان خطیب‌قزوینی وبملاحظهٔ‌بعضی‌از ادوار زندگانیش خطیب مصری نیزگویند لکن بخطیب دمشقی مشهور است.

(ص ۱۳۲هب و۴۲۹ صف و ۱۵۰۸ عط و ۷۹ و ۷۴۲ ت و۲۰۶ ج۳فع وغیره)

خطیب **ری، عمر بن حسین بن حسن بن‌علی** - لقبش ضیاءالدین ، کنیه‌اش ابوالقاسم ، پدر فخررازی‌آتی‌الترجمهٔ (متوفی بسال ۶۰۶ه ق) از اکابر علمای عامّهٔ قرن ششم هجرت میباشد . فقیه اصولی ، خطیب ادیب ، محدّث

صوفی ، شافعی اشعری بود ، در علم کلام نیز دستی توانا داشت ،آن علم شریف را از ابوالقاسم انصاری تلمیذ امام الحرمین فرا گرفت ،کلمات نثری او در نهایت حسن و لطافت است ، حریری در مقامات خود بجهت حسن و حلاوت آنها بسیار نقل میکند .کتاب **غایة المرام فی علم الکلام** از تألیفات خطیب و از نفیس ترین کتب اهل سنّت است ، زمان وفاتش معلوم نیست و پسرش محمد بن عمر نیز بعنوان فخررازی خواهد آمد .
(ص ۲۸۶ ج ۴ طبقات)

خطیب ری، محمد بن عمر - بعنوان فخررازی نگارش خواهد یافت.

خطیب حاج زکی یا محمد زکی - در زیر بعنوان خطیب کرمانشاهی مذکور است .

خطیب ساوه، محمد بن احمد بن محمد بن حارث - معروف به **حارثی** موکول بکتب رجال است .

خطیب شربینی ، محمد بن احمد - شربینی ، قاهری ، شافعی ، ملقّب بشمس الدین ، از علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشد که بعلم و عمل و زهد و ورع موصوف و درحیات اساتید خود مرجع استفادهٔ جمعی کثیر بود واز تألیفات او است :

۱- السراج المنیر فی الاعانة علی معرفة بعض کلام ربنا الحکیم الخبیر ۲- شرح شواهد القطر ۳- شرح منهاج الطالبین نووی ۴- مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج و غیر اینها . همهٔ کتابهای مذکور در قاهره چاپ شده است و خطیب بسال ۹۷۷ هـ ق (ص ۱۱۰۸ مط) (ظعز) درگذشت .

خطیب طولونی، محمد بن یوسف - بعنوان خطیب جزری مذکور شد .

خطیب عبدالرحیم بن محمد - بعنوان ابن نباته در باب کنی خواهد آمد .

خطیب عراقی، ابراهیم بن منصور - مکنّی با بواسحق ، ازمشاهیر فقهای شافعیّه میباشد که در اصل از اهالی مصر بود ، بواسطهٔ اینکه مدتی درعراق اقامت گزید بعراقی شهرت یافت . از تألیفات او است :

شرح المهذب که کتاب مهذب ابواسحق شیرازی را شرح کرده است . وی بسال ۵۹۶ هـ قمری (ثصو) درمصر وفات یافت ، ازآن‌روکه مدتها خطیب جامع مصر بوده اورا خطیب مصری نیز گویند و بنوشتهٔ بعضی ، اورا درعراق خطیب مصری و بعداز مراجعت بمصر خطیب عراقی می‌گفته‌اند . (ص ۱۹۳ ج ۲ نی و ۶۸۵ ج ۱ س)

خطیب **عمر بن حسین بن حسن -** بعنوان خطیب ری مذکور شد.

خطیب **عمری، محمد بن عبدالله-** خطیب تبریزی عمری که گاهی به‌ولی‌الدین یا ولی‌الله نیز موصوفش دارند از علمای قرن‌هشتم هجرت‌میباشد و از تألیفات او است :

۱- الاکمال فی اسماء الرجال ۲- مشکاة المصابیح اللذی فیه لفتح ابواب الشریعة مفاتیح که تکمیل‌کتاب مصابیح السنهٔ بغوی است و در بمبئی و قازان روسیه وپترسبورگ چاپ ودر دهلی و کلکتّه نیز بضمیمهٔ کتاب اکمال فوق هردو دریکجا بطبع رسیده است . (ص ۶۲۷ مط)

خطیب **قزوینی، محمد بن عبدالرحمن-** بعنوان‌خطیب دمشقی مذکورشد.

خطیب **کرمانشاهی ، حاج زکی یا محمد زکی بن ابراهیم -** کرمانشاهی ، عالمی‌است جامع وادیب واعظ که ازفحول و اعیان‌علمای امامیّه واز اوتاد و اعلام دین بشمار میرفت ، تمامی اوقات‌او درمساعی دینی مصروف میشد، در علم و فضل و جلالت و حسن اخلاق و جامعیّت در زمان خود نظیر نداشت ، ودرانجام وظائف دینی و سنن و فرائض شرعی بحدّکمال و پدر و مادرش از اهل سنّت بود ، در هشت سالگی ازایشان فرارکرده وباسمعیل‌خان حاکم همدان پناهنده شد، او نیزمعلّمی بروی بگماشت تاآنکه بتحصیلات‌عالی موفق‌گردید وبمقام‌شیخ‌الاسلامی و امام‌جمعه‌گی کرمانشاه معیّن و متصدی حکومات شرعیّه شد ، جمعی‌کثیر در اثر مواعظ دلنشین او هدایت‌یافتند و اخیراً حسب‌الامر نادرشاه بقضاوت لشگر منصوب‌گردید، بالاخره دراثر سعایت‌ملاعلی‌مدد، ملقّب‌بامام‌افندی، بسال۱۱۵۹ هـ ق (غقنط) قمری‌بامر نادری‌مقتول‌شد. (اطلاعات متفرقه)

خطیب **محمد بن احمد** - شر بینی در بالا بعنوان خطیب شر بینی نگارش دادیم.

خطیب **محمد بن احمد بن محمد** - همان خطیب ساوهٔ مذکور در بالا بوده و ترجمه‌اش درعلم رجال است .

خطیب **محمد بن عبدالرحمن** - در بالا بعنوان خطیب دمشقی نگارش یافته‌است .

خطیب **محمد بن عبدالله** - در بالا بعنوان خطیب اسکافی مذکور شد .

خطیب **محمد بن عبدالله** - در بالا بعنوان خطیب عمری مذکور شد .

خطیب **محمد بن عمر** - بعنوان فخررازی نگارش خواهیم داد .

خطیب **محمد بن محمود** - بعنوان خطیب خوارزمی نگارش دادیم .

خطیب **محمد بن یوسف** - بعنوان خطیب جزری مذکور شد.

خطیب مصری ، **ابراهیم** - بعنوان خطیب عراقی نگارش یافته است .

خطیب مصری، **عبدالرحیم** - در باب کنی بعنوان ابن نباته خواهد آمد .

خطیب مصری ، **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان خطیب دمشقی مذکور شد.

خطیب موفق **بن احمد** - بعنوان اخطب خوارزمی گذشت .

خطیب **یحیی بن سلام** - بعنوان حصکفی نگارش دادیم .

خطیب **یحیی بن علی** - بعنوان خطیب تبریزی مذکور افتاد .

خطیبی **اسمعیل بن علی بن اسماعیل بن یحیی بن بنان** - ادیب فاضل و مورّخ کامل بود ، **کتاب تاریخ** بزرگی ، بترتیب سنوات تألیف داده‌است، وقتی راضی بالله بیستمین خلیفهٔ عباسی(۳۲۲ـ۳۲۹ه ق) احضارش کرده واستفسار نمود که در خطبهٔ نماز عید چه حاجتی از درگاه قاضی الحاجات مسئلت نماید، خطیبی این آیه را تذکر شداد: **رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ** پس چهارصد دینار (اشرفی طلا) برایش فرستاد.
(ص ۱۹ ج ۷ جم)

خطیری **سعد بن علی** - رجوع بدلال‌الکتب نمایند.

خفاجی[1]

خفاجی **احمد بن محمد بن عمر** - خفاجی القبیلة، مصری البلدة، حنفی المذهب، شهاب‌الدین‌اللّقب ، از اکابر علمای قرن یازدهم هجرت میباشد که تفرّد او در تقریر و تحریر وحسن انشاء ومراتب علمیّه ، مسلّم کل افاضل وقت خود بود، علوم متنوعهٔ متداوله را ازاجلاّی عصرخود فراگرفت، مدتی بقضاوت روم‌ایلی وسلانیك و دیار مصر علی‌الترتیب معین و بمقام قاضی‌القضاتی ارتقا یافت و از لحاظ تبحّر علمی که داشته‌گاهی به رأس‌المؤلفین و رئیس‌المصنّفین نیزموصوفش‌دارند. از تألیفات‌اواست: **۱- ریحانةالالباء و زهرة (نزهة ح ا) الحیوةالدنیا ۲- شرح درةالغواص‌فی‌اوهام الخواص ۳- شفاءالعلیل فی‌مافی‌کلام‌العرب من‌الدخیل ۴- طرازالمجالس** که به‌پنجاه‌مجلس مشتمل و حاوی فوائد علمیه و فکاهیات ادبیه و نظائر اینها میباشد **۵- عنایةالقاضی وکفایة الراضی** که حاشیهٔ تفسیر بیضاوی‌است **۶- نسیم‌الریاض‌فی‌شرح شفاءالقاضی عیاض** که درحدیث است و همین‌کتاب وکتاب دویمی فوق دراستانبول وچهار دیگری درقاهره چاپ‌شده‌اند. وفات خفاجی درسال ۱۰۶۹ه قمری (غسط) واقع‌گردید. (ص۸۳۰ مط)

خفاجی **عبدالله بن محمد بن سعید بن سنان** - مکنّی بابومحمد ، شاعری است ادیب شیعی ، معروف بابن‌سنان و مؤلف‌کتاب **سرالفصاحة** درلغت میباشد و از او است‌که در وصف حضرت امیرالمؤمنین ع گوید :

یا امة‌کفرت و فی‌افواهها الـــقرآن فیه ضلالها و رشادها
اعلی المنابر تعلنون بسبه — و بسیفه نصبت لکم اعوادها
تلك‌الخلائق بینکم بدریة — قتلواالحسین وماخبت احقادها

دیوان خفاجی بسال ۱۳۱۶ه ق (غشیو) دربیروت چاپ شده‌است .گویند، بین خفاجی و ابونصر محمد بن‌نحاس وزیر محمود بن صالح علاقهٔ یگانگی‌بود، محمود بسبب‌تقصیری

۱- **خفاجی** - بفتح اول منسوب بخفاجه (بهمان حرکه) شعبه‌ایست از قبیلهٔ بنی‌عامر، چنانچه جوهری گفته است ، یا از بنی‌عقیل ، چنانچه بعضی دیگر گفته‌اند و دراینجا بعضی از موصوفین بهمین وصف خفاجی را تذکر میدهیم .

که درقلعهٔ اعزاز نامی از توابع حلب ازخفاجی صادر شد قتل‌اورا تصمیم گرفت، ابونصر را برگماشت که مکتوبی دائر براستعطاف و استیناس خفاجی بنگارد که بجز توکسی را وثوق نبوده و بهیچکس اعتماد نتوان کرد ، ابونصر نامه‌ای نوشته و در پایان آن کلمهٔ **اِنْ شاءَاللهُ** را با تشدید نون بنگاشت، خفاجی نامه را خوانده وقصدحلب نمود ، دراثنای راه بهمان نامه تجدیدنظر کرده وقطع نمود براینکه مشدّدنوشتن آن نون بی‌سبب نمیباشد، باندك تأمل‌دریافت که هماناه‌مقصودابونصر اشاره بآیهٔ‌شریفه **اِنَّ المَلاَءَ یَأتَمِرونَ بِكَ لِیَقْتُلُوكَ** میباشد اینك فوراً مراجعت کرده ودرپاسخ نوشت **اَنّا الْخادِمُ الْمُعْتَرِفُ بِالْاِنْعام** ولفظ **انا** را بکسر الف و تشدید نون رقم‌کرد ، ابونصرآن را خوانده و دریافت که مقصودخفاجی ازآن، اشاره بآیهٔ مبارکهٔ **اِنّا لَنْ نَدْخُلَها اَبَداً مادامُوا فیها** است اینك بسیارخوشدل گردید. بعدازآن بازهم محمود تأکیدکرد، ابونصر از روی ضرورت خشکنانچهٔ سمّ‌داری بسال۴۶۶ه قمری (تسو) درقلعهٔ مذکوره بخفاجی داد وبهمان وسیله درگذشت وجنازه‌اش را بحلب نقل دادند . (۱۳۳هب و۲۰۵۲ ج۳ س و ۸۲۹ مط)

خفاف[۱]

خفاف **ابوبکر بن یحیی بن عبدالله** - حذامی مالقی نحوی جلیل‌القدر ، از شاگردان شلوبین میباشد واز تألیفات او است :

۱- **شرح‌ایضاح** فارسی ۲- **شرح‌الکتاب سیبویه** ۳- **شرح لمع‌ابن‌جنی.** وی بسال ۶۵۷ه قمری (خنز) درقاهره درگذشت. **مالقی** ، بفتح‌لام منسوب بشهرمالقه‌ازاندلس‌است. (ص ۱۳۲ هب و ۱۳۵ ت)

خفاف **ابوخراشه** یا
خفاف **ابوخرشه** } در باب‌کنی ، بهمین عنوان ابوخراشه نگارش خواهیم داد.

۱- **خفاف** - (بروزن‌عطار) بعربی کفش‌دوز وکشف‌فروش‌را گویند ودراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال ، لقب حسین بن ابی‌العلاء ، خالد بن بکار ، خالد بن طهمان ، سلیمان بن داود ، علی بن عامر وغیرهم میباشدکه استقصای ایشان مشکل است ، ما نیز ترجمهٔ حال کسانی راکه درآن اصطلاح موصوف بهمین وصف خفاف هستند بکتب رجالیه موکول میداریم و دراینجا فقط بعضی از طبقات دیگر راکه بهمین وصف معروف هستند تذکر میدهیم.

خفری[1]

خفری **محمدبن‌احمد-** حکیم فارسی، لقبش شمس‌الدین، شهرتش خفری و فاضل خفری ، از افاضل حکمای عهد شاه اسمعیل صفوی واز تلامذهٔ صدرالحکما امیرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی‌است. وی درشیراز سکونت داشت وگویند محقّق کرکی آتی‌الترجمة دربعضی‌ازسفرهای زیارتی‌خود خفری را بجهت اطمینان تمامی‌که بدیانت و امانت وی داشته خلیفه و جانشین خود مینمود ومردمرا در مراجعه باو درامور دینی ودنیوی خودشان‌اجازه میداد، بعداز مراجعت ازسفر، بتمامی عمل‌کردهای وی عطف‌نظرمیکرد وهمه‌را موافق مقررات مطاعهٔ دینیّه میدید وبمراتب وثوق و امانتش بیش از پیش میافزود ، از اینجا معلوم میشودکه خفری علاوه برمراتب علمیّهٔ عقلیّه درفقه وعلوم نقلیّه نیزدارای مقامی بس‌عالی بوده‌است. واز تألیفات‌خفری‌است:

۱- اثبات‌الواجب ۲- اثبات‌الهیولی ۳- تفسیرآیة‌الکرسی ۴- تکملة در شرح تذکرهٔ خواجه‌که در ماه محرم نهصد وسی و دویم هجرت از تألیف‌آن فراغت یافته است **۵- حاشیه براوائل شرح تجرید و الهیات‌آن ۶- حاشیهٔ شرح حکمة‌العین** که در زیر بنام سوادالعین مذکوراست **۷- حل مالاینحل ۸- رسالة‌الرمل ۹- سوادالعین‌فی‌شرح‌حکمة‌العین ۱۰- منتهی الادراك** درهیئت‌که درمقابل نهایة‌الادراك قطب‌الدین شیرازی تألیفش‌داده است وفات خفری بسال ۹۵۷ه قمری (ظنز) واقع ویا موافق‌آنچه ازکتاب تذکرهٔ شاهد صادق نقل شده درسال ۹۳۵ه ق (ظله) بوده است .

(ص ۱۳۳ هب و ۶۷۴ ت و ۱۷۰ لس و ۳۴۴ عم وغیره.

خفیف **ابوعبدالله محمد-** بعنوان شیخ‌کبیر خواهدآمد .

خلاق‌المعانی **اسمعیل‌بن جمال‌الدین‌عبدالرزاق -** بعنوان کمال‌الدین‌خواهدآمد.

۱- **خفری -** بفتح اول ، منسوب بناحیهٔ خفرنامی است از نواحی شیراز وگویندکه قبر جاماسب حکیم نیز درآنجا است .

خلال[1]

خلال **احمد بن بحر** - از روات شیعه بوده و ترجمه‌اش موکول بعلم رجال است.

خلال **عبدالله بن نجم** - جذامی سعدی ، مکنّی بابومحمد ، ازمشاهیر فقهای مالکیّه میباشد و از تألیفات او است:

الجواهر الثمینة فی‌مذهب عالم‌المدینة درفقه مالکی، بطرز کتاب وجیز امام‌غزالی. وی بسال۶۱۶ه قمری (خیو) در دمیاط درگذشت. (ص ۲۰۵۳ ج ۳ س)

خلال **محمد بن احمد بن عمر** - مکنّی بابوالغنائم ، از اکابر اهل‌لغت و ادبای اواخر قرن‌چهارم هجرت میباشدکه خطّی خوب وضبطی نیکو داشت ، از شاگردان ابوسعید سیرافی و ابوالحسن زمانی و ابوعلی فارسی و نظائر ایشان بود . زمان وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۰۸ ج ۱۷ جم)

خلخالی **میرزاباقر** - بنا بنوشتهٔ خواهرزاده‌اش میرزا ابراهیم خان توکلی از علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت وازتلامذهٔ ملاعلی صاحب معدن‌الاسرار فارسی (که شرح حالش در این‌کتاب بعنوان زنجانی خواهدآمد) میباشد ، مدتی در خلخال‌آذربایجان بقضاوت مشغول و مرجع استفادهٔ طلّاب گرمرود و خلخال وخمسه بود ، دراثر استغنای طبع وکمال بی‌طمعی درنزد هرطبقه خصوصاً اولیای دولت عهد ناصرالدین شاه قاجار بسیار محترم می‌زیست ، طبع شعری روان هم داشته و بهردو زبان پارسی و ترکی اشعار نغز و طرفه می‌گفته‌است. **کتاب ثعلبیهٔ** مشهورکه بزبان ترکی بوده و بارها درتبریز و استانبول چاپ شده ازآثار قلمی او است ، دربدیهه‌گوئی و تمامی فنون شعری دستی توانا داشت، از رباعیّات او است‌که بحسب درخواست برادر و یکی از تلامذهٔ خود چهار جنس متباین را درآن جمع‌کرده است :

ای سوار اسب عزت جام عیشت نوش باد در بساط‌گربهٔ قهرت عدو چون موش باد

۱_ **خلال** - (بروزن بقال) بعربی سرکه‌ساز و سرکه‌فروش بوده وچندی ازموصوفین بهمین وصف راکه در السنه دائر است تذکر میدهد .

دشمنانت همچو زردك دائماً گردد نگون دوستانت همچو سنجد رخت قرمزپوش باد

روز شنبه چهاردهم شوال ۱۳۱۶ه قمری (غشیو) وفات یافت .

خلدی **جعفر بن محمد بن نصر بن قاسم-** بغدادی المولد والمنشأ والمدفن، از مشاهیر زهّاد و عرفا و صوفیّه میباشد که لقبش خواص ، کنیه‌اش ابومحمد ، از اصحاب جنید بغدادی و شصت مرتبه حج نموده بود ، در هشتم رمضان ۳۴۸ه قمری (شمح) در نود و پنج یا شش سالگی درگذشت . نسبت او بمحلّهٔ خلدنامی از بغداد است ویا بنوشتهٔ خطیب بغدادی، خلدی گفتن او موافق آنچه ازخودش نقل شده بجهت آن‌است که روزی مطلبی ازجنید پرسیدند، جنید جعفررا مخاطب داشته وگفت یا خلدی (بهشتی) جواب ایشان را بده پس جعفر جواب سؤالات ایشان را داد و گوید من از همان روز بخلدی (بهشتی) مشهور شدم والاّ نه من و نه پدرانم بهشت را ندیده‌ایم. خطیب بعد از این‌جمله ، حکایات طریفهٔ بسیاری از وی نقل‌کرده است واهل بغداد اشارات شبلی و حکایات جعفر را از عجائب بغداد میشمرده‌اند .

(ص ۱۹۶ ج ۲ نی و ۲۲۶ ج ۷ تاریخ بغداد و۲۰۵۳ ج ۳ س)

خلعی **جمال‌الدین-** موصلی،ازشعرای‌شیعه میباشدکه پدرش‌حاکم‌موصل وپدر و مادرش هردو ناصبی و دشمن خانوادهٔ رسالت‌بود وپسری نداشته‌اند ، مادرش بعقیدهٔ شومی‌که داشته نذرکرده بود اگر برایش پسری متولد شود اورا بشکرانهٔ‌آن نعمت ، بقتل زوّار حضرت حسین بن علی ع که از موصل می‌گذرند بگمارد، بعدازاندك زمانی جمال‌الدّین متولد شد، چون بحدّ رشد رسید برحسب‌اظهار مادرش از قضیهٔ نذر مستحضرگردید ، از عقب زوّاری‌که ازموصل عبورکرده بودند رفته و بایشان ملحق نشد تا بمسیب رسید و درآنجا توقف نمود بلکه موقع مراجعت زوّار مرام منحوس خود را معمول دارد ، شب درخواب دیدکه قیامت برپا شده و اورا بجهنم میبرند، لکن‌آتش ازسوزاندن وی‌امتناع دارد، مالك جهنم سبب‌آن امتناع را پرسید، گفت دربدن او غبار زوّارکربلا نشسته و مادام‌که‌آن غبار هست من اورا نمی‌سوزانم ،

لاجرم بشستن وی مبادرت کردند لکن باراده خداوندی ، مقداری از آن غبار در بعض مواضع بدنش باقی ماند ، آتش این مرتبه نیز در وی تصرّف نکرد وبباقی ماندهٔ آن غبار اعتذار نمود ، دراین حال جمال الدّین با خوف و اضطراب ازخواب بیدار شد، ازعقیدهٔ ناصبی و بغض و عداوت خانوادهٔ رسالت منصرف و مجاورآستان ملائك پاسبان حضرت حسین علیه السلام گردید واشعار بسیاری درمدائح آن خانوادهٔ جلیله سرود. درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گوید :

سارت بانــواع علمك السير	**وحدثت عــن جلالــك السور**
و عظمتك التورية والصحف اا	**اولــى واثنى الانجيل والزبر**
يا صاحب‌الامر فى‌الغدير و قد	**بخبــخ لمـــا وليتــه عمــر**

مجموع ابیات این‌قصیده موافق آنچه درمجالس‌المؤمنین نقل‌شده سی وشش‌است. بنوشتهٔ بعضی ، عنوان مشهوری صاحب ترجمة خلیعی است (که بعداز **لام** حرف **ی** باشد) . در مجمع‌البحرین‌گوید : خلیعی شاعری است مشهورکه‌آخر زمان برامکه را درك‌کرده ، بین او و فضل بن یحیی بن خالد برمکی قصهٔ عجیبی بوده‌است. نگارنده‌گوید: اگرچه نام و نسب وعصر و زمان خلعی جمال‌الدین معلوم‌نمیباشد لکن دورنیست‌که نامش همان جمال‌الدین بوده و خودش نیز همین خلیعی معاصر برامکهٔ عهد هرون عباسی باشد.

(ص ۲۳۰ لس)

خلعی

علی بن حسن بن حسین - قاضی ، موصلیّ الاصل، مصریّ الموطن، شافعی‌المذهب ، ابوالحسن الکنیـة ، خلعی‌الشهرة ، از مشاهیر فقها و محدّثین شافعیـّه میباشدکه از اکثر مشایخ وقت استماع حدیث‌کرده و در روایت حدیث مقامی عالی داشته و صاحب **خلعیات** مشهوره است. ابونصر، احمدبن‌حسین‌بزاز، بیست جزو از مسموعات خود راکه ازخلعی استماع‌کرده‌بوده جمع‌کرده وبجهت‌انتساب بصاحب ترجمة ، خلعیـّاتش نام‌کرده است . خلعی در هشتم یـا بیست و ششم ذی‌الحجهٔ سال ۴۹۲ه قمری (تصب) درگذشته و تألیفاتی بدو منسوب میباشد . (ص۳۶۶ج۱کا)

خلف

ابوالحسنات لکنوی- درفوائدالبهیـّة‌گویدکه‌لفظ **خلف** (بادوفتحه) از محمد بن حسن است تا زمان شمس‌الائمهٔ حلوانی و **سلف** از

ابوحنیفه است تا محمد، چنانچه لفظ متأخرین ازشمس‌الائمه‌است تا قسط‌الدین بخاری. نگارنده‌گوید : رجوع بکلمهٔ متأخرین نیز نمایند .

خلقانی دراصطلاح رجالی عبدالکریم‌بن‌هلال وقاسم‌بن محمد و رزیق بن‌زبیر وجمعی‌دیگرمیباشد وترجمهٔ‌حالشان درعلم‌رجال‌است.

خلقی
خلنجی
خلیدی
در اصطلاح رجالی ، اوّلی زید بن محمد و علی بن محمد و غیرایشان، دویمی‌ابراهیم‌بن‌اسمعیل و احمدبن‌عبدوس،سومی عیسی‌بن‌حماد میباشد وشرح‌حال‌ایشان‌موکول بعلم‌رجال‌است.

خلیع **حسین بن ضحاك‌بن یاسر-** دراصل خراسانی‌است‌که درمصر نشأت یافته وازکثرت لاابالی‌بودن وترك‌اخلاق وآداب ظاهری ملقّب بخلیع میباشد . وی از اکابر شعرای طبقهٔ اول قرن سوم هجرت است‌که ازمجالست‌خلفا تا زمان مستعین (۲۴۸_۲۵۲ه ق) دوازدهمین خلیفهٔ عباسی، حظّی وافر برد، درتمامی فنون شعری دستی‌توانا داشت، بین‌او و ابونواس، وقایعی دلکش‌جریان‌یافته وازاواست:

صل بخدی خدیك تلق عجیبا **من معان یحار فیها الضمیر**
فبخدیك للربیع ریاض **و بخدی للدموع غدیر**

صاحب ترجمه بسال ۲۵۰ه قمری (رن) درحدود صد سالگی درگذشت .
(ص ۱۶۹ ج ۱ کا)

خلیعی رجوع بخلعی جمال‌الدین مذکور فوق نمایند .

خلیفه عنوان مشهوری مصطفی بن عبدالله است‌که بعنوان کاتب چلبی خواهدآمد و بحاج خلیفه دیگر مشهورتر است .

خلیفةالزمخشری **ناصر بن عبدالسید -** بعنوان مطرزی خواهدآمد.

خلیفةالسلطان **ابراهیم**
خلیفةالسلطان **سیدحسین**
دویمی‌بعنوان سلطان‌العلماء و اوّلی نیزکه فرزند او است‌که ضمن همان‌عنوان نگارش‌خواهدیافت.

خلیفةالشیخ **عبدالعزیز بن‌نحریر-** بعنوان ابن‌البراح خواهدآمد ، گاهی تقی‌الدین‌حلبی‌را نیز گویندکه بعنوان‌ابوالصلاح‌مذکورخواهدشد.

خلیفةالمرتضی برعکس خلیفةالشیخ ، بیشتر بتقی‌الدین اطلاق شده وگاهی عبدالعزیز ابن‌البراج راگویند .

خلیلی **برهان‌الدین بن عمر بن ابراهیم بن خلیل** - خلیلی جعبری، از افاضل‌عامّهٔ قرن‌هشتم‌میباشدکه فقیه‌قاری متقن متفنّن، کنیه‌اش ابواسحق، لقبش دربغداد تقی‌الدین، درغیرآن برهان‌الدین بود قرائات سبعه را ازبعض دیگر افاضل وقت خود اخذکرد ، نخست در دمشق سکونت داشت، اخیراً بقدس‌خلیل رفته و چهل سال درآنجا اقامت‌کرد تا بسال ۷۳۲ھ قمری (ذلب) درحدود هفتاد و دو سالگی درگذشت . تألیفات سودمند داشته و ازآن جمله است:

۱- **تدمیث‌التذکیرفی‌التأنیث‌والتذکیر** ۲- **دیوان‌شعر** که‌هردو درمصرچاپ‌شده‌است. (ص۶۹۹ مط)

خلیلی **حاج میرزا حسین بن حاج میرزاخلیل** - تهرانی ، دراوائل‌قرن حاضر چهاردهم هجرت ازاکابر فقهای شیعه بشمار میرفت، در بدایت حال از شاگردان صاحب جواهر بود ، بعداز وفات او حاضر حوزهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمةگردید ، پس‌از وفات شیخ نیز مشغول تدریس علوم دینیّه شد تا درسال ۱۳۱۲ھ قمری بعداز وفات حاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة ، مرجع تقلید بعضی از بلاد شیعه و حوزهٔ درسش نیز محل استفادهٔ اکثر افاضل وقت‌گردید . با آنهمه‌کبر سن ، ضعف وناتوانی، اشتغالات‌علمی و زحمات حوزه‌که داشته اصلا ازعبادات دینی تقاعد نمی‌ورزید، درانجام وظائف مقرّره شرعیّهٔ مسجدکوفه ومسجد سهله اهتمام تمام داشت ، بین‌الطلوعین روز جمعه دهم شوال ۱۳۲۶ھ قمری (غشکو) درمسجد سهله وفات یافت ، جنازه‌اش بنجف نقل شد و درمقبرهٔ مخصوص خود مدفون‌گردید. پوشیده نماندکه صاحب‌ترجمة یکی‌از ارکان تبدیل‌اوضاع سلطنت‌استبدادی بتشکیلات‌حکومت جدید و ازقائدین نهضت ملی ایران بود بلکه درعتبات ، یکی از ارکان ثلثهٔ این مرام سیاسی بشمارمیرفت، دوتن‌دیگر نیزآخوندخراسانی‌سالف‌الترجمة وشیخ‌عبدالله مازندرانی آتی‌الترجمة میباشند .

ازآثار خیریهٔ صاحب ترجمة دومدرسهاست درمحلهٔ عماره از نجف‌اشرف، یکی کوچك دوطبقه، مشتمل برهیجده‌حجره که بسال ۱۳۲۲ه قمری باهزینهٔ میرزامحمدعلی‌خان گرگانی تأسیس یافته ودرآنجامقبره‌ای نیز برای خانوادهٔ گرگانی تخصیص داده شده است ودیگری بزرگ ومستحکم ومشتمل برپنجاه‌غرفه‌که مجمع‌افاضل بود وبسال ۱۳۱۶ه قمری تأسیس یافته است، در دویم رجب ۱۳۲۷ه ق موقع خلع محمدعلی‌شاه‌قاجار ونصب پسرش سلطان احمد شاه، در همین مدرسه چند انجمن برای ایرانیها تشکیل یافته بودکه برای انجام همان مرام سیاسی درآنها جمع میشدند، مجمع بزرگی نیز درآنجا برای‌علما تشکیل داده بودند، عثمانیها نیز دراین اجتماع ملی با ایرانیان شرکت مینمودند. چون عرصهٔ این‌مدرسه، قبلا ملك سیدعلی نام‌قطب بود بعدازتأسیس مدرسه بنام‌اصلی‌قدیمی‌عرصه‌اش شهرت یافت یعنی مدرسهٔ قطب نیز میگفتند. محض احیا و ذکرخیر اهل‌خیرات‌گوئیم که بهای‌عرصهٔ مدرسه ومقداری از هزینهٔ‌آن را حاج محمدحسین‌خان میرپنجه بصاحب ترجمه (آقای خلیلی) بذل وشرط کردکه خود میرپنجه وپنج تن از محبوبین او درآنجا دفن شوند، بعدازآن امیرتومان صمصام‌الملك عراقی بساختمان مقبره وسمت متصل‌بآن پرداخت و جهانگیرخان مجدالدولة نیز سه سمت دیگرش را بپایان رسانید.



عکس حاج میرزاحسین خلیلی -۸

گر بماند نام نیکی زادمی　　　　به‌کزو ماند سرای زرنگار

(ازکتاب‌عربی‌ماضی‌النجف وحاضرها که بسال ۱۳۵۳ه قمری درمطبعهٔ‌صیدا چاپ‌شده‌ملخص گردید)

خماری **محمد بن یحیی** - نیشابوری، بعنوان **فنائی** خواهدآمد .

خماری **یحیی** - بعنوان سیبك خواهدآمد .

خمری در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن علی بن حکم میباشد و رجوع بدان علم شود .

خمسه دراصطلاح فقها عبارت از صدوقین ، سید مرتضی ، شیخ مفید و شیخ طوسی و دراصطلاح مخصوص فیض در وافی ، در هرجاکه بواسطهٔ خمسه روایت می‌کند عبارت است از: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن‌ابی‌عمیر عن حماد بن عثمان عن‌الحلبی عبیدالله بن محمد چنانچه دربعض موارد، علی‌بن‌ابراهیم عن‌ابیه ومحمدبن اسمعیل عن‌الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن‌ابی‌عمیر میباشد و بفرمودهٔ علم‌الهدی فرزند فیض، پنج‌اوّلی به**خمسهٔ تامه** و دویمی به **خمسهٔ ناقصه** موصوف میباشند.

خمسهٔ تامه
خمسهٔ ناقصه } دربالا درضمن بیان خمسه مذکور داشتیم .

خمیسی دراصطلاح‌رجالی،خازم‌بن‌حسین‌میباشد ورجوع‌بدان‌علم‌شود.

خندان سلطان محمد بهمین عنوان خواهدآمد.

خندفی یا **خندقی** } در اصطلاح رجالی لقب داود بن زربی است و رجوع بدان علم شود .

خنساء شاعره **تماضر بنت عمر**- یا (عمرو بن شرید) یا (عمرو بن‌حارث بن شرید)، کنیه‌اش ام‌عمرو نصبش‌بمضر موصول‌میشود، ازمشاهیر شعرای زنان بود ، هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده است، با قبیلهٔ خود ازبنی‌سلیم شرفیاب حضور مبارك حضرت رسالت ص شدند ، بشرف قبول دین مقدّس اسلامی مفتخر گردیدند . بتصدیق‌کسانی‌که در فنون شعری خبرتی کامل و بصیرتی بسزا دارند زنی شاعرتر از خنساء پیش‌از او یا بعداز او نیامده است . جریر شاعرگوید : من اشعرشعرا بودم اگر این زن نمیبود ، بشارگوید : در اشعار هرزنی‌که شعرگفته ضعفی ظاهر است

مگر خنساء که او زن نیست بلکه چهار خصیه دارد . گویند در جنگ قادسیّه با چهار پسرش حاضر بود، ایشان را باعبارات گوناگون وتلاوت آیات قرآنی و تذکر بقای آخرت و فنای دنیا و مانند اینها تحریص بقتال مینمود تا آنکه هرچهار ، یك مرتبه بشهادت رسیدند، خنساء بمجرّد شنیدن گفت: حمد خدای راکه مرا باشهادت ایشان معزّز گردانید و امیدوارم که مرا نیز درآخرت با ایشان درمحل رحمت خود نگهداشته ویك جا جمع نماید . بعد از شهادت ایشان عمر، راه معاشی برای خنساء مقرّر داشت که تا زنده بوده از همان مجری امرار معاش میکرده است . اکثر اشعار خنساء در مرثیهٔ برادر پدریش صخر و برادرمادریش معاویه میباشد که هردو در واقعهٔ یوم الکلاب از ایّام مشهورهٔ عرب مقتول شده‌اند چنانچه در مرثیهٔ صخر گوید :

یذکرنی طلوع الشمس صخرا **و ابکیه لکل غروب شمس**

دیوان خنساء در بیروت چاپ شده‌است، اورا خنساء گفتن بجهت زیبائی ونهایت خوبروئی او بوده است که خنساء بعربی بقرهٔ وحشیه است. وی بسال ۶۴۶م درحدود سال بیست و ششم هجرت درگذشت . (ص۸۳۷ مط و۱۱۷ ج۱ خیرات و۱۰۹ درمنشور)

خنساء المغرب **حمده بنت زیاد** - شاعرهٔ اندلس ، از اهالی وادی‌اش‌آن ناحیه، ادیبه عصر و اعجوبهٔ زمان خود بود ، ازکثرت فصاحت و بلاغت ومهارت درفنون شعری بخنسای مشهورهٔ مذکوره دربالا تشبیهش کرده و بخنساء مغربش موصوف دارند. بُلَغا تاب معارضهٔ کلمات سحرآیین وی‌را نداشته واز در عجز درمیآمدند و از اشعار بدیعهٔ او است :

ولما ابی الواشون الا افتراقنا **و مالهم عندی و عندك من ثار**
وشنوا علی اسماعنا کل غارة **وقل حماتی عند ذاك وانصاری**
غزوتهم من مقلتیك و ادمعی **ومن نفسی بالسیف والسیل والنار**

گویند روزی با یکی از دوستان بصحرا رفتند، منظرهٔ عجیبی دیدند ،گل و شکوفه در اطراف آن صحرا ، مانندکواکب آسمان ، درخشان وآب صاف درنهر، موج زنان بودکه انسان از دیدن آن انگشت حیرت بدندان می‌گزید ، بیش از وصف ، در شگفت آمد ،

ازآن‌روکه خالی از اغیار و بیگانه بوده خواست بجهت ازدیاد انبساط خاطردرآن‌آب غوطه بزند ، جامه‌ها را برکند ، درآن‌آب شنا میکرد و این اشعار را همی‌خواند:

اباح الـدمع اسراری بواد	لـه للحسن آثار بـوادی
فمن نهر یطـوف بکل ارض	ومن روض یروق بکل واد
ومن بین‌الظباء مهـاة انس	سبت لبی وقد ملکت فؤادی
لهـا لحظ ترقـده لامر	و ذاک‌الامر یمنعنی رقـادی
اذا سدلت ذوائبها علیهـا	رأیت البدر فی‌افق السواد
کان‌الصبح مـات لـه شقیق	فمن حزن تسربل بالحداد

زمان ومشخّصات دیگری بدست نیامد . (ص ۱۷۰ درمنشور)

خنسار بضمّ اشیاعی اوّل ، رجوع بخوانسار نمایند .

خنفر **شیخ محسن** - از اکابر علمای‌امامیّهٔ اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه محقـّق مدقـّق و عابد و زاهد، مقامات بس‌بلند علم و عمل را جامع و ازکثرت صفای قلب ونورانیـّت باطن‌که داشته منشأکرامات‌بسیاری‌بود. گویند نانی راکه زن‌حایضش می‌پخت، دراوّلین‌لقمه‌اش می‌شناخت وازدهانش‌می‌انداخت و بارها امتحان شده‌بوده و بنوشتهٔ احسن‌الودیعةاکثرآنها در دارالسلام حاج‌میرزاحسین نوری‌آتی‌الترجمة نگارش یافته خنفر از شاگـردان شیخ موسی کاشف‌الغطاء (که شرح حالش بعنوان کاشف‌الغطاء خواهدآمد) بود ، در سال ۱۲۴۷ه ق یا ۱۲۷۰ ه ق (غرمز یا غرع) وفات یافت . (ص ۱۹ ج ۱ عه)

خواتیمی دراصطلاح رجالی، حسین‌بن علی وجمعی دیگر از روات شیعه میباشد و ترجمهٔ حال ایشان درکتب رجال است .

خواجو **محمود بن علی** - بعنوان خاجو نگارش دادیم .

خواجوئی **ملااسمعیل** - بعنوان خاجوئی مذکور شد.

خواجه[1]

خواجه **آصفی**، ازشعرای اواسط قرن نهم هجرت وازمعاصرین عبدالرحمن جامی وازخاندان بزرگ ومعزّز بود. شعرای وقت هرروزجمعه، اشعار خودشان را محض بجهت اصلاح و استعلام نیك وبدآنها بنظرجامی می‌رساندند، جامی نیز اشعارآصفی را بعداز همه استماع مینمود ،آصفی از این‌معنی افسرده‌دل گشت و اظهارگله‌مندی‌نمودکه اینحال دلیل عدم‌اعتنا میباشد، جامی گفت لقمهٔ لذیذ را بعداز طعامهای دیگر باید خوردکه چاشنی‌آن درمذاق بماند و از اشعارآصفی است :

چشمت‌آهواست ولی‌آهوی‌مشگین‌ختا   چشم خوبان دگر درغمت‌آهوی سفید
در شفق دیــد مه عید و اشارتهــاکرد   پیر ما ســوی مــی سرخ بابروی سفید
آصفی می‌رود از حـال بحالی کــه ترا   زلف،چوگان‌سیاه‌است وذقن‌گوی‌سفید

صاحب ترجمه درسال ۸۶۰ﻫ قمری (ضس) درگذشت . نگارنده‌گوید: بملاحظهٔ تاریخ وفات ، ظاهرآنست‌که خواجه‌آصفی غیرازآصفی شاعر است‌که قبلا نگارش‌یافته و نام و مشخّصات این خواجه‌آصفی نیز بدست‌نیامد. (ص۷۵ مرآت‌الخیال)

خواجه **ابوالوفاء**، بعنوان **خوارزمی ابوالوفاء** خواهدآمد .

خواجه **افضل‌الدین، محمد بن حبیب‌الله** - در ضمن ترجمهٔ زیر اشاره خواهیم نمود .

۱- **خواجه** - که بزبان پارسی ، بمعنی‌آقا و رئیس و بزرگ است جزو عنوان بعضی ازمشاهیر میباشد و دراینجا بترجمهٔ حال چندی از ایشان می‌پردازد . درصورت‌اطلاق ونبودن قرینه ، در زبان ادبا و شعرا ، عبارت از حافظ شیرازی سالف‌الترجمة است . دراصطلاح علما خصوصاً ارباب معقول ، عبارت از محمد بن محمد بن حسن طوسی است‌که ذیلا بعنوان خواجه نصیر طوسی‌نگارش میبابد. مخفی‌نماند، بحکم‌تلفظ بلفظ خواجه وامثال‌آن‌که با **(خ ا)** خوانده میشوند بایستی درآن ردیف نگارش می‌دادیم چنانچه معمول ببعضی از ارباب تراجم نیز هست، لکن ما حکم رسم‌الخط را ببعضی ملاحظات ترجیح داده و در **(خو)** به ثبت‌آنها می‌پردازیم . اینگونه مطالب محض نظر و سلیقهٔ شخصی‌است والا درنتیجه اصلا فرقی نمی‌کند .

خواجه افضل‌الدین، محمد صدر یا **محمدبن صدر ترکهٔ اصفهانی** - یکی از اکابر وقضات اصفهان میباشد، ظاهراً ازخویشاوندان نزدیك سید صائن‌الدین علی بود ،کتاب مشهور عربی ملل و نحل شهرستانی (آتی‌الترجمة) را بامر شاهرخ میرزای‌تیموری بپارسی ترجمه‌کرده‌است، علاوه برترجمهٔ‌اصل‌کتاب بدفع‌شبهات ملل باطله نیز پرداخته و پس‌از ترجمهٔ هرقسمت ازکتاب ، مطالب دیگری نیز باندازهٔ فهم مردم‌آن زمان افزوده وآن‌ترجمه را **تنقیح‌الادلة والعلل فی‌ترجمة کتاب‌الملل والنحل** نام‌کرده است. همین ترجمه دراین اواخر درتهران چاپ شده ودرآنجا شکایتهای‌بسیاری ازگرفتاری خویش (چنانچه عادت دیرینهٔ زمان نسبت باهل‌کمال است) مینماید، باآن شدائد وگرفتاری‌ها بترجمهٔ‌کتاب مذکور موفق‌گردیده و روزیکشنبه‌سیزدهم رجب۸۴۳ه قمری (ضمج) دراصفهان‌آن را بپایان رسانده وخدمت بزرگی بعلم وادب ودین ومذهب نموده است ، بعضی از قسمت‌های‌آن ترجمه را درایّام مسافرت نوشت وهمواره درفشار روحی‌بود تادرسال۸۵۰ه ق بامرشاهرخ بدارش کردند.گویند دومرتبه طناب دار خواجه افضل پاره‌شد، فریاد می‌کردکه بشاهرخ بگوئید این‌عقوبت ما لحظه‌ای بیش‌نیست لکن نام نیك پنجاه سالهٔ خود را ضایع مکن ، چندانکه بزرگان سعی‌کردند مؤثر نشد، این قضیه برشاهرخ مبارك نگردید و بفاصلهٔ هشتاد روز درگذشت .

دیدی‌که خون ناحق پروانــه شمع را   چندان امان ندادکه شب را سحرکند

مخفی‌نماندکه‌کتاب ملل ونحل شهرستانی بار دیگر نیز بتصدی مصطفی‌خالق دادهاشمی درسال ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ه‌ق بپارسی ترجمه شده و این ترجمه نیز موسوم بتوضیح‌الملل میباشد . یك تن دیگر نیز از خانوادهٔ ترکه ، بنام افضل‌الدین محمد (بدون قید صدر) وجود داشته‌که معاصرشاه تهماسب صفوی(۹۳۰ـ۹۸۴ه قمری) بود، موافق‌آنچه دربعضی موارد (که فعلا از نظرم رفته) دیده‌ام نام پدرش حبیب‌الله است و ترجمهٔ حال‌او موکول بتواریخ و سیر میباشد و مقصود در اینجا فقط اشارهٔ اجمالی بتعداد افضل‌الدین ترکه میباشد وبس .

اما سید صائن‌الدین علی بن محمد بن محمد ترکه‌که اشاره شد ، بصائن‌اصفهانی مشهور، ومعروف‌ترین افراد این خانواده میباشد ، معقول ومنقول را جامع ، درکلام و تصوّف ماهر ، درجفر و اعداد و بعضی از علوم غریبه دیگر توانا و قادر بود و در عداد مشاهیر حکما بشمار میرفت . بعد از تکمیل تحصیلات لازمه باشارهٔ برادر بزرگ خود بحجّ رفته و قدم بدائرهٔ سیر و سلوك‌گذاشت ، مدتی درمصر و شام بسر برد ، بخدمت‌علما و مشایخ صوفیّه رسید ، از هرخرمنی خوشه‌ای چید ، باز باصفهان برگشته و بتدریس اشتغال ورزید، مدتی ازطرف شاهرخ میرزا بقضاوت‌یزد منصوب ولی موردحسد بدبینان گردید ، بواسطه پاره‌ای کلمات صوفیانه‌که از وی شنیده بودند متّهم شد و مدتها تحت آزار و شکنجه قرارگرفت ، اموالش بغارت رفت، او نیز با قوهٔ قلمی مدافعه می‌کرد تا آنکه بالاخره تبرئه شده ودرسال ۸۳۰ یا ۸۳۶هـ قمری (ضل یا ضلو) بدرود جهان‌گفت و تألیفات عربی و پارسی بسیاری نیز بدو منسوب دارند :

۱- اسرارالصلوة ۲- شرح فصوص ۳- شرح قصیدهٔ ابن‌فارض ۴- مفاحص ۵- نفثةالمصدور که دوکتاب بدین‌اسم داشته وبقید اوّل و ثانی از همدیگر امتیاز یافته است، اصل مرام او درهردو، مدافعه ازخود وجواب از اعتراضات اهل‌حسد بود واینکه همهٔ آنها ناشی ازبی‌اطّلاعی یااغراض نفسانی‌است وغیراینها. ازاشعار صائن‌الدین‌است:

اگرچه طاعت این شیخگان سالوس‌است — که جوش‌وولوله‌درجان‌انس‌وجان‌انداخت
ولی بکعبه ،که گر جبرئیل طاعتشان — بمنجنیق تواند برآسمان انداخت

ناگفته‌نماند: ترکه (بضمّ اوّل) خانواده‌ایست‌بزرگ وترکی زبان‌ازشهر خجند ترکستان، که ازعهد مغول تا دورهٔ صفویّه، دراصفهان ازخانواده‌های معروف ومحترم بشمارمیرفت بعضی از افراد ایشان مصدر خدمات شایانی نسبت بعالم علوم ومعارف بوده‌اند.

(مقدمه ترجمه ملل و نحل و بعض موارد دیگر)

خواجه **افضل‌الدین ، محمدکاشانی -** بعنوان باباافضل مذکورشد ودر بعض جاها دیدم‌که‌گاهی اورا نیز بخواجه موصوف دارند .

خواجه **امین‌الدوله**، طبیب، بهمین‌عنوان معروف، اسمی ازاو درتواریخ وسیر مذکور نشده، از اعاظم حکما و اطبّا وطبیب خاص‌ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکوخان مغولی بود. سال وفاتش مضبوط نیست، لکن از رجال قرن هشتم بوده و شاید اوائل قرن نهم را نیز دیده باشد. (ص۲۳۴ ج۱مر)

خواجه **اوحد سبزواری**، بعنوان **اوحد سبزواری** قبلا مذکور شد.

خواجه **پارسا، محمدبن محمد** - بعنوان **پارسا محمد**، نگارش یافت.

خواجه **جمال‌الدین**، بعنوان **ساوجی سلمان**، مذکور خواهد شد.

خواجه **حافظ**، بعنوان **حافظ شیرازی**، نگارش دادیم.

خواجه **حسن دهلوی**، بعنوان **دهلوی حسن بن علی**، خواهدآمد.

خواجه **ربیع بن خثیم**، اسدی ثوری تمیمی‌کوفی تابعی. ادیب لغوی محدّث مفسّر، متعبّد متنسّك، کنیه‌اش‌ابوزید، اقوال‌او درتفسیر منقول و اقوال علمای رجال دربارهٔ او مختلف، چنانچه در روضات‌الجنّات با اوصاف مذکوره‌اش‌ستوده ودرمجمع‌البیان از وی‌بامام متقدّم متبحّر وشیخ متقدّم تعبیرمیفرمایند. بروایت‌کشی، یکی‌ازچهارتن اتقیا وممدوحین زهّاد ثمانیه (که بهمین عنوان، مذکور خواهیم داشت) میباشد، دراتقان‌المقال و خلاصةالاقوال نیز در قسم اوّل کتاب‌که برای ترجمهٔ حال عدول و ثقات و معتمدین تخصیص داده‌اند بترجمهٔ حال وی پرداخته‌اند، درتنقیح‌المقال وخلاصةالتنقیح نیز بوثاقت وی حکم‌کرده‌است، شیخ‌بهائی درجواب‌سؤال شاه عباس صفوی نگاشته است‌که خواجه ربیع، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و بسیار مقرّب بود، هنگامی‌که لشگر اسلام برای جهاد باکفّار بخراسان‌آمده بودند در آنجا بدرود جهان‌گفت. ازتاریخ ابن‌اعثم‌کوفی وبعض مصنّفات‌حمدالله مستوفی وبعض دیگر از ارباب سیَر جلالت و عظمت خواجه ربیع منقول و ازکلمات او است‌که اگر این معاصی نیز متعفّن وگندیده میبود و بوی بَدِ آنها ظاهر میشد هیچکس در پهلوی

کسی ننشستی، نیز از باب ششم کتاب دهم احیاءالعلوم غزالی نقل است که خواجه ربیع درخانهٔ خود قبری کنده بود هرموقع که در خود قساوتی ملاحظه میکرد توی آن قبر میرفت وبلندشده و بسیار درنگ کرده پس میگفت: **رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ** این آیه را مکرر مینمود وعاقبت بخودش جواب میداد: **یا ربیع قد رجعناك فاعمل** و نظائر این اقوال و افعال حقائق مثال، ازآن عارف ربّانی بسیار نقل شده‌است. بعضی دیگر از علمای رجال، مذموم و مطعون و مشکّك و فاسقش می‌پندارند و از متخلّفین بیعت حضرت امیرالمؤمنین ع‌اش میشمارند، با اینکه اینگونه نسبت‌ها جسارت و غفلت از حقیقت حال بوده ودرمقابل ادلّهٔ متقنه دور ازانصاف میباشد بازهم بسط زاید را خارج از وضع کتاب دیده و محول بکتب مبسوطه مربوطه میداریم.

خواجه ربیع، درحدود سال‌شصت ویك یا سه یاهفتادم هجرت، درارض‌خراسان وفات یافت، دریك فرسخی مشهد مقدّس رضوی ع مدفون شد، قبرش تازمان ما معروف و مشهور است، قبّه و خرگاهی داشته واز بلاد بعیده بزیارتش می‌آیند، درمیان عجم بخواجه ربیع شهرت دارد و اجمالا تذکّر میدهدکه خواجه ربیع، غیراز ربیع‌بن‌خثیم است‌که درتهذیب و کافی درباب احکام طواف مریض از حضرت صادق ع روایتی دارد.
(احیاءالعلوم وص۲۸۳ت و ۶۰لس وکتب رجالیه)

خواجه رشیــد یا **خواجه** رشیدالدولة یا **خواجه** رشیدالــدین } **فضل‌الله بن‌عمادالدولة** - بعنوان‌ابن‌ابی‌الخیر، نگارش‌یافته ودر زبان اهالی ماآذربایجانیها بخواجه رشید مشهور است.

خواجه **رشیدالدین، محمد بن محمدبن عبدالجلیل** - بعنوان رشید وطواط خواهدآمد.

خواجه **رکن‌الدین، محمود** - بعنوان شاه سنجان خواهدآمد.

خواجه **عبدالله انصاری هروی، بن ابی‌منصور بن ابی‌ایوب علی**- نسبش با شش واسطه باباوایّوب انصاری صحابی منتهی میشود، ازمشاهیر عرفا ومحدّثین وفقها وکبار مشایخ‌صوفیّه، کنیه‌اش ابواسمعیل، لقب‌مشهوریش‌شیخ‌الاسلام

است ، چون مولد بلکه مدفنش نیز بنا برمشهور ، هرات بود به پیرهری نیز موصوف میباشد . خواجه درچهار سالگی بمکتب رفت، درنه سالگی شعر خوب میگفت، مورد حسد اقران گردید ، بجهت خدمت دین مقدّس اسلامی سیاحتها کرد ، احادیث بسیاری از ثقات محدّثین فرا گرفت وبقول خودش ، (والعهدة علیه) حافظ سیصد هزار حدیث با هزار هزار سند بود ،گوید حافظه‌ام بحدّی بوده‌که تمامی نوشته‌های خود وهرچه راکه از قلمم می‌گذشت حفظ میکردم واز تألیفات او است:

۱- انس‌المرید ۲- انوارالتحقیق ۳- تفسیرآیةالخلق : اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلٰافِ اللَّيْلِ وَالنَّهٰارِ الخ که آیهٔ صدوپنجاه ونهم سورهٔ بقره‌است **۴- ذم‌الکلام ۵- شمس‌المجالس ۶- مناجات فارسی ۷- منازل‌السائرین الی‌الحق** در تصوف ، صاحب ترجمه این کتابرا بخواهش جمعی ازاهل هرات‌که طالب وقوف بهمین‌مرام بوده‌اند تألیف کرد ، درقاهره چاپ شده وکمال‌الدین عبدالرزاق آتی‌الترجمة شرحش‌کرد و ازفقرات مناجات خواجه است : **الهی** هرکه را عقل دادی پس چه ندادی وهرکه را عقل ندادی پس چه دادی ، **الهی** اگرکاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان است ، **الهی** اگرگوئی بندهٔ من ازآسمان میگذرد خندهٔ من و نیز از او است : درطفلی پستی درجوانی مستی درپیری سستی پس‌کی خداپرستی واز رباعیّات او است:

مست‌توام، از باده وجام‌آزادم　　　صید توام ، ازدانه ودام‌آزادم
مقصودمن‌ازکعبه وبتخانه‌توئی　　　ورنه من‌ازاین‌هردومقام‌آزادم

دی‌آمدم و نیامد از من‌کاری　　　وامروز زمن‌گرم نشد بازاری
فردا بروم بی‌خبر از اسراری　　　ناآمده به بود ازاین، بسیاری

عیب است بزرگ ، برکشیدن خود را　　　از جملهٔ خلق ، برگزیدن خود را
از مردمك دیده بباید آموخت　　　دیدن همه‌کس را و ندیدن خود را

خواجه عبدالله بسال ۳۸۳یا۳۹۶یا۳۹۷ه قمری (شفج یا شصو یا شصز) درهرات متولد و بسال ۴۸۱ه قمری (تفا) بنا برمشهور درآنجا وفات یافت و درگازرگاه مدفون‌گردید و

یا وفاتش درقندهار (یا قهندز مصر، یاقهندز طوس ویا مداین واقع) ودرقرب قبرحذیفه مدفون گردید.

(ص ۴۵۰ ت و۶۵ ج ۱ مع و۱۰۴۹ ج ۲ و ۳۱۰۰ ج ۴ س و۱۲۸ هب و۱۸۹۲ مط وغیره)

خواجه **عبدالله سامی**، بعنوان **سامی خواجه عبدالله** خواهدآمد .

خواجه **عبید زاکانی** ، بعنوان **زاکانی** خواهدآمد .

خواجه **عصمت الله، بخاری**- از اکابر شعرای قرن نهم هجرت میباشد ، مردی بزرگ ومستعدّ بود، نسبش بحضرت صادق ع موصول میشود، درجمیع اقسام شعری مهارت داشت ، سلطان خلیل بن امیرشاه ، تمامی فنون شعر را از وی اخذ نمود، دائماً انیس و جلیس وی بود، حرمت اورا رعایت مینمود ، چون سلطان خلیل ازحکومت بخارا عزل ودرزندان الغ بیگ افتاد خواجه مترنّم این ابیات دردناك گردید:

کاش فـرمودی بشمشیر جـدائی کشتنم — تا بخواری درچنین روزی ندیدی دشمنم
باغبان گـو ، درته دیـوارگلزارم بکش — بیحضورش گر کشد خاطر بسرو و سوسنم
شهسوارم کی خرامد بـاز تا دیوانه وار — خاك وخون آلوده خودرا برسرراه افکنم
خوندل زان رو همی بارم زشریان دوعین — کز فراقش نشتر خونی است هرمو برتنم
تا ز عصمت کی شودآثار دوران خلیـل — کاین بتانی راکه ناحق میپرستم بشکنم

بهاءالدین برندق ، از شعرای معـاصر خواجـه ، اصلش از سمرقند ، شاعری خوشگو و ندیم پیشه و مایل بهجو و مطایبه بود ، از این رو شعرای وقت با وی راه مدارا ومسالمت پیموده و اورا استاد می گفته اند و او درهجو خواجه عصمت گوید :

در بخارا خواجه عصمت، شهرتی دارد تمام — درخراسان خواجه عصمت نیست، بی بی عصمت است

زمان وفات و مشخصّات دیگر بدست نیامد. (۶۱ و۶۳ مرآت الخیال)

خواجه **میرعلی** ، تبریزی بعنوان **تبریزی خواجه میرعلی** مذکور شد.

خواجه **علی سیاه پوش** ، بعنوان **سیاه پوش** خواهدآمد .

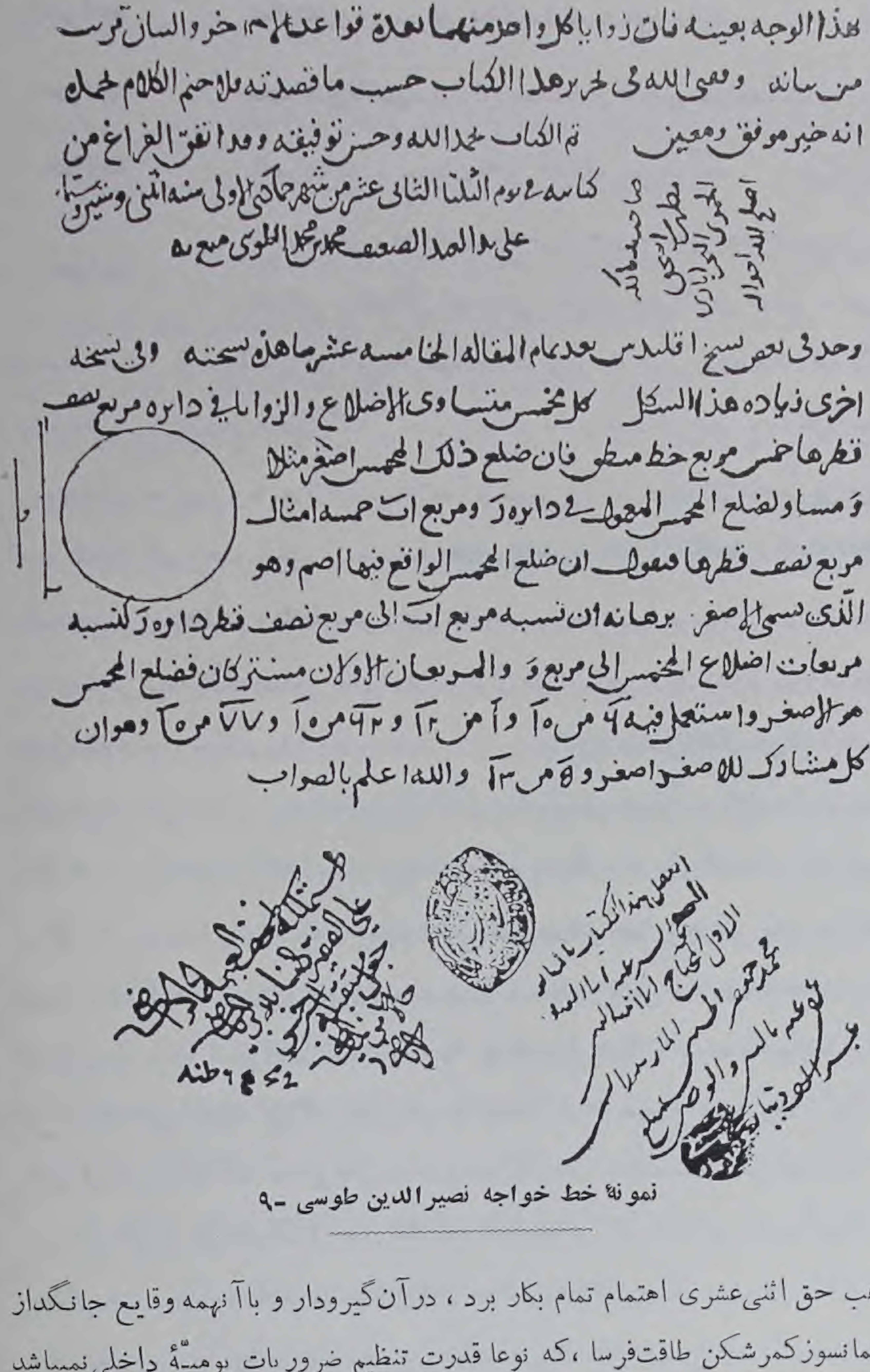
خواجه **عماد فقیه**، بعنوان **عمادالدین فقیه** خواهدآمد .

خواجه **کمال‌الدین**، بعنوان **بندار رازی** مذکور داشتیم.

خواجه **مجدالدین‌فارسی**، بعنوان **مجدالدین فارسی** خواهدآمد.

خواجه **ناصربخاری**، بعنوان **ناصر بخاری** خواهدآمد.

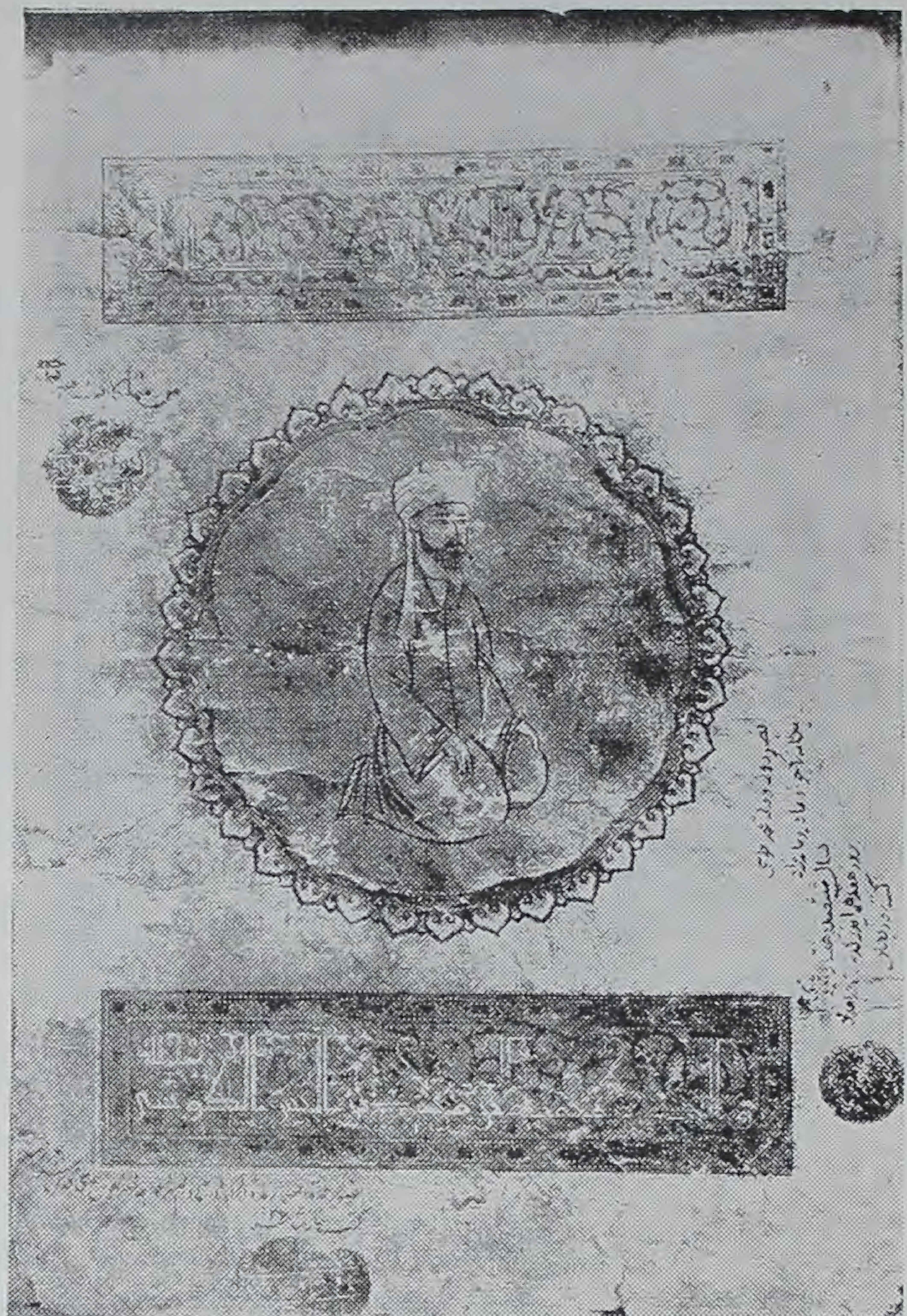
خواجه **نصیرطوسی، محمد بن محمد بن حسن** - جهرودی طوسی، عالم قدوسی، کنیه‌اش ابوجعفر، لقبش نصیرالدین طوسی، شهرتش خواجه، اصلش از بلدهٔ جهرود نامی از مضافات قم بود، بنا بقولی درپانصد ونود وپنجم وبنا برمشهور دریازدهم جمادی‌الاولی سال پانصد و نود و هفت از هجرت درطوس متولد گردیده‌است. صاحب ترجمه از اعاظم فلاسفهٔ مسلمین و اکابر حکمای متبحّرین میباشد که درکلمات اکثر اجلّه با عبارات متنوّعهٔ **محقق طوسی**، **افضل‌المتکلمین**، **سلطان‌الحکماء والمحققین**، **استادالبشر**، **علامة‌البشر**، **عقل حادیعشر** ونظائراینها موصوف است، ازمحاسن دهر ومفاخر شیعه بلکه تمامی عالم اسلام و توان‌گفت تمامی شرق بشمار میرود. مجمع مکارم اخلاق‌بود، حدّت ذهن وغایت دانش ونهایت‌بینش وی شهرهٔ‌آفاق میباشد، خدمات کشوری ومذهبی، ایرانی و اسلامی‌که ازآن یگانهٔ دهر بعمل‌آمد طاق ومسلّم مخالف و مؤالف و یگانه و بیگانه است. درچنان موقع باریك وتاریکی‌که مسلمانان خصوصاً ایران و ایرانیان دراثر حمله و هجوم لشگر شقاوت اثر مغول‌که شهر بشهر میرفتند، قتل عام میکرده، برپیر و جوان و مرد و زن و عالم و عامی و عارف و جاهل رحمی نمیکردند، بلکه شکم اطفال شیرخواره را نیز با سرنیزه پاره نموده وحیوانات را نیز می‌کشتند حتی نزدیك بودکه نام ایرانی از صفحهٔ تاریخ محو و نابودگردد، این نابغهٔ زمان قیام‌کرد، وزارت هلاکوخان را قبول نمود، بدین وسیله مغول خونخوار را تحت نفوذ خودآورد، درحقیقت برعقل هلاکو مسلّط شد، برای اصلاح بلاد و ارشاد عباد بغداد رفت، تدابیر لازمه را در انقراض شوکت پانصد و بیست و چهار سالهٔ خلافت عباسیه‌بکاربرد وتاآنجاکه میتوانست دراحیای این‌خاك پاك وترویج علم وادب وبپاداشتن


هذا الوجه بعينه فان زوايا كل واحد منهما ثلثة قواعد ... والسان ...
من ساند وفقنى الله فى تحرير هذا الكتاب حسب ما قصدته ملاحتم الكلام بحمد
انه خير موفق ومعين   تم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه ووقع الفراغ من
كتابته فى يوم الثلثا الثانى عشر من شهر جمادى الاولى سنة اثنى وستين وستمائة
على يد العبد الضعيف محمد بن محمد الطوسى

وجد فى بعض نسخ اقليدس بعد تمام المقالة الخامسة عشر ما هذه نسخته وفى نسخة
اخرى زيادة هذا الشكل كل مخمس متساوى الاضلاع والزوايا فى دائرة مربع نصف
قطرها خمس مربع خط منطق فان ضلع ذلك المخمس اصغر مثلا
ومساو لضلع المخمس المعمول فى دائرة ر ومربع اب خمسة امثال
مربع نصف قطرها فمعلوم ان ضلع المخمس الواقع فيها اصم وهو
الذى يسمى الاصغر برهانه ان نسبة مربع اب الى مربع نصف قطر دائرة ر كنسبة
مربعات اضلاع المخمس الى مربع ر والمربعان الاولان مشتركان فضلع المخمس
هو الاصغر واستعمل فيه ... وهو ان
كل منشارك للاصغر اصغر ... والله اعلم بالصواب

نمونهٔ خط خواجه نصیرالدین طوسی -۹

مذهب حق اثنی‌عشری اهتمام تمام بکار برد ، در آن گیرودار و باآنهمه وقایع جانگداز خانمانسوزکمرشکن طاقت‌فرسا ،که نوعا قدرت تنظیم ضروریات یومیّهٔ داخلی نمیباشد



عکس خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره -۱۰

عکس شماره ۱۰، از روی یك تصویر قلمی مذهب ولاژوردی قدیمی زیبائی که در تهران، در کتابخانهٔ ملی متعلق بجناب حاج حسین آقا ملك میباشد برداشته شده ، دوسطر خط کوفی که در قسمت بالا و پائین تصویر، در داخل تذهیب نوشته شده بدین شرح است : **المولی المعظم الامام الاعظم نصیرالملة والدین، محمدبن محمد بن الحسن الطوسی اطال الله بقاه** . دوبیت دست راست تصویر روشن و خوانا وآخرش مهر مدور (العبدروزبهان) است و خط زیرسطر تحتانی کوفی مذکور نیز این چنین است: تصویر عمدة العلماء و زبدة الحکما استادالبشر خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره*



عکس خواجه نصیرالدین طوسی قدس سره -۱۱

*جزء ثبت کتب‌خانه شده سنه ۱۲۶ بقرینه تاریخ مهربیضی زیرین باید رقم (۱) ومانندآن ازاین تاریخ (۱۲۶) افتاده ویا محو شده باشد و صحیح آن‌چنین باشد (۱۱۲۶) و مانندآن. بهرصورت نباید جلوتر از تاریخ مهر بیضی باشد . تمامی خطوط مهربیضی زیر این خط بدین نحو است : فدوی ، پادشاه غازی شاه عالم رحمن یارخان ۱۱۲۲ و هنوز معلوم نشده است که این مهر بیضی ازکیست . درسمت راست بالای تصویر زیر خط کوفی فوقانی این جمله است : من متملکات فقیر محمدجعفر، و زیرآن مهر مدور العبد محمدجعفر با بعضی خطوط لایقرء دیگر است .

عکس شماره ۱۱، نیز درمجلهٔ جلوه ، منتشره درتهران، بخواجه‌نصیر نسبت داده ودرص ۲۴۹ شماره ۵ سال دویم مورخ بدیماه ۱۳۲۵ گوید : این‌عکس بدیع‌تاریخی، ساختمان قرن‌هفتم‌هجری تقریباً هفتصد سال قبل میباشدکه از کاشی معرق ساخته شده و درجلوی خواجه سه‌عدد اسطرلاب ودرحاشیهٔ او برج حمل . ثور . جوزا . الخ نقاشی شده وادارهٔ مجلهٔ چهره‌نما ازیکی‌ازمغازه‌های مصر بدست‌آورده و درشماره ۲۱ سال ۲۸ هجری مجلهٔ چهره‌نما گذارده شده است‌که ماآن را از مجلهٔ مزبور کلیشه نموده و دراین شماره ازنظر خوانندگان محترم میگذرانیم . انتهی

هلاکوخان را بامر جلیل **ترتیب رصدخانه** تذکر داد ، هلاکو نیز نخست بعذر اینکه علم نجوم وقایعی راکه حتمی‌الوقوع است برطرف نمی‌کند مایل نبود، این دانشمند یگانه محض اشعار بیکی از فوائدآن علم‌گفت : پادشاه امر فرمایدکه یك تشت بزرگ مسی، بی‌اطّلاع اهل‌آن مجلس ، از بالای عمارت بپائین اندازند اینك همچنان‌کردند ، تمام حضّار از صدای هولناك برافتادن‌آن تشت در اضطراب شدند ، فقط خواجه وهلاکو در اثرآن اطّلاع قبلی اصلا متأثّر نگردیدند پس‌خواجه اظهارداشت‌که یك فائدهٔ علم‌نجوم این است‌که مردم پیش‌از وقت از وقوع حوادث مستحضر میشوند و درحین وقوع دچار اضطراب و وحشت نمی‌گردند ، هلاکو تحسین‌کرد و امر نمودکه اهتمام تمام درآن‌امر خطیر بکار برند .

خواجه درسال ۶۵۷ﻫ قمری‌احمدبن عثمان مراغی، معمار معروف وقت‌را مأمور کرد، روی تلّ بلندی‌که درشمال غربی مراغه (که درآن موقع پایتخت مغول‌بود) واقع میباشد ودر زمان‌حاضر ما ، در زبان‌آذربایجانیها برصد داغی (کوه رصد) معروف‌است، ساختمان وسیع باشکوهی درکمال آراستگی تأسیس نمایـد ، صنوف دقائق حکمت و صناعت را در اصول نجوم و هیئت بکار بـرد ، خود هلاکوخان و بعـداز فوت او پسرش اباقاخان‌نیز علاوه‌برتعیین‌اعتبار سنگین وعلاوه‌براموال معتنی‌بهی‌که برای‌مصارف‌این‌کار بعهده خزانه وعمّال دولتی‌حوالت داده‌بودند اوقاف سرتاسر کشور را برای‌تأمین مخارج رصدخانه درتحت‌اختیار خواجه‌گذاشتندکه عشرآن را دراین مرام عالی مصروف دارد. خواجه برای اجرای این مرام ، حکما و منجّمین اسلامی راکه شایستهٔ این‌امرخطیر بودند از اطراف و جوانب جلب نمود ، علاوه برایشان ، یك نفر دانشمند چینی هم‌که آن موقع درمراغه حاضر بوده در ترتیب تـاریخ معمول چینیان‌کمکی داشت ، ایشان بعضی ازآلات رصدی پیشینیان راکه ناقص بوده تکمیل‌کردند و بعضی دیگر را نیز‌که محل ضرورت بوده خودشان اختراع نمودند.

بعقیدهٔ بعضی از ارباب سیر، منکو قاآن از پادشاهان مغول‌کـه باکثرت هوش و

فراست امتیاز خاصی داشت تأسیس رصدخانه‌ای را تصمیم گرفت، نخست جمال‌الدین محمد بن طاهر بخاری را بانجام این مرام عالی برگماشت، چون او قدرت این امر باعظمت را نداشت هنگام فرستادن هلاکو بایران، دستور داد خواجه نصیر را که قبلاً آوازهٔ کمالات محیّر العقول اورا شنیده بود بدربار او روانه دارد که درمغولستان رصدخانه‌ای تأسیس دهد، لکن درموقع مقتضی، هلاکو چنان صلاح دید که این کار بامر او باشد ودرایران وقوع یابد. چنانچه اشاره شد، جمعی از اساتید نجوم و ریاضی را برای معاونت وکمك این کار (با انتخاب خواجه) از بلاد بعیدهٔ متفرقه جلب نمود، درمراغه دراختیار خواجه قرار داد که زیردست آن فیلسوف یگانه این امر خطیر را بطور اکمل انجام دهند، از آن جمله، موافق آنچه خود خواجه درمقدمهٔ زیج ایلخانی مذکور داشته، مؤیّدالدین عرضی ازدمشق، نجم‌الدین دبیران از قزوین، فخرالدین اخلاطی ازتفلیس، فخرالدین مراغی از موصل که اینان اسّ اساس این هیئت علمیّه رصدیّه بوده‌اند و قطب‌الدین شیرازی، محیی‌الدین مغربی، وفریدالدین ابوالحسن علی نیز معاونت درعمل رصدی داشته‌اند که ترجمهٔ حال هریك از اشخاص مذکور درمحل مقتضی از این کتاب نگارش یافته است مگر فخرالدین اخلاطی که چیزی از ترجمهٔ حال او علی‌العجالة دسترس ما نگردیده و وقت هم مقتضی تتبّع زاید نیست.

خواجه، دومرتبه، یکی درسال ۶۶۲ ودیگری اندکی پیش‌از وفات خود، برای بازدید اوقاف ببغداد مسافرت کرد که پس‌از وضع مستمریّات و حقوق مقرّره و مخارج آنها، مازاد را برای صرف درعمل رصدخانه درتحت نظر بگیرد، دراین اثنا هرچه را ازآلات رصدی وکتب منهوبه ازشام وبغداد و موصل که مقدورش بوده بدست آورد، در مراغه کتابخانه‌ای بس عالی ترتیب داد که بیشتر از چهارصد هزار کتاب را حاوی بود، مدرسه‌ای بسیار باعظمت نیز درآنجا بنا نهاد، افاضل اهل علم راکه مثل مور وملخ در اطراف و نواحی مختلفه منتشر بودند درآنجا جمع کرد و وسائل فراغت آنها را فراهم آورد بطوری که محصّلین ودانشجویان ستمدیده، آنهمه بلایای کمرشکن را فراموش کردند،

از هرطرف رو بدان قبلهٔ آمال آوردند، هرکسی فراخور استعداد خود علوم متنوّعه را از استادان ماهر فرا می‌گرفتند. بالجمله خواجه درنتیجهٔ عمل رصد، **زیج ایلخانی** معروف را بنام هلاکوخان نگارش داد و چند جدول هم که در زیجهای سابق نبوده درآن افزود و بهمین جهت اعتبار تمام یافت. مورّخین اروپا نیز موافق نقل معتمد، درسال هزار و شصت وسه از هجرت مطابق هزار و ششصد و پنجاه و دویم میلادی در شهر لندن جدول عرض و طول بلاد را از روی همین زیج ایلخانی ترجمه و منتشر نمودند.

هزاران افسوس، ازآن‌روکه‌کمترین مدت رصد، سی سال تمام راکه یك دورهٔ زحلی است لازم دارد و خواجه در شانزدهمین سال تأسیس رصدخانه وفات یافت، اینك عمل رصد و زیج ناتمام ماند، اگرچه صدرالدین، پسر بزرگ خواجه وبعداز فوت او نیز برادرکهترش اصیل‌الدین، عهده‌دار تکمیل‌آن بوده‌اند لکن (جگرها خون شود تا یك پسر مثل پدرگردد)کم‌کم رصدخانه متروك شد تادراین زمان، فقط اسمی بی‌مسمّی ازآن‌باقی‌مانده همینقدرکه‌آن تلّ شمال‌غربی مراغه‌را رصدداغی (کوه رصد) می‌گویند وبس،آن هیئت رصدیّه نیزکه برای این‌مرام عالی ازاطراف وجوانب احضار شده‌بودند پس‌از مدتی بدون اخذ نتیجه بازگشتند. غیاث‌الدین جمشید کاشانی‌آتی‌الترجمة، کتابی درتکمیل همین‌زیج‌ایلخانی‌خواجه‌که ناقص‌مانده‌بودتألیف‌نمود و بزیج خاقانی موسومش گردانید. باری خواجه علم منقول را از والد ماجد خود فخرالدین محمد بن حسن‌که تلمیذ فضل‌الله راوندی‌تلمیذ سیدمرتضی‌علم‌الهدی‌بوده ودیگر اجلّه اخذکرد، ازابن‌میثم بحرانی، شارح نهج‌البلاغه نیز تفقّه نمود، درحوزهٔ درس فقهی محقّق حلّی نیزحاضر میشد و مذاکرات ایشان درمسئلهٔ استحباب تیاسر درقبلهٔ عراقی مشهور میباشد. معقول را نیز از قطب‌الدین مصری، کمال‌الدین یونس مصری، فریدالدین داماد، شیخ‌معین‌الدین سالم‌بن بدران مصری معتزلی ودیگر فحول فریقین اخذ نمود، علاّمهٔ حلّی، قطب‌الدین شیرازی، بلکه ابن‌میثم بحرانی مذکور و دیگر اساتید فریقین نیز از تلامذهٔ معقولی خواجه بودند. حوزهٔ درس خواجه دارای شکوهی خاصّ وعظمتی مخصوص وقبلهٔ آمال

اکابر و فحول فریقین و مرجع استفادهٔ اساتید هرفن بود ، برای حل همه‌گونه مشکلات علمی درآنجا حاضرمیگردیدند، تمامی آنهارا با سر انگشت‌افکار ابکارآن‌نابغهٔ روزگار حل مینمودند و بیش‌از انتظار موفق بمرام خود میشدند .

از قضایای طریفه‌که در مقامع‌الفضل ، بخواجه نسبت داده‌آنکه : در یکی از سفرهای دریائی سی‌تن درکشتی همسفر بوده‌اندکه نصف ایشان مسلمان و نصف دیگر از یهود بود ، در اثر تلاطم دریاآن‌کشتی مشرف بغرق شد ناچار تبانی‌کردند براینکه‌آن مسافرین را یك یك بدریا اندازند تاکشتی قدری‌سبکترشود وازغرق‌شدن محفوظ ماند، خواجه‌که یکی ازآن مسافرین بوده حیلتی اندیشید ، تمامی ایشانرا بشکل دائره‌بطور مخصوصی نشانید ، همه‌را قانع و راضی‌کرد براینکه ایشان را نه نه بشمرند ، شخص نهمی را هرکس‌که باشد بدریا اندازند اینك درنتیجهٔ این فکرعمیق تمامی یهودیها را بدریا انداخته ومسلمانان نجات یافتند. بعضی‌از ارباب‌کمال همین قضیه را نظم وکیفیت و ترتیب نشاندن‌آن سی تن مسافرین‌کشتی را بدین روش بیان‌کرده است :

زترکان چهار و زهندو است پنج — دو رومی ابا یك عراقی بسنج
سه روز و شبی یك‌نهار و دولیل — دوباز وسه زاغ ویکی‌چون‌سهیل
دومیغ ودوماغ ویکی همچو دود — زنه نه شمردن بمیرد جهود

اشعارخواجه:آن یگانهٔ دهر را اشعاری نغز وطرفه ونیکو هم بوده است‌که بعضی‌ازآنها را مینگارد :

جزحق حکمی‌که حکم‌را شاید نیست — حکمی‌که زحکم‌حق فزون‌آید نیست
هرچیزکه هست‌آن چنان میباید — آن‌چیزکه‌آن چنان نمیباید نیست

موجود بحق واحد اوّل باشد — باقی همه موهوم و مخیّل باشد
هرچیز جزاوکه‌آید اندر نظرت — نقش دومین چشم احول باشد

منم‌آنکه خدمت تو کنم و نمی‌توانم — تویی‌آنکه چارهٔ من نکنی و میتوانی
دل من نمی‌پذیرد بدل تو یارگیرد — بتودیگری‌چه‌ماندتو بدیگری‌چه‌مانی

لذّات دنیوی همـه هیچ است نزد من | درخاطر از تغیّرآن هیچ ترس نیست
روز تنعّم و شب عیش و طـرب مـرا | غیراز شب مطالعه و روز درس نیست

نظام بی‌نظام ارکافرم خوانـد | چراغ کـذب را نبود فروغی
مسلمان خوانمش زیراکه‌نبود | مکافـات دروغی جـز دروغی

لوان عبدا اتی بالصالحات غدا | یود کل نبی مرسـل و ولی
وصـام ماصـام صوام بلاملل | وقـام ماقام قـوام بلاکسل
وعاش فی‌الدهر آلافا مؤلفة | عار من‌الذنب معصوم بلازلل
فلیس فی‌الحشر یوم‌البعث ینفعه | الا بحب امیرالمؤمنین علی ع

تألیفات خواجه : مؤلفات خواجه ، درفنون‌گوناگون و بـالخصوص درکلام و حکمت و ریاضیّات و الهیّات و علوم اسلامی همیشه مطمح نظر ارباب فنّ و محل استفادهٔ فحول فریقین است ، اغلب‌آنها بزبانهای اروپائی ترجمه شده ودرمدارس اسلامی موردتدریس و تدرّس میباشند ، بعضی ازآنها را بحسب مساعدت وقت و حـال و وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید :

۱- آداب‌البحث ۲- آداب‌المتعلمین ۳- آغاز و انجام در مبدأ و معاد انسانی و احوال قیامت بپارسی‌که درایران چاپ شده است **۴- آغاز و انجام حیوان و نبات ومعادن و متفرقات دیگر ۵- اثبات بقاءالنفس الانسانیة** و شاید همان بقاءالنفس بعد فناءالجسد باشدکه در زیر ضمن همین تألیفات مذکور است **۶- اثبـات‌الجوهر المفارق المسمی بالعقل** وآن را **اثبات‌العقل** نیزگویند **۷- اثبات‌العقل** رجوع بماقبل‌نمایند **۸- اثبات‌العقل‌الفعال ۹- اثبات الفرقةالناجیة ۱۰- اثبات‌اللوح‌المحفوظ ۱۱- اثبات‌الواجب‌تعالی ۱۲- اختیارات‌المهمات ۱۳- اختیارات النجوم ۱۴- اخلاق ناصری**که بپارسی ، بسیار مشهور و بارها درایران چاپ‌شده‌است. موقعی‌که ابوالفتح ناصرالدین ازافاضل امرای اسماعیلیّه وحاکم قهستان بود،آوازهٔ شهرت خواجه را شنید بجهت‌کثرت اشتیاقی‌که بدیدارش داشته بشهر قاین‌که کرسی ومرکز قهستان‌بوده دعوتش‌کرد، مقدمش را مغتنم شمرد ، همه‌گونه وظائف لازمهٔ تبجیل وتجلیل را معمول داشت خواجه نیزهمین‌کتاب‌اخلاق‌ناصری‌را بنام وی‌تألیف داد **۱۵- اساس‌الاقتباس**درمنطق **۱۶- استخراج‌التقویم ۱۷- الاسطوانة ۱۸- الاشکال‌الکرویة ۱۹- الاعتقادات ۲۰- اقسام‌الحکمة ۲۱- اقل‌مایجب‌الاعتقادیه ۲۲- الامامة ۲۳- الانعکاسیة**

مقاله‌ایست دربیان انعکاس شعاع **۲۴- اوصاف‌الاشراف** که بسال ۱۳۰۶ه شمسی باخطمیرزاحسین خان سیفی عمادالکتاب در برلین چاپ عکسی شده است **۲۵- الایام واللیالی ۲۶- البارع فی‌التقویم و احکام‌النجوم ۲۷- بقاءالنفس بعد فناءالجسد** یا **بعد بوارالبدن** که درمصر چاپ شده است **۲۸- بیست باب اسطرلاب** که درتبریز وتهران با خلاصهٔ شیخ‌بهائی چاپ سنگی شده است **۲۹- تجریدالاعتقاد** یا **تجریدالعقائد** یا **تجریدالکلام** که در رشتهٔ خود بی‌نظیر و محل توجه اکابر و فحول است، شرحهای بسیاری از طرف علمای فریقین براین‌کتاب نوشته شده و تاحال چندین مرتبه در ایران و بمبئی با شرحهایش چاپ شده است **۳۰- تجریدالمنطق ۳۱- تجریدالهندسة** چنانچه دربعض موارد است لکن ظاهراً تحریر الهندسة بوده و همان است‌که در ذیل مینگاریم **۳۲- تحریر اصول‌الهندسهٔ اقلیدس** که به تحریر اقلیدس معروف و در ایران و کلکتّه چاپ شده است **۳۳- تحریر اقلیدس** رجوع بماقبل‌شود **۳۴- تحریر اکرمالاناوس ۳۵- تحریرکتاب‌الکرةالمتحرکة ۳۶- تحریر کتاب‌المساکن ۳۷- تحریر مجسطی ۳۸- تحریرالمطالع ۳۹- تذکرةالهیئة** که درایران‌چاپ شده‌است **۴۰- تربیع‌الدائرة ۴۱- ترجمةصورالکواکب ۴۲- تسطیح‌الکرة**یا**رسالةفی‌تسطیح الکرة ۴۳- تعدیل المعیار ۴۴- التقویم العلائی ۴۵- تلخیص‌المحصل** یا **نقدالمحصل** که در ردّ و تهذیب و اختصارکتاب محصل افکار فخررازی بوده و هردو درسال هزار و سیصد و بیست وسه هجری قمری در مصر چاپ شده است **۴۶- تنسوق نامهٔ ایلخانی** در معرفت جواهر و معادن و خواص و قیمت‌آنهاکه برای هلاکوخانش تألیفش داده است **۴۷- تهافت‌الفلاسفة ۴۸- جامع‌الحساب‌فی‌التخت والتراب والکرة والاسطرلاب ۴۹- جام گیتی‌نمافی‌معرفةحقائق‌الاشیاء ۵۰- الجبر والاختیار** یا**الجبر والقدر ۵۱- الجبر والقدر ۵۲- جرم‌النیرین ۵۳- جواهرنامه** ، دور نیست که همان تنسوق نامهٔ مذکور باشد **۵۴- حل مشکل الاشارات والتنبیهات** که همان‌کتاب شرح‌اشارات معروف میباشد، بارها درایران ودومرتبه درلکناهو چاپ سنگی‌شده‌است، نام‌کتاب را دراوّل‌آن شرح‌اشارات نوشته ودرآخرش بهمین نام حل مشکلات‌خاتمه داده ودراین‌کتاب درهدم اساس‌شبهات فخررازی مساعی جمیله بکار برده است تا طلسم شبهه‌های سحر را باطل‌کنند . از عصای کلك اوآثار ثعبان‌آمده **۵۵- خلافت‌نامه ۵۶- خلق‌الاعمال ۵۷- رسالهٔ‌تسطیح‌کره** که‌بنام تسطیح‌کره ذکر شده‌است **۵۸- رساله‌درعروض ۵۹- رساله درکره‌واسطرلاب ۶۰- رساله**

در **کلیات طب** ۶۱- **الزبدة** ۶۲- **سی‌فصل** در معرفت تقویم رقمی و بارها در ایران چاپ شده‌است ۶۳- **شرح اشارات ابن‌سینا** که بنام حلّ مشکلات ذکر شد ۶۴- **شرح اصول الکافی** ۶۵- **الطلوع والغروب** که یك نسخه از آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران و یك نسخه نیز درخزانهٔ مصر موجوداست ۶۶- **ظاهرات الفلك** ۶۷- **علم المثلث** ۶۸- **الفرائض النصیریة** ۶۹- **الفصول النصیریة** ومحتمل‌است که‌همان‌سی‌فصل مذکور باشد ۷۰- **قواعد العقائد** که علاّمهٔ حلّی کشف‌الفوائد را در شرح‌آن تألیف داده وهم مستقلا وهم با همین شرح خود در ایران چاپ سنگی شده است ۷۱- **کلیات طب** که بنام رساله ذکر شد ۷۲- **المأخوذات** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصر موجود است ۷۳- **مساحة الاشکال** ۷۴- **المطالع** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار بزرگ تهران ویك نسخه نیر درخزانهٔ مصرموجود است ۷۵- **المعطیات** ۷۶- **المفروضات** که ازهریکی‌از این‌دو آخری یك‌نسخه درخزانهٔ مصرموجوداست ۷۷- **نقدالتنزیل** ۷۸- **نقدالمحصل** که بنام تلخیص‌المحصل مذکور شد.

وفات خواجه بقول بعضی درسال ششصد و هفتاد وسه و بزعم دیگری هفتاد وپنج میباشد لکن موافق مشهور و قول اکثر، روز غدیر ششصد و هفتاد و دویم هجری قمری (۶۷۲هـ) در بغداد واقع شد وبموجب وصیّت، جنازه را بمشهد کاظمین ع نقل‌کردند، علاءالدین محمد جوینی صاحب دیوان وجمهور اکابر وقت باازدحام عامّ درتشییع‌جنازه حاضر وخواستندکه درسمت‌پائین‌پای‌آن‌دو بزرگوار حفرقبر نمایند، ناگاه سردابی‌مرتّب ومزیّن‌ظاهر گردیدکه‌درآن نوشته‌شده بود: **هٰذا قَبرٌ قَدْ اِدَّخَرَهُ النّاصِرُ بِاللهِ الْعَبّاسی لِنَفْسِهِ** معلوم شدآن قبر، برای ناصر لدین‌الله سی و چهارمین خلیفهٔ عباسی (۵۷۵ـ۶۲۲هـ ق) تهیه‌شده‌بود لکن‌نصیبش‌نگردیده وخودش دررصافهٔ دمشق بخاك رفته‌است‌پس‌جسدخواجه را درآن سرداب نهاده و برلوح قبرش نوشتند: **وَكَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصيدِ**. عجب‌تر آنکه تاریخ بنای‌آن سرداب مطابق سال ولادت خواجه بوده است.

دهقان بباغ، بهر کفن پنبه‌کاشته — مسکین‌پدر، ززادن‌فرزندشادمان

در تاریخ وفات خواجه گفته‌اند :

نصیر ملّت و دین ، پادشاه کشور فضل — یگانه‌ای که چنو مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی‌الحجّه — بروز هیجدهم درگذشت در بغداد

سیدحسین بروجردی در نخبة‌المقال ضمن ترجمهٔ حال کسانی که نامشان محمد و پدرشان نیز محمد است درتاریخ ولادت و وفات خواجه گوید:

ثم نصیرالدین جدّه الحسن — العالم النحریر قدوة الزمن
میلاده یا حِرْزَ مَنْ لاحِرْزَ لَهُ = ۵۹۷ — وبعد **داع** (۷۵) قد اجاب سائله

چنانچه اشاره‌شد بعداز وفات خواجه عمل زیج ناقص مانده ودیگردانشمندان، بااینکه افاضل طراز اوّل وقت بوده‌اند ، یارای تکمیل‌آن را نداشتند .

هرکسی‌از رنگ وگفتاری‌بدین‌ره‌کی رسد — درد باید صبر سوز و مرد باید گام زن
قرنها بایدکه تا یك‌کودکی از لطف طبع — خواجه طوسی‌شود یا فاضلی صاحب‌سخن

(ص۶۰۵ت و۱۹۵هب و۴۶۴مس و۶۳۳ج۱مع و۳۵۲مرو۱۲۵۰مط و۴۵۸۲ ج۶س وغیره)

خواجه **نظام‌الدین، عبیدالله**- بعنوان **زاکانی** خواهدآمد .

خواجه **نظام‌الملك، حسن بن علی** - بهمین‌عنوان **نظام‌الملك** خواهدآمد.

خواجه **همام‌الدین** ، بعنوان **همام تبریزی** نگارش خواهد یافت .

خوار یا جواز ، یا جوار یا جوان ، علی اختلاف‌النسخ ، دراصطلاح رجالی، لقب **خالدبن نجیح** وترجمهٔ‌حال‌وی‌موکول بدان‌علم‌است.

خواربی یا جواربی (باجیم اوّل) علی اختلاف‌النسخ، دراصطلاح‌رجالی، لقب **صالح بن موسی** میباشد وشرح حالش درآن علم است .

خوارزمی[۱]

خوارزمی **ابوالوفاء**، از اکابر مشایخ عرفای خوارزم میباشدکه جامع علم وعمل و دارای حسن خلق بود، بهمین جهت **میرفرشته** و **فرشتهٔ**

۱ـ **خوارزمی**- منسوب بخوارزم (بروزن‌پابند)است وآن‌بنوشتهٔ مراصدالاطلاع ناحیهٔ*

روی زمین‌اش می‌گفته‌اند. رسالهٔ **کنزالجواهر** از او است وگویند ملای رومی ازآمدنش خبر داده بود. وی بسال هشتصد و سی و پنج از هجرت (۸۳۵ﻫ قمری) درگذشته و از رباعیّات او است:

بدکردم و اعتذار بدتر زگناه — زیراکه درآن‌هست سه‌دعوی تباه
دعوی وجود و دعوی قوه و فعل — لاحول ولا قوة الا باللّٰه

مشخّص دیگری بدست. (ص۱۵۱ج۲طرائق و۲۷۳سفینه و۵۳ریاض)

خوارزمی **علی بن محمد** - بعنوان **عمرانی** مذکور خواهد شد.

خوارزمی **قاسم بن حسین** - بعنوان صدرالافاضل خواهدآمد.

خوارزمی **محمدبن ابی‌القاسم** - بعنوان **زین‌المشایخ** خواهدآمد.

خوارزمی **محمد بن احمد بن یوسف** - کاتب، کنیه‌اش ابوعبداللّٰه ومؤلف‌کتاب مفاتیح‌العلوم میباشدکه بسال ۱۸۹۵م درلیدن چاپ و بدو مقاله مقسوم است: اوّلی، شش باب فقه، کلام، نحو، کتابت، عروض، اخبار را حاوی و دوّیمی نیز بنام منطق، فلسفه، طبّ، اعداد، هندسه، نجوم، موسیقی، خیال وکیمیا به نه باب مشتمل میباشد. وی بسال ۳۸۷ﻫ قمری (شفز) درگذشت. (۸۳۹مط)

خوارزمی **محمد بن عباس** - کاتب‌شاعرادیب‌لغوی، معروف بابوبکرخوارزمی، خواهرزادهٔ محمد بن جریر طبری، درنحو ولغت وشعر وانساب

---

*بزرگی است از ترکستان در ساحل جیحون‌که بلاد و قصبات و دیهات بسیاری مشتمل‌است، اغلب‌آنها بهمدیگرمتصل وکرسی ومرکزآنها جرجانیه میباشد. در ریاض‌العارفین‌گوید: مرکز آن، اورگنج بود، پس‌ازآنکه اورگنج بدست مغول خراب شد اکنون خیوق (بروزن زیور) بزرگترین شهرهای خوارزم است، گویند مساحت عرصه خوارزم هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ میباشد و دربعضی مواضع هست‌که زمخشر نیز یکی از دیهات خوارزم است. لفظ خوارزم، در زبان اهالی خودآن نواحی از دولفظ **خوار** بمعنی‌گوشت و **رزم** بمعنی هیزم ترکیب یافته‌است، چون ایشان در اول توطنشان ماهی را صید نموده وبا هیزمش بریان میکرده‌اند بهمین دو اسم خوارزم اشتهار یافته و بعدها ازکثرت استعمال، یکی از دوحرف **ر** بی‌نقطه افتاده وبخوارزم مشهورگردید. دراینجا بعضی از منسوبین این ناحیه را تذکر میدهد.

و فنون ادب علاّمهٔ عصر، یگانهٔ دهر، نابغهٔ روزگار، درهردیار باکثرت حفظ اشعار در غایت اشتهار و درمیان افاضل زمان مشارٌ بالبنان بود چون پدرش از خوارزم و مادرش از طبرستان بوده‌گاهی از این دولفظ نسبت دیگری اشتقاق داده و صاحب ترجمه را **طبرخزی** نیز گویند.

ابوبکر، وقتی، بعزم ملاقات صاحب‌بن‌عبّاد بخانه‌اش رفته وتوسط دربان (بدون اینکه اسمی از خود برده‌باشد) پیغام دادکه یکی از ادبا خواستار ملاقات‌است، صاحب بدربان‌گفت عهد وقرار ما این‌است هرکدام از ادباکه حافظ بیست هزاربیت، شعرعربی نباشد وارد منزل ما نگردد، ابوبکر پاسخ دادکه این مقدار از اشعار مردان باشد یا زنان، صاحب بمجرّد شنیدن این‌کلام قطع‌کرد براینکه ابوبکر خوارزمی است اینك اذن ورود داد و باکمال انبساط، وظائف ملاقات بعمل‌آمد لکن در حین وداع موافق دلخواهش نشد و این دوشعر را درحق صاحب‌گفته است:

لاتحمدن ابن‌عباد و ان هطلت — یداه بالجود حتی اخجل‌الدیما
فانه خطرات من وساوسه — یعطی و یمنع لابخلا ولاکرما

صاحب بعداز وفات او این را شنیده ودرجوابش نوشت:

اقول لرکب من خراسان قافل — اهل‌مات خوارزمیکم قال‌لی نعم
فقلت‌اکتبوا بالجص‌من‌فوق‌قبره — الا لعن‌الرحمن من‌کفرالنعم

ازکلمات نثری ابوبکر است‌که درصفت شعراگفته است: **ماظنك بقوم‌الاقتصاد محمود الا منهم والکذب مذموم الافیهم واذا ذموا ثلبوا و اذا مدحوا سلبوا واذا رضوا رفعواالوضیع و اذا غضبوا وضعواالرفیع و اذا افتروا علی‌انفسهم بالکبائر لم یلزمهم حد ولم یمتد الیهم یدالخ** و دراین‌فقرهٔ‌آخری اشاره بقضیهٔ فرزدق‌نموده‌که روزی هفتمین خلیفهٔ‌اموی سلیمان بن عبدالملك (۹۶ـ۹۹ه ق) این شعر فرزدق را:

فبتن بجانبی مصرعات — وبت افض اغلاق الختام

بخودش‌خوانده وگفت ویحك یا فرزدق، خودت اقرار بزناکرده ومستوجب‌حدّشرعی‌شدی فرزدق‌گفت. بحکم‌قرآن‌مجید نسبت بمن‌حرجی‌نبوده واستحقاق‌حدّرا ندارم‌آنجاکه‌فرماید: **وَالشُّعَرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِی کُلِّ وادٍیَهِیمُونَ وَاَنَّهُمْ یَقُولُونَ مَالَایَفْعَلُونَ**

پس عبدالملك خندیده و رهایش کرد، صفی‌الدین حلّی نیز ازهمین آیه اقتباس کرده وگوید:

نحن الذین اتی الکتاب مخبرا **بعفاف انفسنا و فسق الالسن**

تألیفات ابوبکر خوارزمی :

۱- دیوان شعر **۲- رسائل** که در قاهره و استانبول و بمبئی چاپ شده است **۳- مفیدالعلوم ومبیدالهموم** که دردمشق ومصر وقاهره چاپ شده است. وفات ابوبکر در نیمهٔ رمضان سال سیصدوهشتاد وسه یا نود وسه ازهجرت ۳۸۳ یا ۳۹۳ ه قمری در نیشابور واقع گردید.

(ص ۷۰۴ ت و ۱۲۸ هب و ۱۰۲ ج ۲ کا و ۸۳۸ مط و ۲۷۲ ج ۲ ع وغیره)

خوارزمی **محمد بن موسی،** فلکی ریاضی ،کنیه‌اش ابوجعفر (یا ابوعبدالله) ، از اصحاب علم ریاضی وهیئت میباشدکه با مأمون عباسی معاصر و تمامی کتابخانه خلافتی درتحت خلافت او بود . از تألیفات او است :

۱- استخراج تاریخ الیهود واعیادهم ، یك نسخه از آن بشمارهٔ $\frac{۲۳}{۲۵۱۹}$ درکتابخانهٔ بانگی فور موجود است **۲- التاریخ** **۳- زیج اول** **۴- زیج ثانی** ، این دو زیج بسند هند معروف ومحل اعتماد اهل فن است **۵- صورة الارض یارسم افریقیة** **۶- عمل الاسطرلاب** **۷- العمل بالاسطرلاب،** ظاهراً این، همان عمل الاسطرلاب است **۸- مختصر من حساب الجبر والمقابلة** که در لندن بطبع رسیده است . وی درسال ۲۳۲ ه قمری درگذشت.

(ص ۳۸۳ ف و ۸۴۱ مط و ۱۴۸ تذکرة النوادر)

خوارزمی **موفق بن احمد** - بعنوان اخطب خوارزمی ذکر شد.

خوارزمی **ناصر بن عبدالسید** - بعنوان **مطرزی** خواهدآمد .

خواص[۱]

خواص **ابواسحق ابراهیم بن احمدبن اسمعیل** - بغدادی ، ازکبارعرفا و مشایخ صوفیّه میباشدکه درمیان این طبقه بفضل و زهد وتقوی وکثرت توکل معروف و درمقامات طریقت متفرّد واز اصحاب جنید بغدادی و نظائر وی

۱- **خواص** - (بروزن عطار) بعربی زنبیل باف و زنبیل فروش را گویند وبعضی ازموصوفین بهمین وصف را تذکر میدهیم.

بود ، از اجرت زنبیل‌بافی امرار معاش میکرد ، بهمین جهت بدین لقب خواص شهرت یافت ویا بجهت آن است که خواص نام پدرش بوده و بعداز وفات‌او پسرش را نیزابراهیم خواص گفتند (بطریق اضافه). کلمات بسیاری در اصول طریقت بدو منسوب میباشد . بسال ۲۹۱ یا ۲۸۴ه قمری (رصا یا رفد) درطبریه ویا جامع ری بمرض اسهال درگذشت.

(ص ۶۹۰ ج ۲ مه و۷ ج ۶ تاریخ بغداد وغیره)

خواص **ابومحمدجعفر** یا **جعفر بن محمد**
خواص } بعنوان خلدی نگارش دادیم .

خوافی **احمد بن محمد بن مظفر** - کنیه‌اش ابوالمظفر مولدش‌شهرخواف (بروزن طواف) ازبلاد نیشابور ، ازمشاهیر فقهای شافعیه ودر مناظره و جدل بی‌بدل میباشد ، با ابوحامد غزالی معاصر و همدرس وهردو ازشاگردان امام‌الحرمین جوینی بوده‌اند . احمد ، متصدی قضاوت طوس و نواحی‌آن نیز شد وبسال پانصد تمام از هجرت درطوس درگذشت. (ص۲۹ ج ۱ کا و۲۰۶۶ ج ۳ س)

خوافی **محمود** - بعنوان **شاه سنجان** نگارش خواهیم داد .

خواندمیر **غیاث‌الدین بن همام‌الدین** - ملقب بخواندمیر ، (چنانچه خودش در اوّل‌کتاب دستورالوزرای خود بدین روش نگاشته) ویاموافق نوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم غیاث‌الدّین هم لقب وی بوده ، نامش محمد ، پدرش نیز دارای اسم یا لقب حمیدالدّین بوده است (این جمله منافی نوشتهٔ مذکور دستورالوزراء نمیباشد) بهرحال وی‌کاتب، منشی ، مورّخ‌کامل ، ودرشمار مشاهیر مورّخین عالم درقرن دهم هجرت معدود و مورد توجهات امیرعلی شیر نوائی بود . تألیفات سودمندی دارد :

۱- اخبارالاخیار ۲- تاریخ‌الوزراء ۳- جواهرالاخبار ۴- حبیب‌السیرفی‌اخبار افرادالبشر که بسیار مشهور و محل رجوع و استفادهٔ تمامی طبقات مردم است ، درتهران و بمبئی چاپ سنگی شده ، بسال ۹۲۷ بتألیف‌آن شروع ودرسال ۹۳۰ه (ظل) بپایانش رسانده و دارای وقایع عمومی عالم تاآخر سلطنت شاه اسمعیل‌اوّل صفوی(۹۰۶_۹۳۰ه قمری) میباشد . صاحب ترجمه این‌کتابرا بنام استاد خودکریم‌الدّین حبیب‌الله اردبیلی

ویا بنوشتهٔ بعضی برای خواجه حبیب‌الله‌ساوجی وزیر دورمش خان (حاکم هرات‌ازطرف شاه اسمعیل) تألیف داده و همانا اسم حبیب‌السیر نیز بجهت انتساب بیکی از آن دو تن مذکور است . **۵- خلاصة‌الاخبار** که ملخّص کتاب روضة‌الصفای پدر یا جدّش میرخواند آتی‌الترجمة میباشد که برای‌امیرعلی‌شیر نوائی تألیفش داده چنانچه‌جلدهفتم روضة‌الصفا رانیزکه مؤلفش‌موفق باتمام‌آن نبوده بانجام‌رسانده‌است **۶- دستورالوزراء** که بسال۱۳۱۷ه شمسی مطابق۱۳۵۷ه قمری در تهران چاپ‌شده‌است **۷- غرائب‌الاسرار ۸- مآثرالملوك ۹- منتخب تاریخ وصاف ۱۰- مکارم‌الاخلاق** . خواندمیر، درسال۹۳۲هق بواسطه‌انقلابات داخلی هرات ناچار بهندوستان رفت وبا بابرشاه هندی و بعداز وفات‌او باپسرش همایون شاه انتساب یافت، کتاب قانون همایونی را بنام وی تألیف داد تادرسال ۹۴۲ه ق (ظمب) دراثنای سفرکجرات وفات‌کرد، جنازه‌اش بدهلی نقل شد ودرجوار قبر نظام‌الدین اولیا و امیرخسرو دهلوی مدفون‌گردید. موافق نوشتهٔ قاموس‌الاعلام کتابهای تاریخی‌او وپدرش باکثر السنهٔ‌اروپائی‌ترجمه شده‌است ، درموضوع پدر یاجدّ مادری‌بودن مؤلف روضة‌الصفا نسبت بخواندمیر (چنانچه اشاره شد) رجوع بمیرخواند نمایند .

(ص ۱۳۱ هب و بعض مواضع ذریعه و دیباچهٔ دستورالوزراء)

خوانساری[1]

خوانساری **سیدابوتراب بن سیدابوالقاسم بن سید محمد مهدی بن سیدحسن بن سیدحسین**- ویا موافق نوشتهٔ ذریعة نام وی‌عبدالعلی وپدرش جعفر بوده و ابوتراب و ابوالقاسم عنوان مشهوری وکنیهٔ ایشان میباشد. بهرحال جدّش همان

۱_ **خوانساری** - بفتح‌اول وسکون‌نون و الفی بعداز واو معدوله، چنانچه‌بین‌الخواص مشهور میباشد و ازخط وکتابت‌آقاحسین خوانساری وفرزندانش‌آقا جمال وآقا رضی نیز بهمان نحو نقل شده و دراجازهٔ محقق کرکی بملامیرك خوانساری ، **خوانیسار** نوشته یعنی بعدازحرف نون ، یك حرف **ی** نیز افزوده است (بروزن کالیجار). درمحاورات‌عامه بیشترمعروف بخونسار است با اسقاط الف و اشباع خاء مضمومه . ازسلافةالعصر سیدعلی‌خان و بعض ازبعینیات‌قدمای اهل سنت خنسار نقل شده باضم بی‌اشباع اول و اسقاط واو و الف. بهرحال همهٔ اینها ناشی‌از*

مؤلف رسالهٔ **عديمة النظير في تحقيق حال ابي بصير** است و خودش از اكابر علماى اماميّهٔ عصر حاضر ما بشمار ميرود، عالم عامل ، محقّق مدقّق ، فقيه اصولى، محدّث رجالى، معقولى منقولى، عابد زاهد، سخى ومتّقى وكريم النّفس، علاوه برعلوم شرعيّه ومعارف دينيّه جامع فنون متنوّعه ودرحساب وجغرافيا و رياضيّات وهندسه متبحّر بود، باغلب وظائف مندوبهٔ دينيّه هم از نماز و روزه و اعتكاف مسجدين سهله وكوفه وامثال آنها عمل ميكرد، از تلامذهٔ سيدحسين كوه كمرى (آتى الترجمة) بود، بعداز وفات او باكمال استقلال مشغول تدريس شد ودر احكام وفتاوى مرجع خاص وعام گرديد . تأليفات متنوعهٔ بسيارى داردكه برهانى قاطع بر تبحّر علمى وى ميباشد .

۱- **الاحكام الوضعية** ۲- **اصالة العدم** دراينكه حجّيت آن تعبّدى و يا عقلى ويا از روى بناى عقلا است ونيز فقط دراحكام جارى ميباشد ويا اعمّ است ۳- **اصول الفقه** ، دور نيست كه همان كتاب قصدالسبيل مذكور در ذيل باشد ۴- **بغية الفحول فى حكم المهر اذا مات احدالزوجين قبل الدخول** ۵- **البيان فى تفسير القرآن بطريق جديد** ۶- **التنبيه على ما اخطأ بعض المتفقهة** همانا مرادش ازآن بعض ، يگانه فقيه عصر خود سيد محمدكاظم طباطبائى است كه بعنوان يزدى بترجمهٔ حال وى خواهيم پرداخت ۷- **الحواشى على رجال ابى على** ۸- **الدرالفريد فى شرح التجريد** ۹- **سبل الرشاد فى شرح نجاة العباد** كه ده مجلّد بزرگ بوده و شرح دوباب صوم وارث درسال ۱۳۳۲ه قمرى درتهران دريك جلد، چاپ سنگى شده است ۱۰- **الصراح فى الاحاديث الحسان والصحاح** ۱۱- **الفوائد الرجالية** ۱۲- **قصدالسبيل فى اصول الفقه** ۱۳- **لب اللباب فى تفسير احكام الكتاب** ۱۴- **المسائل البحرانيه**

---

*اختلاف لهجه وكيفيت تلفظ اهالى و نبودن رسم الخطى مضبوط ميباشد چنانچه نظائرآن بسيار است والا «مشو احول، مسمى جز يكى نيست» . بهرحال خوانسار قصبه بلكه شهرى است ما بين جبال ، در چهار فرسخى جربادقان كه مردمانش نوعا زيرك و باهوش و ذكاوت هستند ،آبش خوشگوار، هوايش صاف، ميوه‌هايش خوب وفراوان وگاهى ضرب المثل ميباشد چنانكه گفته‌اند:

سه فرسخ تا سه فرسخ لاله‌زار است   بهشت روى دنيا خوانسار است

دراينجا ترجمهٔ حال بعضى از اكابر منسوب بدان بلده را تذكر ميدهد .

(ص ۱۹۶ ت وغيره)

۱۵- المسائل الخوانسارية ۱۶- المسائل الكاظمية ۱۷- مصباح الصالحين فی‌اصول‌الدين ۱۸- النجوم‌الزاهرات فی‌اثبات امامة الائمةالهداة وغیر اینهاکه بسیار است.

اساتید صاحب ترجمه، سیدحسین‌کوه‌کمری ، صاحب روضات، میرزامحمدهاشم خوانساری ، شیخ محمدباقر پسر شیخ محمدتقی صاحب حاشیه و بعضی دیگر ازاجلاّی وقت بوده واز ایشان و جمعی‌کثیر از اکابر روایت میکند. صاحب ترجمه روز شنبه‌نهم جمادی‌الاولی ۱۳۴۶ه قمری (غشمو) در نجف وفات‌یافت ، تعطیل عمومی شد ، بازار و دکّان بسته و تمامی طبقات مردم در تشییع جنازه‌اش حاضر شدند ، بموجب وصیّت ، در وادی‌السّلام دفنش‌کردند .

(ص ۳ ج ۲ عه و بعض مواضع متفرقه از ذریعه)

خوانساری

سیدحسین بن سیدجعفر- حسینی‌موسوی، جدّپدری‌صاحب‌روضات آتی‌الترجمة ، از اکابر محقّقین علمای‌امامیّه میباشدکه بحسن تقریر و جودت املا و انشا و تحریر معروف ودارای اخلاق حمیده وصفات پسندیده‌بود درتقوی و زهد اشتهار تمام داشت، اصلا نماز شب و زیارت عاشورا از وی فوت نمیشد، درانجام مهمّات مسلمین و مواسات فقرای مؤمنین سعی بلیغ بکار میبرد ، ازمشایخ اجازه بحرالعلوم و میرزای قمی و نظائر ایشان بود ،کرامات بسیاری در راه مکّه و غیره بدو منسوب است ، تعلیقات **شرح‌لمعه، حواشی‌ذخیره، شرح دعای‌ابوحمزه وشرح زیارت‌عاشورا** از تألیفات او میباشد . در هشتم رجب سال ۱۱۹۱ه قمری (غقصا) وفات یافت .

(ص ۲۰۰ ت)

خوانساری

حسین بن محمد - بعنوان **محقق خوانساری** خواهدآمد.

خوانساری

حقی - در تذکرهٔ نصرآبادی به‌**آقاحقی** عنوانش‌کرده ، ازفضلای عرفا و شعرای اوائل قرن یازدهم هجرت میباشد ، طبعش روان و درنهایت شگفتگی بود ، درمسجد جامع اصفهان خطابتی درکمال فصاحت می‌کردکه خالی از جذبه و حال نبوده و هنگامهٔ صحبت راگرم داشت. وی بسال۱۰۳۷ یا۱۰۷۷ه قمری (غلز یا غعز) درخوانسار درگذشت و از رباعیّات او است :

درمذهب اهل درد ،آن‌کس مرد است کـز خلق مجرّد ، ز علائق فرد است
خـورشید کـه هست عـالم آرا حقی روشن‌دل از آن‌است که تنها گرد، است

درمذهب ماگفت و شنیدی دگر است شبلی و جنیـد وبایزیـدی دگر است
کاری نگشایـد از نمـاز مـن و تـو درگاه قبـول را کلیـدی دگـر است

ظاهراً حقی تخلّص وی‌بوده ونامش بدست نیامد . (ص۲۹۷ نصرآبادی و ۱۱۱ ریاض)

خوانساری **ملاحیدر بن محمد** - ازعلمای‌معقولی قرن‌یازدهم هجرت‌میباشد، درمعقول ازاساتیدآقا حسین‌خوانساری‌آتی‌الترجمة (متوفی‌بسال ۱۰۹۹ه ق غصط) بود واز تألیفات او است :

۱- **زبدة التصانیف** بپارسی‌که راجع بامور دیانت است اصولا وفروعاً و قرآناً و حدیثاً ۲- **مضیئی‌الاعیان فی‌استخراج اسماء اهل‌البیت من‌القرآن** وغیراینها وسال وفاتش بدست نیامد . (سطر۱۶ ص ۱۹۷ت)

خوانساری **حاج میرزا زین‌العابدین** ، پدر صاحب‌روضات‌آتی‌الترجمة‌میباشد که ازاکابرعلمای وقت‌خود بود وکتاب **الاحباط والتکفیر** ازآثار قلمی وی میباشد و بسال ۱۲۷۶ه قمری (غرعو) درهشتاد و چهار سالگی درگذشت.
(ص ۲۸۰ ج ۱ ذریعه وغیره)

خوانساری **محمد بن حسین**- بعنوان‌آقا جمال مذکور شد .

خوانساری **میرزا محمدباقر**- بعنوان صاحب روضات خواهدآمد .

خوانساری **سید محمد مهـدی بن سید محمد بـن سیـد محمدصادق** - موسوی خوانساری اصفهانی ، از علمای امامیّـه عصر حاضرما میباشدکه درفقه و اصول و حدیث و رجال از تلامذهٔ سید ابوتراب خوانساری مذکور فوق بود، در روایت اخبارکتب شیعـه از همین استاد خـود و دیـگر اجلاّی وقت اجـازه داشتـه و از تألیفات او است :

۱- **احسن‌الذریعة فی‌تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة** وآن غیراز احسن‌الودیعهٔ مشهور

مذکور در زیر است **۲- احسن الودیعة فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعة** ویا **الباقیات الصالحات فی تتمیم روضات الجنات ۳- الانوار الکاظمیة فی احوال السادات الموسویة ۴- البرهان الجلی فی احوال زید بن علی ۵- بغیة اللبیب وغنیة الادیب فی شرح منطق التهذیب ۶- تنبیه اهل الحجی علی بطلان نسبة کتاب الفقه الرضوی الی الرضا ع ۷- التنبیه علی جواز الشبیه ۸- جامع الشتات فی النوادر والمتفرقات ۹- رشحات الاقلام فی تراجم الاعلام ۱۰- زبدة الکلام فی المنطق والکلام ۱۱- صرف العنایة فی حل معضلات الکفایة ۱۲- مسالك المتقین فی اجازات علمائنا المجتهدین ۱۳- منظومة النحو ۱۴- مواهب الباری فی ترجمة العلامة الخوانساری** (سید ابوتراب مذکور در فوق) **۱۵- نزهة المرتاض فی شرح طهارة الریاض ۱۶- نفائس الکلام فی شرح اسماء الله العظام** . درموقع طبع این اوراق که ماه ذی القعدهٔ سال ۱۳۶۶ه قمری است (غش سو) درقید حیات است سلمه الله تعالی و وفقه للخدمات الدینیّة الباقیة. مخفی نماندکه صاحب ترجمه نوهٔ برادر صاحب روضات الجنّات است .

(مواضع متفرقه از ذریعة و احسن الودیعة)

خوانساری **میرزا محمد مهدی بن میرزا محمدباقر**، خوانساری ، عالم فاضل، مجتهدکامل، فقیه اصولی ، محدّث رجالی ، مفسّر عابد زاهد، از علمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد ، از پدر خود صاحب روضات و عمّ خود سید محمدهاشم خوانساری ذیل الترجمة اخذ مراتب علمیّه نموده وازایشان روایت کرده واز تألیفات او است :

۱- ترجمهٔ فارسی الفیهٔ شهید ۲- تعلیقهٔ لمعة وشرح آن ۳- حاشیهٔ قوانین ۴- شرح الفیهٔ شهید ۵- شرح تبصرهٔ علامة که مبسوط واستدلالی وحاوی سه مجلد بزرگ است **۶- شرح نقلیهٔ شهید ۷- الفرائض الیومیة** که نام همان ترجمهٔ فارسی الفیهٔ شهیداست، درتهران چاپ سنگی شده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۰۷ ج ۱ عه)

خوانساری **میرزا محمدهاشم** - برادر صاحب روضات، سلسلهٔ نسبش درآنجا مذکور ، بچهارسوقی مشهور، از اکابر علمای امامیّه اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه حاوی فروع و اصول و جامع معقول ومنقول بود، از مشایخ اجازهٔ سید محمدکاظم یزدی آتی الترجمة و شریعت اصفهانی آتی الترجمة و نظائر ایشان وازتلامذهٔ والد ماجدخود میرزا زین العابدین خوانساری مذکورفوق وشیخ مرتضی

انصاری سالف‌الترجمة و دیگر اکابر وقت بود واز تألیفات او است :



عکس میرزا محمدهاشم خوانساری -۱۲

۱- الاستصحاب ۲- اصول آل‌الرسول دراستخراج ابواب اصول فقه از روایات اهل‌بیت عصمت ع ، در آن، روایاتی راکه‌از خانوادهٔ طهارت دراین‌موضوع ودرقواعد فقهیّه وارد است جمع و بمباحث اصول فقه مرتّب‌کرده وگوید : زیاده برچهار هزار حدیث متعلّق باصول فقه را با بیان کیفیّت دلالت آنها در این‌کتاب جمع کردم . جلد اوّل آن در حال حیات خودش چاپ شده است **۳- اصول‌الدین ۴- التجوید ۵- تنبیه الحکماءالابرار علی مافی‌کتاب‌الاسفار ۶- حاشیهٔ اسفار** که ظاهراً همان **تنبیه‌الحکماء** است **۷- حاشیهٔ ریاض ۸- حاشیهٔ شرح‌لمعه ۹- حاشیهٔ قوانین ۱۰- حاشیهٔ‌معالم ۱۱- الحج ۱۲- الصلوة ۱۳- الصوم ۱۴- صیغ العقود ۱۵- الغرة فی‌شرح‌الدرة ۱۶- مبانی‌الاصول.** صاحب‌ترجمه درماه‌رمضان۱۳۱۸ه قمری (غشیح) در نجف‌اشرف وفات یافت وشیخ‌محمد طه صاحب اتقان‌المقال بر جنازه‌اش نماز خواند ودر وادی‌السّلام مدفون‌گردید .   (ص ۱۴۱ ج ۱ عه و بعض مواضع ذریعة)

خواهرزاده درصورت اطلاق و نبودن قرینه ، بدو تن اطلاق میشود ، یکی بدرالدین محمد بن محمود خواهرزادهٔ شمس‌الائمّة محمد بن عبدالستّار که درسلخ ذی‌القعدهٔ ۶۵۱ه قمری(خنا) در گذشت. دیگری محمد بن‌حسین بن محمدبن‌حسین بخاری معروف به‌بکر، خواهرزاده از اکابرعلمای‌حنفیّهٔ ماوراءالنهر و مؤلف سه‌کتاب: التجنیس والمبسوط والمختصر و خواهرزادهٔ قاضی ابوثابت محمدبن احمدبخاری بوده ودرجمادی‌الاولی۴۳۳ه قمری(تلج)در گذشت.   (ص۱۶۳فوائدالبهیة)

خوبی که حرف سوم آن **ب** ابجد است رجوع بخویی یوسف، مذکور در زیر، که حرف مذکورش **ی** حطّی است نمایند.

خورا بضمّ اوّل، لقب ابوجعفر محمد بن موسی است و رجوع بعلم رجال نمایند.

خورجانی در اصطلاح رجالی، لقب محمد بن موسی است. در تنقیح المقال گوید: وجه نسبت آن معلوم نشده و دور نیست که جوزخان باشد با دوجیم و زای نقطه‌دار (که در **ج و** مذکور شد) و محتمل است که جوزجان باشد با جیم اوّل و خای نقطه‌دار چهارمی، چنانچه در رجال شیخ است و بهر حال تحقیق مراتب موکول بعلم رجال است.

خوزی[1]

خوزی **ابوحفص**، بعنوان **ابوحفص خوزی** در باب کنی خواهد آمد.

خوزی **سابور بن سهل** - ضمن ترجمهٔ پدرش تحت عنوان کوسج خواهد آمد و نسبت وی در اصل بخوزستان است.

خوزی **سهل بن سابور** - بعنوان کوسج خواهد آمد.

خوزی **قاسم بن عروة**، مصطلح رجال است ونسبتش ما بین خوزستان ایران و شعب الخوز مکّه مردّد بوده و رجوع بدان علم نمایند.

خولانی بفتح اوّل منسوب به **خولان بن عمرو** یا **مالك بن حارث بن مرة بن ادد** میباشد. خولان، پدر چندین قبیله است در شام از بطون قبیلهٔ کهلان از قبائل یمن، که هفت پسر داشته و هر یکی از آن هفت پسر پدر قبیله‌ای بوده و مجموع ایشانرا **بنی‌خولان** میگویند.

خولانی **ادریس بن فضل بن سلیمان**، ترجمه‌اش موکول بعلم رجال است.

۱- **خوزی** - بضم اول، منسوب بخوزستان ایران میباشد و گاهی منسوب بشعب الخوز را گویند که نام یکی از محلات مکه است و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد.

خولانی عبدالله بن ثوب بعنوان **ابومسلم** خواهدآمد .

خونساری درتحت عنوان خوانساری نگارش دادیم .

خویی[1]

خویی **حاج میرزا ابراهیم بن حسین بن علی بن غفار**- از طائفهٔ دنبلی ، از طوائف مشهورهٔ آذربایجان ایران ، مولد و مسکن ومدفنش شهر خوی ، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه عابد، زاهد ، متّقی ، جامع معقول ومنقول، درهریك ازفقه و اصول و حدیث و رجال وکلام و حکمت و اخلاق و عرفان و دیگر علوم متداوله متبحّر، مقتدای افاضل عصر خود ، از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة و سیدحسین کوه‌کمری آتی‌الترجمة بشمار میرفت. موافق آنچه خودش درآخر کتاب ملخّص‌المقال تصریح کرده حضور وی در درس شیخ انصاری درحدود هیجده یا بیست سالگی بود ، از شیخ محمدحسین کاظمی و شیخ مهدی نجفی کاشف‌الغطاء روایت مینماید. علاوه‌برمراتب علمیّه درکرم وسخاوت وشهامت نفس وخیرات ومبرّات راه خدا نیز مقامی عالی داشت ، تمامی ثروت و عایدات و منافع املاك و اموال فوق‌العادهٔ خود را درمصارف دینیّه صرف میکرد ، فقط نصف عشرآنها را درمصارف وضروریّات شخصی خود وخانواده‌اش مصروف مینمود. موافق نقل معتمد، درمجلسی ازعراق، سر یك مطلب‌فقهی، با حاج میرزا محمدحسین‌شیرازی آتی‌الترجمة، مذاکرهٔ علمی شد ، فتوای ایشان مغایر همدیگر بود ، بعدازآن خویی بکاظمین رفت ، علّامهٔ شیرازی در منابع و مدارك همان مسئله تجدید نظرکرد و حقانیّت خویی بروی مکشوف شد ، دردم بواسطهٔ قاصدی قضیّه را بخویی تذکّر داده و خودش نیز ازفتوای اوّلیش عدول نمود **فَاعْتَبِرُوا یٰا اُولِی‌الأَبْصٰار** . تألیفات منیفهٔ متنوّعهٔ صاحب ترجمة

۱- **خویی**- بضم اشباعی اول ، منسوب بخوی از بلادآذربایجان ایران‌است‌که افاضل بسیاری ازآنجا برآمده و بعضی از ایشان را تذکر میدهد .

بسیار و هریکی برهانی قاطع بر تبحّر علمی وی میباشد :

۱- **الاربعون حدیثا** با شرح و بیان که بسال۱۲۹۹ھ قمری در ایران چاپ شده است ۲- **تلخیص المقال فی تحقیق احوال الرجال** که در زیر بنام ملخّص المقال مذکور است ۳- **حاشیهٔ رسائل** استاد خود شیخ انصاری ۴- **الدرة النجفیة** در شرح نهج البلاغة که دوجلد بوده و در نجف تألیف و هردو در سال ۱۳۲۵ھ قمری دریك مجلّد در تبریز چاپ شده است ۵- **الدعوات** ۶- **رساله‌ای دراصول** ۷- **ملخص المقال فی تحقیق احوال الرجال** چنانچه خود مؤلف تصریح کرده ودرمقباس الهدایة نام این کتاب را تلخیص المقال الخ نوشته ودرایران چاپ سنگی شده است . صاحب ترجمة ، بسال ۱۳۲۵ھ قمری (که زمان اغتشاش ایران بود) درفتنهٔ اکراد، درصحن خانهٔ خود از بلدهٔ خوی، بدون هیچ عنوانی درهفتاد وهشت سالگی مقتول تیر گلولهٔ اشرار گردید .

(مقباس الهدایة و بعض مواضع ذریعة و دره و ملخص خود صاحب ترجمة)

خوئی

احمد بن خلیل - قاضی القضاة، حجة الاسلام، کنیه‌اش ابوالعباس، لقبش ذوالفنون وشهاب الدین یا شمس الدین ومولدش بلدهٔ خوی آذربایجان ، از مشاهیر حکما و فقهای شافعیّه میباشدکه پس از سنّ رشد وکمال، بشام رحلت کرد، مشمول عنایات ملك معظّم عیسی بن ملك عادل گردید، مدّتی بتدریس اشتغال داشت ، در نحو و فقه و اصول و رموز حکمیّه تألیف داده و از آن جمله کتاب بزرگی است که حاوی بیست علم است و تفسیر کبیر مشهور استاد خود فخررازی را که بمفاتیح الغیب موسوم و خود فخررازی موفق باکمال آن نبوده بپایان رسانید ، از طرف ملك معظّم قاضی القضاة دمشق بود، تا بسال ۶۳۷ یا ۶۳۹ھ قمری (خلز یا خلط) درهمانجا درگذشت. اینکه دربعض موارد تاریخ وفات اورا ۶۹۳ نوشته‌اند ظاهراً اشتباه بوده وناشی از تقدیم و تأخیر سهوی دو رقم ۹ و۳ مذکور در تاریخ دوّیمی مزبور است .

(ص۱۳۳هب و۲۸۷۲ج۵س)

خوئی

ملااحمد بن ملامصطفی- معروف بحاج ملاّآقا، فقیه محدّث متبحّر شیعی امامی محقّق مدقّق، در بیان وفهمانیدن دقائق علمیّه دستی

توانا داشت واز تألیفات او است :

۱- الارث ۲- مرآت‌المراد دررجال **۳- منظومهٔ دیات.** وی بسال۱۳۰۷ه قمری درشصت ودو سالگی وفات یافت . (۲۱۲ ج۱۱اعیان)

خویی **شیخ علی بن‌علی‌رضا-** خویی خاك مردانی ، از علمای امامیهٔ عصر حاضر ماکه ازتلامذهٔ آخوندخراسانی سالف‌الترجمة وشیخ‌هادی تهرانی سالف‌الترجمة بوده و تألیفات نافعهٔ بسیاری دارد .

۱- تشریح‌الصدور فی‌وقایع الایام والدهور کـه وقایع پنج ماه و سیزده روز ، از اوّل رمضان تا سیزدهم صفر از قلم او بر آمده و وقایع شهور دیگر وتتمّهٔ ماه صفر تألیف نشده وآن کتابی‌است نافع و پرازمناسبات فقهی و اصولی وحدیثی و معقولی وتاریخی و فکاهی **۲- تعادل و تراجیح** که حاشیـه برهمین باب‌کتاب معالم است **۳- تعـدیل الاوج والحضیض‌فی‌نفی‌الجبر والتفویض ۴- حل‌الاعضال‌فی‌جواب وسؤال** وآن شرح‌حدیثی‌است که درخصوص‌آیهٔ مباهله مابین مأمون وحضرت رضا ع جریان‌یافته‌است **۵- رد وهابیه** که دو رساله‌ایست مختصریکی‌عربی ودیگری‌فارسی **۶- شرح‌دعای صباح‌امیرالمؤمنین‌ع ۷- شرح قصیدهٔ‌عینیه‌حمیری ۸- عقد نکاح واخبار وانشا وشرط ضمن‌العقدی‌آن ۹- لسان التکملة فی‌جواب الاسئلـة ۱۰- وسیلة‌القربة فی‌شرح دعاءالندبة** وغیراینها. صاحب‌ترجمة درنهم رمضان ۱۳۵۰ه قمری (غشن) در دیه شرفخانه از نواحی تبریز وفات یافته است.

(ملخص تقریرات‌آقا میرزا محمدعلی اوردوبادی سالف‌الترجمة)

خویی **ناصر بن احمد بن بکر-** مکنّی باابوالقـاسم ، ادیب نحوی فقیـه شاعر بود ، نحو را از ابـوطاهر شیرازی و فقه را از ابـواسحق شیرازی فراگرفت ، مدتی درآذربایجان قضاوت‌کرد ، مرجع فنون ادبیّـه ومحل‌استفادهٔ اهل‌فضل بود، ازاطراف وجوانب حاضرحوزهٔ او میشدند و **شرح لمع ابن‌جنی** ازمصنّفات او میباشد و از او است :

نصیر ترابـا کان لم نکن — وعاة العلـوم رعـاة الامم
فتبا لعیش قصیرالـدوام — و وجدان حظ قریب‌العدم

در ربیع‌الاخر سال ۵۰۷هـ قمری (ثز) درحدود چهل ودو سالگی درگذشت.
(ص ۲۱۱ ج ۱۹ جم)

خوبی

یوسف بن طاهر- مکنّی بابویعقوب ، ازفضلای قرن‌ششم‌هجرت میباشد، که از تلامذهٔ میدانی بود ،**کتاب‌مجمع‌الامثال استاد مذکور خود را تلخیص‌کرده است** و سال وفاتش بدست نیامد . نگارنده‌گوید : ظاهر آن است‌که یوسف نیز ازبلدهٔ‌خوی‌آذربایجان‌بوده ومنسوب‌بدان‌بلده‌است چنانچه‌موافق‌قاموس‌الاعلام نگارش دادیم ، در جایی دیدم‌که حرف سوم‌آن ، (ب) ابجد و منسوب بخَوْب میباشد که بعربی، بفتح‌اوّل، بمعنی احتیاج‌است ویا بخوبه نسبت داردکه بعربی‌بمعنی‌گرسنگی وهم زمین خشك باران ندیده راگویندکه درمیان دو زمین باران دیده واقع باشد .
(ص ۱۳۳هب و ۲۸۷۲ ج۴س)

خیاری

ابراهیم بن عبدالرحمن بن علی‌بن موسی - مدنی‌شافعی خیاری، از فقهای شافعیّهٔ قرن یازدهم هجری مدینه میباشدکه درتاریخ و حدیث و فنون ادب تقدّم داشت ، ازمشاهیر عصر خود بود ، درسال یکهزار و هشتاد از هجرت بدمشق رفته ومورد توجه اهالی‌گردید و لوازم اکرام اورا معمول میداشتند، بین او و ادبای دمشق مشاجرات‌بسیاری‌بوقوع‌آمدکه‌آنها را درکتاب رحلت‌خودنگارش داده است ، عاقبت بعد از بعضی مسافرتها باز بمدینهٔ منوره برگشته و مشغول تدریس و تألیف شد تا بسال ۱۰۸۳هـ قمری (غفج) درحدود چهل و شش سالگی درگذشت و از تألیفات او است :

۱- تحفةالادباء و سلوةالغرباءکه معروف برحلت‌الخیاری میباشد ، مسافرت‌خود را از مدینه بروم و مصر و شام درآن‌کتاب شرح داده است ، بسال ۱۸۵۰م در لیبسك چاپ شده ویك‌نسخهٔ‌خطّی‌آن نیزدرقاهره درداراالکتب‌المصریة موجوداست **۲- خلاصة الابحاث والنقول، فی‌الکلام علی قوله تعالی لقد جائکم رسول** درولادت‌حضرت رسالت‌ص.
(ص ۵۷۰ ج ۱ س و ۸۵۱ مط)

خیاط

دراصطلاح رجالی ، لقب‌اسود بن ابی‌الاسود، حسن‌بن محمد، حسین بن موسی، زید بن عبدالله وجمعی دیگرمیباشد وترجمهٔ

حالشان موکول بکتب رجالیه است.

خیالی **شیخ احمد بن موسی بن شمس‌الدین** - معروف بخیالی ، ازفضلای قرن نهم هجری عامّه میباشدکه زاهد متّقی ومدرّس مدرسهٔ ازنیق و روزی یکصد و سی درهم برای او حق‌التدریس معیّن شده بود . بسال ۸۶۲ه قمری (طسب) درسی وسه سالگی درگذشت و ازتألیفات او است :

حاشیة علی شرح‌السعد علی‌العقائد النسفیة درتوحیدکه درلکناو واسلامبول ودهلی چاپ شده است . (ص۸۵۲مط)

خیالی **بخاری**، از شعرای قرن نهم هجری بخارا واز منتسبین الغ بیگ میباشد ، مدتی در هرات زیسته و بهمین جهت ویرا هروی نیز گویند . دیوان شعرش درترکستان و خراسان متداول بوده واز او است :

ای تیـر غمت را دل عشاق نشانـه — خلقی بتو مشغول و تو غـایب ز میانه
حاجی بره‌کعبـه و من طالب دیـدار — او خانه همی جوید ومن صاحب خانه
گه معتکف دیرم وگه ساکن مسجـد — یعنی‌کـه ترا میطلبم خـانـه بخانه
چون درهمه‌جا عکس رخ‌یارتوان‌دید — دیوانـه نیم من‌که روم خانـه بخانه
مقصود من ازکعبه و بتخانه تـوئی تو — مقصود تـوئی کعبـه و بتخانـه بهانه
تقصیر خیـالـی بـامیـد کـرم تست — یعنی‌که‌گنـه را به از این نیست بهانه

مرقد خیالی در بخارا ، اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .
(ص ۲۰۴ سفینه و ۲۰۷۱ ج ۳ س)

خیالی **هروی**، چنانچه اشاره شد همان خیالی بخاری فوق است .

خیام **عمربن ابراهیم یا محمد** - نیشابوری‌الاصل والمولد والمدفن، از مشاهیر صوفیّه وعرفای عهد سلاجقه و اعاظم حکما و ریاضیین اسلامی میباشدکه‌گاهی بخیامی وابن‌الخیام نیز موصوف بود . درتصوف ، حساب، لغت، فقه، تفسیر، نجوم، هیئت، تواریخ وسیر، تجوید وقرائت وفنون‌حکمت مقامی بس‌عالی

داشت، بالخصوص درریاضیات وحید عصر خود بشمارمیرفت، بتصریح بعضی ازدانشمندان درفلسفه و حکمت ، تالی شیخ ابوعلی سینا و حکمای یونان محسوب میشد ، از تلامذهٔ شیخ‌الاسلام ناصرالدین محمد منصور بود، باحسن صبّاح و وزیر اعظم نظام‌الملك صاحب مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد معاصر و درنزد سلاطین عصر خود بسیار محترم وتقرّبی بسزا داشته بلکه محرم راز سلطان سنجر سلجوقی گردید ،کرسی مخصوصی جنب تخت سلطان برای او تعیین شد ، برروی‌آن می‌نشست ، ازکثرت تبحّری‌که درنجوم و ریاضیّات داشته از طرف سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقی با هفت حکیم درجه اوّل دیگر برصد بعض کواکب و تحقیق اوضاع فلکی موظف‌گردید، او هم مدتی در رصدخانه بسر برد، زیجی ترتیب داده وجدول نظرات‌کواکب را اصلاح نمود، این‌حکیم وهمکاران خود او تاریخ شمسی جدیدی‌که مبدأآن روز تحویل‌آفتاب بحمل‌سال جلوس جلال‌الدین معظّم‌مطابق سال ۴۵۸ تاریخ یزدجردی (فرسی) و ۴۶۹ه قمری بوده وضع‌کردند وهمین است‌که از آن زمان باین طرف مدار تمامی تقاویم ایرانی میباشد ودیگر تواریخ مضبوطه درآنها را باآن تطبیق نمایند وآن را بجهت تازگی و انتساب بجلال‌الدین ملکشاه ، تاریخ محدّث و تاریخ جلالی و تاریخ ملی‌گویند ، اسامی ماههای‌آن نیز همان اسامی‌ماههای تاریخ باستانی وفرسی میباشدکه بقید جلالی وباستانی و فرسی و نظائراینها ازهمدیگر امتیاز دهند مثل فروردین جلالی و امثال‌آن **واین موضوع را درکتاب قاموس‌المعارف مبسوطاً نگارش داده‌ایم .**

روزی خیّام بمجلس وزیرکبیر عبدالرّزاق‌که ابوالحسن غزالی نیز حاضر و در اختلاف قرائت یك‌آیه مشغول مذاکره بوده‌اند وارد شد ، وزیر خوشدل‌گردیده وگفت **علی‌الخبیر سقطنا** وآن مطلب را ازخیّام استفسار نمود ، خیام اختلافات قرائات واسباب وعلل‌آنها را بالاطراف بیان‌کرد، یکی راکه موافق عقیدهٔخود بوده بااقامهٔ برهان‌دینیّه بردیگر اقوال ترجیح داد پس غزالی‌گفت ، خدا امثال شما را درمیان علما بسیارکناد، گمان نداشتم‌که یکی از قرّاء و علمای تجوید ، دانا و حافظ این مطالب بوده باشد تا

چه رسد بحکما . درتاریخ‌الحکماء در قوهٔ حافظهٔ خیّام‌گوید : کتابی را هفت مرتبه در اصفهان نگاه‌کرد ، بعد از مراجعت به نیشابورآن را از برخواند ، بعداز مقابله با اصل نسخه مطابق بوده و فقط تفاوت اندکی داشته است .

خیّام با این‌همه، بنوشتهٔ تاریخ‌الحکما ، نسبت بتعلیم و افاده بخلی وافرداشت، درجواب سئوالات وارده محض برای اینکه اصل مطلب را نگفته وسائل ، جاهل‌بماند بذکرمقدمّات دور ودرازغیرمربوط بمحل‌سؤال می‌پرداخت. روزی‌حجة‌الاسلام ابوحامد غزالی ، از وی پرسید تمامی اجزاء فلکی متشابه‌بوده و اصلا مزیتی بریکدیگر ندارند پس مرجّح قطب بودن یکی ازآنها (نه دیگری) چیست ؟ خیّام شروع کرد در اینکه حرکت ازکدام‌یك ازمقولات عشره میباشد، این مطلب راآن‌قدر طول دادکه صدای‌اذان ظهر بلند شد پس‌غزالی‌گفت: **جٰاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبٰاطِلُ** وبلند شد. بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام، چنانچه ازکلمات خودش نیز برمیآید ، نسبت بمحرّمات دینی ومنهیّات اسلامی بی‌پروا و لاابالی بوده است . ازآثار قلمی خیّام است:

۱- **براهین‌الجبر والمقابلة** که بسال ۱۸۵۱م باترجمهٔ فرانسوی‌آن درپاریس‌چاپ شده واز احاطهٔ اطلاعات علمی‌آن دانشمند یگانه درحیرتند ۲- **جبر ومقابله** که همان براهین مذکوراست ۳- **رباعیات** که‌بارها درایران‌وغیره‌چاپ‌شده ۴- **طبیعیات** ۵- **کون و تکلیف** ۶- **لوازم الامکنة** در اختلاف فصول ۷- **مساحت و مکعبات** ۸- **میزان الحکم** در شناختن قیمت جواهر بدون پیاده‌کردن‌آنها ۹- **وجود** وغیر اینها . از این جمله ، مشهورتر از همه رباعیّات او است، اگرچه بعضی ازآنها ، چنانچه ازقاموس‌الاعلام نقل شد، مشعر بربی‌پروائی و لاابالی‌گری وی میباشد لکن‌بعضی دیگر ازآنها دایر براخلاق ومواعظ ومعانی‌مبتکره‌بوده ودراثرهرچه‌که هست بسیارمؤثرمیباشند وازآن‌جمله‌است:

یك نان بدو روزگر شود حاصل مرد — وز کوزه شکسته‌ای دم آبی سرد
محکوم‌کم از خودی چرا باید بود — یا خدمت چون خودی چرا بایدکرد

چون عمر بسررسد چه‌بغداد وچه بلخ — پیمانه چو پرشود چه‌شیرین وچه تلخ

خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی / از سلخ بغرّه آید از غرّه بسلخ

این کوزه چومن عاشق زاری بوده است / در قید سر زلف نگاری بوده است
این دسته که درگردن آن می بینی / دستی است که درگردن یاری بوده است

خاری که بزیر پای هرحیوانی است / زلف صنمی و ابروی جانانی است
هرخشت که برکنگرهٔ ایوانی است / انگشت وزیری و سر سلطانی است

در کارگه کوزه‌گری بودم دوش / دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
هریك بزبان حال با من گفتند / گر کوزه‌گر و کوزه‌خر وکوزه فروش

گر گوهر طاعتت نسفتم هرگز / ورگرد گنه ز رخ نرفتم هرگز
نومید نیم ز بارگاه کرمت / زیراکه یکی را دو نگفتم هرگز

این گونه رباعیاتش بسیار است و ازآنچه دلالت برجبری بودن دارد:

من می‌خورم و هر که چو من اهل بود / می خوردن من بنزد وی سهل بود
می خوردن من حق ز ازل میدانست / گر می نخورم علم خدا جهل بود

خواجه نصیر طوسی سالف‌الترجمة در جواب آن گوید :

این نکته نگوید آنکه او اهل بود / زیراکه جواب شبهه‌اش سهل بود
علم ازلی علّت عصیان کردن / نزد عقلا ز غایت جهل بود

از اشعار عربی خیام است:

یدیر لی الدنیا بل السبعة العلی / بل الافق الاعلی اذاجاش خاطری
اصوم عن الفحشاء جهرا وخفیة / عفافا وافطاری بتقدیس فاطری

وفات خیّام بسال پانصد و نهم یا پانزدهم یا هفدهم یا هجدهم هجرت در نیشابور واقع شد و جنب قبر امامزادهٔ محمد محروق مدفون گردید.

(ص ۵۰۰ ت و۱۳۳هب و۲۰۰ ج ۲ مع و ۲۰۷۱ ج ۳ و۳۲۱۸ ج ۵ س وغیره)

خیبری در اصطلاح رجالی، بفرمودهٔ بروجردی، مجهول‌الهویة میباشد، بعضی از ارباب تراجم اوّل آنرا با جیم ، دوم آنرا **ب** ابجد وسوم آنرا **ی** حطّی نوشته‌اند. (جبیری)

خیر **شعیب عبدالله** - بعنوان حریفش مذکور شد.

خیر **محمد بن احمد بن حماد** - مصطلح علمای رجال بوده و ترجمه‌اش موکول بدان علم است، اینکه بعضی از اهل فنّ لقب محمد را باستناد روایت کشی، خیرانی نوشته‌اند اشتباه بوده و صریح عبارت روایت کشی آن است که محمد مذکور ملقّب بخیر میباشد.

خیرانی دراصطلاح رجالی، بفرمودهٔ تنقیح المقال بموجب بعضی از نسخ، لقب عبد خیر و عمارة بن زید میباشد و بموجب بعضی از آنها، لقب آن دوتن **خیوانی** با واو حرف سوم است و در برخی دیگر **حیوانی** است که اوّلش حرف **ح** بی‌نقطه و سومش واو میباشد و رجوع بخیر محمد هم نمایند و تحقیق مراتب درعلم رجال است.

خیرالدین **سید نعمان بن محمود**- بعنوان **آلوسی** گذشت.

خیروی **حسن بن ابراهیم**- ترجمه‌اش موکول بعلم رجال است.

خیری **زکریا بن آدم**- ترجمه‌اش درکتب رجالیه است.

خیری **میرزا یارعلی**- بعنوان حکیم خیری مذکور داشتیم.

خیطال **علی بن محمد بن السید** - بعنوان **ابن السید** در باب کنی خواهد آمد.

خیط باطل لقب مروان بن حکم میباشد که بعنوان **اوقص** نگارش دادیم.

خیوانی لقب رجالی عمارة بن زید ومحمد بن هلال میباشد وتحقیق حالشان موکول بدان علم و رجوع بخیرانی هم نمایند.

باب «د»

(بی نقطه)

دابقی دراصطلاح رجالی، لقب عبیدالله دابقی است و رجوع بدان علم شود.

داخوس دراصطلاح رجالی، **احمد داخوس** است و رجوع بدان علم شود.

دادیخی **حسین بن احمد بن ابی بکر**- معروف بدادیخی، ادیبی است بارع فاضل که در انشای ترکی و عربی ماهر و درشعر عربی نیزدستی توانا داشت و ازتألیفات او است:

۱- الفیض النبوع فی المسموع ۲- قرة العین فی ایمان الوالدین ۳- کتابی درسیاست.

صاحب ترجمه بسال ۱۱۷۵ھ قمری (غقعه) درهشتاد سالگی دراوائل ماه صفردرگذشت.

(ص ۴۹ ج ۲ سلك الدرر)

دارابی[1]

دارابی **سیدجعفر**- بعنوان کشفی خواهدآمد.

دارابی **میرزا محمدعلی**- بعنوان **بهار** نگارش دادیم.

دارانی **عبدالرحمن بن احمدبن عطیة**- دارانی دمشقی، مکنّی با بوسلیمان، از اکابر عرفا و رجال طریقت و مشایخ شام میباشدکه در میان این طبقه مسلّم خاصّ و عامّ و بکثرت فضل و زهد و تقوی معروف وازکلمات او است که

۱- **دارابی** - منسوب است بداراب ، از بلاد و ولایات فارس ، بمسافت۱۷۶ کیلومتر از جنوب شرقی شیرازکه هوایش سازگار و مشتمل برمعادن بسیاری می‌باشد و بنام بانی خود داراب بن بهمن بن اسفندیار موسوم است و بهمین جهت داراب گرد نیز گویندکه بامعرب‌خود داراب جرد معروف می‌باشد و بعضی از منسوبین همین موضع را تذکر میدهد.

در زهد و تقوی و موعظه‌گوید : **ابلغ الاشیاء فی‌ما بین‌الله و بین‌العبد المحاسبة** . ایضاً : **من عمل بلااتباع السنة فعمله باطل**. ایضاً : **افضل البکآء بکآء العبد علی مافاته من اوقاته علی غیر الموافقة** . صاحب ترجمه بسال ۲۰۳ (رج) یا ۲۱۵ (ریه) یا ۲۳۵ (رله) یا ۲۴۴ (رمد) ه قمری درگذشت . نسبت وی به دیهی داریا نام است از دیهات غوطهٔ دمشق که مولد ومسکن و مدفنش آنجا بوده و مزار مردم است و این نسبت برخلاف قیاس میباشد .

(صد و ۲۲۶ ج ۳ فع و ۳۴۶ ج ۲ مه)

دارقزی **عمر بن محمد**- بعنوان **ابن‌طبرزد** در باب کنی خواهدآمد.

دارالقطن[1]

دار قطنی **علی بن عمر بن احمد بن مهدی** - بغدادی دار قطنی ، شافعی یا شیعی، مکنّی با بوالحسن ، فقیه حافظ ، محدّث فاضل رجالی، از اکابر محدّثین و فقهای شافعیّه میباشدکه از شیخ ابوالقاسم بغوی و جمعی دیگر از مشایخ روایت‌کرده است ، در مذهب شافعی تفقّه نموده ودرعلم حدیث مسلّم اهل عصر خود بود ، در فقه و تفسیر و شعر و علوم ادبیّه و معرفت حال روات و موارد اختلافات فقها دستی‌توانا داشت.ابوبکر برقانی وابوالطیب‌طبری وحافظ ابونعیم‌صاحب‌حلیةالاولیاء و نظائر ایشان از وی روایت میکنند ، اکثر دواوین عرب راکه من جمله دیوان سید حمیری است درحفظ داشت و بهمین جهت بعضی بتشیّع وی رفته‌اند و ازآثار او است :

۱- **السنن** که بسنن دار قطنی معروف وبسال ۱۳۱۰ه قمری (غشی) درهندچاپ شده است ۲- **المختلف‌والمؤتلف** وغیرآنها. وی‌دردویم‌یاهشتم‌ذی‌القعده یادویم‌ذی‌الحجة ازسال ۳۸۵(شفه) قمری دربغداد وفات‌یافته ودرجوار قبر معروف‌کرخی مدفون‌گردید.

(ص ۳۵۹ ج ۱ کا و ۴۸۱ ت و۲۲۷ ج۳ فع و۲۰۸۶ ج ۳ س و۱۳۳هب و۸۵۶ مط)

دار قطنی **محمدبن حسن بن محمد بن زیاد** - شعرانی قاری ، حافظ مفسّر، مکنّی با بوبکر، از اکابر مفسّرین وقرّاء قرآن مجید بوده واز

۱- **دارالقطن**- بضم قاف، محلهٔ بزرگی بوده درسمت غربی بغداد مابین‌کرخ و نهر عیسی ، بعضی ازمنسوبین‌آن راکه **بدارقطنی** معروف هستند ثبت‌اوراق مینماید.

تألیفات او است :

۱- ارم‌ذات‌العماد ۲- الاشارة فی‌غریب‌القرآن ۳- دلائل‌النبوة ۴- شفاءالصدور در تفسیر **۵- معجم اصغر ۶- معجم اکبر ۷- معجم اوسط** و این هرسه در اسامی قرّاء و قرائات‌ایشان‌است **۸- المناسك ۹- الموضح فی‌معانی‌القرآن** وغیراینها. وی روزسه‌شنبه سوم شوال ۳۵۱ه قمری (شنا) درگذشت .

(از مسوده‌هایم نقل شد و مأخذ خصوصی از نظرم رفته است)

دارکی

عبدالعزیز بن عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز- مکنّی‌باْبوالقاسم، مشهور بدارکی ، از اکابر فقهای شافعیّه میباشدکه بسال۳۵۳ه قمری (شنج) به‌نیشابور رفت، درآنجا فقه را ازابواسحق مروزی ودیگر اجلّه وحدیث را نیز از جدّ مادری خود حسن بن محمد دارکی فراگرفت ، پس ببغداد رفته و بنای تدریس گذاشت و مرجع استفادهٔ جمعی وافر از شیوخ بغداد و نواحی‌آن‌گردید . شیخ ابوحامد اسفراینی‌گوید‌که فقیه‌تر از دارکی ،کسی را ندیده‌ام ، بیشتر اوقات باستناد حدیث نبوی ، برخلاف هردو مذهب شافعی و حنفی فتوی میداد و درپاسخ اعتراض ، همان حدیث‌استنادی خود را نقل‌کرده و میگفت وای‌برحال‌شما ، حدیث شریف، اولی و مقدّم‌تر از فتوای امامین ابوحنیفه وشافعی‌است. وی ماه شوال یا ذی‌القعدهٔ سال۳۷۵ه قمری (شعه) دربغداد وفات‌یافت وبنا برآنچه از سمعانی نقل شده نام‌پدر صاحب ترجمه حسن بن احمد است . **دارك** ، یکی از دهات اصفهان میباشد .

دارمی[1]

دارمی

احمد بن سعید بن صخر بن سلیمان - سرخسیّ‌المولد، نیشابوری المنشأ ، دارمیّ‌القبیلة ، ابوجعفر الکنیة ، از مشاهیر فقها و محدّثین عامّه میباشدکه موثّق وکثیرالحفظ بود، اغلب‌اوقات‌برای استماع‌حدیث‌سیاحت

۱- **دارمی**- موافق‌آنچه ازترجمهٔ حال بعضی‌ازمعروفین بهمین عنوان استظهارمی‌شود، منسوب بیکی ازقبائل عرب میباشدکه از بطن دارم بن مالك بن حنظلة بن مالك‌بن زید منات بن تمیم از بطون تمیم بوده و بعضی از ایشان را ثبت اوراق مینماید .

کرده و از نصر بن شمیل و علی بن حسین بن واقد و دیگر اکابر استماع نموده‌است، در بغداد بروایت حدیث اشتغال داشت ، مسلم و نجاری از وی روایت میکنند و عاقبت به نیشابور رفته و بسال ۲۵۳ھ قمری (رنج) درآنجا درگذشت .
(ص ۴۵۵ ج ۱۳ تاریخ بغداد)

دارمی **احمد بن محمد** - بعنوان **نامی** خواهدآمد.

دارمی **اعین بن ضبیعه**
دارمی **جعفر بن عثمان**
هردو، مصطلح علم رجال بوده وترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

دارمی **ربیعة بن عامر**- بعنوان **مسکین دارمی** خواهدآمد .

دارمی **عبدالرحمن بن خلف بن عساکر**- از اطبّای قرن‌پنجم‌هجرت‌میباشد که درشماراساتیدطبّ وهندسه معدود وازاکابر تلامذهٔابن‌البغونش آتی‌الترجمة بود، اکثر کتب جالینوس را از وی خوانده و در بعضی ساعات دقیقه واعمال لطیفه نیز مهارتی بسزا داشته است . سال وفاتش مضبوط نیست. (ص ۱۰۸ ج ۱مر)

دارمی **عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام** - یامهران بن عبدالصمد، سمرقندی‌المولد والمسکن، ازپیشوایان‌اهل‌حدیث بشمارمیرود، تمامی فنون‌آن را از اکابر وقت‌خود فراگرفت،کمال فضل وی مسلم‌کل بود، سنن‌نبویّه را در شهر خود انتشار داد ، برای نشرآنها مسافرت‌کرده و ازمشایخ روایت ابوداود و ترمدی و مسلم بن حجاج میباشد واز تألیفات او است :

۱- التفسیر **۲- الجامع الصحیح** که **بسنن دارمی** مشهور و به **مسند دارمی** مشهورتر بوده و بسال ۱۲۹۳ھ قمری درهند چاپ شده است **۳- السنن** **۴- المسند**، این هردو عبارت از همان جامع صحیح مذکور است. وی بسال ۲۵۵ھ قمری (رنه) درهفتاد وپنج سالگی درمرو وفات یافته وهم درآنجا بخاك رفت ، محمد بن اسمعیل بخاری ازشنیدن خبر وفات او بسیار متألم شده وگریسته و این شعر را فرو خواند :

ان عشت تفجع بالاحبّة کلهم و فنـاء نفسك لاابـالك افجع
(ص ۲۰۸۶ ج ۳ س و ۸۵۷ مط و ۲۱۱ ج۲ ع)

دارمی **عبیدالله بن عبدالواحد** - دارمی کاتب، مکنّی بابوالقاسم، معاصر شیخ‌مفید متوفی بسال۴۱۳ﻫ قمری‌است. (ص۲۰۲ج۲نی)

دارمی **عیاش**- مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم نمایند.

دارمی **محمدبن عبدالواحد تمیمی**، مکنّی‌بابوالفضل،موافق‌قاموس‌الاعلام از شعرای وزرای بغداد میباشدکه بسمت سفارت از طرف قائم عباسی نزد معزّ عباسی صاحب‌افریقیه رفت، بواسطهٔ انقلابی که درآن اوان بظهورپیوست بطلیطله نزد مأمون بن ذی‌النون رهسپار و مدتی درآنجا اقامت‌گزید، مأمون را با شعرهای بسیاری‌ستود تا بسال۴۵۵ﻫ قمری (تنه) درهمانجا وفات‌یافته وازاشعار او است:

اینفع قولی اننی لااحبه **ودمعی‌بمایملیه وجدی‌یکتب**
اذا قلت للواشین لست‌بعاشق **یقول‌لهم فیض‌المدامع‌یکذب**

درتاریخ بغدادگوید: محمد بن عبدالواحد بن محمد عمر بن میمون دارمی، مکنّی بابوالفرج، فقیه محاسب شاعر شافعی، بذکاوت وفطانت موصوف، درمسائل دقیقه تکلّم میکرده وشعرخوب هم میگفت، بسال۴۴۵ﻫ ق (تمه) بامؤلف‌آن‌تاریخ‌ملاقات‌کرده‌است، کتاب **احکام‌المتحیرة والاستذکار و جامع‌الجوامع و مودع‌الودایع** ازتألیفات او است. روز جمعه اوّل ذی‌القعدهٔ سال ۴۴۸ﻫ قمری (تمح) درگذشت.

نگارنده‌گوید: دور نیست‌که صاحب ترجمهٔ درتاریخ بغداد، همان محمد بن عبدالواحد مذکور درقاموس‌الاعلام باشد و اختلاف‌کنیه وچند سال درتاریخ وفات‌حاکی قطعی از تعدّد نبوده و نظائرآنها بسیار است و اما تمیمی ودارمی بودن، اصلا منافی‌هم نبوده و چنانچه دربالا مذکور داشتیم دارمی نیز یکی از شعب و بطون قبیلهٔ تمیم‌است.
(ص ۲۰۸۶ ج ۳ س و ۳۶۱ ج ۲ تاریخ بغداد و۷۷ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

دارمی **محمد بن عبدالواحد بن محمد** - رجوع بمحمد بن عبدالواحد مذکور دربالا نمایند.

داری در اصطلاح رجالی، لقب بدیل بن ورقاء، برّ بن عبدالله، تمیم بن اوس، جبلة بن مالك، حسین بن احمد وبعضی دیگرمیباشد

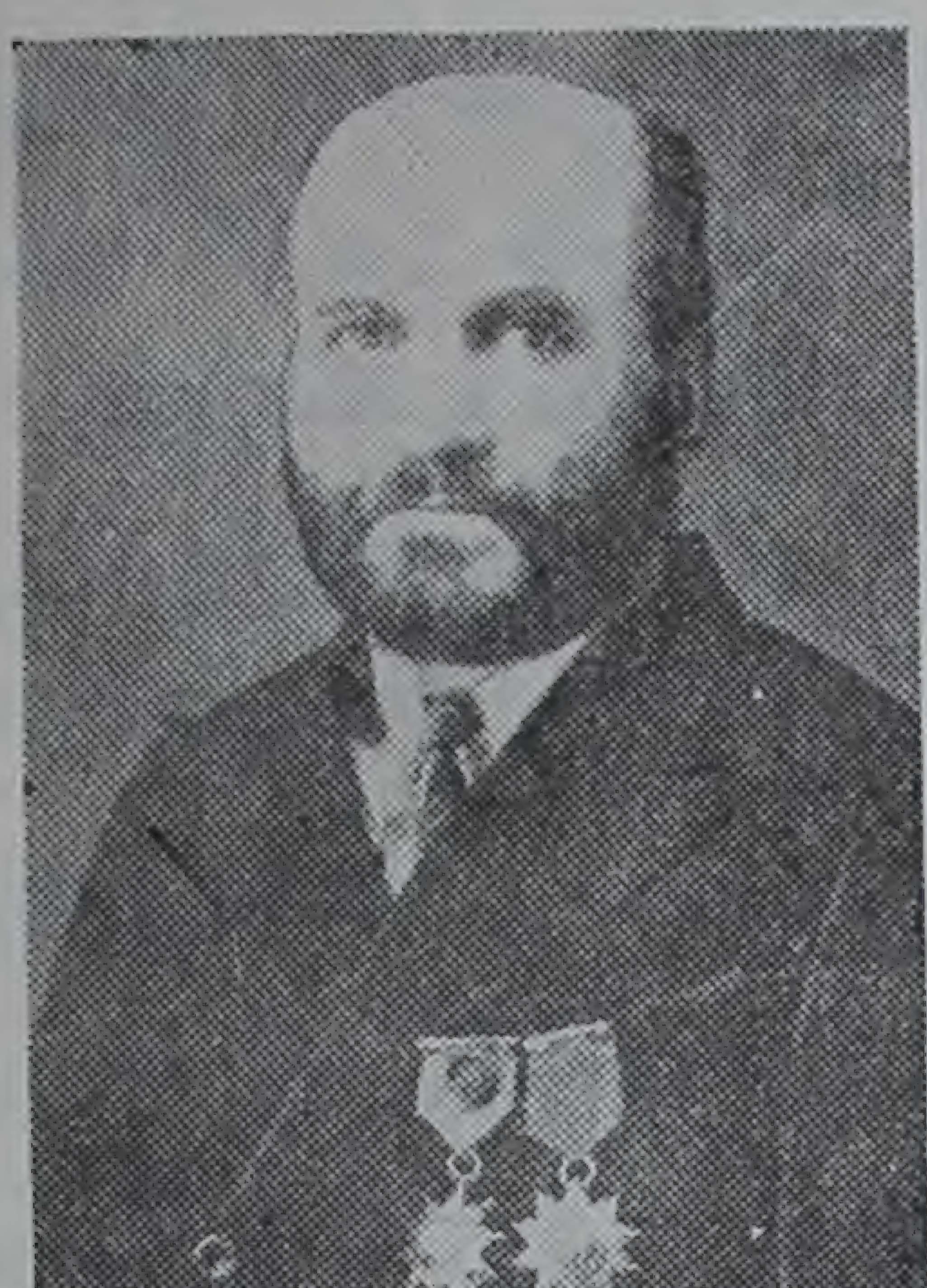
و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است وبرّ بن عبدالله بتشدید راء است .

داستانی **شیخ ابوعبدالله محمدبن علی** - بعنوان **شیخ المشایخ** خواهدآمد .

داعی **بن رضا بن محمد** - حسینی ، مکنّی بـابوالخیر، فاضل محدّث واعظ ، مؤلف کتاب **آثارالابرار و انوارالاخیار** دراحادیث است و همان کتاب را شیخ منتخب الدین (متوفی درحدود سال ۵۸۵ھ قمری) بواسطهٔ استاد خود سید مرتضی رازی ازخود مؤلف روایت میکند. ازاینجا استکشاف توان نمودکه داعی، از علمای قرن پنجم هجرت بوده ویا اوائل قرن ششم را نیزدرک کرده است، مخفی نماند که داعی نام صاحب ترجمة است ولکن بجهت اشتباه بلقب بترجمهٔ حال وی پرداختیم.

(ذریعة وتنقیح المقال وغیره)

داعی الاسلام **سید محمدعلی بن سید فضل الله** - حسنی ، نسبش بـا سی واسطـه بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول میشود، ازفضلای عصرحاضر ما است ، موافق نوشتهٔ خـودآن فـاضل دانشمند تحصیلات ابتدائی را درآمل مازندران ومتوسطه و نهائی را درتهران و اصفهان ادامه داد ، اخیراً بتعلیمات متنوّعه فارسی ، عربی ، صرف ، نحو، معانی، بیان، بدیع ، تاریخ اسلامی وغیرها موفق شد ، در اوقات اقامت اصفهـان ، زبان عبرانی و انـگلیسی را همآموخته و **مجلهٔ الاسلام** را منتشر نمود، بامبلّغین مذهب مسیحی مناظره کرده وهنـگام مسافرت هندوستان دربمبئی نیز همان مناظره را ادامـه داد و **مجلهٔ دعوةالاسلام** را منتشر نمـوده و



عکس سیدمحمدعلی داعی الاسلام -۱۳

بدرخواست سلطنت اسلامیهٔ دکن ، استادی دانشگاه حیدرآباد را متقبّل شد، هم درآنجا سه زبان قدیمی ایرانی اوستا وپهلوی وهخامنشی وسه زبان بهاشا وکجراتی وسانسکریت از السنهٔ هند را فراگرفت واز تألیفات او است :

۱- ترجمهٔ کتاب نادرشاه از انگلیسی بپارسی که چاپ شده است **۲- ترجمهٔ کتاب وندیداد** از اوستا بپارسی **۳- دیوان شعر** حاوی قطعات و قصائد و غزلیّات و مسمطات **۴- فرهنگ نظام** درپنج جلد بزرگ که لغت فارسی عصری است وچاپ شده‌است .

بعد از ختم خدمات دانشگاهی با اجازهٔ سلطنت دکن بایران مراجعت کرده و اکنون مقیم تهران است .

داعی الی‌الخیر- لقب **حسن بن محمد** است و رجوع بعلم رجال‌است.

داعی الی‌الله یا **داعی شیرازی** } **سید نظام‌الدین محمود**- واعظ شیرازی ، ملقّب بداعی الی‌الله ، از افاضل عرفا وحکمای زمان خود وصاحب‌کرامات و مقامات وبا جمعی ازمشایخ زمان‌خود ملاقات‌کرد، عاقبت‌ارادت شاه‌نعمت‌الله ماهانی‌کرمانی‌را برگزید وازاکابرخلفای وی‌گردید و تألیفات بسیاری دارد:

۱- اسوةالکسوة ۲- بیان عیان در حقائق ۳- تحریرالوجود المطلق ۴- تحفة المشتاق ۵- ترجمةالاخبار العلویة ۶- التلویحات الحرمیة ۷- ثمرةالجیب ۸- جواهر الکنوز ۹- چشمهٔ زندگانی که مثنوی است **۱۰- چهارچمن** که مثنوی‌است **۱۱- چهارمطلب ۱۲- چهل صباح** که مثنوی‌است **۱۳- خیرالزاد ۱۴- رضائیه ۱۵- سته** که در زیر بعنوان مثنویات سته مذکور است **۱۶- سلوةالقلوب ۱۷- شرح رباعیات سعدالدین حموی** که همان جواهرالکنوز مذکور است **۱۸- شرح‌گلشن راز شبستری** که نسائم‌گلشن نام دارد **۱۹- شرح مثنوی مولوی ۲۰- طرازالایالة ۲۱- عشق‌نامه** که مثنوی‌است **۲۲- الفوائدفی‌نقل‌العقائد ۲۳- قلب و روح ۲۴- کشف‌المراتب ۲۵- کلمات‌باقیه ۲۶- کمیلیة ۲۷- گنج روان** که مثنوی‌است **۲۸- لطائف راه روشن ۲۹- لمعة ۳۰- مثنویات‌سته** که نام مجموع یك‌مثنوی مشاهد نام مذکور در زیر و پنج مثنوی چشمهٔ زندگانی ، چهار چمن ، چهل صباح ، عشق‌نامه وگنج روان نام مذکور دربالا است **۳۱- محاضرالسیر فی‌احوال خیرالبشر ۳۲- مرآت الوجود ۳۳- مراشدالرموز ۳۴- مشاهد** که مثنوی است **۳۵- معرفت النفس ۳۶- نسائم گلشن** که‌همان‌شرح‌گلشن‌رازمذکوردربالااست **۳۷- نظام‌وسرانجام** وغیراینها واز اشعار داعی الی‌الله است .

صوفی و حکیم را رهاکن روی دل‌خویش درخداکن
تاچند تو در میانـه باشی آن به‌که تو درمیان‌نباشی

معنی فنـا بگـویمت من | از هستی و نیستی گذشتن
من گفتن و من نبودن آنجا | جز نقش بدن نبودن آنجا

درسال ۸۶۷ یا ۸۶۹ یا ۸۷۰ھ قمری (ضسز یا ضسط یا ضع) درحدود پنجاه وهفت یاشصت سالگی درگذشت . (ص ۱۸ ج ۲ مع و۴۸۵ عم و ۱۱۹ض)

دالانی دراصطلاح رجالی، عبارت‌ازسلیمان بن سلمة، ظالم‌بن‌ابی‌الاسود، عمّار بن سلامة بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است.

دئلی **اسود بن اسود وثمامته بن‌اثال** میباشد وشرح حال ایشان درعلم رجال است .

داماد **سیدحسین بن سیدحسن** } هردو در ذیـل عنـوان **عرب** نگارش
داماد **میرزاصالح بن‌سیدحسن** } خواهد یافت .

داماد **میرمحمدباقر-** بعنوان **میرداماد** خواهدآمد .

داماد **میرزا محمدصالح -** همان **میرزا صالح داماد** مذکور دربالااست.

دانش **میرزا حسین‌خان-** موافق آنچه از دانشمند یگانهٔ معاصر، میرزا محمدخان قزوینی نقل شده ازفضلای‌شعرای ایران، مردی‌فاضل و مطلّع و باذوق و خوش‌اخلاق و درستکار و دارای صفات حمیده بود ، بدانش تخلّص می‌نمود ، اغلب در استانبول وگاهی درآنکارا اقامت داشت و تألیفاتی داردکه اغلب‌آنها بترکی عثمانی است :

۱- ترجمهٔ پانزده قصه ازلافونتن شاعرمشهور فرانسوی با زبان‌حیوانات‌که بشعر پارسی‌بطرزمثنوی بابحرهای مختلف‌ترجمه‌اش‌نموده‌است **۲- ترجمهٔ رباعیات عمر خیام** محتوی برسیصد و نود و شش رباعی منسوب بخیّام با ترجمه و شرح و توضیحاتی برای هررباعی ویك مقدمهٔ مبسوطی بترکی درشرح حال و فلسفه و مسلك خیّام و درتضاعیف کتاب بیست مجلس تصویرات رنگین تمام صفحه مناسب مضامین بعضی‌از رباعیّات‌خیّام بوده و درسال ۱۳۴۰ھ قمری (غشم) در استانبول چاپ شده است . مخفی نماندکه حسین

دانش این ترجمهٔ رباعیات را بامساعدت فیلسوف اعظم ترکیه رضا توفیق تألیف داده است ۳- **دستور زبان فارسی** که دراستانبول چاپ شده ومفصل است ۴- **سرآمدان سخن** در تراجم احوال پانزده تن از مشاهیر شعرای ایران از رودکی تا حافظ بترکی بامنتخباتی ازاشعار هریك از ایشان و درسال ۱۳۲۷ه قمری (غشکز) در استانبول چاپ شده است . دانش روز سه‌شنبه نهم فروردین ۱۳۲۲ه شمس (غشکب) مطابق بیست وسوم ربیع‌الاول ۱۳۶۲ه قمری (غش‌سب) درهفتاد سالگی درآنکارا درگذشت.

دانش

ملاعلی - معروف بحبش ، از شعرای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد ، از ولایت ساری مازندران و مردی فاضل وکریم‌الطبع بود ، دراوائل جوانی درمشهد مقدس مشغول تحصیل شد ، بعدازآن تاآخرعمر متصدی قضاوت بعضی از نواحی مازندران گردید، دربدایت حال بدانش وعاقبت بجاوید تخلص میکرد واز اشعار او است :

مجنون که خویش‌را بجهان‌روشناس کرد — پنداشت عاشقی نتوان در لباس کرد

یاد رخ تو ، در دل اندوهگین ما — چون تیر غمزهٔ تو بود دلنشین ما

برعکس مدعای دل خویش چون نگین — پیدا است سرنوشت ز لوح جبین ما

بسال ۱۰۷۰ه قمری (غع) دراصفهان وفات یافت و درمزار بابا رکن‌الدین بخاك رفت .

(ص۳۷۴ نصرآبادی)

دانشمند

میرعبدالباقی تبریزی، ازفضلای نامی قرن دهم هجرت وازمشاهیر خطاطین عصرخود بود، دربغداد امرارحیات مینمود، میل‌مفرط بتصوف داشت ، بهمین جهت بعبدالباقی صوفی شهرت یافت ، درخانقاه مولویها سکونت داشته وکتاب **منهاج‌الولایة** در شرح مفصل نهج‌البلاغة از تألیفات او است ولی باتمام‌آن موفق نیامد . شاه عباس اول موقع بنای مسجدجامع‌جدیدعباسی، بجهت نوشتن کتیبه‌های آنجا امر باحضارش کرد ، سید اجابت ننمود تا بعد از فتح بغداد ، اورا باصفهان احضار وکتیبه‌ها را بدو نویسانندند و این قطعه از او است :

در قصّه شنیدیم ، کازین پیش بزرگی یک بدرهٔ زر داد بیک بیت فلانی
ما هم بطمع پیش بزرگان زمانه بستیم میانی و گشادیم زبانی
بردیم بسی رنج ونشد حاصل ازاینکار جز خوردن خونی و بجزکندن جانی
گر تربیت این است بساکاهل سخن را دل تافته‌گردد چو تنور از پی نانی
عنقا وکرم هردویکی دان‌که از ایشان جز نام نیابند بتحقیق نشانی
ای اهل هنر قصّه همین است کـه‌گفتم هان تا نفروشید یقینی بگمانی

درسال ۱۰۳۹ﻫ قمری (غلط) درگذشت . (اطلاعات متفرقه)

دانی **ابوعمرو عثمان بن سعید**- بعنوان **ابن الصیرفی** درباب کنی خواهدآمد.

داودی **عبدالرحمن بن محمد** - بعنوان **جمال الاسلام** مذکور افتاد .

داور **مفید بن میرزا محمد نبی** - بعنوان **مفید شیرازی** خواهدآمد.

داوری **میرزا محمد** - از شعرای شیراز، پسر وصال شیرازی آتی‌الترجمة میباشد ، دارای‌کمال بود ، در علوم ادبیّه جهدی وافر کرده و بهرهٔ‌کافی برده است ، درخط و شعر و نقاشی ممتاز واز اشعار او است :

نبود غیرجنونم ز اکتساب فنون که الجنون فنون گفت الفنون جنون
درآن زمانه فتادم،کـه در میانهٔ خلق هنر قلادهٔ لعن است وبا هنر ملعون
نه‌کار بسته ، بکسب هنرگشوده شود نه رنگ قیر، سپید از معونت صابون
بس‌است داوری، این‌گفتهٔ ملال‌انگیز بیا طریق غزل‌گیر کالجنون فنون

درسال ۱۲۸۴ﻫ قمری (غرفد) درگذشت. (ص۳۵۱عم)

دئلی اسود بن اسود و ثمامة ابن اثال و جمعی دیگر که درعلم رجال مذکور هستند .

دئلی **ظالم بن ظالم** - درباب‌کنی بعنوان **ابوالاسود** خواهدآمد .

دباج بروزن عطّار ، لقب **علی بن جابر** (جارب خ‌ل) بن علی اشبیلی ، قاری نحوی ، معروف بابوالحسن دباج ، ازشاگردان‌ابن‌خروف

میباشد، ابن‌ابی‌الاحوص از وی روایت نموده واز تلامذهٔ او است. درشعبان ۶۴۶ھ قمری (خمو) درگذشت. (سطر ۱۵ ص ۲۵۶ و ۲۶ ص ۴۵۳ ت)

دباس **حسین بن محمد** - بعنوان **بارع بغدادی** نگارش دادیم .

دباغ **ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله** - انصاری، مشهور بدبّاغ، فقیه محدّث کثیرالروایة بود، باکبر سنّی که داشته اصلا تغییری در چشم و ذهن و حواسش حاصل نگردید و از تألیفات او است :

معالم الایمان فی معرفة اهل القیروان که ترجمهٔ حال طبقات فضلای قیروان را از روزیکه اهالی آن مشرّف بشرف اسلام شده‌اند تازمان خود حاوی میباشد، درسال ۱۳۲۰ھ (غشك) قمری در تونس چاپ شده است و زمان خود ابوزید بدست نیامد. (ص ۸۶۳ مط)

دباغ در اصطلاح رجالی ، لقب **ابوعبدالله مبارك** است و رجوع بدان علم نمایند .

دبوسی **عبدالله** یا **دبوسی** **عبیدالله** **بن عمر بن عیسی** - فقیه حنفی قاضی سمرقندی، از اکابر فقهای حنفیّه میباشدکه درفقاهت ضرب المثل و واضع علم خلاف بود واز تألیفات او است :

۱- الاسرار ۲- الامد الاقصی ۳- تأسیس النظر فی علمی الخلافیات والجدل که درقاهره بدون تاریخ چاپ شده است **۴- التقویم للادلة** .گویند بافقیهی مناظره کرده است، از هردرکه سخن بمیان میآمد آن فقیه ملزم شده وبا تبسّم وخنده میگذرانید پس دبوسی این شعر را خواند :

مالی اذا الزمته حجة **قابلنی بالضحك والقهقهة**
انکان ضحك المرء من فهمه **فالدب فی الصحراء ما افقهه**

دبوسی بسال ۴۳۰ھ قمری (تل) در بخارا درگذشت .

دبوسی - بفتح اوّل و ضمّ ثانی، منسوب است بدبوسه که قصبه‌ایست ما بین سمرقند و بخارا ، یا بدبوسیه که بنوشتهٔ مراصد ، شهری است کوچك از توابع سغد سمرقند از بلاد ماوراءالنهر و ظاهراً بلکه قطعاً هردو یکی است .

(ص ۲۷۴ ج ۱ کا و ۳۱۰۸ ج ۴ س و ۸۶۶ مط و ۱۰۹ فوائدالبهیة)

دبیر حاج‌میرزا علی‌اکبر- بعنوان **صدرالاسلام** خواهدآمد .

دبیران علی‌بن عمر شافعی - بعنوان **کاتبی** خواهدآمد .

دبیسی **جعفر بن علی بن عبدالله** - شرح‌حالش موکول بکتب‌رجالیه‌است.

دبیلی یا **دبینی** **محمد بن وهبان**، نسبت‌آن‌بموضع دبیل‌نامی‌است ازشام (بروزن امیر یازبیر علی‌الخلاف) وتبدیل لام‌بنون اشتباه‌است. درمراصد گوید : دبیل (بروزن امیر) دیهی است از رمله وموضعی‌است نزدیکی یمامه وهم‌شهری است نزدیکی اران از بلاد ارمنیّه وبعضی گفته‌اند ریگ زاری است ما بین یمن ویمامه و بهرحال تحقیق مراتب موکول بعلم رجال است .

دجاجی لقب **داود بن ابی‌داود** ویکی‌دیگر ازروات میباشدکه اوهم داود نام داشته و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است .

دجیل[۱]

دجیلی **احمد بن عبدالله** - درخاتمهٔ باب‌کنی در ضمن عنوان **آل‌دجیلی** خواهدآمد .

دحان یا **دحمان** در اصطلاح رجالی ، عبدالرحمن بن احمد بن نهیك سمرقندی بوده و تحقیق لفظ و ترجمهٔ حال موکول بعلم رجال است.

۱- **دجیل-** بنوشتهٔ مراصد (بدون ضبط حرکه) نام دونهر میباشدکه یکی ازآنها در مقابل قادسیه ونزدیکی سامره وازسمت بالای بغداد برخاسته وبلاد بسیاری‌ازآن مشروب میشود و بقایای‌آن در دجله می‌ریزد ، دیگری نهریست در اهواز که بدجیل مسرقان معروف وازسمت بالای اصفهان برخاسته و دربحر فارس میریزد. نام‌اصلی پارسی‌آن دیله‌کودك بوده (یعنی‌دجلهٔ کوچك) پس معربش کرده و دجیل گفتند .

نگارنده گوید : گاهی بعضی از بلاد را نیزکه در ساحل یکی از این دونهر واقع باشد بعلاقهٔ مجاورت دجیل گویند و بعضی از اشخاص را هم بجهت انتساب‌آن بلده دجیلی نامند و و تشخیص اینکه نسبت بکدام یك است موکول بقرائن و تتبع خود اشخاص است .

دخیل

ملاحسین - مراغه‌ای (از بلادآذربایجان) از شعرای ترکی زبان قرن سیزدهم هجرت میباشد، دیوان اشعارش که مشتمل بروقایع جگرسوز کربلااست بارها درتبریزچاپ‌سنگی‌شده و اوّلش که بزبان‌پارسی گفته‌این‌است:

درمذهب ماکلام حق ناد علی‌است   طاعت که قبول‌حق بود یادعلی‌است
از جملـۀ آفرینش کـون و مکان   مقصود خدا علی و اولاد علی است

زمان وفاتش بدست نیامد. (اطلاعات خارجی)

دده

خلیفه،کمال‌الدین معروف به **قره دده**، بهمین عنـوان معـروفیش خواهدآمد.

دده

عمر - ازجملۀعرفا وصوفیّـه، ازاهالی‌بروسه میباشدکه ازمریدان شیخ بیرام ولی بود، بعداز وفات‌او وارث مقام قطبیّت‌گردید و و درسال۹۴۶ه قمری (ظمو) درگذشت. (ص ۳۲۱۹ ج۵س)

دده

عمر روشنی - بعنوان **روشنی** خواهدآمد.

دده

محمد بن مصطفی بن حبیب - ارضرومی، مکنّی باب‌والمکارم، ملقّب به دده، از افاضل و اعلام عامّه بود، مدتی بقضاوت‌غلطه درخارج قسطنطنیّه و اخیراً بقضاوت‌خود قسطنطنیّه منصوب شد وبمقامات عالیه رسید و از تألیفات او است:

۱- رساله‌ای درفقه ۲- رساله‌ای درمولدحضرت‌رسالت‌ص ۳- السیاسة والاحکام.

وی بسال۱۱۴۶ه قمری(غقمو) دربروسه درگذشت. (ص ۶۶ ج ۱ سلك‌الدرر)

دراج

شیخ ابوالحسین - از عرفای اوائل قرن چهارم هجرت میباشد، خرقۀ خلافت ازابراهیم خواص یافت، بسیار صاحب وجد وحال و سماع بود، درحال سماع از خود میرفت، عاقبت در حال سماع بسال سیصد و بیستم هجرت‌آهی‌کشید و جان داد. غلام سرور درتاریخ‌آن‌گوید:

احسن الخـلـق بـوالحسین ولـی   رفت چون زین جهـان بخلـد برین
رحـلتش **هادی مکرم** = ۳۲۰ دان   هم‌بخوان **بوالحسین‌محیی‌الدین** = ۳۲۰

(ص ۱۸۷ ج ۲ خه)

درازی **یوسف بن احمد**- مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم شریف نمایند.

دربند[1]

دربندی **آخوند ملاآقا بن عابد بن رمضان بن زاهد** - شیروانی ، معروف به **فاضل دربندی** ، عالم متتبّع جلیل، فقیه اصولی، جدلی رجالی، محقّق مدقّق ، با شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی معاصر و از تلامذهٔ شریف العلماء مازندرانی بود ، درمجلس درس مجادله و اعتراضات بسیاری وارد میاورد ، بسا میگفت که بفلان مطلب چهل یا پنجاه اعتراض وارد است ، شریف العلما نیز اظهار میکرد یك اعتراض خوب اگر باشد کافی بوده و دومی لزوم ندارد .

وقتی صاحب جواهر، درمجلسی باکتاب جواهرالکلام خود میبالیده دربندی گفت: از جواهر شما درخزائن ما بسیار است (اشاره به کتاب خزائن نام خود نمودکه در ذیل مذکور خواهیم داشت). درعلم اکسیر نیز مهارت داشت و رساله‌ای درآن علم تألیف داده است ، میرزا محمد تنکابنی صاحب قصص العلماء که از تلامذهٔ وی بوده گوید ، فصاحت و بلاغت دربندی مسلّم عرب وعجم میباشد، درعلوم عربیّه بی نظیر و درعلم رجال مرجع ارباب کمال بشمار میرود ، مطالبش درکلام و حکمت مطابق موازین شرعیّه بوده است. دربندی درمحبّت خانوادهٔ عصمت ونشر علوم و معارف حقّهٔ اسلامیّه و تعصّب شریعت مقدّسه معروف آفاق بود ، بالخصوص نسبت بحضرت حسین بن علی ع محبّت مفرط و بینهایت داشت ، در احیاء مراسم عزاداری آن بزرگوار مساعی جمیله بکار برده ونوادر بسیاری از وی منقول است. کتب علمیّه و احادیث واخبار را بسیار معزّز وموقّر میشمرد و اهتمام تمام دراحترام آنها معمول میداشت، هروقتی که تهذیب شیخ طوسی و نظائر آنرا

[1]ــ **دربند**- شهری است درساحل بحرخزر (دریای مازندران) نزدیکی شهر شیروان که گاهی دربند شیروان نیز گویند ، همان است که جغرافیین عرب آن را باب الابواب و گاهی باب نیز اطلاق میکنند ، بانی وکیفیت بنا و دیگر مزایای آن را موکول بکتب مربوطه داشته دراینجا بذکر بعضی از منسوبین آن میپردازیم .

برمیداشت میبوسید و بالای سر می گذاشت ومیگفت که کتب اخبار نیز مانند قرآن مجید محترم میباشند. تألیفات بسیار دارد :

۱- اسرار الشهادة که همان **اکسیر العبادات** مذکور در ذیل است **۲- اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات** که باسرار الشهادة معروف است و بعضی از علماآنرا از عربی بپارسی ترجمه نموده و اصل و ترجمه هردو در ایران چاپ سنگی شده است ، بحکم انصاف ، این کتاب او بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده همانا در اثر آنهمه محبّت مفرط که داشته است حاوی غث وسمین بوده و علاّمهٔ نوری در کتاب لؤلؤ ومرجان شرحی دائر برضعف کتاب اسرار الشهادة و عدم اعتماد برآن نگارش داده است.

دراعیان الشیعة نیز گوید: دربندی، درمؤلفات نقلیّهٔ خود بسیاری ازاخبار واهی را نقل کرده که عقل باور ندارد و ازنقل هم شاهدی نیست. درکتاب سعادات ناصریّه اش غرائب بسیاری است که هیچ مورّخ ننوشته وهیچ عقل آنهارا باور ندارد **۳- جواهر الایقان** درمقتل که درایران چاپ سنگی شده است **۴- الجوهرة یا جوهر الصناعة** دراسطرلاب **۵- حجیة الاصول المثبتة باقسامها ۶- خزائن الاحکام ۷- خزائن الاصول** که درایران چاپ شده است **۸- رساله ای دراکسیر ۹- رساله ای در رجال ودرایة ۱۰- سعادات ناصریه** که مقتلی است پارسی وبنام ناصرالدین شاه تألیف و درتهران چاپ سنگی شده است **۱۱- عناوین الادلة** دراصول **۱۲- الفن الاعلی فی الاعتقادات ۱۳- فن التمرینات** که با خزائن الاصول دریکجا چاپ شده است **۱۴- قوامیس الصناعة فی فنون الاخبار ۱۵- قوامیس القواعد** دررجال. دربندی بسال ۱۲۸۶ یا ۱۲۸۵ ه قمری (غفور یا غرفه) درتهران وفات یافت، جنازه اش را بکربلای معلّی نقل دادند و درآن خاك پاك دفنش کردند و بنا برقول دوّمی در مادّه تاریخ وفات او گفته اند :

انفصمت عری الهدی بفقده — و انقصمت ظهور من قالوا بلی
و مذاتانا نعیه ارّختُه — **قدطار روحه الی عرش العلی = ۱۲۸۵**

(ص ۱۳۳ هب و ۵۹ ج ۱ عه و ۱۳۹ مآثر و ۴ ج ۶ و ۱۱ ج ۵ عن)

دربندی **حسن بن محمد** - مکنّی بابوالولید ، از مشاهیر محدّثین عامّه میباشد که برای جمع احادیث شریفه درتمامی بلاد اسلامی سیاحتها

کرده و محدّثین بسیاری از وی روایت میکنند و درسال ۴۵۶ه قمری (تنو) درگذشت. (ص ۲۱۲۸ ج ۳ س)

دردیر **شیخ احمد بن محمدبن ابیحامد**، مالکیازهری خلوتی، مشهور بدردیر، ازعلمای عرفای مالکیّهٔاول قرن سیزدهمهجرتمیباشد که در جامع ازهر حاضر درس اکابر وقت خود بود، از فنون تصوّف و عرفان طریقت خلوتیّه را برگزید، بعداز وفات شیخ علی صعیدی، رئیس مذهبی مالکیّه بلکه مفتی تمامی دیار مصر شد، درامر بمعروف و نهیازمنکر اهتمامتمام بکار میبرد تابسال ۱۲۰۱ه قمری (غرا) در هفتاد و چهار سالگی در مصر درگذشت، در زاویهایکه برای ایفای وظائف عرفانی مسلك خلوتیّه بخودش تخصیص داده بود مدفون و قبرش مشهور میباشد و از تألیفات او است:

۱- **اقرب المسالك لمذهب الامام مالك** که درمصر يكمرتبه بچاپ سنگی و يكدفعه نیز بچاپ حروفی رسیده است ۲- **تحفةالاخوانفیاصول وآداب طریقالقوم**(تصوف) که دومرتبه درقاهره چاپ شده است ۳- **الخريدة البهية فیالعقائد التوحيدية** که در مصر و اسکندریه چاپ شده ومنظومهاست وغیرها. (ص۸۶۹مط)

درقی **جبیر بنایاس** - مصطلحعلم رجالمیباشد و رجوع بزرقی نمایند.

درویش **برهان، شیخ علی بن ابراهیم** - ملقّببدرویش برهان، ازاجلاّی علمای متأخّرین میباشد و ازتألیفات او است:

۱- **بحرالمناقب عربی** ۲- **در بحرالمناقب پارسی** (بتشدید لفظ درّ)که چاپ شده وتألیفآن بعدازسال ۹۱۱یا۹۷۱ه (ظیا یا ظعا) بودهاست ومشخّص دیگری بدستنیامد. (ص ۴۸ ج ۳ ذریعة)

درویش **حسینحافظ** - بعنوان **ابنالکربلائی** درباب کنی خواهدآمد.

درویش **عبدالمجید** - از مشاهیر خطّاطان و خوشنویسان ایرانی میباشد که درخط شکسته رونق بازار دیگران را شکسته وتاحالکسی بپایهاش نرسیده است، درآن خط چنان شهرت داردکه میرعماد درنستعلیق ویاقوت در

نسخ ، شعر خوب هم میگفت ، **مجید** تخلّص میکرد، دیوان اشعارهم داشته وازاو است:

ظلم‌است‌که بیرون‌کنی‌ام،ازقفس‌اکنون کز جورتوأم، ریخته شد بال وپرآنجا
دور از تو مجید آرزوی خلد نـدارد کانجاکـه توئی از همه‌جا خوبترآنجا

عبدالمجید در اصل طالقانی بود ، مدتی در اصفهان اقامت گزید ، با لباس درویشانـه میگذرانید تا روزچهارشنبه پانزدهم محرم سال۱۱۸۵ه قمری(غقفه) درآنجا وفات‌یافت و درتخت فولاد درمقابل تکیهٔ میرفندرسکی مدفون شد و مادّهٔ تاریخ وفاتش‌که برروی سنگ‌قبر حجاری شده این‌است: **جعل‌الجنة مثویه‌اله** =۱۱۸۵ (ص ۵۴۵عم وغیره)

درویش **محمد** ، معروف بکوکب، بهمین‌عنوان معروفی خود خواهدآمد.

درویش **مصطفی بن‌قاسم بن عبدالکریم بن‌قاسم بن محیی‌الدین**- حلبی‌ ّ الاصل طرابلسی‌ ّ المولد والمنشأ ، شافعی‌المذهب، وفائی‌المشرب، نزیل مدینهٔ منوّره واز احفاد محمد حنفیة ، فقیهی است نحوی ادیب شاعر ماهر، بسال۹۸۷ه قمری (ظفز) در طرابلس شام زاییده شد ، فنون ادبیّه را از اکابرآن دیار فراگرفت ، بمصر رفته و فقه و نحو را از فحول‌آنجا خواند، درسال ۱۰۳۲ه قمری (غلب) بمدینه رفته و تأهّل نموده و اقامت‌گزید ، بنشر علم و تدریس در مسجد نبوی ص پرداخت تا آنکه بعضی از متلبّسین بلباس اهل علم نیز دراثر رقابت بنای تدریس‌گذاشته و دخیل وظائف علمیّه شدند، بهمین‌جهت صاحب‌ترجمه دست‌ازکارکشیده وملازم‌حال‌خودگردید.

کم قائل مالی رأیتك راجلا **فقلت له من‌اجل انك فارس**

از تألیفات او است :

۱- الدر الملتقط من بحرالصفا فی‌مناقب ابی‌الاسعاد بن وفا ۲- المنح الوفائیة فی‌شرح‌التائیة که شرح قصیدهٔ تائیهٔ ابن‌حبیب صفدی‌است **۳- نزهةالابصار فی‌السیر فی‌مایحدث للمسافر من‌الخبر ۴- هتك‌الاستار فی‌وصف‌العذار** .

از اشعار او است‌که در استغاثه بحضرت نبوی ص گفته است :

یا من به کل‌الشدائـد تفرج **و بـذکره کل‌العـوالم تلهج**
و علیه املاك السماء تنزلت **و بمدحـه لله حقـا تعرج**
والیه ینهی‌کل راج سؤالـه **والسائلون علی‌حماه عرجوا**

قدجئتکم ارجوالوفاء تکرما لکننی للعفو منه احوج
وحططت احمال الرجاء لدیکم فعساکم ان تنعموا و تفرجوا

سال وفاتش معلوم نیست ، چنانچه روشن گردید با شیخ بهائی معاصر و بسال ۱۰۳۲ه (غلب) درقید حیات بوده است. (ص۲۸۷فه)

درویش ناصر، بعنوان **ناصر بخاری** خواهدآمد.

درویش **ناصرعلی، میرزامحمد** - بعنوان گلکار خواهدآمد .

دستجردی علی بن حسن وحسن بن علی بن حسن مصطلح رجال میباشد و رجوع بدان علم شود . دستجرد نام چندین قریه است درمرو و طوس و بلخ و اسپهان و نهاوند .

دست‌غیب **میرزاصادق** ، قاضی‌القضاة شیراز بود، باوجود فطرت عالی، کمال شکستگی داشت وخالی از شور نبود . درزمان شاه‌صفی صفوی (متوفی بسال ۱۰۵۲ه ق) بعلّت حسن‌خط ، مدتی درکتابخانهٔ دولتی مشغول کتابت شد ، عاقبت بجهت شهامت و علو همّت ، ترک کرده و بشیراز رفت وبعد از اندکی در لار فوت شد . روز فوت او غزلی راکه درهمان ایام گفته بوده درپیش جنازه‌اش می‌خوانده‌اند و شوری برپا بودکه خارج از بیان است وآن غزل این است .

از ازل صادق بدنیا میل‌آمیزش نداشت چند روزی‌آمد ویاران‌خودرا دید و رفت

حرام است‌آرزوی باده‌کردن بی‌پریروئی عبادت پیش ماکفراست بی‌محراب‌ابروئی
ستم پر میکند اعضا بهم در قسمت دردش اگر در دل نباشد همچو تیر او ترازوئی

سال وفاتش معلوم نیست . (ص۲۷۲ تذکرهٔ نصرآبادی)

دست‌غیب **سیدمحسن**، شیرازی نزدیك بندرعباس ، از فضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه بسال ۱۳۱۹ه قمری (غشیط) وفات یافته وکتاب **اصول‌الدین** نامی ازآثار او است . (ص ۱۹۲ ج ۲ ذریعة)

دست‌غیب **نظام** ، شاعری است عالی‌مقام از شیرازکه بسال ۱۰۲۹ه قمری (غکط) وفات یافت و درحافظیهٔ شیراز مدفون شد واز او است:

دل که افسرده شد ازسینه برون بایدکرد   مرده هرچند عزیزاست نگه نتوان‌داشت
(ص ۳۵۴ تذکرهٔ حسینی)

دسوق[1]

دسوقی **ابراهیم** ، ازمشایخ‌صوفیّه میباشد، طریقت دسوقیّه بدومنسوب ومواعظ و اقوال حکیمانه‌اش مشهور بوده ومیگفته است: کسانی که عفیف و نظیف و متشرّع نباشند ازمن نیستند . بسال ۶۷۶ه قمری (خعو) درچهل و سه سالگی درگذشت، بنوشتهٔ شعرانی ، دسوقی سید نقوی بوده ونسب‌او بدوازده واسطه بحضرت امام‌علی‌النقی ع میرسد، وی‌چندین ورق شرح مفصّلی دربیان‌حالات‌او نگاشته که این مختصر مقتضی نقل‌آنها نیست .   (ص۱۷ج۱فع و ۵۷۰ج۱س و۱۴۳ج۱لر)

دسوقی **محمد بن احمدبن عرفه**، دسوقیّ‌الولادة،مالکیّ‌المذهب،ازافاضل قرن سیزدهم هجرت میباشد ، درقاهره قرآن مجید را باتجوید آن حفظ کرد ، هندسه وحکمت را فراگرفت، بسیار متواضع و دارای اخلاق‌حسنه‌بود، درتسهیل معانی فرید عصرخود بشمار میرفت، از استعمال الفاظ غیرمأنوسه اجتناب‌تمام داشت و ازتألیفات او است:

۱- **حاشیه برتحریر القواعد المنطقیهٔ قطب رازی** ۲- **حاشیه برمختصر ملا سعد تفتازانی** که درقاهره چاپ شده است ۳- **حاشیه برمغنی ابن‌هشام** که نیز دومرتبه درقاهره‌چاپ شده‌است ۴- **الحدود الفقهیة** درفقه مالك که باشرح محمد انصاری که درفارس‌چاپ‌سنگی شده است وغیر اینها و درسال ۱۲۳۰ه قمری (غرل) درگذشت .   (س۸۷۵مط)

دشتکی **سیدمحمد**- دوتن بوده و هردو بعنوان صدرالدین خواهدآمد .

دشتی تخلّص‌شعری‌اصلی‌جامی‌عبدالرحمن‌است‌که‌بهمین‌عنوان‌مذکورشد.

دعبل حسن یاعبدالرّحمن یا محمدبن علی‌خزاعی بهمین‌عنوان **خزاعی** مذکور شد .

۱- **دسوق**- بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات (بدون ضبط حرکة) بلده‌ایست‌ازقراء مصر و بعضی از منسوبین‌آنرا دراینجا تذکر میدهد .

دعبلی **اسمعیل بن علی-** بعنوان ابوالقاسم دعبلی درباب کنی خواهدآمد.

دعلجی در اصطلاح رجالی عبدالله بن محمد بن عبدالله میباشد و شرح حال و وجه نسبت موکول بعلم رجال است .

دعوی **غنیمة بن هبةالله -** مصطلح علم رجال و رجوع بدانجا نمایند .

دغشی حسن بن عطیة ، حسین بن عطیة ، علی بن ابراهیم ، ابن‌عطا و جمعی دیگر از محدّثین میباشدکه ترجمهٔ حال و وجه لقب موکول بعلم رجال است .

دقّاق[1]

دقاق **حسن بن علی-** (یامحمد) نیشابوری المولد والموطن، دقّاق الشهرة، ابوعلی الکنیة ، عالم عارف متألّه واعظ مفسّر، از اکابر عرفا میباشد، جامع اصول شریعت وفنون طریقت بشمار میرفت ، درمیان این سلسله معروف بفصاحت و طلاقت ، دربیان احادیث و اخبار صاحب دستی توانا ، درتفسیر وتأویل آیات قرآنیّه بصیر و بینا ، از جملهٔ عادات معموله‌اش مناجات و راز و نیاز علنی بوده‌است. ازکثرت شوق و ذوق و درد وگریه‌که داشته اورا شیخ نوحه‌گر میگفتند ،گویند خواجه عبدالله انصاری مناجات مشهوری خود را ازکلمات این‌عارف ربّانی اقتباس نموده است. امام قشیری مُعروف عبدالکریم بن هوازن آتی‌الترجمة داماد صاحب ترجمة و از تلامذهٔ وی بود ، بعداز وفات او مضطرب وگریانش درخواب دید وگفت ، مگرآرزوی برگشتن بدنیا داری؟گفت بلی، اما نه برای اینکه طالب دنیا هستم ویا بجهت اینکه بمنبررفته و وعظ‌کرده باشم بلکه برای‌آنکه عصائی بدست‌گرفته و بهرکوچه و محلّه بروم و مردم را از عذاب الهی بترسانم وگویم نافرمانی حق نکنید ، با حق‌تعالی براستی و باخلق با

۱ـ **دقاق -** (بروزن بقال) بعربی دقیق (آرد) فروش میباشد ، بعضی از موصوفین و معروفین بهمین وصف را تذکر میدهد و دراصطلاح رجالی ، جعفربن علی بن سهل و حسن بن مثیل و عثمان و علی بن احمد بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

مهربانی رفتار نمائیدکه خیر شما دراین است و از عقوبت اخروی خبری ندارید . از تألیفات دقاق است :

۱- **تأویل بعضی ازآیات قرآنیه ۲- خلافت ۳- زهد ۴- مواعظ** که برسیصد و شصت مجلس مشتمل می‌باشد . در ماه ذی‌القعدهٔ سال ۴۰۵ یا۴۱۲ه قمری (ته یا تیب) درنیشابور وفات یافت ، قبرش مشهور است و اینکه درآثار عجم تاریخ وفات دقاق را سال ۵۴۵ه ق ضبط کرده اشتباه است.

(ص ۱۳۵ هب و۱۸۰ ج ۲ مه و ۲۴۲ ج ۳ فع و۳۲۶ ج ۱کا و ۳۲۶ عم)

دقاق **علی بن احمدبن محمد بن عمران** - از مشایخ صدوق بوده واز وی روایت می‌کند و شرح حالش موکول بعلم رجال‌است .

دقاقی **معین‌الدین پسر تقی‌اوحدی**- بعنوان معین‌الدین دقاقی‌خواهدآمد.

دقی **محمد بن داود** - مکنّی بابوعمر و یا ابوبکر ، از عرفای قرن چهارم هجرت میباشد، صحبت جنید بغدادی‌را دریافته ودرمیان این‌طبقه بجلالات موصوف‌است. بسال۳۵۹ه قمری (شنط) درصدوبیست‌سالگی‌درگذشت.

دق - با ضمّ و تشدید دهی است در دمشق. (ص ۱۱۳ ج ۳ مه)

دقیقی **سلیمان‌بن بنین یا نبین‌بن خلف** - دقیقی‌نحوی، ملقّب‌بتقی‌الدین، مکنّی بابوعبدالغنی ، بسال ۶۱۳ یا۶۱۴ه قمری (خیج یا خید) درگذشته و **تصانیف بسیاری درنحو و عروض** وغیره بدو منسوب میباشد :

۱- آلات‌الجهاد و ادوات الصافنات الجیاد ۲- اتفاق‌المبانی و افتراق المعانی ۳- الاحکام‌الشوافی‌فی‌احکام‌القوافی ۴- اخلاق‌الکرام واخلاق‌اللئام ۵- الاعجاز والایجاز یااعجازالانجازفی‌المعانی والالغاز ۶- اعذب یااعراب‌العمل‌فی‌شرح‌ابیات‌الجمل ۷- الافلاك السوائر فی‌انفکاك الدوائر ۸- انوار الازهار فی‌معانی الاشعار ۹- ایجازالمحامد فی‌انجاز المواعد ۱۰- تحبیر یا تخبیرالافکار فی‌تحریرالاشعار ۱۱- التنبیه علی‌الفرق والتشبیه ۱۲- الدرة الادبیة فی‌نصرة العربیة ۱۳- الروض الاریض فی‌اوزان القریض ۱۴- السبط فی‌احکام الخط ۱۵- فوائدالاداب ۱۶- قواعد الاعراب ۱۷- الکافی فی‌حل القوافی ۱۸- لباب‌الالباب‌فی‌شرح‌ابیات‌الکتاب ۱۹- معادن‌التبرفی‌محاسن‌الشعر ۲۰- مکارم‌الاخلاق لطیب الاعراق ۲۱- منتهی الادب فی‌مبدء کلام العرب ۲۲- الوافی فی‌علم القوافی

۲۳- **الوضاح فی‌شرح ابیات‌الایضاح** . دقیقی دراثرحسن خلق ومیمنت تعلیماتی که داشته شاگردهای بسیاری تربیت‌کرده است. (ص ۳۲۳ ت و ۲۴۴ ج ۱۱ جم)

دقیقی **علی بن عبدالله بن دقاق** ، مکنّی بابوالقاسم ، عالم فاضل نحوی بلکه از پیشوایان علمای نحو بود ،آن علم شریف را از فارسی و رمانی و سیرافی اخذکرد ، مرجع استفادهٔ جمعی‌کثیر بوده و ازتألیفات او است :

۱- **شرح‌الایضاح** ۲- **شرح‌الجرمی** ۳- **العروض** ۴- **المقدمات**. درماه‌صفر۴۱۵ه قمری (تیه) درگذشت . (ص۱۳۵هب و۴۸۳ت و ۵۶ ج۱۴ جم)

دقیقی **محمد بن احمد** - بلخی یاطوسی یامروی یاسمرقندی‌یابخارائی، مکنّی بابومنصور ، از اکابر شعرای قرن چهارم هجری عهد سامانیان و مدّاح ایشان بود ، زمان سلطان محمود سبکتکین را نیز دریافته و بامرآن سلطان ویا نوح بن منصور سامانی بنظم شاهنامه پرداخت ، بیست هزار بیت از قضیهٔ گشتاسب و زردشت و اسفندیار را بنظم‌آورد پس‌ازآن بدست غلام ترکی خود در سال ۳۴۱ه قمری (شما) مقتول و باتمام شاهنامه موفق نشد وبشرحی که درمحل‌خود مذکور است فردوسی بنظم‌آن پرداخته و هزار بیت از اشعار دقیقی را برای جلوهٔ اشعار خود ضمیمهٔ شاهنامه‌اش نموده و ازآن جمله است :

چوگشتاسب را داد لهراسب تخت — فرودآمد از تخت و بربست رخت
ببلخ گزین شد بدان نوبهار — که یزدان پرستان آن روزگار
مرآن خانه را داشتندی چنان — که مر، مکّه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست — فرودآمد آنجا و هیکل ببست

این رباعی نیز ازدقیقی‌است:

گویند صبرکن‌که ترا صبربردهد — آری دهد و لیك بعمر دگر دهد
من عمرخویش‌را بصبوری‌گذاشتم — عمر دگر بباید ، تا صبر بردهد

جهانا همانا فسوسیّ و بازی — که برکس نپایی و باکس نسازی

یکی را نعیمی یکی را جحیمی • یکی را نشیبی یکی را فرازی
چرا زیرکانند بس تنگ روزی چرا ابلهانند با بی‌نیازی
چرا عمر طاوس و درّاج کوته چرا مار وکرکس زید در درازی
صد و اند ساله یکی مرد غرچه چرا شصت وسه زیست آن‌مرد تازی

(ص ۲۱۴ ج ۱ مع و۲۱۴۷ ج ۳ س)

دقیقی **محمد بن علی** - نحوی، ملقّب بدقیقی، مکنّی بابوالحسن، از تلامذهٔ رمانی بوده و از تألیفات او است :

۱- المرشد ۲- المسموع من کلام العرب. ولادتش درسال ۳۸۴ه قمری (شفد) بوده و وفات و مشخص دیگری بدست نیامد. (ص ۷۲۷ ت و۲۶۳ ج ۱۸ جم)

دکدکچی **ابراهیم** - ترکمانیّ الاصل ، دمشقیّ المولد والمدفن، ازعلمای عامّهٔ قرن دوازدهم هجرت میباشدکه درفنون ادبیّه وشعر ماهر بود ، بسال ۱۱۳۲ه قمری (غقلب) در بیست و هشت سالگی از وبا درگذشت .

(ص ۵۷۰ ج ۱ س)

دکن / **دلال** در اصطلاح رجالی ، اوّلی لقب احمد بن میثم ، دوّمی لقب مهلب بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم است .

دلال الکتب **سعد بن علی بن قاسم بن علی بن قاسم** - ورّاق انصاری خزرجی، حظیری‌الولادة ، مکنّی بابوالمعالی ، معروف بدلال‌الکتب ، از مشاهیر فضلای ادبا و شعرا میباشدکه درفنون متنوّعه خبیر بود ، شعر خوب میگفت و مصنّفات نیکو دارد :

۱- زینة‌الدهر وعصرة اهل‌العصر که درتذییل دمیة‌القصر باخرزی تألیفش داده و ترجمهٔ حال بسیاری از شعرای عصر خود و پیش ازآنرا با بعضی از اشعار طریفهٔ ایشان حاوی است و بعضی از اشعار خود را نیز درآن درج کرده است **۲- لمح‌الملح** که دلیلی متقن برکثرت اطّلاعات علمی وی میباشد و از اشعار خود او است :

قل لمن عاب شامة لحبیبی دون فیه دع‌الملامة فیه
انما الشامة التی قلت عنها فص فیروزج بخاتم فیه

ایضاً :

شکوت هوی من‌شف قلبی بعده **توقـد نـار لیس یطفی سعیرها**
فقـال بعادی عنـك اکثر راحـة **ولولا بعادالشمس احرق نورها**

سعد روز دوشنبه ۱۵ یا ۲۵ صفر ۵۶۸ه قمری (ثسح) در بغداد درگذشته و درمقبرهٔ باب حرب مدفون گردید وعمادالدین اصفهانی نیز ترجمهٔ حال سعد را در کتاب خریدةالقصر نگارش داده است .

حظیری ، با حای بی‌نقطه وظای بانقطه ، منسوب بموضع حظیره نامی است در فوق بغداد که کثیری ازعلما بدان نسبت داشته و ثیاب حظیریه نیز ازآنجا است واینکه درقاموس‌الاعلام درحرف خ نقطه‌دار نیز عنوانش کرده اشتباه است .

(ص ۲۲۰ ج ۱کا و۲۰۵۱ ج ۳ و ۴۶۸۲ ج ۶ س و ۱۹۴ ج ۱۱ جم وغیره)

دلسوز **محمدامین** ـ ملقّب باستاد ، از شعرای معروف ترکی زبان قرن سیزدهم آذربایجان میباشدکه استاد میرزا سروش و میرزا مظهر متوفی دراواخر قرن مذکور بود ، دیوان او مشتمل باشعار ترکی و پارسی است مکرّر درتبریز چاپ سنگی شده و ازغزلیّات ترکی او است :

نوله بیرال یتـه اول زلف مطرّا الینه بلکه سررشته دوشه عاشق رسوا الینه
قیس تك‌کوه و بیابانـده سرگردانـم یوخدی‌بیرمرد الیمی تاویره‌لیلی‌الینه
چوخ‌سعادتدورعزیزان‌اولا بیرفصل‌بهار یتیشه دامـن گـل بلبـل شیـدا الینه
بی‌شك‌وشبهه‌اولورهرایکی‌دنیاده‌عزیز ویره‌گر یوسفی هر کیمسه زلیخا الینه
گنه‌یوزمین‌دل‌دیوانه‌نی‌زنجیره‌ویروب تاپشوروپدور اوایکی زلف‌چلیپا الینه

نیز از اشعار پارسی او مخمّساتی است‌که در دیباچهٔ دیوانش درهریك از حروف بیست و هشت‌گانهٔ زبان عربی مخمّسی‌گفته است چنانچه درحرف‌الف‌گوید:

از الف اول احدکاو را سزا بـاشد ثنـا اعلم‌است واعظم‌است واکرم‌است‌او برملا
آنکه از صنعش پدیدآمد جمیع ماسوا از عـدم‌آورده‌آب وآتش وخاك و هوا
آدمیرا داد با آنهـا چنین نشو و نمـا

تاآنکه در حرف **ی** گوید :

یــاء یار با بحق نــور پاك حیــدری　　　یــا باحمــد پــادشاه مسنــد پیغمبری

یوسف‌آسا خواهم ازچاه‌غمم درآوری　　　یوم‌حشرای‌دادرس برعرشهٔ محشر بری

یاور دلسوز شو برحرمت آل‌عبا

دیوان دلسوز دومرتبه درتبریزچاپ‌شده، اغلب‌اشعارش ترکی و ازقبیل‌نوحه ویا مدیحهٔ اهل‌بیت عصمت ع میباشد .　　　(دیوان‌خود دلسوز و اطلاعات خارجی)

دلقی　**هلال بن ابراهیم - مصطلح‌علم رجال‌است ورجوع بدانجانمایند.**

دلوی　**احمدبن محمد بن احمد بن محمد بن دلویه -** استوائی اشعری شافعی ، مکنّی بابوحامد ، معروف بدلوی ، ادیبی است فاضل که درفنون ادبیّه و عربیّه حظّی وافر داشته، ازطرف قاضی ابوبکر باقلانی درعکبرا قضاوت نمود ، شب سه‌شنبه بیست و هشتم ربیع‌الاول ۴۳۴ه قمری (تلد) دربغداد وفات یافت ، درمقبرهٔ شونیزیه دفن شد و نسبت او به دیهی استوا نام از قراءِ نیشابور است .
(ص ۳۷۷ ج۴ تاریخ بغداد)

دمامینی[1]

دمامینی　**محمد بن ابی‌بکر بن عمر بن ابی‌بکر بن محمد بن سلیمان -** مخزومیّ القبیلة ، اسکندری مصری‌البلدة ، مالکی المذهب ، بدرالدّین‌اللّقب، ادیبی‌است نحوی متبحّر شاعر ماهر، درنظم و نثر و اصول خط وفنون ادبیّه مهارتی بسزا داشته و ازتألیفات او است :

۱- تحفةالغریب فی‌شرح (حاشیهٔ خ ا) مغنی‌اللبیب که‌بسال۱۳۰۵ه قمری‌درحاشیهٔ شرح شمنی در مصر چاپ شده و سه نسخهٔ خطّی‌آن نیز بشماره‌هـای ۳۲۲۵_۳۲۲۷ در کتابخانهٔ مدرسهٔسپهسالارجدیدتهران موجود است **۲- جواهرالبحور** درعروض **۳- شرح بخاری ۴- شرح تسهیل ۵- شرح قصیدهٔخزرجیه ۶- شرح لامیةالعجم ۷- شمس‌المغرب**

۱_ **دمامینی -** بفتح اول ، دیه بزرگی است از صعید مصر، در سمت شرقی رود نیل که به نخلستان و بساتین بسیاری مشتمل میباشد .　　　(صد)

فی الرقص والمطرب که نسخهٔ خطی آن در کتابخانهٔ برلین موجود است ۸- **عین الحیوة** تلخیص حیاةالحیوان دمیری ۹- **الفواکه البدریة** ۱۰- **القوافی** ۱۱- **مقاطع** یا **مقاطیع الشرب** ۱۲- **نزول الغیث** که ردّ کتاب شرح لامیةالعجم صفدی است ونسخهٔ آن در کتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است . دمامینی بسال ۸۲۷ یا ۸۲۸ھ قمری (ضکز یا ضکح) درشهر کلبرجای هند درهفتاد وسه سالگی مسموماً درگذشت . (ص۹۳۵هب و۸۴۸ت و۸۷۹مط)

دمشقی[1]

دمشقی	**حسن بن محمد**	مصطلح علمای رجال است ، علاوه براین چهار نفر ، محمد بن عبدالله وجمعی دیگر از روات ومحدّثین را نیز گویند و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است .
دمشقی	**سعید بن سلمة**	
دمشقی	**سعید بن هلال**	
دمشقی	**عبدالله بن محمد**	

دمشقی **محمد بن ابیطالب** - بعنوان **شمس الدین محمد بن ابیطالب** خواهدآمد.

دمشقی **محمدامین** - بعنوان **محبی** خواهدآمد.

دمشقی **محمدخلیل** - بعنوان **مرادی** خواهدآمد .

دمشقی **محمد بن عبدالرحمن** - بعنوان **خطیب دمشقی** مذکور داشتیم .

دمنهور[2]

دمنهوری **احمد بن عبدالمنعم بن خیام** یا یوسف بن خیّام، ازهری مذاهبی، یعنی حنفی شافعی مالکی حنبلی که بسال ۱۱۰۱ھ قمری (غقا)

۱- **دمشقی** - منسوب بدمشق است وآن بکسر اول وفتح وکسر ثانی شهری است معروف که قصبه وکرسی بلاد شامات میباشد ، بنام بانی خود دمشق بن کنعان موسوم ویا خود بانی آن غلام حبشی دمشق نام حضرت خلیل‌الله بوده است . بنوشتهٔ بعضی ، دمشق گفتن آن بجهت سرعت در بنای آن که دمشقه بروزن زلزله بعربی سرعت در عمل است و بهرحال بعضی از منسوبین آن را تذکر میدهد .

۲- **دمنهور** - با دوفتحه ، شهری است متوسط درحوالی اسکندریه سر راه مصر ، نیز دیهی است بمسافت چند میل از فسطاط مصر که این را بنوشتهٔ مراصد دمنهور السمید گویند*

در دمنهور وحش متولد شد، درکودکی ازپدر یتیم ماند ، درهمان حال صغر بازهر رفته و بتحصیل علم پرداخت ، برای انجام این مرام مسافرتها کرد ، در معرفت فنون غریبه حافظهٔ عجیبی داشت ، از علمای مذاهب اربعه مجاز بوده بعداز وفات شیخ حنفی ریاست مذهبی جامع ازهر، بدو منتهی شد ، دراثر حق گوئی حکام و امرا از وی میترسیدند و تألیفات نافعه دارد :

۱- **ایضاح المبهم من معانی السلم** در منطق که شرح کتاب سلم اخضری است ودر مکه و قاهره چاپ شده است ۲- **ایضاح المشکلات من متن الاستعارات** ۳- **حلبة اللب المصون بشرح الجوهر المکنون** در علم بلاغت که در مصر و قاهره چاپ شده است ۴- **سبیل الرشاد الی نفع العباد** در مواعظ که درقاهره و اسکندریه چاپ شده است ۵- **شرح اوفاق قلب القرآن** . احمد درسال ۱۱۹۲ه قمری (غقصب) درگذشت. (ص۸۸۲مط و۱۱۷ ج۱ سلک الدرر)

دمنهوری

شیخ محمد - شافعی ، از اکابر مدرّسین جامع ازهر بوده و تألیفاتی دارد :

۱- **ابیات فیمن یجب الایمان بهم من الرسل مع ترتیبهم فی الارسال** که باسه کتاب دیگر درمصر در یکجا چاپ شده است ۲- **الارشاد الشافی علی متن الکافی** که معروف بحاشیهٔ کبری بوده و درمصر و قاهره چاپ شده است وآن شرح کافی احمد بن عباد بن شعیب در علم عروض و قافیه است ۳- **الحاشیة الصغری علی متن الکافی** که بمختصر شافی معروف وبارها درقازان و مصر و قاهره چاپ وشرح دیگر همان کتاب کافی مذکور است ۴- **الحاشیة الکبری علی متن الکافی** که دربند دوم مذکور شد ۵- **شرح الکافی** ۶- **المختصر الشافی علی متن الکافی** واین هردو همان حاشیهٔ صغری مذکور است و درسال ۱۲۸۸ه قمری (غرفح) درگذشت. (ص ۸۸۳مط)

دمیاط[1]

دمیاطی

احمد بن محمد بن عبدالغنی - شافعی، دمیاطی* المولد والمنشأ ، مشهور به بنّا (با تشدید) درمولد خود شهر دمیاط بزرگ شد،

*چنانچه اولی را بحکم ظاهر کلام معجم المطبوعات دمنهورالوحش نامند و بعض از موصوفین بنسبت دمنهور راکه ظاهراً همان اولی است مینگارد .

۱- **دمیاط** - بنوشتهٔ مراصد (بدون ضبط حرکه) شهری است قدیم مابین مصر وتنیس*

پیش مشایخ آنجا بتحصیل علم پرداخت، پس بحجاز وقاهره رفت، درعلم حدیث واکثر فنون دیگر بمقامی عالی رسید و قدم بسیر و سلوك و تجرّد گذاشت. آخرین کسی است که در تشیید مبانی طریقت نقشبندیّه رنجهای بسیاری را متحمّل شد تا بسال ۱۱۱۷ه قمری (غقیز) درگذشت واز تألیفات او است:

۱- **اتحاف البشر فی القرائات الاربعة عشر** که کثرت اطّلاعات علمی و قدرت فضلی اورا بهترین دلیل است و ظاهر معجم المطبوعات آنکه چاپ نشده است ۲- **اشراط الساعة** ۳- **اتحاف فضلاء البشر بالقرائات الاربعة عشر** که گاهی به **منتهی الامانی والمسرات فی علوم القرائات** نیز موسوم است. درمصر چاپ شده و ظاهر کلام معجم المطبوعات آنکه این کتاب غیر از اتحاف البشر مذکور است ۴- **منتهی الامانی** که مذکور شد. (ص۸۸۵ مط)

دمیاطی **عثمان بن محمد**- بعنوان بکری نگارش یافته است.

دمیاطی **شیخ محمد** - بعنوان خضری مذکور شد.

دمیاطی **محمد بن محمد** - درضمن ترجمهٔ حال شرف الدین اسمعیل اشاره خواهد شد.

دمیری[۱]

دمیری **محمد بن مرزبان** - مکنّی بابوالعباس، ادیبی است مورّخ لغوی فاضل بلیغ، ازمشاهیر مترجمین که زیاده از پنجاه کتاب پارسی را بعربی ترجمه کرده واز مصنّفات او است:

۱- **الحاوی فی العلوم القرآنیة** ۲- **الحماسة** ۳- **وصف السیف والقلم** ۴- **وصف الفارس والفرس** وغیر اینها. بسال ۳۰۹ه قمری (شط) درگذشت. (ص۵۲ج۱۹جم)

---

*که هوایش صاف وازسرحدات اسلام بوده و رود نیل از سمت شمالی آنشهر بدریا می‌ریزد. پهنائی نیل درآنجا مقدار صدذراع می‌باشد ودراینجا بعضی ازفضلای منسوب بدانجارا تذکرمیدهد.

۱- **دمیری** - بفتح اول، منسوب است بدمیره وآن نام دوقریهٔ بزرگی است درمقابل یکدیگر در ساحل رود نیل درسر راه دمیاط و نزدیك بآن و بعضی از موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد.

دمیری **محمدبن موسی بن عیسی بن علی** - شافعیّ المذهب ، کمال الدین اللّقب ، ابوالبقاء الکنیة ، مصری دمیریّ الولادة ، ازاکابرعلما و فقهای شافعیّه میباشد ، در بدایت حال در رشتهٔ خیّاطی مشغول تکسّب بود ، پس مشمول توفیقات خداوندی گردیده و از شهاب الدین سبکی و شیخ جمال الدین اسنوی مراتب علوم ومعارف را فراگرفت، درتمامی فنون متداوله مهارتی بسزا یافت، درعبادت و تلاوت حظّی وافر داشت ، اصلا لباس فاخر نمی‌پوشید و زیربار قضاوت نمیرفت و از تألیفات او است :

۱- **الجوهرالفرید فی‌علم‌التوحید** ۲- **حیاة الحیوان** که ازپانصد ، ششصدکتاب و یکصد و نود و نه دیوان اشعار عرب تألیفش داده است، فوائد بسیار طبّی وادبی وفقهی و حدیثی را حاوی میباشد ، بنام کبری و صغری دو نسخه‌اش کرده ، درکبری تاریخ و تعبیر خواب را نیز افزوده است و مشتمل برترجمهٔ حال جمعی از شعرا وادبا وفلاسفه و علما و خلفا بوده و مرتّب بحروف معجم در اسامی حیوانات میباشد ، بارها درایران و استانبول و مصر و قاهره چاپ شده و ترجمهٔ انگلیسی قسمت عمدهٔ آن نیز درلندن و بمبئی بطبع رسیده‌است. این کتاب مشهور هردیار ومرجع استفادهٔ اکابرفضلا ودانشمندان میباشد ۳- **الدیباجة فی‌شرح سنن ابن‌ماجه** ۴- **شرح منهاج نووی**. دمیری بسال ۸۰۸ه قمری (ضح) درقاهره وفات یافت ، ولادت‌او بسال ۷۴۲یا۷۴۵ (ذمب یا ذمه) یادرحدود ۷۵۰ (ذن)ه قمری بوده است .

(ص ۱۳۶ هب و۷۴۷ت و ۴۴۷ ج ۳ فع و۲۱۶۳ ج ۳ س و۸۸۷مط)

دنانیر نام کنیزك ابن‌کناسه میباشد و در باب کنی در ضمن ترجمهٔ حال **ابن‌کناسه** خواهدآمد .

دنبلی **ابراهیم بن حسین** - بعنوان خوبی حاج‌میرزاابراهیم مذکورشد.

دنبلی **محمد بن وهبان**- موافق نوشتهٔ تنقیح‌المقال ، در بعضی از نسخ حرف ثانی این عنوان **نون** و ثالثش **ب** ابجدی‌است وماهم‌بعنوان

دنبلی نگارش دادیم و بهرحال ترجمهٔ حال و تحقیق لفظ این عنوان موکول بکتب رجالیّه است.

دندان **احمد بن حسین بن سعید بن حماد** - اهوازی ، ملقّب بدندان ، مکنّی بابوجعفر از موالی حضرت سجاد ع میباشد ، حال او درمیان علمای رجال محل بحث است ، دندان لقب جدّش سعید هم بوده و بهمین جهت درکلمات بعضی از علمای رجال بعبارت حسین بن دندان نیز مذکور و تحقیق مراتب بکتب رجالیه موکول است .

دندانی **حسن بن ابی‌الحسن محمد** - در ضمن ترجمهٔ عبیدلی محمد بن ابی‌جعفر خواهدآمد .

دندانی **عبدالله بن علی** - مکنّی بابوعلی ، ازمنجّمین قرن سیّم هجرت میباشد ، کتابی دراحکام نجوم تألیف داده است. نگارنده‌گوید: مدارك خصوصی از نظرم رفته و ظاهراً فهرست ابن‌النّدیم است .

دوارا لقب **احمد بن علی قمی** -که شرح‌حالش موکول بعلم‌رجال‌است.

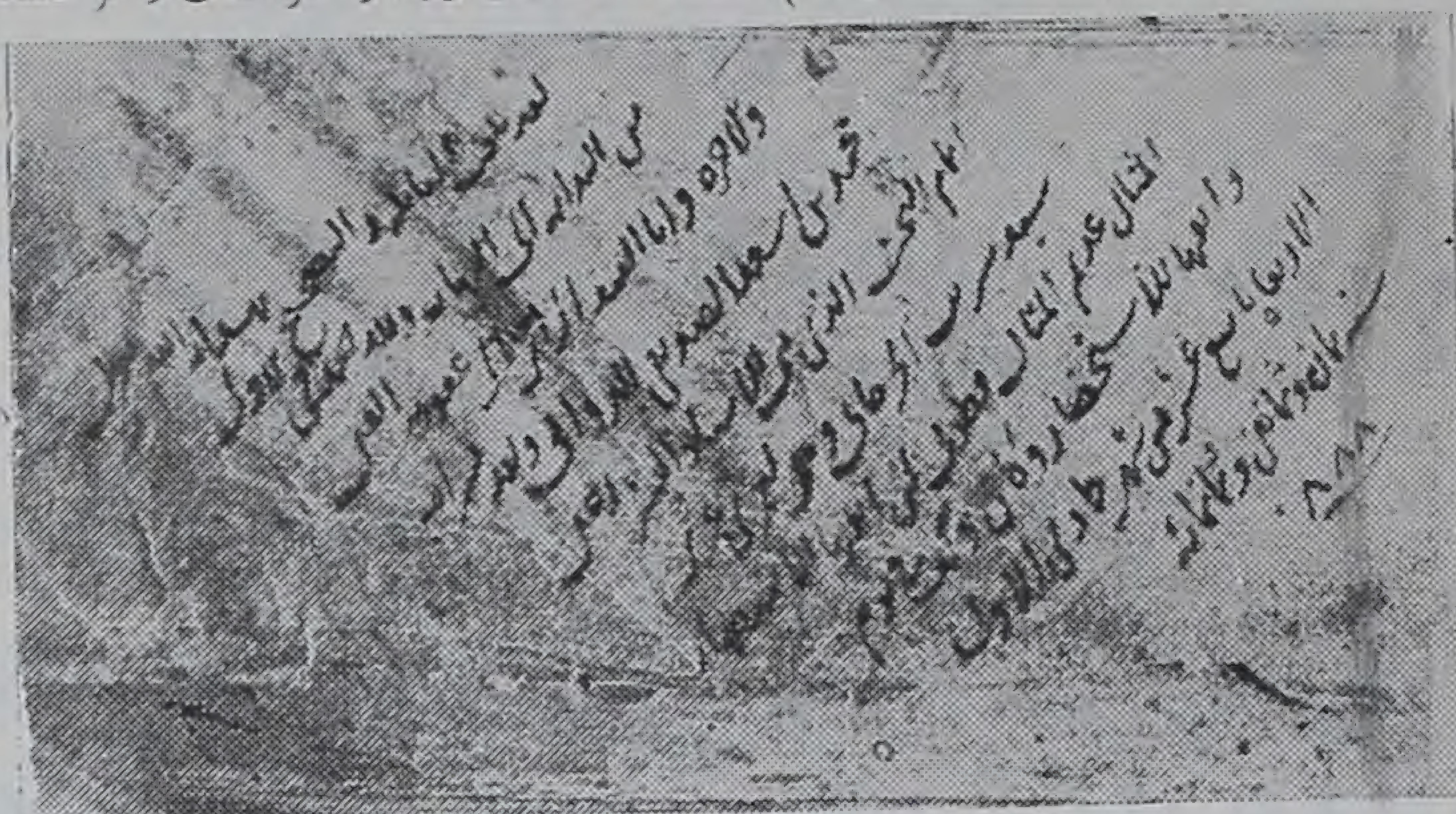
داونقی **منصور یا عبدالله یا عبیدالله** - بعنوان‌منصور دوانقی‌خواهدآمد.

دوان[۱]

دوانی **محمدبن اسعد** یا **سعد** یا **سعدالدین‌اسعد**- کازرونی دوانی‌صدیقی، یا خود نامش محمد اسعد پسر سعدالدین اسعد است که عبارات ارباب‌تراجم مختلف‌بوده و اولی مشهورتر میباشد ولکن تردیدی در وحدت ویکی‌بودن مسمّی نبوده و این اختلافات ناشی از مسامحهٔ اهل عرف در ذکر اسامی است چنانچه در همه‌جا و درهرزمان متداول و معمول بلکه یك حال طبیعی است‌که بیشتر با تخفیف

۱- **دوان** - بنوشتهٔ مراصد ، با فتح و تشدید ، ناحیه‌ایست از بلاد فارس و بضم اول ناحیه‌ایست درعمان درساحل دریا ، درمعجم‌المطبوعات ضمن‌شرح حال جلال‌الدین محمدبن‌اسعد گوید : دوان (بدون ضبط حرکه) یکی از دیهات کازرون است ، در روضات نیز درشرح‌حال جلال‌الدین‌مذکور گوید: دوان بروزن‌هوان(یعنی بافتح وتخفیف) دیهی‌است ازقراءکازرون‌فارس.

و تحریف استعمال نمایند بهرحال محمد بن اسعد کازرونی دوانی حکیمی است کامل ، متکلّمی است فاضل محقّق مدقّق شاعر ماهر منطقی صدیقی که در تمام علوم متداوله خصوصاً درعقلیّات تقدّم داشت و مرجع استفادهٔ افاضل روم و خراسان و ترکستان و از

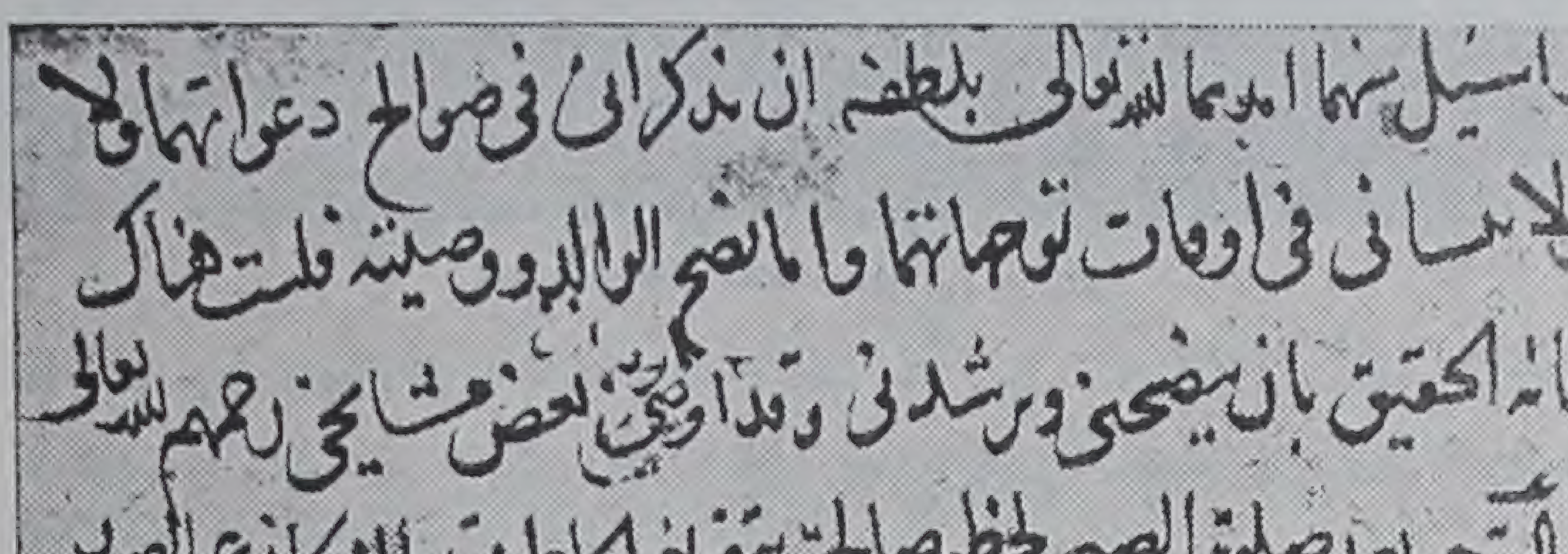


نمونهٔ خط محمد دوانی -۱۴

قطعهٔ مزبور را درآخر نسخهٔ کتاب شرح کافیهٔ نحو رضی استرآبادی نوشته و نسخهٔ مذکور بسال۸۵۶ نوشته‌شده ودرکتابخانهٔ شخصی‌قدسی‌نسبت‌آقای حاج‌میرزاباقر قاضی‌آتی‌الترجمة موجود است .

مشاهیر علما و حکمای عهد سلطان ابوسعید تیموری و بعلاّمهٔ دوانی مشهور و مدتی متصدی قضاوت فارس بود ، نسبش بابوبکر خلیفه موصول میشود ، از احفاد محمد بن ابی‌بکر میباشد . بالجمله درکلام و حکمت و اخلاق طاق و شهرهٔ آفاق است، دربدایت حال شافعی مذهب بود ، عاقبت شیعه و مستبصر گردید ، بعضی از اشعار و تألیفات‌او نیز دلیل صریح همین موضوع میباشند . سبب‌آن موافق بعضی ازکتب تراجم‌آنکه ، موقع تألیف حاشیهٔ سومی برشرح‌تجرید قوشچی که درمطالب عمیقه غوررسی می‌کرده مشمول توفیقات خداوندی‌گشت ، درنفس خود اندیشیدکه اگر جدّش ابوبکر صدیق ، در قید حیات میبود اصلا چیزی ازآن مطالب علمیّه و دقائق حکمیّه را نمی‌فهمید وکسی‌که این چنین باشد چگونه لایق مقام خلافت و امامت درامور دینیّه میباشد اینك دربارهٔ خانواده رسالت‌که باقطع نظرازدیگرفضائل‌انسانی مراتب‌علمیّهٔ‌ایشان‌مسلّم‌تمامی‌جهانیان میباشد مستبصر گردید. تألیفات دوانی ازصدفقره متجاوزبوده وبعضی‌ازآنهارا مینگارد:

۱- **اثبات الواجب الجدید** ۲- **اثبات الواجب القدیم** که بنام سلطان محمد فاتح (متوفی بسال ۸۸۶ھ ق) تألیفش داده است ۳- **اخلاق جلالی** که نامش **لوامع الاشراق فی مکارم الاخلاق** است ۴- **استکاکات الحروف و طبایعها و اعدادها وما یتعلق باعداد الحروف من المسائل الموسومة به(ارثماطیقی)** ۵- **افعال العباد** که بسال ۱۳۱۵ھ درضمن مجموعه‌ای بنام کلمات المحققین چاپ شده است ۶- **افعال الله تعالی** ۷- **انموزج العلوم** که حاوی تحقیقات رشیقهٔ بعض مسائل هر یك از علوم حدیث وفقه و اصول فقه و طبّ و تفسیر و کلام و هیئت و هندسه ومنطق و ارثماطیقی و بعض خلافیات میباشد ۸- **الانوار الشافیة** ۹- **تحفهٔ روحانی** درعلم حروف وخواص واسرار آنها ۱۰- **التصوف والعرفان** ۱۱- **تفسیر آیهٔ(کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلاتُسْرِفُوا)** که آیهٔ بیست و نهم سورهٔ اعراف است ۱۲- **تفسیر سورة الاخلاص(قُلْ هُوَاللهُ اَحَدٌ)** ۱۳- **تفسیر**


ناسئل منهما امدهما الله تعالی بلطفه ان یذکرانی فی صالح دعواتهما ولا
لا سیما فی اوقات توجهاتهما وامانصح الوالد وصیته قلت هناک
انه الحقیق بان ینصحنی ویرشدنی وقد اوصانی بعض مشایخی رحمهم الله تعالی
بالتوجه بعد صلوة الصبح لحظة صالحة ستفرغ الخاطر تقلیلا لامکان عن الصور
المحسوسة والمتخیلة الی قدس اللاهوت من دون اعمال الفکر والرویة والتخیل
بل بالتخلیة والتفریغ المحض حتی یکاد یرجع النفس الی سنداجتها الاصلیة
ونزاهتها الفطریة وفقنا الله تعالی للعمل بها والانتفاع بها والحمد
الکثیر الطیب المبارک فیه لله رب العالمین وصلوته علی خیر خلقه محمد
واله وصحبه اجمعین [illegible] وکتبه افقر عبید الله الحقیقی
ابو عبدالله محمد بن اسعد محمد الصدیقی لاحظه الله [illegible]
فی السادس عشر من شهر ربیع الثانی لسنة الف [illegible]

نمونهٔ دیگری از خط محمد دوانی -۱۵-

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ آخر کتاب المشیخهٔ کنز السالکین است که بخطوط علما و شعرای آن عصر میباشد ودرکتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است.

سورة الجحد (قُلْ يٰا اَيُّهَا الْكٰافِرُونَ) **۱۴- تنویر المطالع جدید ۱۵- تنویر المطالع قدیم** و این هردو کتاب حاشیه بحاشیهٔ قدیم و جدید میر صدرالدین دشتکی برشرح مطالع قطب‌الدین رازی است چنانچه تنویر المطالع قدیم حاشیه برحاشیهٔ قدیم دشتکی و جدید دشتکی بوده و هردو حاشیهٔ دشتکی متعلّق بشرح مطالع قطب‌الدین رازی است **۱۶- التوحید ۱۷- الجبر والاختیار ۱۸- حاشیهٔ تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الشمسیة** و این کتاب تحریر، همان شرح قطب‌الدین رازی بشمسیهٔ نجم‌الدین کاتبی است وبا چند حاشیه و شرح دیگر در استانبول چاپ شده است **۱۹- حاشیهٔ تهذیب المنطق** که در زیر بنام شرح تهذیب المنطق مذکور است **۲۰- حاشیهٔ اجد، برشرح تجرید قوشچی** چنانچه در ذیل ضمن حاشیهٔ قدیم اشاره خواهد شد **۲۱- حاشیهٔ جدیده برشرح تجرید قوشچی ۲۲- حاشیهٔ قدیمه برشرح تجرید قوشچی** ودرفوق در بیان سبب استبصار دوانی معلوم شد که شرحی سیومی نیز برشرح تجرید دارد ودر ذریعهٔ آن را نیز بشرح اجد موسوم داشته وگوید : هردو شرح اجد درکتابخانهٔ رضویّه موجود است و بنوشتهٔ معجم المطبوعات حاشیهٔ شرح قوشچی دراستانبول چاپ سنگی شده و معلوم نیست که کدام یك از این سه شرح است **۲۳- زوراء** درحکمت که درقاهره چاپ‌شده‌است **۲۴- شرح تهذیب المنطق** که نامش العجالة است ودر لکناهور با چند رسالهٔ دیگر یکجا چاپ شده‌است **۲۵- شرح العقائد العضدیة** که دراستانبول وپترزبورگ چاپ‌شده‌است **۲۶- شرح هیاکل النور شهاب‌الدین یحیی بن حبش سهروردی ۲۷- العجالة** که همان شرح تهذیب مذکور است **۲۸- لوامع الاشراق** که همان اخلاق جلالی مذکور فوق است **۲۹- نورالهدایة** که طبع‌شده واز ادلّهٔ تشیّع و استبصار او است وغیر اینها . دوانی اشعار نغز و طرفه می‌گفته وبفانی تخلّص میکرده و از او است :

فانی الف است احد از او جوی مدد — **وانگه بشمار بیناتش بعدد**
بنگر که علی است فالعلی سرالله — **اِذْقٰالَ اَلْاِلٰهُ قُلْ هُوَاللهُ اَحَدْ**

ایضاً :

آن چار خلیفه‌ای که دیدی همه نغز — بشنو سخن لطیف و شیرین و ملغز
بادام خلافت از پی گردش حق — افکند سه پوست تا برون آید مغز

نیز درمدح حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید:

ای مصحف آیات الهی رویت — وی سلسلهٔ اهل ولایت مویت
سرچشمهٔ زندگی لب دلجویت — محراب نماز عارفان ابرویت

ایضاً :

خورشید کمال است نبی ماه ولی — اسلام محمّد است و ایمان علی
گر بیّنه‌ای در این سخن میطلبی — بنگر که ز بیّنات اسما است جلی

ایضاً :

بنور فطرت خود میرویم در ره عشق — چراغ خاطر دون همّتان چه نور دهد
اگرچه نور خدا شامل است یکسان نیست — نه هر جبل که تو بینی صدا چو طور دهد

ایضاً :

مرا بتجربه معلوم شد درآخر حال — که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال

در روضات الجنات گوید : گمان دارم این رباعی نیز از اشعار ابکار او است :

در شأن علی آیهٔ بسیار آمد — یارب که شنید و کی خبردار آمد
آن کس که شنید ودید مقدار علی — چون حرف مقطّعات ستّار آمد

نگارنده گوید : این مصراع آخری ، اشاره باین است که اسم مقدّس حضرت علی ع و حقّانیّت آن بزرگوار درحرف مقطّعهٔ قرآنی مرموز ومستوراست و بعداز اسقاط مکرّرات آنها جملهٔ : **صِراطُ عَلِیٍّ حَقٌّ نُمْسِکُهُ** برمیآید. **حشرنا الله مع شیعته واحبته** . وفات دوانی مابین سال‌های۹۰۲ و۹۰۷ و۹۰۸ و۹۱۸ و۹۲۸ه قمری (ظب - ظز- ظح - - ظیح - ظکح) میان ارباب تراجم مردّد میباشد و یکی‌از دوتاریخ دومی و سومی اقرب بصحت است . اینکه احمد رفعت تاریخ وفات دوّانی را بارقم‌هندسی۹۷۰ (نهصد وهفتاد) نوشته اشتباه بوده ویااز اغلاط چاپخانه میباشدکه دورقم ۰ و۷ را مقدّم ومؤخّر کرده ودراصل مطابق تاریخ دوّیمی فوق بوده است .

(ص۱۶۲ت و۱۳۶هب و۱۸۲۴ج۳س و۲۴۸ج۳فع و۱۶۷لس و۱۳۳نورسافر و۹۰۳عم ومجلدات ذریعة)

دوانیقی **منصور** - یاعبدالله یاعبیدالله بعنوان منصور دوانقی خواهدآمد.

دوری بضمّ اوّل، دراصطلاح رجالی، احمد بن عبدالله بن‌احمد وراق و جعفر پسر محمد یا علی بن سهل دقّاق میباشد وترجمهٔ حال ایشان در رجال است و نسبت‌آن بمحلّه‌ایست در بغداد و یکی دیگر در نیشابور وشهری است در اهواز و دوقریه در نزدیکی تکریت.

دوریست[1]

دوربستی **جعفر بن محمد بن احمد بن عباس بن فاخر**- دوریستی‌رازی،مکنّی باابوعبدالله، از اکابر مشایخ وعلمای امامیّه میباشد، ازخانوادهٔ علم و فضل بود، نسبش بحذیفة بن یمان صحابی از اعاظم اصحاب حضرت رسالت ص موصول میشود، عدل و ثقة و جلیل‌القدر و عظیم‌الشأن وکثیرالروایة است، معاصرش شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ھ قمری **تس**) درکتاب رجال خود توثیقش کرده و وزیر روشن‌ضمیر، خواجه نظام‌الملك، درهردو هفته یك مرتبه برای استفاده از برکات انفاس قدسیّه‌اش بدوریست می‌رفته است.

او ازصدوق‌بواسطهٔ پدرش وازمفید وسید مرتضی وسید رضی‌نیز بلاواسطه روایت نموده و ازتلامذهٔ ایشان است. شاذان بن جبرئیل، محمد بن ادریس حلّی، سید مرتضی بن داعی وبعضی دیگر ازاجلّه نیز از وی بلاواسطه روایت می‌کنند چنانچه ظاهر بعضی از ارباب تراجم است. بفرمودهٔ بروجردی روایت ابن‌ادریس از وی‌گاهی بیك واسطه وگاهی با بیشتر ازیك واسطه میباشد واز مصنّفات او است:

۱- کتاب الاعتقادات ۲- کتاب‌الرد علی‌الزیدیة ۳- کتاب‌الکفایة فی‌العبادات ۴- کتاب یوم ولیلة وغیر اینها. سال وفاتش مضبوط نبوده و لکن از رجال قرن پنجم هجرت بوده است. (کتب رجالیه وص ۱۳۶ هب و ۱۴۴ت)

۱- **دوریست** - بضم اول و فتح رابع و سکون باقی، دیهی است از ری، حرف رابع آن بنا برآنچه ازمعجم طبری نقل‌شده **ی** حطی وبنا برمنقول ازمعجم‌البلدان **ب** ابجد میباشد. بهرحال همان است‌که دراین زمان تحریف یافته و درشت یا ترشت‌گویند (با دوفتحه) وبعضی از منسوبین‌آن را تذکر میدهد.

دوریستی **حسن بن جعفر-** دوریستی فوق‌الترجمة ، فاضل جلیل و با فنون فضل وکمال مشهور بود وگاهی بشعرهم میل‌می‌کرده وازاو است:

بغض الـولی علامة معروفـة **کتبت علی‌جبهات اولادالزنا**
من لم یوال من‌الانام ولیـه **سیان عنـدالله صلـی اوزنی**

این جمله ازکلام هدایت انجام حضرت صادق ع اقتباس شده‌که فرماید: **سَوٰاءٌ مَنْ خٰالَفَ هٰذَاالأَمْرَ صَلیٰ اَوْزَنیٰ** زمان وفاتش مضبوط نبوده و لکن از رجال اواخر قرن پنجم‌بوده ویا خود قرن ششم را نیز درك‌کرده است . (ص۹۹لس وکتب رجالیه)

دوریستی **عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر-** دوریستی، مکنّی بابومحمد ، ملقّب بنجم‌الدین ، از فقهای شیعهٔ امامیّه میباشد کـه عالم فاضل صالح صدوق جلیل‌القدر بود ، نسب خود را بحذیفـة بـن یمان منتسب می‌داشت، درسال‌پانصد وشصت وششم هجرت‌ببغداد رفته وبنشر احادیث امامیّه پرداخت واخیراً باز بشهر خود برگشته و انـدکی بعـد از ششصد هجرت وفات یـافت .
(کتب رجالیه)

دوستان **ابوحامد -** هروی‌المولد والمنشأ ، از عرفای قرن چهارم هجرت میباشد درمیان این طبقه بزهد وتقوی معروف بود، چون‌بنماز می‌ایستاد عظمت پروردگاری چنان مستولیش میشدکه بمجرّدگفتن **اَللّٰه** پیش‌ازآنکه**اَکْبَر** گفته باشد بیهوش میافتاد . اسم و سال وفاتش بدست نیامد. (ص۲۵۸ج۲مه)

دوسی[1]

دوسی	**اناس بن عبدالله**	مصطلح علمای رجال میباشد و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است .
دوسی	**ایاس بن عبدالله**	
دوسی	**حمحة بن ابی‌حمحة**	

۱ـ **دوسی-** در تنقیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ ایاس بن عبدالله گوید : **دوسی،** بفتح اول، منسوب بشخص دوس نامی پدر یکی ازشعب وبطون قبیلهٔ ازد بود و او عبارت‌از دوس‌بن عدنان بن زهران بن‌کعب بن حـارث بن‌کعب بن عبدالله بن نصر بـن ازد است . در اینجـا بعضی از معروفین بهمین نسبت دوسی را تذکر میدهیم .

دوسی

علی بن حسن- مصری نحوی لغوی ، موصوف بهنائی ، معروف بدوسی ، منسوب بیکی از قبائل عرب است ، اصول علم نحورا از بصریّین اخذنمود ولکن بعقیدهٔ نحویّین کوفه بوده و از تألیفات او است :

۱- الفرید ۲- مجردالغریب در غرائب کلام عرب بروش کتاب العین خلیل **۳- المنضد** . سال وفات ومشخّصات دیگرش بدست نیامد. بلی پیش از زمان ابن الندیم، متوفی بسال ۳۸۵ه قمری (شفه) که این ترجمه از اوست بوده و یا ازمعاصرین وی میباشد. از یاقوت حموی نقل است که خط اورا در روی کتاب منضد خود اوکه بسال ۳۰۷ه ق نوشته بوده دیده است . دوسی بکراع النمل نیز شهرت داشت که بجهت کوچکی جثّه دارای این لقب بوده است زیراکه کراع درانسان پائین تر از زانو و درچارپایان پائین تر ازکعب راگویند . (ص ۱۲۴ف و ۴۷۳ت وغیره)

دولاب[۱]

دولابی

محمد بن احمد بن حماد بن سعد- انصاری رازی دولابی ،مکنّی با بوبشر ، معروف با بوبشر دولابی ، ازعلمای حدیث وخبر وازدانشمندان تواریخ وسیر بود . درتاریخ موالید و وفات علما مصنّفات بسیاری داردکه محل رجوع و استفادهٔ اهل فنّ میباشند و ازآن جمله است :

الکنی والاسماء من رجال الحدیث که بسال ۱۳۲۲ه قمری درحیدرآباد دکن چاپ شده است. وی بسال ۳۱۰ یا ۳۲۰ه قمری (شی یا شك) درموضع عرج نامی درمیان مکّه و مدینه وفات یافت و ولادتش در سال ۲۲۴ (رکد) بوده است .

(ص۸۵ ج ۲ کا و۲۹۲ مط)

دولابی

محمد بن صباح - هراتی الاصل ، بغدادی المسکن ، مکنّی با بوجعفر ، ازمحدّثین عامّه میباشدکه علم حدیث را از جمعی

۱- **دولاب -** بفتح و ضم اول ، دیهی است در ری ویکی دیگر درچهار فرسخی اهواز وهم موضعی است درشرقی بغدادکه آن را دولاب منازل گویند ویکی هم در وادی مرو که دوکاب خازن نامند و بعضی از منسوبین آن را (دولابی) مینگارد .

بسیار اخذکرد، احمد بن حنبل وپسرش عبدالله و بعضی دیگر نیز از وی روایت کرده‌اند و بسال ۲۲۷ه قمری (رکز) در بغداد درگذشت . (ص ۲۲۱ ج ۲ نی)

دولت آبادی **شهاب‌الدین بن‌شمس‌الدین** - بهمین عنوان خواهدآمد .

دولت‌یارجنگ **میرزا نصرالله خان** - بعنوان فدائی خواهدآمد .

دومی **عمر بن جعفر بن محمد**- بعنوان زعفرانی خواهدآمد. نسبت آن بمحلهٔ دومه نامی ازکوفه یا بدیهی دومی نام از غوطهٔ دمشق و یا بموضعی موسوم بدوم‌الایاد ویا بموضعی دیگرموسوم بدومه خبت ویا بموضع دومة‌الجندل نامی‌از توابع مدینه درهفت منزلی دمشق‌میباشد واین‌موضع همان دیه مذکورغوطه‌است.

دهان لقب بشیر، علی بن صالح ، پسر وجمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان درعلم رجال است .

دهخدا **ابوالمعالی** - رازی ، ازشعرای عهد سلاجقه میباشد، با حکیم سنائی و مختاری غزنوی معاصر، علوّ طبعش از اشعارش ظاهر و درفضل وکمال در زمان خود نادر بود و از اشعار او است:

ماه‌است ترا چهره ومشک است ترا زلف ... سرو است ترا قامت و سیم است ترا بر
تا زلف وخط ولعل تو وچشم‌تو ای‌دوست ... در خاطر و معنی شده درصورت و دفتر
خاطر همه مرجان شد و معنی همه لؤلؤ ... صورت همه معنی شد و دفتر همه عبهر
خورد از لبت‌آن زلف پراز عنبر تو می ... ورنه لبت آلوده چرا گشت بعنبر
ای کرده تبه عیش من ای زلف بت من ... عیشی نشناسم بجهان زان تو خوشتر
زیراکه ترا مسکن ازآن‌چهرهٔ زیبا است ... زیراکه توئی ساکن آن عارض دلبر
همواره خوری زان لب نوشین می سوری ... پیوسته چنی زان رخ رنگین‌گل احمر
در رقص بدان لالهٔ سیرآب زنی پای ... در خواب برآن سوسن آزاد نهی سر

دهخدا **میرزا علی‌اکبرخان بن خان باباخان بن‌آقاخان‌بن مهرعلی‌خان بن رستم‌خان بن سیف‌الله‌خان** - قزوینیٌ‌الاصل ، تهرانیٌ‌المولد

والمسکن . از افاضل ادبا و اکابر دانشمندان عصر حاضر ما میباشد، شرح‌حال اجمالی آن دانشمند یگانه را موافق تقریرات خودشان ثبت اوراق مینماید: دراواخر سال۱۲۹۸ﻫ قمری (غرصح) در تهران متولد شد ، در ایام صغر بعداز فوت پدر تحت تربیت مادر که از خانوادهٔ جلیلهٔ اصیله بوده نشأت یافت ، بعداز تحصیل مقدمات لازمه وادبیات فارسی و عربی مقداری کافی از فقه و اصول و منطق وحکمت وکلام را نیز از افاضل اهل فن فراگرفت، بسال۱۳۱۷ﻫ قمری (غش‌یز) تقریباً دوسال درمدرسهٔ سیاسی بتحصیلات مقتضیه پرداخت، سپس بسمت منشی‌گری، با معاون‌الدّوله سفیر دول خمسهٔ بالکان پسرفرّخ‌خان امین‌الدولهٔ کاشی ببوکارست رفت ، بفاصلهٔ دوسال باز بایران مراجعت نمود و با طلوع مشروطیّت و تبدیل حکومت استبدادی بحکومت ملّی مصادف و عهده‌دار نگارندگی روزنامهٔ صور اسرافیل گردید، هرشماره از این روزنامه دارای یك سرمقالهٔ جدّی دراوّل و یك مقالهٔ فکاهی درآخر، همهٔ آنها ازاوّل تأسیس روزنامه تاانحلال آن که درشمارهٔ(۳۲) وقوع یافته بقلم خود صاحب ترجمه بوده است، فقط سرمقالهٔ اوّل یکی‌از شماره‌های آن بقلم آقای سیدحسن تقی‌زاده بوده وهردو مقالهٔ شماره (۲۰) آن بقلم میرزا جهانگیرخان مرحوم میباشد. کسانی که بسلیقهٔ قلم ونگارش اشخاص آشنا هستند بعداز تعمّق دراسلوب تنظیم الفاظ و ربط معانی ، تعدّد نگارنده را بهتر تشخیص میتوانند داد . پس‌ازآنکه مجلس شورای ملّی بامر محمدعلی شاه بسته شد صاحب ترجمه وآقای تقی‌زاده و سید عبدالرحیم خلخالی ومدیر روزنامهٔ حبل‌المتین تهران باروپا تبعید شدند وصاحب ترجمه درشهر ایویردون از بلادسویس سه‌شمارهٔ دیگر ازآن روزنامه‌را منتشر نمود پس باستانبول رفته و روزنامهٔ دیگری نیز درآنجا بنام **سروش** نشر داد ، بعد از انتشار چهارده شماره ازآن ، در دورهٔ دوم مجلس شورایملّی ازطرف اهالی کرمان وتهران بنمایندگی مجلس منتخب شد ، از این‌رو بایران مراجعت و بفاصلهٔ چند سال نیز بریاست دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی تهران منصوب گردید تاآنکه سه چهار روز بعد از استعفای شاهنشاه فقید (رضا شاه پهلوی) بهرمنظوری که بوده از طرف حکومت وقت معزول شد، دربقیهٔ ادوار

زندگانی خود ازهمه قطع علاقه‌کرده وگوشهٔ انزوا و وحدت را بنظر سعادت‌ابدی تلقّی نمود، تاحال‌که مهرماه ۱۳۲۷شمسی وذی‌القعدهٔ ۱۳۶۷ قمری هجری (غش‌کز- غش‌سز) است ، بتألیف و چاپ تألیفات چندین سالهٔ قبل اشتغال دارد :

۱- **امثال وحکم** که امثال فارسی و هم‌چنین عربی متداول درمیان فارسی زبانان را با شواهد نظمی ونثری بطور استقصا حاوی درچهارجلد ضخیم درتهران‌چاپ‌شده‌است ۲- **ترجمهٔ روح‌القوانین** مونتسکیو ۳- **ترجمهٔ علل‌انحطاط و ترقی** مونتسکیو ۴- **لغت‌نامه** که بمثابهٔ دائرةالمعارف ایرانی بوده و تمامی لغات پارسی و الفاظ بیگانهٔ مستعمل در پارسی و اصطلاحات علوم متنوعهٔ متداوله و شرح حال رجال و اکابر هرطبقه را بترتیب حروف هجا حاوی میباشد تاحال حرف **ث** (مثلث)آن دریک مجلّد شصت صفحهٔ رحلی نیم ورقی ویک مجلّد پانصد صفحه‌ای بهمان ترتیب نیز از حرف **پ** (پارسی) وسه مجلّد بهمان مشخّصات هم از حرف الف ممدوده تا الف با حرف **خ** (ثخذ) در تهران ازچاپ درآمده والآن مشغول‌چاپ بقیهٔ‌آن میباشد. مخفی نماندکه همین لغت نامه ازحرف **الف** تا حرف **ی** بالتّمام درمدت چهل‌سال عمرعزیز صاحب ترجمه، بصورت فیش ویادداشت درحدود سه میلیون ورقه نوشته و مرتّب و الف‌بائی شده درکتابخانهٔ شخصی‌اش حاضر است . توفیق تخریج و چاپ بقیهٔ‌آن راکه خدمتی بزرگ بعالم علوم و معارف است از درگاه خداوندی خواستار است . صاحب ترجمه علاوه برخدمات علمی مذکوره اغلب دواوین‌پارسی وبعضی‌ازکتب نثری را نیز باحدس‌صائب‌خود تصحیح کرده ودرکتابخانه‌اش موجود میباشد، انتهی.

دهدار

محمود بن محمد- مکنّی بابومحمد ، متخلّص بعیانی ، معروف بدهدار، درجفر واعداد وعلوم‌غریبه دستی‌توانا داشت و رساله‌ها درآن مقاصد نگاشته است :

۱- **جامع‌الفوائد** در علم حروف ۲- **جواهرالاسرار** ۳- **سجنجل** که منظومه است ۴- **مفاتیح‌المغالق** . درحافظیهٔ شیراز ویا دارالسّلام‌آن بلده مدفون است ، سال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد . (ص ۴۶۴ عم و ۱۷ ج ۵ ذریعة)

دهقان[1]

دهقان **ابراهیم دهقان** - شرح حالش موکول بعلم رجال است .

دهقان **ابوالفتح خان** - از شعرای عهد ناصرالدین شاه و مظفرالدین‌شاه قاجار ، از اهالی قریهٔ سامان نامی در شمال غربی چهارمحال بختیاری درسمت غربی اصفهان میباشد . اشعارش عالی وکتاب الف لیلة را بنام میرزا سلیمان‌خان شیرازی ملقّب برکن‌الملک بپارسی نظم‌کرده وشمارهٔ ابیاتش درحدود پنجاه هزار بیت و دارای فصاحت تمام بوده ودرتهران چاپ شده ودر دیباچهٔ‌آن درحق میرزا سلیمان خان مذکورگوید :

آصف بـا صفا سلیمان خـان — حکمـران عران و اصفاهـان
خون ز تیغ و دُر از قلم باشد — صاحب السّیف والقلم باشـد
روزگاران و قـرنهـا بـایـد — تـا چنین عـادلی پـدیدآید
معدن جود وصدق وکان مراد — ثـانـی اثنین صـاحب عبّـاد
او بـه سیمرغ همّتم پـرداد — شـد مشوّق مـرا و دل درداد
که بگـو این هزار دستانرا — بـاش بلبل تـو این گلستانرا
نظم این نامه وکتـاب کهـن — راستی او سروده است نـه من

دهقان بسال ۱۳۲۶ه قمری (غشکو) درگذشت .

(اطلاعات خارجی ودیباچهٔ خودآن‌کتاب)

دهقان **اسمعیل بن سهل** و ابراهیم و حمید بـن زیاد و داود بن یحیی و عبیدالله بن عبدالله و عروة بن یحیی و علی بن اسمعیل وعلی بن یحیی برادر عروهٔ مذکور ومحمد بن علی‌بن‌فضل مصطلح علمای رجال بوده وترجمهٔ حال

۱ـ **دهقان** - بکسر وضم‌اول، معرب دهگان یادهخان، بمعنی‌صاحب دیه وسلطان‌القریة است . در مصباح‌المنیر گوید : دهقان تاجر و صاحب ملك و مال و رئیس قریه راگـویند . در قطرالمحیط مینویسد، دهقان تاجر و رئیس اقلیم و رئیس فلاحان عجم و شخص قادر بتصرف را اطلاق میکنند . بعضی از موصوفین یا معروفین بدهقان را تذکر میدهد.

ایشان موکول بدان علم است و درصورت نبودن قرینه منصرف بعروة و محمد بن صالح ویا فقط عروة است .

دهقی بفرمودهٔ تنقیح المقال (بدون ذکرحر که و وجه نسبت) لقب علی بن محمد بن قهب بن ولید است . تحقیق شرح حال و دیگر مراتب موکول بکتب رجال میباشد .



عکس سیدابوالقاسم دهگردی -۱۶

دهگردی **سیدابوالقاسم** حسینی ، از اکابر علمای امامیهٔ عصرحاضر ماست که از تلامذهٔ حاج میرزا محمدحسن شیرازی وشیخ زین العابدین مازندرانی و حاجی میرزا حسین نوری بوده و از تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ تفسیرصافی ۲- حاشیهٔ وافی ۳- رسالهای درقبض ۴- الوسیلة درسیر و سلوك . او از مشایخ روایت آقای سید شهاب الدین نزیل قم معروف بآقای نجفی بوده واین ترجمه نیز موافق تقریر آن صدیق اعظم نگاشته آمد .

دهلوی **امیرخسرو** - بهمین عنوان نگارش دادهایم .

دهلوی **حسن بن علی** - سنجری دهلوی، ملقّب بنجم الدین ،معروف بخواجه حسن ، از فضلای شعرا و عرفای قرن هشتم هجرت میباشد ، با امیرخسرو دهلوی فوق معاصر بود ، دربدایت حال نانوائی میکرد وعاقبت حسب الاشارهٔ امیرخسرو درسلك ارباب سلوك منسلك گردید ، چنانچه آثار استعداد و قابلیّت در وی

مشاهده‌کرده وقضیه را بشیخ نظام‌الدین اولیا عرضه داشت، شیخ چیزی نگفت و لکن حسن را حال بگردید ، درد طلب حق دامن‌گیرش شد و بخانقاه شیخ آمده و توبه‌کرده و دست ارادت داد . از اینجا استکشاف میشودکه نظیر مردان خداکیمیااثر میباشد.

آنراکه بدانیم‌که او قابل عشق است — رمزی بنمائیم و دلش را برُبائیم

و از اشعار دهلوی است :

مدّعی‌ای گفت به لیلی بطنز — روکه بسی چابك وموزون نه‌ای

لیلی از این حال بخندید وگفت — با تو چه‌گویم‌که تو مجنون نه‌ای

در غزلی علاقهٔ خود را بخانوادهٔ عصمت آشکارکرده وگوید :

آزاد شد دل حسن، ازبند هرغمی — کو بندهٔ محمد وآل محمد است

دیوان‌او هنوز چاپ‌نشده ویك‌نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ۱۹۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران موجوداست ودرسال۷۰۷ یا۷۲۷ھ قمری (ذز یا ذکز) در دیوگیر یادوِلت‌آباد هند درگذشت . (ص۴۸ مخل و۳۱۶ض و ۵۸۶ ج ۲ فهرست مدرسهٔ سپهسالار)

دهلوی — **میرزا محمدبن عنایت احمدخان**- بعنوان‌علاّمهٔ‌دهلوی‌خواهدآمد.

دهمان — مصطلح رجال بوده و رجوع بدحمان نمایند.

دهن‌الحضا — **حسین بن هبةالله ضیاءالدین**- مکنّی‌بابوعلی،ملقّب‌بدهن‌الحضا، از نحویّین اوائل قرن هفتم هجرت میباشد، ادیب شاعرمتفنّن و بتدریس علوم عربیّه اشتغال داشت، اخیراً درحلب متصدی تدریس شد ودرنزدصاحب حلب مقرّب بوده و از او است :

یبتهج الناس باعیادهم — لاجل ذبح او لافطار

و انما عظم سروری بها — للثم من اهوی بلاعار

ارقبها حولا الی قابل — لانها غایة او طاری

درسال ۶۰۸ھ قمری (خح) درگذشت . (ص ۱۷۸ ج ۱۰ جم)

دهنی — بضمّ اوّل ، در اصطلاح رجالی ، لقب عمّار بن خباب ، قیس بن یعقوب ، محمد بن حسن ، معاویه بن عمّار بن معاویه، یوسف

بن یعقوب ، یونس بن یعقوب و جمعی دیگر میباشد وشرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه‌است و نسبت دهنی بقبیلهٔ بنی‌دهن بن‌معاویة بن‌اسلم‌میباشد که‌از بطون‌قبیلهٔ بجیله‌است.

دیاربکری **حسن** - رجوع بدیار بکری حسین مذکور درذیل شود.

دیاربکری **حسین بن محمدبن حسن**- مالکی، قاضی‌مکّه واز تألیفات‌او است:

۱- الخمیس فی‌احوال النفس النفیس فی‌السیرة النبویة که درقاهره چاپ و بتاریخ خمیسی معروف و بیك مقدمه وسه رکن ویك خاتمه مشتمل میباشد ، مقدّمه درخلقت نور حضرت رسالت ص ، رکن اوّل از ولادت تا بعثت، دویمی از بعثت تا هجرت ، سومی از هجرت تا وفات‌آن حضرت و خاتمه در خلفای اربعه و بنی‌امیّه و بنی‌عباس و سلاطین دیگر تا جلوس سلطان مراد ثالث (۹۸۲-۱۰۰۳هجری)

۲- مساحت‌کعبه و مسجدالحرام ویك نسخهٔ خطّی‌آن با چند رسالهٔ خطّی دیگر صاحب ترجمه‌دریك‌مجموعه درکتابخانه‌مصرموجوداست. وی‌درحدودسال۹۶۰یا۹۶۶یا۹۸۲ه ق درمکّه وفات یافت و نام صاحب ترجمه بفرمودهٔ‌آقای‌نجفی معاصر نزیل قم، حسن است.

دیاربکر- بلادی است وسیع وبسیار مشهورکه به بنی‌بکر بن وائل نسبت دارد.

(کف وهب ونی وص ۸۹۷ مط)

دیبایج **اسمعیل بن ابراهیم بن حسن مثنی** ، بن حسن سبط ، بن علی بن ابیطالب ع شرح حالش موکول بکتب رجالیه میباشد. اسمعیل مذکور پدر ابراهیم طباطبا جدّعالی‌سادات طباطبائی‌است و رجوع بعنوان **طباطبا**هم‌شود.

دیباج **قاسم بن محمد ابی‌بکر**- درضمن عنوان **فقهاء سبعه** خواهدآمد .

دیباجه **محمد بن امام جعفرصادق ع** -که بجهت‌حسن وجمال‌ملقّب بهمین لقب و بسیار شجاع وعابد بود ، یك روز روزه داشته ویك روز هم افطار میکرد، بسال ۱۹۹ه ق (قصط) بمأمون عباسی باشمشیر خروج‌کرده و زیدیّه و جارودیّه تابع وی‌گردیدند ، پس عیسی جلودی، از طرف مأمون بمبارزهٔ وی مأمور شد و جمعیتش را پراکنده‌کرد و خودش را نزد مأمون فرستاد . بعد از ملاقات مورد

اکرام و انعام مأمون گردید، درخراسان اقامت کرد تا در آنجا وفات یافت. محمد درخروج کردن بشمشیر بعقیدهٔ جارودیّه زیدیّه می‌رفته‌است. (مجمع البحرین و کتب رجالیه)

دیباجی حسن بن محمد، سهل بن احمد بن عبدالله ، مطهر بن ابی القاسم و بعض دیگر مصطلح علمای رجال بوده و رجوع بدان علم شود.

دیك الجن **عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام بن حبیب** - ملقّب بدیك الجن ، مکنّی بابومحمد، اصلش از موته ، ولادت و اقامتش درحمص، شاعری است مشهور شیعی از شعرای عهد عباسی که دوستدار خانوادهٔ عصمت و اشعارش درغایت فصاحت وجودت میباشد ، مراثی بسیاری درحق حضرت حسین بن علی ع گفته و درسال ۲۳۵ یا ۲۳۶ ه قمری (رله یارلو) درگذشت. اوکنیزکی داشته دینار نام، آن کنیزك را باغلام وصیف نام خود متّهم داشته و بقتلش آورد ، پس نادم شده و غزلیّات بسیاری دربارهٔ وی گفت ازآن جمله است :

جائت تزور فراشی بعد ماقبرت	**فظلت الثم نحر ازانــه الجید**
و قلت قرة عینی قـد بعثت لنا	**فکیف ذا وطریق القبر مسدود**
قالت هناك عظامی فیه مودعـة	**تعیث فیها بنات الارض والدود**
و هذه الروح قد جائتك زائرة	**هذی زیارة من فی القبر ملحود**

درمجالس المؤمنین گوید : دیك الجن شاعری است مشهور آدمی که اورا بمدایح خاندان سید بشرهمدمی، این چندبیت ازقصیده‌ایست که درمرثیهٔ حضرت امام حسین ع گفته‌است:

جائوا برأسك یاابن بنت محمد	**متر مـــلا بـــد مائه تـــرمیلا**
قتلوك عطشانا و لم یترقبوا	**فی قتلـك التنزیـــل والتأویلا**
و یکبرون بان قتلت و انما	**قتلـــوا بك التکبیر والتهلیلا**

لکن درمجالس، از اسم و زمان دیك الجن، چیزی نگفته و احتمال تعدّدهم بعید است.

(ص ۳۱۷ ج ۱ کا و ۷۵ ج ۲ ع و ۱۳۷ هب و ۲۳۳ لس)

دیلماج **میرزا محمد** - محشّی شرح لمعه و معروف بدیلماج ، حاشیهٔ مذکور او نیز بحاشیهٔ دیلماج مشهور است، نسخهٔ آن درچندجا از کتابخانه‌های خصوصی تبریز موجود میباشد، هنوز مستقلا چاپ نگردیده بلی مقداری

ازآن درحاشیهٔ بعضی از نسخ شرح لمعه چاپ شده‌است ، دیگر مزایای دیلماج بدست نیامد . از بعضی افاضل عصر مسموع افتادکه از علمای عهد صفویّه بوده واز قراریکه علّامهٔ متتبّع شهیر درص۹۶ ج ۶ ذریعة باسم و لقب وحاشیهٔ مذکورهٔ دیلماج اکتفاکرده و طبقه و تاریخ و دیگر مزایای اورا ذکر نفرموده معلوم میشودکه او نیز بچیزی زاید اطّلاع نیافته است .

دیلمانی **آقا حسین بن ملاحسن -** بعنوان لنبانی خواهدآمد و رجوع بدیلمی هم شود.

دیلمی[1]

دیلمی **امیر کیکاوس-** بعنوان طبری خواهدآمد .

دیلمی **حسن بن ابی‌الحسن محمد** ، یاابی‌الحسن بن‌محمد دیلمی، مکنّی بابومحمد ، عالم عارف واعظ معروف ، از اکابر محدّثین‌امامیّه میباشدکه بنوشتهٔ بعضی ، با علّامهٔ حلّی (متوفی بسال۷۲۷ه ق) معاصر بوده ولکن روایت کردن ابن‌فهد (متوفی بسال۸۴۱ه ق) از او، معاصر بودن باشهید اوّل(متوفی بسال۷۸۶ه) وفخرالمحقّقین (متوفی بسال۷۷۱ه ق) را تائید مینماید، چنانکه دیگران نوشته‌اند . در ذریعة نیز ازفقرات‌کتاب غررالاخبار دیلمی‌استظهار نموده‌است‌که تألیف‌آن دراواسط

۱ـ **دیلمی-** بفتح اول و سوم منسوب است بفرقهٔ دیلم از جنود عجم و گروهی است که درجبال دیلم نام ، مابین قزوین و گیلان سکونت دارند . جمع دیلمی برخلاف قیاس معمولی دیالمه‌بوده وسلسلهٔ ملوك دیالمه (آل‌بویه) نیز از ایشان میباشند. لفظ دیلمی نام‌کوهی هم هست درمکّه نزدیکی مروه . دیلمستان هم دیهی است درنه فرسخی شهر زورکه در ایام شوکت فرس (ساسانیان) لشگر گاه گروه دیلم بوده است . دیلمان‌که بزبان پارسی جمع دیلم میباشد دیهی است دراصفهان قریب جرجان، باری دراینجا بعضی ازمعروفین یاموصوفین بهمین عنوان دیلمی را تذکر میدهد . دراصطلاح فقها و علمای رجال ، درصورت اطلاق و عدم قرینه ، بحسن بن ابی‌الحسن و حمزة بن عبدالعزیز ومحمد بن سلیمان منصرف است ، ماهم شرح حال‌آخری را بکتب رجالیه موکول داشته و شرح‌حال اجمالی اولی را درذیل نگارش میدهیم و دویمی را نیز بعنوان سلار خواهیم نگاشت .

قرن هشتم بوده واین نیز معاصر بودن با شهید را تأیید مینماید واز تألیفات دیلمی است:

۱- الاربعون حدیثا ۲- ارشادالقلوب الی الصواب المنجی من عمل به من الیم العقاب در دومجلدکه درایران و بمبئی چاپ و محل اعتماد مجلسی وشیخ حرّ عاملی بوده و در بحار و وسائل از آن بسیار نقل کرده وسیدعلی خان مدنی شیرازی نیزدرمدح آن کتاب گوید:

اذا ضاقت قلوب عن هداها — فلم تدرالعقاب من الثواب
فارشدها جزاك الله خیرا — بارشاد القلوب الی الصواب

ایضاً :

هذا كتاب فی معانیه حسن — للدیلمی ابی محمد الحسن
اشهی الی المضنی العلیل من الشفا — والذفی العینین من غمض الوسن

۳- اعلام الدین فی صفات المؤمنین ۴- تفسیر قرآن چنانچه بعضی گفته و هم از آن نقل نمایندکه وقتی حضرت رسالت مآبی ص ازاسرافیل پرسیدکه آیا درکلمات خداوندی کلامی پارسی هست یانه؟ عرضه داشت وقتی این کلام رجا انجام ، بگوش هوش مقرّبان درگاه الهی رسیده است . **چون کنم با این مشت خاك ستمکاران جزآنکه بیامرزم** این روایت از کشکول شیخ بهائی نیز نقل شده وخود این نگارنده نیز در دیباچهٔ فرهنگ جهانگیری دیده‌ام. درص۵۱۷ ج۱ ذریعة فرمایدکه صاحب ترجمه غیرازحسن بن ابی الحسن دیلمی مفسّر است که علاّمهٔ کراجکی (متوفی بسال ۴۴۹ه قمری) درکتاب کنزالفوائد خود از تفسیر او نقل مینماید .

دیلمی **حشیش** - ترجمهٔ حالش موکول بعلم رجال است.

دیلمی **حمزة بن عبدالعزیز** - بعنوان سلار خواهدآمد .

دیلمی **خسروفیروز** - شرح حالش موکول بعلم رجال است.

دیلمی **میررشید** - ملقّب بخلیفهٔ اعظم، خواهرزادهٔ میرعمادخوش نویس بود ، درانواع علوم و فضائل بهرهٔ کافی داشت، درکنف میرعماد درحسن خط بمقامی عالی رسید ، چون میرعماد چنانچه خواهدآمد مقتول شد بیشتر منسوبان او متواری ومن جمله رشید نیز تا سه ماه پنهان بود ،گویند دراین مدت پنهانی

دوازده بند کاغذ سمرقندی نگاشته و عاقبت بهندوستان رفت و درکشمیر ماند تا درسال ۱۰۴۸ه قمری (غمح) درگذشت . (ص۱۵۷ پیدایش خط وخطاطان)

دیلمی **سلیمان** - ترجمهٔ حالش موکول بعلم رجال است .

دیلمی **شیرویة بن شهرداد** - یاشهردار بن شیرویة بن فنا خسرو همدانی، دیلمی ، موصوف بحافظ ، مکنّی بابوشجاع ، از افاضل عصر خود بوده واز تألیفات او است :

۱- **ریاض الانس فی معرفة احوال النبی ص و تاریخ الخلفاء** ، یك نسخه ازآن که بتاریخ (۵۸۵ه) از روی اصل نسخهٔ خط خود مؤلف بخط محمدبن عبدالملك نوشته‌شده در خزانهٔ مصر موجود میباشد ۲- **فردوس الاخبار** که حاوی ده هزار حدیث میباشد و جلال‌الدین سیوطی جامع‌صغیرخود را بروش‌آن تألیف داده است. شیرویه درسال۵۰۹ه قمری (ثط) درگذشت . (ص۱۳۷هب و ۸۰ تذکرةالنوادر)

دیلمی **فیروز** - ازفارسیانی بودکه ازطرف‌نوشیروان بصوب یمن‌مبعوث بودند و ایشانرا ازآن سامان طرد نمودند ، اسودبن‌کعب متنبی هم دریمن بدست فیروز مقتول شد و حضرت رسالت ص فرمودند : **قَتَلَهُ الرَّجُلُ الصّالِحُ فیروزُ الدَّیْلَمی** . احادیث بسیاری ازآن حضرت روایت‌کرده ودر زمان‌خلافت عثمان درگذشت و بواسطهٔ اینکه دریمن، درقبیلهٔ حمیر نازل‌شده‌بوده اورا حمیری نیزگویند. (ص ۱۴۶مف)

دیلمی **ناصر بن حسین بن محمد** - مکنّی بابوالفتح ، نسب او با یازده واسطه بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول میشود ، تفسیری برقرآن نوشته‌که بتفسیر ابوالفتح دیلمی موسوم ، دارای چهار مجلّد ، حاوی غرائب مستحسنه و علوم عجیبهٔ نفیسه میباشد . در سال ۴۳۰ه از دیلم بیمن رفته و قیام‌کرد ، دربلاد مذحج مشغول محاربه بوده تا درسال ۴۴۴ه قمری (تمد) مقتول‌گردید . (ص۲۵۵ ج۴ ذریعة)

دیلمی **یحیی بن زیاد** - بعنوان **فراء** خواهدآمد .

دیناری **علی بن محمد بن حسن بن دینار بن عبدالله-** نحوی مکنّی بابوالحسن، از مشاهیر نحویّین بوده ودر ۴۶۳ھ قمری (تسج) درگذشت .

(ص ۵۵ ج ۱۵ جم)

دینور[1]

دینوری **احمد بن جعفر-** مکنّی بابوعلی ، از مبرّزین نحویّین مصر، از شاگردان مبرّد ومازنی و ثعلب میباشد واز تألیفات او است :

۱- اصلاح المنطق ۲- ضمائر القرآن ۳- المهذب درنحو و درسال ۲۸۹ھ قمری (رفط) درگذشت . در روضات الجنّات ازطبقات النحاة نقل کرده است که احمد با اینکه داماد ثعلب بود ، اصلا از وی درس نخوانده و ازپیش روی او و طلاّب حوزه‌اش گذشته

۱- **دینور-** درمجمع البحرین (بدون تعیین حرکه) گوید : دیهی است مابین بغداد و همدان و بهمدان نزدیکتر، درمراصد نیز بدون تعرض بحرکه گوید : شهری‌است ازتوابع‌جبل نزدیکی کرمانشاهان ، در بیست و چند فرسخی همدان ، میوه‌جات و زراعاتش فراوان است . بروجردی گوید : بکسر اول دیهی است از مضافات همدان . درقاموس نیز گوید : بکسر اول بلده‌ایست مابین آذربایجان و موصل و ظاهر این هردوکلام قاموس و بروجردی آن که دینور بروزن (بی‌نور) است ، لکن در روضات الجنات از توضیح الاشتباه نقل کرده که دینور بکسر اول و فتح نون و واو (بروزن بی‌خبر) بهمان معنی که از مجمع البحرین نقل شد . ابن‌خلکان نیز گوید : دینور (بروزن بی‌خبر) شهری است از بلاد جبل نزدیکی کرمانشاهان که مردمان بسیاری ازآن برآمده‌اند و فتح اول آنرا ازسمعانی نقل کرده وحکم بعدم صحت آن نموده‌است. درفرهنگ آنندراج گوید : دینور (بروزن بی‌خبر) شهری است از اقلیم چهارم درمیان بغداد و همدان و ازآنجا برخاسته شیخ محمد شاد عارف ، مشهور بممشاد دینوری که از معاصرین جنید بغدادی بوده است پس گوید : در معجم البلدان از حمزة بن حسن نقل کرده که ماه سپندان اسم کوره‌ای بوده و اسامی بلاد را بماه نسبت میداده‌اند چنانکه ماه نهاوند ، ماه شهریاران ، ماه بسطام ، ماه کرمان واصل این کوره (دینور) دین آوران نام‌داشته زیراکه دین زردشت‌را بی‌اکراه قبول کردند لهذاآن را از روی همان قاعده ماه دین آوران نام نهادند، دینور هم مخفف آن‌است و دین از لغات مشترکه مابین عرب و عجم میباشد انتهی . دراینجا بعضی‌ازمعروفین یاموصوفین بهمین عنوان دینوری را تذکر میدهد .

(ص ۲۷۳ ج ۱ کا و سطر ۱۲ ص ۴۴۸ ت و کتب مذکوره در بالا)

وحاضر حوزهٔ مبرّد میشد . احمد بمصر رفت و بعداز ورود اخفش صغیر ببغداد مراجعت نمود و هنگامی که اخفش ببغدادآمد احمد باز بمصر برگشت.

(ص ۲۳۹ ج ۲ جم و سطر۱۲ ص ۵۷ ت)

دینوری **احمدبن داود** - بعنوان ابوحنیفهٔ دینوری در باب کنی خواهد آمد.

دینوری **احمد اسود بن محمد** - مکنّی بابوالعباس ، ازعرفای قرن چهارم هجرت میباشد که بعلوم ظاهری و باطنی عالم، بسیار عابد و زاهد و از مصاحبت مردم متنفّر و مرید ممشاد دینوری بود ، از مصاحبت مشایخ دیگر نیز بفوائد بسیاری نائل آمد ، درمیان این طبقه بزهد و تقوی وکرامت معروف و سالها در دینور و بغداد ونیشابور وتُرمد علی الترتیب مشغول ارشاد شد، عاقبت درسمرقند اقامت گزیده و بارشاد و موعظه پرداخت تا بسال سیصد وچهل تمام یا شصت وشش یا هفت از هجرت درهمانجا درگذشت و غلام سرور هندی در تاریخ آن موافق هرسه قول گوید :

احمد اسود چون از دنیا برفت	عقل سال نقل آن عالی مکان
گفت **احمدزاهد دینور** = ۳۴۰ گو	باز **هادی عابد دینور** = ۳۶۷ خوان
سرور **احمد فنا فی الله** = ۳۴۰ گو	هم **جمال الاصفیا احمد** = ۳۴۰ بخوان
یافت آخر دل ز **احمد پادشاه** = ۳۶۶	سال وصل آن شه شاهنشهان

(ص۵ ج۲ خه و۶۴ ج۴ مه)

دینوری **احمدبن محمدبن اسحق**- بعنوان ابن السّنّی در باب کنی خواهد آمد.

دینوری **حسین بن موسی**- بعنوان **جلیس** نگارش یافته است .

دینوری **عبدالله بن محمد بن وهب**- بعنوان **ابن وهب** در باب کنی خواهد آمد.

دینوری **عبدالله بن مسلم**- بعنوان **ابن قتیبه** در باب کنی خواهد آمد .

دیوانی **حمدان**
دیوانی **محمدبن ناصر**
} با چند تن دیگر مصطلح علم رجال بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

دیوبندی **ملااحمد** - هندی ، مشهور بدیوبندی ، از علمای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه اخیراً مستبصر شد ، از مذهب عامّهٔ منصرف گردید و مذهب امامیّه را ستود . وی تألیفاتی دارد :

۱- **انوارالهدی** ۲- **بدرالدجی** ۳- **شمس‌الضحی** که همهٔ آنها مناظرات مذهبی و بزبان اردو بوده ودر دهلی چاپ‌شده‌است. وی درحدود سال سیصدتمام هجرت درگذشت.
(ص ۴۴۷ ج ۲ و ۶۷ ج ۳ ذریعة)

باب « ذ »

(معجمه)

ذات‌الاذنين یعنی زن دوگوشی، لقب‌عایشه دختر طلحه و این‌لقب‌کنایه‌است از بزرگی‌گوش وشرح حالش موکول بکتب مربوطه است.

(ص ۳۳۳ ج ۱ خیرات)

ذات‌الخال لقب خنث نامی‌است ازکنیزان هرون‌الرشیدکه خوانندهٔ مشهور وباجمال بود، درلب‌بالائی خال مطبوعی داشت وهرون در وصف او و دوجاریهٔ دیگرش سحر و ضیاءگوید :

ملك الثلاث الانسات عنـــانی	**و حللن من قلبی بکل مکان**
مالی تطا و عنی‌البریة کلهـا	**و اطیعهن وهن فی‌عصیـانی**
ماذاك الا ان سلطان الهـوی	**و بـه غلبن اعز من سلطانی**

و بقول بعضی این ابیات از احنف شاعر است‌که از قول هرون نظم‌کرده است .

(ص ۱۳۳ ج ۱ خیرات)

ذات‌الخمار لقب هنده دخترصعصعة بن‌ناجیة و زن زبرقان بن بدر وخواهر غـالب بن صعصعة و خواهرزادهٔ اقرع بـن حابس و عمّهٔ فرزدق شاعر بود . روزی نزد پدر وبرادر و دایی و شوهر خود نشسته بود، ناگاه خمار ومعجر ازسر برداشت و درجواب استفسار ازسبب‌آن‌گفت برخود بالیدم‌که چهارتن مثل شماها محرم من بوده ومی‌توانم نزد شما معجر ازسر بردارم، اگر درمیان زنان عرب یکی‌باشد که بتواند نزد چهارنفرمحرم مثل شماها بی‌معجر ظاهر شود من پنجاه شتر بدومی‌بخشم، اینك بعد ازآن روز، هنده را **ذات‌الخمار** گفتند . ابن‌الاثیر در مرصّع گوید : از اعجب قضایاکه شبیه این قضیه است‌آن‌کـه فاطمه زن عمر بن عبدالعزیز، محرم سیزده تـن از

خلفای امویه بود چنانچه نزد هریك از ایشان سرگشاده و بی‌معجر می‌نشسته‌است و ایشان عبارت می‌باشند از: ۱ـ پدرش عبدالملك بن مروان . ۲ـ جدّش مروان بن حکم . ۳،۴،۵،۶ـ چهار برادرش ولید و سلیمان و یزید و هشّام . ۷،۸،۹ـ ولیدبن یزید و یزید بن ولید و ابراهیم بن ولید. ۱۰ـ جدّ مادریش یزیدبن معاویه. ۱۱ـ دایی‌اش معاویة بن یزید . ۱۲ـ جدّ مادرش معاویة بن ابی‌سفیان . ۱۳ـ شوهرش عمر بن عبدالعزیز که بخلافت همهٔ این سیزده تن بیعت شده است .

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۱۲۱ تخ و ۱۳۴ ج ۱ خیرات)

ذات‌النطاقین اسماء ، دختر بزرگ ابی‌بکر، خواهرپدری عایشه ومادرش قیله یا قتیله دختر عبدالعزی بود . اسماء ، زن زبیر بن عوام ومادر عبدالله بن زبیر میباشدکه بسال۷۳ه ق درهفتاد وسه سالگی درخانهٔ‌کعبه بدست حجّاج مقتول شد . عبدالله نه سال بعد از یزید درمکّه خلافت‌کرد ، حجّاج بامر عبدالملك‌بن مروان‌آن ارض اقدس را محاصره نمود ، از بالای کوه ابوقبیس منجنیقها بخانهٔ خدا انداخت، شهرمکّه مسخّر وعبداللّههم بقتل رسید بشرحی‌که درکتب مربوطه‌نگاشته‌اند. **در وجه لقب ذات‌النطاقین** گویند . اسماء شب هجرت حضرت رسالت ص طعامی برای آن‌حضرت تهیه‌کرد ، بجهت نبودن سفرهٔ نان ویا بند سفرهٔ نان ، نطاق (کمربند) خود را دوقسمت‌کرد، یکی را باز،کمربندکرد و دیگری را سفرهٔ نان‌آن‌حضرت ویا بندآن سفره نمود ، یا یکی را بند سفره و دیگری را بند مشك‌آب‌کرد ، یا درهمان شب، دو سفره برای‌آن‌حضرت و پدر خود ابی‌بکر مهیّا ساخت و بجهت موجود نبودن بند سفره، کمربند خود را دوقسمت‌کرده و بندآن دوسفره نمود . بهرحال بعداز پاره‌کردن‌کمربند ازطرف‌آن‌حضرت بهمین‌لقب ملقّب‌گردید. بنوشتهٔ بعضی ،آن‌حضرت فرمودندکه عوض این نطاق تو، خدایتعالی دربهشت دو نطاق بتو عنایت خواهد فرمود : درمرصّع‌گوید : عبدالله را با مادرش اسماء ، توبیخ وتعییرکرده واز راه‌توهین ابن‌ذات‌النطاقین می‌گفتند پس عبدالله این شعر را فرو خواند :

و عیرها الواشون انی احبها وتلک شکاء ظاهر عنک عارها

در اعیان‌الشیعة نیز از طبقات ابن‌سعد نقل‌کرده‌است، وقتی عبدالله شنیدکه حجّاج اورا با ابن‌ذات‌النطاقین بودن توبیخ مینماید از راه تمثّل این دوشعر هذلی را فرو خواند : وعیرها الخ .

فان اعتذر منها فانی مکذب وان‌تعتذر یردد علیك‌اعتذارها

موافق آنچه از رجال شیخ طوسی و بعض دیگر نقل‌شده، اسماء ازاصحاب‌حضرت رسالت ص بوده و بیست و هفت سال پیش از هجرت تولد یافته است، بنوشتهٔ بعضی ، او هیجدهمین مسلمان بودکه پیش از او فقط هفده نفر اسلام را قبول‌کرده بوده‌اند. موافق آنچه از اسدالغابة نقل شده اسلام‌آوردن اسماء بعداز بیست و چند نفر میباشد و موقع مهاجرت بمدینه بعبدالله ابن‌زبیر حامله بود و درقبا (بضمّ قاف) وضع حمل نمود وبسال ۷۳ یا ۷۴ه ق (عج یا عد) درصد ویا بیشتر ازصد سالگی درگذشت .

(تنقیح‌المقال و مرصع ابن‌الاثیر و۵۶۳ ج ۲ ۱۱۸ عن و ۳۳ در منثور و ۲۰ و ۱۲۲ تخ و ۲۰ و ۱۳۴ ج ۱ خیرات حسان)

ذبیانی **جبل بن جوال** - موکول بعلم رجال است .

ذبیانی **زیاد بن معاویة** - بعنوان نابغهٔ ذیبانی خواهدآمد .

ذبیحی **اسمعیل** - عالمی بوده جلیل‌که علاوه برعلوم متداوله دربعضی از علوم غریبه نیز دستی داشت ، اشعار نغز نیز می‌سرود، درجلوس شاه سلطان حسین صفوی مثنوی خوبی‌گفته است‌که هرمصراعش مادّهٔ تاریخ بود و بهمین جهت مورد مراحم شاهانه‌گردید . مثنوی **نرگس‌دان** نام نیز از او میباشد و همین اسم **نرگس دان ذبیحی** = ۱۱۱۵ تاریخ نظم‌آن است، ده بند مرثیه نیز بروش محتشم‌کاشانی گفته و مشهور میباشدکه این بیت:

ای‌گردنم اسیر کمند تو یاحسین جانم فدای سمّ سمند تو یاحسین

درخواب بدو القا شده ونیز از اشعار او است :

مرغ دلم ز بیضه نیاورده سر برون اوّل سراغ خانهٔ صیّاد می‌کند

سلطان عشق سلطنتش نوع دیگراست ملکی که گیرد از ستم آباد می‌کند
بسال ۱۱۶۰ه قمری (غقس) در یزد وفات یافت و درصفهٔ قبلی میدان شاه قدیم جنب عباسیّه مدفون شد. (ص ۲۸۹ تاریخ یزد)

ذراع بروزن بقّال، لقب موسی بن حماد طیالسی از روات میباشد و شرح حالش موکول بعلم رجال است.

ذره **آقابزرگ** - از شعرای اواخر قرن سیزدهم شیراز میباشدکه درحدود سال ۱۲۹۰ه قمری (غرص) درگذشته و از او است:

از چه ای ماه نمی‌پرسی زآه دل من ستم ازحد چه بری چیست گناه دل من
ناله وآه وفغان دارد و فریاد وخروش ای شه حسن حذرکن ز سپاه دل من
(ص ۵۵۶ عم)

ذره **میرزا عبدالله بن محمدباقر**- بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام از مجتهدین امامیّهٔ ایران میباشدکه طبع شعرهم داشته واین رباعی‌ازاواست:

آرایشی بهرخس و خاك از بهار ماند نخل حیات ما استکه بی برگ وبار ماند
چون‌شاخ‌خشك‌دستم‌ازآغوش‌گل‌جدااست داغی بدل ز لاله رخی یادگار ماند
درسال ۱۱۳۷ه قمری (غقلز) درخرم‌آباد درگذشت. (ص ۲۲۲۵ ج ۳ س)

ذری لقب سلامه و موکول بعلم رجال است.

ذکوانی **حارثة بن اضبط**که شرح‌حالش موکول برجال میباشد ونسبت‌آن بذکوان پدر قبیله‌ایست از سلیم.

ذوالاذنین بنوشتهٔ مرصّع، لقب انس بن مالك میباشدکه حضرت‌رسالت‌ص اورا بهمین لقب مخاطب فرمودند و رجوع به تنقیح‌المقال و دیگرکتب مربوطه نمایند.

ذواصبح بنوشتهٔ مرصّع، نام یکی‌از ملوك یمن استکه نیزه‌های‌اصبحی بدو نسبت دارد ویکی از قبائل حمیر نیز بوده‌که مالك‌بن‌انس صحابی هم ازآن قبیله است.

ذوالاهدام لقب متوکّل بن عیاض ، نافع بن سوادهٔ ضبابی وهم لقب شاعری است معروف که فرزدق را هجو گفته و فرزدق نیز در بعض اشعار خود مذکورش داشته است . **اهدام**، جمع هدم (با دوفتحه) بمعنی خون هدر، یا بکسر اوّل بمعنی جامهٔ کهنه است . (مرصع ابن‌الاثیر)

ذوالبجادین **عبدالله بن عبدتیم بن عفیف** - صحابی، هنگامی که ارادهٔ شرفیابی حضور مبارك حضرت رسالت ص را داشته ، بجاد مادر خود را (که بمعنی کساء مخطّط است) دوپارچه کرده یکی را بردوش انداخت ، و دیگری را برکمر بسته و وارد محضر مبارك گردید ودر زمان آن‌حضرت در غزوهٔ تبوك شهید شد . آن‌حضرت هنگام شب دفنش کرده و با دست مبارك خود روی قبرش را نوشت و فرمود : **اَللّٰهُمَّ اِنّي قَدْ اَمْسَيْتُ عَنْهُ راضِياً فَاَرْضَ عَنْهُ** . ابن‌مسعود گوید : کاشکی من صاحب آن قبر میبودم . (تنقیح‌المقال و مرصع ابن‌اثیر و ص ۱۴۱ صف)

ذوالثدی یا **ذوی‌الثدیة** یکی از خوارجی است از اهل حبش که در موضع حرورا نامی از نواحی کوفه بدست حضرت امیرالمؤمنین ع کشته شدند. نامش نافع بود و حضرت نبوی ص درمقام اخبار ازآن جنگ فرمودند : **و آیة ذالك ان فیهم رجلا اسود احدی عضدیه(تدییه خل)مثل ثدی المرأة او مثل البضعة تدردرا** . بروجردی گوید : ذوالیدیة یا ذوالثدیة لقب تزمله ویا حرقوص بن زهیر رئیس خوارج نهروان و دستش کوتاه و بمقدار پستان بود و حضرت رسالت ص کشته شدن او بدست حضرت علی ع را خبر داده بودند . وجه آن دولقب نیز از این بیان روشن گردد که ثدی یا ثدیه بمعنی پستان بوده یدیه نیز بضمّ اوّل وفتح وتشدید ثالث که هردوحرف (ی) حطّی است مصغّر ید، بمعنی دست کوچك است . موافق آنچه از رواشح سماویّه نقل شده ، میرداماد در آن کتاب خود حرف (ث) بودن آن را تأییدکرده و در وجه این لقب (ذوالثدیة) گویدکه دریکی از دوپهلوی او چیزی شبیه به پستان زن بوده ویا یکی ازدو دستش شبیه پستان بوده است ، هم گویدکه نامش حرقوص بن زهیر بوده و اورا ذوالخویصره نیز گویند و

حضرت رسالت ص درحق او فرمودند: **یخرج علی خیر فرقه من الناس ویقتله خیر الخلق او خیر خلق الله اوخیر هذه الامة** این حدیث با اختلاف لفظی که دارد متواتر معنوی بوده و عامّه وخاصّه آن را روایت کرده‌اند، **انتهی کلام المیر ملخصا** . درحاشیهٔ نسخهٔ خطّی مرصّع ابن اثیر که در نزد این نگارنده است ، از ابن الکلبی نقل کرده که عمرو بن عدود بن ابی قیس را نیز که درروز خندق فارس قریش بوده وصدوچهل سال داشته‌است ذوالثدیة گویند.

(مرصع ابن اثیر وتنقیح المقال وغیره)

ذوالثفنات **علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب** میباشد که بجهت کثرت نماز بدین لقب ملقّب گردید .گویند روزانه هزار رکعت نماز خواندی تاآنکه زانوهایش ورم کرد ، مثل دو زانوی شتر که ازکثرت زانو نشستن ورم می‌کند . عبدالله بن وهب راسبی رئیس خوارج را نیز بجهت کثرت سجودش ذوالثفنات می‌گفته‌اند ، لکن اشهر ازهمه ، ازصفات مشهورهٔ حضرت امام سجّاد علیه‌السلام می‌باشد که آن بزرگوار دربعضی ازآثار دینیّه بهمین وصف موصوف میباشد وپیشانی مبارك آن حضرت از طول وکثرت سجده ورم کرده بود **ثفنات** با دوفتحه ، جمع ثفنه بسکون ثانی ، ورم و پینه‌ایست که درسینه و زانوی شتر ازکثرت مسّ زمین حاصل میشود .

(مجمع البحرین ومرصع ابن اثیر وغیره)

ذوالثمانین سیدمرتضی علی بن حسین بن موسی بعنوان **علم الهدی** خواهدآمد.

ذوالجمالین **آقا حسین خوانساری** - بعنوان محقّق خوانساری خواهدآمد .

ذوالجناحین لقب جعفر طیّار ابن ابیطالب برادرحضرت امیرالمؤمنین ع میباشد که درغزوهٔ موته بشهادت رسید، دستهایش راکه حامل علم اسلام بوده بریدند پس ازطرف قرین الشّرف حضرت نبوی بهمین لقب ملقّب شد وآن حضرت فرمودند: **اِنَّ اللهَ قَدْ بَدَّلَهُ بِهِمَا جَنَاحَیْنِ یَطِیرُ بِهِمَا فِی الْجَنَّةِ حَیْثُ شَاءَ** . نیز فرمودند : **رَأَیْتُ جَعْفَراً یَطِیرُ فِی الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلائِکَةِ**.

(مجمع البحرین ومرصع ابن اثیر وغیره)

ذوالجوشن **اوس بن اعور ضبابی** - صحابی ، از قبیلهٔ بنی‌معاویة بن کلاب میباشد که بنزد کسری رفت ،کسری جوشنی (زره) بدو داد و او

نخستین عرب است که زره پوشیده و بهمین جهت بدین لقب ذوالجوشن ملقّب گردید. وی پدر شمر لعین قاتل حضرت حسین بن علی علیهما السلام است . (مرصع وغیره)

ذوالحمار **عهیلة بن کعب-** اسود عنسی متنبی کذّاب ساحر شعبده باز ، پس از آنکه خبر مرض حضرت نبوی ص بعد از حجّة الوداع مسموع وی گردید ادّعای نبوّت کرد ، با سحر و شعبده ، پاره‌ای امور عجیبه بیرون آورد ، قبیلهٔ مذحج بدو گرویدند . ذوالحمار کسان آن حضرت را از بلاد یمن بیرون کرد ، شهر بن باذان راکشته و زن اورا بحباله نکاح خود آورد و روز قتل او هفتصد تن سواره برسر او گرد آمدند و کار او بالا گرفت، عمرو بن معدی کرب را درقبیلهٔ مذحج خلیفه کرده وقیس بن عبد غوث را سرلشگر نمود . دراین حال ، نامهٔ نامی حضرت رسالت ص وارد وامر جهان مطاع ، بقتل عهیله صادر و بهمین جهت قیس یاغی شد ، با فیروز و ذاذویه قتل اورا تصمیم دادند تا آنکه فیروز اورا بدستیاری زنش در رختخوابش کشت . همان شب حضرت رسالت ص بطریق وحی مستحضر بوده وفرمودند عنسی را مردی مبارك ازخانوادهٔ مبارك بقتل آورد پرسیدند کیست فرمود: **فیروز فازفیروز** ، عهیله راکذاب صنعا نیز گویند. اما عنسی گفتن (بفتح اوّل وسکون نون) بجهت انتساب بزید بن مالك ملقّب بعنس پدر یکی از قبائل یمن است ، چون الاغ معلّمی داشته که در نتیجهٔ تعلیم آن ، موقع امر بخوابیدن می‌خوابیده وموقع امر بسجده نیز سجده می‌کرده است بذوالحمار شهرت یافت. چنانچه در ذیل اشاره خواهد شد بنوشتهٔ ابن اثیر لقب صاحب ترجمهٔ ذوالخمار بوده با حرف خ معجمه (نقطه‌دار) . (ص ۲۲۲ ج ۲ نی)

ذوالخمار بنوشته قاموس ، لقب عوف بن ربیع است که در مقاتله معجری درسر کرد و بسیاری راکشته و هدف تیر و نیزه قرار داد ، از هرکسی که می‌پرسیدند تراکدام کس زده می‌گفت ذوالخمار، (صاحب معجرزنان) بهمین جهت بدین لقب مشتهر گردید . ابن اثیر گوید : ذوالخمار لقب عمرو بن عبدودّ عامری است که درغزوهٔ خندق بدست حضرت علی ع کشته شد، نیز لقب سبیع بن حرث مالکی است

که روز حنین بافرقهٔ مشرکین بود وهم لقب اسود عنسی است که دریمن دعوی نبوّت کرد تاآنکه در اواخر حیات حضرت رسالت ص بدست فیروز دیلمی کشته شد .

(قاموس و مرصع ابن‌اثیر)

ذوالخویصرهٔ تمیمی ، **ذوالخویصرهٔ یمانی** } اوّلی، همان‌حرقوص بن زهیر است که بعنوان‌ذوالثدیة مذکور شد و دوّمی نیز همان‌است که درمسجدحضرت رسالت ص بول‌کرده و دربارهٔ آن‌حضرت جفاکرده است .

ذوالدمعة **حسین بن زید بن علی بن‌الحسین** ـ علیهماالسّلام‌میباشدکه بجهت کثرت‌گریه‌اش در نماز شب بذوالدمعه و ذوالعبرة شهرت داشت، سیّدی است زاهد وکثیرالعلم ، پسرخوانده وتربیت‌شدهٔ حضرت‌صادق ع که ازآن‌حضرت روایت نموده و علم بسیار وآداب بی‌شمار اخذکرده است . ابن ابی‌عمیر و یونس بن عبدالرحمن و دیگر اکابر محدّثین از وی روایت مینمایند . حضرت صادق ع ام‌کلثوم دخترمحمدبن‌عبدالله ارقط راکه بسیار باجمال وکثیرالخدم والمال بوده بحبالهٔ ذوالدمعة آورد ، اینك ببرکت‌آن‌حضرت متنعّم و مرفّه‌الحال می‌گذرانید تا بسال یکصد و سی و پنجم یا چهلم هجرت درهفتاد وشش سالگی وفات یافت. (مرصع وص ۱۳۸ هب وغیره)

ذوالذراعین لقب‌مالك بن‌حارث بن‌هلال‌میباشدوشرح‌حالش‌موکول‌برجال‌است.

ذوالرای **عباس بن عبدالمطلب** ـ عمّ اکرم حضرت نبوی ص میباشدکـه در سداد رأی ضرب‌المثل بود ، نیز لقب حباب بن منذر انصاری است‌که بنزول‌آن حضرت برای ملاقات قـوم اشاره نمود و جبرئیل نـازل شد وگفت : **الرای ماشاربه حباب** (مرصع وکتب رجالیة)

ذوالرقاعتین **علی یا محمد بن عبدالواحد** ـ بعنوان صریع‌الدلاء خواهدآمد .

ذوالرمحین **عمرو بن مغیرة** ـکه بجهت درازی‌پاپهایش ملقّب بدین‌لقب‌بود، نیز لقب مالك بن ربیعة بن عمرو است‌که در جنگ‌ها با هردو دست نیزه برداشته وبا دونیزه محاربه می‌کرده است . درقاموس‌گوید : لقب عبد بن‌قطن

و یزید بن مرداس سلمی نیز میباشد و لکن در وجه تسمیه چیزی نگفته است.
(مرصع ابن‌اثیر و قاموس و غیره)

ذوالرمة **غیلان یا عبیدالله‌بن عقبة بن نهیس بن مسعودبن حارثه** - ملقّب بذوالرمة ، مکنی بابوالحرث یا ابوالحارث یا ابوالحارس ، از مشاهیر وفحول شعرای عرب میباشدکه در تشبیه و استعاره دستی توانا داشت ومقدّم‌ترین شعرای عصر خود بوده مثل امرءالقیس نسبت بشعرای جاهلیّت. بعضی از اهل فنّ گویند: شعر با امرؤالقیس شروع شد وبا ذوالرمة ختم گردید ، ذوالرمة بسیار زشت پیکر و قبیح‌المنظر بود، با میّه (بافتح وتشدید) دخترمقاتل منقری‌که بسیار زیبا وخوش‌صورت بوده عشق بازی می‌نموده وغزلیّات بسیاری دربارهٔاو سروده‌است، میّه نیز این‌عشق‌بازی اورا شنیده وخودش‌را ندیده بود تاآنکه اورا دیده وگفت: **واسوأتاه وابؤساه** ، ازاین‌رو ذوالرمة درغضب شده وگفت :

علی وجه می مسحة من ملاحة **و تحت‌الثیاب العار لوکان بادیا**
الم تر ان‌الماء یخبث طعمه **و ان‌کان لون‌الماء ابیض صافیا**
فواضیعةالشعر الذی لج فانقضی **بمی و لم املك ضلال فؤاد یا**

غیلان ، با خرقاء نیزکه از احفاد عامر بن صعصعة بوده تعشّق داشته و درحق اوگوید :

تمام الحج ان تقف‌المطایا **علی خرقاء و اضعة اللثام**
و خرقاء لاتزداد الا ملاحة **ولوعمرت‌تعمیر نوح وجلت**

وجه تسمیة : گویندکه وی درکودکی بسیارگریه و زاری میکرد ، از این‌رو تعویذی نوشته وباقطعهٔ نخی درگردنش می‌آویختند پس‌ملقّب به **ذوالرمة** گردیدکه رمّه(بروزن سکّه و غصّه) پارهٔ نخ و ریسمان پوسیده راگویند ، یا بجهت‌آن است درحالی‌که قطعهٔ نخی بردوش‌داشته‌است نزدمیّه رفته وآب‌خوردنی‌خواست، پس‌میّه‌گفت: **اشرب یا ذاالرمة**، ازآن ببعد این‌کلمه لقب مشهوری‌اوگردید. وی بسال۱۱۷ه قمری(قیز) درچهل سالگی دراصفهان وفات یافت و درحال احتضار این شعر را همی خواند :

یاقابض‌الروح‌عن‌نفسی‌اذا احتضرت **و غافرالذنب زحزحنی عن‌النار**

ناگفته‌نماندکه خرقاء مذکور، بنوشتهٔ تذکرةالخواتین، زنی دیگرنبوده بلکه لقب‌همان

میّة محبوبهٔ ذوالرمة است . درخیرات حسان نیز خرقاء را لقب میّة دانسته و از شرح شریشی مقامات حریری نقل کرده است که روزی غیلان ، میّة را با بعضی کنیزکان همسال او دیده ومفتون حسن و جمال وی گردید ، خواست که بوسیله‌ای با وی مکالمه نماید ، مشکی پاره را بهانه کرده و بمیّة گفت، این را پینه بزن ، میّة ملتفت مطلب شده و گفت من خرقاء میباشم یعنی سفیه بوده و کاری از دستم برنمی‌آید ، غیلان تصور کرد که میّة اصلا میلی بدو ندارد اینک مأیوس شده و قصد رفتن کرد و ریسمان پوسیده‌ای نیز در دست داشت، میّة محض اینکه غیلان را یأس کلی نباشد صدایش زد که **یاذاالرمة** ، اگرچه من خرقاء و بیکار هستم لکن کنیز من کارگر است پس غیلان دانست که ازجانب معشوقه کششی هست و ازآن روز غیلان بذوالرمة ، میّة بخرقاء شهرت یافتند . دیوان ذوالرمة بسال ۱۹۱۹م درقاهره چاپ شده و نسخهٔ خطّی قسمت دوم آن نیز بشمارهٔ ۳۳۳۷ درمدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است .

(ص۵۲۰ت و۴۴۰ج۱کا و۱۰۲تخ و۹۱۳مط و۳۰۰ج۱ع و۱۱۶ ج۱ خیرات وغیره.

ذوالریاستین **فضل بن سهل** - سرخسی ، وزیر مأمون عباسی که نخست مجوس بود ، در سال ۱۹۰ه ق بدست مأمون یا یحیی برمکی مسلمان شد ویاآنکه پدرش سهل مشرّف بشرف اسلام بوده‌است. بهرحال علاوه بروزارت مملکت، ریاست لشگر را نیز بعهده داشت یعنی ریاست شمشیر و قلم را جامع بود وبهمین‌جهت بلقب ذوالریاستین اشتهار یافت. دارای کمالات بسیار بود ، خصوصاً درنجوم واستخراج احکام مهارتی بسزا داشت ، در استخراجات خود مصیب بوده و خطا نمیکرد ، قتل‌خود را نیز قبلا استخراج کرده ودر رقعه‌ای نوشته وبمادرش سپرده بود. باوجود اینکه‌اظهار تشیّع میکرد لکن در اثر محبّت‌های بسیاری که مأمون درحق حضرت رضا ع معمول داشته و بدیگران تفضیلش میداده است حسد بروی غالب‌آمد ، عداوت شدید در حق آن‌حضرت بیروز آورد، عاقبت‌کار ، مأمون از وی دلتنگ شد، خال خود غالب‌اسود را پنهانی بقتل وی بگماشت ، غالب نیز با جمعی روز پنجشنبه یا جمعه دوم شعبان سال

۲۰۲ یا۲۰۳ه قمری (رب یا رج) درحمام سرخس پنهانی اوراکشتند. یا خود سبب‌قتل فضل‌آن بودکه وقتی مأمون میخواست خلافت را بحضرت رضا ع موکول دارد فضل نیز ترغیب و تحریص می‌نموده‌است تاآنکه عبّاسیّین دربغداد بصدد انکار این‌امرآمدند،از خلافت مأمون منصرف و بعمّ او ابراهیم بیعت‌نمودند پس مأمون فضل را بروش مذکور کشته و حضرت رضا ع را نیز مسموم‌کرد و بجهت تبرئهٔ خود ببغداد نوشت ،آنکه در امر علی‌بن‌موسی، برمن انکار داشت از میان رفت. بسط زایدرا موکول به تنقیح‌المقال و دیگرکتب مربوطه میداریم . بعدازفضل، برادرش حسن‌بن سهل بوزارت نایل‌گشت، دختر خود را بعقد مأمون درآورد ، نثار و شاباش و ولیمه‌های فوق‌العاده‌که نظیرآن تا زمان‌آن‌معهود نبوده است بکار برد ، عاقبت بجهت‌کثرت جزع و اضطرابی‌که درمصیبت برادر داشته مختل‌الحواس‌گردید و بهمین سبب زندانی شد تادرسال ۲۳۶ه قمری (رلو) درگذشت . (تنقیح‌المقال وص ۱۰۰ و۱۵۴ و۴۵۰ج۱کا و۳۳۹ ج۲ تاریخ‌بغداد)

ذوالریاستین **حاج‌محمدحسین** - بعنوان حسینی شیرازی مذکور شد .

ذوالزوائد جهنی ازاصحاب حضرت رسالت‌ص میباشد، روایت حدیثی دارد که‌درحجّة‌الوداع‌ازآن‌حضرت‌استماع نموده‌ونام‌وی‌معروف‌نیست. (مرصع ابن‌اثیر)

ذوالسیفین **ابوالهیثم بن نبهان**-که درجنگ‌ها دوشمشیر برمیداشت، بهمین جهت بدین لقب شهرت یافت و نیز لقب احمد بن‌کنداجیق از امرای معتضد عباسی است‌که دوشمشیرش قلاده‌کرده و بدین لقبش ملقب داشت. (مرصع ابن‌اثیر)

ذوالشفر لقب شخصی است **ابن ابی‌سرج** نام خزاعی از امرای حمیرکه پدر زنی، **تاجه** نام بوده است . درقاموس‌اللّغة ازابن‌هشام مورّخ نقل‌کرده وقتی دراثر سیلی ناگهانی، قبری ظاهر شد، جنازهٔ زنی را دیدندکه درگردن، هفت‌گردن‌بند مروارید، در دست وپای وبازوهایش دست‌بند وخلخال وبازوبند مرصّع و زرّین درهریکی هفت دانه مروارید ، درهرانگشتی انگشتری ازجواهر قیمتی ، در

بالای سرش تختی مملو از اموال گوناگون پرقیمت ولوحی که این جمله در آن نوشته بوده است **باسمك اللهم اله حمير، اناتاجه ، بنت ذی‌شفر، بعثت مایرنا الی یوسف فابطأ علینا فبعثت لاذتی بمدمن ورق لیآتینی بمدمن طحین فلم‌یجده فبعثت بمدمن ذهب فلم‌یجده فبعثت‌بمدمن بحری فلم یجده فامرت به فطحن فلم انتفع به فافتلقت (ای هلکت) فمن سمع بی‌فیلرحمنی وآیة امرئة لبست حلیة من حلیی فلاماتت الامیتتی**. حاصل معنی آنکه تاجه میگوید : وقتی دراثرقحطی در بلاد یمن ذخیرهٔ خودمانرا پیش‌حضرت‌یوسف فرستادیم درنگ‌کرد، پس یکی از خواص خودم را یك مدّ نقره دادم‌که یك مدّآرد تحصیل‌کند دست خالی برگشت، بار دوّم با یك مدّ زر و طلا برای‌تحصیل یك مدّآرد روانه‌اش‌نمودم بازچیزی بدست نیاورد ، عاقبت یك مدّ مروارید نفیس و اعلی برای همان مقصد بدو دادم باز دست خالی برگشت، از روی ناچاری‌آن یك مدّ مروارید را خرد وآردکردم‌آن نیز در سدّگرسنگی مؤثّر نشده و سودی نداد تا اینکه با این همه ثروت بی‌نهایت و عزّت و ریاست ازگرسنگی مردم‌پس‌هرکس‌که این‌قصّهٔ پرغصّه را بشنود مرا رقّت‌آرد و رحمتم بخواند و هرزنی‌که از این اسباب زینت من استفاده نماید ، خداوند اورا بمرگی مثل مرگ من مبتلا سازد. (قاموس‌اللغة)

ذوالشمالین رجوع به **ذوالیدین** نمایند .

ذوالشهادتین **خزیمة بن ثابت بن عمارة بن فاکه بن ثعلبة** - انصاری ، مکنّی بابوعمارة ، از اصحاب حضرت رسالت ص میباشد ، در حضور آن‌حضرت دربدر و درحضور حضرت امیرالمؤمنین ع نیز درصفّین حاضر بود ، بسال ۳۷هـ قمری (لز) درصفّین بعداز عمّار ، شهد شهادت نوشید و حضرت رسالت‌ص شهادت اورا بمنزلهٔ شهادت دونفر قرار داده وفرمود: **شَهَادَتُكَ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ** . بمدلول‌اخبار وارده درتصدیق ولایت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین ع از سابقین بود وازجملهٔ شهود حدیث غدیر و ازکسانی میباشدکه بدون تغییر و تبدیل در منهاج حضرت رسالت ص درگذشته و قرین سلمان و اشباه وی بوده است .

خزیمة - بضمّ اوّل وفتح ثانی است .		(کتب رجالیه و۱۳۸هب)

ذوظلیم لقب حوشب بن طخیهٔ صحابی میباشد ، در صفّین از اصحاب معاویه بوده وکشته شد .

ذوالعبرة حسین بن زید- بعنوان ذوالدمعة نگارش یافت .

ذوالعمامة سعیدبن‌عاص- که احدی از قریش درمجلس او محض پاس اجلال و اعظام او عمامه درسر نمیکرد . شاعرگوید .

فتاة ابوها ذوالعمامة منهم		و مروان ماا کفاؤها بکثیر

(مرصع ابن‌الاثیر)

ذوالعین قتادة بن نعمان - رجوع بذوالعینین نمایند .

ذوالعینین قتادةبن‌نعمان‌بن زید بن‌عامر- صحابی انصاری ظفری، برادرمادری ابوسعید خدری ، دربدر و احد و تمامی غزوات اسلامی حاضر و دربدر حامل لوا وبیدق بنی‌ظفر بود ، درهمان غزوهٔ بدر یا احد یا خندق یك‌چشمش صدمه خورد، پس حضرت رسالت ص بحالت اوّلیش برگردانید بطوریکه زیباتر ازچشم دیگرش شد . توضیح زاید این اجمال ، بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم‌آنکه ، حدقهٔ چشم قتادة از صدمهٔ تیر بیژن افتاد ، بعرض حضرت رسالت ص رسانید زن جوانی دارم که نسبت بهمدیگر میل مفرطی داریم، میترسم زشتی منظرهٔ من سبب‌قلّت محبّت ومیل قلبی وی باشد ،آن‌حضرت چشم وی را بجای خودگذاشته وفرمود: **اَللّٰهُمَّ اِکْسِهِ الْجَمٰالَ** چشمش نیکوتر از اوّلی‌گردیده و دیگر هرگز مبتلا بدرد چشم نگشت ، این است که یکی از پسران قتادة بعمر بن عبدالعزیز وارد شد ، عمر پرسیدکه این مرد کیست درجواب‌گفت :

انا ابن‌الذی سالت‌علی‌الخدعینه		فردت بکف‌المصطفی احسن‌الرد
فعادت کما کانت لاول مرة		فیا حسن ماعین ویا حسن مارد

عمر نیز این شعر را فرو خواند :

ملك المکارم لاقعبان من لبن		شیبا بماء فعادا بعد ابوالا

قتادة بسال ۲۳ﻫ قمری (کج) در شصت و پنج سالگی درگذشت و لقب اورا در مرصّع ابن‌الاثیر، **ذوالعین** نوشته است (با صیغهٔ مفرد).

(مرصع وص ۱۱۳۸ هب و ۲۹۹ ج ۲ نی وغیره)

ذوالغصة لقب **حصین بن یزید بن شداد** - حارثی است که در صد سالگی وفات یافت، از آن‌رو که درگلویش چیزی شبیه بچینه‌دان مرغان بوده بدین لقب اشتهار داشت که غُصّه (با ضمّ وتشدید) چیزی راگویند که درگلو مانده و مانع از تنفس گردد خواه از قبیل طعام و خوراك باشد، یا غیظ و غضب.

(تنقیح المقال)

ذوالفضائل **احمد بن محمد بن قاسم** - در باب کنی بعنوان **ابورشا** خواهد آمد.

ذوالفقار **سیدحسین قوام‌الدین بن علی** - صدرالدین شیروانی، ازدانشمندان گرانمایه وشعرای نامی پرمایهٔ عهد دولت خوارزمشاهیان میباشد، درفنون شعر ماهر و جمیع اشعار او بصنایع ظریفه و بدایع طریقه مشتمل است، در اختراع بیت متلوّن وبحر مختلف دستی توانا داشت، در قواعد و بدایع شعری مخترع بوده و اکثرشعرا بدو اقتفا جسته‌اند. درمدح اتابك‌اعظم یوسف شاه‌لر که ازطرف اباقاخان بن هلاکوخان حکومت خوزستان داشته قصائدی غرّاگفته است و از معاصرین خاقانی شیروانی، فلکی شیروانی و نظائر ایشان میباشد. وی بسال ۶۲۹ﻫ قمری (خکط) در تبریز وفات یافت و درقبرستان سرخاب مدفون گردید و ازقصائد او است:

ای‌ز رأی روشنت، یك‌جزو تدبیرصواب — وی زمهرخاطرت، یك‌ذرّه‌نوراز آفتاب

گر جهانرا از دم لطف توآید نوبهار — ورفلك را ازکف راد توباشد فتح باب

آفتاب‌آرد بجای غنچـهٔ‌گلبن، چمن — مشتری‌بارد بجای قطرهٔ باران، سحاب

نیز مشهور است که قصیده‌ای رائیّه در مدح صدر سعید محمد ماستری وزیر شیروانشاه گفته و بجایزهٔ هفت بار ابریشم نایل‌گردید وگویند سلمان ساوجی نیز قصیده‌ای غرّا، در مدح خود شیروانشاه‌گفته و لکن بصله و انعامی موافق مرام موفّق نشد لذا از راه شکایت‌عرضه داشت‌که ذوالفقار بجهت یك مدیحهٔ وزیر، بدان مقدار صله وجایزه‌موفّق

شدکاشکی من نیز بجهت مدیحهٔ خود شاه بیك دهم آن جایزه نایل میبودم حال آنکه تفاوت قصیدهٔ من و قصیدهٔ ذوالفقار ، کالشّمس فی رابعة النّهار واضح و آشکار است شاه بعداز تصدیق مزیّت مقام خود بروزیر و رجحان قصیدهٔ او بقصیدهٔ ذوالفقار پاسخ دادکه سیّد ذوالفقار، محض بجهت انتساب او بحضرت امیرالمؤمنین ع طرف مقایسه بأسلمان نبوده وشایستهٔ همه‌گونه انعامات فائقه میباشد . (ص۲۱۹ج۱مع و۵۹سفینةالشعراء)

ذوالفقار بن‌محمدحسنی
ذوالفقار بن معدحسینی
هردو بعنوان **ابوالصمصام** نگارش خواهدیافت.

ذوفنون جنونی یا هراتی بعنوان **جنونی** نگارش دادیم .

ذوالقدر **میرزامحسن** - از شعرای قرن دوازدهم هندوستان میباشد ، با امیرشیرعلی‌خان لودی مؤلف کتاب مرآت‌الخیال معاصر بود ، با هزاران‌خوبی آراسته و بذوالقدر تخلّص می‌نمودکه بنوشتهٔ مرآت‌الخیال(**وَالْعُهْدَةُ عَلَيْهِ**) در اصطلاح ترك ، تیرانداز بی‌خطا راگویند . شعرکم میگفت و معتقد بودکه شعر باید آمدنی باشد نه‌آوردنی ، نیزآنچه راکه می‌گفته در حضور مردم می‌خوانده است و این غزل را بعد از مدتهاآشنائی نوشته و بامیرشیرعلی‌خان داده است:

بگلزاری‌که‌آن مه مینماید جلوه‌گاه‌آنجا کتان چشم بلبل میشود موج‌گیاه آنجا
خیال‌گلشنی دارم‌که حیرت میبرد هوشم چو برتعلیم‌آهو میکند نرگس نگاه‌آنجا
کمانی‌بسته ازخورشیدحسن ازنازابروئی کدانگشت هلال ازدوربنمایدکه ماه‌آنجا
زیأس‌هردوکون‌شدذوالقدررانعمتی‌حاصل که‌کشکول‌گدائی دارد اندردست‌شاه‌آنجا

زمان وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۰۴ مرآت‌الخیال)

ذوالقرنین **بن جمدان** - درضمن‌ترجمهٔ‌حال جدّ او ناصرالدولةحسن‌خواهد آمد و نیز لقب مشهوری اسکندر رومی و منذر بن ماءالسّماء بوده و بمدلول بعضی ازآثار دینیّه از اوصاف حضرت امیرالمؤمنین (ع) نیز میباشد و تحقیق مراتب موکول بکتب مربوطه است .

ذوالقروح **جندح**- یا سلیمان بن حجر **امرؤالقیس** مذکور شد.

ذوالقلبین **ابومعمر جمیل بن معمر بن عبدالله** ، یاحبیب‌قرشی صحابی‌فهری، مردی بود عاقل‌کثیرالحفظ‌که تمامی مسموعات خود را در حفظ داشت تاآنکه قریش‌گفتندکه ابومعمّر دو قلب دارد والاّ این حفظ فوق‌العاده با یك قلب صورت امکان ندارد، خودش نیز می‌گفته است من دوقلب دارم‌که با هریك‌ازآنها فزونتر ازعقل محمد ص را درمییابم تاآنکه غزوهٔ بدر پیش‌آمد، مشرکین‌که ابومعمّر نیزیکی از ایشان بود منهزم شدند ، ابوسفیان اورا دیدکه یك لنگهٔ نعلین درپایش بود و لنگهٔ دیگر را در دست داشت پس چگونگی را از وی پرسیدگفت شکست خوردند، از وضع نعلین سؤال‌کردکه چرا یك لنگه‌اش درپای ودیگری در دست‌است‌گفت من‌اصلا متوجه نبوده و هردو لنگه را درپای میدانم اینك دروغ وی در دوقلبی بودن برایشان مکشوف گردید ،گویندکه‌آیهٔ شریفه : **مَاجَعَلَ‌اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِي‌جَوْفِهِ** دربارهٔ وی نازل شده‌است و بنوشتهٔ بعضی در عام‌الفتح اسلام‌آورده و درغزوهٔ حنین نیز حاضر بوده است.

(کتب رجالیه ومرصع ابن‌الاثیر)

ذوالقلمین بنوشتهٔ مرصع ، **علی بن سعید** - منشی مأمون عباسی میباشدکه بجهت نوشتن هردوخط عربی وعجمی بهمین لقب اشتهار داشت ودر تنقیح‌المقال‌گویدکه لقب حسن بن سهل سرخسی برادر فضل بن سهل ذوالریاستین است پس ، ازکتاب عیون نقل‌کرده‌که لقب دایی‌زادهٔ فضل بوده و لکن اوّلی یعنی لقب حسن بودن مشهورتر است .

ذوقی **اردستانی**، مشهور بعلی‌شاه ، ازشعرای ایران‌که دراصل‌اردستانی بود ، در اصفهان اقامت‌گزیده وگیوه دوزی مینمود ، تحصیلی نکرده و لکن ذوق سرشاری داشته‌است، بسال۱۰۴۵ﻫ قمری(غمه) دراصفهان درگذشت. **دیوان شعر** مرتّبی دارد و ذوقی تخلّص میکرده و از او است :

نه شکوفه‌ای نه برگی نه‌ثمر نه‌سایه دارم همه حیرتم‌که دهقان بچه کارکشت ما را

ایضاً :

آئینهٔ مهر، روشن از یـاد علی است — اوراد مَلَـک بر آسمان، ناد علی است
گر سلطنت دوکـون خـواهی ذوقـی — در بنـدگی علـی و اولاد علـی است

نام و نسب و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد . (ص ۲۲۲۹ ج ۳ س و۱۲۵ ض)

ذوقی **ترکمانی ، محمدامین** - دراصل از طائفهٔ ترکمان بوده و درکاشان توطّن‌کرد ، ازتلامذهٔ ملاّ میرزاجان شیروانی وازمشاهیرشعرای ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴) میباشد ، در شعر قریحهٔ خوبی داشت ، چندی در عراق و فارس و خراسان سیاحت‌کرده عاقبت بسال ۹۶۹ھ قمری (ظسط) در لاهیجان درگذشت و این شعر از او است :

گناهم‌را عذابی باید ازدوزخ فزون، ترسم — کـه سوزندم بداغ هجر فردای قیامت هم

بمن وقت‌جدائی مهربانترساخت دورانش — که‌خواهدبیشترسوزد دلم درداغ‌هجرانش

یارب‌این‌درد‌چه‌دردی‌است که‌درمانش نیست — وین‌چه اندوه وملال‌است‌که پایانش‌نیست
هـم نشینـم بخیـال تـو و آسوده دلـم — کاین‌وصالی‌است‌که‌درپی‌غم‌هجرانش‌نیست

انـدکی پیش توگفتم غـم دل ، ترسیـدم — که دل‌آزرده شوی ورنه سخن بسیاراست

(ص ۲۲۲۹ ج ۳ س و ۳۳۰ ض)

ذوقی **کاشانی** - همان ذوقی ترکمانی مذکور فوق است .

ذوالکمالین **میرمحمدباقر** - پدرمیرعلی‌هروی‌آتی‌الترجمة،ازمشاهیرخطّاطان قرن نهم هجرت میباشدکـه در حسن‌خط و قوانین خطوط ماهر بود ، زمانی بهندوستان رفته ومشمول مراحم چیپال حکمران لاهورگردید، حسب‌الامر مرقّعی در غایت نیکوئی تمام‌کردکـه چیپال از دیدن‌آن بی‌اندازه مسرور شد و چهار هزار روپیهٔ طلا بدو بخشید لکن میرمحمدباقر نظر بشهامت نفسی‌که داشته از قبول‌آن امتناع ورزید و عاقبت درهشتاد و هفت سالگی درهندوستان درگذشت . بنوشتهٔ بعضی، درعلوم‌عقلی و نقلی متبحّر بوده وکتابی در **رد شرح اشارات خواجه** تألیف داده‌است وسال وفاتش بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

ذوالل‍حية لقب شریح بن عامر صحابی میباشد وشرح حالش موکول بکتب مربوطه است .

ذواللسانین **حسین بن ابراهیم** - نطنزی ، از ادبای قرن پنجم‌هجرت‌میباشد که به بدیع‌الزمان ملقّب وبابوعبدالله مکنّی بود، بهردو زبان عربی و پارسی شعر می‌گفته و بدو منسوب است :

اسوء الامة حالار جل **عالم یقضی علیه جاهل**

ایضاً :

العز مخصوص به العلماء **ماللانام سواهم ماشائوا**
انالاکابر یحکمون‌علی‌الوری **و علی الاکابر یحکم العلماء**

کتاب **دستوراللغة** از تألیفات اوست که مختصر و مفید و حاوی شرح لغات مهمّه میباشد ، در دیباچهٔ‌آن قواعد صرف ونحو و اوزان زبان عرب را شرح داده وصیغ مشتقات‌ابواب را نیز درجدولی‌ضبط‌کرده است ویك نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ۴۴۵۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد . وی بسال ۴۹۷ یا ۴۹۹ه قمری (تصز یا تصط) درگذشت . **نطنز** با دوفتحه شهری است‌کوچك دربیست فرسخی اصفهان .

(صد وفهرست مدرسهٔ سپهسالار و اطلاعات متفرقه)

ذواللسانین **میرعلی شیر**- بعنوان نوائی خواهدآمد .

ذواللسانین **موله بن کثیف** - یاکنیف‌ضبابی‌کلابی،ازاصحاب‌حضرت‌رسالت‌ص میباشد ، صد سال در اسلام و بیست سال نیز پیش ازآن عمر کرده و بجهت‌کثرت فصاحت و بلاغت بهمین لقب ذواللسانین شهرت داشته است .

(تنقیح‌المقال)

ذوالمجدین **علی بن حسین بن موسی** - بعنوان علم‌الهدی‌خواهدآمد.

ذوالنسبین **عمر بن حسن بن علی بن محمد** - حافظ بلنسی اندلسی ، مکنّی بابوالخطاب ، از اعیان فضلای علمای اهل سنّت میباشدکه در علم حدیث نبوی متقن و درنحو و لغت و اشعار و وقایع عرب خبیر بود ، بجهت طلب حدیث و فراگرفتن‌آن از مشایخ و اکابر، دراکثر بلاد اندلس ، مراکش، شامات، دیار

مصر، عراقین عرب وعجم، اسپهان، خراسان ، مازندران و دیگر بلاد اسلامی سیاحت‌ها کرد تا روز سه‌شنبه چهاردهم ربیع‌الاول سال ششصد و سی و سیّم هجرت درقاهره وفات یافت .کتاب **التنویر فی‌مولدالسراج المنیر** ازتألیفات‌او است ، ازآنروکه نسبش ازطرف پدر ، بدحیهٔ‌کلبی صحابی موصول و از طرف مادرکه امةالرحمن دختر ابوعبدالله بن ابی‌البسام موسی بن عبدالله بن حسین بن جعفر بن امام علی‌النقی ع بوده بحضرت‌حسین بن علی منتهی میگردد بخط خودش مینوشته است : **ذوالنسبین دحیه والحسین ع** چنانچه بجهت انتساب بجدّ مادری مذکورش خود را **سبطابی‌البسام** نیز می‌نوشته است.

(ص ۴۱۵ ج ۱ کا)

ذوالنورین **عثمان بن عفان** - بن‌ابی‌العاص بن امیّة بن‌عبدشمس بن‌عبدمناف اموی که‌بجهت‌ازدواج رقیّه و ام‌کلثوم، دوکریمهٔ‌حضرت‌نبوی‌ص بدین لقب ملقّب میباشد یعنی بعد از وفات حضرت رقیّه ، ام‌کلثوم بحبالهٔ وی درآمده و ترجمهٔ حالش موکول بکتب مربوطه است .

ذوالنون دراصطلاح رجالی، لقب طفیل بن عمرو بن طریف‌اوسی‌صحابی و جمعی دیگر میباشد و شرح حال ایشان را موکول بدان علم شریف داشته و دراینجا بعضی‌از طبقات دیگر راکه بهمین عنوان‌شهرت دارد می‌نگارد.

ذوالنون **شاعر**، از شعرای اطبّای ایرانی است ، درنزد سام میرزاکه در سال ۹۸۳ه ق بامرپدرش شاه‌اسمعیل ثانی (متوفی‌بسال۹۸۵ه ق) مقتول شده مقرب بوده واز اشعار او است :

نسبت روی‌خود بماه مکن   نسبتی نیست اشتبـاه مکن

(اطلاعات متفرقه وص ۲۲۲۸ ج ۳ س)

ذوالنون **مصری ، ثوبان (یا فیض) بن ابراهیم** - مصری‌ّ المولد والمدفن، معروف بذوالنون، مکنّی بابوالفیض، یاابوالفضل، یاابوعبدالله از اکابر عرفا و متصوفه و رجال طریقت میباشدکه درمیان‌این‌طبقه بزهد و صلاح وفضل و ادب و فقاهت و علم وحکمت وفصاحت معروف بلکه بنوشتهٔ بعضی جامع اصول‌طریقت

و شریعت و از تلامذهٔ مالك بن انس (سرسلسلهٔ مذهب مالکی از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنّت) بوده وکتاب موطأ استاد خود را از وی روایت نموده است . نخستین کسی میباشد که در دیار مصر بترویج اصول صوفیّه پرداخت ودرترتیب احوال و مقامات اهل عرفان و ولایت ، سخن راند ،کرامات بسیاری بدو منسوب دارند ، چون کارش بالاگرفت و مشهور خاصّ و عامّ گردید بکفر و زندقه‌اش متّهم داشته و سعایت پیش متوکّل عباسی بردند ، خلیفه از روی غضب امر باحضارش داد، پس‌ازمشاهدهٔ صلاح حال وکلمات نصایح منوال او متأثر وگریان شد ، ازکردهٔ خود پشیمان‌گردید و باکمال احترام وعزّت بوطن خودش عودت داد .

ازکلمات‌او است: ازعلامات محبّ‌آن است‌که درتمامی اخلاق وافعال واحوالش متابعت از حبیب‌الله ، حضرت محمد ص بنماید . نیز گوید : توبهٔ عوام از معصیت است وتوبهٔ خواص ازغفلت .کلمات حکیمانهٔ او بسیار بوده ودرسبب این‌لقب ذوالنون‌گویند: روزی با جمعی‌از بازرگانان درکشتی بود،گوهری پر بها از بازرگانی مفقود شد، عاقبت اورا متّهم داشته و بسیار استخفاف وآزارش دادند ، پس روی دل بدرگاه الهی برتافته گفت : الهی تو برحالت من‌گواهی ، ماهیان بسیاری‌که هریکی‌گوهری قیمتی دردهان داشته سر ازآب برآوردند ، ذوالنون یکی ازآنها را از دهن ماهی‌گرفته و بصاحب‌آن گوهرگم‌شده ردّ نمود ، اهالی‌کشتی را ازآن حالت حیرت دست داد ، ازکرده‌های خود اظهار ندامت‌کرده و لب بمعذرت‌گشودند ، بهمین جهت ملقّب بذوالنون‌گردید (یعنی صاحب ماهی‌که **نون** درلغت عرب ، ماهی راگویند . کار پاکان را قیاس از خود مگیر. ذوالنون **کتابهائی درکیمیا** تألیف داده و درماه ذی‌القعدهٔ سال ۲۴۰ یا۲۴۴ یا۲۴۵ یا ۲۴۶ یا۲۴۸ﻫ قمری (رم یا رمد یا رمه یا رمو یا رمح) در مصر وفات یافت و درقرافهٔ صفری مدفون‌گردید . غلام سرور هندی در مادّهٔ تاریخ‌آن مطابق سه قول اوّلی‌گوید :

شیخ ذوالنون شاه عالیجاه   برد چون زین جهان بجنت راه
(سالك‌صالح) = ۲۴۰و(عفیف) = ۲۴۰ بخوان   سال ترحیل آن خدا آگاه

هـم خـرد بهر سـال تـرحيـلش گفت (هـادی حق ولی‌الله) = ۲۴۰
سفر کرد از جهـان ذوالنون مصری گشادنـد از بـرایش جنّتی بـاب
چـو ذاتش مـرد میـدان یقین بـود وصالش‌را، ز لفظ (مرد)=۲۴۴دریاب
چـو ذوالنـون ازین دار ناپایـدار سفـر کـرد و کـرده بجنّت گـذر
بتـاریـخ آن مهـر چـرخ یقـین شده (مهر) = ۲۴۵ پرتوفکن چون‌قمر
دگر (قبلهٔ حق) = ۲۴۵ رقم‌کرده‌ام پـی سـال تـرحیـل آن نـامـور

(ص ۱۴۲ت و۱۰۸ ج ۱ کا و ۱ ج ۶ مه و ۱۳۹ هب و ۵۹ ج ۱ لر و۲۷۷ ج ۳ فع و ۲۲۲۸ ج ۳ س و ۳۹۳ ج ۸ تاریخ بغداد و ۱۴۳ ج ۲ خه)

ذوالودعات **یزید بن ثروان** - بعنوان هبنّقه خواهدآمد.

ذوالوزارتین **احمد بن عبدالله** - بعنوان ابن‌زیدون خواهدآمد.

ذوالوزارتین **محمد بن عمار** - اندلسی شلبی مهری، مکنّی با بوبکر، مشهور بذوالوزارتین،ازقبیلهٔ مهرة بن‌حیدان و بشهر شلب نامی‌نزدیك اندلس منسوب واز مبرّزین شعرای‌اندلس زمان‌خود بشمار میرفت، بااحمد ذوالوزارتین فوق معاصر وهم‌عنان وهردو فصیح ومنطلق‌اللّسان ودرفنون بیان‌گوی سبقت ازهمگنان ربوده و نخستین شاعرآن زمان بوده‌اند. لکن محمد بسیار بدزبان بود، امرای اندلس از شرّ زبان وکثرت بدگوئی او اندیشناك بودند خصوصاً پس‌ازآنکه نزد معتمد علی‌الله ابن‌عباد (معتضد بالله) صاحب بلاد غربی اندلس تقرّب یافت ومشمول عنایات شاهانه وی و جلیس و ندیم و وزیر اوگردیده یدك‌ها پیشاپیش‌او میکشیدند، طبل وشیپور میزدند، لشگریان تحت‌امر وی‌آمدند و وظائف‌لایقهٔ سلطنتی دربارهٔ او معمول‌گردید، تاجائیکه عاقبت بخود معتمد نیز یاغی شد ، از در نافرمانی درآمد ، شهر تدمیر را تملك نمود و بمنبر رفت . معتمد نیز چاره را درقتل وی دید بهروسیله‌که بوده اورا احضارکرد، شب درقصر خود با دست‌خود بسال ۴۷۷ه قمری (تعز) در اشبیلیّه اورا درپنجاه وپنج‌سالگی کشته و امر بدفنش نمود و از اشعار محمد بن عمّار است .

ادرالزجاجة فالنسيم قد انبرى والنجم قدصرف العنان من الثرى
والصبح قد اهدى لنا كافوره لما استردالليل منا العنبرا

نیز از جملهٔ اشعار او است که درهجو معتمد بن عباد مذکور و پدرش گفته وسبب عمدهٔ قتل وی گردید :

مما يقج عندى ذكر اندلس سماع معتضد فيها و معتمد
اسماء مملكة فى غير موضعها كالهر يحكى انتقاخاصولة الاسد

ابن خلّکان در عنوان ترجمهٔ حال محمد بن عمّار لقب ذوالوزارتین را نوشته لکن سببی برای این لقب مذکور نداشته است .

نگارنده گوید: شاید بجهت آن باشد که او نیز مثل معاصر مذکورش ابن زیدون، پیش از معتمد وزاری پدرش عباد معتضد را نیز متصدی بوده است. (ص۱۱۰ج۲کا)

ذوالیدیة همان **ذوالثدیه** است و رجوع بدانجا نمایند.

ذوالیدین بنوشتهٔ بروجردی ، **عبید بن عبد عمرو** صحابی است که باهردو دست کار می کرده و اورا **ذوالشمالین** نیز گویند و راوی خبر سهوالنّبی ص است . همچنین صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه حدیث سهوالنّبی را بذوالشّمالین نسبت داده و باتّحاد و یکی بودن ذوالشّمالین و ذوالیدین رفته وشیخ طوسی نیز بدو اقتفا جسته وصاحب این هردو لقب را یك شخص دانسته است . لکن ظاهر کلام ابن الاثیر بلکه صریح آن تعدّد ایشان میباشد چنانچه گوید : نام **ذوالیدین** خرباق بن عبد عمرو خزاعی از قبیلهٔ بنی سلیم بوده و او است که سهو کردن حضرت رسالت ص در نماز را روایت مینماید و **ذوالشمالین** عمیر بن عبد عمرو صحابی ، عمّ سائب بن مطعون میباشد که در بدر شهید شده است. از رواشح سماویّهٔ میرداماد نیز نقل است که ذوالیدین نامش خرباق و راوی حدیث سهوالنّبی بوده و بجهت درازی دست‌ها و یا عمل کردن بهردو دست بدین لقب شهرت داشته است ، یا موافق بعضی از شرّاح صحیح مسلم، بجهت دوهجرت کردن و یا تسبیح و سجّاده در دست داشتن بدین لقب ملقّب بوده است . اما ذوالشمالین ، از اصحاب و نامش عمیر بن عبد عمرو بود و اکثر ارباب خبرت و بصیرت

برآنندکه او غیراز ذوالیدین است ، از مخالف و مؤالف بما رسیده‌که راوی حدیث سهوالنّبی خرباق ذوالیدین است نه عمیر ذوالشمالین . در تنقیح‌المقال نیزگوید : ذوالشمالین، لقب ابومحمد ، عمیر بن عبد عمرو ویا عمر خزاعی صحابی‌است‌که دربدر شهید شد و او غیراز ذوالیدین است‌که لقب خرباق اسلمی صحابی و مجهول‌الحال است و یکی دانستن ایشان چنانچه از صدوق و شیخ نقل شده اشتباهی‌است عظیم، پس‌گوید: دلیل مغایرت آنکه ذوالشّمالین عمیر، روز بدر شهید شد اما ذوالیدین خرباق اسلمی در زمان خلافت معاویه مرده ونیز ابوهریرة‌که شاهد حدیث سهوالنّبی میباشد دوسال بعداز بدر، اسلام‌آورده پس ممکن نباشدکه راوی‌آن حدیث عمیر شهید بدر بوده‌باشد. نگارنده نیز مغایرت ذوالیدین و ذوالشمالین را تأیید مینماید بلی بنوشتهٔ ابن‌قتیبة ، ذوالیدین را ذوالشّمالین‌نیزگویند لکن او غیراز ذوالشّمالین شهید بدر است واسم‌این ذوالشّمالین را مذکور نداشته است .

(تنقیح‌المقال و مستطرفات بروجردی وص ۱۵۰ مف)

ذویزن **مالك بن مراره** - و شرح حالش موکول بکتب رجال است .

ذوالیمینین **طاهر بن حسین‌بن مصعب**- مکنّی‌باب‌والطیب،ملقّب‌بذوالیمینین، والی خراسان وازبزرگترین اعوان مأمون‌عباسی بود، درمحاربهٔ مأمون‌که با برادرش محمدامین بن زبیده داشته اهتمام تمام درمعاونت مأمون واستحکام اساس‌خلافت او بکار برد اینك ازطرف مأمون بمحاربهٔ محمد مأمور شد وعزیمت‌بغداد داد ، محمد نیز علی بن عیسی بن ماهان را اعزام داشت تا در ری ملاقات‌نمودند، علی بن عیسی مقتول شد ، طاهر صورت قضیه را بمروکه‌کرسی خراسان ومقرّ خلافت مأمون بوده نگاشته و خودش عازم بغدادگردید و بلاد سر راه را مسخّر و بغداد را محاصره نمود ، در چهارم یا ششم ماه صفر ۱۹۸ه قمری امین راکشته و سرش را پیش مأمون فرستاد وبجهت‌حسن‌خدمات‌او حکومت‌خراسان بدو مفوّض‌گردید تا در۲۵ جمادی‌الاخرهٔ ۲۰۷ه قمری (رز) درمرو درگذشت . **وجه این لقب** بنوشتهٔ مرصّع‌ابن‌الاثیرآنکه یکی

از اصحاب عیسی بن ماهان مذکور را با دو دست خود دوضربت زد یا فقط بدست‌چپش آن شخص را دونیمه‌کرد و بعضی از شعرا درحق اوگفتند: **کلتا یدیك یمین حین تضربه**. پس مأمون شنیده و اورا بذوالیمینین ملقّب داشت یا بسبب آن‌است‌که مأمون بدوگفت: دست راست تو دست راست امیرالمؤمنین بوده و دست چپت نیز دست راست‌خود تست.
(مرصع وص ۲۵۶ ج ۱کا وغیره)

ذهبی **محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز** - ترکمانیّ الاصل ، دمشقی المسکن والمدفن، شافعیّ المذهب،شمس‌الدین‌اللّقب،ابوعبدالله الکنیة ، ذهبیّ الشّهرة ، محدّث حافظ مورّخ مشهورکه در سوم ربیع‌الثانی ۶۷۳ه ق متولد شد و ازحال صغر بقرائت حدیث پرداخت ، برای تحصیل‌آن مسافرتهاکرد ، از مشایخ‌بسیاری‌که بیشتر از یك‌هزار ودویست تن میباشد استماع حدیث‌نمود. تاج‌الدین سبکی‌که از تلامذهٔ او است‌گوید: ذهبی، محدّث عصر، خاتمة‌الحفاظ ، حامل لوای‌اهل سنّت و جماعت ، درحفظ حدیث و رجال حدیث ، امام اهل عصر خود بوده است و با این همه مراتب عالیه‌که در علم حدیث و رجال داشته در تواریخ و سِیَر نیز مهارتی بسزا داشت بلکه از مشاهیر مورّخین اسلامی بشمار است، مشاهیر و وقایع دورهٔ‌اسلامی را از بدو ظهورآن دین مقدّس ، تا سال هفتصد و چهلم هجرت خصوصاً اخبار و وقایع محدّثین را در رشتهٔ تألیف‌آورده وآنرا **تاریخ‌الاسلام** نامیده و بعضی از افاضل تلخیصش کرده و شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن تذییلش نموده است . درحدیث و رجال نیز تألیفات مفید بسیاری داردکه همهٔ‌آنها محل‌استفادهٔ اهل‌علم میباشد وازبلاد بعیده برای خواندن و شنیدن از خودش وبرای استنساخ‌آنها مسافرت می‌کردند :

۱- **تاریخ‌الاسلام** که‌ذکرشد ۲- **تجریداسماءالصحابةفی‌تلخیص‌اسدالغابة** ۳- **تذکرة الحفاظ** و این هردو در حیدرآباد هند چاپ شده است ۴- **تذهیب تهذیب‌الکمال فی‌اسماء الرجال** که درقاهره چاپ شده است ۵- **دول‌الاسلام** که درحیدرآباد چاپ شده ۶- **سیرالنبلاء** ۷- **طبقات‌الحفاظ** که جلال‌الدین سیوطی تلخیصش‌کرده و درغوطه چاپ شده است ۸- **طبقات القراء** ۹- **الطب‌النبوی** که در مصر چاپ شده است ۱۰- **العبر بخبر من‌غبر** ۱۱- **الکاشف** ۱۲- **مختصرالسنن الکبیر للبیهقی** ۱۳- **المشتبه فی‌اسماءالرجال** یا مشتبه‌النسبة که درلیدن

چاپ شده **۱۴- المعجم الصغیر ۱۵- المعجم الکبیر ۱۶- میزان الاعتدال فی نقد الرجال** یا **فی اسماء الرجال** که در لکناو وقاهره چاپ شده است وغیر اینها . **ذهبی** دربارهٔ شیخین محبّت بی نهایت داشته و شب سوم ذی القعدهٔ سال ۷۴۸ه قمری (ذمح) در دمشق درگذشت و در باب الصغیر مدفون گردید وچند سال پیش از وفات خود نابینا بوده است .

(ص ۱۳۹هب و ۲۲۲۹ ج ۳ س و ۹۰۹ مط و۳۳۶ ج ۳ کمن)

ذهلی بضمّ اوّل، دراصطلاح رجالی لقب بشر بن حسان، حمید ابی غسان، حمید بن راشد ، خالد بن معمّر، سماك بن حرب ، محمد بن بندار، محمد بن عمّار و جمعی دیگر بوده و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف میباشد . نسبت ذهلی بذهل بن شیبان پدر یکی از قبائل عرب است .

ذهنی **سید محمد** - از افاضل ادبای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت عثمانی میباشد وترجمهٔ حال اجمالی او موافق آنچه خودش در هفتم جمادی الاخرهٔ سال ۱۳۰۵ هجری قمری مطابق هفتم شباط ماه ۱۳۰۳ رومی بدرخواست محمدحسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات ایران بزبان ترکی عثمانی نوشته و اعتمادالسلطنه نیز عین عبارات ترکی اورا با ترجمهٔ فارسی آن درکتاب خیرات حسان خود نقل کرده بدین شرح است سنّ این بنده (سید محمد ذهنی) بچهل و سه رسیده و مسقط الرّاسم اسلامبول ودراوائل حال در دفترخانه خاقانی ومدتی درباب عالی دراوطاق مضبطهٔ مجلس والا و چندی پس ازآن درمطبعهٔ عامره مستخدم بودم اکنون بتدریس علم اصول فقه و نحو و ادبیّات عربی اشتغال دارم و ازآثار این بنده که بطبع رسیده است :

۱- اطواق الذهب ۲- تحفة الاریب فی رد اهل الصلیب ۳- التراجم درشرح احوال ادبا و علما **۴- القول الجید** درشرح ابیات و شواهد تلخیص مفتاح و مطول و مختصر و حاشیهٔ سید شریف **۵- مشاهیر النساء ۶- المقتضب فی نحو لسان العرب ۷- المقتضب من المنتخب** که مختصر کتاب منتخب خود او است **۸- المنتخب فی تعلیم لغة العرب ۹- المنقذ من الضلال** در عقائد **۱۰- نصیحة الاخوان** انتهی ملخصاً. (ص ۵ ج ۲ خیرات حسان)

باب «ر»

(رای مهمله)

رابعهٔ بصریه ظاهراً همان‌است‌که در ذیل بعنوان رابعهٔ عدویه مذکور است.

رابعهٔ شامیه ازمشاهیر عرفای نسوان میباشدکه درطریق عرفان بمقامی‌عالی رسید،گاهی درحال خوف وگاهی درعالم رجا بود،کراماتی بدو منسوب دارند و این دوبیت را میخوانده است :

حبیب لیس یعدله حبیب — **وما لسواه فی‌قلبی نصیب**
حبیب‌غاب‌عن‌بصری وشخصی — **ولکن عن فؤادی لایغیب**

در درّ منثورگوید : رابعهٔ شامیه زن احمد بن ابی‌الحواری و عابده زاهده بود، فضل‌او بی‌اندازه وکراماتش جای انکار نیست . شوهرش‌گوید ، رابعه حالات و اطوار متنوعه داشت ،گاهی غرق دریای محبّت بود ، زمانی انس بروی غالب میآمد و هنگامی خوف بروی فائق میگشت . درحالت اوّلی‌آن دوشعر را میخواند ، درحال انس می‌گفت:

ولقد جعلتك فی‌الفؤاد محدثی — **وابحت جسمی من اراد جلوسی**
والجسم منی للجلیس موانس — **و حبیب قلبی فی‌الفؤاد انیسی**

در مقام خوف نیز می‌گفته است :

و زادی قلیل لااراه مبلغی — **اللزاد ابکی ام لبعد مسافتی**
اتحرقنی بالنار یا غایةالمنی — **فاین رجائی فیك این مخافتی**

زمان رابعه بدست نیامد ولکن پیش‌از زمان عبدالرحمن جامی (متوفی بسال۸۹۸ه ق) بوده ویا معاصراو میباشدکه شرح‌حالش بنابنقل‌معتمد درنفحات‌الانس‌جامی‌مذکوراست.
(ص ۱۳۹ ج ۱ خیرات و ۲۰۱ در منثور)

رابعهٔ‌عدویه مصری یا بصری ، دختر اسمعیل‌که نامش همان رابعه میباشد ، ازآن‌روکه چهارمین دختر پدرش بوده بدین اسم مسمّی‌گردید،

کنیه‌اش ام‌الخیر، از مشاهیر عرفا ومتصوفهٔ زنان است . درمراتب ایقان وحقایق عرفان وکشف و شهود مقامی بس عالی داشت ، درمیان رجال طریقت بزهد و صلاح و عبادت مشهور بوده و حکایات طریفه و مواعظ شریفه و نوادر وکراماتی بدو منسوب دارند . از سخنان‌او است که حسنات خودتان‌را نیز مثل‌سیئّات پنهان‌کنید واین‌دوشعر از او است: **وَلَقَد جعلتك** الخ که درشرح‌حال رابعهٔ شامیه مذکور شد. بجهت مزیّتی‌که درکمالات انسانی و فضائل نفسانی بزعم رجال طریقت نسبت به بسیاری از مردان عصر خود داشته اورا تاج‌الرجال میگفتند. بالجمله در زهد وقدس وتقوی‌بی‌بدل وبین زنان ضرب‌المثل میباشد چنانچه هرزنی راکه بامقامات معنوی بستایندگویندکه رابعهٔ زمان‌خودش‌است. بعد از وفات شوهرش ، حسن بصری (متوفی بسال ۱۱۰ه ق) طالب ازدواج وی‌گردید . رابعه برسبیل‌امتحان‌پاره‌ای مسائل عقلیّه وحقائق‌عرفانیه از وی پرسیده وبجهت مساعد نبودن جواب بصدد امتناع برآمد و این اشعار را بحسن بنگاشت:

راحتی یا اخوتی فی‌خلوتی   **و حبیبی دائما فی‌حضرتی**
لم اجدلی عن هواه عوضا   **و هواه فی‌البرایا محنتی**
حیثما کنت اشاهد حسنه   **فهو محرابی الیه قبلتی**
یا طبیب‌القلب یا کل‌المنی   **جدبوصل منك یشفی‌مهجتی**
یا سروری و حیاتی دائما   **نشأتی منك و ایضا نشوتی**
قدهجرت‌الخلق جمعاارتجی   **منك وصلا فهواقصی منیتی**

سفیان‌ثوری بجلالت قدر وی اذعان داشت واشکالات عرفانی خود را از وی حل مینمود، روزی بدوگفت درجهٔ ایمان و اعتقاد خود راکه بخدای تعالی داری بیان‌کن‌گفت من خدا را بشوق بهشت وخوف جهنّم نمی‌پرستم بلکه ازکمال عشق و ایفای وظائف‌بندگی اطاعتش مینمایم پس این ابیات را فرو خواند:

احبك حبین حب‌الهوی   **وحبا لانك اهل لذاك**
فاماالذی هو حب‌الهوی   **فشغلی بذکراك عمن سواك**
واماالذی انت اهل له   **فکشفك لی‌الحجب حتی‌اراك**
فلاالحمد فی‌ذاولاذاك‌لی   **ولکن لك‌الحمد فی‌ذاوذاك**

نیز روزی سفیان نزد رابعه ،کلمهٔ **واحزناه** بزبان‌آورد اوگفت این‌سخن دروغ‌است بگو

واقلة حزناه زیراکه اگر محزون باشی قدرت نفس کشیدنت نباشد. رابعه بسال ۱۳۵ یا ۱۳۶ ه قمری درگذشت و درسر کوهی درکنار قدس خلیل مدفون شد، قبرش را زیارت میکنند و اینکه احمد رفعت وفات اورا بسال ۱۸۰ وبعضی در ۱۸۵ ه (قف یا قفه) نوشته و **مسکین ومسکینه** یا **مسعود** و **مسعوده** را نیز مادهٔ تاریخ گفته‌اند دور از تحقیق بوده و منافی عادی با طالب ازدواج بودن حسن بصری (متوفی در ۱۱۰ ه ق) است.

(ص ۲۸۳ ث و ۲۰۱ و ۲۰۲ ج ۱ کا و ۲۰۳ در منثور و ۲۸۰ ج ۳ فع و ۱۳۸ ج ۱ خیرات حسان)

رابعهٔ قزداری **بلخی** - دختر کعب، ازعرفای زنان قرن چهاردهم هجرت میباشد، با رودکی (متوفّی در نیمهٔ اوّل قرن مذکور) معاصر ودرحسن و جمال و فضل وکمال و سخنوری نادرهٔ زمان خود بود، به بکتاش، غلام برادر خود حارث، محبّتی بی‌نهایت داشته و عاقبت بدست برادرش مقتول شد واز اشعار او است:

دعوت من بر توآن شد کایزدت عاشق کناد | بر یکی سنگین‌دل نامهربان چون خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ هجر وغم‌کشی | چون بهجر اندر بپیچی پس بدانی قدرمن

زمان وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد. پدرش کعب در اصل از اعراب بوده ودر بلخ و قزدار نفوذ و اقتدار داشته است. (اطلاعات متفرقه)

راجز اغلب نامی‌است صحابی عجلی وشرح حالش درعلم رجال است.

راجز **فضل بن قدامهٔ عجلی** - یکی از فحول شعرای عهد اموی میباشد که‌کنیه‌اش ابوالنّجم ودر رجز گوئی درطبقهٔ اوّل بوده واز او است:

انا ابوالنجم و شعری شعری | **لله دری ما یجن صدری**

گویند، شبی هشّام برای نقل قصص وحکایات متفرّقه احضارش کرد او نیزفصلی ازدختران خود بیان نمود و دربارهٔ ظلّامة که نام یکی از ایشان است گفت:

کان ظلامة اخت شیبان | **یتیمة و والداها حیان**
الرأس قمل کله و صبیان | **ولیس فی الساقین الاخیطان**

تلك التی تفزع منها الشیطان

خود هشّام واهل بیت و زنان او که درپس‌پرده بودند خنده کردند، سیصد دینار (اشرفی طلا)

بدو داده و گفت که آنرا بعوض خیطان درپای ظلّامة ببندد. راجز دراواخر دولت امویّه درسال ۱۳۰ه قمری (قل) درگذشت .

عجلی منسوب بطایفهٔ بنی عجل ازقبیلهٔ بکروائل است. (ص۴۱هب و۲۶۵ج۱ع)

راجی **حاج ابوالحسن بن حاج علی اکبر**- تبریزی، از شعرای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشد که دارای اخلاق حمیده وصفات پسندیده بود ، بهردو زبان فارسی و ترکی شعر خوب میگفت، درسال ۱۲۹۱ه ق باجمعی از تجّار تبریز عازم زیارت بیت‌الله الحرام شد ، بعداز ادای وظائف مقرّرهٔ مطاعهٔ دینیّه در ماه محرم ۱۲۹۲ه ق درخصوص خط سیر مراجعت ، بین مسافرین ایران اختلاف نظر پدید آمد، جمعی ازاستانبول عازم دیارخود شدند ، راجی باجمعی دیگر بین دوراه استانبول و جدّه متردّد ماندند ، بدیوان خواجه حافظ تفأل کرده و بغزلی میمیّه که این شعر نیز از ابیات آن است تصادف نمود :

عشق دردانه‌است ومن غوّاص ودریامیکده — سر فرو بردم در اینجا تاکجا سر برکنم

اینك درحیرت رفقا افزوده و راجی ازآن راه جدّه منصرف شد بالاخره باز بحکم تقدیر ازلی که چاره و تدبیر عقلای رجال در جنب آن محکوم بزوال است از همان راه جدّه رو بدیار خودکرده وسوار کشتی شد، تصادفاً هوا منقلب گردید وکولاك شدیدی رخ داد، کشتی بان راه راگم کرد وکشتی شکسته و سیصد تن از حجّاج که راجی نیز ازآن جمله بوده غرق گشتند .کلمهٔ **یاغفار** مادّهٔ تاریخ این قضیه میباشد. و **دیوان راجی** درتبریز چاپ شده و دارای قطعات وغزلیّات فارسی شیوا وترکی زیبا بوده واز اشعار فارسی او است:

گفت اوّل یار من بگذر زجان، گفتم بچشم — آشنائی ترك کن با این وآن ،گفتم بچشم
گفت گر خواهی کنی نظاره بررخسار من — پا منه دیگر بباغ گلرخان ، گفتم بچشم
گفت میخواهی اگر بینی هلال ابرویم — ننگری دیگر بماه آسمان ، گفتم بچشم
گفت گر خواهی شبی آیم ترا اندرکنار — کن کناره از تمام گلرخان ، گفتم بچشم
گفت گر داری طمع بوسی لب خندان من — خون روان باید کنی ازدیدگان، گفتم بچشم

گفت میخواهی اگر آیی نهان در کوی من بایدت بوسید پـای پاسبان ، گفتم بچشم
گفت با راجی گرفتاری اگر دربند عشق کن فغان و ناله چون دیوانگان، گفتم بچشم

ایضاً :

نه ره کعبه دهنـدم نـه ره دیر کشیشم ماندام سر بگریبان و ندانم بچه کشیم
بی تو ای دوست اگر جانب جنّت ببرندم دیده بربندم اگر حور بیارند به پیشم
راجیـا طالب بسیار بود پیر مغان را باخبر هست زدلها که منش ازهمه پیشم

نیز از غزلیات ترکی راجی است :

زاهـد تاپالا طیـّب و طاهر بـو مجلسی هرسن کیمی نه فـاسق و فاجر بو مجلسی
مین زحمتیله کعبیه بیر حـاجی گیتمسون گلسون طواف ایتسون او زائر بو مجلسی
گه عیش وگاه نوش وگهی بـوسه گاه ناز گرم ایتدی صبحـه تك متواتر بو مجلسی
هجران چولنده راجی اگرچه دولاندی چوخ تاپـدی هزار شکر او مسافر بو مجلسی

(دیوان خود راجی و اطلاعات متفرقه)

راذویه رجوع برازویه (که حرف سوم آن زای هوّز است) بنمایند .

راز **میرزا ابوالقاسم بن میرزا عبدالنبی** - حسینی شیرازی ، بفرمودهٔ اعیان الشیعة عالم فاضل حکیم متکلّم عارف شاعر ماهر امامی المذهب بوده و براز تخلّص مینمود وقصیده‌ای درمدح حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه گفته است.

نگارنده گوید: راز، با رضاقلی خان هدایت(متوفی بسال ۱۲۸۷ه قمری) معاصر بود ، هدایت درکتاب ریاض العارفین خودکه بسال ۱۲۶۰ه ق تألیف شده گوید ، راز از اکابر صوفیـّه ، مفاخر سلسلهٔ ذهبیـّه ، بعلوّ درجات معروف ، باصفات حمیده موصوف ، با اینکه هنوز درعنفوان جوانی است علامات پیری از ناحیهٔ حالش پیدا است . درنعت حضرت ولیّ عصر گوید :

ای تـو ظاهر بکسوت اطـوار وی تو پنهـان ز رؤیت ابصار
ای وجـود تـو اوّلین جنبش ای ظهـور تـو آخرین اطوار

تا آنجا که گوید :

تابکی باخمول جفت و قرین		تا بکی با خفا مصاحب و یار
جلوه ده مهر رخ ز عالم غیب		بین جهانرا زکفر چون شب تار
همه دجّال فعل ومهدی شکل		همه ایمان نما و کفر شعار

زمان وفات او بدست نیامد . (ص ۱۱۵ ج ۸ اعیان و۴۴۹ ض)

رازویه یا **راذویه** یا **زازویه** ، دراصطلاح رجالی لقب صالح بن ابی الحماد میباشد و رجوع بدان علم شود .

رازی[1]

رازی **ابوالمعالی** - بعنوان **دهخدا ابوالمعالی** نگارش دادیم .

رازی **احمد بن علی** - بعنوان **جصاص** مذکور داشتیم .

۱- **رازی** - بزعم بعضی ، منسوب بدیه رازان نامی است از توابع اسپهان که در مقام نسبت ، الف و نون را اسقاط کرده‌اند که از نسبت بمحلهٔ رازان نام بروجرد امتیاز یابد، یعنی رازان نام دیهی است دراسپهان و محله‌ایست در بروجرد و محض بجهت دفع اشتباه ، درمقام نسبت باولی رازی ، بدویمی رازانی گویند . از انساب سمعانی نقل شده که رازی منسوب بهمین شهرری معروف است و ازآن‌رو که نسبت دادن بحرف **ی** مشکل و **ریی** گفتن بزبان ثقیل بود حرف **ز** هوز را برای تخفیف افزوده و **الف** را نیز برای فتحه اول کلمه آورده‌اند. این توجیه سمعانی با اینکه نسبت بقول مذکور اقرب بصواب است بازهم بسیار مستبعد و بمنزلهٔ اکل ازقفا بوده و بهترازآن، قول جمعی دیگراست که رازی منسوب به ری بوده وبغیرقیاس حرف **ز** هوز بدان افزوده‌اند مثل مروزی و اصطخرزی . بهتر ازآن نیز قول دیگری‌است که این‌نسبت بنام بانی خود راز بن خراسان است . دربرهان قاطع گوید : **ری** و **راز** هردو برادر و پادشاه‌زاده بودند ، باتفاق همدیگر شهری بنا نهاده و درتسمیهٔ آن برسر مجادله آمدند، هریکی میخواست که‌آن شهر بنام‌او نامیده شود پس بزرگان وقت، محض‌آشتی و رفع جدال، خود شهر را بنام ری موسوم داشتند و منسوب بآنرا بملاحظهٔ نام برادر دیگر رازی گفتند وبنابراین نسبت رازی موافق‌قیاس بوده وحاجتی بحمل بغیر قیاسی بودن‌نباشد. این قول برهان، ازخط خود فخررازی نیز نقل و بخط قطب‌الدین رازی نیز منسوب میباشد که دوپادشاه ری و راز نام ، بعد از بنای شهر، درتسمیهٔ آن اختلاف کرده و اخیراً خودشان بقرار مذکور متفق گردیدند که اسم هردو در صفحهٔ تاریخ باقی بوده باشد پس‌ازآن اختلاف کلمه، بهمین نتیجه موفق‌آمدند.*

رازی **احمد بن فارس** - در باب کُنی بعنوان **ابن‌فارس** خواهدآمد .

رازی **حسین بن علی** - در باب کُنی بعنوان **ابوالفتوح** خواهدآمد .

رازی **شیخ عبدالجبار بن عبدالله بن علی** - قاری رازی ، ازاکابرعلمای امامیّه میباشدکه فقیه ری و ازتلامذهٔ شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق) و قاضی ابن‌البرّاج (متوفی بسال ۴۸۱ه ق) وشیخ سلار (متوفی بسال۴۴۸ه ق) بود ، تمامی مصنّفات شیخ طوسی را از خودش خوانده است ، علما و اکابرزمان حاضر حوزهٔ درس او می‌شدند . مصنّفات بسیاری در فقه ، بعربی و پارسی داشته‌که همهٔ آنها را شیخ ابوالفتوح رازی از خودش روایت میکند .

نگارنده‌گوید : نام هیچیك ازآنها دسترس نگردید چنانچه تاریخ وفات‌صاحب ترجمه نیز بدست‌نیامد لکن از رجال اواخر قرن پنجم بوده بلکه ظاهرآنکه اوائل‌قرن ششم را نیز درك‌کرده است. (ملل)

رازی **شیخ عبدالرحمن بن محمد بن ادریس** - در زیر در ضمن ترجمهٔ پدرش مذکور است .

رازی **محمد بن ابی‌بکر شمس‌الدین**- بعنوان‌زین‌الدین‌محمدبن‌ابی‌بکر خواهدآمد .

---

*ناگفته‌نماند بعضی‌ازاهل‌علم‌برآنندکه زیادتی‌حرف **ز** در رازی ومروزی واصطخرزی مخصوص بانسان نبوده وهرچیزی راکه خواهند بری و مرو و اصطخر نسبت دهند بهمان روش استعمال نمایند ، لکن اکثر ایشان این نسبت را بانسان اختصاص داده وگویندکه درنسبت غیر انسان از لباس ومتاع وغیره ، رازی ومروزی واصطخرزی‌نگویند. اینکه بیانی شهرری‌اشارتی شد منافاتی باقول تلخیص‌الاثار نداردکه موافق‌آنچه از او نقل‌شده بانی‌آن هوشنگ وکیومرس بوده زیرا تبدیل اسامی بلدان و تغییر نسبت‌آنها باکابر وقت ازعادات دیرینهٔ زمان بوده ونظائر آن در این عصر حاضر ما نیز بسیار است. **اَلْحَقُّ لِمَنْ غَلَبَ**، پوشیده‌نماندکه رازی‌دراصطلاح رجالی ، از اوصاف بسیاری از روات و محدثین میباشد مثل احمد بن اسحق ، احمدبن حسن، احمد بن سعید ، اسعد بن سعید ، محمد بن احمد ، محمد بن جعفر وغیر ایشان و ترجمهٔ حال همه‌شان موکول بعلم رجال بوده ودراینجا فقط بعضی‌از معروفین وموصوفین بهمین نسبت ازدیگر طبقات را تذکر میدهد .

رازی **محمد بن ادریس** - حافظ حنظلی، مکنّی بابوحاتم، از اکابر علمای اهل سنّت میباشدکه درطبقهٔ بخاری و نظائر وی بود، درماه شعبان ۲۷۷ه قمری درگذشت. پسرش ابومحمد عبدالرحمن حافظ ملك ری نیز از اکابر علما و عرفا و درعلوم متنوعه خصوصاً در رجال بحری بیکران‌بوده واز ابدالش میشمارند. درفقه و اختلاف تابعین و صحابه مصنّفات بسیاری دارد.

۱- **الزهد** ۲- **المراسیل** که بسال ۱۳۲۱ه در حیدرآباد هند چاپ شده است ۳- **المسند**. وی بسال۳۲۷ه قمری (شکز) درگذشت. (ص ۲۸ مط وغیره)

رازی **محمد بن زکریا** - مکنّی بابوبکر، معروف بطبیب‌المسلمین، ملقّب بجالینوس‌العرب، طبیبی است بی‌مانند، حکیمی‌است دانشمند، از مشاهیر حکمت و منطق و هندسه. در بدایت حال بمناسبت شغل زرگری‌که داشته بصنعت اکسیر پرداخت، دراثر بخار ودخان عقاقیر و ادویّه چشمهایش ورم‌کرد، برای معالجه بطبیبی مراجعه نمودآن طبیب نیز پانصد اشرفی طلا بعنوان حق‌المعالجه از او گرفت وگفت، کیمیا همین است نه عملیّات تو، اینك ترك‌کیمیاکرده و درسنّ بیشتر از چهل سالگی بتحصیل طبّ پرداخت تاآنکه مرجع تمامی اطبای عصرخود شد ودر زمان مکتفی بالله عباسی (۲۸۹-۲۹۵ه ق) ریاست اطبّای بغداد بدو موکول‌گردید درفطانت و ذکاوت و اصابت معالجات او نوادری منقول است، بیماران را بسیار مهربان‌بود، فقرا را بطور رایگان و مجّانی معالجه میکرد، از مال خودش منزل و دوا و غذا میداد. گویند علم طب معدوم بوده و جالینوسش بوجودآورد و احیا نمود و پاشیده و پراکنده بوده و محمد بن زکریا جمعش‌کرد وناقص بوده و ابن‌سینا بدرجهٔ‌کمالش رسانید، اینك چنانچه مذکور شد به **طبیب‌المسلمین** و **جالینوس‌العرب** شهرت یافت. ازکلمات طریفهٔ او است: مرض بسیار سریع‌الزوال است اگر طبیب دانا و مریض مطیع باشد. نیزگوید: باقدرت بطبابت غذائی، معالجهٔ دوائی غلط است و با امکان معالجه با دوای مفرد یا قلیل‌الاجزاء نباید با دوای مرکب یاکثیرالاجزاء معالجه نمود. مصنّفات سودمند او در

طب و معارف طبیعیّه بسیار و ناسخ کتاب‌های اطبّای سلف بوده و متجاوز از دویست میباشد که بعضی از آنها را می‌نگارد :

۱- آثارالامام الفاضل المعصوم ۲- الاعضاء ۳- الامام والمأموم ۴- امراض الاطفال ۵- الایساغوجی ۶- برءالساعة در طب که در بیروت چاپ شده است **۷- التدابیر ۸- التدبیر ۹- الترتیب** هرسه در صنعت و کیمیا **۱۰- الجامع** یا **الجامع الکبیر** یا **الجامع الحاصر لصناعة الطب** یا **الحاصر لصناعة الطب** و ظاهر بعضی آنکه اینها همه اسامی مختلفهٔ کتاب حاوی مذکور در زیر هستند **۱۱- الجدری والحصبة** که در بیروت و لیدن چاپ شده است **۱۲- الجرح والتعدیل** که دو نسخه از آن درخزانهٔ مصر موجود است **۱۳- جمل المعانی** درمنطق **۱۴- جمل الموسیقی ۱۵- الحاوی** درطب که بسیار نافع و مرجع اطبای بعد از او بوده و از آن کتاب بسیار نقل می‌کنند **۱۶- الحصی المتولد فی الکلی والمثانی** که با ترجمهٔ فرانسوی آن در لیدن چاپ شده است **۱۷- الطب الملوکی ۱۸- الطب المنصوری** که برای ابوصالح منصور سامانی تألیفش داده است **۱۹- القوانین الطبیعیة فی الحکمة الفلسفیة ۲۰- الکافی ۲۱- کتاب من لایحضره الطبیب** که شیخ صدوق هم نام کتاب من لایحضره الفقیه را از نام همین کتاب اقتباس نموده است **۲۲- منافع الاغذیة ودفع مضارها** که در قاهره چاپ شده است **۲۳- من لایحضره الطبیب** که ذکر شد وغیر اینها که بسیار و درفهرست ابن‌النّدیم و غیر آن مذکور و تا دویست و پنجاه تصنیف بدو نسبت داده‌اند. درصنعت کیمیا باکتشافات بسیاری نایل‌شد ودانشمندان فیزیك بمهارت وی دراین قسمت از علوم طبیعیّه معترف هستند ، مدتی نیز بتدبیرات بیمارستان بغداد پرداخت و درآخر عمر نابینا شد وبسال ۳۱۰یا۳۱۱ یادرحدود ۳۲۰ه قمری درگذشت (شی یا شیا یا شك). مخفی نماند که ابوبکررازی بنوشتهٔ خزینة‌الاصفیاء از اکابر صوفیّه هم بشمار است، پیوسته ازخوف‌خدا درگریه بود درمکّه بخدمت ابوعمر زجاجی‌رسیده ودست‌ارادت‌بدو داد. غلام‌سرورهندی درتاریخ‌وفات‌او بنابرقول‌اوّل گوید:

چون شد از دنیا بفردوس برین حضرت بوبکر رازی اهل راز
وصل‌او(بوبکرمحبوب حبیب) = ۳۱۰ هست‌هم (صوفی‌کامل پاکباز) = ۳۱۰

(ذریعه وص ۶ هب و ۷۰۴ت و ۲۱۶ ج ۲ ع و۹۹۹ ج۱ مر وغیره)

رازی **محمد بن عمر بن حسین** - بعنوان قطب‌الدین رازی خواهدآمد.

رازی **محمد بن محمد بن ابی‌جعفر**- بعنوان قطب‌الدین خواهدآمد .

رازی **محمدبن ابی‌بکر زین‌الدین محمدبن ابی‌بکرشمس‌الدین بن‌عبدالقادر۔** حنفی، ازعلمای اواسط قرن‌هشتم هجرت میباشدکه بسال۷۶۸ھ ق درقید حیات بوده و تألیفات نافعه دارد :

۱- انموزج جلیل فی‌اسئلة و اجوبة من غرائب‌آی‌التنزیل ۲- الذهب الابریز فی‌تفسیرالکتاب العزیز ۳- روضةالفصاحة درعلم و بیان **۴- شرح‌المقامات‌الحریریة** که یك نسخه ازآن درخزانهٔ تیموریه ودونسخه نیز دردارالکتب‌المصریةموجوداست **۵- مختارالصحاح** در لغت‌که ملخّص صحاح جوهری است و بارها درقاهره وغیره چاپ شده است و سال وفات او بدست نیامد . (ص ۹۱۷ مط وغیره)

رازی **سید مرتضی ابن‌الداعی-** بهمین عنوان خواهدآمد .

رازی **یحیی بن معاذ - واعظ** رازی، مکنّی بابوزکریّا، از رجال‌طریقت معاصرین جنید بغدادی است، وقتی ببغداد رفت، زهّاد ومشایخ صوفیّه برسر وی‌گردآمدند ، صندلی برای او تعیین‌کرده وخودشان پیش وی نشسته و بنای مذاکره‌گذاشتند . جنید خواست تکلّم‌کند یحیی‌گفت ساکت باش‌که تو حق حرف زدن در وقت تکلّم مردم نداری .کلمات حکیمانه ومناجاتهای عارفانهٔ یحیی بسیار است چنانچه‌گوید :کلام خوب خوب است و بهتر ازآن معنی‌آن است و بهترازآن هم عمل کردن‌بآن وبهترازآن نیز مزد وثواب‌آن و بهتر ازهمه رضای‌پروردگاری‌است. نیزگوید: **عمل‌کالسراب وقلب من‌التقوی خراب وذنوب بعددالرمل والتراب‌ثم‌تطمع فی‌الکواعب‌الاتراب هیهات انت سکران بغیرشراب - ما اکملك لو بادرت املك - ما اجلك لو بادرت اجلك ما اقواك لو خالفت هواك.** نیزگوید: **ومن لی‌بمثل ربی ان‌ادبرت نادانی و ان‌اقبلت ناجانی و ان دعوت لبانی ، حسبی ربی حیاةالله من‌کل میت و حسبی بقاء الله من‌کل هالك - اذا مالقیت الله عنی راضیا - فان سرورالنفس فی‌ماهنالك** . نیز در بلخ بزیارت یکنفر علوی رفته و سلامش داد ، علوی پرسیدکه دربارهٔ ما اهل بیت چه میگوئی ؟ گفت : **ماقول فی‌طین عجن بماءالوحی و غرس بماءالرسالة فهل یفوح منها الامسك الهدی وعنبرالتقی** پس دهان‌اورا پراز درّکرد. فردای‌آن روز بدیدنش رفت یحیی‌گفت : **ان زرتنا فبفضلك وان زرناك فلفضلك فلك‌الفضل زائر او مزورا** . باسمعیل ، برادر بزرگ یحیی ،گفتندکه

برادرت مردم را ترك‌کرده پس باکه معاشرت خواهدکرد اسمعیل این سخن را به یحیی نقل‌کرد یحیی گفت چرا نگفتی باآن‌کسی‌که مردم را برای وی ترك‌کرده است .

وفات یحیی روز شنبه شانزدهم جمادی‌الاولی سال دویست وپنجاه وهشت هجری قمری درنیشابور واقع شد. بنوشتهٔ بعضی یحیی صد هزار درهم قرضدار بود تاآنکه بعد از چندین مسافرت بهرات رفت ، درآنجا دختری از امرای‌آن شهر که در مجلس وعظ او حاضر بوده بحسب‌امر حضرت رسالت ص‌که درخواب صادر شده‌بود سیصد هزار درهم بدو بخشیدکه صد هزار را بقرض خود بدهد و دویست هزار باقی را نیز درضروریّات خود صرف نماید ، یحیی چهار روز دیگر نیز برحسب اشارهٔ‌آن دختر در هرات وعظ کرد روز پنجم عازم دیار خود نیشابورگردید چون ببلخ رسید پسرش خیال‌کردکه اگر او بشهر خود برسد صد هزار ازآن نقدینه را بطلبکار داده و بقیه را نیز بدراویش و صوفیّه و علما خواهد بخشید و وی را محروم خواهد ساخت اینك چند نفر دیگر را باخود متّفق ساخت، علی‌الصباح سنگی‌گران برداشته و درحال سجده برسر پدر زد پس پدر گفت باید صدهزاردرهم بقرض‌خواهان بدهی‌این بگفت وجان داد، صوفیّه‌جنازه‌اش‌را به‌نیشابور نقل‌دادند. وقوع‌این‌قضیه‌درسال۲۵۷ یا۲۵۸هقمری(رنزیارنح)بود و بنابردویمی کلمهٔ (برهان=۲۵۸) وبنا براوّلی کلمهٔ (مطلوب حق‌بین=۲۵۷) مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۱۵۲ ج ۲ خه و۵۹ ج ۱ لر و ۲۰۸ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

راسبی[1]

راسبی

عبدالله بن محمد - مکنّی بابومحمد ، ازمشاهیر فضلای عرفای اواسط قرن چهارم هجرت میباشدکه مولد و مسکن و مدفن او بغدادبود، زمان مقتدر (متوفی بسال۳۲۰ه ق) وچند خلیفهٔ عباسی بعداز اورا درك‌کرده وازکلمات او است‌که درشرح معنی محبّت‌گفته‌است: **المحبة اذاظهرت افتضح فیهاالمحب**

۱ــ **راسبی** - منسوب بقبیلهٔ بنی‌راسب است‌که درخاتمهٔ باب‌کنی خواهدآمد.

و **اذاكتمت قتل المحب** . درسال سیصد و شصت و هفت هجری قمری درگذشت .
(ص۸۵ ج۴مه وغیره)

راسبی **عبـدالله بن مسلم** یا **راسبی** **عبدالله بن وهب** } ترجمهٔحال هردو موکول بکتب رجالیـّه است و در تحت عنوان بنی‌راسب بشرح اجمالی دویمی خواهیم پرداخت.

راستگو **منصور بن عبدالله** - فارسی شیرازی ، مشهور براستگو ، فقیهی است فاضل امامی از علمای قرن دهم هجری، درطبقهٔ شهیدثانی (متوفـّی بسال۹۶۶ه ق)که باغیاث‌الدین منصور بن امیرصدرالدین نیزمعاصر ودرشیراز اقامت داشت . **شرح مختصرالاصول سیدشریف** وکتاب **الفصول المنصورية** یا **الفوائدالمنصورية** از تألیفات منیفهٔ او است که شرح متوسط مزجی تهذیب‌الاصول علاّمهٔ حلّی وبسیارخوب است و سال وفات او بدست نیامد . (ص۶۷۵ت و۵۱۴ ج ۴ و۱۲۸ ج۶ ذریعة)

رأس‌الخوارج **عبدالله بن وهب** - موکول بعلم رجال است .

رأس عینی **تقی‌الدین**- طبیب ، بعنوان ابن‌الخطاب خواهدآمد.

رأس‌المدری با دال مهملهٔ بی‌نقطه **محمد بن عبدالله** و با ذال معجمهٔ نقطه‌دار جعفر بن عبـدالله و عبدالله بـن جعفر ثانی بـن عبدالله بـن امام جعفرصادق ع میباشد و ترجمهٔ حال ایشان وجهت نسبت و دال و ذال بودن حرف بعداز میم موکول بعلم رجال است .

رأس‌المدققین **محمدبن علامهٔ حلی**- بعنوان فخرالمحقـّقین خواهدآمد.

رأی‌المذری باذال‌معجمه، دربالادرضمن‌رأس‌المدری(بادال‌مهمله)مذکورشد.

رأس‌المؤلفین **عبدالملك بن محمد**- بعنوان ثعالبی نگارش دادیم.

رأسی **عبدالله بن مسلم**- بصری و**عمربن حسن بن عبدالکریم** وبعض‌دیگر از روات و محدّثین میباشد وشرح حال‌ایشان موکول‌بعلم رجال است . نسبت‌آن یا ببیع‌الرأس (کلّه‌فروشی) ویـا خود بیکی از بلادی است‌کـه با رأس

موسوم میباشد مثل رأس‌الاکحل که دیهی است دریمن ، رأس‌الانسان که کوهی است در مکّه ، رأس‌الحمار که شهری است در نزدیکی حضرموت ، رأس‌الکلب که دیهی‌است در قومس وعقبه‌ایست دریمامة وغیر اینها واحتمال بعید هم هست که بجریر بن‌عطیهٔ خطفی (ملقّب بذوالرأس) منتسب باشد .

راشدی در اصطلاح رجالی ، لقب ادهم بن خطره ، قاسم بن یحیی ، محمد بن عمرو، هشام بن ابراهیم و جمعی دیگر بوده وترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

راصد **محمد بن معروف** - بعنوان تقی‌الدین نگارش دادیم .

راضی شاعری است اصفهانی‌که در نقّاشی نیز ماهر و بزمانای نقّاش معروف بود، **دیوان شعر** ویك **مثنوی** دارد و از او است:

گر وحشیانه از روش خلق می‌رمم / عذرم بسی بجا است که آدم ندیده‌ام

بسال۱۱۱۲ه قمری (غقیب) درقیدحیات بوده‌است. (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

راغب[1]

راغب‌اردبیلی **میریوسف**- ازشعرای‌ایران میباشد واین رباعی را درحال‌احتضار و جان‌کندن گفته است :

ای دل قرارگیر، نه وقت تپیدن است / ای دیده‌خون‌مبارکه هنگام‌دیدن‌است

می در قدح‌کنید حریفان وگل بجیب / رسم عزای ما نه‌گریبان دریدن است

زمان زندگانی او بدست نیامد . (ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

راغب‌اصفهانی از مشاهیر علمای عامّه میباشدکتاب **احتجاج‌القران** از تألیفات‌او است . بسال ۳۹۹ه قمری (شصط) درگذشت ، نام و مشخّصات

۱ـ **راغب** - عنوان مشهوری چندی ازعلما و شعرا و طبقات دیگر میباشد، ازآنروکه باسم مسکن وموطن خودشان معروف بلکه نام شخصی بعضی‌ازایشان معلوم نبوده اینك بارعایت ترتیب دراسامی محل ایشان مینگاریم .

دیگرش معلوم نشد و محتمل است که راغب نام او باشد. (ص ۲۲۴۷ ج۳س)

راغب اصفهانی **حسین بن محمد بن مفضل** - یا فضل بن محمد، مکنّی بابوالقاسم، معروف براغب اصفهانی ، شافعی یا معتزلی از اکابر علمای عامّه میباشد که درلغت وعلوم و فنون ادبیّه و عربیّه و شعر وحدیث وکتابت وکلام وحکمت و اخلاق ، طاق و شهرهٔ آفاق و مراتب فضل وکمال او مقبول و مسلّم عامّه و خاصّه بود و قرین امام غزالیش میشمارند. بعضی ازعلما باستناد اینکه از اهل بیت عصمت ع بسیار روایت کرده و درموقع روایت از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع فقط با عبارت امیرالمؤمنین تعبیر آورده وازخلفای دیگرحتی الامکان روایت نکرده ونظائر اینها نسبت تشیّع بدو داده‌اند . ازکتاب اسرارالامامهٔ حسن بن علی طبرسی نقل است که راغب از حکمای شیعهٔ امامیّه بوده و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- **افانین البلاغة** ۲- **الایمان والکفر** که دارای طرزی عجیب وفوائدحسنه بوده وبنوشتهٔ بعضی، از بعض فقرات آن اشعری مذهب بودنش استظهارمی‌شود ۳- **تحقیق البیان فی تأویل القرآن** ۴- **تفسیرالقرآن** که غالب تحقیقات بیضاوی ازآن مأخوذشده و **بجامع التفسیر** معروف است ۵- **تفصیل النشأتین و تحصیل السعادتین** درمعرفت نفس و مبدأ و معادکه دارای سی وسه فصل بوده و درمصر و قاهره و بیروت چاپ شده است ۶- **الذریعة الی مکارم الشریعة** ۷- **جامع التفسیر** که ذکر شد درآداب و اخلاق وتصوف ومواعظ حسنه وگاهی ازحکایات کلیله و دمنه را نیز درآن نقل میکند ودومرتبه درقاهره چاپ شده است ۸- **محاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء** که چند مرتبه درقاهره چاپ شده است ۹- **المفردات فی غریب القرآن** یا **مفردات القرآن** درتحقیق موادّلغات دردومجلّد، یك مرتبه مستقلا ویك مرتبه نیز در حاشیهٔ نهایهٔ ابن الاثیر در قاهره چاپ شده است ۱۰- **مقدمة التفسیر** که در مصر درآخر تنزیه القرآن قاضی عبدالجبّار بن احمد چاپ شده‌است. کتاب ذریعهٔ مذکور بسیار مرغوب و در رشتهٔ خود بی‌نظیر است ، امام غزالی نیز بسیارش ستوده و پیوسته مصاحبش بودی و بعضی از اهل خبره باخلاق ناصری خواجه ترجیحش دهند و ازاشعار آن کتاب است :

ز صد هزار محمد که در جهان آیـد یکـی بمنزلـهٔ جـاه مصطفـی نشود
اگرچه عرصهٔ عـالم پراز علی گـردد یکی بعلم و سخاوت چو مرتضی نشود
جهان اگرچه زموسی وچوب خالی نیست یکـی کلیم نگردد یکـی عصـا نشود

کتاب محاضرات مذکور نیز پاره‌ای نوا درحکم و حکایات طریفه را حاوی است که در تمامی آنها متفرّد میباشد در آن کتاب گوید ،کودکی بمعلّم گفت در خواب دیدم که بدن من آلوده بنجاست وبدن شما سراپا انگبین است معلّم گفت که آن اعمال بد تو واین افعال خوب من است که عمل هرکسی را مثل لباس، در بر کند ،کودك گفت تتمّهٔ خوابم راگوش کن نیز دیدم که من بدن ترا میلیسم وتو هم بدن مرا ، معلّم گفت: **اغرب لعنك الله** وازحضور خودش راند ، نیز کودکی این آیه را نزد معلّم خود خواند : **فَاخْرُجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ** معلّم گفت آن پدر کشخان (دیّوث)خود تست پس این آیه را خواند: **وَ اِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي اِلىٰ يَوْمِ الدِّينِ** ومکـرّرش مینمود، سپس گفت : **عليك و على ابويك** کودك گفت درآیه ، **وعلى ابويك** نیست و لکن **عليك** . وفات راغب ، بنا برآنچه در روضات الجنّات ازکتاب اخبارالبشر نقل کرده بسال ۵۶۵ﻫ قمری (ثسه) بوده‌است ودر معجم المطبوعات سال ۵۰۲ﻫ نوشته است . (ص۲۴۹ت و۱۳۹ﻫب و۹۲۱مط و مواضع متفرقه از ذریعة)

راغب شیرازی **میرزا غلامحسین-** دراوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت ازشعرای شیراز بوده و از او است :

دمـی در خلـوتی بـا دلستـانی به از عمری است انـدرگلستانی
تنم ازمویه شد چون موی باریك ز تـاب طـرّهٔ لاغـر میـانـی
چو کامم از حرم حاصـل نگیرد نیـاز آرم سـوی دیـر مغـانی

بسال ۱۳۰۳ﻫ قمری (غشج) درقصبهٔ جهرم از مضافات فارس درگذشت. (ص۵۵۷عم)

راغب قمی یا **راغب کاشانی** **حکیم عبدالله -** پسرحکیم اسمعیل، از افاضل قرن یازدهم هجرت و اوایل قرن دوازدهم را نیز دریافته‌است. دراکثرعلوم متداوله ماهر بود، اغلب خطوط را خوب می‌نوشت، شعر خوب می‌گفت، نخست براغب متخلّص

بوده ودر اواخر بوحدت تخلص میکرد و از او است :

وحدت نتوانی چـو عیانش دیدن　　　با دیده مجوی جسم وجانش دیدن
معشوق بشیرینی شکّر خواب است　　　تا دیـده نبنـدی نتوانش دیـدن

نیز درتاریخ جلوس شاه صفی صفوی معروف بشاه سلیمان که سال هزار و هفتاد وهفت از هجرت است قصیده‌ای گفته که هرمصراع آن تاریخ ابجدی جلوس‌است و ازآن‌جمله فقط دوبیت ذیل را درتذکرهٔ نصرابادی نقل‌کرده است :

مژده‌ها ازگلشن‌ایمان چوگل سرزد صفی　　　دم چوصبح از نور رأی‌اهل‌حیدر زد صفی
سنجهاگردون ز شادی زد بمهر ومه بهم　　　از دوال کام تـا طبـل سکنـدر زد صفی

هرمصراع بحساب ابجدی = ۱۰۷۷ .

مخفی نماندکه راغب در اصل کاشانی بوده لکن بجهت‌کثرت اقامت در قم بقمی شهرت داشته است .　　　(ص ۳۶۴ و۴۷۸ تذکرهٔ نصرآبادی)

راغب‌هندی　**میرمبارك‌الله خان** - ازشعرای‌قرن‌سیزدهم‌هندوستان وازمتولدین سال هزار و دویست و دویم هجرت میباشد ، **دیوانی مرتب** و **منظومهٔ ساقی‌نامه** و **منظومهٔ فراق‌نامه** ازآثار وی بوده و این شعر از او است :

ز اضطراب خـودآرام یافتم راغب　　　بسان جنش‌گهواره شد تپیـدن من

سال وفاتش بدست نیامد .　　　(ص ۲۲۴۶ ج ۳ س)

رافعی[1]

رافعی　**امام‌الدین** - بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام، ازشعرای‌هندوستان میباشد، کتابی تدوین نام و بعضی تألیفات دیگر دارد و ظاهرآنکه او غیراز رافعی قزوینی مذکور در ذیل میباشد و لکن اظهر اتّحاد است .

(ص۲۲۵۱ ج ۳ س)

۱- **رافعی**- درضمن ترجمهٔ حال اسمعیل بن‌حکم رافعی، درکتاب‌تنقیح‌المقال گوید که او ازآل‌ابی‌رافع‌ازموالی‌حضرت رسالت ص‌بوده و رافعی گفتن نیز بجهت‌انتساب بجد مذکورش میباشد . دراینجا بعضی از مشهورین یا موصوفین بهمین نسبت را تذکر میدهد.

رافعی **حسین بن محمد بن جعفر-** بعنوان **خالع** مذکور افتاد .

رافعی **عبدالکریم بن ابی‌سعید -** محمد بن عبدالکریم بن فضل بن حسن فقیه شافعی قزوینی ، ملقّب بامام‌الدین، مکنّی بابوالقاسم، از اکابر علمای شافعیّه میباشدکه درعلوم دینی و دیگر علوم متداوله بی‌عدیل و از تلامذهٔ شیخ منتخب‌الدین قمی (متوفی بسال ۵۸۵هـ قمری) بود وتألیفات بسیاری دارد:

۱- الامالی‌الشارحة علی‌مفردات‌الفاتحة ۲- الایجاز فی‌اخطارالمجاز ۳- التدوین فی‌اخبار قزوین او فی‌علماء قزوین ۴و۵- شرح صغیر وشرح‌کبیر بروجیز امام غزالی ونام این شرح‌کبیر **فتح‌العزیز علی‌کتاب‌الوجیز** بوده و درجلالت مؤلف خود کافی و دونسخهٔ خطّی ازآن بشمارهٔ ۲۳۷۸ و ۲۳۷۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود است **۶- شرح مسندالشافعی ۷- العزیز فی‌شرح الوجیز**که بنوشتهٔ بعضی، نام اصلی‌همان شرح‌کبیر مزبور موسوم بفتح‌العزیز است وازآن‌روکه بزعم‌بعضی، لفظ عزیز جز برقرآن مجید نباید اضافه شودآنرا فتح‌العزیز نامند **۸- فتح العزیز**که در دوفقره پنجم و هفتم فوق مذکور است **۹- المحرر** یا **محررالتدوین** وظاهرآن‌است که‌غیرازکتاب‌تدوین‌مذکور فوق است . رافعی با آن همه مراتب عالیهٔ علمی دارای قریحهٔ صافی شعری هم بوده و از او است :

در جامه صوف بسته زنّار ، چه سود در صومعه رفته دل ببازار ، چه سود
ز آزارکسان راحت خود میطلبی یك راحت وصد هزارآزار ، چه سود

رافعی بسال۶۲۳ یا۶۳۳هـ قمری (خکج یا خلج) درقزوین درگذشت. در ریاض‌العارفین، صاحب ترجمه را برافعی نیشابوری عنوان‌کرده قزوینی بودن اورا بتاریخ‌گزیده نسبت داده است و حال‌آنکه خودش در عنوان رافعی قزوینی‌گویدکه نامش ابوسعید و پدر امام‌الدین رافعی است (که همین عبدالکریم است) .

(ص ۱۴۰هب و ۲۲۱ ج۱ مع و۲۲۵۱ ج۳س و فهرست مدرسهٔ سپهسالار و ۷۴۲ت)

رافعی **محمد بن عبدالکریم بن فضل-** قزوینی ، مکنّی بابوسعید ، پدر رافعی عبدالکریم‌فوق، عالم فاضل حکیم عارف شاعر ماهر بود،

معاصرش خاقانی بسیارش ستوده و از او است :

طلب کردن علم از آن است فرض — که بی‌علم، کس را بحق راه نیست

کسی ننگ دارد ز آموختن — که از ننگ نادانی آگاه نیست

زمان وفاتش بدست نیامد و شاید اوائل قرن هفتم را دریافته باشد . (ض وغیره)

رافقی **حسین بن محمد** - چنانچه بعضی گفته‌اند و بعنوان خالع مذکور افتاد. دراصطلاح رجالی ، عبیدالله رافقی وشرح حالش موکول بکتب رجالیه میباشد و نسبت آن برافقه است که بفرمودهٔ قاموس ، دیهی است دربحرین و شهری است درکوهستان و نام دوموضع دیگر و نیز شهری است در ساحل فرات که امروز به رقه معروف است. درمراصد گوید، رافقه شهری بود که بناهای آن به رقه متّصل و فاصلهٔ آنها سیصد ذراع بود، اخیراً رقه خراب شده و رافقه معروف به رقه گردید وبعد از غلبهٔ تاتار تا امروز آن هم خالی از سکنه شده است ، انتهی .

راقم **مصطفی** - از مشاهیر خطّاطین عثمانی میباشد که صد مصحف شریف نوشته ودرسال ۱۱۸۱ھ قمری (غققا) درگذشت.
(ص ۲۲۵۱ ج ۲ س)

راکانی با رای مهمله (بی‌نقطه) ویامعجمه (با نقطه) دراصطلاح رجالی، لقب خیران بن اسحق، ازاصحاب حضرت امام علی النقی ع بوده وشرح حالش موکول بکتب رجال میباشد وچنانچه خواهد آمد، زاکان با زای نقطه‌دار قبیله‌ایست ازعرب که درقزوین سکونت کرده‌اند وظاهراً بی نقطه نوشتن از تصحیف کتاب است.

رامشگی **علی بن عیسی** - ترجمهٔ حالش درعلم رجال میباشد، درتنقیح المقال گوید، گویا رامشك معرّب رامش یکی از دیهات بخارا است و رامش بنوشتهٔ مراصد بضمّ میم است .

رامشی **محمد بن محمد بن احمد** - رامشی نیشابوری ، مکنّی بابونصر، ادیب قاری نحوی محدّث لغوی، درقرائات وعلوم حدیثیّه مبرّز بود ، درلغت و فنون عربیّه حظّی وافر داشت . فنون ادبیّه را از ابوالعلاء معرّی و

وغیراو فراگرفت ، درنیشابور باملای حدیث پرداخت ، شعرخوب نیزمی گفته وازاوست.

و اذالقیت صعوبـة فی‌حاجة فاحمل صعوبتها علی‌الدینار
وابعثه فی‌ما تشتهیه فانه حجریلین سائر الاحجار

درماه جمادی‌الاولی سال ۴۸۹ه قمری (تفط) درهشتاد و پنج سالگی درگذشت .

(ص ۴۵ ج ۱۹ جم)

رامهرمزی **حسن بن مفضل** - بعنوان کاتب خواهدآمد .

رامی **حسن بن محمد** - شاعرتبریزی بعنوان شرف‌الدین خواهدآمد .

رانکوئی **عبدالرزاق** - درضمن ترجمهٔ ملاعبدالرزّاق‌لاهیجی جیلانی تحت عنوان فیّاض خواهدآمد .

رانکوئی **عبدالرزاق بن مولی میرگیلانی** ، رانکوئی ، شیرازی‌ّ المولد والمسکن، ازاکابرعلما ومتکلّمین امامیّه‌میباشد، باملاعبدالرزّاق فیّاض‌لاهیجی (متوفّی دراواسط قرن‌یازدهم‌هجرت)معاصر بود ومؤلف‌کتاب **تحریرالقواعد الکلامیة فی‌شرح الرسالة الاعتقادیة** میباشدکه شرح قواعدالعقائد محقّق طوسی است . سال وفاتش بدست نیامد . ظاهرآنکه ، **رانکو** موضعی است از بلادگیلان .

(سطر۱۲ ص۳۵۳ت)

راوندی[1]

راوندی **احمد بن یحیی بن اسحق** - ازمشاهیر علمای تناسخیّه میباشدکه درنواحی‌خراسان بنشرعقائدباطلهٔ‌خودپرداخت‌واز تألیفات‌اواست:

۱- الزمرد ۲- الفرید ۳- اللامع ۴- نصیب‌الذهب که دراکثرآنها بمغایرت

۱ــ **راوند** - بفتح واو ، دیهی یا شهری است‌کوچك در قرب کاشان و اصفهان و هم شهری است قدیم درموصل و مراد دراینجا اول است . لفظ راوندی دراصطلاح رجالی عبارت از احمد بن فضل‌الله، حسین بن ابی‌الفضل ، علی‌بن سید امام وجمعی دیگر میباشدکه شرح‌حال ایشان موکول بکتب رجالیه است و دراینجا بعضی دیگر از معروفین بهمین نسبت راوندی را تذکر میدهد .

عقائد حقّهٔ اسلامیّه سخن گفته واز این‌رو بزندیق شهرت داشت و درسال ۲۹۳هـ قمری (رصج) بخاك رفت . (ص ۲۲۶۰ ج ۳ س)

راوندی سعید بن هبةالله- بعنوان قطب‌الدین خواهدآمد .

راوندی فضل‌الله بن علی - بعنوان ضیاءالدین خواهدآمد.

راوی محمد گروسی - ملقّب بفاضل ، ازشعرای عهد فتحعلی‌شاه‌قاجار میباشدکه اندکی از زمان محمدشاه را نیزدرك کرده‌است. اصلش از طائفهٔ بایندری ترکمان و مولدش ناحیهٔ گروس از اعمال همدان بوده واز اوست:

دل دیوانه کجا بند پذیرد ، مگرش شکن زلف بتی نام کنم زندان را
گرنه ازآتش دل خشك شدی دیدهٔتر خلق راگفتمی آماده شدن طوفانرا
شاید از دیدهٔ گریان مرا عذر نهد هرکه بیند نظری‌آن دهن خندانرا

بسال ۱۲۵۲هـ قمری (غرنب) درپنجاه وچهار سالگی درگذشت و **کتاب انجمن خاقان** که تذکرهٔ شعرای عهد فتحعلی شاه میباشد از او است. (ص ۱۴۲ ج ۲ مع وغیره)

راویه حماد بن ابی‌لیلی شاپور - یا میسرة، یاهرمز بن مبارك بن‌عبدالله، یا عبیدهٔ دیلمی‌کوفی ، مکنّی بابوالقاسم ، معروف براویه ، از مشاهیر علمای تاریخ و لغت عهد بنی‌امیّه میباشدکه درمعرفت وقایع و اخبار و اشعار و انساب و لغات عرب داناترین مردم در طبقهٔ اوّل از لغویّین‌کوفه بود ، خلفای بنی‌امیّه صله‌های بسیاری بدو داده و بدیگرانش مقدّم میداشته‌اند. ولید بن یزید اموی ازسبب این‌لقب مشهوری وی (راویه) بمعنی‌کثیرالروایه است استفسار نمودگفت ، اشعارهریك از شعرا راکه معروف خلیفه بوده ویا مسموعش‌باشد نقل و روایت میکنم وبیشترازآن، اشعارکسانی را درخاطر دارم‌که نه معروف خلیفه بوده ونه مسموعش‌گردیده است ، از مقدار محفوظات‌او سؤال نمودگفت‌که بسیار است لکن درهریك‌ازحروف معجمه، علاوه برمقطّعات و متفرّقات ، صد قصیدهٔ بزرگ از اشعار شعرای جاهلیّت میخوانم چنانچه ازکلمات شعرای اسلام اصلا درآنها نباشد اینك خلیفه از راه امتحان امربخواندن نمود،

راویه‌آن مقدار از اشعار فرو خواندکه خلیفه خودش خسته‌شده ودیگری را بجای‌خود بگماشت‌که تمامی‌آنچه راکه ادعاکرده‌بخواند پس دوهزار ونهصد قصیده ازقصائد زمان جاهلیّت فرو خواند و بصلۀ صد هزار درهم نایل‌گردید . بالجملة نوادر بسیاری درحق وی مذکور است ، بسال یکصد و پنجاه و پنج هجری قمری درشصت سالگی درگذشت. مخفی‌نماندکه نام پدر راویه مابین‌شاپور ومیسره وهرمز مردّد میباشد درروضات‌الجنّات پس‌ازآنکه اورا بعنوان حماد بن ابی‌لیلی شاپور مذکور داشته در پایان‌کلامش‌گویدکه موافق‌گفتۀ طبقات‌النحاة این مرد بعینه حمادبن هرمز ابی‌لیلی است‌که زبیدی اورا در طبقۀ اوّل از لغویّین‌کوفیّین مذکور داشته است. ابن‌خلّکان نیز اورا مثل روضات عنوان کرده وگویدکه بعضی نام پدرش را میسره‌گفته است ونیز ابن‌خلّکان درآخر ترجمۀحال راویه‌گویدکه او در علوم عربیّه قلیل‌البضاعة بود ،گویندکه قرآن مجید را حفظ‌کرد و درسی وچند جا تصحیف نموده است . (ص۱۸۰ج۱کا و۲۶۱ت و۲۵۸ج۱۰جم)

راهب در اصطلاح رجالی ، لقب **بحیر** یا **بحیرای راهب** مشهورمیباشد که موقع مسافرت حضرت رسالت ص (که دربیست سالگی بشام رفته و دراثنای راه بدرخت سدر تکیه فرموده) بنبوّت‌آن‌حضرت خبرداده‌بود بشرحیکه درمحل خود نگارش یافته است . (تنقیح‌المقال)

راهب‌قریش **ابوبکربن عبدالرحمن** ـکه تحت‌عنوان**فقهاء سبعه** خواهدآمد.

راهبی **غضنفر**ـ شاعر ایرانی ، بعنوان صبری غضنفر خواهدآمد .

رئیس **علی بن حسن**ـ بعنوان صردر خواهدآمد .

رئیس **علی بن عباس** ـ بعنوان مجوسی خواهدآمد .

رئیس **محمد بن حسین** ـ بعنوان ابن‌العمید درباب‌کنی‌خواهدآمد.

رئیس‌الاطباء **علی بن رضوان** ـ بعنوان ابی‌رضوان درباب‌کنی خواهدآمد.

رئیس‌المحدثین **محمد بن علی بن حسین** ـ بعنوان صدوق‌خواهدآمد.

رباطی در اصطلاح رجالی ، **علی بن حسین بن رباط** میباشد ، درحرکهٔ اوّل‌آن در تنقیح‌المقال سه وجه ذکر کرده ،کسر و ضمّ اوّل با تخفیف ویا فتح‌آن با تشدید و تحقیق مراتب در علم رجال است .

رباعی **شیخ رباعی** - مشهدی ، از شعرای ایران میباشد ، ازآن‌روکه اکثر اشعارش ازقبیل رباعی‌بوده‌بهمین وصف رباعی وشیخ رباعی شهرت یافته و از اوست :

ازگل طبقی نهاده کاین روی من است   وزمشك خطی‌کشیده‌کاین موی‌من‌است
صد نافه بباد داده کاین بوی من است   آتش‌بجهان درزده‌کاین خوی من‌است

اسم و زمان و مشخّصات دیگرش بدست نیامد .   (ص ۲۲۶۵ ج ۳ س)

ربانی **میرزا محمدحسین** - شاعرکه بعنوان‌جناب‌گرگانی مذکور افتاد و لقب‌چندتن‌دیگر نیزهست‌که‌بعنوان‌عالم‌ربّانی‌اشاره‌خواهیم‌نمود.

ربعی[1]

ربعی اوس‌بن‌عبدالله، حارث بن زید بن جاریه ، حذیفة‌بن‌عامر، حسن بن‌علی و بعضی‌دیگرمصطلح‌علم‌رجال‌بوده و رجوع بدانجانمایند.

ربعی **صاعد بن حسن بن عیسی** - ربعی بغدادی ، مورّخ ، ادیب لغوی شاعرماهرسریع‌الجواب، مکنّی بابوالعلاء، درعلم‌لغت ومعرفت مشکلات‌آن خبیر و از ادبای فضلای اوائل قرن پنجم هجرت بود ، از ابوعلی فارسی و ابوسعید سیرافی ونظائر ایشان روایت‌نموده ودرحدود سال سیصد وهشتاد هجرت‌باندلس

۱ـ **ربعی** - بروزن هندی، نام چند تن ازمحدثین است و بروزن عربی منسوب بقبیلهٔ ربیعه میباشد . در تنقیح‌المقال در ترجمهٔ حال اوس بن عبدالله ربعی‌گویدکه ربعی بفتح اول و ثانی و یا بضم اول ، درنزد محدثین و بسکون ثانی نزد علمای انساب ، منسوب به ربعة بن غطریف از قبیلهٔ ازد است وظاهرآن است‌که ربعة بن غطریف پدر وسرسلسلهٔ یك قبیله است، از بعضی نقل‌کرده‌که ربعة ، پسر غطریف اصغر بن عبدالله بن غطریف اکبر بوده و از ابن‌عباس و عایشه استماع حدیث نموده است باری بعضی‌از معروفین بهمین نسبت (ربعی) را تذکر میدهد .

رفت . **کتاب الفصوص** را برای منصور بن ابی‌عامر که والی آن دیار بوده تألیف داد و بصلهٔ پانصد اشرفی طلا نایل گردید . از آن‌رو که متّهم بکذب بوده کتاب وی قابل اعتنا نبود . منصور نیز پس از آنکه کذب و بی‌مبالاتی او مکشوف گردید و بطلان مطالب آن کتاب معلومش شد آن را در دریا انداخت ، یکی از شعرا در این باب گفته است :

قدغاص فی البحر کتاب الفصوص و هکذا کل ثقیـــل یغـوص

پس صاعد شنیده و این بیت را انشاء کرد :

عـاد الـــی عنصره انمـــا یخرج من قعر البحور الفصوص

نوادر بسیاری بدو منسوب میباشد و بسال ۴۱۷ه قمری (تیز) در صقلیه وفات یافت.

(ص ۲۴۸ ج ۱ کا)

ربعی

علی بن عیسی بن فرج بن صالح - ربعی القبیلة، ابوالحسن الکنیة، شیرازیّ الاصل ، بغدادیّ المسکن والمدفن ، از اکابر علمای عربیّه ومشاهیر نحویّین و ادبا وفنون ادبیّه و از پیشوایان علم نحو میباشد. ادبیّات را در بغداد از سیرافی فراگرفت، پس بشیراز رفته وبیست سال با بوعلی فارسی تلمّذ نمود، باز ببغداد برگشت . ابوعلی می‌گفته که چیزی ازمسائل نحویّه وفنون عربیّه نمانده که ربعی محتاج بسؤال آن باشد، نیز گوید: اگر ازمشرق تا بمغرب سیاحت کنم کسی را پیدا نخواهم کرد که معرفتش در نحو بیشتر از ربعی باشد. ابن خلّکان گوید روزی ربعی درکنار دجله گردش میکرده، دید که سید مرتضی وسید رضی وعثمان بن جنی درکشتی نشسته‌اند در آن‌حال گفت عجب‌تر از احوال شریفین آن است که عثمان نزد ایشان نشسته وعلی(که خود ربعی است) درکنار شط دور از ایشان راه می‌رود باری از تألیفات ربعی است :

۱- **البدیع** در نحو ۲- **شرح الایضاح** که ایضاح استاد خود ابوعلی فارسی را شرح کرده‌است ۳- **شرح البلغة** ۴- **شرح مختصر الجرمی**. ربعی بسال ۴۲۰ه قمری (تك) درنود و دو سالگی در بغداد درگذشت .

(ص ۳۷۴ ج ۱ کا و ۴۸۳ ت و ۷۸ ج ۱۴ جم و ۷۱ صف و ۶۹ ج ۶ مه و ۱۷ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

ربعی

عیسی بن ابراهیم بن محمد - یمنی ربعی فقیه فاضل لغوی ، کتاب **النظام الغریب** در لغت از تألیفات او است . این کتاب فقط در

لغات اشعار بوده و درقاهره چاپ شده است . وی بسال ۴۸۰ﻫ قمری (تف) درگذشت.
(ص ۹۲۷مط)

ربیعةالرأی **ربیعة ابن ابی‌عبدالرحمن‌فروخ** - مکنّی با بوعثمان، محدّث‌مشهور عامی که فقیه اهل مدینه بود ، نخستین کسی است که در احکام شریعت باب عمل برأی وقیاس را مفتوح نمود ، دراین موضوع کتاب نوشت وفتوی داد، مسائل مردم را روی همین دواصل‌جواب داد، درتشیید مبانی واستحکام اساس آنهااهتمام تمام بکار برد و بهمین جهت بربیعةالرأی شهرت یافت و او جماعتی از صحابه را دیده است . مالك بن انس از ائمّهٔ اربعهٔ اهل سنّت ، از وی اخذ و روایت‌کرده ومی‌گویدکه حلاوت فقه بعد از وفات ربیعه از بین رفت . از ربیعة پرسیدند چطور شدکه شاگردت مالك، بجهت تو، از ناز و نعمت دنیا محظوظ ومتنعّم شد لکن‌خودت ازعلم خود حظّی نبردی؟گفت یك مثقال اقبال بهتر ازیك‌بار علم است . در روضات‌الجنّات‌گوید حمدالله مستوفی از ربیعه نقل‌کرده است‌که پنج طایفه در عالم نادرالوجود هستند : عالم زاهد ، فقیه صوفی ، غنی متواضع ، فقیر شاکر، سید علوی سنّی و شاید پنج طائفهٔ دیگر نیز درنادرالوجود بودن ملحق بایشان شوند . بازاری متورّع ، بدوی فقیه ، زیبای باعفت، پرطمع عزیز، شاعر صادق . ربیعه بسال ۱۳۶ﻫ قمری (قلو) در شهر هاشمیّه از توابع شهر انبار از بلاد عراق عرب درگذشت . (ص ۲۸۲ت)

رجانی در اصطلاح رجالی ، لقب حسین بن عبدالله ، عبدالله بن محمد وغیره بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه میباشد .

رجان (بروزن عطّار) نام وادی بزرگی است از نجدکه این نسبت هم بدان وادی‌است و نیز نام بلدهایست‌که بنوشتهٔ قاموس‌آن را ارجان نیزگویند . مخفی نماندکه رجان (که حرف‌آخرش نون است) غیراز رجاز است (که‌آخرش حرف زای هوّز است) وآن نیز (بروزن عطّار) وادی بزرگی است درنجد و بروزن‌کتاب موضعی‌است دیگر.
(صد وتنقیح‌المقال وغیره)

رجی بنا بر بعضی از نسخه‌ها ، یا **رحبی** بنا بر نسخهٔ دیگر ، لقب **حریز بن عثمان** بوده وشرح حالش موکول بعلم رجال است . در تنقیح گوید: شاید **رجی** منسوب بآل رجا باشدکه یکی‌از بطون قبیلهٔ زبیدبوده ودرموضع صرخد نامی ازبلاد شام‌سکونت دارند ، اما **رحبی** یکی‌از بطون همدان ازقبائل‌قحطانیّه است چنانچه درتنقیح‌المقال‌گفته و ازحرکه‌اش نامی نبرده‌است و درمراصدگوید رحبی بضمّ اوّل و فتح ثانی نام موضعی است .

رحال لقب بشروسکین بن عمارة بوده و رجوع برجال نمایند.

رحاله **سید عبدالرحمن-** بعنوان سید فراتی خواهدآمد .

رحبی **حریز بن عثمان-** و رجوع به رجی‌نمایند. نیزگوییم‌محتمل‌است که منسوب برحبه باشد ودرمراصدگوید : رحبة بضمّ اوّل، دیهی است در دوفرسخی صنعای یمن و موضعی است دریك منزلی‌کوفه وناحیه‌ایست مابین‌شام و مدینه و بفتح اوّل نیز چندین موضع است‌که با قیود مختلفه از همدیگر امتیاز یابند چنانچه رحبهٔ خالد موضعی‌است در دمشق‌که منسوب بخالد بن اسید است، رحبهٔ حبیس محلّه‌ایست درکوفه‌که بحبیس بن سعید نسبت دارد ، رحبهٔ مالك درساحل فرات بوده و مالك بن طوق در زمان مأمونش بنا نهاده، رحبةالهدار صحرای مسطّحی‌است دریمامه، رحبهٔ یعقوب دربغداد وبه یعقوب بن داود وزیر مهدی عباسی منسوب است .

رحبی **محمد بن علی بن محمد بن حسن-** رحبی ، شافعی فرضی، مکنّی بابوعبدالله ، معروف بابن‌المتفنّنة ، ملقّب بموفّق‌الدین و از تألیفات او است :

بغیةالباحث عن‌جمل‌الموارث که علم فرائض ومواریث را موافق مذاهب اربعهٔ اهل سنّت نظم‌کرده و برحبیه یا ارجوزهٔ رحبیه معروف و درلیدن با ترجمهٔ انگلیسی و در الجزائر با ترجمهٔ فرانسوی‌آن چاپ شده است. رحبی بسال ۵۷۷ یا ۵۷۹ه قمری (ثغز یا ثعط) درهشتاد سالگی درگذشت . (ص۹۲۸مط)

رحبی **یوسف بن حیدره** - ملقّب برضی‌الدین ، مکنّی بابوالحجاج ، ازمشاهیر اطبّای اسلامی میباشدکه پدرانش ازاهالی رحبه‌بوده و خودش بسال ۵۳۴ه ق درجزیرهٔ ابن‌عمر متولد و مدتی درآنجا و مصر وبغداد و رحبه بتکمیل مراتب طبّی پرداخت، عاقبت بطبابت بیمارستان دمشق منسوب‌شد وبسال ۶۳۱ه قمری (خلا) درنود و هفت سالگی درگذشت. (ص ۲۲۸۷ ج ۳ س)

رحمان‌علی **محمد عبدالشکور ابن حکیم شیرعلی**- و معروف برحمان علی ، عالمی است فاضل و طبیبی است‌کامل ازفضلای نامی اواخر قرن سیزدهم هجری هندکه اوائل قرن چهاردهم را نیز درك‌کرده است . روز جمعه دویم ذی‌الحجهٔ‌سال ۱۲۴۴ه قمری متولد ودردیارخودکسب مراتب‌علمیّه‌نمود وبسال ۱۲۷۸ه ق درمقام ریوان مسجدی از سنگ بنا نهاد و تألیفاتی نیز دارد :

۱- **آداب‌احمدی** بزبان اوردو در سنن زوائدکه در بنارس چاپ شده است
۲- **ابنیة‌الاسلام** که شرح حدیث بنی‌الاسلام علی خمس بوده ودراستانبول چاپ شده است
۳- **تحفة‌الفضلاءفی‌تراجم‌الکملاء** که تذکرهٔ علمای هند است و چاپ شده ۴- **تحفهٔ مقبول** درفضائل رسول ص بزبان اوردو ودرمطبعهٔ نظامی هند چاپ شده است ۵- **ریاض‌الامراء** نیز در شرح حال علمای هند بوده و درلکهنو چاپ شده است ۶- **طب رحمانی** مشتمل برمعالجات قلیل‌الاجزاء ۷- **فوائد جلالیه** که منظومه‌ایست درنحو ودر دهلی چاپ شده ۸- **نخبة‌البحرین** درقواعد حفظ صحت مشتمل برقواعد مسلّمهٔ اطبّای یونان وهندوستان و درلکهنو چاپ شده است . سال وفاتش بدست نیامد .

(ازکتاب تحفة‌الفضلای مذکور استخراج شد)

رحمت **میرزا عبدالله** - پسرحکیم شیرازی‌ابن‌وصال‌شیرازی که‌ازشعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد، درشعرگفتن ماهر و در ریاضیّات و ادبیّات خبیر بوده و از او است :

زآتش‌عشق تو تا این‌دل ویرانه بسوخت	هرچه جزمهررخت‌بود دراین‌خانه‌بسوخت

همّت ازهمّت پروانه خجل گشت چو دید که چه‌سان خویش بر آتش زد و مردانه بسوخت

زمان وفاتش بدست نیامد ولکن در تاریخ تألیف آثار عجم که بسال ۱۳۱۳ ه قمری بپایان رسیده درقید حیات بوده است و ترجمهٔ حال پدرش بعنوان حکیم شیرازی نگارش یافته و جدّش نیز بعنوان وصال شیرازی خواهد آمد. (ص۳۶۲عم)

رحمت **میرزا محمد** - کوزه‌کنانیّ الاصل ، اصفهانیّ الموطن ، از فضلا و شعرای عهد فتحعلیشاه قاجار میباشدکه در دیوان انشا منصب یافته و بامر همایونی کتاب **زینت الحکایات** را تألیف داده است . رحمت ، بخدمت عرفا و مشایخ طریقت رسید، عاقبت طریقت سلسلهٔ ذهبیّه را برگزید. وی مرجع ارباب حال و اصحاب کمال بوده و از او است :

ای خوشا عشق و خوشا بدنامیش عین کام آمد همه ناکامیش
از تو پیدا هرچه ناپیداستی وز تو زیبا هرچه نازیباستی
داستان عقل و عشق ازهم جدا است هرمتاعی را ببازاری بها است
چند پویم در پی این آرزو شهر شهر و خانه‌کو بکو
چند ریزم سیل غم زین جستجوی دجله دجله چشمه چشمه جوی جوی
دیده دریا کردم و دل غرق خون تا چه‌آرم تا چه سازم زین فزون
از طلب فارغ نبودم هیچگاه روز روز و هفته هفته ماه ماه
کبریای عشق هستی سوز را عالم تجرید جان افروز را
دامن از بالای ما بالاتر است سوی او راه از طریق دیگر است

سال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد .

کوزه‌کنان دیهی است بزرگ درحدود ده فرسخی تبریز.

(ص ۴۵۰ ض و ۴۵۲ ج ۲ مع)

رحیبی دراصطلاح رجالی، لقب **عثمان بن حامد** بوده ورجوع بدان علم شود.

رخجی بضمّ اوّل و سکون ثانی ، لقب محمد بن فرج میباشد و شرح حالش درعلم رجال است.

رزاز بروزن بزّاز ، بمعنی دگمه فروش و یا دگمه‌ساز ، در اصطلاح رجالی ، لقب محمد بن عمر و بختری و ابوالعباس محمد بن جعفر و بعضی دیگر بوده و ترجمهٔ حال ایشان موکول بدان علم است .

رزامی **محمد بن زید** - رجوع بعلم رجال شود.

رزامیه ازشعب‌فرقهٔ هاشمیّه و اتباع رزام‌نامی‌هستند وگویندامامت بعد ازابوهاشم‌بن محمدبن‌حنفیة بعبدالله‌بن‌عباس منتهی گردیده‌است.

رزقی **جبیر بن ایاس**

رزمی **عبدالرحمن بن‌محمد**

ترجمهٔ‌حال هردو موکول برجال میباشد. حرف اوّلی رزقی بنابربعضی‌ازنسخ (رای بی‌نقطه) ودویمش زای (بانقطه)بوده ودر اکثرنسخ برعکس‌آن است وخواهدآمد.

رسان لقب عبدالله بن زبیر و فضل بن زبیر و بعضی دیگر میباشد و شرح حالشان درعلم رجال است .

رسنی **عبدالله بن‌احمد** - شرح حالش موکول بعلم رجال‌است.

رشاشی **سعیدبن فرج**- مکنّی بابوعثمان ، ادیب فاضل شاعر ماهرلغوی، فصاحت او ضرب‌المثل بود ، چهار هزار ارجوزهٔ عربی درحفظ داشت و بسال دویست وهفتاد و دویم‌ه قمری درمصر درگذشت. (ص۲۱۹ج۱۱جم)

رشاطی **عبدالله‌بن علی بن عبدالله** - بن علی بن خلف بن احمد بن عمر اندلسی لخمی، مکنّی بابومحمد، مورّخ محدّث رجالی‌میباشد که بهریك از این سه‌علم اهتمام تمام داشت،کتاب**اقتباس‌الانوار والتماس‌الازهارفی‌انساب الصحابة و رواة‌الاثار** ، باسلوب انساب سمعانی، ازتألیفات او است . وی صبح روز جمعه بیستم جمادی‌الاولی از سال ۵۴۲ه قمری (ثمب) درهفتاد و هفت سالگی بدست دشمنان خود مقتول گردید .

رشاطی بضمّ‌اوّل منسوب بشهر وقبیله‌نمیباشد، بلکه موافق آنچه ازکتاب مذکورش نقل شده دربدن یکی‌از اجدادش خال‌بزرگی‌بوده (که بعربی شامه‌گویند) و زنی‌عجمی

که خادمهٔ جدّ مذکورش بوده موقع بازی دادنش رشاطه می‌گفته است (که گویا تحریف آن لفظ شامه است) این کلمه از آن خادمه بسیار استعمال یافته تا آنکه لقب مشهوری وی گردید وصاحب ترجمه را نیز بجهت انتساب باو رشاطی گویند. (ص۲۹۱ج۱کا)

رشتی **میرزا ابوالقاسم بن محمد ابراهیم** - رشتی اصفهانی ، از افاضل ادبای عهدناصرالدین‌شاه‌قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ه قمری) ومؤلف کتاب **التحفةالناصرية** میباشدکه بسال ۱۳۷۸ه قمری درتهران چاپ و منتخباتی است از اشعار عرب و بابواب متفرقه ازمدایح و مراثی و اخلاق وغیرها مبوّب‌است. زمان وفاتش بدست نیامد و ظاهراً در اواخر قرن سیزدهم هجرت بوده است .
(ص ۹۳۲ مط ف و۱۳۲ ج ۸ عن)

رشتی **حاج میرزا حبیب‌الله** - فقیهی‌است‌جلیل‌القدر محقّق مدقّق‌عابد زاهد متّقی‌اصولی، از اعاظم فقها و اصولیّین امامیّه وازتلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری سالف‌الترجمة ، درفقه و اصول متفرّد، مراتب‌عالیه‌اش مسلّم افاضل عصر خود ، حوزهٔ درس او مرجع‌استفادهٔ علمای عراق ودیگر آفاق، صیت تبحّر او بلادعرب وعجم را فراگرفته ومرجع تقلید و تدریس و فتوی بود ، او را برحاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة و دیگر معاصرینش ترجیح می‌دادند و وتألیفات جلیله‌اش بهترین معرف‌تبحّر علمی وی میباشند :



عکس حاج میرزا حبیب‌الله رشتی -۱۷

۱- **الاجارة** که تمامی فروعات نادره را حاوی و متضمّن احکام بیع فضولی و بیع

معاطاة هم بوده ودرتهران چاپ شده‌است **۲- اجتماع الامر والنهی ۳- الامامة ۴- بدایع الافکار** در اصول فقه‌که فقط یك قسمت از مباحث الفاظ‌آن تا مسئلهٔ امر بشیء نهی از ضد بضمیمهٔ تعادل و تراجیع در یکجا در تهران چاپ شده **۵- التعادل والتراجیح** که ذکر شد **۶- التقریرات** که تقریرات فقهی و اصولی استاد خود شیخ انصاری است **۷- تقلیدالاعلم ۸- الغصب** و این‌دوآخری نیز درتهران چاپ شده‌است **۹- کاشف‌الظلام فی‌علم‌الکلام** صاحب‌ترجمه بسال ۱۳۱۲ه قمری (غشیب) درنجف اشرف وفات یافت ودر حجرهٔ‌جنب باب‌ساعت‌از صحن‌مقدّس‌مرتضوی‌طرف‌راست کسی که‌خارج‌میشودمدفون گردید.

(ذریعة و ۱۶۲ ج ۱ عه)

رشتی

سیدکاظم بن قاسم - حسینی گیلانی رشتی حائری، ازعلمای‌اواسط قرن‌سیزدهم‌هجرت‌وازاکابر تلامذهٔ‌شیخ‌احمداحسائی‌سالف‌الترجمة میباشد ، بعد از وفات استاد مذکور خود نایب مناب او شد و در تمامی امورات‌دینیّه مرجع وپیشوای‌شیخیّه گردید و تألیفات بسیاری دارد :

۱- اثبات وجودالجن ۲- اسرار الحج ۳- اسرار الشهادة ۴- اسرار العبادة ۵- الاسم الاعظم و تحقیق مایتعلق به ۶- اصول‌الدین ۷- البهبهانیة ۸- تهذیب النفس و اخلاص العمل ۹- ترجمهٔ‌کتاب‌حیات‌النفساستادمذکور خود **۱۰- جوابات الاسئلة التوحیدیة ۱۱- جوابات الاسئلة الدهلویة ۱۲- جوابات الاسئلة الشفیعیة ۱۳- الحجة البالغة فی‌رد الیهود والنصاری‌وسائر الملل‌الباطلة ۱۴- دلیل المتحیرین و ارشاد المسترشدین ۱۵- شرح خطبهٔ طتنجیه یا طنجیه** و



عکس سیدکاظم رشتی -۱۸

این خطبه در نهج‌البلاغه نیست **۱۶- شرح دعاءالسمات ۱۷- شرح قصیدهٔ لامیهٔ عبدالباقی عمری** درمدح حضرت موسی بن جعفر ع **۱۸- علم‌الاخلاق والسلوک ۱۹- اللوامع الحسینیة ۲۰- المحجة الدامغة ۲۱- مقامات‌العارفین** و غیر اینهاکه درحدود صد و پنجاه‌کتاب و رسائل متفرّقه بدو منسوب میباشد و اغلب آنها چاپ شده است . دراحسن‌الودیعة‌گوید: سید رشتی دارای مؤلفات بسیاری است‌که احدی چیزی ازآنها نفهمیده است‌گویاکه با زبان هندی حرف میزند خصوصاً شرح خطبه وشرح قصیدهٔاوکه مملو ازلغز ومعمّا بوده و خالی از عبارات فصیحه میباشد باری سید رشتی بسال ۱۲۵۹ﻫ قمری (عزنط) وفات یافت و جملهٔ **غاب نور** مادّهٔ تاریخ او است . سید علی‌محمّد باب مقتول و حاج‌کریم‌خان کرمانی (متوفی در۱۲۸۸ﻫ ق) نیز ازتلامذهٔ وی میباشند ویاآنکه حاج‌کریم‌خان، باظهار بعضی ازاهل‌عصر ازتلامذهٔ خود شیخ احمد احسائی بوده وبسید رشتی تلمّذ نکرده است.

(ص ۲۶ ت و ۱۷۲ ج ۲ عه و مواضع متفرقه از ذریعة)

رشتی **میرزا محمدعلی بن محمدنصیر-** بعنوان مدرّس خواهدآمد .

رشید[1]

رشید **ابن‌زبیر** یا **اسوانی** } احمد بن علی بعنوان ابن‌زبیر درباب‌کنی مذکور خواهد بود .

رشید **دیلمی-** میررشید بعنوان دیلمی رشید مذکور شد .

رشید **غسانی-** همان رشید ابن‌زبیر فوق است .

۱ـ **رشید-** عنوان مشهوری چند تن از اکابر علم وفضل و هنر میباشدکه ذیلابترجمهٔ اجمالی هریك از ایشان باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده میپردازیم ، بعضی دیگر را نیز که بانضمام قیدی دیگرمعروف هستند باهمان‌عنوان مقیدی‌آن مذکورخواهیم داشت (مثل‌رشیدالدین و مانندآن) . چون بحسب عادت معمولی اهل عرف‌که در محاورات خودشان مسامحه‌کرده و هریك ازدولفظ رشید و رشیدالدین وهمچنین رضی و رضی‌الدین و اشباه‌اینهارا درموقع دیگری استعمال نمایند اینك مراجعین این وجیزه درجایی‌که شرح حال منظوری خودشانرا دریکی از این‌دوعنوان رشید و رشیدالدین‌پیدا نکردند بعنوان‌دیگری مراجعه‌نمایند ودر رضی و رضی‌الدین و اشباه‌آن نیز همین رویه منظور خواهد شد .

رشید **فارقی، ابوالقاسم بن اسمعیل بن مسعود بن سعید**- ملقّب برشیدالدین، مشهور برشید فارقی ، فقیه فاضل نحوی لغوی کاتب مفسّر طبیب اصولی که در نظم و نثر و فصاحت و بلاغت بردیگران تفوّق داشت ، مرجع استفادهٔ جمعی وافر، از فضلای عصر خود بود ، ریاست فنون ادبیّه بدو منتهی گردید ودرچهارم محرم سال ششصد و هشتاد و نه از هجرت درقریهٔ ظاهریّه نقدینه‌اش راگرفته وخفه‌اش کردند.

ظاهریه نام دوقریه است ازمصر که بظاهر نامی ، از خلفای مصر منسوب است .

(صد و سطر ۱۱ ص ۷۷ ت)

رشید **فاروقی** - همان رشید وطواط مذکور در زیر است .

رشید **وطواط ، محمدبن محمد بن عبدالجلیل عبدالملک**- بلخیّ المولد ، عمریّ النسب ، رشیدی یا رشیدالدین اللّقب، وطواط الشّهرة ، که بجهت سرعت حرکت و حقارت جثّه‌اش بهمین اسم وطواط که نام عربی پرستوك است شهرت داشت ، چنانچه بجهت انتساب بعمر فاروق ابن خطاب (کـه بیازده واسطه نسب بدو رساند) بفاروقی نیز موصوف میباشد ،گاهی بخواجـه نیز موصوفش داشته و خواجه رشیدالدین گویند باری وی حکیمی است فاضل ادیب شاعر ماهر فصیح بلیغ و ذوفنون و تیززبان بلکه از عجائب دهر و نوادر زمانش می‌شمارند ، درفنّ انشاء عربی و پارسی مهارتی بسزا داشته و ازمشاهیر شعرا میباشد . کاتب سلطان علاءالدین اتسز خوارزمشاه هندی و مدّاح وملك‌الشعرای وی بود، دریك‌آن، شعری بعربی وشعری بپارسی میگفت بلکه یك شعر را از عربی و پارسی ترکیب میداد ، درمعرفت اسرار نحو وادب ودقائق کلام عرب داناترین اهـل زمان خـود بود ، اشعار او حاوی محسنات لفظیّه و معنویّهٔ بدیعیّه میباشد، باادیب صابر وحکیم انوری وحکیم سوزنی معاصر بوده وازاشعاراواست:

بیزم وعزم وحزم و رزم، گوئی‌عاریت داری کف‌ازحاتم هش‌ازرستم‌تن‌ازبیژن دل‌ازحیدر

بخشم و حلم و عفو وطبع بردارد اگرگوید رگ ازخاك وتك ازباد ونم‌ازآب وتف‌ازآذر

جهاندارا سپاه وخیل وفوج‌ولشگری‌داری دل‌ازآهن تن‌ازجوشن بر ازخفتان سرازمغفر

شده ملکت بتو خوب و بدیع وتازه و زیبا چوطبع از باغ و باغ ازشاخ وشاخ از برگ و برگ از بر
به‌خشت وتیغ وتیر وشل گرفته پیش‌تو آرند پلنگ ازشخ هژبر از کُه نهنگ از بحر وشیر از بر
همی‌تا رنگ وبوی خلق ونام‌توپدیدآرند زر ازسیم ومی از تاك وخز ازشال وگل‌ازعبهر
مبادا خالی و فرد و تهی و دور خسرو را دل ازشادی لب ازخنده کف ازجام وسر ازافسر

نیز از قصائد او است که درمدح خوارزمشاه گفته است :

شاها ببارگاه تو کیوان نمیرسد در ساحت تو ، گنبد گردان نمیرسد
یك لحظه نیست درهمه‌آفاق خافقین کانجا ز بارگاه تو فرمان نمیرسد
فریاد از اینجهان که خردمند را دراو بهره بجز نوائب و حرمان نمیرسد
جهّال در تنعّم و ارباب فضل را بی‌صد هزار غصّه یکی نان نمیرسد
جاهل بمجلس اندر و عالم برون در جوید بحیله راه و بدربان نمیرسد
آزرده شد ز حرص درم جان عالمان دیناری از گزاف بدیشان نمیرسد
منّت خدایرا که مرا در پناه تو آسیب و حادثه بدل و جان نمیرسد

نیز از اشعار عربی رشید وطواط است :

ست بليت بها والمستعاذ به من شرها من اليه الخلق يبتهل
نفسي وابليس والدنيا التي فتنت من‌قبلنا والهوى والحرص والامل
ان لم تكن منك يا مولاى واقية من شرها الجم اعيت عبدك الحيل

نیز درمدح حضرت امیرالمؤمنین ع گوید:

لقد تجمع فى الهادى ابى‌الحسن ماقد تفرق فى‌الاصحاب من حسن

ظاهر آن است که این شعر ازکلام صاحب بن عباد اقتباس شده که گوید :

تجمع فيه ماتفرق فى‌الورى من‌الخلق والاخلاق والفضل والعلى

رشید تألیفات متنوعه دارد :

۱- انس‌اللهفان من‌كلام عثمان بن عفان ۲- تحفة‌الصديق من‌كلام ابى‌بكر الصديق **۳- حدائق‌السحر من دقائق‌الشعر** که بارها چاپ شده‌است ودرمقام معارضه باکتاب ترجمان البلاغهٔ فرّخی سیستانی بزبان پارسی تألیفش داده و دارای هشتاد ودو نوع از محسنات بدیعیّه با شواهد شعری عربی و پارسی آنها میباشد **۴- دیوان اشعار ۵- رسائل عربی**

که بدو قسمت میباشد ، یکی نامه‌هائی است که بملوك و سلاطین و وزرا و خلفا نوشته و دیگری نامه‌هائی است که باعیان و اکابر و علما و فضلا نوشته و درقاهره چاپ شده است ۶- **رسائل فارسی** ۷- **عروض اشعار** یا رسالهٔ عروض اشعار ۸- **فصل الخطاب من کلام عمر بن خطاب** ۹- **ماجری بینه و بین الزمخشری** ۱۰- **مطلوب کل طالب من کلام علی بن ابیطالب** که درلیبسیك چاپ شده است .

مخفی نماندکه هریك از این کتاب و سه‌کتاب دیگر مذکور در بند یك و دو و هشت ، شرح پارسی صدکلمه ازکلمات قصار هریك ازخلفای راشدین است. ولادت رشید بسال۴۸۰ یا ۴۸۷ﻫ قمری دربلخ و وفاتش بسال ۵۵۲ یا ۵۷۳ یا ۵۷۸ﻫ قمری (ثنب یا ثعج یا ثعح) درخوارزم بوده است .

(نی وهب وص ۷۷ت و ۲۹ ج ۱۹ جم و۲۲۲ ج۱مع و۱۹۲۱ مط و ۲۲۸۲ ج۳س)

رشیدالدولة بنوشتهٔ بعضی، همان رشیدالدین فضل‌الله است که بعنوان ابن ابی الخیر درباب کنی خواهدآمد .

رشیدالدین **ابوحلیقه**- از مشاهیر اطبّای قرن هفتم هجری میباشدکه درسال ۵۹۱ﻫ قمری متولّد ومتصدّی طبابت چندی‌ازملوك مصر ومورد عنایات‌ایشان‌بود و نوادربسیاری درحذاقت وطبابت وی منقول‌دارند. ازتألیفات‌او است :

۱- **المختار فی‌الادویة المفردة** ۲- **مقاله‌ای در حفظ‌الصحة** ۳- **مقاله‌ای در اینکه لذات روحانی بهتر ازلذات جسمانی** است . اسم و سال وفاتش بدست نیامد و شاید نامش نیز همان رشیدالدین بوده ویا خود ابوحلیقه باشد. (ص ۲۸۸۱ ج۳س)

رشیدالدین **ابوالمنصور بن علی**- صوری ، از مشاهیر اطبّای اسلامی میباشد که درمولد خود بلدهٔ صور تحصیل مراتب‌علمیّه‌نمود پس بقدس خلیل رفته ومدتی بطبابت بیمارستان‌آنجا پرداخت، نزد ملوك مصر تقرّب یافته و رئیس الاطبّای دیار مصر شد و بسال ۶۳۹ﻫ قمری (غلط) درگذشت و ازتألیفات او است :

۱- **ادویةالتریاق الکبیر** ۲- **الادویة المفردة** و بلدهٔ **صور** در (ص‌و) خواهدآمد.

(ص ۲۲۸۱ ج ۳ س)

رشیدالدین **علی بن خلیفه** - بعنوان ابن‌ابی‌اصیبعه خواهدآمد .

رشیدالدین **فارقی**- بعنوان رشید فارقی مذکور شد .

رشیدالدین **فاروقی** - محمد بن محمد بعنوان رشید وطواط مذکور شد .

رشیدالدین **فضل‌الله** - بعنوان ابن‌ابی‌الخیر درباب‌کنی خواهدآمد .

رشیدالدین **محمدبن علی**- بعنوان ابن‌شهراشوب درباب‌کنی خواهدآمد.

رشیدالدین **محمدبن عمادالدوله**- همان رشیدالدین فضل‌الله فوق است .

رشیدالدین **محمد بن محمد** - بعنوان رشید وطواط مذکور شد .

رشیدی گاهی‌رشید وطواط‌سالف‌الترجمةراگویند چنانچه اشاره‌نمودیم.

رصافی[۱]

رصافی **احمدبن محمد بن سلمة**- شرح حالش موکول بعلم رجال است .

رصافی **کامل** - مصطلح علم رجال و رجوع بدان علم نمایند.

رصافی **محمد بن غالب** - بعنوان رفاء خواهدآمد .

رضائی کاشانی از شعرای قرن دهم ایرانی میباشد ، بعمل‌کتابت امرار معیشت مینمود ، بسال نهصد وهشتادم هجرت بامر عبدالله‌خان اوزبیک

۱ــ **رصافی** - بضم اول ، منسوب است برصافه وآن نام چندین موضع میباشد رصافهٔ واسط (در ده فرسخی واسط است)، رصافهٔ نیشابور ، رصافهٔ قرطبه، رصافهٔ بلنسیه، رصافهٔ بصره (که شهری است‌کوچك در نزدیکی‌آن) ، رصافهٔ شام ، رصافهٔ حجاز وغیر اینهاکه تا ده موضع بهمین اسم رصافه ، درمحل خود ازکتب مربوطه مذکور و اشهر از همه **رصافهٔ بغداد** است‌که درسمت شرقی‌آن واقع ولشگرگاه مهدی عباسی‌بود، بامر منصور، خانه‌هائی درآنجا بنا نهادند و مسجد بزرگی ساختند و مردم‌آنجا گردآمدند . قبور جمعی از خلفا نیز درآنجا است‌که در اواخر خراب شده بوده تاآنکه مستنصر عباسی حصاری باآجر بدورآن‌کشید . بالجملة بعضی‌از منسوبین برصافه را تذکر داده وتعیین‌آن راکه‌کدام‌یك ازمواضع مذکوره‌است موکول بقرائن وتتبع خود مراجعه‌کنندگان میدارد . (صد وغیره)

در خراسان مقتول شد واز اشعار او است :

سینه‌ام‌شدچاك‌چاك، از بسکه‌امشب‌دل‌تپید　　وعدهٔ وصل توکم، از زخم شمشیری نبود

اسم و مشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص ۲۲۸۶ ج ۳ س)

رضوی　**سید ابراهیم بن‌محمدباقر-** درضمن ترجمهٔ‌حال برادرش‌صدرالدین بن محمدباقر خواهدآمد.

رضوی　**سیدابوالقاسم بن سیدحسین -** یك یا دو یا سه تن بوده و درتحت عنوان لاهوری نگارش خواهیم داد .

رضوی　**حسن بن محمد -** ترجمهٔ حالش موکول بکتب رجال است .

رضوی　**سید صدرالدین بن محمدباقر-** قمی بعنوان صدرالدین خواهدآمد.

رضوی　**میرزا محمدباقر بن ابراهیم -** یا محمدابراهیم بن محمدباقر بن محمدعلی‌حسینی‌رضوی، قمیّ الاصل،همدانیّ المسکن والولادة، از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه اشعار خوب می‌گفت ، **رساله‌ای در معاد جسمانی** و **شرح اصول کافی** ازتألیفات‌اواست. درهیجدهم صفر۱۲۱۸ھ قمری(غریح) درهمدان وفات یافت، جنازه‌اش را بقم نقل داده ودر دارالحفاظ دفنش‌کردند . ظاهرآن استکه او برادرزادهٔ سید صدر قمی‌شارح وافیه‌استکه بترجمهٔ‌حال‌او بعنوان‌صدرالدین بن محمدباقر خواهیم پرداخت . (سطر۳۵ ص ۳۳۲ ت)

رضی[۱]

رضی　**ابوبکربن عمر بن علی بن سالم -** قسطنطینی قدسی شافعی‌نحوی در قدس بزرگ شده و فنون عربیّه را از ابن‌معط و ابن‌حاجب

۱ـ **رضی -** عنوان مشهوری بعضی‌از علما و اکابر ادبا و ارباب فضل وکمال میباشد و دراینجا باندازهٔ مساعدت وسائل مقتضیه بشرح‌حال اجمالی بعضی‌از ایشان پرداخته وبعضی‌دیگر راکه بانضمام قید دیگرمعروف وموصوف هستند با همان‌عنوان مقیدی‌آن مذکورخواهیم داشت، مثل رضی‌الدین و مانندآن و رویهٔ مذکوره درعنوان رشید نیز منظور خواهد شد ، چون بعضی از ایشان باسم محل و موطن خودشان ویا بضمیمهٔ وصفی دیگر شهرت دارند اینك ترتیب‌آنها را نیز بجهت سهولت امر مراجعین رعایت مینماید.

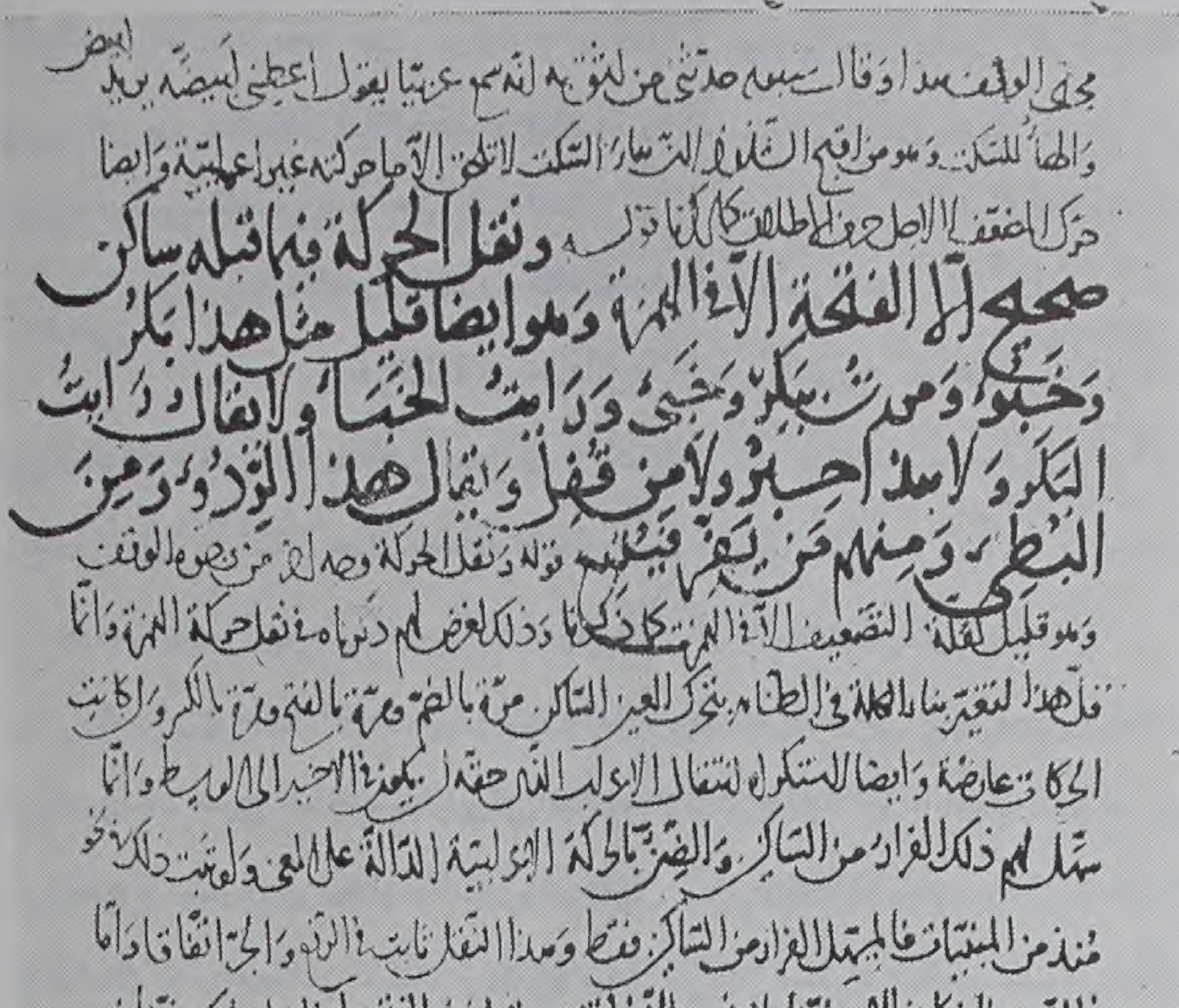
فراگرفته و داماد ابن‌معط بود ، درفقه و حدیث نیز مهارتی بسزا داشت ومرجع‌استفادهٔ جمعی وافر بود ، درسال ۶۹۵ﻫ قمری (خصه) درگذشت. ابوحیّان مشهور نیز ازتلامذهٔ وی بوده و بقصیدهٔ مفصّلی مدحش‌گفته است . (سطر ۳۲ ص ۲۸۷ت)

رضی **استرآبادی ، محمد بن حسن** - شیعی امامی استرآبادی ، ملقّب بنجم‌الائمة و نجم‌الدین و رضی‌الدین ، معروف برضی و فاضل رضی و شارح رضی ، از مشاهیر نحویّین و علمای عربیّه میباشدکه محقّق و مدقّق ، از نوادر زمان ، عجائب جهان ، مایهٔ افتخار عجم برعرب ، شیعه بردیگر فرق اسلامیّه بود ، درمعرفت مراتب عالیهٔ علمیّهٔ او معرفی بهتر از تألیفات خودش نمیباشد :

۱- **شرح شافیهٔ ابن‌حاجب** درصرف‌که معروف بصرف رضی بوده ودرایران چاپ شده است ۲- **شرح قصائد سبعهٔ ابن‌ابی‌الحدید** ۳- **شرح‌کافیهٔ ابن‌حاجب** درنحوکه بنحو رضی معروف وبارها درلکناو و استانبول وقازان و ایران‌چاپ وحاوی دقائق وتحقیقات زیادی است‌که درهمهٔ‌آنها مبتکر و متفرّد ، بین‌الفریقین مسلّم ، بتمامی مصنّفات عامّه و خاصّه‌که دراین موضوع نگارش‌یافته مقدّم و محل استفاده و رجوع مدرّسین و مصنّفین و اساتید فنّ می‌باشد.

جلال‌الدین سیوطی‌گوید نظیرکتاب شرح کافیه در اشتمال تحقیقات و جامعیّت مطالب عالیه دیده نشده و رضی هم در اثر همین‌کتاب خود به **شارح رضی** شهرت یافته است ، خود رضی ، در دیباچهٔ این‌کتابش گوید هرمطلب لطیف و تحقیق شریفی‌که در این‌کتاب باشد همانا از افاضات مرتضویّه بوده واز برکات‌آن‌آستانهٔ علیّه میباشد و درآخر همین‌کتاب نیز پیش‌از احکام (ه) و صیغهٔ هاء سکت‌گوید : این است پایان شرح مقدّمه و سپاس خدایراکه درماه شوال ۶۸۶ﻫ قمری باتمام‌آن درآستانهٔ مقدّسهٔ غرویّه موفقم فرمود . این جمله ، منافی قول‌کسانی است‌که تاریخ اتمام این‌کتاب را سال ۶۸۳ گفته‌اند ونیز منافی وفات او درسال ۶۸۴ﻫ ق میباشد چنانچه بعضی‌گفته‌اند .

تاریخ وفات رضی ، موافق قول امل‌الامل، همان سال مذکور اتمام شرح‌کافیه و



کلیشهٔ خط رضی استرآبادی -۱۹

قطعهٔمز بور صفحهٔ ۱۲ کتاب شرح شافیه میباشد که بخط شارح بوده و نسخهٔ اصل است وصورت خط شارح که درصفحهٔ آخر کتاب مرقوم است بدین شرح است (من الله تعالی لاتمامه....غرة ربیع الاول سنة ثمان وثمانین وستماة علی ید الملتجی الی حرمه المطهر محمد بن الحسن الاستر آبادی..)

یا بنوشتهٔ بعضی در سال مابعدی آن ۶۸۷ھ قمری (خفز) بوده و سید شریف حیرجانی آتی الترجمة نخستین کسی است که اورا بنجم الائمة ملقّب داشته است .
(ص ۲۸۷ت و ۱۴۱ هب و ۴۹۹ ملل و ۱۱۷ لس وغیره)

رضی **اصفهانی** - بعنوان **آقا رضی** اصفهانی مذکور شد.

رضی **انصاری** یا **شاطبی** } **محمد بن علی بن یوسف** - انصاری شاطبی نحوی لغوی، ملقّب برضی‌الدین، معروف برضی، مکنّی بابوعبدالله ، درفنّ لغت امام عصر خود بود ، در قاهره بدیگران تقدّم داشت ، حاشیه برصحاح جوهری نوشته وتکمیلش نموده وبسال ششصد وهشتاد وشش ازهجرت درقاهره درگذشت . ابوحیّان مشهور آتی الترجمة در مرثیه‌اش گفته است :

راح الرضی الی روح و ریحان	**فلیهنـدان غـدا جـارالرضوان**
وافی الجنان فوافاها مزخرفة	**بحقها الاهل عن حور و ولدان**

او غیراز شاطبی قاری است که نامش قاسم بوده و خواهدآمد .
(سطر۲۳ ص ۲۸۷ و ۱۱۹/۱۱۱ت)

رضی **صاغانی** ،**حسن بن محمد** بعنوان **صاغانی** خواهدآمد .

رضی **علی بن سعید** یا **غزنوی** } در زیر بعنوان **رضی لالا** مذکور است.

رضی **قدسی**- همان رضی ابوبکر بن عمر مذکور درفوق است .

رضی **قزوینی، محمد بن حسن**- بعنوان آقارضی قزوینی نگارش یافته‌است.

رضی **قسطنطینی** - بعنوان رضی ابوبکر بن عمر دربالا ذکر شد .

رضی **لالا ، علی بن سعید بن عبدالجلیل**- غزنوی جوینی ، از اکابر عرفا و صوفیّه ، از مریدان شیخ نجم‌الدین کبری ، عموزاده یا نوهٔ عموی حکیم سنائی ، یا نتیجهٔ خود سنائی و جدّش عبدالجلیل پسر وی بوده‌است. لالا، درکثرت مجاهدة و ریاضت و ترك دنیا اوحد عرفا بود ، مسافرتها کرده و بفیض حضور اکابر مشایخ طریقت نایل و ازدست صد و بیست و چهار یا شصت و چهار تن از ایشان

خرقه پوشیده است، بنوشتهٔ خزینةالاصفیاء درهندوستان بصحبت ابوالرضای هندی نایل آمد ، شانهٔ محاسن مبارك حضرت رسالت ص راکـه برای او نزد وی امانت بوده گرفت (**والعهدة علیه**) و از اشعار لالا است .

هم جـان بهزار دل‌گرفتـار تو هست   هم دل بهزار جـان خریدار تو هست
انـدر طلبت نه خـواب دارد نه قرار   هرکس کـه درآرزوی دیدار تو هست

ایضاً :

عشق ارچه بسی خون جگرها دهدت   میخور چو صدف که هم‌گهرها دهدت
هرچندکه بار عشق بـاری است عظیم   چون شاخ بکش بارکـه برها دهدت

لالا ، بسال ششصد و چهل و دو یا سه از هجرت درغزنه وفات یـافت ، در روضهٔ سلطان محمود غزنوی بخاك رفت، بنابراوّلی جملهٔ **سید اکرم علی ابن‌سعید** = ۶۴۲ وبنابردوّمی جملهٔ **شاهباز هوای عالم قدس** = ۶۴۳ مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۲۲۸۷ ج ۳ س و۱۴۷ لس و ۱۲۷ ض و۲۶۷ خه)

رضی   **لغوی ، محمد بن علی** - بعنوان رضی شاطبی مذکور شد .

رضی   **محمد بن حسن** - دوتن بوده وبعنوان رضی‌استرابادی وآقا رضی قزوینی مذکور شدند .

رضی   **محمد بن حسین**- معروف بسیدرضی بهمین‌عنوان‌معروفش‌مذکورشد.

رضی   **محمد بن علی** - بعنوان رضی شاطبی مذکور شد.

رضی   **نجم‌الائمة**- بعنوان رضی استرابادی نگارش دادیم.

رضی   **نحوی، ابوبکر بن عمر**- بعنوان رضی ابوبکر مذکور شد .

رضی   **نحوی ، حسن بن محمد** - بعنوان صاغانی خواهدآمد .

رضی   **نحوی ، محمد بن حسن** - بعنوان رضی استرابادی مذکور شد.

رضی   **نحوی ، محمد بن علی** - بعنوان رضی شاطبی مذکورشد.

رضی‌الدین[1]

رضی‌الدین **ابوبکر بن‌عمر**- بعنوان رضی ابوبکر مذکور شد .

رضی‌الدین **احمدبن اسمعیل**- طالقانی بعنوان **ابوالخیر** مذکور خواهد شد .

رضی‌الدین **حسن بن‌فضل طبرسی**- بعنوان صاحب مکارم‌الاخلاق خواهدآمد .

رضی‌الدین **حسن بن محمد** - بعنوان صاغانی خواهدآمد .

رضی‌الدین **رجب برسی** - بعنوان حافظ رجب مذکور داشتیم .

رضی‌الدین **علی بن احمد** - بعنوان مزیدی خواهدآمد .

رضی‌الدین **علی بن سعید** - بعنوان رضی لالا مذکور شد .

رضی‌الدین **علی بن عبدالکریم**
رضی‌الدین **علی بن‌علی بن موسی**
رضی‌الدین **علی بن موسی**
هرسه در باب کنی بعنوان ابن‌طاوس مذکور خواهند شد .

رضی‌الدین **علی بن یوسف بن علی بن مطهر- حلّی**، برادر علاّمهٔ‌حلّی، متوفی بسال ۶۲۷هـ ق عالمی‌است فاضل، درطرق اجازات مذکور، فضل او مشهور ، برادرزاده‌اش فخرالمحقّقین وخواهرزاده‌اش سید عمیدالدین بن‌عبدالمطلب از او روایت‌کرده‌اند، او نیز از برادر معظّم‌خود وخال‌خود محقّق حلّی روایت‌مینماید. از تألیفات او است :

کتاب **العددالقویة لدفع‌المخاوف الیومیة** یا **العدد القویة فی‌وظائف الاوقات المعینة والادعیة والاعمال الشریفة** وآن‌کتابی است در اعمال ایّام ماه و سعد و نحس‌آنها ، سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۹۷ ت)

۱ـ **رضی‌الدین** - لقب جمعی‌کثیر از اکابر ارباب فضل و هنر میباشد ، بعضی‌از ایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده تذکر میدهد و شاید بعضی از ایشان‌که در تحت این عنوان نباشد بعنوان **رضی**، مذکور شده باشد و رجوع بدانجا هم بشود .

رضی‌الدین **محمد بن آقاحسین** - خوانساری برادرکهتر آقا جمال خوانساری (متوفی بسال ۱۱۲۵ه قمری) که پیش‌از او درجوانی وفات یافته و هردو برادر مسمّی بمحمد بوده‌اند. از تألیفات رضی‌الدین، کتاب **المائدةالسماوية** است دراطعمه واشربه که برای شاه‌سلیمان‌صفوی بزبان‌فارسی تألیفش‌داده وسال‌وفاتش بدست نیامد. (ص۲۱۷ ج۲ ذریعة)

رضی‌الدین **محمد بن حسن** - بعنوان رضی استرآبادی مذکور شد .

رضی‌الدین **محمد سرخسی** - بهمین عنوان سرخسی خواهدآمد .

رضی‌الدین **محمد بن علی** - بعنوان رضی شاطبی مذکور شد .

رضی‌الدین **محمد بن محمد** - سرخسی ، بعنوان سرخسی خواهدآمد .

رضی‌الدین **محمد بن محمد بن محمد** - بعنوان‌آوی نگارش دادیم .

رضی‌الدین **نیشابوری**، بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ، از مشاهیر علما وشعرای‌عامّه میباشد، جمعی وافرازمحصّلین درحوزهٔ درس وی‌حاضرمی‌شدند، کتابی **محیط** نام درفقه تألیف داده و از اشعار او است :

همیشه‌چشم‌من‌مانده‌است‌درمهتاب‌روی‌تو   از آن،درپیش‌خورشیدش‌همی‌دارم‌که‌نم‌دارد

چون نام او بدست نیامد ترتیب را درمحل و موطن او رعایت‌کردیم و شاید نام او همین رضی‌الدین باشد ودرسال ۵۹۸ه قمری (ثصح) درگذشت . حاصل نوشتهٔ مجمع‌الفصحا و ریاض‌العارفین بدون ذکر اسم و زمان و تاریخ وفات اوآنکه: رضی‌الدین نیشابوری از معارف فضلا و شعرا و اکابر عرفا ، در تمامی علوم مسلّم تمام اهالی‌آن مرز و بوم بود ، مدتی مدّاحی ارسلان بن طغرل سلجوقی را نمود ، در اواخر حال بوی گلشن حقائق بمشامش رسیده در سلك عرفا و اهل حال داخل و بشیخ معین‌الدین حموی دست ارادت داد ، دراندك زمانی بمراتب عالیهٔ عرفانیّه ترقی نمود واز اشعار او است :

بتی‌که طعنه زند لعل ناب را شکرش   سه روز شدکه نمی‌یابم ازکسی‌خبرش

بباغ جویمش ایرا بباغ می‌بینم — زقد سرو و ز رخسار ارغوان اثرش
عناو انده و درد و بلا و محنت و رنج — مطولی‌است همه، لفظ عشق مختصرش
در جستن راز فلک دایره وار — بسیار بگشتیم بسر چون پرگار
درکار شکست این‌تن چون‌سوزن — درداکه نیافتیم سررشتهٔ کار

نگارنده‌گوید: وحدت و تعدّد صاحب عنوان (رضی‌الدین نیشابوری) بحسب مدلول بعضی کلمات اهل فن محل‌تردید بوده و بجهت ضیق مجال‌تحقیق مطلب را بعهدهٔ‌خود مراجعین محوّل میداریم. (ص۲۲۸۷ ج۳س و۲۳۱ ج۲مع و۱۲۶ض)

رضی‌الدین **هبةالله بن حامد** - بعنوان عمیدالرؤساء خواهدآمد.

رضی‌الدین **یوسف بن حیدره** - بعنوان رحبی مذکور شد.

رضی‌الدین **یونس بن محمد** - بعنوان اربلی مذکور شد.

رعینی[1]

رعینی **جابر بن یاسر** } وغیرایشان مصطلح‌علم رجال بوده وترجمهٔ‌حال
رعینی **حارث‌بن تبیع** } ایشان موکول بدان علم شریف است.

رعینی **قاسم بن فیره** - بعنوان شاطبی خواهدآمد.

رعینی **محمد بن شریح** - بعنوان ابن‌شریح درباب‌کنی خواهدآمد.

۱- **رعینی-** درمراصدگوید: با صیغهٔ مصغر، ناحیه‌ایست دریمن وهم قصر بزرگی‌است دریمن و یاکوهی است درآن‌که درآن‌کوه قلعه و حصاری است که‌آن را نیز بدان‌جهت ذورعین گویند. درتنقیح‌المقال ضمن‌ترجمهٔ‌حال جابر بن یاسر رعینی نقل از تاج‌العروس‌کرده وگوید: رعینی (بروزن زبیر) منسوب است بذورعین پادشاه حمیر از اولاد حرث بن عمرو بن حمیر بن سبا و ایشان‌آل ذی‌رعین هستند، رعین نیز قلعه وحصاری است دریمن و یاکوهی است درآن‌که آن قلعه درآنجا بوده است وهم ناحیهٔ دیگری‌است دریمن‌که بشعب ذی‌رعین معروف‌است باری بعضی از معروفین بهمین نسبت (رعینی) را تذکر میدهد.

رفاء[1]

رفاء — **احمد بن منیر**- درباب‌کنی بعنوان ابن‌منیر خواهدآمد.

رفاء — **سری بن احمد**- بعنوان سرّی رفاء خواهدآمد .

رفاء — **محمدبن غالب** - اندلسی رصافی ، مکنّی با بوعبدالله ، ازمشاهیر شعرای‌اندلس میباشد، اشعار لطیف دارای معانی‌ظریف می‌گفت که همهٔ آنها درالسنهٔ مردم بلاد دیگر دایر است . درحق جوانی‌که محض وانمودگریه، چشمهای خود را باآب دهانش تر و نمناك میکردگوید :

یبـل مآقـی زهرتیـه بریقـه	**و یحکی‌البکا عمداکما ابتسم‌الزهر**
و یـوهم ان‌الـدمع بل جفونه	**وهل‌عصرت یوما من‌الزجس‌الخمر**

ایضاً :

و مهفهف کالغصن الا انه	**تتحیر الالباب عند لقائـه**
اضحی ینام وقد تکلل خده	**عرقا فقلت‌الورد رش بمائـه**

درماه رمضان ۵۷۲ه قمری (ثعب) درشهر مالقه از بلاد اندلس درگذشت. رصافی‌منسوب به رصافهٔ بلنسیه یا قرطبه از بلاد اندلس میباشد و شرح‌آن در **رص** مذکور شد .

(ص ۱۱۲ ج ۲ کا)

رفاعی[2]

رفاعی — **ابراهیم بن سعیدبن طیب**- مکنّی با بواسحق، ادیب‌نحوی شاعر ماهر، از اکابر علمای علوم عربی وازشاگردان ابوسعید سیرافی

۱ـ **رفاء** - بروزن سقاء رفوگر راگویند و بعضی از معروفین بآن را می‌نگارد . در اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عبدالله بن احمد وجمعی دیگر بوده و شرح حال‌ایشان موکول بدان علم شریف است .

۲ـ **رفاعی**- بکسر اول منسوب به بنی‌رفاعة که بطنی است از زید بن جرم ازجذام از قبائل قحطانیه ، نیز یکی از بطون عذرة بن زید از قضاعة از قبائل قحطانیه ، نیز بطنی‌است از عامر بن صعصعة از قبائل عدنانیه . در تنقیح‌المقال بعد از این جمله‌که درشرح حال محمد بن ابراهیم رفاعی کوفی‌ازاصحاب‌حضرت‌صادق ع نوشته گوید: معلوم‌نیست که محمدمذکور بکدام‌یك از بطون مزبور نسبت دارد باری بعضی از موصوفین بهمن نسبت رفاعی را تذکر میدهد .

بود، کتب لغت و اکثر دواوین مختلفه را از وی استماع نمود، عاقبت بز بیدیه که مردمانش شیعی رافضی بوده‌اند رفت، با ایشان مخالطت ومصاحبت نمود، لاجرم اورا بتشیّع منسوب داشته و طریق بی‌اعتدالی پیمودند تا بسال ۴۱۱ یا ۴۲۲ هـ قمری (تیا یا تکب) بعلّت خوف از آن مردم که با وی خصومت مذهبی داشتند وفات یافت و جنازه‌اش را غیراز ابوالفتح بن مختار نحوی و ابوغالب بن بشران، کسی دیگر تشیّع ننموده و از اشعار او است :

و احبه ماکنت احسب اننی　　ابلی ببینهم فبغت و بانوا
نات المسافة فالتذکر حظهم　　منی و حظی منهم النسیان

(ص ۲۹۶ ج ۵ عن و ۱۴۴ هب و ۱۹۳ ج ۲ مه و ۱۵۴ ج ۱ جم)

رفاعی　**احمد بن عبدالرحیم** - بعنوان **صیادی** خواهد آمد.

رفاعی　**سید احمد بن علی بن احمد** - یا یحیی، رفاعیّ المسلك والطریقة، ابوالعباس الکنیة، شافعیّ المذهب، حسینی موسوی النسب که نسب او بادوازده واسطه بحضرت موسی بن جعفر ع موصول میشود، از آن رو که جدّ ششم او ابوالمکام حسن معروف برفاعه بوده اورا نیز بجهت انتساب وی رفاعی و ابن الرفاعی گویند. صاحب ترجمه از اکابر فقها و عرفا و مشایخ طریقت و مؤسّس سلسلهٔ رفاعیّه از فرق صوفیّه بوده و سلسلهٔ طریقت او با پنج واسطه بجنید بغدادی منتهی میشود، دومرتبه حایز مقام غوثیت بوده وازاین رو بعنوان و لقب ابوالعلمین نیز موصوفش مینمایند، کرامات بسیاری بدو منسوب و اعتقادکامل دربارهٔ وی دارند. از تألیفات او است :

۱- **حکم الرفاعی** ۲- **رحیق الکوثر من کلام الغوث الرفاعی الاکبر** ۳- **السر المصون** ۴- **النظام الخاص لاهل الاختصاص** که همهٔ اینها در تصوف میباشد، اوّلی وچهارمی درقاهره، دومی در بیروت وسومی درمصر چاپ شده‌اند. وی بسال ۵۷۵ یا ۵۷۸ هـ قمری (ثعه یا ثعح) در دیهی ام‌عبیده نام از ناحیهٔ بطایح، درمیان واسط و بصره که مولدش نیز آنجا بوده درگذشت، قبرش معروف و مزار فرقهٔ رفاعیّه میباشد و از او است :

اذا جن لیلی هام قلبی بذکرکم　　انوح کما ناح الحمام المطوق
وفوقی سحاب یمطرا لهم والاسی　　و تحتی بحار بالاسی تتدفق

سلوا ام عمر وکیف بات اسیرها تفك الاساری دونه وهو موثق
فلا هو مقتول ففی‌القتل راحة ولا هو ممنون علیه فیطلق

اتباع و مریدان اورا احوال عجیب وحیرت‌انگیزی منسوب دارند از قبیل بشیر درنده سوار شدن ، بتنورآتشین فرو رفتن و خاموشش‌گردانیدن ، مار را زنده خوردن یا سر آنرا با دندان‌گرفتن واز بدنش جدا ساختن . گاهی درموسم معینی سر قبر رفاعی‌حاضر میشوند ، هیزم راآتش زده و رقص‌کنان درمیان‌آن‌آتش میروند ، وبعضی‌ازایشان‌آتش را میخورند وبعضی دیگر درمیان‌آن غلطیده و خاموشش‌گردانند.

(ص ۹۷ ج ۱ فع و ۹۴۷ مط و ۲۲۹۰ ج ۳ س و۵۷ ج ۱ کا و ۱۴۲هب)

رفاعی **محمد بن ابراهیم** - موکول بعلم رجال است .

رفاعی **محمد بن عبدالله** - بعنوان مخزومی خواهدآمد .

رفعت **احمد** ، معروف برفعت، از ادبای نامی عثمانی اوائل‌قرن‌سیزدهم هجرت ومؤلف‌کتاب **لغات تاریخیه وجغرافیه** میباشدکه طی هفت مجلّد بسال ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ه قمری در استانبول چاپ و قسمت عمده ازمطالب تاریخ و جغرافیا را بترتیب حروف هجا با زبان بسیار فصیح ترکی نگارش داده است و چنانچه تحت عنوان محمدحسن‌خان ، مؤسّس دولت قاجاریه (۱۱۶۱ـ۱۱۷۲ه) نگاشته بسال ۱۲۱۲ه ق‌که سال رحلت‌آقا محمدخان قاجار و انتقال سلطنت بفتحعلی شاه میباشد در قید حیات بوده است و علی‌العجالة شرحی دیگر بدست نیامد .

(از خودآن‌کتاب استخراج شد)

رفعت **میرزا عباس** یا **محمدعباس بن‌میرزا احمد بن‌محمد بن‌علی بن‌ابراهیم**- همدانی شیروانی‌انصاری یمانی هندی ، مورّخ ادیب شاعرماهر معاصر ، درشعر برفعت تخلّص میکرده و تألیفات نفیسه دارد :

۱- **آثارالعجم** وآن‌غیرازآثارعجم فرصت‌شیرازی‌است‌که‌بهمین‌عنوان‌خواهدآمد.

۲- **تاریخ‌الائمة** ۳- **تاریخ‌افاغنة** که فارسی‌است ۴- **تاریخ‌البواهر** (یعنی اسماعیلیهٔ بهره) ، این‌کتاب نیز بفارسی‌است وعقائد اسماعیلیّه و ائمّهٔ ایشان وکیفیت دعوت ایشانرا درآن

ذکر کرده است ، نام اصلی این کتاب **قلائدالجواهر فی تاریخ البواهر** میباشد و **تاریخ نکو** نیز گویند ،آن را بنام سید محمد صدیق حسن‌خان زوج ملکهٔ بهوپال تألیف داده است **۵- تاریخ بهوپال** که فارسی است و چاپ شده وآن را نیز بنام سید محمد مذکور تألیف داده است **۶- تاریخ دکن** که همان چارچمن مذکور در زیر است **۷- تاریخ سرندیب** **۸- التاریخ النفیس** و محتمل است که همان تاریخ‌البواهر باشد **۹- تاریخ نکو** که همان تاریخ‌البواهر است **۱۰- تاریخ وقایع العثمانی مع‌الروس** که بسال ۱۳۰۴ تألیف ودرسال ۱۳۰۷ه قمری درحال‌حیات خود مؤلف چاپ‌شده‌است **۱۱- جواهرخانه** **۱۲- چارچمن** درتاریخ دکن **۱۳- قلائدالجواهر** که بنام تاریخ‌البواهر مذکور شد. وفات رفعت بعداز سال ۱۳۰۷ه قمری میباشد و سال‌آن معلوم نیست.

میرزا احمدخان همدانی شیروانی یمانی ، پدر رفعت نیز از فضلای نامی بود ، بسال ۱۲۲۰ه قمری درکلکته توطّن کرد، بسال ۱۲۵۶ه قمری(غرنو) درپونه درگذشت. سه‌کتاب: **الجوهرالوقاد، المناقب‌الحیدریة، نفحة‌الیمن** از تألیفات‌اواست وهرسه‌چاپ‌شده‌است.
(مواضع متفرقه از ذریعة)

رفیعا از عرفا و شعرای یزد میباشدکه مولدش نایین، جایگاهش‌یزد، گردشگاهش اسپهان بود، دراواخر عهد صفویه یا اوائل‌افشاریه میزیسته واز او است :

برگشتـه زایمان و بخویش‌آمده‌انـد ... پس رفته باین‌گمان کـه پیش‌آمده‌اند
این قوم‌کـه در پنـاه ریش‌آمده‌انـد ... گرگندکـه در لبـاس میش‌آمده‌انـد

نام و سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد . (ص۱۳۱ ض وغیره)

رفیعا **محمد بن حیدر** - بعنوان نایینی خواهدآمد .

رفیعا **محمد رفیع بن فرج** - بعنوان ملارفیعا خواهدآمد .

رفیع‌الدین **محمد بن حیدر** - نایینی ، بعنوان نایینی خواهدآمد .

رفیع‌الدین **محمد بن فتح‌الله** - قزوینی، بعنوان واعظ خواهدآمد.

رفیع‌الدین **محمد بن فرج -گیلانی** ، بعنوان ملارفیعا خواهدآمد .

رفیق **ملاحسین-** شاعر اصفهانی، دراواسط‌حال‌تحصیلی کرده و بغزل‌سرائی پرداخت ، باآذر (متوفی بسال ۱۱۹۵ه ق) وهاتف (متوفی بسال ۱۱۹۸ه ق) و نظائر ایشان معاصر بوده و از اوست :

بنوخط گلرخی دل‌بستم، آه‌ازحسرت‌مرغی	که در پایان‌گل، برشاخ‌گلبن‌آشیان دارد

سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .	(ص ۱۴۲ ج۲ مع)

رقاشی[1]

رقاشی **حضین بن منذر -** انصاری ، مکنّی بابوساسان ، از اصحاب‌کبار حضرت امیرالمؤمنین ع و علمدار آن‌حضرت و بسیار جلیل‌القدر بوده و یکی از هفت تن میباشدکه دربیعت آن‌حضرت باکمال متانت و استقامت ثابت‌قدم بودند ، شش تن دیگر نیز عبارتند از: سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار ، شتیره، ابوعمرهٔ انصاری و موافق‌آنچه درتنقیح‌المقال قطع‌کرده‌است نام صاحب ترجمة ، باضاد نقطه‌دار

۱ـ **رقاشی -** درتنقیح‌المقال ضمن ترجمهٔ حال حصین بن منذر رقاشی‌گوید : رقاشی (بدون ضبط حرکه) منسوب است به بنی‌رقاش‌که عنوان چهار شعبه از قبائل عرب میباشد یکی از بطون بکر بن وائل ، دیگری بطنی است از قبیلهٔ‌کلب ، سومی ازکنده ، چهارمی از ربیعة و هریك از ایشان بمادر خودکه رقاش‌نام داشته نسبت دارد. درضمن ترجمهٔ حال محمدبن دریاب رقاشی نیز بدون تعرض بحرکهٔ‌کلمه‌گویدکه نسبت‌آن به بنی‌رقاش است درسه قبیلهٔ‌کلب وکنده و بکر بن وائل‌که نسبت همهٔ‌آنها بمادر خود زن رقاش نامی میباشد ، در ربیعه نیز قبیله‌ایست معروف به بنی‌رقاش‌که اولاد مالك و زید منات پسران شیبان بن‌ذهل میباشند ومادر زید ومالك نیز رقاش دختر ضبیعة بن قیس بوده وبنام‌آن مادر معروف هستند. اما بنی‌رقاش بکربن وائل عبارت از اولاد شیبان و ذهل و حرث بن ثعلبة وغیر ایشان بوده و مادرشان دختر حرث‌بن‌عبید است واز رقاش و بنی‌رقاش‌کلب وکنده دیگر چیزی غیرازآنچه درضمن شرح حال حصین‌بن‌منذر نوشته بوده ننوشته است . فاضل محدث معاصر، درکنی و القاب‌گوید رقاش با فتح و تخفیف ، بمعنی مار، وبا تشدیدکسی راگویندکه‌کلام وگفتار خودرا رونق و زینت میدهد باری بعضی‌از معروفین بهمین نسبت (رقاشی) را تذکر میدهد.

است و بسط زاید را موکول بکتب رجالیه میداریم .

رقاشی **فضل بن عبدالصمد** - بصری، ازشعرای عهد عباسی بوده وبسهولت شعرمی گفت، بجزآل برمك بکسی نپرداخته وازدیگران بی نیاز بود ، ایشان نیز محض پاس خدمت او برسایر شعرا ترجیحش داده واشعارش را تدوین می‌نمودند و اولاد خود را برحفظ و یاد داشتن آنها برمیگماشتند ، اینك او نیز موقع حبس ایشان ، در زندان مصاحبت و منادمت ایشان میکرد وحق نعمت را بجا میآورد ، بعداز وفات ایشان نیز مراثی بسیاری گفته‌است، ازآن جمله مرثیه‌ایست که موقع مصلوبیّت فضل بن یحیی که برساقهٔ خرما بدارش کرده بودند، بعد از دیدن جنازهٔ او که برسر دار بنظرش آمدگریسته وگفته است :

اما والله لولا خوف واش — و عين للخليفة لاتنام
لطفنا حول جذعك واستلمنا — كما للناس بالحجر استلام
فما ابصرت قبلك يا ابن يحيى — حساما حتفه السيف الحسام
على اللذات والدنيا جميعاً — و دولة آل برمك السلام

رقاشی درسال دویست تمام از هجرت درگذشت .

(نی وهب وص ۸۴ ج ۲ ع و ۲۷۹ خع و ۳۴۵ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

رقی[1]

رقی **داود بن کثیر**
رقی **عبدالله**
رقی **علی بن سلیمان**
رقی **علی بن مهدی**

وغیر اینها ، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال ، مصطلح علمای رجال بوده وتحقیق‌حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است . بروجردی گوید که رُقَیّ (در اصطلاح رجالی) بضمّ اوّل و فتح

۱- **رقی** - درتنقیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ حال احمد بن علی بن مهدی برقی گوید که در بعضی ازکتب رجالیه ، عوض برقی ، رِقّی است وآن بتشدید ثانی وفتح وکسر اول منسوب به رقه میباشد که نام شهری است در قهستان و دوباغ است دربغداد که بقید صغری وکبری از همدیگر امتیاز یابند وهم شهری است درسمت غربی بغداد ونیز دیهی است دریك فرسخی همین شهر درسمت غربی انبار که ییلاق آل منذر ملوك عراق و تفرج گاه هرون عباسی بوده ولفظ رقه درصورت نبودن قرینه راجع بهمین است .

ثانی و تشدیدآخر، داود بن‌کثیر میباشد .

رقی **محمد بن خلیل** - مکنّی بابوبکر، از اساتید و اکابر اطبّاکه با مقتدر و قاهر عباسی (۲۹۵_۳۲۲ه قمری) معاصر بود ، رسائل حنین بن اسحق و بیشترکتابهای اورا شرح و رموزات آنها را حلّ و **رساله‌ای درمنافع تریاق‌فاروق** نوشته وسال وفاتش بدست نیامد. (ص ۶۶ ج ۱۱ عن وغیره)

رقی **محمد بن فضل**- شرح حالش موکول بکتب رجالیّه است .

رکاب‌سالار **علی‌بن‌اسمعیل** - بعنوان علم‌الدین خواهدآمد .

رکنای‌کاشانی **مسعودبن حکیم نظام‌الدین**- بعنوان مسیح خواهدآمد .

رکن‌الاسلام **عبدالله بن یوسف** - بعنوان جوینی مذکور شد .

رکن‌الدولة **حسن بن بویه** - ازحکّام دیالمه‌بوده ودرخاتمهٔ باب‌کنی درتحت عنوان‌آل‌بویه اشاره خواهد شد .

رکن‌الدین **ابراهیم بن محمد** - بعنوان اسفراینی مذکور شد.

رکن‌الدین **ابوبکرتایبادی** - بهمین عنوان ابوبکر تایبادی در باب کنی خواهدآمد .

رکن‌الدین **ابوالفضل عراقی بن محمد بن عراقی**- بعنوان طاوسی‌خواهدآمد.

رکن‌الدین **احمد بن محمد بن احمد** - بعنوان علاءالدولة خواهدآمد .

رکن‌الدین **حسن بن محمد**- بعنوان ابن‌شرفشاه درباب‌کنی خواهدآمد.

رکن‌الدین **صائن** - بعنوان صائن رکن‌الدین خواهدآمد.

رکن‌الدین **محمد** - بعنوان سمرقندی محمد خواهدآمد.

رکن‌الدین **محمد بن علی بن محمد** - بعنوان جرجانی خواهدآمد.

رکن‌الدین **محمدبن محرز**- بعنوان وهرانی خواهدآمد .

رکن‌الدین **محمدبن محمد**- بعنوان عمیدی خواهدآمد .

رکن‌الدین **مسعود بن حکیم**- بعنوان مسیح خواهدآمد.

رماحی دراصطلاح رجالی ، **اسمعیل بن نجیح** وشرح حالش موکول بدان علم شریف است. درتنقیح گوید ، بکسر اوّل ، جمع رمح بمعنی نیزه است که اسمعیل شغل ساختن یا فروختن نیزه را داشته است و بفتح اوّل ، یکی از بطون قبیلهٔ کلب و بضمّ آن کوهی است درنجد و موضعی است از بلاد یمن .

رمادی **یوسف بن هارون** - کندی‌القبیلة،ابوبکرالکنیة،رمادیّ الشهرة، قرطبیّ الموطن والمدفن ، از مشاهیر شعرای اندلس میباشد ، اشعار او بسیار و مقبول عامّه و خاصّه و ازآن‌جمله است‌که در وصف باغ گفته :

روض تعاهده السحاب کأنه **متعاهد من عهد اسمعیل**
قسه الی‌الاعراب تعلم انه **اولی من‌الاعراب بالتفضیل**
حازت قبائلهم لغات فرقت **فیهم و حاز لغات‌کل قبیل**

نیز دربارهٔ جوانی نصرانی ، **نُصَیْر** (بروزن‌کمیل) نامی‌که بیش از حد مجذوبش بوده اشعار طریفهٔ بسیاری سروده و ازآن‌جمله است :

ادرالکاس یا نصیر وهات **ان هذاالنهار من حسناتی**
بابی غرة تری‌الشخص فیها **فی‌صفاء اصفی من‌المرآت**
تبصرالناس‌حولهافی‌ازدحام **کازدحام الحجیج فی‌عرفات**
هاتها یانصیر انا اجتمعنا **بقلوب فی‌الدین مختلفات**
لومضی‌الوقت‌دون‌راح‌وقصف **لعددنا هذا من‌السیئات**

رمادی بامتنبّی معاصر بود، ازکثرت‌مهارت‌که درفنون‌شعری داشته میگفتندکه شعر باکنده فتح شده وهم باکنده ختم‌گردید ، همانا مراد از اوّلی امرؤالقیس وازدویمی نیزمتنبی و همین رمادی است. نیز درحق‌جوانی الثغ‌که مخرج حرف رای بی‌نقطه را نداشته‌گوید:

لاالراء تطمع فی‌الوصال ولا انا **الهجر یجمعنا و نحن سواء**
فاذا خلوت کتبتها فی‌راحتی **و بکیت منتحبا انا والراء**

رمادی ، بفتح اوّل منسوب به رماده است . ابن‌خلّکان از بعضی کتابهای یاقوت حموی

نقل کرده که یوسف بن هارون منسوب به رمادهٔ مغرب است که شهری است از بلاد مغرب زمین. رمادی بسال ۴۰۳ﻫ قمری (تج) درقرطبه درحال فقر وپریشانی وبی‌چیزی درگذشته و درمقبرهٔ کلع نامی مدفون گردید. (ص ۶۲ ج ۲۰ جم و۵۹۵ ج ۲ کا وغیره)

رمانی[1]

رمانی **احمد بن علی بن محمد** - در باب کنی بعنوان ابن الشرابی خواهد آمد.

رمانی **احمد بن محمد بن مسلمة** - مصطلح علم رجال بوده و رجوع بدان علم شود.

رمانی **علی بن عبدالله بن محمد بن رمان** - تونسی نحوی قاری، ازفضلای قرن هفتم هجرت و از تلامذهٔ ابن‌عصفور (متوفّی درحدود سال ۶۶۵ﻫ قمری) بود، محمد بن محمود معروف بابن نجّار (متوفّی بسال ۶۴۳ﻫ ق) نیز از وی روایت می‌نماید و مشخّص دیگری از سال وفات وغیره بدست نیامد.

(سطر۴ ص ۴۸۱ت)

رمانی **علی بن عیسی بن عبدالله** - چنانچه در روضات‌الجنّات نوشته، یا **علی بن عیسی بن علی بن عبدالله** چنانچه درمعجم‌الادباء ووفیات‌الاعیان است (ظاهراً نوشتهٔ روضات من باب نسبت بجدّ میباشدکه عیسی را بجدّش عبدالله نسبت داده است) از ائمهٔ علوم عربیّه و ادبیّه، نحوی متبحّر، استاد متمهّر، نامش مشهور، درتمامی کتب ادبیّه مذکور، علاوه برفنون ادبیّه درفقه و علوم قرآنیّه وکلام معتزله وبسیاری ازعلوم متداوله خبیر وازمشاهیر متکلّمین معتزله میباشد. تمامی مراتب علمیّه را باورع و تقوی و دیانت و عفّت و نظافت و فصاحت توأم ساخت، با ابوالحسن وراق و ابن‌الرمانی معروف بود چنانچه بجهت تلمّذ ابن‌الاخشید متکلّم معتزلی، باهم‌مذهب

۱- **رمانی**- ابن‌خلکان، ضمن شرح حال علی بن عیسی نحوی رمانی گوید که رمانی، با ضم و تشدید، ممکن است منسوب به رمان (بمعنی انار) و بیع و فروش آن باشد وممکن‌است بقصر رمان که قصری است معروف در اوسط منتسب باشد. درمراصد نیز گوید رمان قصری است درنواحی واسط. ما دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت رمانی را تذکرمیدهیم وشاید بعضی از ایشان را رمانی گفتن بجهت انتساب بجد رمان نام خود باشد چنانچه معلوم خواهد شد.

بودن او، باخشیدی نیز مشهور و بیشتر از همه معروف به رمانی میباشد، رمانی، فنون ادبیّه را از زجاج، ابوبکر بن درید، ابوبکر بن سراج اخذکرد، درطبقهٔ ابوسعید سیرافی و ابوعلی‌فارسی‌بود، درحل مشکلات و ایضاح معضلات بی‌نظیر وابوالقاسم‌تنوخی و ابومحمد جوهری از شاگردان وی میباشند. تنوخی‌گوید، ازکسانی‌که ازفرقهٔ‌معتزله در زمان ما حضرت علی علیه‌السلام را بعدازحضرت رسالت افضل تمامی مردم دانند علی بن عیسی نحوی معروف بابن‌الرمانی است. رمانی در نحو و لغت و نجوم و فقه وکلام معتزله مصنّفات بسیاری دارد:

۱- الاشتقاق‌الصغیر ۲- الاشتقاق‌الکبیر ۳- اعجازالقرآن ۴- الالفات‌فی‌القرآن ۵- الالفاظ‌المترادفةاوالمتقاربةالمعنی که درقاهره‌چاپ‌شده **۶- الایجاز** درنحو **۷- التصریف ۸- تفسیرالقرآن المجید ۹- الحدود الاصغر ۱۰- الحدود الاکبر ۱۱- شرح اصول ابن‌السراج ۱۲- شرح‌الالف واللام للمازنی ۱۳- شرح‌کتاب سیبویه ۱۴- شرح الصفات ۱۵- شرح‌مختصرالجرمی ۱۶- شرح‌الموجز للمبرد ۱۷- شرح معانی‌الزجاج ۱۸- شرح المقتضب ۱۹- شرح‌الموجزلابن‌السراج ۲۰- المسائل‌المفردات‌من‌کتاب‌سیبویه ۲۱- معانی الحروف ۲۲- الهجاء** وغیر اینها. رمانی شب یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی سال ۳۸۴ ویا۳۸۲ه قمری وفات‌یافت و ولادتش‌درسال۲۷۶ه ق است و رجوع بسری‌رفاء هم‌نمایند.

(ص۴۸۰ت‌و۱۴۳هب و۷۹ج۵مه و۳۵۹ج۱کا و۷۳ج۱۴جم‌و۱۶ج۱۲تاریخ‌بغداد وغیره)

رمانی **عمر ابوحفص**

رمانی **هاشم**

رمانی **هیثم‌بن‌عبدالله**

وغیرایشان‌که مصطلح‌علمای‌رجال‌است شرح حال‌ایشان‌را موکول‌بکتب‌رجالیّه میداریم.

رمزی **محمد هادی بن حاج حبیب‌الله** - کاشانی، بنوشتهٔ‌تذکرهٔ‌نصرآبادی که معاصرش‌بوده ازشعرای اواخر قرن یازدهم هجری میباشد و اوائل قرن دوازدهم را نیزدیده‌است، درکمال‌پریشانی، طبعی‌توانا داشت‌چنانچه‌هرلطیفه و مثلی راکه بنظرش میرسیدآنرا موزون میکرد و هرمثلی راکه مذکور می‌شد از شعر خود استشهاد می‌نمود و درموقع تألیف تذکرهٔ نصرآبادی درقید حیات ودر اصفهان بوده و از او است:

رمزی زکریم اگر خبردار شوی — از بهر عطای او گنه‌کار شوی

جز آنکه کنی گناه و احسان خواهی | مستوجب رحمت بچه کردار شوی

ایضاً :

آنم که نه حاصلی نه کشتی دارم | نه کار بکار خوب و زشتی دارم
از من همه میرمند یاران وطن | در دوزخم و طرفه بهشتی دارم

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۷۳ تذکرهٔ نصرآبادی)

رملی[1]

رملی **شیخ ابراهیم** - بعنوان تشبیلی نگارش دادیم.

رملی **احمد بن احمد بن حمزهٔ مصری** - انصاری شافعی، مکنّی با بوالعباس، ملقّب بشهاب الدین ، از اکابر علمای شافعیّهٔ اواسط قرن دهم هجرت واز تلامذهٔ قاضی زکریّا بود ، از طرف استاد مذکور خود در تدریس و فتوی و اصلاح کتابهای او در حیات و مماتش اجازه داشت ، تمامی علمای شافعیّهٔ وقت ، تلامذهٔ وی بودند ، ریاست مذهبی و علوم شرعیّهٔ مصر بدو منتهی گردیده و از تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ شرح روض المطالب** در فقه شافعی که در مصر چاپ شده است ۲- **شرح صفوة الزبد** درفقه ۳- **شرح منظومة الستین مسئلة** درفقه حنفی ۴- **فتح الجواد بشرح منظومة ابن العماد فی المعفوات** که در قاهره چاپ شده است وغیر اینها . وی بسال ۹۵۷ھ قمری (ظنز) درقاهره درگذشت . (ص ۹۵۰ مط)

رملی **احمد بن حسین بن حسن** - بن علی بن یوسف بن علی بن ارسلان، رملیّ البلدة ، ابوالعباس الکنیة ، کنانی القبیلة ، شافعیّ المذهب، شهاب الدین اللّقب ، از فقهای شافعیّه بود ، از قلقشندی آتی الترجمة تفقّه نمود ، از سراج الدین بلقینی آتی الترجمة نیز اخذ مراتب علمیّه کرد، درجامع رمله مشغول تدریس

---

[1] - **رملی** - بفتح اول وسکون ثانی، منسوب برمل میباشد که بنوشتهٔ مراصد نام موضعی است، یا برمله نسبت دارد که شهری است درفلسطین درچهارفرسنگی بیت المقدس که قصبهٔ فلسطین و منزل گاه مسلمین بوده است و بعضی از منسوبین آن را تذکر میدهد .

و فتوی شد ، عاقبت همهٔ آنها را ترك كرده و برقدس شريف رفت ، در زاويهٔ ختنيه پشت قبلهٔ مسجد اقصی اقامت گزید ، دل از خلق برتافته و بسوی حق تعالی مصروف داشت . كتابهائی درفقه ونحو وغیرها تألیف داد كه از آن جمله است: كتاب **الزبد** وآن منظومه ایست در توحید و تصوّف وفقه وشافعی و اوّل آن این است، **الحمدلله ذی الجلال و شارع الحرام والحلال** كه درمصر و قاهره و بمبئی و جاوه چاپ شده است . احمد بسال ۸۴۴ه قمری (ضمد) در همان زاويهٔ ختنيه در شصت و نه يا هفتاد و يك سالگی درگذشت .

(ص۹۵۲ مط)

رملی

احمد بن یحیی بن جلاء - رملی ، معروف بابوالجلاء ، مكنّی بابوعبدالله ، از مشاهیر عرفا و از مریدان شیخ ابوتراب نخشبی متوفی بسال ۲۴۵ه ق (رمه) میباشد ، بصحبت ذوالنّون مصری سالف الترجمة نیز رسیده و ازسخنان او است : زاهد آن است كه مدح وذم درنظرش یكسان باشد . بعضی از اهل فنّ گوید كه درتمامی شام و حجاز وعراق و حلب مانند اورا ندیدم، دیگری گوید كه در تمامی دنیا سه تن از ائمهٔ صوفیّه میباشند كه چهارمی ندارند ابوعثمان درنیشابور، جنید دربغداد، ابن الجلاء درشام . صریح كلام تاریخ بغداد آنكه، جلاء ، نام یا لقب جدّ احمد نیست بلكه لقب پدرش یحیی است. احمد روز شنبه دوازدهم رجب ۳۰۶ه قمری (شو) درگذشت . (ص۴۳۲ ج۲مه و۲۱۳ ج۵ تاریخ بغداد)

رملی

خیرالدین بن احمد- بن احمد بن نورالدین علی ایّوبی فاروقی حنفی ، شیخ الاسلام وفقیه نعمانیین بود ، دربدایت حال ازمولد خود رملهٔ فلسطین بمصر رفت ومدتی درآنجا اقامت كرد، عاقبت باز برمله برگشته ومرجع كل بود ، ازبلاد بعیده برای اخذ مراتب علمیّه وكسب اجازه از وی، بسوی او میرفتند. كتاب **الفتاوی الخیریة لنفع البریة** درفقه حنفی از او است كه در استانبول و مصر و قاهره چاپ شده است . خیرالدین، بسال۱۰۸۱ه قمری (غفا) درنود سالگی درگذشت. پسرش نجم الدین رملی نیز از فضلای وقت خود بود ،كتاب **نزهة النواظر علی الاشباه والنظائر**

درفقه حنفی از او است ، این کتاب شرح کتاب اشباه و نظائر ابن‌نجیم مصری است ، در لکناو و استانبول ، باکتاب غمز عیون‌البصائر احمد بن محمد حموی حنفی در یکجا چاپ شده‌اند و تاریخ وفات نجم‌الدین بدست نیامد. (ص ۹۵۱ و ۹۵۳ مط)

رملی **محمد بن احمد** - بعنوان شافعی صغیر خواهدآمد.

رملی **محمود بن حسین**- بعنوان کشاجم خواهدآمد .

رملی **نجم‌الدین بن خیرالدین** - درضمن‌شرح‌حال‌پدرش‌رملی‌خیرالدین مذکور شد .

رندجی لقب **حسین بن ابی‌العلاء** میباشدکه شرح حالش درکتب رجالیّه است . در تنقیح‌المقال گوید : رندج زاج ویا چرمی‌است سیاه ، یا رنگ سیاهی است که‌کفش و موزه را بدان رنگ‌کنند و رندجی فروشنده یا سازندهٔ رندج راگویند . دراکثر نسخ زندجی‌است‌که اوّل‌آن حرف زای بانقطه بوده ونسبت‌آن بغیرقیاس ، به دیهی زندجان نامی از دیهات ترمد از بلاد ماوراءالنهر میباشد ومقتضای قیاس زندجانی‌گفتن است ویا خود منسوب بزندج است‌که نوعی از لباس بوده و حسین مذکور بافنده ویا فروشندهٔ‌آن بوده است .

رندی **محمد بن ابراهیم** - بعنوان ابن‌عباد درباب‌کنی خواهدآمد.

رواجنی[1]

رواجنی **سالم بن سلمه**
رواجنی **عباد بن یعقوب**
} وغیرایشان مصطلح‌علمای رجال‌بوده وشرح‌حال ایشان را موکول بدان علم شریف میدارد .

رواس **سید محمد مهدی بن علی** - رفاعی‌حسینی‌بغدادی‌صیّادی، مشهور برواس ، ملقّب به بهاءالدین ، از افاضل عرفای قرن سیزدهم هجرت میباشدکه بعداز پدرش درسیزده سالگی بحجاز رفت، درمکّه ومدینه بتحصیلات

۱ــ **رواجنی**- بفتح اول وکسررابع، باتخفیف واو، منسوب برواجن میباشدکه‌یکی‌از بطون قبائل عرب است .

علمیّه آغاز کرد ، درهیجده سالگی برای تکمیل مراتب علمیّه بمصر رهسپار شد، احکام شریعت وفنون متنوّعه را ازمشایخ ازهر فراگرفت تا بفاصلهٔ سیزده سال (درسال ۱۲۵۱) از مصر بعراق رفت ، دربغداد اقامت گزیده و طریقت رفاعیّه از طرق صوفیّه را ستود ، بعد ازآن ببلاد حمص و حماة و شام و هند و سند وبلاد فارس و قسطنطنیّه و روم ایلی وآناطولی مسافرتها کرد، عاقبت باز ببغداد آمده و درسال ۱۲۸۷ھ قمری (غرفز) درشصت و هفت سالگی درآنجا درگذشت . از تألیفات او است :

۱- **الحکم المهدویة الملتقطة من درر الامدادات النبویة** ۲- **رفرف العنایة** هردو درتصوف ۳- **مشکاة الیقین ومحجة المتقین** که دیوان او است ، اوّلی در بیروت، دومی درمصر و سومی درقاهره چاپ شده‌اند . (ص۹۵۷مط)

رواسی درتنقیح المقال ضمن ترجمهٔ حال **افلح بن حمید** گوید : روّاسی با فتح و تشدید، شخص بزرگ سر راگویند واز ازهری نقل کرده که افلح مذکور منسوب بقبیلهٔ رواس است و بنی‌رواس (بضمّ رأ) قبیله‌ایست ازبطن‌عامر بن صعصعة که عبارت‌از نسل و خانوادهٔ رواس بن حارث بن‌کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة میباشد. بالجمله لفظ رواسی دراصطلاح رجالی، عبارت‌از افلح بن حمید، جراح بن ملیح ، جعفر بن عثمان، جمیل وجهم بن حکیم ، حسین بن عثمان، حماد بن‌عثمان، محمد بن حسن ابی‌ساره ، مسعر بن‌کدام و پدرش و جمعی دیگر بوده وشرح‌حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است . بنوشتهٔ بعضی‌ازعلمای رجال، لفظ رواسی درصورت‌نبودن قرینه راجع به **محمد بن حسن** مذکور است وما نیز شرح حال اجمالی اورا در باب‌کنی تحت عنوان **ابن‌ابی‌ساره** نگارش خواهیم داد .

روانی **حمران بن‌اعین**- مصطلح‌رجال بوده ورجوع بدان‌علم‌شریف نمایند.

رؤبة **بن‌ابی‌الشعثاء** یا **ابی‌الشعیا** یا **ابی‌هریره**، **عبدالله عجاج**- بن رؤبة بن اسد بن صخر بن‌کنیف بن عمیرهٔ بصری تمیمی سعیدی، مکنّی بابومحمد ، از جملهٔ تابعین بوده و هردو دولت بنی‌امیّه و بنی‌عبّاس را درك‌کرده است،

مثل پدرش عجاج ازمشاهیر شعرا وهردو در رجزگوئی معروف هستند، اشعار ایشان در مصنّفات اجلّه خصوصاً درمجمع‌البیان طبرسی مذکور و مورد استشهاد و تمثل میباشد و هریکی دیوانی داردکه تمامی اشعارش از قبیل رجز است . رؤبة درلغت‌بصیر و بغریب و وحشی و مأنوس‌آن احاطهٔ تمام داشته و مقیم بصره بود تا موقع قیام ابراهیم‌بن عبدالله بن‌حسن مثنّی (که باابوجعفرمنصورخروج کرده‌بود) ازخوف فتنه به بادیه رفت وبمجرّد رسیدن بناحیه‌ای‌که منظور نظرش بوده بسال۱۴۵ه قمری (قمه) در همانجا درگذشت .

در وفیات‌الاعیان‌گویدکه رؤبة موش میخورده و بهمین جهت ملامتش‌کردندگفت موش ازاین‌مرغهای‌خانگی‌شما نظیف‌تر است‌که‌آنها قاذورات ونجاست‌انسانیرا میخورند لکن موش ،گندم پاك ومغز حبوبات را میخورد واز اشعار رؤبة است :

رسم عفاه‌الدهر طولا فانمحی قد کاد من طول‌البلی ان‌یمسحا

این شعر درکتب عربیّه از شواهد دخول **ان‌ناصبه** برخبر**کاد** است‌کـه‌گاهی بآن نیز مثل خبرعسی داخل میشود ونیز از اشعار رؤبة است :

ایهـاالشامت المعیر بـالشیـ ب اقلن بـالشباب افتخـارا
قد لبست‌الشباب غضا طریفا فوجدت الشباب ثوبا معارا

نیز از او است :

من یك ذابت‌فیذابتی مقیظ مصیف مشتـی
اخذته من نعجات ست

رؤبة از ابوهریره و نسابهٔ بکری روایت‌کرده و ابوعبیده معمّر بن مثنی و جمعی دیگر نیز از وی روایت میکنند . رُؤبَه ، بضمّ اوّل و سکون ثانی میباشد (کـه حرف همزه است) ودراینجانوشتن شرح‌حال‌او فقط بملاحظهٔ ظاهررسم‌خطاست‌که با واوش‌مینویسند وچنانچه مذکور داشتیم نام پدرش عبدالله ، مکنّی باابوهریره یا ابوالشعثا بوده وعجاج نیز (بروزن عطّار) لقب عبدالله میباشد ، این است‌که دراکثر موارد رؤبة بن عجاج بن رؤبة نوشته و اسم پدرش را حذف می‌کنند و با لقبش مذکور دارند. چنانچه اشاره شد عجاج نیز شاعری‌بوده معروف ، دیوان شعری هم داشته ومثل پسرش رؤبة ازمخضرمین

دولتین بنی‌امیّه و بنی‌عباس بوده و زمان وفاتش بدست نیامد. دیوان رؤبة وعجاج بسال ۱۹۰۳م درضمن مجموعهٔ اشعار عرب در برلین چاپ شده است.

(ص ۱۴۹ ج جم و ۲۸۱ت و ۲۰۶کا و ۹۵۵ و ۱۳۱۱ مط)

روحانی **میرزاعلی-** شیرازی، پسر میرزا عبدالوهاب یزدانی آتی‌الترجمة، ابن‌وصال شیرازی آتی‌الترجمة، متوفی بسال ۱۲۶۲ھ قمری از شعرای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد، در زمان تألیف آثار عجم که بسال ۱۳۱۳ھ قمری بپایان رسیده درقید حیات بوده و از اشعار اوست:

پنهان بزیر زلف چو رخسار میکنی — روز مرا سیه چو شب تار میکنی

شب عهد میکنی که دهی بوسه‌ام بروز — چون روز یادت آورم انکار میکنی

از هجر نقطهٔ دهن خویشتن مرا — سرگشته تا بچند چو پرگار میکنی

سال وفات خود روحانی بدست نیامد. (ص۳۶۴عم)

روحی **ابوبکر بن علی-** سمرقندی، از فحول شعرا بود، طریقهٔ سخن را از رشید وطوط سالف‌الترجمهٔ متوفی در اواسط قرن ششم هجرت یادگرفت، نخست مدّاح غزنویان بود و درمجلس ایشان بسر می‌برد، عاقبت ترك مدّاحی کرده و قدم در دایرهٔ سلوك گذاشت واز او است:

مرد آزاده بگیتی نکند میل سه‌کار — تا همه عمر، زآفت بسلامت باشد

زن نگیرد اگرش دختر قیصر بدهند — وام نستاند اگر وعده قیامت باشد

نرود بردر ارباب سخا بهر طمع — همه گر حاتم‌طائی بسخاوت باشد

سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص ۳۳۱ ریاض‌العارفین)

روحی **شیخ اجل، حسین بن روح بن ابی‌بحر-** روحی بحری نوبختی، مکنّی بابوالقاسم، سیّمین نوّاب اربعه و وکلا و سفرای خاص حضرت ولی‌عصر حجةالله‌الکبری عجل‌الله فرجه میباشدکه درزمان غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹ھ ق) واسطه، مابین شیعه وآستان ملایك پاسبان‌آن خلیفةالرحمن بوده‌اند. حسین بعداز وفات محمد بن عثمان بن سعید، سفیر دوم‌آن‌حضرت درسال۳۰۴یا۳۰۵ھ قمری

بشرف سفارت خاصّه مشرّف شد چنانچه محمد، حین وفات‌خود درپاسخ‌استفسارحاضرین از وکیل خاص ناحیهٔ مقدّسه فرمود اینك ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی‌بحرنوبختی قائم‌مقام من بوده و درمیان شما و حضرت صاحب‌الامر سفیر و وکیل‌آن‌حضرت و ثقة و امین است ، در امورات خودتان بدو مراجعه‌کرده و درمهمّات بدو اعتمادکنید . من از طرف‌آن‌حضرت مأمور بدین بودم و تبلیغ رسالت‌کردم . حسین بن روح ، نزد عامّه و خاصّه اعقل و داناترین مردم بوده و **کتاب‌التأدیب** از او است، درماه شعبان ۳۲۶ه قمری (شکو) وفات یافت و بامر حضرت صاحب‌الامر عجل‌الله فرجه علی بن محمد سمری را (که شرح حالش بعنوان سمری خواهدآمد) بسفارت منسوب داشت . قبر حسین‌بن‌روح دربغداد مشهور و درتمامی عمرخود باتمام تقیه میگذرانیده است . **این نگارنده** درباب حسین در تاریخ وفاتش گفته‌ام :

ثم ابن روح‌الحسین‌البحری   **قدکبرالقبض جلیل‌القدر**

جملهٔ **قدکبر** = ۳۲۶. (کتب غیبت و رجال)

رودباری   **احمد بن عطا** - بعنوان ابوعبدالله درباب‌کنی خواهدآمد .

رودباری   **احمد بن محمد** - بعنوان ابوعلی خواهدآمد .

رودکی   **محمد** یا **عبدالله** یا **جعفر بن‌محمد**- بخارائی‌نسفی، مکنّی بابوالحسن یاابوعبدالله، ازنامداران شعرای ایرانی میباشدکه ازگاه‌کودکی نابینا بود ، درهشت سالگی قرآن مجید را حفظ‌کرد ، باآن‌حال نابینائی بکسب‌کمال اشتغال جست ، درتحصیل فضل و هنر و فنون ادب رنج و تعب برد تاآنکه در بینش و دانش شهرهٔ‌آفاق شد ، بویژه درفنّ موسیقی دستی توانا داشت وگویند برباربد و نکیسا که دراین فنّ معروف جهان هستند برتری یافت ، اشعار او درنهایت فصاحت و بلاغت بوده بلکه بزعم بعضی ، درعرب و عجم نظیری نداشته است وگاهی بسلطان‌الشعراء نیز موصوفش دارند . معروف بلخی‌گوید :

از رودکی شنیدم سلطان شاعران   کاندر جهان بکس مگر و جز بفاطمی

اشعارش باآن‌همه فصاحت و بلاغت بسیار و بکثرت و زیادتی شعر درنهایت اشتهاربود. نقل است‌که رشیدی شاعر عدهٔ اشعار اورا تا یك میلیون و سیصد هزار بشمارآورده است چنانکه‌گوید :

گر سری یابد بعالم‌کس به نیکو شاعری — رودکـی را برسران شاعران بـاشد سری

شعر اورا من شمردم سیزده ره صد هزار — هم فزون‌آید اگرچون‌آنکه باید بشمری

لکن ازاین اشعار زیاد، بسیار اندکی بدست‌آمده‌است‌که بدو منسوب دارند بلکه اکثر آنها درنتیجهٔ انقلابات زمان ازمیان رفته وآنچه باقی‌مانده نوعاً با اشعار حکیم قطران تبریزی‌که صد و اند سال بعداز او میزیسته مشتبه‌گردیده است . رودکی ، مدّاح امیر نصرالدین بن احمدبن اسمعیل سامانی وندیم ومقرّب درگاه وی ، همواره مشمول‌عنایات ملوکانه بود ، بامرآن شاه والاجاه و وزیرکبیرش ابوالفضل بلعمی ، بنظم کلیله و دمنه پرداخت ، چنانچه کسی‌آن‌کتاب را میخوانده رودکی هم بنظمش می‌آورده است . فردوسی‌گوید :

گذارنـده را پیش بنشاندنـد — همه نامه بررودکی خواندند

بپیوست گویـا پـراکنـده را — بسفت این چنین درآگنده را

دراثر همین نظم‌کلیله ، بیش ازپیش مورد توجهات شاهانه شد ، بصله و انعامات بسیاری نایل‌گردید، عاقبت، ثروت‌او بحدی رسیدکه‌گویند**(والعهدةعلیهم)** دویست‌غلام زرّین‌کمر داشته و چهارصد شتر، بنه و ساز سفر اورا نقل میداد ، معزّی و امیرعنصری باآن همه شوکت امیرانه‌که در زمان خود داشته‌اند درحسرت سامان وثروت وی بوده‌اند. درچهار مقالهٔ عروضی ، بعداز تلخیص این نگارنده‌گوید: درعهد نصر بن احمد سامانی‌که اوج دولت‌آل‌سامان بوده و اسباب تمتّع و ترفع درغایت ساختگی و لشکر جرّار و بندگان فرمانبردار و خزائن‌آراسته بود اینك زمستان در دارالملك خود (بخارا) و تابستان در سمرقند ویاشهری‌دیگر از بلادخراسان‌اقامت‌کردی تاآنکه درهری وبادغیس‌که‌خرّم‌ترین چراخوارهـای خراسان و عراق و بعضی از بلاد دیگرکـه نارنج و ترنج و مشمومات و

میوه‌جات‌گوناگون و نعمتهای رنگارنگ وتمامی وسائل‌آسایش لشگریان فراهم وهمه چیز فراوان و ارزان بود با تمامی لشگریان درتمامی فصول سال متنعّم و برخوردار و از نعیم جوانی بهره‌ور بود ، بهمین جهت در مراجعت بدارالملك (بخارا) با مسامحه گذرانده و هرفصلی بفصل دیگر میانداخت . چون ملك بی‌خصم ، جهان‌آباد ، لشگر فرمانبردار ، روزگار مساعد و بخت موافق بود اینك چهار سال بدین منوال گذرانیدند تاآنکه ارکان دولت و لشگریان ، ملول و دلتنگ وآرزومند خانمان و وطن و اهل و عیال خودشان بوده لکن شاه را همچنان ساکن دیدندکه هوای هری درسر وعشق هری در دل داشته و دراثنای سخن‌آنرا ببهشت ترجیح دادی ، دانستندکه سرآن داردکه‌آن تابستان نیز درهری باشد پس سران لشکر بنزد رودکی‌که محتشم‌تر ومقبول‌القول‌تر از دیگر ندمای شاه بوده رفته و بعد از اظهار اشتیاق بخارا و فرزندان و خاندان‌شان ، پنجهزار دینار (اشرفی طلای هیجده‌نخودی) وعده‌اش کردند صنعتی بکندکه شاه ازآنجا بسمت بخارا حرکت نماید ، رودکی نیز قبول‌کرد ، قصیده‌ای‌گفته و علی‌الصباح خدمت شاه رفت ، بجای خویش بنشست ، بعداز نوای مطربان ، چنگ برگرفت وبخواندن‌آن قصیده درپردهٔ عشاق‌آغازکرد واز ابیات همان قصیده است :

بوی جوی مولیان‌آید همی — یاد یار مهربان‌آید همی
ریگ‌آمون با درشتیهای او — زیر پا چون پرنیان‌آید همی
ریگ‌آموی و درشتی راه او — زیرپایم‌پرنیان‌آید همی(خ‌ل)
آب‌جیحون‌از نشاطروی‌اوست — خنك مارا تا میان‌آید همی
ای بخارا شادباش و شادزی — شاه برتو میهمان‌آید همی
میر ماهست و بخاراآسمان — ماه سوی آسمان‌آید همی
میر سرو است وبخارا بوستان — سرو سوی بوستان‌آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید امیر چنان متأثرگشت‌که از تخت فرودآمده و بی‌موزه پا در رکاب‌خنك نوبتي‌آورده و روی ببخارا نهاد چنانچه راتین وموزه تا دوفرسنگ درپی

امیر ببروته بردند وآنجا درپای کرده و تا بخارا هیچ‌جا عنان باز نگرفت و رودکی آن پنجهزار دینار را مضاعف ازلشگریان بستاد وچون رودکی دراین نوبت بسمرقند رسید چهارصد شتر زیر بنهٔ او بود والحق بدین تجمّل ارزانی بودکه هنوز این قصیده راکسی جواب نگفته‌است ازلطیف طبعان عجم یکی امیرالشعراء معزّی بودکه شعر او درطراوت بغایت است ودر روانی و عذوبت بینهایت. زین‌الملك ابوسعید هندو از وی درخواست کردکه‌آن قصیده‌را جواب بگوید گفت نتوانم عاقبت دراثر اصرار چند بیتی گفت که یکی ازآنها این است :

رستم از مازندران آید همی   وین ملك ازاصفهان آید همی

همهٔ خردمندان دانندکه میان این سخن وآن سخن چه‌تفاوت‌است وکه تواند بدین‌عذبی که او (رودکی) دراین قصیده درمدح گفته سخن راند :

آفرین و مدح سودآید همی   گر بگنج‌اندر زبان‌آید همی

دراین بیت هفت صنعت از محاسن بدیعیّه است مطابق و متضّاد ومردف وبیان مساوات و عذوبت و فصاحت و جزالت و هراستادی‌که درعلم شعر تبحّری دارد چون‌اندکی تفکر کند داندکه من دراین مصیبم ، در اینجاکلام چهار مقالهٔ عروضی ملخصا بپایان رسید و از ابیات همین قصیده غیراز این هفت بیت‌که از چهارمقاله نقل شده بیت دیگری پیدا نکردیم و نیز از اشعار او است‌که درنصیحت‌گفته است :

زمانه پندی آزادوار داد مرا   زمانه را چونکو بنگری همه‌پنداست

بروز نیك‌کسان‌گفت غم مخور زنهار   بساکسان‌که بروز توآرزومند است

نیز از او است :

زلف تراجیم‌که کردآن‌که او   خال ترا نقطهٔ‌آن جیم‌کرد

از دهن تنگ توگویدکسی   دانککی نار بدو نیم‌کرد

کتاب **تاج‌المصادر** درلغت فرس از او است و**دیوانی** مشتمل بر۱۱۵۴ بیت نیز بسال۱۳۱۵ه قمری در تهران بنام رودکی چاپ سنگی شده است .

رودکی گفتن صاحب ترجمة، بجهت انتساب او بدیهی رودك نام ازدیهات سمرقند یا بخارا میباشد که تولدش درآنجا بوده است . در مراصدگوید روذك (بروزن کودك) با ذال نقطه‌دار ، دیهی است از سمرقند و ظاهر آن است که با ذال نقطه‌دار معرّب همان رودك با دال بی‌نقطه است ، یا خود ، رودکی گفتن او بجهت آن است که در رود و بربط نوازی و دیگر آلات موسیقی مهارتی بسزا داشت ، رود را نیکو می‌نواخت سرود باثر میگفت وگویا بجهت بلندی و نیکوئی اشعار او است که بعضی اورا نخستین کسی دانند که بزبان پارسی شعر گفته است والّا پیش‌از او نیز شعرای بسیاری بوده‌اند . علی‌الجملة رودکی بسال ۳۰۴ یا۳۲۹ یا۳۳۹ یا۳۴۳ه قمری (شد یا شکط یا شلط یا شمج) درقریهٔ مذکور درگذشت. (چهارمقالهٔ عروضی و۲۳۶ج۱مع و۲۳۱۶ ج۳ص و۲۹۷ ج۳ذریعة)

روذراوری **محمد بن حسین** - بعنوان ابوشجاع درباب کنی خواهدآمد .

روزبهان **ابومحمد** - بعنوان شیخ شطاح خواهدآمد .

روزی **شیخ ابوالحسن علی بن محمود بن ابراهیم** - از عرفای قرن پنجم هجرت واز اکابر مشایخ وقت بود ،کتاب **رباط روزی** نام ، بدو منسوب میباشد که برای پیرخود ابوالحسن حضرمی تألیف داده است . درماه رمضان‌سال چهارصد و پنجاه ویك هجری قمری درگذشته و غلام سرور هندی در تاریخ آن‌گوید :

رفت چون زین جهان بخلد برین — رونق دین ولی حسن روزی

عارف زنده دل بگو تاریخ — هم رقم‌کن علی حسن روزی

درجملهٔ : **عارف زنده‌دل** و **علی‌حسن روزی** هرکدام= ۴۵۱ (ص ۲۳۰ ج۲ خه)

روشنی **دده عمر**، رومی، ازکبارمشایخ‌عرفا میباشد که مولدش آیدین بود، در بدایت حال قلندرانه و بسمت خراباتی میزیست ، اخیراً در شهر بادکوبه با سید یحیی شیروانی شماخی که درآن‌اوان پوست‌نشین مسند ارشاد بوده ملاقات وتحصیل فیض وفنون طریقت نمود وبسال ۸۹۲ه قمری (ضصب) درتبریزدرگذشته و درکوی مقصودیّه دفنش‌گردید . (ص۳۱۴ج۳فع)

روغنی **مولی محمدصالح بن محمدباقر**- قزوینی ، معروف بروغنی ، عالم فاضل کامل ، از علمای عهد شاه عباس ثانی و شاه سلیمان صفوی (۱۰۵۲-۱۱۰۶ه قمری) بود ، با شیخ حرّ عاملی و مجلسیّین و نظائر ایشان معاصر واز مقدّمات ترجمهٔ صحیفهٔ سجّادیه از تألیفات او، استکشاف میشودکه از تلامذه میرداماد (متوفی بسال ۱۰۴۲ه قمری) بشمار میرود . روغنی تألیفات نفیسه داردکه ظاهراً همهٔ آنها بپارسی است :

۱- اکل آدم من الشجرة ۲- برکات المشهد المقدس ، این کتاب ترجمهٔ فارسی عیون اخبارالرضا میباشدکه بسال ۱۰۷۵ه قمری درمشهد مقدّس تألیفش داده ویك نسخه از آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران بشمارهٔ ۱۹۲۳ موجود است **۳- ترجمهٔ توحید مفضل** که بسال ۱۰۸۰ه ق تألیف شده است **۴- ترجمهٔ صحیفهٔ سجادیه ۵- ترجمهٔ عهد مالك اشتر ۶- ترجمهٔ عیون اخبارالرضا** ع که درفقره دویم فوق مذکور شد **۷- ترجمهٔ محاضرات راغب ۸- ترجمهٔ نهج البلاغة** بلکه شرح آن کتاب مستطاب بوده و بهترین شروح فارسی نهج البلاغة است که درتبریز چاپ سربی شده ، اینکه در اوّل این نسخهٔ چاپی ، آن را بملاّصالح برغانی قزوینی (متوفی درحدود سال ۱۲۷۰ه قمری) نسبت داده اشتباه است **۹- شرح اشعار مثنوی رومی** که بعضی از اشعار مشکلهاش را شرح کرده است **۱۰- شرح دعای سمات ۱۱- شرح نهج البلاغة** که درفقرهٔ هشتم فوق مذکورشد **۱۲- مقامات**.

سال وفاتش بدست نیامد . (ملل وذریعة وسطر۳ ص۴۰۸ت)

رومی **ابراهیم بن محمد** و**سعید** وغیر ایشان مصطلح علم رجال بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

رومی **عمر بن جعفر**- بعنوان زعفرانی خواهدآمد .

رونق **میرزا محمدحسین** - کرمانی، ازمشاهیر عرفای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درخدمت علمای کرمان تحصیل کمالات نموده و پای در دایرهٔ اهل حال نهاد، بنورعلیشاه اصفهانی دست ارادت داد، عاقبت درکرمان

مسندنشین ارشاد عباد گردید و از آثار او است:

۱- **مثنوی‌جنات** ۲- **مثنوی غرائب** ۳- **مرآت‌المحققین** واز اشعار او است :

جز درد بیمار ترا از هردوا بهبود نه جز داغ بازار ترا از هیچ سودا سود نه
گفتم بجز عاشق‌کشی دانم ترا مقصود نه فرمان بقتلم میدهی گفت‌آری اما زود نه
گفتم وصالت درجهان‌ممکن‌بود درعاشقی گفت‌آری اماآنزمان‌کزهستی او بود نه

نیز از او است :

در وادی تجلّی اعیان زهر گیاه صدنخل طور هست‌عیان با دوصد قبس
نعلین چیست‌آرزوی مال و منصبت نعلین چیست هست هوای تو باهوس
در دام نفس در قفس تن اسیر چند یارب مددکه وارهم از دام و از قفس
یا من هوالاله ولا رب لی سواه ارحم لرونق و تقبله ملتمس

صاحب ترجمه بسال ۱۲۲۵ھ قمری (غرکه) درکرمان درگذشت .

(ص ۱۴۶ ج ۲ مع و ۴۵۱ ض)

رونقی ازشعرای اوائل قرن‌یازدهم هجرت‌میباشد‌که‌بسال۱۰۳۱ھ قمری (غلا) درگذشته واز اشعار او است :

حرفت از شوق زبس با همه‌کس میگویم با تو گر، می‌خورم ، اوّل بعسس میگویم

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۳۸۰ ج ۳ س)

رونی **ابوالفرج**- شاعرایرانی، بعنوان‌ابوالفرج درباب‌کنی‌خواهدآمد.

رویان[1]

رویانی **عبدالواحد بن اسمعیل بن احمد بن محمد** - رویانی طبری ، فقیه قاضی شافعی ، مکنّی باابوالمحاسن ، ملقّب بفخرالاسلام ، از

۱- **رویان**- بضم اول ، دیهی است درحلب محله‌ایست در ری و شهری‌است بزرگ از جبال طبرستان، که اکبر بلادآن‌سامان‌میباشد وجبال‌آن بجبال ری‌اتصال دارد وآمل‌بزرگترین شهر غیرجبال طبرستان است ، بعقیدهٔ بعضی ، رویان جزو طبرستان نبوده بلکه ناحیهٔ مستقلی است وجبال‌آن متصل بجبال ری میباشد . (مراصد وغیره)

اکابر فقهای شافعیـّه میباشدکه درعهد خود نادرهٔ زمان ، درعلم خلاف و مذهب و اصول اکابر افاضل وفحول، نزد مردم طبرستان منزلتی عظیم و مقامی بلند داشت ونظام‌الملك وزیر، محض بجهت فضل وکمالات او بسیار تعظیمش میکرده است. بغزنه و نیشابور و بخارا و بعضی از بلاد دیگر مسافرتهاکرد ، با افاضل هردیاری ملاقات نمود ، درآمل طبرستان مدرسه ساخته و در ری تدریس میکرد ، در جامع اسپهان نیز بنقل احادیث می‌پرداخت ومیگفته استکه اگر تمامی‌کتابهای شافعی بسوزد همهٔ آنها را ازحفظ خاطر املا میکنم . رویانی مصنّفات نافعه دارد :

۱- **بحرالمذهب** درفقه شافعی‌که بهترین و بزرگترین‌کتب فقهیهٔ شافعیه بوده و فقهای خراسان بتمامی‌آنها ترجیحش میداده‌انـد **۲- التجربـة ۳- التخبیر ۴- تکملـة السعادات فی‌تکملـة العبادات المسنونات** بپارسی **۵- التـلخیص ۶- الجعفریـات ۷- جمع‌الجـوامع ۸- حلیةالمؤمن ۹- الشافی ۱۰- الکافی ۱۱- مناصیص‌الامام الشافعی** . رویانی ، اوّلین کسی بوده‌که فرقهٔ باطنیـّه (اسماعیلیـّه) را تکفیر نمود ، حکـم بکفر ایشان داد ، اهـل قزوین راکه باآن فرقه اختلاط داشتند بـاجتناب از ایشان توصیه‌کـرد ، از این‌رو روز جمعه دهم یا یازدهم محرم سال۵۰۱ یا۵۰۲ه قمری (ثا یا ثب) در جامع‌آمل طبرستان ، بعد از فراغت از املای حـدیث محض بجهت تعصـّب دینی ، از طرف ملاحدهٔآن فرقـه درحدود هشتـاد و هفت سالـگی مقتول‌گـردید . مخفی نماند ،که در چند موقع ازکتاب ریاض‌العلماء نقل استکـه رویـانی عبدالواحد ، درباطن شیعه و ازمشایخ سید فضل‌الله راوندی و نظائر وی بوده لیکن با تقیـّه میگذرانیده است و از این‌رو ، عـامّه ، شافعی مذهبش پندارند ، ظاهر بلکـه صریح ذریعة نیزکـه بنقل‌کتابهای رویانی پرداخته تأیید قول همین ریاض‌العلما است .

(ص ۳۲۲ ج ۱کا و ۷۶ ج ۶مه و ۳۲۵ مس ومواضع متفرقه از ذریعة)

رویانی **علی بن محمد** - مصطلح علمای‌رجال وشرح‌حالش درآن‌علم‌است.

رهائی **مولانا سعدالدین**- ازشعرای ایران و ازقصبهٔ خواف خراسان‌بوده و از اشعار او است :

نیست درعشق توچون‌من، درد پرورد دگر　　اینکــه درد‌مرا نمیدانی ، بود درد دگر

درسال ۹۸۰ه قمری (ظف) درگذشت .　(ص ۲۳۸۴ ج ۳ س)

رهاوی **ایوب** - ازمترجمین اطبّای عهد خلفای‌عباسی میباشدکه‌کتب بسیاری‌رااز یونانی بعربی وسریانی‌ترجمه‌کرد، عمده‌معرفت‌او درلغت سریانی‌بوده ودر زبان عربی نیك‌بصیرت نداشته‌است وشرحی دیگر بدست‌نیامد.

(ص ۲۴۰ ج ۱ مر)

رهنی **عبدالله بن احمد، محمد بن بحر، محمدبن یحیی** - وشرح حال ایشان در رجال است .

رهی **محمدابراهیم** - اصفهانی، بواسطهٔ ذوق‌فطری، ازقصابی‌که‌شغل اوبوده‌کناره‌کشید بارفیق‌اصفهانی‌سالف‌الترجمة معاشرت‌کرده از وی تخلّص‌گرفت واز اشعار او است :

بهرسفرگـذاشتم ، زین چو بپشت باد پا　　آمـد و دامنـم‌گـرفت‌آن صنم از ره وفا

مرغ‌دلش شکسته‌پر، برگ‌گلش زگریه‌تر　　فنـدق او بپسته در، لـؤلـؤ او عقیق‌سـا

نرگس دلنـواز او ،کرده بگریـه‌آشتی　　غنچهٔ عشوه ساز او ،گشتـه به لابـه‌آشنا

کزوطنی‌چواصفهان وزصنمی‌چومن‌چمان　　کس نرود بصد زیان ،کس‌نبرد بصد جفا

درسال ۱۲۲۶ه قمری (غرکو) درگذشت .　(ص۱۴۳ ج ۲ مع)

رهی **همگر مجدالدین**- بهمین عنوان خواهدآمد .

رهین‌المحبسین **ابوالعلاء احمدبن عبدالله** - بعنوان **معری** خواهدآمد .

ریاشی **احمد بن ابی‌نعیم** - مکنّی بابوصخره، از شعرای عهد مأمون عباسی میباشد ، اشعار او در ذمّ خلفای عباسی ویحیی‌بن‌اکثم قاضی‌است‌که معروف بعمل شنیع معروف بوده، مشهوراست روزی مأمون درمقام‌تعریض بیحیی ، قائل این شعر را از خود یحیی پرسید :

قاض یری‌الحـد فی‌الزناء ولا　　**یری علـی من یلـوط من‌بـأس**

یحیی گفت مگر خلیفه قائل این‌شعر را نمی‌شناسد؟ گفت نه ، یحیی گفت گویندهٔ این‌شعر فاسق و فاجر احمد بن ابی‌نعیم بوده وهم اوگوید :

لاحسب الجور ینقضی وعلی‌الا — مة وال مـن آل عبـاس

پس مأمون منفعل شده گفت باید احمد بن ابی‌نعیم ببلاد سند تبعیدشود. ابن‌خلّکان گوید: این دوبیت از جملهٔ ابیاتی است که اوّل آنها این است :

انطقنی الـدهر بعـدا خراس — لنـائبـات اطلـن وسواسی
یـابؤس للـدهر لایزال‌کما — یرفع نـاسا یحط من‌نـاس
لا افلحت امة و حـق لهـا — بطول نکس و طـول اتعاس
ترضی بیحیی یکـون سائسها — و لیس یحیی لهـا بسواس
قاض یری ـ الخ
یحکم للامـرد العزیـز علـی — مثل جریـر و مثـل عباس
فالحمد لله کیف قـد ذهب‌الـ — ـعدل و قل‌الوفاء فی‌النـاس
امیرنـا یرتشی و حاکمنـا — یلوط والرأس شر من راس
لوصلح‌الدین و استقام لقـد — قام علی‌النـاس کـل مقیاس
لاحسب‌الجوز ـ الخ

ابن‌خلّکان بعد از نقل این ابیات گوید گمان دارم که شمارهٔ آنها بیشتر از این باشد لکن خطیب بغدادی همین مقدار ذکر کرده است، نیزگوید که در تاریخ بغداد خطیب واغانی ابوالفرج اصفهانی ومروّج‌الذهب مسعودی، قضایای بسیاری راجع بهمین‌عمل‌شنیع دربارهٔ یحیی نگارش‌داده‌اند. من‌جمله خطیب درتاریخ بغدادگوید: یحیی متفنّن ومبتلا بحسد شدید بود، ازکثرت حسد، ازفقیه حدیث سؤال میکرد، ازمحدّث مسئلهٔ نحو می‌پرسید، با نحوی مطلب کلامی مذاکره میکردکه طرف را خجل و شرمسار نماید تاآنکـه روزی مردی خراسانی بسیار ذکی ومتفنّن وارد شد ، یحیی از وی پرسیدکه درحدیث مطالعه کرده‌ای یانه گفت بلی یحیی گفت از اصول مشایخ چه حدیث در حفظ داری گفت : بدو واسطه درحفظ دارم که حضرت علی علیه‌السلام لواط‌کننده را سنگسار نمود دیگر باوی حرفی نزد . وقتی‌که این عمل شنیع یحیی متواتر گردید مأمون بصدد امتحان برآمد ، مجلسی با وی خلوت‌کرد و قبلا غلامی خزری راکـه در نهایت جمال و خـوشروئی بوده

توصیه نمودکه تنها نزد ایشان بوده وبعد ازبیرون شدن مأمون نیز نزد یحیی بماند وبا وی مزاح و شوخی بکند لذا پس‌ازآنکه یحیی وآن غلام خزری نزد مأمون حاضرشده و شرائط محادثه ومصاحبت بعمل‌آمد مأمون به بهانه‌ای بیرون رفت وازخارج مترصّد حال ایشان میبود ،آن غلام برحسب دستور، بنای مزاح با قاضی‌گذاشت قاضی این‌آیهٔ شریفه را فرو خواند: **لَوْلَاأَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ** . پس‌خود مأمون شنیده و وارد مجلس شد واین اشعار ابوحکیمه راشدبن اسحق‌کاتب راکه دربارهٔ یحیی‌گفته‌است همی‌خواند:

وکنانرجی ان‌نری‌العدل ظاهرا فاعقبنا بعـد الرجاء قنوط
متی تصلح‌الدنیا و یصلح اهلها و قاضی قضاة المسلمین یلوط

ابوحکیمه قطعات بسیاری درحق یحیی‌گفته است. ازمبرّد نقل‌است‌که درمجلس‌ابوعاصم نبیل بود ، ابوبکر پسر یحیی بن‌اکثم نیز حاضر وباجوانکی بسر منازعه‌برآمد، صدای ایشان بلند شد ، ابوعاصم پرسیدکـه‌کیست گفتند ابوبکر بن یحیی بن اکثم استکـه با جوانکی منازعه میکند ابوعاصم‌گفت: **ان‌یسرق فقد سرق اب‌له قبل ذالك** باری این‌گونه وقایع بسیار و بسط زاید را بکتب مبسوطه محوّل میدارد . زمان وفات ریاشی بـدست نیامد ولی یحیی در ذی‌الحجهٔ سال ۲۴۲ یا اوّل سال ۲۴۳ھ قمری درهشتاد وسه سالگی هنگام مراجعت از مکّه در ربذه مرده وهم درآنجا بخاك رفت .

(ص ۵۵ ج ۲ نی و ۳۵۸ ج ۲ کا)

ریاشی

عباس بن فرج - بصری، مورّخ نحوی لغوی. مکنّی بابوالفضل، از مشاهیر و اکابر ادبا و لغویّین و نحویّین‌کـه در وقایع ایّام عرب نیز خبیر بـود ، اشعـار بسیاری از اصمعی و ابـوعبیده معمّر بـن مثنی و دیگران روایت‌کرده است ، نصف اوّل‌کتاب سیبویه را از مازنی فراگرفته و مازنی نیز لغت‌را از وی‌آموخته و میگفته است‌که استفادهٔ من از ریاشی بیشتر از استفادهٔ وی از من بوده و نیز می‌گفته‌که ریاشی‌کتـاب سیبویه را از من خوانده و لکن ازمن اعلـم است . مبرّد و ابن‌درید نیز از شاگردان وی بوده‌اند واز تألیفات ریاشی است :

۱- کتـاب‌الابل ۲- کتاب الخیـل ۳- کتاب ما اختلفت اسمائـه من کـلام العرب

وغیر اینها . ریاشی بسال دویست وشصت و پنج یا هفتاد و پنج ویا بنوشتهٔ ابن‌خلّکان که بعدازحمل براشتباه وغلط داشتن‌آن دوقول اختیارکرده درماه شوال‌سال دویست وپنجاه و هفت هجرت موقع دخول زنج ببصره درحدود هشتاد سالگی مقتول شمشیر زنجیان گردید . ابن‌خلّکان در وجه اشتباه‌آن دوقول‌گوید از مسلّمات مورّخین و ارباب سیر میباشدکه دخول زنج ببصره وقت‌نمازجمعهٔ هفدهم شوال مذکور بوده است. ناگفته‌نماند مبرّد از ریاشی‌نقل‌کرده‌که روزی ابوالعتاهیة حاضر شد ویك‌سبد حجامت همراه داشت، گفت از اینجا برنمی‌خیزم مگر اینکه یکی از شما را حجامت‌کرده باشم پس یکی از غلامان خود راآوردیم وبعد از حجامت‌کردن او این اشعار را انشا نمود :

الا انما التقوی هی‌العز والکرم	**وحبك للدنیا هوالذل والعدم**
و لیس علی عبد تقی نقیصة	**اذاصحح‌التقوی وان حاك اوحجم**

(ص۸۶ف و۹۱ ج۲ع وص۴۲۱ت و۲۵۵ ج۲نی و۴۴ ج۱۲جم و۲۶۸ج۱کا)

ریحانة‌الشام **احمد بن ابی‌الجواری** - زاهد و محدّث معروف اوائل قرن سوم هجرت میباشدکه بسال ۲۳۰ه قمری درگذشت .گویند این‌لقب او از طرف جنید بغدادی بوده است لکن این مطلب با در نظرگرفتن سال وفات جنید که بسال ۲۹۷ یا ۲۹۸ه ق در نود و یك سالگی بوده بسیار مستبعد میباشد بلی ممکن است‌که جنید بعد از وفات احمد اورا بهمین لقب ریحانة‌الشام ملقّب میداشته‌است.

(اطلاعات متفرقه)

ریحانة‌الندماء **علی بن محمد** - بعنوان تنوخی نگارش دادیم .

ریحانی **حسین بن محمد** - مصطلح علمای رجال‌بوده وشرح‌حالش موکول بدان علم شریف است .

ریحانی **علی بن عبیدهٔ** لغوی، کاتب، مکنّی‌باابوالحسن، معروف بریحانی، از مشاهیر فصحا و بلغا میباشدکه وافرالفضل وکثیرالادب و ملیح‌اللّفظ و حسن‌العبارة بود ، بعضی از اهل فنّ در بلاغت بجاحظش ترجیح داده‌اند و در امثال و حکم‌کتابهائی شیوا تألیف داده ونیز از تألیفات او است :

۱- الایقاع ۲- التدرج ۳- الزمام ۴- سفرالجنة ۵- صفةالدنیا ۶- الطارف ۷- المصون ۸- الموشح ۹- النکاح. ریحانی با مأمون‌عباسی (۱۹۸-۲۱۸ه‍ ق) معاصر بود و نزد او تقرّبی بسزا داشت و با آن‌همه فضل وکمال باکفر و زندقه متّهم بوده است.
(ص ۴۷۲ت و۱۸ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

سپاس بی‌پایان که حرف رای مهمله (بی‌نقطه) بپایان رسید و بعد از این بحرف زای معجمه (نقطه‌دار) شروع خواهد شد.

باب «ز»

(نقطه‌دار)

زابلی **احمد بن محمد** - مکنّی با بوثنا ، ازعلمای عامّه قرن دهم هجرت میباشد که در تاریخ ۹۶۵ھ قمری کتاب **اعراب القرآن** را تألیف داده و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۴۰۴ ج ۴ س)

زادویه یا **زادیه** در اصطلاح علم رجال لقب **صالح بن ابی‌حماد** بوده و شرح حالش موکول بدان علم شریف است .

زاری **محمدقاسم** - ازشعرای مشهدمقدّس رضوی ع میباشد که در تواریخ و سیر نیز باخبر بود ، بسال ۹۷۹ھ قمری (ظعط) در میدان اصفهان بدست راهزنان مقتول گردیده واز اشعار او است :

بردار میکشند سر عاشقان زار | زاری، تو نیز عاشقی اینجاسری بیار

یك تن شاعر شیرازی نیز تخلّص زاری داشته واز اشعار او است :

زاتش هجر نه تنها جگرم میسوزد | بسکه بگریسته‌ام ، چشم ترم میسوزد

زمان حیات این زاری شیرازی مضبوط نیست . (ص ۲۴۰۵ ج ۴ س)

زاکانی[1]

زاکانی **خیران بن اسحق** - بعنوان **راکانی** که حرف اوّلش رای بی‌نقطه است مذکور شد .

۱- **زاکانی** - منسوب است بزاکان، وآن قبیله‌ایست ازعرب که درقزوین سکونت داشتند، علمای نامدار و وزرا و ارکان دولت از ایشان برخاسته‌اند . در تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی (که درحدود سال هفتصد و سی‌ام هجرت تألیف شده) درفصل هفتم از فصولی که بشهر قزوین*

زاکانی

عبیدالله- معروف به‌عبید **زاکانی‌**قزوینی، ملقّب به‌نظام‌الدین، که گاهی بخواجه نیز موصوفش داشته وخواجه‌نظام‌الدین وخواجه عبیدگویند وی شاعر منشی‌کاتب از خاندان زاکانیان قزوین بلکه از علمای معروف و دانشمندان قرن هشتم بود، مدتی نیز وزارت یافت ، چندی هم درشیراز در دربار شیخ ابواسحق اینجو پادشاه فارس (۷۱۸-۷۵۸ه‍ ق) و شیخ اویس بن امیر شیخ‌حسن جلایر ۷۵۸-۷۷۶ه‍ قمری) زیسته و ازشعرای دربار ایشان بود ، مدح ایشان میگفته وبواسطهٔ اشعار و رسائل خویش بسیار مشهور وبا بزرگان زمان اختلاط و پیوستگی داشت ، در نظم و نثر پارسی درکمال قدرت و مهارت و درمیان نویسندگان قرن هشتم دارای مقامی بس بلند بوده و زبان فارسی را درنهایت لطافت و حلاوت ادا میکرده است . باآن‌همه مراتب علمی و فضلی و ادبی محض بجهت‌کثرت هزل وظرافت‌که درسرشت داشته بهمین صفت شهرت یافت و نام او از دفتر علما خارج‌گردید . یکی از دوستانش این را شنیده و درحیرت ماندکه چگونه باشدکسی باآن‌همه فضل و فهم وکمال ، ترك علم و ادب‌کند وبهزل و رزل تن در دهد بلکه حضوراً از در اعتراض درآمده وملامتش‌کردکه‌ازکمالات و فضائل ، اجتناب‌کردن و بشیوهٔ هزل درآمدن دور از طریق عقل است، عبید این‌قطعه را بوی فرستاد ویا بخودش فرو خواند :

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم — کانـدر طلب راتبه هرروز بمـانی
رو مسخره‌گی پیشه‌کن و مطربی‌آموز — تا داد خـود از مهتر وکهتر بستـانی

علاوه برهزل و ظرافت طبیعی‌که درسرشتش بوده وسبب خروج نام او از دفترعلماگردید

*تخصیص داده درذکر بزرگان و قبائل‌آن‌شهر گوید : زاکانیان ، اصلشان از عرب بنی‌خفاجه بود ومنشوری ازحضرت رسول ص بخط حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارند (نسخهٔ‌آن منشور را راغب نقل‌کرده است) و دوشعبه بوده‌اند یکی علما و دیگری ارباب صدور و اسامی چندی از شعبهٔ اولی را ذکر کرده و گوید از شعبهٔ دومی است صاحب سعید صفی‌الدین زاکانی وصاحب معظم خواجه نظام‌الدین عبیدالله‌که اشعارخوب دارد و رسائل بی‌نظیر. انتهی وما دراینجا بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر می‌دهیم .

ریا و تزویر و خشکی‌ها و سالوسی‌های بعضی اشخاص مذهبی و دوروئی و ظاهرسازی و مردم‌فریبی ایشان (که درقرن‌هشتم رواجی تمام داشته وعلاوه برخیانت بردین ومذهب، جنایت بزرگی برعالم انسانیّت وبنظر حقیقت شرك خفی حقیقی می‌باشد) مخالف‌مذاق و مسلك خداپرستی شخصی‌خود عبید نیز بوده‌است این مسأله نیز عامل قوی؛ درخروج نام وی از دفتر علماگردید ودرتمامی رسائل نظمی ونثری خود، ظاهرپرستی ودوروئی ایشانرا باکمال دلیری ببیان‌آورد ودر واقع او نیز مانند معاصرش‌حافظ شیرازی‌گرفتار سالوسی و چاپلوسی و ریا وتزویر و دوروئی مردمان‌آن زمان شد. خصوصاً شهرشیراز که مرکز این‌گونه عوام‌فریبان بود، شیخ و محتسب و واعظ و شحنه و دیگر طبقات متنوّعه همه بساط تزویر و ریاگسترده ودرآزار مردمان‌حقیقت‌پرست ویکرو فروگذاری نداشتند اینك هردو، در اشعار و کلمات خودشان فریاد از ایشان زده‌اند. عبید چون نمیتوانست حقایق و واقع مطلب را آشکارا بزبان‌آرد راه دیگری پیش‌گرفت و بسخنان خود جامهٔ هزل و داستان پوشانید و حقیقت را در زیر پرده بیان‌کرد چنانچه منظومهٔ **سنگ‌تراش وموش وگربه** اوکه بسیار مشهور و بارها چاپ شده است و دیگرآثار او در وصف همین زاهدان ریائی مردم‌فریب وشکنجه وآزار ایشان است. ظاهرآنست‌که این بیچاره، چون درمبارزه باآن مشرکین حقیقی فروگذاری نداشته هدف تیر ریا وتزویر گردیده و بجهت عدم قدرت براظهار حقیقت، کلمات خود را درکسوت هزل و مسخره گفته و بهمین جهت بهزّالی مشهور و درسلك شعرا منسلك‌گردیده است والّاموافق‌آنچه از ریاض‌العلماء نقل شده از اجلّای علما میباشد. خدایا زین معمّا پرده‌بردار.

گویند عبید، کتابی درعلم بیان ومعانی‌بنام شاه ابواسحق تألیف داده ومیخواست که بنظر شاه رساندگفتند یکنفر از اهل هزل و مسخره نزد شاه است وشاه بوی مشغول میباشد و مجال ملاقات نیست عبید در شگفت ماندکه اگر بنا باشد راه تقرّب سلطان توسّل بمسخره‌گی بوده، علما و فضلا از دیدار شاه محجوب‌گردند دیگر این همه دود چراغ خوردن برای چیست؟ اینك پیش‌ازملاقات شاه برگشته ومترنّم این‌رباعی‌گردید:

درعلم وهنر مشو چـو من صاحب فنّ تا نزد عزیزان نشوی خوار چـو من
خواهی کـه شوی قبـول ارباب ز من کنك‌آور وگنگری کـن وکنگره زن

گویند معاصر او سلمان ساوجی (متوفّی بسال هفتصد و هفتاد و هشت یا نه هجری) در هجو اوگفته است :

جهنّمی و هجـاگـو عبـید زاکانی مقرّر است بـه بیـدولتی و بیـدینی
اگرچه‌نیست زقزوین وروستازاده‌است و لیك میشود انـدر حـدیث قزوینی

این‌اشعار شهرت یافت تاآنکه درقزوین مسموع‌خود عبیدگردید پس بعزم‌ملاقات‌سلمان عزیمت بغداد داد ، بعداز ملاقات ، سلمان پرسید از اهل‌کجائی‌گفت قزوینی‌ام، سلمان پرسیدکه شعر سلمان درآن نـواحی شهرتی دارد یانـه‌گفت بلی پس، این بیت سلمان را فرو خواند :

میکشندم چو سبو دوش بـدوش میبرندم چـو قدح دست بـدست

سلمان تصدیق‌کردکه بلی این‌بیت از وی‌است پس عبیدگفت شعرسلمان نیست بلکه‌آنرا زن سلمان حسب حال خودگفته است سلمان بسیار برآشفته وگفت مگر تو عبید هستی گفت بلی ، پس‌از معاتبه بسلمان‌گفت نادیده هجو مردم‌گفتن عیب فضلا است فقط بجهت تو ببغدادآمده‌ام‌که سزایت‌بدهم اما بخت‌تو مساعد شدکه از زبان من بهمین‌مقدارخلاص شدی پس سلمان خدمتهاکرد و تاآخر عمر بایکدیگر مصاحبت داشتند و ازآثار قلمی عبید است :

۱- **اخلاق الاشراف** در ذریعـة این‌کتاب را بیعضی از اصحاب (علمای امامیّه) نسبت داده و نام مؤلف را مذکور نداشته است وگوید فارسی وبهفت باب مشتمل وبسال ۷۵۱ه ق تألیف شده ودرجائی دیگردیدم‌که ده فصل‌بوده وبسال۷۴۰ه ق تألیف‌شده‌است ۲- **ترجیع بند** ۳- **تضمینات** ۴- **تعریفات** ۵- **دلگشا** که رساله‌ایست ۶- **دیوان اشعار** که در حدود دوهزار بیت بوده و مشتمل برمقطعات و قصائد میباشد ۷- **رباعیات** ۸- **ریش‌نامه** ۹- **سنگ‌تراش** که منظومه‌ایست ۱۰- **صدبند** ۱۱- **عشاق‌نامه** که درسال ۷۵۱ سروده وحاوی پانصدبیت‌میباشد ۱۲- **فال‌نامه** ۱۳- **قطعات** ۱۴- **مقامات‌فارسی**، برطبق مقامات عربیّهٔ

فحول علماکه بمراتب علم و فضل وتبحّر و توسع وی درفنون متنوّعه برهانی قاطع بوده ویك نسخه ازآن نزد میرزاعبدالله افندی صاحب ریاض العلماء بوده است **۱۵- موش وگربه** که بسیار مشهور بوده و بارها چاپ شده است **۱۶- هزلیات** وغیر اینهاکه اکثرآنها در اوصاف زاهدان ریائی و بی‌حقیقت میباشد ، تصریحاً و تلویحاً افعال ناشایست وحرکات نابایست ایشان راکه بزرگترین جنایت براسلام و تیشه برریشهٔ دیانت حقّه میباشد با بیانات شیوا تذکر میدهد . عبید بسال ۷۷۱ یا ۷۷۲ه قمری (ذعا یا ذعب) درگذشت . از این تاریخ وفات و معاصر بودن با حافظ و سلمان و تاریخ بعضی ازآثار او و دیگر قرائن مذکوره ، فساد و بطلان قول بعضی‌که از علمای عهد شاه طهماسبی‌اش دانسته‌اند ظاهر و مکشوف میگردد . (ص ۲۵۶ ج ۲ نی و ۱۴۵ سفینة وغیره)

زام بتشدید میم ، بزبان عربی‌کسی راگویندکه بینی شتر را سوراخ میکند و در اصطلاح رجالی لقب **سعد بن ابی‌خلف** بوده و شرح حالش موکول بدان علم شریف است .

زاهد دراصطلاح رجالی، احمد بن حارث وخضیب بن عبدالرحمن و جمعی دیگر میباشد وشرح‌حال ایشان درآن علم‌بوده ودراینجا بشرح حال بعضی دیگرکه مصطلح ادبا و ارباب تراجم است میپردازد.

زاهد **محمد بن عبدالواحد** - بعنوان مطرز خواهدآمد.

زاهدگیلانی از فضلای عرفای نعمت‌اللّهی اوائل قرن سیزدهم هجرت‌میباشد که جامع منقول و معقول بود و نسبت طریقتی وی بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی موصول میشود، بسال ۱۲۲۲ه قمری (غرکب) در اثنای سفر بیت‌الله‌الحرام درکاظمین وفات یافته واز اشعار او است :

عمری بـدر مـدرسه هـا بنشستم　　　بـا اهل ریـا وکبر وکین پیوستم

از یـك نظر عـاشق رمـزی‌آخـر　　　هم ازخود وهم زغیر خود وارستم

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۴۵۳ ریاض‌العارفین)

زاهدی

شیخ ابراهیم بن عبدالله بن عطاءالله- اصفهانی ، زاهدی‌گیلانی، موافق آنچه از تذکرهٔ برادرزاده‌اش شیخ محمدعلی حزین ابن ابیطالب سالف‌الترجمة نقل شده از افاضل متبحّرین علمای اوائل قرن دوازهم هجرت میباشدکه جامع علوم دینیّه ، مظهر معارف یقینیّه ، حاوی‌کمالات صوریّه ومعنویّه، مؤیّد بتاییدات الهیّه ، حسن‌التقریر والتحریر، درشعر و انشا وکشف معمّا بی‌نظیر بود و اقسام خطوط معموله را خوب می‌نوشته واز تألیفات او است:

۱- توضیح‌کتاب اقلیدس ۲- حاشیهٔ مختلف علامه‌که نامش **رافع‌الخلاف** یا **رافعة الخلاف** است ۳- **حاشیهٔ‌کشاف**که نامش**کاشف** یا **کاشفة‌الغواشی**است ۴- **رافع‌الخلاف**که مذکور شد ۵- **القصائدالغراء فی‌مدح آل‌العباء** ۶- **کاشف‌الغواشی**که مذکور شد و بسال ۱۱۱۹ه قمری (غقیط) درلاهیجان وفات یافت .

شیخ ابوطالب بن عبدالله زاهدی‌گیلانی اصفهانی نیز از افاضل علمای‌اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه اصل ومولد و منشأ وی شهرلاهیجان ازبلادگیلان بود، علوم عربیّه ودرس متن را درلاهیجان ازملاحسن‌لاهیجانی خوانده تادر بیست‌سالگی باصفهان که درآن اوان مرجع افاضل زمان‌بوده رفت، ریاضیّات را ازملاّرفیع یزدی فراگرفت، دیگر فنون متداوله را نیز از افاضل علمای‌آنجا اخذکرد و بمقامی عالی رسید، زیاده برپنج هزارکتاب داشته‌که همهٔ‌آنها را باخط خودش تصحیح‌کرده وبسیاری‌ازآنها شرح و حاشیه نوشته بلکه قاموس و تهذیب‌الحدیث و تفسیر بیضاوی وشرح لمعه و امثال‌آنها را تا هفتادکتاب با خط خودش نوشته است ، بسیار خوش‌خط و سریع‌القلم بود، روزی هزار بیت‌که هر بیتی پنجاه حرف است مینوشته و میگفته است مخارجیکه پدرم برای من میفرستاده‌کفایت بهای‌کتاب را نداشته و بهمین‌جهت‌تمامی‌کتابهائی راکه محل‌حاجتم بود استنساخ میکردم تاآنکه پدرم فوت‌کرد و مال بسیاری ارثاً بمن رسید پس اقامت در اصفهان را تصمیم گرفتم وکتاب‌های محل حاجت را کرایه‌کرده و دیگر استنساخ نمیکردم . بالجملة شیخ‌ابوطالب بسیار عابد و زاهد ومتّقی ومجتهد ومتواضع ومنزوی

و بمعاشرت مردم بی‌رغبت بود و کتاب **تفسیر آیة قل الروح من امر ربی** درسورهٔ بنی اسرائیل از تألیفات او است ، بسال ۱۱۲۷ه قمری (غقکز) در اصفهان وفات یافت و شرح حال پسرش شیخ محمدعلی حزین را نیز بهمین عنوان حزین نگارش دادیم .

(مواضع متفرقه از ذریعه و ص ۱۰۳ ج ۱ نی و ۳۲۴ ج ۵ و ۴۵۰ ج ۶ عن)

زاهدی **شیخ ابوطالب-** دربالا ضمن ترجمهٔ حال برادرش زاهدی ابراهیم مذکور شد .

زاهدی **شیخ محمدعلی بن ابیطالب-** بعنوان حزین مذکور شد .

زاهدی **مختار بن محمد -** یا محمود بن محمد زاهدی ، ملقّب بنجم الدین ، مکنّی بابوالرجاء یا ابوالراجیا ، از علمای حنفیّهٔ قرن هفتم هجرت و ازشاگردان سکاکی میباشد و ازتألیفات او است :

۱- تفسیر قرآن که معروف بتفسیر زاهدی است **۲- قنیة المنیة لتتمیم المنیة** درفقه حنفی که درکلکتّه چاپ شد ودرسال ششصد و پنجاه و هشت از هجرت درگذشت و جملهٔ **متقی حق** = ۶۵۸ و **زاهد دین متقی زاهدی** = ۶۵۸ مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۲۴۰۹ ج ۴ س و ۹۶۱ مط و ۲۷۵ ج ۲ خه)

زاهری محمد بن احمد و جدّش محمد بن سنان وبعضی دیگر مصطلح علم رجال است ، این نسبت در محمدین مذکورین بجدّ عالی ایشان زاهر بن عمرسلمی کندی صحابی بوده و درغیر ایشان ممکن است بزاهربن‌حزام صحابی ویا زاهر بن اسود صحابی منسوب و یا بموضعی زاهر نام مابین تنعیم و مکّه‌که ازآنجا آب برمیدارند منتسب میباشد وتحقیق تمامی‌مراتب موکول بکتب رجالیه میباشد.

زاهی **علی بن اسحق بن خلف-** مکنّی بابوالقاسم ، معروف بزاهی ، شاعری‌است معروف‌که درتشبیهات واستعارات دستی‌توانا داشت، اکثر اشعارش درمدح خانوادهٔ عصمت ع بوده ومدایح ایشان راآشکارا میگفته است. در حق سیف‌الدولة و وزیر مهلبی و دیگر اکابر وقت خود نیزمدایح‌بسیاری دارد، ازآن‌رو که درجمیع فنون متداوله ، شعرگفته و اشعارش درهمه‌جا مثل برق جلوه‌گر شده بهمین

لقب زاهی شهرت یافته است که بعربی بمعنی درخشنده میباشد و یا خود زاهی گفتن او بجهت انتساب بدیهی زاه نام از دیهات نیشابور است و از اشعار او است که در تشبیه بنفشه گفته است :

ولا زوردية اوفت بزرقتهـا بين الرياض على زرق اليواقيت
كانها فوق طاقـات صففن لها اوائل النار فی اطراف كبريت

ایضاً :

قم فهنیء عاشقين ، اصبحـا مصطلحين جمعاً بعـد فراق ، فجعا منـه و بين
ثم عادا فی سرور ، من صـدود آمنين فهما روح و لكـن ، ركبت فی جسدين

ایضاً :

و مدامة كضيائها فی كأسهـا نور على فلك الانـامل بازغ
رقت وغاب عن الزجاجة لطفها فكانمـا الابريق منهـا فارغ

صاحب بن عباد نیز بهمین مضمون گوید :

رق الزجـاج ورقت الخمـر و تشابهـا فتشاكل الامر
فكانمـا خمر ولا قـدح وكانمـا قـدح ولا خمر

ولادت زاهی در بیستم صفر ۳۱۸ (شیح) و وفاتش روز چهارشنبه بیستم جمادی‌الاخرهٔ سال ۳۵۲ه قمری (شنب) و یا آنکه بعداز سال سیصد و شصت هجرت در بغداد واقع شد و در مقابر قریش درجوار حضرت موسی بن جعفر ع مدفون گردید .

(ص ۱۴۴ هب و ۲۲۸ لس و ۳۹۰ ج ۱ کا و ۳۵۰ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

زبالی **عبدالله بن شاذان** - مصطلح رجال وشرح حالش موکول بدان علم بوده ونسبت آن بزباله میباشدکه موضعی است در راه مکّه مابین واقصه و ثعلبیّه ، یکی دیگر در نواحی مدینه ، سومی مابین بغداد و مدینه ، چهارمی مابین فید وکوفه ، یا اینکه نسبت زبالی بمحدّثی زباله نام مخزومی، یا بزبالة بن حشیش جدّ پدر مالك بن حویرث صحابی است ، یا بزباله دختر عنبسة بن مرداس از شاعرات نسوان منسوب میباشد و همین زباله با منقری مهاجاة داشته‌اند .

زبیبی لقب **جعفر بن علی** میباشد و شرح حالش در علم رجال است .

زبیده **بنت جعفر بن ابی‌جعفر منصور بن محمد**- بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، مادر امین - محمد بن هرون الرشید

عباسی ، نامادری مأمون عباسی ، زن و دختر عمّ هرون ،کنیـه‌اش ام‌جعفر ، نام اصلیش امةالعزیز وبجهت طراوت ونضارتی‌که داشته ازطرف جدّش منصور بزبیده ملقّب‌گردید. وی از مشاهیر نسوان بود وبا حسن و جمال و وفور عقل وکمال و ادب و ذکاوت و ورع و دیانت و فصاحت و بلاغت شهرت بی‌نهایت داشت ، خودش حافظ قرآن مجید بود و صدکنیزك داشته‌کـه همه‌شان حافظ قرآن بودند ، هریکی روزی ورد دائمی یك عشر قرآن (سه‌جزو) را داشت و ماهی درقصر او سیصدقرآن تلاوت می‌شد، صوت‌قرآن‌بسان صوت حزین زنبور عسلی بلند می‌گردید و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام هرشب در قصر او یك قرآن ختم میشد و ظاهرآن است‌که این ختم قرآن غیرازآن ورد مقرّری روزانه بوده است . زبیده میل مفرط بی‌اندازه بباقیات صالحات و کارهای نیك داشت ، هماره منبع خیرات وحسنات‌گوناگون بود، باهل علم ومساکین و فقرا انعام و افضال‌بسیاری مینمود، درمکّه و مدینه و راه مکّـه صلات و صدقات بسیار و بی‌حساب معمول داشت، برکه‌ها و استخرهای بسیاری بنا نهاد ، بنوشتهٔ درّ منثور ، یك ملیون وهفتصد هزار دینار (اشرفی طلای هیجده نخـودی امروزی ما) در سفر حجّ در صدقات و بنای مساجد صرف نمود ، موافق نوشتـهٔ بعضی از اهل فنّ تمامی مصروفات شصت روزهٔ سفر مکّـهٔ او بـالغ بچهل و پنج ملیون بوده واز درهم و دینار بودن‌آن‌که بالتقریب ریال و تومان این عصرحاضر ما است نامی نبرده است . هنگامیکـه یك مشگ‌آب ارزش یك اشرفی طلا داشته است تمامی اهل مکّـه را سیراب‌نمود، ازبرجسته‌ترین‌آثارخیریّهٔ او یکرشته‌چشمه ومجرای آبی‌است‌که از ده میل مسافت با همّت فتور ناپذیر بشهر مکّـه‌آورده است، تا عصرحاضر ما تمامی اهالی‌آن خاك و حجّاج بیت‌الله‌الحرام ازآن مشروب هستند . وکیل مخارج اوکثرت مصروفات و خارج از انـدازه بودن‌آن را اظهار داشت در جـواب گفت اگرچه یك‌کلنك زدن با یك اشرفی طلا هم انجام یابد باید بپایان برسد اینك مردمان بی‌شمار درتمامی ادوار روزگار رهین یك همّت مردانهٔ این زن تاریخی میباشند . پس‌ازآنکـه نوبت‌بمأمون رسید وطاهر ذوالیمینین ازطرف‌او (بشرحی‌که درمحل‌خود نگارش دادیم)

بغداد را مسخر کرد ومحمد امین راکشته واموال مادرش زبیده را توقیف نمود، زبیده، نامه‌ای جانسوز اسفناکی مشتمل برچندین شعر دلخراش بمأمون فرستاد مأمون هم بیش از اندازه متأثّر شده و اموال اورا بخودش مستردّ نمود ، محبّت بی‌نهایت درحق وی معمول داشت ، درقصر خلافت مکانی مخصوص و خدم و جواری بسیاری برای او مقرّر کرد ، بقصاص قاتلین مستظهرش گردانید و سالی صد هزار دینار بدو میداد و از جملهٔ آن اشعار است :

اخیر امام قام من خیر عنصر	**و افضل راق فوق اعواد منبر**
کتبت و عینی تستهل دموعها	**الیك ابن‌عمی من‌جفونی ومحجری**

زبیده ، بنوشتهٔ بعضی از اهل سیر شیعی مذهب بوده و درتایید این موضوع گویندکه در سال چهارصد وسی و سه از هجرت فتنهٔ بزرگی مابین سنّی و شیعی در بغداد واقع شد، درنتیجه ، قبور آل‌بویه (که شیعه‌بوده‌اند) وقبر زبیده وکتابهای شیخ‌طوسی وکرسی درس اوراکه برروی‌آن تدریس میکرده و بعضی ازآثار مذهبی شیعه را سوزاندند وظاهر آن است‌که سوزاندن قبر زبیده نیز در جزو نظائر مذکورهٔآن برای تشیّع وی بوده است .

ازدواج زبیده با هارون بسال یکصد وشصت وپنج هجری و وفاتش بسال دویست و شانزده هجری در بغداد واقع گردیده‌است. نگارنده گوید: یکی ازقنوات مشهور تبریز بقنات زبیده معروف ودرمیان اهالی آنجا بهمین‌زبیدهٔ هارونی منسوبش داشته وازجملهٔ موقوفاتش میشمارند ودرحدود پانصد وپنجاه خانواده وعمارت عالی‌قاپوی دولتی ازهمان قنات مشروب میشوند و نیز درخیابانی جدیدالاحداث جنوبی وشمالی آن‌شهر که‌بخیابان صائب یا منصور موسومش داشته‌اند قبرستان‌کوچکی است‌که بقبرستان زبیده معروف و بعضی از اهالی آنرا نیز بهمین زبیدهٔ هارونی منتسب دارند چنانچه‌قاموس‌الاعلام و بعضی دیگر از ارباب سیر بنای خود تبریز را نیز ازهمین زبیده دانند لکن شاهدی تاریخی دراین سه موضوع بدست نیامد بلکه موضوع قبرستان وبنای‌خود تبریز مغایر تواریخ و سیر بوده و تحقیق مراتب خارج از موضوع کتاب ما است .

(ص۲۵۹ ج۲نی و۲۱۵درمنثور و۴۳۳ تاریخ‌بغداد و۲۴۱۰ ج۴س و۷ج۲خیرات و۲۰۸ کا)

زبیده **بنت فتحعلی شاه قاجار**- مانند زبیدهٔ هارونی ، ادیبه و عاقله و عارفه و شاعره وکثیرالخیرات بود ، بطاعات و عبادات دینیّه مواظبت داشت ، دراماکن مشرّفه تعمیرات زیاد نمود ، اوقاف بسیاری بیادگارگذاشت ، دراشعار خود جهان تخلّص میکرد و **دیوان شعری** هم دارد واز اشعار او است :

گفتندخوش درگوش دل چون عاشقی دیوانه شو | گروصل درخواهی زخود بیگانه شو بیگانه شو
درعشق اوگر صادقی باید بسوزی خویشتن | در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هرعارفی زین می بود میخانه‌ها | خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ایضاً :

درده بمن ای‌ساقی زان می دوسه پیمانه | کز سوز درون گویم شعری دوسه مستانه
خواهم که درین‌مستی خود نیز روم ازیاد | غیر ازتو نماندکس نه خویش ونه بیگانه
ازعشق رخ جانان گشته‌است جهان‌حیران | مستانه سخن‌گوید این عاشق دیوانه

چنانچه اشاره شد زبیده در سلك عرفا منسلك و ازمریدان حاج میرزا علی‌نقی همدانی و هماره مراقب وظائف دینیّه بود ،کمتر وقتی از اوراد و اذکار فراغت داشت ، علاوه برزیارت مکّه و مدینه بیست مرتبه بزیارت ائمّهٔ عراق ع و ده مرتبه نیز بزیارت مشهد مقدّس رضوی مشرّف شد ، درمسافرتها هرگز تجمّلات ظاهری باخود نداشت ، بذل و بخشش بی‌نهایت می‌نمود ، درسفر و حضر تمامی طبقات عرب و عجم از جود وکرم او متنعّم بوده‌اند، بقدرامکان درشب‌زنده‌داری و ریاضت بدنی وترك لذّات دنیوی‌فروگذاری نمیکرد . علی‌خان نصرةالملك پسر رستم‌خان قره‌گوزلو بشرف همسری او نایل بوده و حسین‌خان حسام‌الملك از ایشان بوجودآمد . زبیده در زمان تألیف خیرات حسان‌که درحدود سال ۱۳۰۴ه قمری بوده هشتاد سال داشته و اسباب عزّت و احترامی‌که برای او فراهم بوده‌کمترکسی را نظیرآن روی داده است و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۵۹ ج ۲ نی و ۱۱ ج ۲ خیرات حسان)

زبیدی[1]

زبیدی **احمد بن احمد** - بعنوان شرجی خواهدآمد .

زبیدی **احمد بن عثمان بن ابی‌بکر بن بصیص** - مکنّی بابوالعباس، ملقّب بشهاب‌الدین ، نحوی لغوی عروضی درفنون مذکوره وحیدعصر خود بشمار میرفت ، ریاست نحویّه بدو منتهی ومرجع استفادهٔ عموم بود، ازاقطار بعیدهٔ یمن درحوزهٔ درس او حاضر میشدند. بنوشتهٔ بعضی، دریائی بوده بی‌پایان و **شرح مقدمهٔ ابن‌بابشاذ** و **منظومه‌ای درعروض وقوافی** ازتألیفات‌او میباشد و روز یکشنبه بیست ویکم شعبان هفتصد و شصت وهشت هجری قمری درگذشت . (ص ۸۵ ت)

زبیدی **عبداللطیف بن ابی‌بکر بن احمد بن عمر** - یمانی زبیدی شرجی ، یکی از اکابر علوم عربیّه بوده و از تألیفات او است :

۱- شرح ملحة الاعراب ۲- مقدمهٔ نحویه ۳- منظومهٔ مقدمهٔ ابن بابشاذ .

درسال هشتصد و دوم هجری قمری درگذشت. (سطر۲۹ ص ۳۳۸ت)

۱- **زبیدی** - در تنقیح‌المقال ، ضمن ترجمهٔ حال حسن‌بن علی‌بن ابی‌المغیرهٔ زبیدی کوفی گوید : **زبیدی** (بضم اول و فتح ثانی) منسوب است بزبید اکبر، ازبطون قبیلهٔ مذحج‌که نامش منبه اکبر بن صعب بن سعد بن مالك است، یا منسوب بزبید اصغر میباشد، ازبطون‌قبیلهٔ مذکوره‌که نامش منبه بن ربیعة بن سلمة بن مازن بن ربیعة بن منبه اکبر مذکور ، یا منسوب بزبید نامی‌ازبطون‌قبیلهٔ تمیم، یا زبید دیگر ازقبیلهٔ طی میباشد. درمراصد گوید: **زبید** (بروزن کمیل) نام موضعی است ، بروزن امیر دراصل نام بیابانی بوده‌که شهری خصیب نامی درآنجا در زمان مأمون عباسی احداث شده واکنون خودآن شهر را بنام اصلی‌آن بیابان، زبیدگویند و ازبلاد مشهورهٔ یمن است ، پس‌گوید : زبیدیه برکه‌ایست در راه مکه و دیهی است مابین کرمانشاهان وبرج‌قلعه ویکی دیگر در دو سه فرسخی واسطه ومحله‌ایست درسمت‌غربی‌بغداد و یکی دیگر قرب قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر ع از قطایع زبیدهٔ هارونی . باری زبیدی، دراصطلاح رجالی ، لقب حسن بن علی بن ابی‌المغیرة و پدرش علی وخالد بن راشد وسعید بن عبدالجبار و شهاب بن محمد و جمعی دیگر و شرح حال ایشان موکول بعلم رجال میباشد ودر اینجا فقط بعضی ازطبقات دیگر راکه بهمین‌وصف زبیدی معروف یا موصوف هستند تذکرمیدهد و وجه نسبت هریك نیزکه بکدام یك از مواضع یا قبائل مذکوره منسوب است از شرح حالش تخمیناً معلوم میشود .

زبیدی **عمرو بن معد یکرب** - زبیدی مذحجی‌صحابی، مکنّی بابوثور، نخست بحضرت رسالت ص ایمان‌آورد ، پس از وفات‌آن‌حضرت مرتدّ شد ، اخیراً باز مضطر بقبول اسلام‌گردید ، در یرموك و قادسیّه حاضر بود و هم درقادسیّه از عطش فوت نمود ویا پس‌ازآن در وقعهٔ نهاوند نیز حاضر شده و دریکی‌از دیهات‌آن درسال بیست و یکم هجرت درگذشت و قبرش در نهاوند مشهور است .

(تنقیح‌المقال وص ۲۵۹ ج ۲ نی)

زبیدی **محمد بن‌حسن بن عبدالله** - بن مذحج بن محمد بن عبدالله بن بشر، اندلسی قرطبی زبیدی ، مکنّی بابوبکر ، نزیل قرطبه ، بجهت انتساب بجدّ عالیش منبه اکبر زبید بن صعب بزبیدی معروف بود . ادیبی است نحوی‌لغوی مورّخ حافظ شاعرکثیرالشعرکه درنحو ولغت و اعراب و اخبار وسیر، اخبر وابصر اهل زمان خود بوده و چشم روزگار نظیر اوراکمتر دیده است . فنون ادبیّه را از ابوعلی قالی فراگرفت و مستنصر بالله صاحب اندلس اورا بتعلیم و تربیت اولاد خود برگماشت، چون هشام مؤیّد بالله ولیعهد مستنصر را حساب وعلوم عربیّه یاد داد تقرّبی بسزا یافته وبثروت‌بی‌نهایت نایل‌گردید وبقضاوت اشبیلیّه منصوب شد. تألیفات زبیدی حاکی از علوّ مراتب علمی وی میباشند:

۱- **الابنیة فی‌النحو** که بنوشتهٔ بعضی، ازنوادر دهر است ۲- **الاستدراك علی‌سیبویه فی‌کتاب‌الابنیة والزیادات** که در روم چاپ‌شده‌است ۳- **تحلیة‌کتاب‌العین** ۴- **طبقات‌النحویین (النحاة خ‌ل) واللغویین** از زمان ابوالاسود دئلی تا زمان استاد خود ابوعبدالله نحوی ریاحی‌که بطبقات زبیدی معروف است ۵- **لحن‌العامة** ۶- **مختصرکتاب‌العین** ۷- **الموضح در نحو** ۸- **الواضح** که ظاهراً همان موضح است ۹- **هتك ستورالملحدین** . از اشعار او است‌که در حق ابومسلم بن فهرگفته است :

ابامسلم ان الفتی بجنانه	**و مقوله لابالمراکب واللبس**
و لیس ثیاب‌المرء تغنی قلامة	**اذاکان مقصورا علی قصرالنفس**
ولیس‌یفیدالعلم والحلم والحجا	**ابامسلم‌طول‌القعود علی‌الکرسی**

روز پنجشنبه غرّهٔ جمادی‌الاخرهٔ سیصد و هفتاد و نهم هجرت در شصت و سه سالگی در اشبیلیه درگذشت. (ص۳۰۱ج۲ع و۲۹۲ج۲کاو۷۱۵ت و۱۷۹ج۱۸جم و۹۶۱مط)

زبیدی **محمد بن محمد بن عبدالرزاق** - حسینی یمانی زبیدی حنفی، معروف بسید مرتضی، مکنّی بابوالفیض، از مشاهیر علمای حنفیّه میباشدکه بارها حج‌کرده و برای تحصیل علم مسافرتها نمود، در مکّه با سید عبدالرحمن عید روس‌آتی‌الترجمة ملاقات‌کرده و از دست او خرقه پوشیده و دیری در حضور وی بود و بشرف اجازهٔ مرویّات و مسموعات وی نایل‌گردید، حسب‌الارشاد او بمصر وجهات بحریّه مسافرتهاکرده ومورد اکرام اکابر هردیاری‌گردید. تألیفات سودمند دارد و بعداز اتمام **تاج‌العروس** که مشهورترین‌آنها است ولیمه‌ای داده و مشایخ و اکابر وقت و طلاّب علم را دعوت نمودآن‌کتاب را بنظر ایشان رسانید و بیش‌از اندازه مورد تحسین وغبطهٔ ایشان شد، کثرت‌خبرت و احاطهٔ علمی‌او رأی‌العین عموم‌گردید، تقریظات نظمی و نثری بسیاری بنگاشتند، بعدازآن قطع الفت نموده و درخانهٔ خود منزوی‌بود تابسال۱۲۰۵ه قمری (غره) درمصر بامرض‌طاعون درشصت‌سالگی درگذشت ودرنزدیکی سیّده رقیّه مدفون‌گردید. از تألیفات او است:

۱- **اتحاف‌السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم‌الدین** ۲- **بلغة‌الغریب فی‌مصطلح آثارالحبیب** ۳- **تاج‌العروس من دررالقاموس** یا **من‌شرح جواهرالقاموس** که‌شرح‌قاموس‌اللغهٔ فیروزآبادی میباشد ۴- **تنبیه‌العارف البصیر علی اسرارالحزب الکبیر** که شرح کتاب‌حزب‌البر ابوالحسن شاذلی است ۵- **عقدالجواهر المنیفة فی‌ادلة مذهب‌الامام ابی‌حنیفه** ۶- **نشوة الارتیاح فی‌بیان حقیقةالمیسر والقداح** که ضمن‌مجموعهٔ (طرف عربیه نامی) درلیدن‌چاپ شده است چنانکه‌کتاب دومی مذکور درمصر و پنجمی دراسکندریه وسه‌کتاب دیگر در قاهره بطبع رسیده‌اند. (ص ۱۷۲۶ مط وغیره)

زبیدی **محمد بن یحیی‌بن علی‌بن مسلم‌بن موسی‌بن عمران** - حنفی، ادیب نحوی‌لغوی، از ادبای اواسط قرن‌ششم هجرت میباشدکه‌بانهایت فلاکت و عسرت‌گذرانید، درفقر و فاقه صبر نمود، از شدائد زمان شکایت نکرد. از سخنان او است‌که: حق را بایدگفت اگرچه تلخ باشد. روزی مجلس یکی از وزراکه خلعت حریر وزارتی دربرداشته و حاضرین تبریك و تهنیت مي‌گفته‌اند وارد شده‌گفت:

پوشندهٔ لباس حریر راکه دربارهٔ مردان از محرمات دینیّهٔ اسلامیّه است تعزیت لازم است نه تهنیت ، باوجود این ، موافق مذهب سلیمانیّه از فرق زیدیّه معتقد بوده است براینکه اهل معصیت را چون با تقدیر خداوندی است عذابی نباشد و مردگان در قبر متنعّم بوده و میخورند و می‌آشامند . از تألیفات او است :

۱- الحساب ۲- العروض ۳- القوافی ۴- المقدمة فی‌النحو ۵- منارالاقتضاء و منهاج الاقتفاء . در ربیع‌الاخر سال ۵۵۵ه قمری (ثنه) درگذشت .

(ص۱۰۸ ج ۱۹ جم)

زبیری[۱]

زبیری **احمد بن محمد بن محمد بن محمد** - بعنوان قاضی خواهدآمد .

زبیَری **زبیر بن احمد بن سلیمان** - بن عبدالله بن‌عاصم بن منذر بن زبیر بن عوام ، فقیه شافعی بصری ، مکنّی باَبوعبدالله ، معروف بزبیری بصری‌که اعمی و نابینا ودرعصر خود پیشوای اهل‌بصره و مدرّس آن‌دیار بود، درادبیّات حظّی وافر داشت، ازمحمد بن سنان قزاز و ابراهیم‌بن ولید ونظائر ایشان روایت‌نموده و محمد بن حسن نقّاش صاحب تفسیر وجمعی دیگر نیز از وی روایت می‌کنند. بقول ابن‌خلّکان ثقة و صحیح‌الروایة بوده و مصنّفات بسیاری داشته است :

۱- الاستشارة والاستخارة ۲- الامارة ۳- التنبیه ۴- ریاضة المتعلم ۵- ستر العورة ۶- الکافی در فقه **۷- المسکت ۸- النیة ۹- الهدایا ۱۰- الهدایة** و غیرها و پیش‌از سال ۳۲۰ه قمری (شك) درگذشت . (ص۲۰۸ج۱کا و۲۲۴ج۲طبقات‌الشافعیة)

زبیری **زبیر بن بکار** یا بکر بن ابی‌بکر بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت‌بن عبدالله بن زبیر بن عوام ، قرشی اسدی زبیری، مکنّی

۱- **زبیری** - بضم اول وفتح ثانی، منسوب بزبیر بن عوام ویا شخص زبیر نامی‌دیگر است ودر اصطلاح رجالی ، لقب احمد بن عبدالله بن زبیر بن بکار وخود زبیر بن بکار ، عبدالله بن عبدالرحمن و پدرش عبدالرحمن ، عبدالله بن مصعب ، عبدالله بن هارون ، محمد بن عمرو بن عبدالله بن زبیر و بعضی دیگر بوده و دراینجا بعضی از موصوفین یا معروفین بهمین عنوان زبیری را تذکر داده و شرح حال دیگران را موکول بکتب رجالیه میداریم .

بابوعبدالله، از اعیان علمای عامّه میباشدکه درفقه و حدیث و شعر و ادب و اخبار و انساب، علّامهٔ وقت خود و بنسّا به موصوف ومتصدی قضاوت مکّه بود، مصنّفات سودمند داشته و ابن‌النّدیم سی وسه‌کتاب در نوادر و اشعار و انساب وغیرها بدو نسبت داده‌است و اشهرآنها کتاب **انساب قریش** است که حاوی مطالب بسیاری بوده ودرمعرفت نسب‌قرشیین محل رجوع و اعتماد و استفاده میباشد، دیگری کتاب **الموفقیات** است در تاریخ که برای موفّق بالله پسر متوکل عباسی تألیف داده و بعضی از اجزای آن درغوطه چاپ شده‌است. مصنّفات دیگر او نیز حاکی از تبحّر وکثرت احاطه و اطّلاعات علمی او میباشند. از طرف متوکل بتربیت‌اولاد او معین شد، ده هزار درهم وده تخت وده قاطر برای او فرستاد که احمال و اثقال‌خودرا بسامره که مقرّ خلافت متوکّل‌بوده نقل دهد. زبیر شب یکشنبه بیست و سوم ذی‌القعدهٔ سال ۲۵۵ یا ۲۵۶ه قمری (رنه یا رنو) از پشت بام افتاده چنبر و تهی‌گاهش شکسته و درگذشت، پسرش مصعب بروی نماز خوانده ودرقبرستان حجون دفن شد. جدّ یا پدرش بکار نیز ظلمی دربارهٔ حضرت رضا علیه‌السلام‌کرده و درنتیجه درسال ۱۹۵ه از قصر خود افتاده وگردنش خردگردید و درگذشت. موافق ابن‌خلّکان بکار جدّ زبیر بوده و بعضی از ارباب تراجم پدرش دانسته‌اند و دور نیست‌که از قبیل نسبت بجدّ باشد و نظائرآن بسیار است. (ص۲۶۰ ج۲نی و۲۰۷ج۱کا و۹۶۲مط)

زبیری

محمدصالح بن ابراهیم- مکنّی بابوعبدالله، ملقّب‌بجمال‌الدین، مؤلف‌کتاب **فتاوی** و**کتاب فیض‌الملك‌العلام** درفقه شافعی میباشد، بسال ۱۲۴۰ه قمری (غرم) در پنجاه ودو سالگی درگذشت، کتاب اوّلی او در مکّه در حاشیهٔ فتاوی الشیخ سلیمان چاپ شده و دومی نیز در حاشیهٔ شرح یوسف بطاح مکّی که برآن‌کتاب نوشته و نامش ارشادالانام الی شرح فیض‌الملك العلام است در مصر و قاهره بطبع رسیده است. (ص ۹۶۳ مط)

زبیری

مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت- بن عبدالله‌بن زبیر بن‌عوام، ادیب‌محدّث‌شاعر که‌پدرش‌ازاشرار وباولادحضرت‌امیرالمؤمنین ع

متجاسر بوده است واز تألیفات مصعب است:

۱- جمهرة نسب‌قریش ۲- نسب‌قریش ۳- النسب‌الکبیر. روزچهارشنبه‌دویم‌شوال ۲۳۳ه قمری (رلج) درگذشت. (ص ۱۶۰ف وغیره)

زبیریون بضمّ‌اوّل وفتح‌ثانی، جمع‌زبیری‌میباشد ودراصطلاح رجالی‌عبارت ازچند تن ازمحدّثین‌است‌که درتحت‌عنوان زبیری‌اشاره‌نمودیم.

زجاج[1]

زجاج **ابراهیم بن محمد بن سری بن سهل-** مکنّی بابواسحق ، ملقّب بزجاج ، بحری‌است موّاج ، از مشاهیر نحویّین وادبا وعلمای عربیّت‌که ریاست نحو و علوم عربیّه بدو منتهی میشد. دربدایت حال دراثرشوق‌تحصیل علوم ادبیّه و حاضر حوزهٔ درس مبرّد و ثعلب‌گردید ، باآن همه تنگدستی‌که داشته و روزی یك درهم ونیم ازصنعت بلورتراشی‌عایدش‌بود همه روزه بحسب قرارداد ومقاوله، تا روز وفات مبرّد یك درهم اجرت تعلیم بدو می‌پرداخت و علاوه براین امورات شخصی اورا نیز انجام میداد تادرنتیجهٔ این‌همه زحمات خود فنون ادبیّه را متقن داشت وبهمهٔ شاگردان مبرّد مقدّم‌گردید وبمصاحبت ومنادمت عبیدالله بن سلیمان‌بن وهب وزیرمعتضد عباسی اختصاص‌یافت وبتعلیم وتربیت قاسم پسر عبیدالله مذکور منصوب شد، پس‌ازآنکه قاسم بعدازفوت پدر بوزارت رسید زجاج نیز دراثرمعاهداتی‌که دراوقات تعلیم وتربیت بین ایشان منعقد بوده بثروت‌بی‌نهایت نایل‌گردید چنانچه ازطرف قاسم‌بن عبیدالله وزیر وقت مقرّرگردید عرایض‌مردم‌که بدربار وزارتی می‌نویسند بواسطهٔ زجاج بمهر وامضای وزارتی برسد و زجاج از درخواست‌کردن هیچ‌چیز امتناع ننماید اینك بدینوسیله در

۱- **زجاج-** بروزن بقال شیشه‌گر وآئینه و بلورتراش و فروشندهٔ‌آنها است و بعضی‌از معروفین بهمین وصف‌را تذکرمیدهد. اما **زُجاجْ** بضم اول وتخفیف ثانی‌که بعربی بمعنی بلور و شیشه وآیینه است‌کسی را سراغ نداریم‌که ملقب وموصوف بآن باشد بلی بعضی از دانشمندان ، بجهت انتسابآن ، بزجاجی معروف میباشند ودرتحت همین عنوان (زجاجی) بشرح‌حال‌ایشان خواهیم پرداخت .

اندك زمانی اموال بسیاری حیازت نمود. عبدالرحمن بن اسحق مذکور در ذیل وابوعلی فارسی که شرح حالش بعنوان فارسی خواهدآمد از تلامذهٔ زجاج بوده و اورا تألیفات بسیاریست :

۱- **الابانة والتفهيم عن معنى بسم‌الله‌الرحمن الرحیم** ، یك نسخهٔ خطی‌آن در غوطه موجود است ۲- **الاشتقاق** ۳- **اعراب‌القرآن** در دومجلّد ویك نسخهٔ بسیار فرسودهٔ‌آن که درحدود سیصد و هفتاد ونه هجری با خطّی شبیه بخط کوفی نوشته شده در خزانهٔ کتب قسطنطنیّه موجود و بنوشتهٔ روضات‌الجنّات بنظر میرزا عبدالله افندی رسیده است ۴- **الامالی** ۵- **الانواء** ۶- **خلق‌الانسان** ویك نسخه ازآن برقم ۲۳۴ درخزانهٔ مصر موجود است ۷- **خلق‌الفرس** ۸- **سرالنحو** ۹- **شرح ابیات سیبویه** ۱۰- **شرح جامع المنطق** ۱۱- **العروض** ۱۲- **فعلت و افعلت** که در قاهره چاپ شده ۱۳- **الفرق** ۱۴- **القوافی** ۱۵- **ماینصرف ومالاینصرف** ۱۶- **مختصرالنحو** ۱۷- **معانی‌القرآن** و چند نسخهٔ خطی‌آن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۱۸- **النوادر** . زجاج روزجمعه نوزدهم جمادی‌الاخرهٔ سیصد و ده یا یازده یا شانزده هجرت درحدود هشتاد سالگی در بغداد در عهد خلافت معتضد عباسی درگذشت . از سیوطی نقل است که آخرین کلام زجاج این بود : **اللهم احشرنی علی مذهب احمد بن حنبل** . (ص۱۲۲ج۵مه و۱۱ج۱کاو۴۴ت و۱۳۰ ج۱ جم و ۱۴۴هب و ۲۴۱۱ ج ۴ س و۹۰ ف و ۱۸۱ ج ۲ ع وغیره)

زجاج **احمد بن حسین** - مکنّی بابوبکر، ازنحویّین اواسط قرن‌چهارم هجری عهد مطیع لله عباسی (۳۳۴_۳۶۳ه ق) میباشد و شرحی دیگر بدست نیامد . (ص۲۳۶ ج۲جم و۳۴۱۱ ج۴س)

زجاج . **جنید بن محمد** - بغدادی بعنوان جنید نگارش دادیم .

زجاجی[1]

زجاجی **ابراهیم بن یوسف بن محمد** - مکنّی بابواسحق، مشهور بزجاجی، (با ضمّ و تخفیف) از اکابر عرفای عهد متوکّل عباسی (۲۳۲_

۱ـ **زجاجی**- در وجه نسبت رجوع بعنوان زجاج نمایند و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

۲۴۷ ه ق) واز اصحاب شیخ ابوحفص نیشابوری بود، با جنید بغدادی نیز صحبت داشت، جماعتی از این سلسله بدو انتساب یافته‌اند و مؤسّس مشرب **ملامتیه** میباشد و تا اواخر قرن سوم هجرت میزیسته و سال وفاتش مضبوط نیست . (ص ۱۴۲ ج۲مه)

زجاجی **عبدالرحمن بن اسحق** - نهاوندی یا صیمری‌الاصل والولادة ، بغدادیّ‌الاشتغال ، شامیّ‌المسکن والمدفن، ابوالقاسم‌الکنیة ، از افاضل نحویّین قرن چهارم هجرت و ازتلامذهٔ ابراهیم بن محمد زجاج مذکور فوق بود ، همین لقب زجّاجی (با فتح وتشدید) نیز بجهت‌انتساب باستاد مذکورخود میباشد. از نفطویه ، اخفش صغیر، محمد بن عباس‌یزیدی، ابوبکر بن درید، ابوبکر بن‌انباری و دیگر اکابر وقت نیز درس خوانده و ازتألیفات او است :

۱- **الالف واللام** ۲- **الامألی** درلغت‌که امالی صغری نیز گویند ودرقاهره چاپ شده است ۳- **الایضاح** درنحو ۴- **الجمل‌الکبری** که نافع‌ترین کتب نحویه میباشدکه در میان اهل عربیه مشهور وبمنزلهٔجمل‌شیخ‌عبدالقاهر بوده بلکه بر آن ترجیح‌دارد ۵- **الزاهر** ۶- **شرح‌خطبهٔ ادب‌الکاتب** ۷- **شرح‌کتاب‌الالف واللام مازنی** ۸- **الکافی** درنحو ۹- **المخترع فی‌القوافی**.

کتاب‌جمل‌الکبری مذکورمحل‌توجه‌اهل‌خبره میباشد، جمعی‌ازافاضل‌بشرح وتلخیص‌آن پرداخته‌اند و بنوشتهٔ ابن‌خلّکان وموافق نقل معتمد از دمیری هرکس بدان اشتغال‌نماید نفعی میبابد، درسبب‌آن نیزگویندکه این‌کتاب را درمکّهٔ معظّمه تصنیف‌نموده هروقتی که از یکی از ابواب‌آن فارغ میگشته محض شکرانهٔ‌آن، هفت شوط بدورکعبه طواف میکرد ومغفرت‌خود و انتفاع قاری‌آن‌کتابرا ازدرگاه‌خداوندی مسئلت مینمود. زجاجی درماه رجب سال سیصد وسی و هفت یا نه ویا در رمضان سیصد و چهلم هجرت در دمشق یا طبریهٔ شام درگذشت . **صیمری** منسوب است بصیمره وآن موضعی است در بصره وهم شهری است مابین خوزستان و بلاد جبل .

(کف وص ۴۲۵ف و ۲۹۹ ج ۱ کا و ۱۴۴هب و ۱۸۳ ج ۲ ع وغیره)

زجاجی **محمد بن ابراهیم** - نیشابوری، مکنّی‌باابوعمرو، مشهور بزجاجی (بضمّ و تخفیف) از عرفای قرن چهارم هجرت میباشدکه عمری

درازکرد، شصت مرتبه حج نمود، ابراهیم خواص و جنید و بعضی دیگر از اکابر این سلسله را دیده وچهل سال درمکهٔ معظّمه مجاورت کرد تا بسال سیصد و چهل و هشت هجری قمری درهمان ارض اقدس وفات یافت و جملهٔ: **بوعمر و زجاجی**=۳۴۸ مادّهٔ تاریخ او است. (ص ۲۲۹ ج ۲مه و ۲۲۸ ج ۲ طرائق و ۱۹۹ ج ۲خه)

زجاجی **یوسف بن عبدالله** - مکنّی با بوالقاسم، معروف بزجاجی، ادیب نحوی لغوی واز اکابر علم بلاغت بوده و از تألیفات او است:

۱- اشتقاق اسماءالریاحین ۲- خلق‌الانسان ۳- خلق‌الفرس ۴- شرح‌فصیح‌ثعلب ۵- عمدةالبیان ۶- عمدةالکتاب وغیر اینها. بسال چهارصد وپانزدهم هجرت دراسترآباد درگذشت. (سطر ۲۰ ص۴۵ت و۶۱ج ۲۰جم)

زحل در اصطلاح رجالی، **عمر بن عبدالعزیز** و شرح حالش موکول بکتب مربوطه است.

زخمی از شعرای هندوستان که نخست برهمنی مذهب بوده وعاقبت در سال هزار و دویست و شصت و چهارم هجرت بشرف دین مقدّس اسلامی مشرّف گردید، بزبان‌های عربی و فارسی، ترکی، انگلیسی و دیگر زبانهای سانسکریت آشنا بود، درنظم نیز دستی توانا داشته واز او است:

ز قتلم آن جفاجو هم پشیمانی کشیدآخر که بعداز مردنم بردرگرفتاری ندیدآخر
چومیگفتم که مردم‌درغمت، باورنبود اورا بحمدالله که اومرگم بچشم‌خویش دیدآخر

درسال هزار و دویست و شصت و هفت درگذشت. (ص۲۴۱۲ ج ۴ س)

زراد بروزن عطّار، دراصطلاح رجالی، **حسن بن محبوب** میباشدکه بعنوان سراد خواهدآمد، نیز لقب یزید وعبدالله بن علی ومحمد بن مقلاص و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است.

زراره **عبدربه بن‌اعین بن‌سنسن** (بروزن‌بلبل)- شیبانی الولاء، کوفی البلدة، ابوعلی، یاابوالحسن الکنیة، ازاکابراصحاب حضرت باقر وحضرت

صادق علیهما السلام میباشد . قاری ، فقیه ، متکلّم ، شاعر ادیب بارع ، خصال فضل و دیانت را جامع، درفقه و حدیث از اعاظم رجال شیعه، موافق آنچه تحت‌عنوان حواریین اشاره نمودیم از حواریّین حضرت باقر ع ، بمدلول بعضی‌از آثار دینیّه نسبت بحضرت صادق ع دوست‌ترین مردم از زندگان و مردگان و محبوب‌ترین اصحاب حضرت باقر ع بود . یکی از چهار تن میباشدکه در بعضی دیگر ازآنها ایشان را بنجبا ، امنای حلال و حرام الهی ، اوتاد ارض ، اعلام دین ، سابقین ومقرّبین وقیام بقسط وعدالت موصوف داشته و تصریح فرموده‌اند براینکه درصورت نبودن ایشان‌آثار نبوّت مندرس و منقطع میشد . سه تن دیگر عبارت از **محمد بن مسلم** و **ابوبصیر لیث** و **برید بن معاویه** هستند چنانچه درباب‌کنی درشرح‌حال ابوبصیر لیث نگارش خواهیم داد وموافق آنچه در تحت عنوان **اصحاب‌اجماع** اشاره نمودیم زراره ، افقه‌آن شش تن میباشدکه فقیه‌ترین‌پیشینیان بوده‌اند .کتاب **الاستطاعة والجبر** تألیف زراره بوده و بسال یکصد وپنجاهم هجرت در هفتاد سالگی وفات یافت .

تبصره: چنانچه موافق فهرست ابن‌النّدیم نگارش‌یافت نام اصلی زراره، عبدربه بوده و زراره لقبش میباشد ، تعرّض ما بشرح حال او نیز روی همین‌اصل است، امااعین پدر زراره ، دراصل رومی ومملوك مردی از بنی‌شیبان بوده‌که اخیراً آزادش‌کرد وبهمین جهت نسبت ولای عتق او بهمان قبیله پیوندد ، مالك او بعد ازآزادکردنش میخواسته است‌که بنسب خودش ملحق سازد (چنانچه مرسوم بوده) لکن اعین راضی نشد و نسبت ولا راکه بحکم دین مقدّس اسلامی نیز منشأ بعضی از احکام دینیّه است بالحاق نسبی ترجیح داد. امّا سنسن (بروزن بلبل) جدّ زراره، از راهبان روم بود،گاه‌گاهی باامان‌نامهٔ پسرخود اعین داخل بلاد اسلام میشد ، اورا دیدارکرده وباز ببلاد خود برمیگشته است.

(ص ۳۰۸ف وکتب رجالیه)

زراری بضمّ اوّل ، عنوان و لقب مشهوری بعضی‌از اکابرمیباشدکه‌بجهت انتساب‌بزراره بهمین عنوان شهرت یافته‌اند. دراصطلاح‌رجالی

عبارت از احمد بن محمد بن اعین بن سنسن، احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم ، سلیمان بن حسن بن جهم ، علی بن احمد بن محمد بن سلیمان ، علی بن سلیمان مزبور، محمد بن سلیمان مذکور ، محمد بن عبدالله یا عبیدالله بن احمد وغیرهم بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

زراری **احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان-** درباب کنی بعنوان ابوغالب رازی خواهدآمد .

زراری **عبیدالله بن احمد بن محمد -** شرح حالش موکول برجال وتاریخ بغداد است .

زردی **احمد بن عبدالله-** ادیب لغوی، معروف بابوعمرو، ازعلمای عربیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشدکه در فنّ بلاغت و براعت و معرفت اصول و ادب سرآمد اقران عصر خود بود ، درکلمات بعضی از اهل فن بعلّامه موصوف است ، باآن همه ضعف و ناتوانی و رنجوری که داشته هنگامی که بسخن سرائی آغاز میکرد شنوندگان را با براعت کلمات خود درنشاط و طرب میآورد ، وی بسال سیصد و هشتاد سه از هجرت درگذشت . **زرد** ، بفتح اوّل ، از دیهات اسفراین است .

(صد و ص ۶۴ت)

زرفان دراصطلاح رجالی ، محمد بن آدم مداینی میباشد وشرح حالش درآن علم است.

زرقاء **بنت عدوی -** ازخواتین کوفه میباشدکه درحرب صفین ازطرفداران حضرت امیرمؤمنان ع بود ، مردم را بنصرت آن حضرت تشویق مینمود ، مقالههای فصیح بسیاری دراین موضوع سروده است که درکتاب بلاغات النساء احمد بن ابی طاهر (که شرح حالش درباب کنی بعنوان ابن ابی طاهر خواهدآمد) نگارش یافته است . اما **زرقاء یمامه** که دربلدهٔ یمامه میزیسته از زنان جاهلیّت میباشد، ازمسافت بعیده میدیده وقوهٔ باصره اش بسیارقوی بوده است، اینك دراین صفت دوربینی ضرب المثل میباشد.

(اطلاعات متفرقه)

زرقانی **ابراهیم بن یحیی** - بعنوان نقّاش خواهدآمد.

زرقانی **محمد بن شداد بن عیسی** - مسمعی ، مکنّی بابویعلی ، معروف بزرقان ، از متکلّمین معتزله میباشد ، از محدّثین نقل‌حدیث نموده است ، بسیار ضعیف‌الحال بود و روایات او قابل احتجاج و ثبت دفاتر نمیباشد . وی بسال دویست و هفتاد وهشت یا نه هجرت در بغداد درگذشت .

(ص ۳۵۳ ج۵ تاریخ بغداد)

زرقانی[1]

زرقانی **عبدالباقی بن یوسف بن احمد**- یا محمدبن علوان زرقانی‌مصری، مالکی فقیه جلیل متبحّر بود ، درجامع ازهر تدریس میکرده و ازتألیفات او است :

۱- **شرح مختصر خلیل** درفقه‌مالکی که‌درقاهره‌چاپ‌شده‌است ۲- **شرح مقدمهٔ عزیه** وبا حاشیهٔ شیخ علی عدوی‌که بهمین شرح نوشته درقاهره چاپ شده است وغیر اینها . وی بسال یکهزار و نود و نهم هجری قمری در هفتاد و نه سالگی درگذشت .

(ص ۹۶۶ مط وغیره)

زرقانی **محمد بن عبدالباقی**- مذکور فوق از محدّثین مالکیّه میباشد و بخاتمةالمحدّثین موصوف بود و ازتألیفات او است :

۱- **شرح منح محمدیهٔ قسطلانی** که نامش **مواهب‌لدنیه**است ۲- **شرح موطأ ابن‌مالک** که هردو درقاهره چاپ شده است ۳- **المواهب‌اللدنیة فی‌شرح المنح المحمدیة** که همان شرح منح مذکور فوق‌است . زرقانی بسال هزار وصد وبیست ودو هجری قمری درشصت و هفت سالگی درگذشت ، محدّث معاصر قمی دراینجاگویدکه زرقان بضمّ اوّل موضعی است درنواحی قم .

(ص ۱۴۵هب و ۹۵۷ مط)

۱- **زرقانی** - منسوب است بزرقان وآن بنوشتهٔ مراصد (بروزن مردان) نام موضعی است و (بروزن گلدان) ناحیه‌ایست درحضرموت و بفتح اول و تشدید ثانی نام دیهی‌است دیگر محل‌آن موضع وآن دیه را معین نکرده است و بنوشتهٔ محدث معاصر (بضم اول) موضعی است درنواحی قم .

زرقی در اصطلاح رجالی ، لقب جبیر بن ایاس ، خلاد بن رافع ، خلاد زرقی ، ذکوان بن عبدقیس ، عیسی بن معاویة وغیرایشان بوده وشرح حالشان موکول بدان علم شریف است .

درمراصدگوید : زُرّقْ (بروزن مدّت) دیهی‌است درمرو وبیابانی است درحجاز و یمن ، بروزن (دلق) دیهی است درمروکه یزدجردآخرین ملوك فرس درآنجا مقتول شده است . درتنقیح‌المقال ضمن‌ترجمهٔ جبیر بن ایاس زرقی از بعضی نقل‌کرده‌که زرق دیهی است در مروکه یزدجردآخرین ملوك فرس درآنجا مقتول شده و محمد بن احمد بن یعقوب محدّث زرقی نیز ازآنجا است، پس‌گویدکه این نسبت مناسب محمد مذکور نیست بلکه زرقی درعنوان محمد منسوب ببنی‌زریق‌است‌که یکی‌از بطون‌انصارازخزرج میباشد و درمقام نسبت بآن زُرَقی‌گویند (بضم اوّل وفتح‌ثانی بروزن‌جُهَنی). بنی‌زریق ازقبائل عرب اولاد زریق بن عامربن زریق بن‌عبدحارثة بن مالك بن غضب (غصب خ‍ل) بن جشم بن خزرج بوده و جمعی از صحابه نیز از ایشان بوده‌اند . در بعضی از نسخ بعوض زرقی درقی‌بوده‌که اوّلش حرف دال ودویمش حرف را (هردو بی‌نقطه) ودربعضی دیگر رزقی‌است‌که اوّل‌آن رای بی‌نقطهٔ مکسور و دوم‌آن زای نقطه‌دار ساکن میباشد، بنابراین محتمل است‌که منسوب بمدینة الرزق باشدکه پیش از استیلای مسلمانان در بصره نام یکی از سرحدات عجم بوده است و درآخرکلام خودگوید نسبت بجبیر بن ایاس همان زرقی‌که منسوب ببنی‌زریق است مناسب‌تر میباشد .

زرکشی **محمد بن بهادر بن عبدالله**- ترکی‌مصری زرکشی منهاجی، ملقّب به بدرالدین ، مکنّی باوعبدالله ، از علمای عامّهٔ اواخر قرن هشتم هجرت میباشد، پدرش بهادر، مملوك بعضی از اکابر بود ، خودش درکودکی‌صنعت زرکشی‌آموخته وکتاب منهاج فقه را حفظ‌کرد و موصوف بودن او بزرکشی و منهاجی نیز از همین راه است. برای‌تحصیل‌علم بدمشق وحلب مسافرت‌کرد تا بتألیفات‌سودمندی موفّق‌آمده‌که ازآن‌جمله است :

۱- الاتقان فی تفسیر القرآن ۲- اعلام الساجد فی احکام المساجد ۳- تشنیف المسامع بجمع الجوامع یا **فی شرح جمع الجوامع** تاج الدین سبکی که درمصر باچندشرح دیگر جمع الجوامع دریکجا چاپ شده است **۴- التنقیح** نیزدرتفسیرقرآن است **۵- زهرالعریش فی احکام الحشیش ۶- سلاسل الذهب** در اصول **۷- لقطة العجلان** که در قاهره چاپ شده است وغیر اینها. وی بسال هفتصد و نود و چهارم هجرت درچهل و نه سالگی در قاهره وفات و درمقبرهٔ قرافهٔ صغری مدفون گردید. (ص ۱۴۵ هب و ۲۴۱۴ ج ۴ س وغیره)

زرکوب شاعر تبریزی ، بعنوان نجم الدین زرکوب خواهدآمد.

زرگر **بخارائی** - بعنوان جوهری نگارش دادیم.

زرگر **شیخ نجیب الدین رضا** اصفهانی ، ازمجاذیب عرفا وعامی وبی سواد بود ، دراصل تبریزی ولی دراصفهان اقامت گزیده ودست ارادت بشیخ محمدعلی **مؤذن** خراسانی ازمشایخ سلسلهٔ ذهبیّه داد، عاقبت خودش نیز ازمشایخ آن سلسله گردید، بهریك از رضا وجوهری ونجیب الدین تخلّص مینمود. **خلاصة الحقائق** (مثنوی) ، **دیوان غزلیات وسبع المثانی** (مثنوی) ازآثار او بوده و از اشعار او است:

شمع و چراغ همه روشن از او است — بوی خوش هرگل وگلشن از او است
کنه کمالش عری از عقلها است — قرب وصالش بری از نقلها است
او است بسیط و همه عالم بساط — او است محیط و همه عالم محاط

درسال یکهزار و هشتادم هجرت درگذشت. (ص ۱۳۳ ریاض العارفین)

زرندی **محمد بن یوسف**- بن حسن بن محمد بن محمود بن حسن زرندی مدنی حنفی، ملقّب بشمس الدین یاجمال الدین، محدّث مدینه، از علما و محدّثین و حفّاظ اهل سنّت واز اکابر ایشان بوده واز تألیفات او است:

۱- بغیة المرتاح که حاوی چهل حدیث باشروح و اسانیدآنها میباشد **۲- دررالسمطین فی مناقب السبطین** یا **فی فضائل المصطفی والمرتضی والسبطین** یا **فی فضائل المصطفی والمرتضی والبتول والسبطین**. مشایخ زرندی بالغ بصد تن میباشد . ولادت او درسال ششصد ونود وسه و وفاتش درسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه و چندم هجرت بوده .

(ص ۲۹۵ ج ۴ کمن و ۲۵۰ و ۷۴۷ ج ۱ کف و ۲۶۷ ج ۳ نی)

زروق

احمد بن احمد بن محمد بن عیسی- برنسی‌فاسی،معروف‌بزروق، ملقّب بشهاب‌الدین، مکنّی بابوالعباس، ازمحقّقین‌ائمهٔ‌صوفیّه میباشدکـه هردو علم شریعت و طریقت را جامع و تألیفات او مختصر و منقّح و نافع و حاوی فوائد و تحقیقات بسیار (خصوصاً در تصوف) میباشد :

۱- **شرح رسالةابوزید قیروانی** درفقه مالك ۲- **النصیحةالکافیةلمن‌خصه‌الله‌بالعافیة** ۳- **الوظیفة الزروقیة** ودو اوّلی مستقلا و سومی نیز با شرح احمد سجاعی درمصر چاپ شده‌اند . زروق بسال هشتصد ونود ونهم هجرت درپنجاه وسه سالگی درموضعی تکرین نام از توابع طرابلس درگذشت . (ص۹۶۵مط وغیره)

زعفرانی[1]

زعفرانی

حسن بن محمد بن صباح - بغدادی ، مکنّی بابوعلی یاابوعبدالله منسوب بقریهٔ زعفرانیّهٔ بغداد ویا درب زعفرانی مذکورین در ذیل میباشد ، از فقها و محدّثین شافعیّه و مصاحب اما شافعی بود ، تمامی‌کتابهای اورا نزد خودش خوانده تا درفقه و حدیث براعت یافت ودر هردو رشته‌کتب بسیاری تألیف داد واز رواتِ‌کتب و اقوال امام‌شافعی‌میباشد، ترمذی نیز از وی روایت میکند. صاحب ترجمه درماه ربیع‌الثانی سال دویست و چهل و شش یا نه ویا درسلخ شعبان یـا رمضان دویست و شصتم هجری قمری درگذشت.

(ص ۲۹۷ف و ۲۱۴ت و ۱۴۵هب و ۱۴ ج ۱کا و۴۸ ج ۵مه)

۱- **زعفرانی -** دربعضی موارد ، منسوب بزعفران معروف بوده وکنایه ازفروشندهٔ آن است و دربعضی از مواضع بدیهی زعفرانیه نام درهمدان ودیهی دیگر بهمین‌نام دربغداد منسوب میباشد وگاهی بمحلهٔ درب زعفرانی از محلات بغداد که منتسب بهمان دیه است منسوب است، بهرحال‌عنوان زعفرانی دراصطلاح رجالی عبارت از احمد بن محمد عسگری، حبیش‌بن‌مبشر، صباح بن محمد ، عمران بن اسحق، عمران بن عبدالرحیم ، محمد بن احمد، محمدبن‌اسمعیل و بعضی دیگر میباشدکه شرح حال ایشان را موکول بکتب رجالیه داشته ودراینجا بشرح‌حال اجمالی بعضی دیگر از معروفین بهمین عنوان میپردازیم .

زعفرانی **عمر بن جعفر بن محمد** مکنّی با بوالقاسم، ملقّب بدومی یارومی، معروف بزعفرانی ، ادیبی‌است شاعر نحوی لغوی از اعیان اهل ادب که درمعرفت عروض و قوافی وفنون شعریّه تخصّص داشت، با ابن‌النّدیم وصاحب بن عبّاد متوفیین سال ۳۸۵ه ق معاصر و مدّاح صاحب بود . از ابیات قصیده‌ای نونیّه میباشدکه درمدح وی گفته است :

ایا من عطایاه تهدی‌الغنی	**الی راحتی من‌نأی اودنی**
کسوت المقیمین والزائرین	**کسالم یخل مثلهـا ممکنا**
و حاشیة الـدار یمشون فی	**صنوف مـن‌الخز الا انـا**

صاحب گفت در اخبار معن بن زائده‌آمده است‌که‌کسی از وی خواستار مرکبی‌گردید ، معن امر کرد که ناقه و اسب و الاغ و قاطر وکنیزکی بدو دادند و اعتذار نمود باینکه اگر درمخلوقات ، مرکوبی غیر اینها سراغ داشتم‌آن را نیز بتو می‌بخشیدم اینك ماهم امر کردیم‌که جبّه و قمیص و دراعه و سراویـل (شلوار) و منـدیل (دستمال) و مطرفه وردا (عبا و بالاپوش) وکسا (جامه و لباس تن) وکیسه و جورابی بتو بدهند واگر غیراز اینها چیزدیگری سراغ داشتم‌که از خزّ درست میشودآن را نیز بتو عطا میکردم .

دراعه (با ضمّ وتشدید) نوعی از جبّه است‌که طرف پیشین‌آن باز وگشاده باشد. **مطرفه** ردائی است ازخزّکه مربع وخالدار میباشد. سه‌کتاب **العروض والقوافی واللغات** ازتألیفات زعفرانی میباشد، وفات‌او پیش‌از وفات‌ابن‌النّدیم مذکور بوده وسال‌آن مضبوط نیست و ظاهر آنستکه نسبت عمر زعفرانی بزعفرانیهٔ بغداد است و شایدکه از زعفرانیهٔ همدان باشد . (ص۴۹۹ت و۲۶۷ج۲نی و۱۴۵هب و۱۲۴ف و۵۹ ج۱۶جم)

زغیلی دراصطلاح رجالی محمد بن عتبه‌بوده و رجوع بدان‌علم‌نمایند.

زقاق کبیر **احمدبن نصر** مکنّی بابوبکر، ازعرفای اواسط قرن‌سیّم‌هجرت واز اقران جنید بغدادی بود . از وی درخواست پند ونصیحتی نمودندگفت: چه بهتر از این‌که در دنیا بوده ولی ازآن دور باشید، با اهل‌آن درظاهر نزدیك بوده و در باطن‌کناره‌جوئی نمائید ، بقدر امکان دفع شر کند ، منشأ خیر بوده و

آنی ازیاد حق‌تعالی غافل نباشید . (اطلاعات متفرقه)

زکی‌الدین **عبدالرحمن** - بعنوان قوصی خواهدآمد .

زکی‌الدین یا **زکی‌نجفی** } مولی عنایت‌الله بعنوان قهپائی خواهدآمد .

زلالی[1]

زلالی **تبریزی** ، ازشعرا وسخن‌سنجان قرن دهم یا یازدهم‌هجری‌تبریز میباشدکه جوانی خوشرو و ملیح‌الطبع بوده و از او است :

بشنو این‌نکتهٔ سنجیده زغم‌خوردهٔ‌خویش   کـه به از زنـدهٔ بی‌عشق بود مردهٔ عشق

اسم و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (اطلاعات متفرقه)

زلالی **خوانساری** ، از شعرای زبردست قرن یازدهم هجرت میباشدکـه باحکیم‌خوانساری معروف‌بود وگاهی ملازلالی‌اش‌نیزمی‌گویند. با شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ھ قمری) معاصر بود ، قصیده‌ای نیز در مدح وی‌گفته است، درمدح چهارده معصوم علیهم‌السلام نیز چهارده قصیده سروده وعلاوه‌برآنها قصائد بسیاری دارد و هفت مثنوی لطیف برشتهٔ نظم‌آورده است :

۱- آذر وسمندر ۲- حسن‌گلوسوز ۳- ذره وخورشید ۴- سلیمان‌نامه ۵- شعلهٔ دیدار ۶- محمود و ایاز که بدو هزار و بیست و چهار بیت مشتمل و درسال ۱۰۲۴ھ قمری بپایانش رسانده وجملهٔ **الهی عاقبت محمودباشد**=۱۰۲۴مادهٔ تاریخ‌اتمام‌آن‌است **۷- میخانه.** بنوشتهٔ نصرآبادی رطب ویابس‌کلامش بسیار است ، لکن ابیات بلندش ازقبیل اعجاز، در تازه‌گوئی و نمك‌کلام فرد ، درفنّ مثنوی طرز جدیدی بعرصه‌آورده‌که‌کسی پیرو او

۱ـ **زلالی**- بضم اول ، منسوب بزلال است وآن بعربی‌آب سرد وگـوارا و صاف و شیرین راگویند :

مرغی‌که خبرندارد ازآب زلال   منقـار بآب شور دارد همه سال

ظاهراً بمناسبت همین معنی ، بعضی از شعرا خـودشان را متخلص بدان داشته وگـویا کلمات و اشعار خودشان را تشبیه بآب همچنانی‌کرده‌اند. نام ونسب هیچکدام ازایشان بنظراین‌نگارنده نرسیده و فقط بانتساب بلدهٔ خـودشان از همدیگر امتیاز یابنـد اینك ما نیز بعضی از ایشان را بهمین ترتیب مینگاریم .

نتواند بود واز مثنویّات او است :

منم لطف خدا بالای هردست | که چندانی که طوفان میکنم هست
فرو ریزد بدامانم چمن را | فرستد حوصله آن گه سخن را
کسی کش مصرعی در دست گیرد | بیا گو محتسب تا مست گیرد

اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .
(ص۲۴۱۸ ج۳س و۷۷ مخل و۲۳۰ تذکرهٔ نصرآبادی)

زلالی **شیرازی** ، ازشعرای ایرانی قرن دهم هجری میباشدکه ازشاگردان مولانا اهلی بود، بهندوستان رحلت کرد واکثر بلادهندرا سیاحت نمود و بسال ۹۴۸ه قمری درکجرات درگذشت واز او است :

بی‌رخش غم نیست گرازسینه جان بیرون‌رود | عشق باجان‌است میترسم که‌آن بیرون‌رود

اسم و دیگر مشخصّاتش بدست نیامد . (ص ۲۴۱۸ ج ۴س)

زلالی **هروی** ، شاعری است مشهورکه فرید زمان خود بود ، درسال نهصد وسی ویك هجری وفات یافته واز او است:

چشمی که بود لایق دیدار ندارم | دارم گله ازچشم‌خود ازیار ندارم

اسم ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۴۱۸ ج ۳ س)

زماناى‌نقاش **اصفهانی -** بعنوان راضی نگارش دادیم .

زمانی تخلّص شعری چندی از شعرای ایرانی است که یکی اردستانی، دیگری سیستانی و سومی لاهیجانی بود . اشهر ازهمه ، زمانی یزدی است که بملازمانی معروف و درخدمت شاه عباس ماضی بوده و درسال یك هزار و بیست ویك هجرت درگذشت و از او است :

یار از کلبهٔ ما دوش ندانسته گذشت | لیك دانسته نپرسیدکه این کلبهٔ کیست

(ص ۲۴۲۱ ج ۴ س)

زمخشری **محمود بن عمر بن احمد -** یا محمد بن عمر یا احمد خوارزمی، زمخشری‌ّالمولد ، جرجانی‌ّ المدفن ، معتزلی‌ّالاصول ، حنفی

الفروع ، ابوالقاسم الکنیة ، جارالله اللّقب ، ازفحول علمای اهل سنّت وجماعت میباشد که در فقه و حدیث و تفسیر و نحو و لغت و بیان و بلاغت و ادبیّات عربیّه استادکل و مرجع افاضل بود، ازبلاد بعیده حاضرحوزهٔ درس و افادات وی شده و اورا فخرخوارزم می‌گفتند . یك پای‌او بنا برمشهور، ازصدمهٔ برف وسرما ساقط ومحو شده وبا پای‌چوبین راه می‌رفته است . در معجم‌الادباءگوید : از خود زمخشری نقل شده‌که قطع پای او در اثر نفرین مادرش بوده است ، چون درکودکی نخی بپای‌گنجشگی بسته بود، گنجشگ از دستش خلاص شد و بآشیان خود رفت پس‌آن نخ را تکان دادکه بلکه بدان وسیله گنجشگ را بیرون‌کند، پای‌گنجشگ‌شکسته ودرسرآن نخ بیرون‌آمد، مادر زمخشری ازکثرت سوز دل ، نفرینش‌کرده وگفت خدا پای ترا قطع‌کند چنانچه تو پای‌آن‌حیوان را قطع‌کردی ، زمخشری بعداز وقوع این‌قضیه بجهت تحصیل علم ببخارا رفت تا روزی از مرکب افتاده و پایش بطوری خرد و شکسته شدکه سبب قطع‌آن‌گردید . هریك از تألیفات طریفه ونافعه ومتنوّعه زمخشری دراثبات تبحّر علمی‌او برهانی قاطع میباشد:

۱- **الاحاجی‌النحویة** ۲- **اساس‌البلاغة** درلغت‌که درقاهره چاپ شده‌است ۳- **اسماء الجبال والامکنة والمیاه** ۴- **اطواق‌الذهب فی‌المواعظ والخطب** که‌حاوی‌صدمقاله‌باسلوب مقامه میباشدکه هرمقاله‌ای مواعظ و نصایح سودمندی را مشتمل است ، درمصر باشرح یوسف اعتصامی ودربیروت بطبع رسیده ودراستانبول و پاریس و وین نیز باترجمهٔ‌ترکی وفرانسوی وآلمانی‌علی‌الترتیب‌چاپ‌شده‌است، دونسخهٔ‌خطّی‌آن نیز بضمیمهٔ‌اطباق‌الذهب شرف‌الدین‌شقروه‌بشمارهٔ۳۳۴۸و۳۳۵۰درکتابخانهٔ‌مدرسهٔ‌سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست ۵- **اعجب العجب فی‌شرح لامیة‌العرب** که در استانبول و قاهره چاپ شده است ۶- **الامالی** ۷- **الانموزج** در نحوکه بارها درایران وغیره مستقلا و اغلب با شرح مشهور عبدالغنی اردبیلی چاپ و بسیار مشهور و ازکتابهای درسی طلاّب علوم دینیّه و عربیّه است ۸- **الادویة والجبال والامکنة والمیاه** یا **الجبال والامکنة والمیاه** که درلیدن‌چاپ‌شده وظاهراً همان‌اسماءالجبال مذکور درفوقاست ۹- **الجبال والامکنة والمیاه** که مذکور شد ۱۰- **دیوان التمثیل** ۱۱- **دیوان‌الرسائل** ۱۲- **دیوان‌الشعر** ۱۳- **الرائض‌فی‌علم‌الفرائض** ۱۴- **رؤس**

نتواند بود واز مثنویّات او است :

منم لطف خدا بالای هردست | که چندانی که طوفان میکنم هست
فرو ریزد بدامانم چمن را | فرستد حوصله آن گه سخن را
کسی کش مصرعی در دست گیرد | بیا گو محتسب تا مست گیرد

اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص۲۴۱۸ ج۳س و۷۷ مخل و ۲۳۰ تذکرهٔ نصرآبادی)

زلالی **شیرازی ،** ازشعرای ایرانی قرن دهم هجری میباشد که ازشاگردان مولانا اهلی بود، بهندوستان رحلت کرد واکثر بلادهندرا سیاحت نمود و بسال ۹۴۸ه قمری درکجرات درگذشت واز او است :

بی رخش غم نیست گر ازسینه جان بیرون رود | عشق باجان است میترسم که آن بیرون رود

اسم و دیگر مشخصّاتش بدست نیامد . (ص ۲۴۱۸ ج ۴س)

زلالی **هروی ،** شاعری است مشهور که فرید زمان خود بود ، درسال نهصد وسی ویك هجری وفات یافته واز او است:

چشمی که بود لایق دیدار ندارم | دارم گله ازچشم خود از یار ندارم

اسم ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۲۴۱۸ ج ۳ س)

زمانای نقاش **اصفهانی -** بعنوان راضی نگارش دادیم .

زمانی تخلّص شعری چندی از شعرای ایرانی است که یکی اردستانی، دیگری سیستانی و سومی لاهیجانی بود . اشهر ازهمه ، زمانی یزدی است که بملازمانی معروف و درخدمت شاه عباس ماضی بوده و درسال یك هزار و بیست ویك هجرت درگذشت و از او است :

یار از کلبهٔ ما دوش ندانسته گذشت | لیك دانسته نپرسید که این کلبهٔ کیست

(ص ۲۴۲۱ ج ۴ س)

زمخشری **محمود بن عمر بن احمد -** یا محمد بن عمر یا احمد خوارزمی، زمخشری المولد ، جرجانی المدفن ، معتزلی الاصول ، حنفی

اذا سئلوا عن مذهبی لم ابح به و اکتمه کتمانه لی اسلم
فان حنفیاً قلت قالوا باننی ابیح الطلا و هوالشراب المحرم
وان مالکیاً قلت قالوا باننی ابیح لهم لحم الکلاب وهم هم
وان شافعیاً قلت قالوا باننی ابیح نکاح البنت والبنت محرم
وان حنبلیاً قلت قالوا باننی ثقیل حلولی بغیض مجسم
وان قلت من اهل الحدیث وحزبه یقولون تیس لیس یدری و یفهم
تعجبت من هذا الزمان و اهله فما احد من السن الناس یسلم
و اخرنی دهری و قدم معشرا علی انهم لایعلمون و اعلم
و مذ افلح الجهال ایقنت انني انا المیم والایام افلح اعلم

ظاهر این اشعار تشیّع زمخشری است. در هدیةالاحباب نیز گوید: زمخشری باسناد خود از حضرت رسالت ص روایت نموده که آنحضرت فرمود: **فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور بصری والائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه وبین خلقه من اعتصم بهم نجی ومن تخلف عنهم هوی.**

ولادت زمخشری روز چهارشنبه بیست و هفتم رجب سال چهارصد وشصت وهفت درقریهٔ زمخشر (بروزن قلندر) نامی از دیهات خوارزم واقع و وفاتش نیز شب عرفهٔ سال پانصد وسی وهشت یا چهل و هشت هجری قمری دربلده جرجانیّه که قصبه وکرسی بلاد خوارزم میباشد وقوع یافته است.

(ص۱۹۷ج۲کاو۵۰۰۷ت و۱۴۵۵هب و۱۲۶ج۱۹جم و۲۰۰صف و۲۴۲۱ج۴س و۳۴۲ج۳فع وغیره)

زمزمی

شیخ عبدالعزیز - مکّی زمزمی، از اکابر و اعیان علما و فضلای مکّه میباشد که درشعر و انشا نیز دستی توانا داشت، دوقصیدهٔ عالی درمدح حضرت رسالت گفته است که یکی به: **الفتح التام فی مدح خیرالانام** و دیگری به: **الفتح المبین فی مدح سیدالمرسلین** موسوم بوده و ابیات فرج نیز که در استغاثه بآن حضرت گفته از اشعار شیوای او است:

یا رسول الله عجل بالفرج قدتوالی الکرب و اشتدالحرج
قسما بالله ما لا ذ امرؤ بك فی خطب رجا الا انبلج

تاآخر که چهل و شش بیت است. زمزمی دوکنیزك غزال و دامالسرور نامی داشت که تصادفاً هردو را فروخته پس پشیمان شد و دراین موضوع گوید:

بجاریتی کنت قریر عین و افق مسرتی بهما قریر
فنفر صرف ایامی غزالی فلا دامت ولا دامالسرور

المسائل در فقه **۱۵- ربیع‌الابرار و نصوص‌الاخبار ۱۶- الرسالة الناصحة ۱۷- سوائر الامثال ۱۸- شرح ابیات‌الکتاب سیبویه ۱۹- شرح مشکلات المفصل ۲۰- صمیم العربیة ۲۱- ضالة‌الناشد ۲۲- الفائق فی‌غریب (تفسیر حا) الحدیث** که در حیدرآباد هند چاپ شده است **۲۳- القسطاس درعروض ۲۴- الکشاف‌عن‌حقائق‌التنزیل** که بارها دراستانبول وکلکته چاپ و تفسیر قرآن مجید است **۲۵- الکلم‌النوابغ** یا **نوابغ‌الکلم** که دربیروت و قاهره چاپ شده ودرپاریس‌نیز باترجمهٔ فرانسوی آن بطبع‌رسیده‌است **۲۶- متشابه‌اسامی‌الرواة ۲۷- المجاز والاستعارة** که رساله‌ایست مختصر **۲۸- المستقصی** درامثال ویك نسخهٔ خطی‌آن در خزانهٔ مصر وچند نسخه نیز دردیگر کتابخانه‌ها موجود است **۲۹- معجم‌الحدود ۳۰- المفرد والمؤتلف** درنحو **۳۱- المفصل فی‌صناعة‌الاعراب** که از معروفترین‌کتب نحویّه وبنام اسماء و افعال و حروف و احوال مشترکهٔ آنها بچهار باب مشتمل است ، بارها در مصر و دهلی وغیره چاپ شده و خود مصنّف‌آن را ملخّص‌کرده و انموزجاش نامیده چنانچه مذکور شد **۳۲- المقامات** در اخلاق‌که دارای پنجاه مقامه بوده ودرقاهره و استانبول چاپ‌شده‌است **۳۳- مقدمة‌الادب** درلغت‌که درلیبسیك‌چاپ‌شده **۳۴- المنهاج** دراصول **۳۵- النصائح‌الکبار** یا **الکبری** که بنوشتهٔ بعضی همان مقامات مذکوراست **۳۶- النصائح‌الصغار ۳۷- نوابغ‌الکلم** که بنام **الکلم‌النوابغ** مذکور شد وغیر اینها . اشهر ازهمه ، تفسیرکشّاف مذکور است که درتمامی اقطار عالم مشهور و مرجع استفادهٔ فحول بوده و درحق‌آن‌گفته‌اند:

ان‌التفاسیر فی‌الدنیا بلاعدد — و لیس فیها لعمری مثل کشاف
ان‌کنت تبغی‌الهدی فالزم قرائته — فالجهل کالداء والکشاف کالشافی

بعضی این‌دوشعررا بخود زمخشری نسبت‌داده‌اندکه پس‌از رواج وانتشارکشّاف، درمقام شکرگزاری نعمت پروردگاری‌گفته است . نیز درمدح سکوت ، خطاب بخودش‌گوید :

اطلب اباالقاسم الخمول ودع — غیرك یطلب اسامی و کنی
شبه ببعض الاموات نفسك لا — تبرزه ان کنت عاقلا فطنا
ادفنه فی‌البیت قبل میتته — و اجعل له من خموله کفنا

نیز بدو منسوب‌است:

کثرالشك والخلاف فکل — یدعی‌الفوز بالصراط السوی
فاعتصامی بلااله سواه — ثم حبی لاحمد و علی
فازکلب بحب اصحاب‌کهف — کیف اشقی بحب آل نبی

نیز درآخر جلد ثانی‌کشّاف چاپ مصر، ضمن شرح حال زمخشری بدو نسبت داده:

زنجانی

حاج میرزا ابوعبدالله ابن میرزانصرالله- شیخ‌الاسلام زنجانی، از ازعلمای‌قرن حاضرچهاردهم هجری قمری میباشدکه پس‌ازاخذ علوم ادبیّه وعربیّه ، فلسفه وکلام وفلکیات را نیز درمولد خود زنجان، ازمیرزاابراهیم فلکی معروف زنجانی ، ازتلامذهٔ میرزا ابوالحسن جلوهٔ سالف‌الترجمة یادگرفت، مدتی درتهران بتکمیل مراتب علمیّه پرداخت تا دراواخرسال ۱۳۳۰ه‍ ق بنجف‌اشرف مشرّف شد و هشت سال بتکمیل علوم دینیّه پرداخت ، باجازات اجتهادی و روایتی اکابران حوزهٔ مقدّسه نایل شد ، بوطن خود مراجعت و بفاصلهٔ چند سال زیارت بیت‌الله‌الحرام تصمیم داد ، در خلال این احوال ، در فلسطین و قاهره و سوریّه با افاضل‌آن نواحی ملاقات نمود ، در سال ۱۳۵۴ه‍ بار دوم بمصر مسافرت‌کرده و مورد تجلیل و احترامات ادبا و فضلا و اساتید دانشگاه مصر والازهرگردید ، بعد از مراجعت بایران مدتی در تهران بتدریس تفسیر وفلسفه اشتغال ورزید تاروزپنجشنبه هفتم جمادی‌الاخرهٔ سال‌هزار وسیصد وشصت‌هجری درزنجان درپنجاه ویك‌سالگی وفات یافت وازآثارقلمی او است :

۱- **اصول‌القرآن الاجتماعیة** بعربی ۲- **الافکار** بعربی‌کتابی است فلسفی و اجتماعی که عقیدهٔ اسلامی را با عقل وقرآن روشن میسازد ۳- **تاریخ‌القرآن** بعربی‌که در مصر چاپ و اخیراً ترجمهٔ فارسی‌آن نیز درتهران بطبع رسیده است ۴- **دین‌الفطرة** بپارسی ۵- **زندگانی محمد ص** که ترجمهٔ پارسی‌کتاب**الابطال** مورخ‌شهیرانگلیسی توماس کارلایل (متوفی‌بسال۱۸۸۱م) بوده ودرتبریز چاپ شده است ۶- **سرانتشار اسلام** ۷- **شرح‌کتاب بقاءالنفس بعدفناءالجسد خواجه نصیر طوسی** که درقاهره چاپ شده است ۸- **طهارة اهل‌الکتاب** بعربی‌که دربغدادچاپ شده ۹- **عظمت حسین بن علی ع** که درتبریز چاپ شده است ۱۰- **الفیلسوف الفارسی الکبیر صدرالدین الشیرازی** که شرح حال ملاصدرا بوده و در دمشق چاپ شده است .

(اطلاعات متفرقه)

زنجانی

میرزا ابوالقاسم‌بن‌میرزاکاظم بن‌میرمحمدحسین- موسوی زنجانی، عالمی است فاضل از تلامذهٔ سید محمدباقر حجة‌الاسلام رشتی سالف‌الترجمة وحاج محمدابراهیم کلباسی‌آتی‌الترجمة‌که درسال هزار و دویست وپنجاه سه از هجرت بعداز تکمیل تحصیلات علمیّه از عتبات بزنجان مراجعت نمود ، دارای

ریاست ونفوذ و اقتدار بی‌نهایت شد، درمصائب اهل‌بیت طهارت ع چشمی گریان داشت، همواره بعبادت مشغول بود، درفتنهٔ بابیهٔ قضایائی از وی مشهور است وتألیفات نافعه دارد:

۱- **ایضاح‌الدلائل فی‌حساب‌عقدالانامل** ۲- **تخریب اسباب** در رد بابیه ۳- **الحیوة** ۴- **حجة‌الابرار علی فرقة‌الاشرار فی‌اثبات حرمة‌الخمر فی‌الشرائع السابقة و جمیع‌الادوار** ۵- **ردالبـاب** ۶- **سدالباب** ۷- **قرة‌الابصـار فی‌اثبات امامة‌الائمة الاطهار** ۸- **قلع‌البـاب** ۹- **قمع‌الباب** هردو دررد بابیه ۱۰- **المقاصدالمهمات‌فی‌صیغ‌العقود والایقاعات** ۱۱- **مقالید الابواب** ۱۲- **نارالله الموقدة** درمصائب ۱۳- **هدایة‌المتقین** درعقائداصولیّه‌وفروع‌دین.

صاحب‌ترجمه روز دوشنبه سوم جمادی‌الاولی سال هزار ودویست ونود ودو یا سه هجری قمری در زنجان درحدود هفتاد ودو سالگی وفات یافت و درقبّهٔ مخصوصی درخارج‌آن بلده مدفون‌گردید. (ص۱۳۰ ج ۸ عن)

زنجانی

شیخ اسدالله - از علمای امامیّهٔ عصرحاضر میباشدکه بسال‌هزار ودویست وهفتاد ودو هجری قمری درقریهٔ دیزج‌نزدیکی‌زنجان متولد شد، هم درآنجا مقدمات را تحصیل نمود، پس برای ادامهٔ تحصیلات علمی‌خود بعراق عرب رفت، اخیراً حاضرحوزهٔ درس حاج میرزا محمدحسن شیرازی‌آتی‌الترجمة گردید، تمامی ادوار زندگانی خودرا درخدمت‌علم وتدریس‌فقه واصول مصروف داشت، باآن‌همه ناتوانی و خانه‌نشینی‌که درآخر عمر داشته بازهم در مباحثات علمیّه و انجام وظائف دینیّه اهتمام تمام بکار میبرد و ازآثار قلمی او است:

۱- **البیع** ۲- **حاشیهٔ‌رسائل** ۳- **الخیارات** ۴- **الطهارة** ۵- **قاعدهٔ‌اوفوا بالعقود** ۶- **قاعدهٔ سلطنت** ۷- **قاعدهٔ لاضرر** ۸- **مباحث الفاظ** . صاحب‌ترجمه دردهم رجب‌سال هزار وسیصد وپنجاه وچهار هجری قمری درنجف وفات یافت. (ص۱۴۵ج۱۲ عن)

زنجانی

حاج شیخ جواد بن ملا محرم علی بن کلب قاسم - طارمی ابهری زنجانی، از علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری قمری میباشد، نخست اندکی در زنجان تحصیل‌کرد، سپس بقزوین مهاجرت‌نمود، در خدمت علّامهٔ وقت سیدعلی، محشّی قوانین، اخذ مراتب علمیّه‌کرد، بعد برای ادامهٔ

تحصیلات علمیّه بعتبات عالیات مشرّف شد ، درحوزۀ درس حاج سیدحسین کوه‌کمری و فاضل ایروانی وحاج میرزا محمدحسن شیرازی که شرح حال هریك درمحل خود ازاین کتاب مذکوراست حاضر گردید، بعداز تحصیل اجازه از ایشان بزنجان مراجعت وبتدریس و تألیف و انجام دیگر وظائف دینیّه مشغول شد تا بسال هزار و سیصد و بیست و پنج هجری قمری وفات یافت و ازآثار قلمی او است :

۱- **الاصول الجعفرية** درعقائد بپارسی که درایران چاپ شده‌است ۲- **افضل المجالس فی المواعظ والمصائب** که مقتل فارسی است و درایران چاپ شده ۳- **تکمیل الایمان فی اثبات وجود صاحب الزمان** که فارسی است و درایران چاپ شده‌است ۴- **حاشیهٔ رسائل شیخ انصاری** ۵- **حاشیهٔ قوانین الاصول** که درایران چاپ‌شده‌است ۶- **ربیع المتهجدین** ۷- **شرح الاحتشام** که شرح نهج البلاغه است وبخواهش شاهزاده احتشام السلطنهٔ قاجار والی زنجان تألیف‌شده ۸- **مشکل الرجال فی منتهی المقال** . (ذریعة و اطلاعات متفرقه)

زنجانی

عبدالوهاب بن ابراهیم بن عبدالوهاب بن ابی‌المعالی - زنجانی خزرجی ، مکنّی بابوالمعالی ، ملقّب بعزّالدین ، از مشاهیر ادبای قرن هفتم هجری قمری بوده و ازتألیفات او است :

۱- **تصحیح المقیاس فی تفسیر القسطاس** درعلم‌عروض که شرح کتاب‌قسطاس‌زمخشری است و درسال ششصد و پنجاه و پنج هجری قمری از تألیف‌آن فراغت یافته است ۲- **التصریف** درعلم صرف که بسیار مختصر ومحل استفادۀ ارباب فضل وهنر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند و بارها درمصر و ایران وغیره چاپ ودر روم نیز باترجمۀ‌لاتینی آن بطبع رسیده وآنرا بجهت‌انتساب بلقب مذکورش تصریف عزّی نیز گویند ۳- **شرح الهادی للشادی** که‌کتاب الهادی للشادی نام میدانی را بسال ۶۵۴ﻫ شرح‌کرده و یا بنوشتۀ بعضی‌کتاب هادی متن این شرح نیز از خود زنجانی است و شرح تصریف مذکور است ۴- **المبادی فی التصریف** که نام اصلی همان‌کتاب تصریف مذکور است ۵- **المضنون به علی غیراهله** وآن مجموعۀ ابیاتی است‌که از اشعار شعرای جاهلیّت و شعرای اسلامی تا زمان خود انتحاب‌کرده و عبیدالله بن عبدالکافی عبیدی از افاضل قرن هشتم هجرت‌آن

را درسال ۷۲۴ھ قمری شرح کرده و اصل و شرح در قاهره چاپ شده است **۶- الهادی** که شرح تصریف مذکور است . سال وفاتش بدست نیامد لکن چنانچه معلوم شد بسال ۶۵۵ھ قمری درقیدحیات بوده‌است وبنوشتهٔ ذریعة درهمان سال وفات یافت. نام صاحب ترجمه موافق مشهور عبدالوهاب بن‌ابراهیم‌است چنانچه مذکور داشتیم وازبعض‌مواضع کشف‌الظنون ظاهرمیشودکه ابراهیم بن‌عبدالوهاب است. (کف و۹۷۷ مط)

زنجانی **سید میرزاعبدالواسع بن‌سیدمحمدبن‌ابی‌القاسم** - حسینی زنجانی، از اکابر علمای امامیّه میباشدکه بسال ۱۲۹۱ھ قمری درزنجان وفات یافته واز تألیفات او است :

۱- الاجتهاد والتقلید ۲- حاشیهٔ ریاض المسائل ۳- حاشیهٔ قوانین‌الاصول.
(مواضع متفرقه از ذریعة)

زنجانی **ملاعلی**- قارپوزآبادی، قزوینی الاصل والولادة، زنجانی المسکن والمدفن ، از اکابر علمای امامیّهٔ اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه‌فقیه‌اصولی‌رجالی واعظ‌ادیب وازتلامذهٔ‌شیخ‌محمدتقی‌صاحب‌هدایة‌المسترشدین آتی‌الترجمة و از معاصرین شیخ مرتضی انصاری و نظائر وی بود بعضی از اجلّه اورا باستاد مذکورش ترجیح داده وبا وجود او تقلید وی را جایز نمیدانسته‌اند وحاج میرزا حبیب‌الله رشتی و بعضی دیگر از اکابر وقت از تلامذهٔ وی میباشند . صاحب ترجمه مدّتی درقزوین مشغول تدریس و تألیف و فتوی و ارشاد بوده و اخیراً بزنجان مهاجرت نمود وبانجام وظائف دینیّه اشتغال داشت تابعدازاشتعال نائرهٔفتنهٔ بابیّه بکربلای‌معلّی رفت ، بفاصلهٔ هفت سال‌که‌آن نائره خاموش‌گردید درسال هزار و دویست وشصت وهفت باز بزنجان عودت نمود ، مدرسه‌ای عالی و مسجد بزرگی چهل ستونی بنا نهاد وبقرار سابق بانجام همه‌گونه خدمات دینیّه اشتغال داشت تا درهشتم محرم سال هزار ودویست و نود تمام هجری قمری در هشتاد ویك یا نود سالگی بدرود جهان‌گفت و دربقعهٔ خود درمقبرهٔ سید ابراهیم مدفون‌گردید و تألیفات نافعه از خود بیادگارگذاشت :

۱- **تفسیر قرآن** از سورهٔ یس تاآخر ۲- **جوامع الاصول** درسه مجلد ۳- **السؤال والجواب** از طهارت تادیات ۴- **شرح تصریف زنجانی** ۵- **شرح عوامل ملامحسن** ۶- **شرح قصیدهٔ دعبل** ۷- **شرح قصیدهٔ فرزدق** ۸- **شرح قواعد علامه** که در ذیل بنام نظام‌الفرائد مذکور است ۹- **الصید والذباحة** که درتهران‌چاپ‌شده ۱۰- **صیغ‌العقود** که درمدت هفت روز یا ده روز تألیف ودرتبریزچاپ‌شده ۱۱- **المتاجر** ۱۲- **معدن‌الاسرار** درپنج‌مجلّد که اوّلی و سیمی درتبریز و چهارمی و پنجمی نیز درتهران چاپ وجلد دویمی‌آن درحال حیات خود مؤلف مفقود شده است ۱۳- **مناسك الحج** ۱۴- **نظام‌الفرائد فی‌شرح القواعد** که هفت مجلّد و شرح قواعد علاّمهٔ حلّی است ویك قسمت ازآن در تهران چاپ شده ۱۵- **نوامیس‌الاصول** در دومجلد ۱۶- **وسیلةالنجاة** وغیر اینها . قارپوزآباد نام یکی از دیهات قزوین است . (اطلاعات متفرقه)

زنجانی **سید یعقوب صدر دیوان** - زنجانی‌لاهوری‌موسوی، پسرسیدعلی، از اکابر مشایخ و عرفای سلسلهٔ جنیدیهٔ شهر لاهور میباشدکه علوم ظاهری وباطنی را جامع بود، نسب او با شانزده پشت بحضرت امام‌موسی‌بن‌جعفرع موصول میشود ، درسال پانصد وسی وپنج هجرت از زنجان بهند رفت ، درلاهور اقامت کرده و هنگامهٔ مشیخت‌گرم ساخت ، مورد توجه اکابر وقت‌گردید ، مردمان بسیاری دست ارادت بدو دادند و درسال ششصد و چهارم هجرت درگذشت.

غلام سرور هندی درتاریخ وفاتش‌گوید :

چو زنجانی از این دنیا سفرکرد   بحب ایزدی گردید محبوب
شه **مقبول زنجانی** = ۶۰۴ رقم شد   بسال رحلت آن شاه مطلوب
بگو **مسعود مهدی صدردیوان** = ۶۰۴   دگر فرما **مقدس پیریعقوب** = ۶۰۴

(ص ۲۵۲ ج ۲ خزینةالاصفیاء)

زنجی **مسلم بن خالد** - شرح حالش موکول بعلم رجال است .

زندجی **حسین بن‌ابی‌العلاء** - بعنوان **رندجی** (با رای قرشت) مذکورشد.

زنده‌پیر **شیخ عثمان بن شیخ عبدالکبیر** - چشتی صابری ، ازعرفای نامی عصرخود بوده ، علوم ظاهری وباطنی را جامع‌بود . بعداز فوت

پدر سجّاده نشین مشیخت شد ، برادرزاده‌های او در این موضوع بنای مخاصمه گذاشتند تا امر بمحاربه انجامید، عاقبت مسند مشیخت درشیخ‌عثمان استقرار یافت ومشغول ارشاد و انجام وظائف مقرّره بوده تا درسال نهصد و نود تمام از هجرت درگذشت وغلام سرور در تاریخ آن گوید :

شیخ عثمان پیر عالم گیر چشت رفت از دنیای دون اندر جنان
رحلتش **رکن جهان عثمان** = ۹۹۰ بگو نیز **قطب الواصلین عثمان** = ۹۹۰ بخوان

امّا شیخ نظام‌الدین پسر شیخ عثمان ، بعد از پدر خلیفهٔ وی شد، ازمشایخ طریقت ، با زهد و قناعت موصوف وبا ریاضت و عبادت معروف بود ، بارشاد عباد اشتغال داشت تا بسال یکهزار و هیجدهم هجرت در یکصد و چهل و هفت سالگی درگذشت و جملهٔ **مخدوم محبوب کریم** = ۱۰۱۸ مادّهٔ تاریخ او است. (ص ۴۵۵ ج ۱ خه)

زنده پیل **احمد بن ابوالحسن-** بعنوان جامی نگارش دادیم .

زنوزی[۱]

زنوزی **میرزا حسن بن عبدالرسول بن حسن-** حسینی النسّب، زنوزیّ الاصل، خویی الولادة، از اکابر علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشد که درعلوم عقلیّه و نقلیّه متبحّر بود، دراوائل زندگانی نزد ملامحمد شفیع دهخوارقانی تبریزی درس خواند ، سپس پنج سال دیگر هم نزد ملاعبدالنّبی طسوجی آتی‌الترجمة بتحصیل علوم ادبیّه پرداخت تا بسال ۱۱۹۵ھ ق درحدود بیست وسه سالگی بعتبات عرش درجات مشرّف و درحوزهٔ درس آقای بهبهانی و صاحب ریاض و میرزا مهدی شهرستانی حاضر شد ، بعداز تکمیل تحصیلات علوم دینیّه در سال ۱۲۰۳ھ بمشهد مقدّس رضوی عازم وبفاصلهٔ دوسال باز بوطن خود مراجعت نمود، درآنجا برحسب خواهش حسینقلی خان دنبلی در سال ۱۲۰۹ھ ق کتاب **بحرالعلوم** و درسال ۱۲۱۶ھ ق نیز کتاب **ریاض الجنة** را

۱- **زنوزی -** بضم اول وثانی، منسوب بقصبهٔ زنوز نامی‌است ازمضافات تبریز آذربایجان که منشأ بعضی از ارباب کمال بوده و چندی از ایشان را تذکر میدهد .

تألیف داد و دوکتاب دیگر **زبدةالاعمال** و **وسیلةالنجاة** در اوراد و ادعیّه نیز ازاو است و سال وفاتش بدست نیامد. مخفی نماندکه کتاب بحرالعلوم مذکور، فارسی و ملمّع و کثیرالفوائد و دارای فوائد ممتّعهٔ بسیاری ازهرعلم میباشد، مبوّب نبوده ونظیرکشکول و دارای هفت جلد است که سه جلد ازآن باخط وکاغذ خوب درتبریز بنظراین نگارنده رسیده است. کتاب ریاض‌الجنّة نیز هشت مجلّد و مملوّ از فوائد تاریخیّه و غیرآنها میباشد. صاحب ترجمه شعر خوب هم می‌گفته و بفانی تخلّص میکرده واز او است:

دمی بسوی مـن از رحمتت نمی‌بینی — سرم فـدای تـو آئین دلبری اینست
ترا است ریختن خون من مباح ولی — مرا رضا بقضای تو مذهب و دین است
نظر ز فانی بیـدل مکن دریغ کـه او — درآستـان تو از بنـدگان دیرینست

مخفی نماندکه میرزا عبدالرسول پدرصاحب‌ترجمه نیز ازسخنوران معروف زنوزمیباشد، ازدوازده سالگی تا هفتاد سالگی درسیاحت بوده و**دیوانی درمصائب حضرت سیدالشهدا ع** دارد، بفنا تخلّص میکرده و اوّل دیوانش این است:

باز این‌فغان وغلغله اندر زمانه‌چیست — این‌آتش زبـان فنـا را زبانه چیست
گفتا چـو نی نواکن و بربینوا گـذر — بنگرکه سرنالهٔ این در میانه چیست

و سال وفات او نیز بدست نیامد. (ص۴۲ ج ۳ ذریعة وغیره)

زنوزی

ملاعبدالله- پدرآقاعلی مدرّس زنوزی ذیل‌الترجمة، از علما و افاضل‌آذربایجان میباشدکه درقصبهٔ زنوزمذکورفوق متولد شد، دربدایت زندگانی ببلدهٔخوی رفته ادبیّات وعلوم‌عربیّه را درآنجا بدرجهٔکمال رسانید تاآنکه بملاعبدالله نحوی شهرت‌یافت پس بعتبات رفته واصول فقه را درکربلا درحوزهٔ درس سید مجاهد و حجةالاسلام شفتی متقن داشت، بعـد بقم رفته و قوانین را از خود مؤلفش میرزای قمی خواند، پس‌ازتکمیل علوم شرعیّه باصفهان رفته وبتحصیلات علوم حکمیّه پرداخت تا ازطرف استاد خود ملاعلی نوری بمدرّسی مدرسهٔ مروی‌تهران (که درآن اوان حـاج محمدحسین خان مروی تأسیس داده بود) معیّن شد و مورد عنایات

ملوکانهٔ فتحعلی شاه قاجار گردید ، درصورت و معنی ترقّیات بسیاری کرده ومدت بیست سال درهمان مدرسه بتدریس اشتغال داشت تابسال هزار ودویست وپنجاه وهفت هجری قمری برحمت ایزدی نایل آمد و درتاریخ آن گفته‌اند : **روح عبدالله همی روحانیان را پیشوا**=۱۲۵۷. ازتألیفات او است :

۱- انوار جلیه در شرح حدیث کمیل **۲- حاشیهٔ اسفار ملاصدرا** **۳- رسالهٔ علیة** درچگونگی غضب خداوندی برگناهکاران **۴- لمعات الهیة** دراثبات واجب الوجود وصفات او.

(ص ۲۳۵ ج ۳ طرائق ومواضع متفرقه از ذریعة)

زنوزی

آقاعلی فرزند ملاعبدالله - زنوزی مذکورفوق مقیم تهران معروف بمدرّس ، ازمشاهیر حکمای اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه جامع معقول و منقول بود ، در مدرسهٔ سپهسالار قدیم تهران در هردو رشته از روی تحقیق و استدلال تدریس می‌کرد بهمین جهت بمدرّس شهرت یافت چنانچه بجهت کمالات صوری و معنوی بحکیم الهی و استاد الاساتید نیز موصوف بود ، علاوه برمراتب علمیّه درصفای باطن وتهذیب اخلاق نیز ممتاز و طاق و از زمرهٔ طالبین حق دستگیری می‌نموده است.



عکس آقاعلی مدرس (زنوزی) -۲۱

سالها باید براه فیض دید
تا بزرگی آن‌چنان آید پدید

در مآثر وآثار گوید : آقاعلی مدرّس غالب کتب کلام و حکمت و ریاضیّات را استادانه تدریس میکند، سالها درمدرسهٔ سپهسالار (مذکور) انزواگزیده ودراثر ریاضت، اخلاق ستوده و ملکات پسندیده بهم رسانیده بلکه ذاتاً درویش صفت و فقیردوست و عارف پیشه و صوفی‌منش و وارسته و بی‌تعیّن است . بنوشتهٔ طرائق ، باکمال خفیه با منوّر علی‌شاه

دست ارادت داد و شب شنبه هفدهم ذی‌القعدهٔ سال هزار وسیصد وهفت هجری درتهران وفات یافت و درجوار حضرت عبدالعظیم ع مدفون گردید . میرزا لطفعلی صدرالافاضل که درعرفای آن عهد مشار بالبنان بوده درتاریخ آن گوید :

یا من یحاول ضبطا حول الوفاة نظیما
للعام ارخ حسیبا قدفاز فوزاً عظیما = ۱۳۰۷

و این رباعی از او است :

خورشید ازل ز رخ چو برداشت نقاب برداشت نقاب وگشت ظاهر بحجاب
ظاهر بحجاب اگر نشد پس زچه روی گردید ابوتراب ظاهر بتراب

از تألیفات او است :

۱- **بدایع الحکم** درجواب چند مسئلهٔ غامضهٔ معقولیه (که‌عمادالدوله بدیع‌الملک میرزا بن امامقلی میرزا بن محمدعلی میرزا بن فتحعلی‌شاه قاجار از وی استفسار نموده) در سال مذکور وفات تألیف و بسال ۱۳۱۴ه قمری (غشید) در تهران چاپ شده است ۲- **حاشیهٔ اسفار ملاصدرا** ۳- **رساله‌ای دراینکه منطق ازعلوم‌حکمیه‌است** ۴- **سبیل‌الرشاد فی‌احوال المعاد** ۵- **النفس کل القوی** که در حاشیهٔ شرح هدایهٔ ملاصدرا در تهران چاپ شده ۶- **وجود رابطی** که در تهران چاپ‌شده. (ص۲۲۴ج۳طرائق‌ومواضع‌متفرقهٔ‌ذریعة)

زنوزی

حاج میرزا محمدحسن - پدر فیلسوف‌الدولهٔ آتی‌الترجمة ، زنوزی‌الاصل ، تبریزی‌المسکن ، از علمای امامیهٔ اوائل‌قرن حاضر چهاردهم هجرت و از تلامذهٔ شیخ مرتضی انصاری و فاضل ایروانی و دیگر اکابر وقت میباشد .کتاب **المأتین فی‌الامامة علی نمط‌الالفین** تألیف او بوده و رساله‌های متفرقه درفقه و اصول وکلام وغیره نیز دارد ، دربیست و ششم شهر شوال هزار و سیصد و دهم هجرت در تبریز وفات یافت وجنازه‌اش را بنجف اشرف نقل دادند .

(اطلاعات متفرقه)

زواری[1]

زواری جمشید بن مسعود - بعنوان غیاث‌الدین خواهد آمد.

زواری شیخ‌علی بن حسن - عالم فاضل مفسّر معروف از علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشدکه استاد ملافتح‌الله کاشانی (متوفی بسال ۹۸۸ه ق) واز تلامذهٔ محقّق کرکی (متوفی بسال ۹۴۰ه قمری) بوده و تألیفات سودمند دارد:

۱- تحفة‌الدعوات دراعمال سال **۲- ترجمهٔ احتجاج طبرسی** بپارسی **۳- ترجمهٔ اربعین حدیث شهیداول** بپارسی **۴- ترجمهٔ اعتقادات صدوق** بپارسی که **وسیلة‌النجاة** نام‌دارد **۵- ترجمهٔ تفسیر منسوب بحضرت امام حسن عسگری ع** بپارسی **۶- ترجمة‌الخواص** که تفسیر فارسی قرآن‌مجیدبوده وبه **تفسیر زواری** معروف است **۷- ترجمهٔ عدة‌الداعی ابن‌فهد** که موسوم به **مفتاح‌النجاة** (النجاح (خ‌ل) است **۸- ترجمهٔ کشف‌الغمة** بپارسی که به **ترجمة‌المناقب** موسوم و یك نسخهٔ خطی‌آن بشمارهٔ ۱۹۰۲ درمدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است **۹- ترجمهٔ مکارم الاخلاق** بپارسی که به **مکارم‌الکرائم** موسوم‌است **۱۰- ترجمة‌المناقب** که مذکورشد **۱۱- تفسیر قرآن** بپارسی که بنام **ترجمة‌الخواص** مذکور شد **۱۲- روضة‌الانوار** که شرح پارسی نهج‌البلاغة بوده و درسال ۹۴۷ه از تألیف‌آن فارغ و نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ مدرسهٔ مروی تهران و کتابخانهٔ رضویّه درمشهد مقدّس رضوی ع موجود است **۱۳- شرح نهج‌البلاغة** که همان **روضة‌الانوار** است **۱۴- لوامع‌الانوار الی معرفة الائمة‌الاطهار** که بامرشاه‌تهماسب‌صفوی‌تألیف شده و پارسی است **۱۵- مجمع‌الهدی** بپارسی در قصص انبیا ع **۱۶- مرآت‌الصفا** بپارسی **۱۷-۱۸-۱۹- مفتاح‌النجاة** و **مکارم الکرائم** و **وسیلة‌النجاة** که در بند ۷ و۹و۴مذکورشدند.

سال وفاتش بدست نیامد، لکن درسال ۹۴۶ه‌که تاریخ ختم تألیف تفسیر قرآن میباشد درقید حیات بوده است چنانچه خودش در تاریخ‌آن گفته:

از فضل‌اله چون باتمام رسید — تاریخ وی از **فضل‌اله** است عیان

جملهٔ **فضل‌اله** = ۹۴۶. (ص ۱۴۶هب و۴۰۷ت وغیره)

۱- **زواری** - بکسر اول وتخفیف‌ثانی منسوب‌است بدیهی زواره‌نام از مضافات‌اصفهان که بجهت‌کثرت ساداتی که درآنجا اقامت دارند بقریة‌السادات معروف میباشد وبعضی‌ازمنسوبین آن را تذکر میدهد .

زوال لقب **احمدبن‌علی** است که بعنوان **ابن‌مأمون** در باب کنی خواهدآمد.

زواوی **یحیی بن عبدالمعطی** - در باب کنی بعنوان **ابن‌معط** خواهدآمد .

زوج‌صالح دراصطلاح رجالی لقب‌علی بن‌عبیدالله بن حسین اصغر و زوجه‌اش دختر عمّ خود عبدالله بن حسین اصغر میباشد وشرح‌حال ایشان موکول بدان علم است .

زوزنی[1]

زوزنی **اسعد بن علی بن احمد**- معروف ببارع زوزنی، مکنّی بابوالقاسم، ادیب فاضل شاعرکاتب منشی‌که در عراق و خراسان وحید عصر خود و شهرهٔ‌آفاق بوده و باآن همه‌کبرسنّی که داشته میل مفرط باستماع حدیث داشته است ودر دهم ذی‌الحجهٔ سال چهارصد و دوم هجرت درگذشت. (ص۹۰ج۶جم)

زوزنی **حسین بن احمد** - یا حسین بن علی بن احمد بن حسین، قاضی ، مکنّی بابوعبدالله ، معروف بزوزنی ، از پیشوایان نحو و لغت و علوم عربیّه بوده واز تألیفات او است:

۱- **ترجمان‌القرآن** ۲- **شرح‌المعلقات‌السبع** که در لبنان و قاهره چاپ شده و درمصر نیز بنام نیل‌الادب فی‌شرح معلقات‌العرب بطبع رسیده‌است ۳- **شرح‌معلقهٔ‌طرفة‌بن‌عبد** ۴- **شرح معلقهٔ لبید** ۵- **المصادر** که دو نسخهٔ‌آن بشمارهٔ ۸۸ و ۹۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجوداست ۶- **نیل‌الادب** که بنام شرح‌المعلقات مذکور شد. زوزنی بسال چهارصد و هشتاد و ششم هجرت درگذشت . (سطر۲۱ ص۲۳۸ت و۱۴۷هب ۹۴۱مط وغیره)

زوزنی **عبدالرحمن بن حسن** - زوزنی ، مکنّی بابوحنیفه ، از مشاهیر محدّثین وخوشنویسان بوده وگوی مسابقت دراکثرعلوم وکمالات

۱- **زوزنی** - منسوب است بزوزن (بروزن دوزخ یا روغن) که بنوشتهٔ جمعی شهری است مابین هرات ونیشابور وبنوشتهٔ مراصد ناحیهٔ بزرگی‌است ازنیشابورکه بقول بعضی بیکصد و بیست و چهار قریه مشتمل میباشد و دراینجا بعضی از منسوبین‌آنرا تذکر میدهد .

متداوله از معاصرین ربوده است ، خصوصاً در سرعت قلم و خوبی خطّ و نسخ ، یدبیضا داشته و خوشنویسان وقت درحیرت و شگفت بوده‌اند ، چنانچه دراوقات زندگانی خود چهارصدقرآن هریکی باجرت پنجاه دینار (اشرفی طلای هیجده‌نخودی) باخط خودش بیادگار گذاشت وعاقبت بسال‌چهارصد وپنجاه وپنجم‌هجرت‌دراثنای‌مسافرت‌مکّه‌درگذشت.

(ص ۱۳۹ پیدایش خط و خطاطان وغیره)

زوزنی **عمادالدین -** بعنوان عمادالدین زوزنی خواهدآمد .

زهاد ثمانیة بضمّ اوّل و تشدید ثانی جمع زاهد و دراصطلاح علمای رجال عبارتند از: ربیع بن‌خیثم ، هرم بن حیان عبدی ، اویس‌قرنی، عامر بن عبد قیس ، عبدالله بن ثوب ، مسروق بن اجدع ، حسن بصری ، اسود بن یزید یا برید یا بریر (علی اختلاف‌النسخ)که چهارتن اوّلی حقاً و صدقاً از زهّاد اتقیا و از اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام وچهارتن دیگر باطل واز زهّاد اشقیا ومخالف آن‌حضرت و زهد ظاهری و ورع صوری ایشان محض از راه تدلیس و تلبیس و شیطنت و مردم‌فریبی بوده‌است. نظائر ایشان درهرزمانی وبالاخصّ دراین زمان باریك وتاریك بیشتر بوده و بسیار باشدکه بعلمای طراز اوّل دینی تکلیف‌آموزند ، وای برحال‌مریضی که دستور طبابت وحفظ‌الصحة بطبیب بدهد. آه‌آه خداوند عالم بحق‌آن دل پاك ومبارك پرسوز وگداز حضرت امیرالمؤمنین ع‌که از اطوار ناشایست ونابایست مشایخ نهروان و هزاران امثال ایشان بیشتر از همه چیز متألّم‌بوده وکراراً درکلمات حقائق سمات‌خود باعبارات متنوّعه اظهارضجرت‌فرموده‌اند اسلام واهل اسلام را ازشرور ومفاسد اینگونه زاهدان ریائی وبی‌حقیقت‌که‌گرگان متلبّس بلباس میش هستند و هماره دام مردم‌فریبی گسترده‌اند وتیشه برریشهٔ اسلام میزنند درکنف خود نگهدارد. **ویرحم‌الله‌عبداقال آمینا.**

بعضی‌ازاهل‌فنّ بعوض اسود بن‌یزید مذکور، جریر بن عبدالله بجلی را چهارمین آن زهّاد اشقیا دانسته‌اند وشرح حال همهٔ این نه نفر بعنوان خواجه ربیع، ابن‌حیّان هرم ، قرنی ، عنبری عامر، ابومسلم خولانی ، ابن‌الاجدع ، بصری حسن ، نخعی اسود

و بجلی علی‌الترتیب هریکی در محل خود از این کتاب نگارش یافته است .

(کتب رجالیه)

زهدی **عبدالله** - از مشاهیر خطّاطین متأخرین میباشدکه خطوط جامهٔ کعبه از او بوده و درمصر و مکّهٔ معظّمه خطوط دیگری نیز داشته ودرسال هزار ودویست ونود وسوم هجرت‌درگذشت. (ص ۳۱۰۸ ج۴س)

زهرانی دراصطلاح‌رجالی‌جنادة‌بن‌امیه‌میباشدوشرح‌حالش‌درآن‌علم‌است.

زهراوی[1]

زهراوی **خلف بن عباس** - مکنّی بابوالقاسم ، از فضلای اطبّا میباشدکه در ادویهٔ مفرده ومرکبه خبرتی بسزا داشت وکتاب **التصریف لمن عجز عن‌التألیف** که بسال ۱۷۷۸م با ترجمهٔ لاتینی‌آن در اکسفورد چاپ شده ازآثار او است . سال وفاتش بدست نیامد و درحدود چهارصد هجرت میزیسته است .

(ص ۸۳۳ مط)

زهراوی **سلیمان بن محمد** کرمانی، ازمشاهیر ادبا میباشد، **شرحی برکتاب ادب‌الکاتب** نوشته و موافق نوشتهٔ قاموس‌الاعلام در سال پانصد و هفتاد و شش هجرت درگذشته است. در روضات‌الجنّات‌گوید: سلیمان‌بن‌محمدزهراوی درعلوم ادبیّه زبان عرب حظّی وافر داشت ، بسمت مشرق رحلت‌کرده و درآن رحلت خود با ابوجعفر نحاس (متوفی بسال ۳۳۸ﻫ) و ابوسعید سیرافی (متوفی بسال ۳۶۸ﻫ) و ابوالقاسم زجاجی (متوفّی بسال ۳۳۷ یا۳۳۹ﻫ) ملاقات‌کرد واز ایشان روایت نموده و شرح ادب‌الکاتب از او است، دیگر از زمان وفاتش چیزی‌ننوشته لکن ازملاقات سه‌تن مذکور و روایت‌کردن از ایشان معلوم میشودکه در اواسط قرن چهارم هجرت می‌زیسته است پس بطورقطع می‌توان‌گفت‌که سلیمان بن‌محمد مذکور در روضات، غیراز سلیمان

۱ـ **زهراوی** - ظاهراً نسبت‌آن بموضعی است زهرا نام‌که بنوشتهٔ مراصد شهری است کوچك درنزدیکی قرطبه از بلاد مغرب زمین ونام موضع دیگری هم هست .

بن محمد مذکور درقاموس‌الاعلام‌است و اما شرح ادب‌الکاتب نیز ممکن‌است‌که هردو، کتابی بهمین اسم تألیف داده باشند و منافی تعدّد نمیباشد .

(ص ۲۴۲۲ ج۴ س وسطر ۱۳ ص ۳۲۳ت)

زهری[1]

زهری **ابراهیم بن‌سعد بن ابراهیم بن‌عبدالرحمن بن عوف** - مدنی‌الاصل ، بغدادی المسکن والمدفن ، ابواسحق الکنیة ، بنا باستظهار تنقیح‌المقال از محدّثین امامیّه ، ممدوح‌الحال واز رجال حضرت صادق علیه‌السلام بوده است . از تقریب ابن‌حجر نقل‌کرده‌که ابواسحق مدنی نزیل بغداد ثقه وحجت بوده و قادحی نداشته‌است. درتاریخ بغدادگوید : ابراهیم (مذکور) عامی مدنی از اهل مدینه واز پدر خود زهری محمد بن مسلم و هشام بن عروه وغیر ایشان استماع‌کرده و مشایخ بسیاری نیز از وی روایت میکنند، بسال ۱۸۴ه ق ببغدادآمد ، مشمول مراحم‌هارونی گردید، بدون معارض بنقل‌حدیث پرداخت، بحلیّت غنا فتوی داد بلکه عاقبت‌بخودش لازم‌گردانیدکه همواره پیش‌از نقل‌حدیث تغنّی‌نماید، این‌کلام وی بسمع هرون رسید، بجهت امتحان احضارش‌کرده و حدیثی را از وی سؤال نمود پس زهری خواستار عود گردید هارون‌گفت عود مجمر میخواهی ؟گفت نه عود طرب ، هارون تبسّم‌کرده و عود طربی حاضر نمود ، زهری بدین شعر تغنّی‌کرد :

۱- **زهری** - بضم اول و فتح ثانی ، بفرمودهٔ تنقیح‌المقال منسوب است بزهره‌که چشمه‌ایست درمدینه ، یا نسبت‌آن بپدر یکی از قبائل قریش میباشدکه اخوال حضرت نبوی ص بوده‌اند ونام‌او زهرة بن‌کلاب بن مرة بن‌کعب بن‌لوی بن غالب‌است. ازکلام مراصد برمیآید که زهر یا زهری شهری است در قرطبه از بلاد مغرب پس دور نیست‌که‌کلمهٔ زهری در عنوان بعضی از اشخاص بجهت انتساب بدان شهر باشد. بهرحال زهری دراصطلاح رجالی عبارت‌است از ابراهیم بن سعد بن ابراهیم ، اسود بن عبدیغوث ، اکیمهٔ لیثی ، سعد بن ابراهیم مذکور ، سعد بن ابی‌خلف ، عبدالله بن ایوب ، محمد بن عبدالعزیز، محمد بن قیس ، محمد بن مسلم مدنی شهابی، مطلب بن زیاد وجمع‌کثیر دیگر و درصورت‌اطلاق منصرف بمحمدبن مسلم مذکور میباشدکه در ذیل بشرح حال اجمالی او و ابراهیم بن سعد و دوتن دیگر خواهیم پرداخت و شرح حال دیگران موکول بکتب رجالیه است.

یا ام طلحة ان البین قدافدا قل الثواء لئن کان الرحیل غدا

هارون پرسید از فقهای شما کیست که سماع را مکروه داند ؟ گفت کسیکه مهر شقاوت بردل او زده باشند ، هرون پرسید که چیزی در این باب از مالك سراغ داری ؟ گفت لاوالله الا اینکه پدرم روایت کرد روزی باجمعی درضیافت بوده و دف و دایره نیزهمراه داشته‌اند ، مالك نیز که از حیث فقه و قدر و منزلت کم‌پایه‌ترین ایشان بوده حاضر ودف مربّعی داشته و بدین اشعار تغنّی میکرده است :

سلیمی اجمعت بینا فاین لقائها اینا وقد قالت لاتراب لهـا زهر تلاقینا
تعالین فقد طاب لنا العیش تعالینـا

هرون خندیده ومال بسیاری بدو بخشید. باوجود این همه، بعضی اورا بوثاقت وجمعی بصدوق و حجّت بودنش موصوف دارند وگویند مرویّات زهری بیشتر ازدیگر محدّثین آن زمان بوده و تنها دراحکام (جز احادیثی که در موضوعات دیگر روایت کرده) هفده هزار حدیث روایت کرده است . صاحب ترجمه بسال یکصد و هشتاد و پنجم یا دوم یا سوم یا چهارم هجرت در بغداد وفات یافت و درمقبرهٔ باب التّبن بخاك رفت .

(نی و تنقیح المقال وص ۸۱ ج ۶ تاریخ بغداد)

زهری محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله - بن حارث بن شهاب بن زهرة بن کلاب، زهری قرشی مدنی، که بجهت انتساب بجدّ عالیش شهاب وجدّ عالی دیگرش زهرة ، با بن شهاب زهری شهرت داشت ، چنانچه اورا محمد بن شهاب ویا محمدبن مسلم بن شهاب گفتن نیز که درکلمات بعضی از ارباب تراجم آمده از همین راه نسبت بجدّ است . وی از اعیان فقها و محدّثین تابعین میباشد ، ده تن از اصحاب را دیده و احفظ مردم بود، علوم فقهای سبعهٔ (آتی الترجمة) را درحفظ داشت، مالك بن انس و سفیان ثوری وسفیان بن عیینه وجمعی دیگر ازمحدّثین از وی روایت کرده‌اند و او نیز احادیث بسیاری ازحضرت سجّاد علیه‌السلام روایت کرده است، بعضی از علمای رجال اورا از اصحاب حضرت صادق ع نیز می‌شمارند . علمای اهل سنّت بیش از اندازه‌اش ستوده‌اند وجلال‌الدین سیوطی (بنقل روضات) اورا اوّلین کسی میداند که حدیث را تدوین نموده است ، چنانچه مالك نیز نخستین شخصی بوده که درحدیث

تألیف کرده و مرتب با بوابش گردانید. کیفیت حال زهری درمیان علمای شیعه محل بحث و مذاکره میباشد، در تنقیح المقال بطور قطع تضعیفش نموده و تحقیق مراتب و بیان سلسلهٔ نسبش راکه جدّ عالی او بنوشتهٔ بعضی عبدالله پسر شهاب بن عبدالله بن حارث بن زهره بوده (اگر لازم باشد) موکول بکتب رجالیّه میداریم وچنانچه مذکور داشتیم لفظ زهری دراصطلاح محدّثین وعلمای رجال منصرف بهمین محمدبن مسلم بوده وجایی که شخص دیگری را اراده نمایند بواسطهٔ قرینه معیّن سازند. زهری شب سه‌شنبه هفدهم رمضان سال یکصد و بیست وچهارم یاسوم یاپنجم هجرت درحدود هفتاد ودوسالگی درگذشت.

(ص۱۴۷هب و۶۸۸ت و۲۴ ج۲کا وکتب رجالیه)

زهری

مسور بن مخزمة بن نوفل بن عبد منات - بن زهرهٔ زهری، مکنّی بابوعبدالرحمن، از اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع بود، موافق نقل از رجال شیخ بسمت سفارت از طرف آن حضرت نزد معاویه رفت واز اسدالغابة نقل کرده که مسور از فقها و اهل علم و دیانت است، با خال خود عبدالرحمن بن عوف درامر شوری داخل و رأیش در باطن بطرف حضرت علی ع بود، تا زمان قتل عثمان درمدینه مقیم و بعد از آن بمکّه عازم وتا وفات معاویه نیز درآنجا اقامت داشت، بعد از معاویه بیزید بیعت نکرده و درآن ارض اقدس با ابن زبیر بود تا آنکه حصین بن نمیر با لشگر شام برای مقاتلهٔ ابن زبیر بمکّه آمد، مسور نیز دراوّل ربیع الاول سال شصت وچهارم هجرت درشصت ودو سالگی با سنگ منجنیق که درحال نمازدرحجر اسمعیل بروی خورده مقتول گردید وابن زبیر بروی نمازخواند. درتنقیح المقال بعد از نقل این جمله فرماید: رسالت مسور ازطرف حضرت علی ع بسوی معاویه (اگر باشد چنانچه از رجال شیخ نقل شد) دلیل عدالت و قوت ایمان وی میباشد لکن اصل موضوع رسالت محل تردیدبوده وکلام مذکور اسدالغابة منافی آن میباشد زیراکه بمکّه رفتن مسور بعد از قتل عثمان و اقامت کردن درآنجا تا حین وفاتش مستلزم آن است که هیچ یك ازغزوات حضرت علی ع را درك نکرده باشد و بعدازاین همه دربارهٔ چگونگی حال

مسور اظهار نظری نکرده‌است، لکن در خلاصة التنقیح گوید که مسور صحابی امامی و ثقه است. (تنقیح المقال وغیره)

زیات[1]

زیات **ابویعقوب-** از اکابر و معروفین عرفای قرن سیّم هجری میباشد که در بغداد ساکن و محل توجه اکابر و با جنید بغدادی (متوفی بسال ۲۹۷ه قمری) معاصر بود. اسم و تاریخ وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۱۲۷ ج ۳ مه)

زیات **حسین بن بسطام بن شاپور-** زیات از اکابر قدمای علما و محدّثین و روات احادیث امامیّه واز رجال اوائل قرن چهارم هجرت و یا اواسط قرن مذکور بود که باکلینی (متوفی بسال ۳۲۹ه ق) و ابن‌قولویه (متوفّی بسال ۳۶۸ه قمری) هم‌طبقه ومعاصر ومؤلف کتاب **طب‌الائمهٔ** معروف‌میباشد که بدستیاری برادرش شیخ ابوعتاب تألیف و اخبار و احادیث دایر برطب را با مقداری از احراز و ادعیّه و بازوبندهای مرویّه از حضرت پیغمبر خدا و یا اهل‌بیت عصمت ع درآن‌کتاب روایت کرده‌اند، اگرچه بالغ بیکصدم اخبار دایر بهمین موضوع که در بحار و وافی و وسائل نقل شده نمیباشد. سال وفات حسین بن‌بسطام بدست نیامد. (ص۱۸۲ت)

زیات **حمزة بن حبیب بن عمارة بن اسمعیل -** فقیه قاری کوفی، تمیمی القبیلة، ابوعمارة الکنیة، زیات الشهرة، یکی از قرّاء سبعهٔ آتی‌الترجمة از شیعیان و یاران حضرت صادق علیه‌السلام میباشد، اصول تجوید وقرائت را ازآن‌حضرت واز اعمش یادگرفته و خلاد و خلف راویان قرائت وی هستند، قرائت

۱- **زیات -** بفتح اول و تشدید ثانی بکسی اطلاق میشود که روغن زیتون و یاکنجد میسازد و فروشندهٔ آن را نیز گویند. دراصطلاح رجالی بسطام بن سابور، تمیم، جعفر بن هارون، عثمان بن سعید، علی و محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب، محمد بن عمرو بن سعید، معمر، یا سین ضریر، یحیی بن جندب و جمعی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه میباشد.

حضرت صادق علیه‌السلام نیز بواسطهٔ آباء طاهرینش موصول بحضرت رسالت ص گردد . حمزه بسیار زاهد بود ، اصلا درقبال تعلیم قرآنی اجرتی نمیگرفت ، حتی درخانهٔ کسی که از وی قرائت قرآن را یاد می‌گرفته آبی هم نمیخورد ، شبها بسیارکم می‌خوابید و ماهی بیست و پنج مرتبه ختم قرآن میکرد . حمزه اوّلین کسی است که درمتشابهات قرآن تألیف کتاب کرده است ، نیز او و ابان بن تغلب نخستین کسی هستند از شیعه که در علم قرائت بتألیف کتاب پرداخته‌اند چنانچه اوّلین کسی که از عامّه درعلم قرائت تألیف کرده همانا ابوعبید قاسم بن سلام آتی‌الترجمة است . از تألیفات حمزه است :

۱- اسباع‌القرآن ۲- حدودآی‌القرآن ۳- الفرائض ۴- قرائةحمزة ۵- متشابه القرآن ۶- مقطوع القرآن و موصوله ۷- الوقف والابتداء فی‌القرآن . اینکه سیوطی ابوالحسن کسائی را نخستین کسی داندکه درموضوع متشابه‌قرآن تألیف‌داده اشتباه وغفلت از حقیقت حال‌است زیراکه کسائی بسال ۱۸۲ه ق وفات یافته و وفات حمزه بسال ۱۵۶ه قمری درهفتاد وشش سالگی ویا بسال ۱۵۴ یا ۱۵۵ بوده است. اما زیات گفتن او همانا بجهت آن بوده‌که شغل زیت‌فروشی داشته ،آن را ازکوفه بحلوان میبرد وازحلوان نیز پنیر وگردو بکوفه میآورد .

(ص ۲۶۳ت و ۴۴ف و ۱۸۴ ج ۱کا و ۲۸۹ ج ۱۰ جم و ۱۱۳ لس وغیره)

زباره در اصطلاح رجالی ، لقب شرفشاه بن محمد حسینی میباشد و شرح حالش درآن علم است.

زیتونی **حسن بن علی زیتونی** - شرح‌حالش موکول بکتب رجالیه‌است.

زیدی در اصطلاح رجالی احمد بن محمد ، عبدالعزیز بن اسحق ، عمران بن موسی ، محمد بن عمر، یزید بن سلیط وغیر ایشان بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم است .

زیدیه عنوان مشهوری فرقه‌ایست‌که بامامت زید بن علی بن‌الحسین ع معتقد میباشند ، زید مذکور را بقتل رساندند و درکناسهٔ کوفه بدارش کردند . اخبار دینیّه دربارهٔ وی مختلف است ، بعضی‌ازآنها برذمّ و قدح وی و برخی دیگر صریحاً بعلوّ مقام و جلالت قدر وی دلالت دارند وبهمین‌جهت انظارعلمای

رجال نیز دربارهٔ وی مختلف میباشد، لکن بنا بر تحقیقات لازمه که درکتب مربوطه نگارش یافته مقامش عالی و خروج او بطور صحیح بوده ونهی ازجهاد وخروج اوراکه دربعضی ازآثار دینیّه از حضرت باقر ع وارد است حمل بر تقیه و اظهار شفقت نمایند نه بجهت حرمت ذاتیه‌اش بوده لکن کلام حقیقت انتظام آن‌حضرت مؤثّر نشده و امر منتهی بقتل وی‌گردید و تحقیق زاید موکول بکتب مربوطه میباشد .

فرقهٔ زیدیّه نیز بنام بتریّه وجارودیّه (سرحوبیّه) وصالحیّه وسلیمانیّه وغیرهم بچندین شعبه منشعب میباشد ، **جارودیه** که سرحوبیّه نیز گویند در محل خود نگارش یافت . **صالحیه** شعبه‌ایست از زیدیّه‌که ابوبکر و عمر را نیز امام دانند . **سلیمانیه** شعبه‌ایست‌که ابوبکر وعمر را خلیفه و امام دانند وایشان اتباع سلیمان‌بن جریر هستند که وی امامت را بشوری انداخته و معتقد بود براینکه امامت با دونفر مرد نیکوکار از اخیار مسلمین نیز منعقد میباشد اگرچه دربارهٔ مفضول باشد ، عثمان را بجهت افعال نابایست و پاره‌ای افعال غیرمنتظرهٔ او و عایشه و طلحه و زبیر و اصحاب جمل را نیز بسبب مقابله ومقاتله با حضرت‌امیرالمؤمنین ع تکفیر نمایند . **بتریه** شعبه‌ایست اززیدیّه که اتباع مغیرة بن سعد ملقّب بابتر میباشند و همانا بتریّه‌گفتن ایشان نیز (که حرف اوّل‌آن **ب** ابجدی مکسور یا مضموم وحرف دویمش **ت** قرشت ساکن‌است) بجهت‌انتساب بمغیرهٔ ابتر ویا بجهت‌آن است‌که بروایت‌کشی، جمعی نزد حضرت‌باقر علیه‌السلام‌عرض کردندکه ما علی و حسین را دوست داشته وازدشمنان‌ایشان تبرّی‌میکنیم حضرت‌تصدیق کردند پس‌گفتندکه ابوبکر وعمر را نیز دوست داشته و ازدشمنان ایشان تبرّی می‌کنیم دراین‌حال زید بن علی ع‌که حاضر بوده‌گفت : **اتبرأون من فاطمة بترتم امرنا بترکم‌الله** اینك ازآن روز ببعد به بتریّه موسوم شدند . بعضی احتمال داده‌اندکه حرف اوّل‌بتریّه **ت** قرشت و حرف ثانی **ب** ابجدی میباشد (تبریّه) و خبر مذکور را بدین روش روایت کنندکه زید بدیشان فرمود : **انتبرأون من فاطمة تبرأتم امرنا تبرءکم‌الله** . پس‌ازآن ببعد بتبریّه موسوم‌گردیدند. ازاین‌قضیّه معلوم‌میشودکه بتریّه‌علاوه‌برحضرت‌امیرالمؤمنین ع

دوستدار ابوبکر و عمر نیز بوده و بهمین جهت بنظر بعضی از اجلّه بتریّه عبارت از زیدیّهٔ عامّه است و رجوع بجارودیّه هم نمایند و بقول بعضی بتریّه اصحاب کثیرالنوا حسن بن ابی‌صالح ابترالید بوده و ایشان نخست بولایت حضرت علی علیه‌السلام دعوت نمودند ، اخیراً ولایت آن‌حضرت را با ولایت ابوبکر و عمر خلط کرده و هرسه را امام دانستند ، مبغض عثمان و طلحه و زبیر و عایشه بوده وخروج بامامت را حق انحصاری اولاد علی ع میدانند و هرکس راکه از ایشان خروج کند امامش بشمارند .

زیلعی[1]

زیلعی **عبدالله بن یوسف بن محمد**- زیلعی‌قاهری‌حنفی، مکنّی باباحمد، ملقّب بجمال‌الدین، ازعلمای حنفیّهٔ قرن هشتم هجرت ومؤلف کتاب **تخریج احادیث‌الکشاف** و **تخریج احادیث‌الهدایة** وغیرآنها بوده ودرسال‌هفتصد وشصت و دوم هجرت درگذشت. (ص ۹۸۷مط)

زیلعی **عثمان بن علی بن محجن** - زیلعی ، مکنّی بابومحمد ، ملقّب بفخرالدین ، از علمای حنفیّهٔ اوائل قرن هشتم هجرت میباشد که درسال۷۰۵ه ق بقاهره رفته بفتوی وتدریس ونشر فقه حنفی پرداخت تا بسال۷۱۳ه قمری درمصردرگذشته ودرقرافهٔ‌صغری مصرمدفون‌شد وکتاب **تبیین‌الحقائق علی‌کنزالدقائق** که درقاهره چاپ شده از او است. (ص ۹۸۸مط)

زین‌آبادی لقب‌حسین بن‌علی‌میباشد وشرح‌حالش موکول‌بکتب رجالیه‌است.

زینبی عبدالله بن‌احمد، سیف‌النبی، محمدبن سنان وغیرایشان مراجعه بعلم رجال شود.

زین‌الدین **احمد بن عبدالدائم**- بعنوان‌ابن‌عبدالدائم درباب‌کنی‌خواهدآمد.

۱- **زیلع** - منسوب است بزیلع (بروزن حیدر) که بنوشتهٔ مراصدکوهی‌است از ولایت سودان درطرف حبشه وآن دیهی است در ساحل دریا .

زين‌الدين **طاهر بن حسن بن عمر بن حسن بن حبيب**- حلبی مکنّی با بوالعزّ، معروف با بن‌حبیب ، ادیبی‌است فاضل و ازتألیفات او است :

۱- **ذیل درةالاسلاك** که‌کتاب درةالاسلاك پدرش بدرالدین حسن بن عمررا تاسال ۸۰۲ه‍ ق ذیلی نوشته‌است ۲- **مختصرالمنار** دراصول فقه وهردو درقاهره چاپ‌شده‌است. وی بسال‌هشتصد وهشت هجرت درقاهره درگذشت. (ص ۷۵مط)

زين‌الدين **عبدالرحمن بن احمد** - بعنوان حمیدی نگارش یافته است .

زين‌الدين **عبدالرحمن بن یوسف** - بعنوان اجهوری نگارش دادیم .

زين‌الدين **علی** - بعنوان ابوبکر تایبادی درباب‌کنی خواهدآمد .

زين‌الدين **بن علی بن احمد** - بعنوان شهید ثانی خواهدآمد .

زين‌الدين **علی بن‌خازن**- حائری، بعنوان‌ابن‌خازن درباب‌کنی خواهدآمد.

زين‌الدين **علی بن سلیمان بن درویش** - بحرانی ، ازافاضل علما ومحدّثین امامیّهٔ‌قرن‌یازدهم‌هجرت میباشدکه‌ازکثرت‌ممارست بعلم‌حدیث، در دیارعجم بامّ‌الحدیث شهرت یافت، نخستین‌کسی است‌که‌آن علم شریف را دربحرین نشر داد ، بدو واسطه ازمشایخ روایت شیخ‌یوسف صاحب‌حدائق‌بوده وازتألیفات‌اواست:

۱- **حاشیهٔ استبصار** ۲- **حاشیهٔ تهذیب‌الاحکام** شیخ طوسی ۳- **حاشیهٔ مختصر نافع محقق** . وی بسال یکهزار و شصت و چهارم هجرت وفات یافت .

(ص ۳۸۸ مس و مواضع متفرقه از ذریعة)

زين‌الدين **علی بن عبدالجلیل** - بعنوان بیاضی مذکور داشتیم .

زين‌الدين **بن علی بن محمد بن حسن**- بن شهید ثانی، جبعی عاملی که‌گاهی او نیز مثل‌پدرش ودیگر اسباط شهیدثانی بسبط‌الشهید موصوف میباشد ، عالمی است فاضل صالح و ازمعاصرین شیخ حرّ عاملی (متوفی بسال ۱۱۰۴ه‍ قمری) بوده وازپدرخود شیخ‌علی سبط‌الشهید صاحب درّ منثور ودیگر اکابروقت‌تحصیل مراتب علمیّه نمود . سال وفات ودیگر مشخّصاتش بدست نیامد. (ملل وغیره)

زین‌الدین **علی بن مسعود** - درضمن شرح حال پسرش امین‌الدین محمد مذکور شد.

زین‌الدین **علی بن یونس** - بیاضی بعنوان بیاضی مذکور داشتیم .

زین‌الدین **شیخ علی نقی** - بن شیخ ابوالعلاء محمدهاشم بعنوان نقی خواهد آمد.

زین‌الدین **عمر بن محمد** - بعنوان ابن البزری در باب کنی خواهد آمد .

زین‌الدین **محمد بن ابی بکر** - شمس‌الدین بن عبدالقادر حنفی رازی، ملقّب بزین‌الدین ، از علمای قرن هشتم حنفیّه میباشد که بسال ۷۶۸ھ قمری درقید حیات بوده و از تألیفات او است :

۱- **انموزج جلیل فی اسئلة و اجوبة من غرائب التنزیل** ۲- **الذهب الابریز فی تفسیر الکتاب العزیز** ۳- **روضة الفصاحة** درعلم بیان ۴- **شرح مقامات الحریری** که یك نسخه از آن در خزانهٔ تیموریه و دونسخه نیز در دارالکتب المصریة موجود است ۵- **مختار الصحاح** در تلخیص صحاح جوهری که مکرّر چاپ شده است وسال وفاتش مضبوط نیست.

(ص ۹۱۷ مط وغیره)

زین‌الدین **محمد حافی** - مکنّی بابوبکر ، ملقّب بزین‌الدین ، موصوف بحافی، ازمشایخ عرفامیباشد، طریقت زینیّه ازشعب خلوتیّه بدو منسوب است . وی بسال هشتصد و سی و هشت هجرت درگذشته و عبداللّطیف قدسی خلیفه‌اش گردید . (ص ۳۵۷ ج ۳ فع)

زین‌الدین **بن محمد بن حسن** - بن شهیدثانی، نوهٔ صاحب معالم بوده وگاهی او نیز مثل پدرش ودیگر اسباط شهیدثانی بسبط الشهید موصوف میباشد . عالمی است عامل فاضل کامل عابد زاهد محقّق مدقّق شاعر ادیب منشی، جامع علوم عقلیّه و نقلیّه ، بسیار جلیل القدر والمنزلة از علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت که از تلامذهٔ شیخ بهائی ، ملامحمدامین استرآبادی ، پدر خود شیخ محمد سبط الشهید آتی الترجمة و جمعی دیگر از علمای عرب و عجم بوده و از اساتید و مشایخ شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل میباشد . نخست در بلاد خود (جبل عامل) از پدر و تلامذهٔ پدر و جدّش تحصیل مراتب علمیّه نمود ، سپس ببلاد عجم رفته و دراصفهان بقرائت و استماع

مصنّفات شیخ بهائی و دیگر وظائف علمیّه پرداخت ، ریاضیّات ودیگر علوم متداوله را از شیخ بهائی و دیگر اکابر وقت اخذ نمود، مورد احترامات آن شیخ جلیل بود، اخیراً بمکّه رفته و بسال ۱۰۶۲ یا ۱۰۶۴ﻫ قمری درآن حرم الهی برحمت ابدی نایل شد ویا موافق آنچه ازکتاب درّ منثور برادرش شیخ علی بن محمد بن حسن سبطالشهید آتی‌الترجمة (که البته دراین موضوع ابصر است) نقل‌شده اخیراً از مکّه نیز ببلادخود مراجعت کرد و بسال ۱۰۷۴ﻫ قمری درآنجا وفات یافت و برادرش شیخ علی بن محمد بن حسن درحق او مرثیه‌ای گفته‌که تحت عنوان سبطالشهید شیخ علی مذکور خواهد شد . بهرحال شیخ زین‌الدین ، فوائد و حواشی متفرقهٔ بسیاری داردکه تدوین نشده و ازخوف‌شهرت وکثرت‌احتیاطی که داشته‌کتاب مدوّنی تألیف‌نداده ومیگفته‌است متأخّرین تألیفات‌بسیاری کرده‌اندکه‌بخطاها ولغزشهای زیادی‌مشتمل‌میباشندکه منتهی‌بقتل‌جماعتی گردیده است **عفاالله عنا وعنهم** . باری از اشعار طریفهٔ او است:

ان خفت عهدی ان قلبی لم یخن — عهدالحبیب و ان اطال جفائه
لکنه یبدی السلو تجلدا — حذرا من‌الواشی و یخفی دائه

ایضاً :

کم‌ذا اواری‌الجوی والسقم یبدیه — و احبس الدمع والاشواق تجریه
شابت ذوائب آمالی وما نجحت — و لیل هجرك ما شابت نواصیه

(ملل وسطر ۲۶ ص ۲۹۸ت)

زین‌الدین **محمد بن علی** - شهرآشوب بعنوان ابن شهرآشوب در باب‌کنی خواهدآمد .

زین‌الدین **محمد بن‌قاسم**- امامی بعنوان برزهی شیخ‌زین‌الدین مذکور افتاد.

زین‌الدین **محمد بن قاسم** - عامی بعنوان بقّالی نگارش دادیم .

زین‌الدین **محمد بن محمد بن‌محمد** - بعنوان غزالی خواهدآمد .

زین‌الدین **محمد بن‌محمد بن‌محمود**- بعنوان‌ابن‌الشحنة‌در باب‌کنی‌خواهدآمد.

زین‌الدین **محمد بن موسی** - بعنوان حازمی نگارش یافته است .

زین‌الدین یحیی بن عبدالمعطی - بعنوان ابن‌معط درباب‌کنی خواهدآمد .

زین‌العابدین جعفر بن حسن - بعنوان برزنجی نگارش دادیم .

زین‌العابدین شیخ علی بن هلال - بعنوان جزائری نگاشته‌آمد .

زین‌العرب دختر تاج‌الدین عبدالرحمن بن عمر بن حسن بن عبدالله سلمی دمشقی ، از مشاهیر محدّثات نسوان میباشدکه ازکتب حدیث ، کتاب الاربعین السباعیات عبدالمنعم فزاری را نزد تاج‌الدین‌قرطبی درس‌خواند، سپس همان‌کتاب را چندین‌بار تدریس نمود، ازچندی ازمشایخ وقت اجازه‌گرفته ومحفوظات بسیاری داشته است . در سال ۶۵۸ه ق شوهرش‌کمال‌الدین عمادکه از اعیان‌آن زمان بوده درگذشت ، بعد ازآن دیگر شوهر نکرده و مجاور مکّهٔ معظّمه شد و شیخهٔ رباط‌الحرمین‌گردید تا دراوائل سال ۷۰۴ه قمری درهفتاد وشش سالگی درگذشت .

(ص ۱۹ ج ۲ خیرات حسان)

زین‌المشایخ محمد بن ابی‌القاسم بن بابجوك - بقّالی خوارزمی نحوی لغوی فقیه جدلی معانی بیانی ، ملقب بزین‌المشایخ ، از ائمهٔ ادب ، مراجع لغت عرب ، از تلامذهٔ زمخشری بوده و لغت و فنون اعراب و ادبیّات را از وی یادگرفته و ازتألیفات او است :

۱- **آفات‌الکذب** ۲- **اذکارالصلوة** ۳- **الاعجاب فی‌الاعراب** ۴- **التراجم بلسان الاعاجم** ۵- **تقویم‌اللسان** درنحو ۶- **التنبیه‌علی‌اعجازالقرآن** ۷- **جمع‌التفاریق** ۸- **شرح اسماءالله الحسنی** ۹- **الفتاوی** ۱۰- **مفتاح التنزیل** ۱۱- **منازل‌العرب** ۱۲- **الهدایة فی‌المعانی والبیان** وغیر اینها و درسال پانصد و شصت و دویم یا هفتاد و ششم هجری در بلخ وفات یافت . نگارنده‌گوید دور نیست‌که صاحب ترجمه همان ابوالفضل محمد بن قاسم باشدکه بعنوان بقالی مذکورش داشتیم .

(ص ۷۵۲ت و ۵ ج ۱۹ جم و ۱۶۱ فوائدالبهیة)

زینوابادی احمد بن علی بن احمد و علی بن زرینکم و غیرهما میباشدکه شرح حال ایشان موکول بعلم رجال است.

زینی **سید محمد بن سید احمد بن زین‌الدین** - حسنی حسینی بغدادی نجفی، معروف بزینی، ازاکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن‌سیزدهم هجرت میباشدکه درسال هزار و دویست و شانزدهم هجری قمری وفات یافت و تفسیری برقرآن نوشته‌که بتفسیر زینی معروفاست. (ص ۲۵۷ ج ۴ ذریعة)

زینی‌دحلان **احمد بن زینی بن احمد دحلان** - مکّی شیخ‌الاسلام شافعی، مفتی مکّهٔ معظّمه بودکه تأسیس مطبعه درآن ارض اقدس با نظارت وی صورت‌گرفت ، بعضی از تألیفات خودرا درآن مطبعه نشر داده وآنها بسیار است :

۱- **الازهارالزینیة فی‌شرح‌متن‌الالفیة** ۲- **اسنی‌المطالب‌فی‌نجاةابیطالب** ۳- **تاریخ الدول‌الاسلامیة بالجداول المرضیة** و این هرسه در قاهره چاپ شده است ۴- **تقریب‌الاصول لتسهیل‌الوصول الی معرفةالرب والرسول** درتصوف ۵- **تنبیه‌الغافلین مختصر منهاج‌العابدین** در مواعظ ۶- **خلاصةالکلام فی‌بیان امراء البلد الحرام** که در مکه و قاهره چاپ شده است ۷- **الدررالسنیة فی‌الردعلی‌الوهابیة** ۸- **السیرةالنبویة والاثارالمحمدیة** واین‌هردو درقاهره چاپ شده است ۹- **شرح‌الاجرومیة** که در مکه و قاهره چاپ شده است ۱۰- **الفتح المبین فی‌فضائل‌الخلفاءالراشدین‌واهل‌البیت‌الطاهرین** که درقاهره‌چاپ‌شده ۱۱- **الفتوحات‌الاسلامیة بعدمضی‌الفتوحات‌النبویة** درمکه‌چاپ‌شده ۱۲- **منهل‌العطشان‌علی‌فتح‌الرحمن‌فی‌تجویدالقرآن** درقاهره چاپ‌شده وغیر اینها . زینی دحلان بسال هزار وسیصد وچهارم هجرت درهفتاد ودو سالگی درگذشت . (ص ۹۹۰ مط وغیره)

زینیه از شعب خلوتیه از فرق صوفیّه میباشدکه بزین‌الدین محمد حافی سالف‌الترجمة منسوب هستند .

ژنده‌پیل اوّل‌آن حرف (ژ) سه‌نقطه بوده ولقب‌احمد بن‌ابوالحسن میباشد که بعنوان جامی مذکورش داشتیم .

باب «س»

(بی نقطه)

سائح **دارم بن قبیصه** - که شرح حالش موکول بکتب رجالیّه است .

سائح **علی بن ابی بکر بن علی** - هروی ّالاصل، موصلیّ المولد، حلبیّ الاقامة، ابوالحسن الکنیة ، سائح یا سیاح الشهرة، تاآنجاکه امکان داشته دربرّ و بحر وکوه و دشت و صحرا و بیابان سیاحت‌هاکرد ، جمعی کثیر از اکابر هردیار را دید ، بهرجاکه میرفت چیزی بخط خودش در دیوار مینوشت . ابن خلّکان گوید در هرشهری که رفتم با اینکه بسیار بوده خط اورا دیدم عاقبت بهمین صفت شهرت بینهایت یافته و ضرب المثل گردید . جعفر بن شمس الخلافة در مذمّت کسیکه بواسطهٔ کاغذ نویسی بسیار ازمردم طلب صله و جایزه میکرده گفته و بهمین صفت علی بن ابی بکر سائح اشاره نموده است :

اوراق کدیته فی بیت کل فتی	**علی اتفاق معان واختلاف روی**
قدطبق الارض من سهل ومن جبل	**کانه خط ذاك السائح الهروی**

سائح درعلم سیمیا نیز بصیرتی بسزا داشت و بهمین جهت نزد ملك ظاهر صاحب حلب تقرّب یافته واز تألیفات او است :

۱- **الاشارات فی معرفة الزیارات** ۲- **الخطب الهرویة** وغیرها. دردههٔ دوم رمضان ششصد و یازدهم هجرت درحلب وفات یافت و درگوشهٔ مدرسهٔ حلب که ملك ظاهر برای او تأسیس داده بوده مدفون گردید . (ص ۳۷۷ ج ۱ کا)

سائح **علی بن محمد** - علوی ، مکنّی بابوبکر، از احفاد حضرت امام حسن مجتبی میباشدکه درکیمیا بصیر بود، از بیم سلطان همیشه

ازشهری بشهری میرفت بهمین جهت بسائح وسیاح شهرت یافته و ازآثار قلمی او است :

۱- **الاصول** ۲- **الحجر الطاهر** ۳- **الطاهر الخفی**. زمان وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد ، لکن پیش از سال ۳۸۵ھ ق که سال وفات ابن النّدیم میباشد بوده است .

(فهرست ابن الندیم)

سائق الحاج لقب سعید ابوخالد و سعید بن بیان میباشد و شرح حال ایشان موکول برجال است .

سائل از شعرای ایران میباشدکه دراصل از اهالی ری بود، اکثرعمر خود را درنهاوند و همدان گذرانید ، بسیار با وجد و حال و خودپسند بود ، بسال نهصد و چهلم هجرت دریزد وفات یافته و از او است :

کدام شب که زهجر تو خون نمی‌گریم / کدام روز کــه از شب فزون نمی‌گریم

اسم و مشخّص دیگرش بدست نیامد. (ص ۲۵۲۹ ج ۴ س)

سائی علی بن سوید ، محمد بن ربیع و بعضی دیگر و شرح حالشان درعلم رجال میباشد و نسبت آن بشهرسایه نامی است درقرب مدینه.

ساباطی دراصطلاح رجالی اسحق بن عمّار بن موسی ، صباح بن موسی، عمّار بن موسی ، عمرو بن سعید ، قیس بن موسی ، محمد بن حکیم ، محمد بن عمر و بعضی دیگر بوده وشرح حال ایشان موکول بدان علم شریف میباشد . **ساباط** دیهی است در مداین و شهری است در ماوراءالنهر ده فرسخی خجند .

سابری لقب محمد بن عبده چنانچه دربعضی نسخ‌است، لکن بنابرنسخ مشهوره‌سابوری‌است وتحقیق مراتب موکول بکتب رجالیه است.

سابق **احمدبن محمد بن علی بن عبدالقادر**- عراقی‌حدادی‌دمشقی‌شافعی، معروف بسابق ، ادیبی است فاضل ، شاعر ماهر ، مؤلف‌کتاب **مختصر الاتقان** که‌کتاب اتقان سیوطی را تلخیص کرده و اشعار نغز بسیاری هم‌گفته بسال هزار وصد و شصت ویك هجرت درگذشته و درقبرستان باب‌الصغیر مدفون است.

(ص۱۸۱ سلك‌الدرر)

سابق الحاج **سعید بن بیان** - بعنوان ابوحنیفه در باب کنی خواهد آمد.

سابقین در اصطلاح رجالی و علمای امامیّه کسانی هستند که بحضرت امیرالمؤمنین ع رجوع کردند و ایشان ابوالهیثم بن تیهان، جابر بن عبدالله و جمعی دیگر میباشد که در کتب رجالیّه مذکور هستند.

سابوری رجوع بسابری نمایند.

ساسی دراصطلاح رجالی لقب رحیلة بن ثعلبة وموکول بدان علم است.

ساعاتی **محمود** - ملقّب بصفوت، مشهور بساعاتی، ازشعرای عرب اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشد که در نثر و نظم مبرّز بود، با ادبای عصرخود مناظراتی داشت، دیوان شعر او که دیوان ساعاتی ودیوان صفوت هم گویند درمصر چاپ شده است وی درهزار ودویست ونود وهشت هجرت درپنجاه ونه سالگی درگذشت.
(ص ۹۹۶ مط)

ساعدی در اصطلاح رجالی لقب اسعد بن یربوع، اسید بن ابی اسید، ثابت بن صهیب، ثقب بن فروه، حارث بن زیاد، سعد بن سعد، قرة وغیر ایشان میباشد و شرح حال ایشان موکول بدان علم است.

ساغر **حاج شیخ محمد** - شیرازی، از اکابر علمای قرن سیزدهم هجری شیراز و ازمعاصرین رضاقلی خان هدایت (متوفّی درحدود سال ۱۲۹۰ ه قمری) میباشد که مشرب عرفان داشت، بسیار لطیفه گوی و نکته پرداز بود، لطیفه های او مشهور است، بروزی مقدّر قانع و بسیار باکمال و نیکوخصال بود، قصیده و غزل خوب می گفت و بساغر تخلّص میکرده واز او است:

گر بر بت بصدق دل عرضه دهی نیاز را … به که به زرق درحرم جلوه دهی نماز را
گرچه برای بندگی ساکن مسجدم ولی … بندگی خدای کو بندهٔ حرص وآز را
ای سوی کعبه ره سپر، بین بکجااست روی دل … شاد مشو که همرهی قافلهٔ حجاز را

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۴۵۳ ریاض العاقین)

ساغری

از شعرای ایران ، معاصر جامی (متوفی بسال ۸۹۸ھ قمری) و اشعارش خالی از لطافت بود، بهمین‌جهت جامی نیز لطایفی در حق اوگفته است . در سفینةالشّعراءگوید : ساغری از ولایت ساغر، در سلك شعرای دولتی منسلك ، بسیار متموّل و درعین حال ممسك و تنگ‌چشم بود ، اینك موقعی که جامی مسافرت حجّ می‌نموده و ساغری و ویسی (که او نیز بسیار ممسك‌بوده) باهم‌تصمیم همسفری با وی داده بودند دراثرآن صفت رذیله ، ویسی ببهانهٔ بی‌مرکبی وساغری نیز ببهانه‌ای دیگر ازآن عزیمت منصرف گردیدند ، امیر سهیلی در این موضوع گوید :

ویسی و ساغری بعزم حرم — گشته بودند هردوشان سفری
لیك ازآن راه هردو واماندند — این یك از بی‌خری وآن‌زخری

از اشعار خود ساغری است :

تا شنیدم‌که توان لعل ترا جان‌گفتن — آتشی در دلم افتادکه نتوان‌گفتن

ساغری از جامی اجازه خواست‌که این شعر اورا بجهت شهرت او در چارسو بیاویزند جامی‌گفت خودت را نیز نزد شعرت بیاویزند تا قائل شعر معلوم‌تر باشد ساغری از این تحقیر دلتنگ شده و بغیبت و بدگوئی جامی‌آغازکرد پس‌جامی این‌شعررا بدو فرستاد:

ساغری میگفت دزدان این‌معانی برده‌اند — هرکجا درشعرمن معنای رنگین دیده‌اند
سر بسر اشعار او دیدم یکی معنی‌نداشت — راست‌می‌گفت اینکه‌معنی‌هاشرادزدیده‌اند

ساغری نزد جامی شتافته و بنای فریادگذاشت ، جامی بعداز تبسّم‌گفت: من‌لفظ‌شاعری گفته‌ام (که‌حرف‌اوّل‌آن شین نقطه‌دار وسوم‌آن عین بی‌نقطه‌است) لکن‌کاتب بغلط رفته و یا ظرفای شهر تصحیف‌داده وساغری نوشته‌اند باری‌اسم وسال وفات ساغری بدست نیامد.

(ص ۲۴۸۳ ج ۴ س و ۲۷۹ سفینةالشعراء وغیره)

ساقی

میرزا شاه حسین- ازشعرای فرس میباشد نخست‌کارمعماری‌داشت، اخیراً دخیل‌اموردولتی‌گردید، درزمان‌شاه‌اسمعیل(۹۰۶-۹۳۰ھ قمری) بوزارت رسید ، عاقبت بدست یکی از اراذل مقتول‌گردید واز او است:

از ما وتو یك کدام ناچار — بی‌مهر و وفااست یاتویامن

زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۴۸۷ ج ۴ س)

ساقی — **حاجی محمدزمان** - خراسانی ، پسرکلبعلی‌خان جلایرکلاتی، از اکابرعرفا واهل‌حال‌بود، ازجوانی بطاعات و عبادات و ریاضات و مطالعهٔ احادیث دینیّه میپرداخت و ازتألیفات او است :

۱- الهی‌نامه که درفقرهٔذیل‌مذکوراست **۲- درج‌اللالی وبرج‌المعالی ۳- دیوان‌شعر** که تماماً در مدح حضرت خیرالبشر و ائمّهٔ اثنی‌عشر علیهم الصلوة والسلام بوده و برقصائد و غزلیّات و ترجیعات و مراثی و دومثنوی الهی‌نامه وساقی‌نامه مشتمل میباشد **۴- ساقی‌نامه** که مذکورشد **۵- نفخات غیبیه** . ساقی با رضاقلی خان هدایت معاصر بود و و از اشعار او است‌که درمدح حضرت رضا ع گفته است :

درآن صحیفه‌که ذکرالرضا نگاشته‌اند — رضای دوست بترك رضای خویشتن است
امام جان جهان است و روح عالمیان — که‌آسمان و زمینش مثال پیرهن است
ولای اهل ولا رهنما است در هرحال — بغیر اهل ولا هرکه هست راهزان است
بنای اهل مقامات نفی خودبینی است — نشان مردم‌آزاد ترك ما و من است
مناقب تو و تمجید ساقی مسکین — بهای یوسف مصر وکلاف پیرزن است

ساقی بسال هزار و دویست و هشتاد و شش هجرت درهشتاد وشش سالگی درگذشت .

(ص ۱۹۵ ج ۲ مع)

ساکت — **حسن بن احمد** - مصطلح رجال بوده وموکول بدان‌علم است.

ساکت — **میرزا غلامرضا** - شیرازی، دراوائل قرن چهاردهم هجری‌قمری ازشعرا وخوشنویسان شیراز ودر زمان‌تألیف‌آثار عجم (که‌بسال ۱۳۱۳ه قمری‌خاتمه‌یافته) درقیدحیات‌بود، خطّ نستعلیق را باسبك مخصوصی‌مینگاشت، شعر خوب می‌گفته و بساکت تخلّص مینمود واز او است :

در فصل بهار با یکی حور سرشت — یك شیشهٔ می بطرف، جوی ولب‌کشت

بهتر بـود از کـوثر و از هشت بهشت | این عشرت را نبایـد از دست بهشت

زمان وفاتش بدست نیامد . (ص ۵۴۵ عم)

سالار **بن‌عبدالعزیز** - بعنوان **سلار** (باتشدید لام) خواهدآمد.

سالک‌قزوینی **محمدابراهیم** - ازشعرای اواخر قرن‌یازدهم هجرت میباشدکه بملاّسالك معروف و شاعری بوده پاك طینت و خوش‌سلیقه و نیکواندیشه ، وقتی باصفهان رفته بامعاصر خود میرزا محمدطاهرمؤلف تذکرۀنصرآبادی ملاقات‌کرد و درهمان اوقات بهند رفته با طالب کلیم دیدار نمود ، عاقبت باز بقزوین برگشته وهم درآنجا درگذشت. درایام بیماری دوازده تومان وظیفۀ دولتی برای‌او مقرّر شد لکن قبول نکرده ودرپاسخ گفت‌که ما وظیفه ازآن طرف‌گرفتیم ، دیگر محتاج این وظیفه نیستیم و از او است :

همّت برجسته از ننگ علائق فارغ است | خـار نتوانـد گـرفتن دامن کـوتاه را

سال وفاتش بدست‌نیامد. (ص ۳۷۷ تذکرۀ نصرآبادی)

سالک‌یزدی نیز ازشعرای اواخر قرن‌یازدهم هجری قمری میباشدکه اوهم بملاسالك معروف بود، مدتی درشیراز شانه رنگ میکرد، در لباس درویشان باصفهان و پس‌از مدتی بهند رفت ، در خدمت عبـدالله قطب شاه هندی (۱۰۶۶ـ۱۰۸۵ه قمری) بوده و اخیراً درشاه جهان‌آباد درگذشت واز او است:

درخور خرج بود دخـل ز دیوان قضا | نـرود تـا نفسی کـی نفسی میـآیـد

زبان هرزه درایان توان بنرمی بست | کـه پنبه سرمۀ خـاموشی جرس باشد

نام و سال وفات و دیگر مشخّصاتش بدست نیامد. (ص ۳۹ تذکرۀ نصرآبادی)

سالمی در اصطلاح رجالی ، رفاعة بن عمرو خزرجی است و رجوع بدان علم شود.

سامان **سید میرزاعلی‌نقی** - ملقّب‌بسامان، ازعلمای‌اوائل‌قرن‌دوازدهم هجرت‌میباشدکه قریب بعصرمجلسی(متوفی بسال۱۱۱۱ه قمری)

بود، فتاوی‌او درحاشیهٔ سؤال وجواب مجلسی مذکور نگارش یافته وازتألیفات او است:

حاشیهٔ اثبات الرجعة تألیف میرمحمد مؤمن بن دوست محمدکه بسال ۱۰۸۸ه قمری در بیت‌الله مقتول شده است و سال وفات خود سامان بدست نیامد .

(ص ۹ ج ۶ ذریعة)

سامان

میرمحمدناصر- از شعرای هندوستان از اهالی بلدهٔ جونپور و از اشعار او است :

هرگز مرا دماغ سؤال وجواب نیست ای منکر ونکیر بحالم چه محشراست

درسال هزار ویکصد وچهل وهفت هجری قمری مقتول‌شد. (ص ۲۵۰۷ ج۴س)

سامانی

میرزاحسن - شیرازی ، پسر قاآنی معروف ، از فضلای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در حساب و هندسه و حکمت طبیعی و لغت فرانسه دستی توانا داشت ، قریحهٔ شعریه‌اش نیز ممتاز بود، درسال هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری درگذشته و از او است :

باز ز سوی گلستان باد بهار میرسد نفخهٔ ناقهٔ تبت یا ز تتار میرسد

باد بهارگویی از طرّهٔ یار میرسد لخلخه‌سای میوزد غالیه‌بار میرسد

از بر شاخسارها نغمهٔ سار میرسد وز سر سرو دمبدم‌صوت‌هزارمیرسد

هم چو بعشق خوش‌قدان نالهٔ زار زار من

بلبکان بگلستان ، نغمه سرای‌آمده نغمهٔشان زلوح دل، زنگ زدای‌آمده

طوطیکان بباغ در ، سبز قبای‌آمده صلصلکان براغ در،گرم نوای‌آمده

درگوش از نوایشان ، نالهٔ نای‌آمده قمریکان چو مطربان نای بنای‌آمده

گاه شده کمانه‌کش‌گاه شده چغانه زن

(ص ۲۰۳ ج ۲ مع)

سامانی

غازی بن احمد - مصطلح رجال است و رجوع بدان علم شود .

سامری

سید امام‌علی‌شاه- حسنی حسینی سامری نقشبندی مجددی ، از اکابرعرفای اواخر قرن سیزدهم هجری میباشدکه سلسلهٔ طریقت

وی باشش واسطه بشیخ احمد نقشبندی مجدّد الف ثانی موصول و کرامت‌های بسیاری بدو منسوب دارند. وی از زمان طفولیّت وجوانی ریاضت‌های بسیاری کشید، در تحصیل علوم ظاهری و باطنی اهتمام تمام بکار برد، درعلم تفسیر وحدیث و اصول فقه یگانهٔ زمان خود بود، بعد از وفات پیرش شاه حسین بمقام ارشاد ومشیخت نشست، سی سال اواخر عمر خودرا در اصلاح اخلاق و هدایت طریقت مردم مصروف داشت تا بسال یکهزار و دویست و هشتاد و دوم هجری قمری در هفتاد سالگی درگذشت و غلام سرور هندی در تاریخ ولادت و وفاتش گوید :

نقشبند دل امام الاولیاء — زاهد دین سیّد والامقام
سال مولودش **غریب** آمد عیان — باز سرور گفت **خورشید انام**
رحلتش **منظور مولی** کن رقم — هم بخوان **مرد خدا عارف امام**[1]
پس **چراغ حلم** گو تاریخ او — ختم کن سرور وصالش والسلام

(ص ۷۱۰ ج ۱ خزینةالاصفیاء)

سامی

سام میرزا - پسر شاه اسمعیل صفوی اوّل و برادر شاه طهماسب که درفنون شعر و انشا مهارتی بسزا داشت ،کتاب **تحفهٔ سامی** که تذکرهٔ شعرا میباشد از او است، درسال نهصد وسی ونهم هجرت ازطرف برادرش بحکومت خراسان منسوب و درآن اثنا درگذشت و از اشعار او است:

پابوس سگ یار نگویم هوسم نیست — دردل هوسم هست ولی دسترسم نیست

(ص ۱۲ ۲۵ ج۴ س)

سامی

خواجه عبدالله - آبا و اجدادش از اتراک کوهپایه بود ، خودش در لاهور هند متولد شد ، درشاه جهان‌آباد زیسته و درشمارهٔ شعرای نامی هندوستان میباشد و از او است .

۱- کلمهٔ **غریب** با حساب ابجدی = ۱۲۱۲. جملهٔ **خورشید انام** = ۱۲۱۲. جملهٔ **منظور مولی** = ۱۲۸۲. جملهٔ **مرد خدا عارف امام** = ۱۲۸۲. جملهٔ **چراغ حلم** = ۱۲۸۲.

مددی کرد پس از مرگ سیه بختی ما		سرمه گردیدم و در چشم سیاهش رفتم
بسال هزار وصد وپانزدهم هجری قمری درگذشت. (ص ۲۵۱۲ ج ۴ س)

سامی

لطفعلی بک - ازشعرای ایران میباشدکه دراصل ازامرای چرکس بوده واز اشعار او است :

برفتار آورد چون نازآن سرو خرامان را		ز رفتن باز میدارد خجالت آب حیوان را
نگاهت برسر نازاست باز امروز میترسم		که برگرداندازقتل من آن برگشته مژگان را
زمان وفات و مشخّصات دیگرش بدست نیامد. (ص ۲۵۱۲ ج ۴ س)

سامی

نصیرالدین - ازشعرای قزوین بوده و درسال نهصد وپنجاه وششم هجرت درگذشت و از اشعار او است :

سخن کنم بهمه جا ز بیوفـائی او		که تاکسی نکنـد میل آشنائی او
مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۵۱۲ ج ۴ س)

سامی

نیشابوری- از شعرای خراسان میباشدکه از زمان سلطان حسین بایقرا تا عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ـ۹۸۴ھ قمری) در شعر و ادب شهرهٔ بلاد خراسان بوده واز او است :

دیده را گفتم که در رویش بگستاخی مبین		گفت گستاخی نباشد عین مشتاقی است این
زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۵۱۲ ج ۴ س)

ساوجی[1]

ساوجی

حاجی میرزا ابوالفضل- ادیب فائق و طبیب حاذق بود، درتهران درتحصیل علوم متنوعه رنجها کشید، دراکثر علوم وصنایع حظّی

۱ـ **ساوجی** - بفتح واو ، منسوب است بساوج (معرب ساوه) وآن شهری است درحدود ده فرسخی قم که انارآن ممتاز و مشهور هردیار است . درمراصد گوید : ساوه شهری است زیبا مابین ری و همدان که مردمانش سنی شافعی بوده ودر دوفرسخی آن شهری است دیگر موسوم باوه که اهالی آن شیعهٔ امامی هستند . نگارنده گوید: که این در زمان قدیم بوده والا در زمان ما تمامی مردمانش شیعهٔ امامی اثنی عشری میباشند.

وافر داشت ، بخصوص درفنون خط تالی خوشنویسان سلف و خلف و درحکمت‌الهی و طبیعی مسلّم افاضل زمان خود بود ، بالاخص درخط نستعلیق جلی بسیارممتاز و تمامی کتیبه‌های در الماسیّهٔ تهران و حضرت عبدالعظیم ومواضع مهمّهٔ عمارات سلطنتی باخط او است ،گاهی شعر نیز میگفته و از او است :

بگردون‌ابر آزاری برآمدخوش‌خوش‌ازدریا ز دریا سوی صحراکـرد ریزان لؤلؤ لالا
بپوشیدنـد برگلبن مگر از پرنیـان جامه بگستردند دربستان مگر از ششدری دیبا
بپویی هرچه انـدر راغ جـویی تبتی نافه ببویی هرچه اندر باغ بوئی بصری و مینا

بسال ۱۳۱۲ه قمری (غشیب) درحدود شصت و دو سالگی درگذشت .

(مع وج ۱ مه وغیره)

ساوجی

سلمان- ملقّب بجمال‌الدین و خواجه جمال‌الدین ، پسرخواجه علاءالدین ، از نامداران شعرای ایرانی میباشدکـه همانا بنام خود ، سلمان تخلّص میکرد ، مانند پدران خـود در فنّ محاسبات دفتری مهارتی بسزا داشت ، لکن بیشتر بشعر و انشاء و فنون ادبی میپرداختـه است . در تمامی اقسام شعر دارای مقامی عالی و بالخصوص درقصیده وغزل بی‌بدل بود، علاءالدولهٔ سمنانی می‌گفته است‌که انار سمنان وشعر سلمان بی‌مانند بوده ودرهیچ‌جا نظیری‌ندارند. بالجملة‌تمامی اشعارش مقبول و نوادر و لطائف بسیاری از وی منقول وازبعضی ازآنها محبّت‌خانوادهٔ طهارت وآل‌رسول ع ظاهر و هویدا است ، عاقبت از مولد خود ساوه ببغداد رفت ، در دربار امیر شیخ حسن بزرگ والی بغداد ومؤسّس دولت ایلکانیان و پسرش سلطان‌اویس بمقامی بس بلند رسید ، مدّاح‌آن خانواده بود ، سلطان اویس فنون شعریّـه را از وی فرا میگرفت .گویند شبی سلمان درحضور سلطان مشغول طرب بود، موقع بیرون رفتن شمعی با لگنی زرینه بحکم سلطان بهمراهش بردند، چون روز شد خادم دربار بطلب آن لگن رفت ، سلمان این‌بیت را بسلطان فرستاد :

شمع‌خود سوخت‌شب دوش‌بزاری،امروز گر لگن را طلبـد شاه ز من ، میسوزم

سلطان خندید و گفت از خانهٔ شاعر طامع ، لگن زر طلب کردن، دور ازعقل است ،آن لگن را بدو بخشید. عاقبت بجهت ضعف باصره،ازملازمت دربار استعفا داده وبعبادت وانزوا گذراند و معاشی فراخور حال او از عایدات دولتی ری و ساوه برای او مقرّر گردید . ازآثار قلمی او است :

۱- دیوان شعر که بقصائد وغزلیّات و رباعیّات و مقطّعات وترکیب وترجیع بند مشتمل ودو نسخه‌ازآن بشماره‌های ۲۷۸ و۳۰۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود است **۲- مثنوی جمشید و خورشید** **۳- مثنوی فراق‌نامه** که یك نسخه از این دو مثنوی ، درکتابخانهٔ مجلس درتهران موجود میباشد و از اشعار سلمان است :

سقی‌الله لیلا کصدغ الکواعب   شبی‌عنبرین‌موی ومشکین ذوائب
فلك را بگوهر مرصع حواشی   هوا را بعنبر مستّر جوانب
درفش بنفش سیاه حبش را   روان دررکاب ازکواکب مواکب
دراین حال من با فلك درشکایت   ز رنج حوادث ز جور نوائب
ز فقد مراد و جفای زمانه   ز بعد دیار و فراق صواحب
ز تزویرهای جهان مزوّر   ز بازیچه های سپهر ملاعب

سلمان درسال هفتصد و شصت و نهم یاهفتاد وهشتم یا هفتاد ونهم هجری قمری درگذشت لکن یکی‌ازدوتاریخ‌آخری اقرب بصحت‌است زیراکه این‌شعر ازدیوان‌او نقل‌شده‌است:

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب   بآب ، خطّهٔ بغداد و خاك برسرآب

نیز درمرثیهٔ سلطان اویس مذکور (متوفی بسال هفتصد و هفتاد و شش) قصیده‌ای گفته‌که مطلع‌آن این است :

ای سپهرآهسته‌رو کاری نه‌آسان‌کرده‌ای   ملك ایران را بمرگ شاه ویران‌کرده‌ای

(۵۲ مرآت‌الخیال و ۲۶۰۶ ج۴ س و۱۹ ج۲ مع وغیر)

ساوجی **ملاصالح بن ملامحمد محسن بن نظام‌الدین** - قرشی ساوجی ، از علمای‌امامیّهٔ عهد شاه‌سلطان‌حسین‌صفوی بوده وازتألیفات‌او‌است:

۱- الحدیدة‌الحسینیة‌فی‌قطع‌لسان‌اعوان‌الامویة که‌عربی‌است وخودش‌آن‌را بپارسی‌ترجمه

کرده وهمین ترجمه‌را مقمعهٔ حسینیه نام کرده‌است **۲- الدرة العلویة فی الامامة ۳- مقمعهٔ حسینیه** که مذکور شد و با صاحب ریاض العلماء متوفی درسال هزار و صد و بیست و اند هجری معاصر بوده و زمان وفاتش بدست نیامد. (ص ۳۷۹ ج ۶ ذریعة)

سایح }
سایی } لقب چند تن میباشدکه بعنوان سائح و سائی (باهمزهٔ حرف سوم) مذکور داشتیم.

سبائی ابیض بن جمال‌که بیکی از اجدادش سبا منسوب و موکول بعلم رجال است.

سباعی **عبدالفتاح** - از علمای اهل سنّت اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشد بعد از سی سالگی بتحصیل علم پرداخت، درعلوم‌متنوّعه تخصّص یافت، کتابهائی در نحو وفقه وتوحید نوشت، بسال هزار و صد ویازدهم هجرت دراستانبول درگذشته ودراسکدار دفن‌شد. درمراصدگوید. سباع (بکسراوّل) نام‌موضعی است ووادی السباع هم‌درمیان بصره ومدینه‌دریك‌فرسخی‌زبیدیّه‌بوده وبرکه وقلعه‌ای‌دارد. (صد و۳۰۸۳ ج ۴ س)

سبتی[1]

سبتی **احمد** - مکنّی بابوالعباس، دراواخرقرن‌ششم هجرت درمراکش ازاعلام متصوفهٔ مغرب زمین‌بوده، علم زایرچه (زایجه) ازقوانین صناعیّه‌که دراستخراج غیب بکار برند بدو منسوب است و سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۱۴۷هب)

سبتی **احمد بن‌هرون‌الرشید**- مکنّی بابوالعباس، ازجملهٔ زهّاد وتارکین دنیا میباشدکه درحال حیات پدر، باآن‌همه نفوذ و اقتداری‌که

۱- **سبتی** - بفتح اول، منسوب است بسبت‌که موضعی است بین رمله و طبریه در سه فرسخی بیت‌المقدس و گاهی منسوب بسبت بمعنی روز شنبه میباشد چنانچه درذیل ضمن‌شرح‌حال بعضی از معروفین بهمین عنوان (سبتی) اشاره خواهد شد و ممکن است‌که سبتی منسوب برسبته باشدکه‌آن نیز بفتح اول شهری است در جزیرهٔ اندلس، از مرکز بلاد مغرب زمین‌که‌کشتی خوب درآن میسازند. (صد)

داشته دنیا را ترک گفت ، از مردم کناره کشیده و ازهمه چیز دنیا قطع علاقه کرد ، فقط روزهای شنبه با دسترنج خود تکسّب میکرد ، دیگر ایّام هفته را باهمین اندوختهٔ روز شنبه امرار معاش نموده وبطاعت وعبادات اشتغال میبافت . سبتی گفتن نیز ازهمین جهت بوده است که سبت بعربی روز شنبه راگویند و بهمان حال میبود تا بسال یکصد وهشتاد وچهارم هجرت درحال حیات پدر درگذشت. (ص۵۵ ج۱کا و۲۵۳۱ج۴س)

سبتی **محمد بن علی بن هانی-** بعنوان جده مذکور داشتیم .

سبتی **محمد بن عمر بن محمد بن رشید-** عمری سبتی، مکنّی با بوعبدالله، ملقب بمحب الدین ، ادیبی است نحوی لغوی عروضی، بلکه در تمامی علوم متداوله متبحّر بوده و از تألیفات او است :

۱- **ایضاح المذاهب فی من یطلق علیه اسم الصاحب** ۲- **تخلیص القوانین** در نحو ۳- **شرح التجنیس و افادة النصیح فی روایة الصحیح** وغیر اینها . زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد . (سطر۱۴ ص۷۷ت)

سبتی **یوسف بن یحیی-** بعنوان ابوالحجاج درباب کنی خواهدآمد.

سبحان بخش مولوی ، از متأخّرین علما و مورّخین هندوستان بوده و از تألیفات او است :

۱- **تاریخ الحکما** ۲- **تذکرة المفسرین** که بسال ۱۸۴۸م (غضمح) دردهلی چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۵۳۲ ج ۴ س)

سبز پوشان در باب کنی ، بعنوان ابواسحق ، ابراهیم بن شهریار کازرونی رجوع شود .

سبزواری[۱]

سبزواری **حاج ملا اسمعیل بن محمدجعفر -** یا علی اصغر واعظ سبزواری ، از اکابر وعّاظ امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشد

۱- **سبزواری-** منسوب است بسبزوار ، از اراضی خراسان که از بلاد مشهورهٔ ایران میباشد و دراصطلاح رجالی عبارت است ازحسین بن ابی علی، حسین بن علی بن عبدالصمد، علی بن عبدالصمد و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیه است.

که بسیار متتبّع وکثیرالحافظة ودر رشتهٔ موعظه بی‌نظیر بود، درچهاردهم جمادی‌الاولی سال هزار و سیصد و دوازدهم هجری در تهران وفات یافت وتألیفات بسیاری دارد :

۱- بدایع الاخبار در مواعظ بپارسی **۲- تنبیه‌المغترین فی‌احوال ابلیس اللعین ۳- جامع‌النورین‌فی‌احوال‌الانسان ۴- کتاب‌الانسان ۵- کتاب‌جنت و نار ۶- کتاب‌الشیطان** که ظاهراً همان تنبیه‌المغترین است **۷- کتاب‌الطیور ۸- کتاب‌الملائکة ۹- مجمع‌النورین** در بهائم وغیر اینها . (ص۳۰۹ ج ۱۳ اعیان‌الشیعة ومواضع متفرقه ازذریعة)

سبزواری **حسن‌بن‌حسین-** بعنوان شیعی خواهدآمد .

سبزواری **محمدباقر بن محمد مؤمن -** بعنوان محقّق سبزواری‌خواهدآمد.

سبزواری **حاج ملاهادی‌بن حاج مهدی -** عالمی است عامل و حکیمی است کامل ازاعاظم فلاسفه وحکمای‌اسلامی اواخرقرن‌سیزدهم‌هجرت که صدرمتألّهین اسلام، قدوهٔ متبحّرین درحکمت وکلام ، در احاطهٔ حقائق حکمت بی‌نظیر ودر استکشاف اسرار و دقائق فلسفه بی‌عدیل بود ، اگر افلاطون عصرش بخوانیم روا و اگر ارسطوی دهرش بگوئیم بجا است. وی درعهد ناصرالدین شاه قاجار چنان بودکه ملاّصدرا در زمان شاه عباس‌کبیر. درفنوی شعری‌نیز بسیارماهر بود، خودرامتخلّص باسرار مینمود و گاهی در



عکس حاج ملا هادی سبزواری -۲۲

اصطلاح اهل فضل بحاجی یا حاجی سبزواری تعبیر نمایند. خلاصهٔ ادوار زندگانی آن فیلاسوف ربّانی موافق آنچه ازخط خودش نقل شده آنکه: درحدود هفت وهشت‌سالگی شروع بنحو و صرف کرد ، درحدود ده سالگی پدرش بمکّه رفته و هنگام مراجعت در شیراز وفات یافت، عمّه‌زاده‌اش حاج‌ملاحسین سبزواری که سالها مقیم مشهد مقدّس بوده و درانزوا ، تقلیل غذا ، اجتناب از محرمات و مکروهات ، مواظبت برفرائض و نوافل مراقبت‌تمام داشت اورا بدان ارض اقدس برد ودرتمامی اخلاق‌فاضله مساهم ومشارکش نمود ، او نیز اصول وفقه و عربیّات وعلوم نقلیّه را ازحاج ملاحسین مذکور فراگرفت وتا ده سال دیگر بدین منوال می‌گذرانید تا بحظوظ وافرهٔ علمی و اخلاقی نایل‌آمد ، پس بمرام تحصیل معقول و حکمت باصفهان رفت و هشت سال دیگر در حوزهٔ درس ملااسمعیل اصفهانی و ملاعلی نوری بتحصیل فلسفه پرداخت و اساس حکمت اشراق را استوار داشت، پنج سال دیگر درخراسان بتدریس فقه و اصول وحکمت اشتغال یافت، سپس بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف شد وبعدازمراجعت درسبزوار مشغول‌تدریس‌حکمت گردید ، انتهی ملخّصا و ازمطاوی‌کلماتش برمیآیدکه این‌جمله را درحدودسال۱۲۷۶ﻫ قمری نگارش داده‌است. حاج ملامحمّد هیدجی درآخرحاشیهٔ شرح منظومه نوشته‌است که حاج ملاهادی درسال ۱۲۱۲ﻫ قمری (غریب) متولد شد ، با اینکه پدرش از تجّار و ملاکین سبزوار بوده خودش بتحصیل علم و ادب رغبت نمود ، بعدازآن بذکر بعضی‌از ادوار تحصیلات و زندگانی او پرداخته تاآنکه‌گوید : راه معاش سبزواری منحصر بیك جفت‌گاو ویك باغچه بود ، در فصل انگور تمامی طلاّب را بدانجا دعوت میکرد ، از حاصل زراعت ، نخست حقوق واجبه را ردّ مینمود ، ثلث مابقی را نیز موضوع‌کرده و متدرجاً بفقرا میداد ، درایّام عید غدیر نیز بهریك ازفقرای سادات یك قران و دیگر فقرا نیم قران برسم عیدیانه تادیه میکرد، ازکثرت شهامتی‌که داشته ازهیچ‌کس چیزی نمیخواست، تحف وهدایا نیز اصلا قبول‌نمی‌نمود، درتمامی‌عمرخود باکمال زهد وتقوی و صدق وصفا وبی‌آلایشی ونهایت عزّت نفس‌گذرانید ، بهیچ‌کس از اکابر واغنیا اعتنائی

نکرد ، ناصرالدین شاه درسبزوار بخانه‌اش رفته و برروی حصیری که فرش اطاق تدریس بوده نشست ، تألیف کتابی را دراصول دین بزبان پارسی درخواست نمود ، بعداز رفتن پانصد تومان بخدمتش فرستاد ، او نیز قبول نکرده نصف آن را بطلاّب و نصف دیگر را بفقرا حواله داد و مقرّر داشت که سادات را دومقابل دیگران بدهند .

کرامات بسیاری بسبزواری منسوب دارند که شرح و بسط آنها خارج از وضع کتاب است، لکن کرامتی بالاتر از اسیر ومسخّر کردن نفس نبوده واساس دیگر کرامات میباشد **وفقنا الله لذلك المقام** .

نگارنده بیك واسطهٔ موثّق ازخود ناصرالدین شاه نقل میکند که آن شاه والاجاه دراثنای مسافرت اروپا در تبریز نزول اجلال فرمود، درموقع بازدید یکی ازاکابرمتمولین علمای آن شهر که شخص موثّق نیز حاضر بوده نقل فرمودند (بزبان ترکی آذربایجانی) که دراین مسافرت بهرشهری که واردمیشدیم اهالی آن شهر حسب الوظیفة استقبال میکردند، موقع حرکت نیز مراسم مشایعت را معمول میداشتند ، در سبزوار هم معلوم شد افراد هرطبقه وظیفهٔ خودرا معمول داشته‌اند، فقط حاجی ملاّ هادی که استقبال سهل است بدیدن شاه هم نیامده‌است بعلّت اینکه او شاه و وزیر نمی‌شناسد. شاه گوید من بسیارپسند کردم وگفتم که اگر او شاه نمیشناسد شاه اورا میشناسد، بعداز تعیین وقت روزی درحدود موقع ناهار بخانهٔ حاجی ملاهادی فقط بایکنفر پیشخدمت (نه با ترتیبات مقرّری سلطنتی که اسباب زحمت اهل علم است) رفتم تا درآنجا ناهاری هم صرف کرده باشم، بعداز پاره‌ای مذاکرات متفرّقه گفتم که خداوندعالم تمامی نعمتها را درحق من تکمیل فرموده وهر نعمتی شکری مناسب خود را لازم دارد چنانچه شکرانهٔ علم تدریس و ارشاد عباد ، شکرانهٔ مال دستگیری فقرا ، شکرانهٔ قدرت و سلطنت نیز انجام حوائج آحاد مردم است ، از شما خواهش دارم مرا خدمتی محوّل فرمایید که با انجام آن ادای شکر این نعمت سلطنت راکرده باشم ، حاجی ، اظهار غنا و بی‌حاجتی کرد و اصرار من مؤثّر نیفتاد ، تاآنکه من خودم تذکرش داده وگفتم شنیده‌ام شما یك زمین زراعتی دارید خواهش میکنم برای

آن مالیات دولتی ندهیدکه اقلاً باین خدمت جزئی موفّق بوده باشم ،آنرا نیز با عذر موجّهی ردّ نموده و ملزمم گردانید وگفت کنابچهٔ مالیات دولتی هر ایالتی کمّاً وکیفاً یك صورت قطعی گرفته که اساس آن با تغییرات جزئی برهم نمی‌خورد ، اگرمن مالیات ندهم ناچار مقدار آن بسایر آحاد مردم ازطرف اولیای امورسرشکن خواهد شد وممکن است یك قسمت ازآن بفلان بیوه‌زن برسد و یا بریتیمی تحمیل گردد ، اعلیحضرت همایونی راضی نباشندکه تخفیف یا معافیت مالیات من سبب تحمیل بریتیمان و بیوه‌زنان باشد ، بعلاوه دولت مخارج هنگفتی داردکه تأمین آن وظیفهٔ حتمی افراد ملّت است، ما با رضا و رغبت خودمان این مالیات را می‌دهیم .

شاه گوید: من گفتم که بفرمائید ناهاری بیاورند تاخدمت شما صرف طعامی هم کرده باشیم . حاجی، بدون اینکه ازمحل خود حرکتی بکند خادم خود را امر بآوردن ناهار کرد ، خادم فوراً یك طبق چوبین با نمك و دوغ وچند قاشق وچند قرص نان پیش ما گذاشت، حاجی نخست آن قرصهارا باکمال ادب بوسید و بررو وپیشانی گذاشت وشکرهای بسیار ازته دل بجاآورد ، سپس آنها را خوردکرده و توی دوغ ریخت ، یك قاشق پیش من گذاشته وگفت شاها بخورکه نان حلال است ، زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم میباشد ، شاه گوید من یك قاشق صرف کردم، دیدم که خوردن آن برای من دشوار است، اینك بعد از اجازه ، بقیهٔ آن قرصها را بدستمالم بسته وبه‌پیشخدمت دادم که موقع مرض وکسالت یکی از افراد خانوادهٔ سلطنتی ، ازآن نان حلال استشفا نمایند. شاه بعدازاین جمله گریزهائی زد و اعتراض‌هائی ببعضی از افعال ناشایست و غیرمنتظرهٔ برخی از متلبّسین بلباس اهل علم نمودکه فی‌الجمله ، از مفاهیم بیانات مذکوره مکشوف است و بسط آنها چندان لزومی ندارد . انتهی کلام ذالك الموثق ملخّصا نکته‌ها هست ولی محرم اسرارکجا است .

چنانچه اشاره شد ، حاجی سبزواری علاوه بردیگر مراتب عالیهٔ علمی و عملی و اخلاق فاضلهٔ انسانی، طبعی روان و وقّادی نیزداشت، اشعار نغز وطرفهٔ بسیاری گفته

ونکات فلسفی وعرفانی بیان نموده که مصدوقهٔ اِنَّ مِنَ الْبَیٰانِ لَسِحْراً میباشند و از او است:

شورش عشق تو درهیچ سری نیست که نیست — منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
ز فغـانـم ز فـراق رخ و زلفت بفغـان — سك کویت همه‌شب تاسحری نیست که نیست
نه همین از غم او سینهٔ ما صد چاك است — داغ او لاله‌صفت برجگری نیست که نیست
موسئی نیست کـه دعـوی اناالحق شنود — ور نه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست
چشم ما دیـدهٔ خفّاش بـود ورنـه ترا — پرتوحسن بدیوار و دری نیست که نیست
گـوش اسرار شنو نیست وگرنـه اسرار — برش ازعالم معنی خبری نیست که نیست

نیز از او است :

ما ز میخانـهٔ عشقیم گـدایانی چنـد — باده‌نوشان وخموشان وخروشانی چند

تاآنکه درمقطع آن گوید :

هردر اسرارکه برروی دلت بربندنـد — روگشایش طلب ازهمّت مردانی چند

ایضاً :

آتش آن نیست که در وادی ایمن زده‌اند — آتش آن است که اندردل درویشان است

ایضاً :

ای‌که با نـور خرد نـور خـدا میجوئی — خویش بین عکس نظر کـن بکجا میپوئی

ایضاً :

پـارسایان ریائی ز هوا بنشیننـد — گر بخاك درمیخانه چو ما بنشینند

تألیفات سبزواری بسیار و مرجع استفادهٔ دانشمندان میباشند :

۱- **اسرارالحکم** بپارسی که‌مکرراًچاپ‌شده‌است ۲- **اسرارالعبادة** درفقه ۳- **اصول‌الدین** ۴- **الجبر والاختیار** ۵- **حاشیـهٔ اسفار ملاصـدرا** که در حـواشی خود اسفار چاپ شده است ۶- **حاشیهٔ زبدةالاصول** شیخ بهائی ۷- **حاشیـهٔ شرح سیوطی** برالفیهٔ ابن‌مالك ۸- **حاشیـهٔ شواهدالربوبیهٔ ملاصدرا** که درحواشی خودآن‌کتاب چاپ شده است ۹- **حاشیهٔ مبدأ و معـاد ملاصدرا** که نیز در حواشی خودآن‌کتاب بطبع رسیده است ۱۰- **حاشیهٔ مثنوی ملای رومی** که درتهران چاپ شده و پارسی است ۱۱- **حاشیهٔ مفتاح (مفاتیح) الغیب** که درحواشی خود مفاتیح چاپ شده است ۱۲- **دیوان شعر فارسی** درتهران چاپ شده است ۱۳- **شرح الاسماءالحسنی** که دعای جوشن‌کبیر معروف است ۱۴- **شرح دعـای صباح** حضرت امیرالمؤمنین ع که این

هردو در تهران یکجا چاپ سنگی شده و یك نسخهٔ خطّی از شرح دعای صباح بخط حسن بن محمد سبزواری بشمارهٔ ۲۱۳۶ درکتابخانه مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران موجود وآن اوّلین نسخه‌ای است که چهل روز بعداز تألیف خودکتاب ، در ماه شوال ۱۲۶۷ھ قمری از سواد ببیاض رسیده و خود مؤلف محترم نیز حواشی بسیاری باخط خودش در حاشیه‌های این نسخه مرقوم داشته است **۱۵- شرح غررالفرائد** مذکوردرذیل **۱۶- شرح اللالی المنتظمة** مذکور در ذیل **۱۷- شرح مثنوی ملای رومی** که بنام حاشیهٔ مثنوی مذکورشد **۱۸- غررالفرائد** که منظومه‌ایست درحکمت وبالالی منتظمه که‌آن نیز منظومهٔ دیگری است درمنطق هردو دریکجا مستقلا چاپ و بمنظومهٔ سبزواری معروف میباشد چنانچه با شرح آنهاکه نیز ازخود مؤلف است کراراً چاپ شده‌اند **۱۹- اللالی المنتظمة** که در بالا مذکور شد **۲۰- محاکمات** در رد شیخیه **۲۱- مقیاس** در فقه **۲۲- نبراس** نیز در فقه **۲۳- هدایة المسترشدین**. وفات سبزواری در دههٔ آخر ذی‌الحجه‌ازسال هزار و دویست و هشتاد و نهم یا نودم هجری قمری درسبزوار واقع شد وبنا برتاریخ دوّیمی، لفظ **حکیم** مدت عمرش بوده وجملهٔ **حکیم غریب** نیز مادّه تاریخ وفاتش می‌باشد، ملاکاظم سبزواری، معروف بروغنی، ازتلامذهٔخود حاجی که متخلّص بمیر بوده درتاریخ‌وفات‌استادش‌گوید:

اسرار چو از جهان بدر شد — از فرش بعرش ناله برشد

تاریخ وفاتش ار بپرسند — گویم که **نمرد زنده‌ترشد** = ۱۲۸۹

(ص۱۴۷ مآثر وآثار و مواضع متفرقه ازذریعه و حاشیهٔ شرح منظومهٔ هیدجی وغیره)

سبط[1]

سبط ابن التعاویذی **محمدبن‌عبیدالله**- بعنوان ابن التعاویذی‌درکنی‌خواهدآمد.

سبط ابن الجوزی **یوسف بن قیزاوغلی بن عبدالله** - ترکی حنبلی حنفی بغدادی، ملقّب بشمس‌الدین، مکنّی باب‌والمظفّر، عالم

۱- **سبط** - بکسر اول ، طایفه و نوه و فرزند فرزند و بهمین‌آخری داخل در عنوان مشهوری بعضی از اکابر میباشدکه ذیلا تذکر می‌دهد.

مورّخ فقیه واعظ محدّث حافظ خوش گفتار و نیکومحضر، نخست بعقیدهٔ حنبلی بود، از جدّ مادری خود ابن الجوزی عبدالرحمن بن علی آتی الترجمة، اخذ مراتب علمیّه نمود ازسال ششصدم هجرت درحدود هیجده سالگی بسیاحت وجهانگردی آغاز کرد تا بدمشق رفته و درحوزهٔ درس فقهی جمال الدین محمود حصری حاضر ومذهب حنفی را برگزید واز تألیفات جیّدهٔ او است :

۱- **تذکرة خواص الامة فی ذکر خصائص الائمة** ویا **تذکرة الخواص فی مناقب امیر المؤمنین و اهل بیته الطاهرین ع** که در تهران چاپ شده است ۲- **مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان** در تاریخ مصر و دارای چهار مجلّد. وی بسال ۶۴۴ھ قمری مطابق۱۲۵۷م ویا بسال۶۵۴ھ قمری (خند) در دمشق وفات و درجبل قاسیون مدفون گردید .

(ص ۱۴۷هب و سطر۴ ص ۴۲۹ت و ۲۵۳۳ ج ۴ ص وغیره)

سبط ابی البسام عمر بن حسن- بعنوان ذوالنسبین نگارش دادیم .

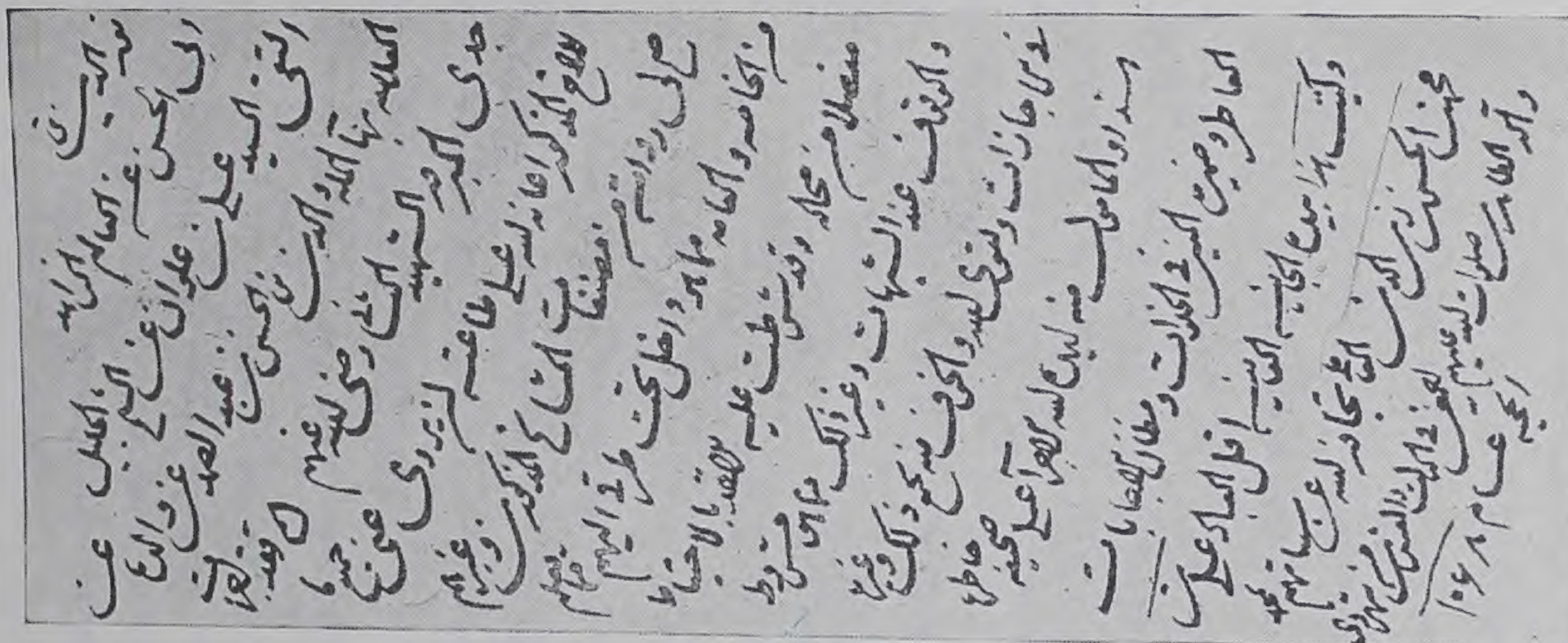
سبط الشهید شیخ حسن بن زین الدین- بن محمدبن حسن بن شهید ثانی، در ذیل ضمن شرح حال عمّ او شیخ علی بن محمد بن حسن تحت عنوان سبط الشهید مذکور است .

سبط الشهید شیخ زین الدین بن علی بن محمد- بعنوان زین الدین مذکور داشتیم.

سبط الشهید شیخ زین الدین بن محمد بن حسن بن شهید ثانی - بهمین عنوان زین الدین بن محمد بن حسن نگارش دادیم .

سبط الشهید شیخ علی بن زین الدین- بن محمد بن حسن بن شهید ثانی درذیل ضمن شرح حال عمّ خود شیخ علی بن محمد بن حسن مذکور است.

سبط الشهید شیخ علی بن محمد بن حسن صاحب معالم ابن شهید ثانی- جبل عاملی اصفهانی ، از اکابر علمای وقت خود بشمار میرود که علم وفضل و تبحّر و تحقیق و جلالت قدر وی شهرهٔ آفاق ، از معاصرین ملامحسن فیض و محقّق سبزواری بود ، طعنهای بسیاری درحق ایشان داشته ، دراوائل جوانی ازبلاد خود جبل



کلیشهٔ خط سبط الشهید شیخ علی بن محمد بن حسن -۲۳

کلیشهٔ مزبور یك صفحه از اجازه‌ای است که شیخ‌علی مذکور جهت مولی محمدباقر مجلسی صاحب‌الانوار بخط خود درپایان اجازهٔ ۶۱ ازکتاب اجازات مجلسی (جلد ۲) که نسخهٔ اصل میباشد مرقوم داشته است که تماماً بخط خود شیخ علی بوده ودرکتابخانهٔ شخصی جناب آقای فخرالدین نصیری موجود است.

عامل باصفهان آمد و اقامت گزید و تألیفات طریفه دارد :

۱- **احادیث النافعة** ۲- **جواب اعتراضات سلطان‌العلماء** که برشرح لمعه کرده است ۳- **حاشیهٔ الفیهٔ** شهید اول ۴- **حاشیهٔ روضه** (شرح لمعه) ۵- **حاشیهٔ صحیفهٔ سجادیه** ۶- **حاشیهٔ فوائد مدنیه** ۷- **حاشیهٔ مختصر نافع** ۸- **حاشیهٔ معالم** جد خود ۹- **حاشیهٔ من لایحضره‌الفقیه** ۱۰- **الدرالمنثور من‌المأثور و غیرالمأثور** درحل عبارات مغلقه و مسائل مشکله و اخبار مجمله و تحقیق مطالب بسیاری ازانواع علوم متفرقه که در تهران چاپ ودو نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۱۸۹۳ و ۱۹۸۴ درمدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجوداست ۱۱- **الدرالمنظوم من کلام‌المعصوم** درشرح کافی تا باب علم وعقل ۱۲- **الرد علی من یبیح الغنا** ۱۳- **رساله‌ای درحرمت غنا** و شاید همان ماقبلی باشد ۱۴- **السهام‌المارقة من اعتراض الزنادقه** ۱۵- **شرح اصول کافی** که همان درّ منظوم مذکور درفوق است . مخفی نماندکه شیخ‌علی مذکور طبع شعری عالی داشته و در مرثیهٔ برادر خود زین‌الدین بن محمد بن حسن صاحب معالم گوید :

الا یا نسیما قاصدا ارض لبنان	**تحمل رعاك الله من بعض اشجانی**
وقف وقفة مابین اهلی و جیرتی	**وقومی و اخوانی وتربی و خلانی**
و بث لدیهم لوعتی و صبابتی	**وحزنی علی من‌کان عینی و انسانی**
وقل لهم ان‌الغریبین قد قضی	**عظیمهما والحزن قد اسرالثانی**
وحید اکئیبا لاخلیل یعینه	**بعبرة ذی وجد و انة لهفان**
وقل لربوع اقفرت و منازل	**عفت و خلت من‌خیر اهل و سکان**
مضی‌اهل‌ذاك‌العلم والفضل‌والتقی	**و زعزع رکن ای رکن لایمان**
فتی کان یخشی‌الله سرا و جهرة	**و یعبده عن محض علم و عرفان**

ولادت شیخ علی بسال هزار وسیزده یا چهارده و وفاتش درهزار وصد وسه یاچهار هجرت در اصفهان واقع شد . اما شیخ محمد بن حسن صاحب معالم که پدر شیخ‌علی میباشد در ضمن ترجمهٔ حال پدرش تحت عنوان صاحب معالم خواهدآمد . ناگفته نماند شیخ علی صغیر (که دراصطلاح اهل علم دایر است) بنا برمشهور ، عبارت ازهمین شیخ علی بن محمد بن‌حسن بوده و وصف صغیرهم نسبت بمحقّق کرکی علی بن‌عبدالعالی (آتی‌الترجمة) است لکن صاحب روضات از بعض افاضل جبل عامل و اولاد خود شیخ علی مذکور ،

نقل کرده که شیخ علی صغیر عبارت از برادرزادهٔ شیخ علی مذکور علی بن زین‌الدین بن محمد بن حسن بن شهید ثانی است که درمقابل عمّ خود (شیخ‌علی صاحب‌ترجمة) بصغیر موصوف میباشد.

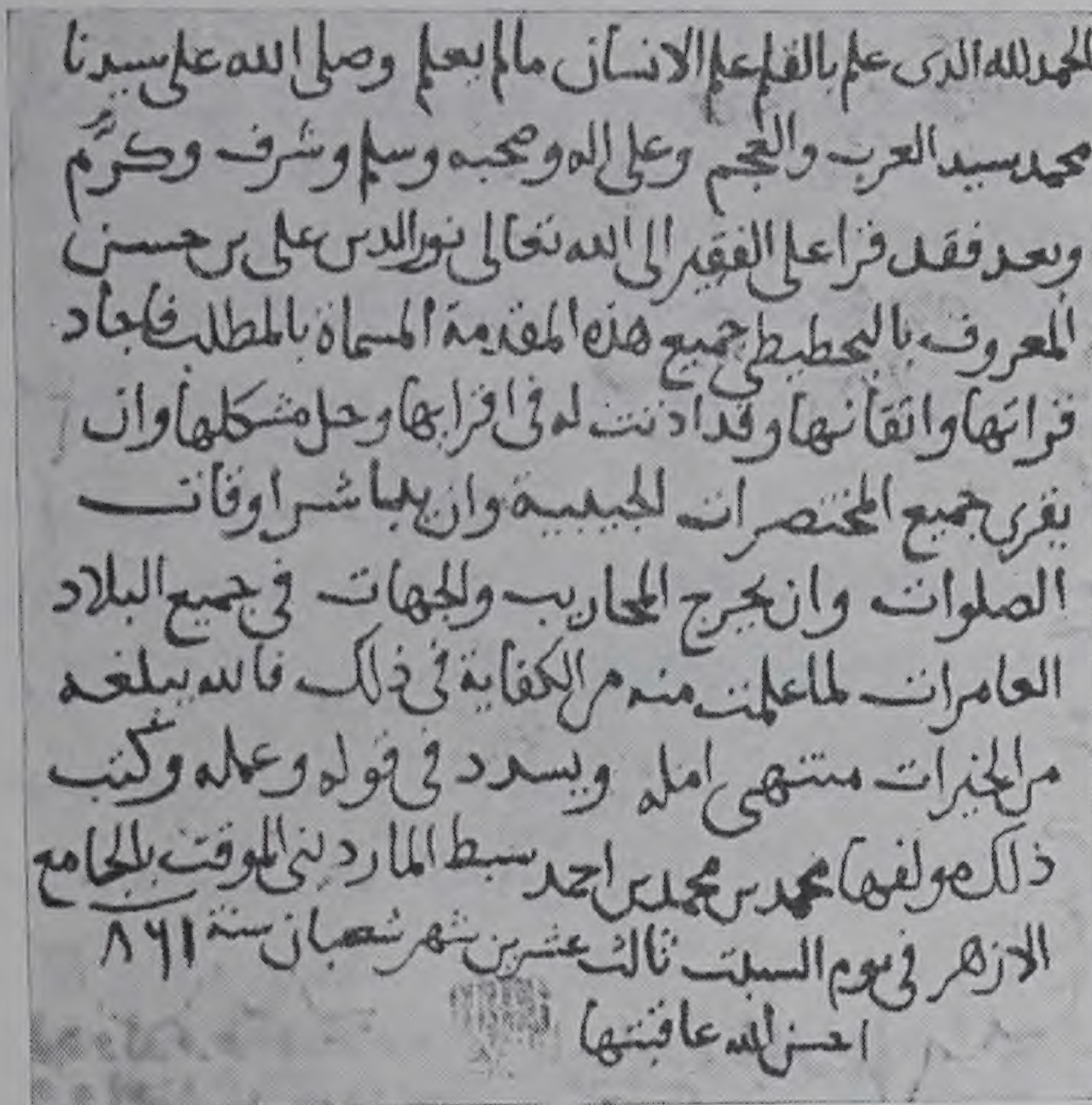
نگارنده‌گوید: همین شیخ علی نیز نزیل اصفهان و با شیخ حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴ه ق) معاصر و عالمی بوده ادیب فاضل شاعر ماهر بلکه از افاضل عصر خود واز تلامذهٔ عمّ مذکور خود بود. و از تألیفات او است:

حاشیهٔ تمهیدالقواعد جدّخود شهیدثانی و **حاشیهٔ باب توحیدکافی**. وی بسال‌هزار وصد و دویم هجرت بشیخ حسن بن شیخ عباس بلاغی اجازه داده و درسال هزار وصد و چهارم هجرت حاشیهٔ تمهید را تألیف داد و سال وفاتش بدست نیامد.

زین‌الدین مذکورکه پدر همین شیخ علی صغیر و برادر شیخ علی مذکور فوق است بعنوان زین‌الدین بن محمد بن حسن نگاشته‌آمد. اما شیخ حسن بن زین‌الدین بن محمد بن حسن بن شهید ثانی عاملی جبعی که برادرزادهٔ دیگر شیخ علی بن محمد صاحب ترجمه است نیز بسبط‌الشهید موصوف و نزیل اصفهان واز اکابر عصرخود بود و ازعمّ مذکور خود ودیگر اکابر تحصیل مراتب علمیّه نمود و درسال هزار وصد وچهارم هجرت وفات یافت. (ملل وص۴۱۱ت و۹۳ج۱طرائق ومواضع‌متفرقه ازذریعة)

سبط‌الشهید **شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی** - در ضمن ترجمهٔ والد ماجدش تحت عنوان صاحب معالم نگارش خواهدیافت.

سبط‌الماردینی **محمد بن محمد بن احمد**- غزالی دمشقی، ملقّب ببدرالدین، معروف، بسبط‌الماردینی، بنوشتهٔ معجم‌المطبوعات در سال هشتصد و بیست‌وشش‌هجرت‌متولدشد ومؤلف‌کتاب **لقط‌الجواهر فی‌تجدیدالخطوط والدوائر** میباشدکه بسال ۱۲۹۹ه قمری در مصر چاپ شده و ازسال وفاتش چیزی ننوشته است. درجائی بنظرم رسیده‌که ماردینی‌بدرالدین، مؤلف‌کتاب **تحفة‌الالباب فی‌علم‌الحساب** بوده ودرهندسه عالی ومقنطرات‌ارتفاع نیز تألیفاتی داشته بسال نهصد تمام هجرت درگذشته


الحمد لله الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم وصلی الله علی سیدنا
محمد سید العرب والعجم وعلی آله وصحبه وسلم وشرف وکرم
وبعد فقد قرا علی الفقیر الی الله تعالی نور الدین علی بن حسن
المعروف بالبحطیطی جمیع هذه المقدمة المسماة بالمطلب فاجاد
قراتها واتقانها وقد اذنت له فی اقرائها وحل مشکلها وان
یقری جمیع المختصرات الجیبیة وان یباشر اوقات
الصلوات وان یخرج المحاریب والجهات فی جمیع البلاد
العامرات لما علمت منه من الکفایة فی ذلک فالله یبلغه
من الخیرات منتهی امله ویسدد فی قوله وعمله وکتب
ذلک مولفها محمد بن محمد بن احمد سبط الماردینی الموقت بالجامع
الازهر فی یوم السبت ثالث عشرین شهر شعبان سنة ۸۶۱
احسن الله عاقبتها

کلیشهٔ خط سبط الماردینی -۲۴

کلیشهٔ مزبور یك قطعه ازصفحهٔ آخری یك رسالهٔ خطی اوست که موسوم به **المطلب فی العمل بالربع المجیب** میباشد که در ۸۶۱ نوشته ودر دیباچهٔ آن گوید : اما بعد فانه یقول العبد الفقیر لربه المعترف بذنبه محمد بن محمد بن احمد المعروف بابن بنت الماردینی الموقت بالجامع الازهر انه لیس فی الالات الفلکیة اشرف من الربع المجیب لانه یعمل به جمیع الاعمال فی جمیع الافاق فاستخرت الله جل جلاله و الفت هذه الرسالة وسمیتها المطاب فی العمل بالربع المجیب الخ ودر کتابخانهٔ شخصی جنات آقای فخرالدین نصیری موجود است.

است . نگارنده گوید : دور نیست ماردینی مذکور همان است که در معجم المطبوعات بسبط الماردینی عنوانش کرده ویا سبط الماردینی مذکور درذیل باشد چنانچه یکی بودن ماردینی و دوسبط الماردینی نیز استبعادی ندارد . (ص ۱۰۰۱ مط)

سبط الماردینی

محمد بن محمد بن احمد بن محمد - ملقّب ببدرالدین، یا خود محمد بن محمد بن علی نیز بنوشتهٔ **معجم المطبوعات** درسال

هشتصد و شصت وهفت هجری قمری متولد شده فقیهی‌است جلیل نحوی حسابی منجّم فرائضی مصری شافعی ، صاحب مؤلّفات بسیار که از آن‌جمله است:

شرح الرحبیة، شرح الفصول ، شرح القطر، کشف الغوامض و ازسال وفات‌او نیز چیزی ننوشته است . نگارنده‌گوید : چنانچه اشاره نمودیم محتمل است که ماردینی مذکور درضمن شرح‌حال فوق همین صاحب ترجمه باشد. (ص۱۰۰۱مط)

سبطیه فرقه‌ایست ازشیعه وبعنوان سمطیّه‌که حرف دوّیمی آن میم‌است خواهدآمد .

سبعی **شیخ احمد بن محمد بن عبدالله** - بن علی بن حسن بن علی بن محمد بن‌سبع (یا سبیع) بن‌سالم بن رفاعهٔ احسائی بحرانی‌رفاعی سبعی (یا سبیعی) از اکابر علمای امامیّه، عالمی‌است فاضل فقیه جلیل‌القدر شاعرماهر، ازتلامذهٔ ابن‌المتوّج احمدبن‌عبدالله بحرانی آتی‌الترجمة وآثار قلمی وی حاکی‌ازتبحّر علمی او میباشد :

۱- **الانوار العلویة** (العلیّة خل) **فی‌شرح‌الالفیة** که شرحی مبسوط برالفیّهٔ شهید اوّل بوده و بفرمودهٔ ذریعة درسال ۸۵۳ و موافق آنچه در روضات ازخط خود سبعی نقل کرده درعصر روز شنبه دوازدهم جمادی‌الاولی۹۵۳ه قمری از تألیف آن فراغت یافته‌است ۲- **سدیدالافهام فی‌شرح قواعدالاحکام** که بفرمودهٔ سیدحسین بروجردی بسال۸۳۶ه قمری از تألیف آن فارغ گشته است . در روضات‌گوید : باوجود شرحهای بسیاری که برالفیّهٔ شهید نوشته‌شده مثل شرح محقّق کرکی وشیخ ابراهیم قطیفی و شهید ثانی واکابردیگر، شرحی اتمّ و اجمع ازشرح سبیعی را ندیده‌ام‌که اصول و فروع را جامع وفوائدخارجی بسیاری‌را مشتمل‌است ۳- **شرح الفیه** که‌بنام‌انوارعلویّه مذکورشد ۴- **شرح‌قواعدعلامه** که بنام سدیدالافهام نگارش دادیم .

از اشعار شیخ‌احمدسبعی، تخمیس قصیدهٔ شیخ رجب برسی‌است‌که درمدح‌حضرت امیرالمؤمنین ع گفته وازآن جمله است:

اعیت صفاتك، اهل‌الرأی والنظر — واوردتهم حیاض‌الضجر والحصر
انت اللـذی دق معنـاه لمعتبر — یا آیـة الله بل یـا فتنة‌البشر
یا حجة‌الله بـل یا منتهی‌القدر
ففی حدوثك قوم فی‌هـواك غووا — اذا بصروا منك امرا معجزا فغلوا
حیرت اذهانهم یا ذاالعلی فغلوا — هیمت افکار ذی‌الافکار حـین رووا
آیات شأنـك فی‌الایام والعصر

وفات سبعی بنوشتهٔ بعضی از اجلّه بسال نهصد و شصت و اند ازهجرت درهند وقوع یافته و لکن این تاریخ با درنظر گرفتن اینکـه سبعی از تلامذهٔ ابن‌المتوّج بحرانی و او نیز از شاگردان شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶) و فخرالمحقّقین (متوفی بسال۷۷۱ھ قمری) بوده است وبا ملاحظهٔ تاریخ تألیف دوکتاب انوار علویـّه و سدیدالافهام‌که از ذریعة و بروجردی نقل‌کردیم بسیارمستبعد میباشد. اما تاریخ دیگر که از روضات نسبت بتألیف کتاب انوار علویـّه نقل‌شده دور نیست‌که ناشی‌از اشتباه صاحب روضات ویا جهات دیگر بوده ومعذالك محتاج بتتبّع زاید است .

(ص۲۵۷ ج۲نی و۴۷۹ ج۱۰ اعیان‌الشیعة و سطر۳۲ ص۱۹ت وص۴۳۴ ج۲ ذریعة)

سبعین بفتح‌اوّل دهی‌است درباب حلب ودراصطلاح‌علمای رجال موافق بعضی ازآثار دینیـّه عبارت از هفتاد تن میباشدکه در لیلة‌العقبة بیعت‌کردند و درتحت عنوان اثنی‌عشر نیز اشاره نمودیم و شرح قضیـه موکـول بکتب مربوطه میباشد .

سبقی **تقی‌الدین بن عبدالکافی** - همان‌سبکی علی‌بن عبدالکافی مذکور در ذیل است درقاموس‌الاعلام بهمین روش عنوان‌کرده است.

سبکی[1]

سبکی **احمدبن‌علی بن‌عبدالکافی**- ملقـّب ببهاءالدین، مکنـّی‌با بوحامد، ادیب فاضل متعبـّد متـّقی‌کثیرالحجّ والصّدقة و مثل پدرش (که

۱ـ **سبکی**- بضم اول منسوب بدو قریه است درمصر که یکی را سبك‌الضحاك و دیگری را سبك‌العبید نامند و بعضی از ایشان را تذکر میدهد .

شرح حال او در ذیل مذکور است) از افاضل وقت خود بود . از پدر خود و از رشیدی و ابوحیّان و دیگر افاضل وقت درس خوانده و از اکابر مصر و شام نیز تحصیل مراتب علمیّه نموده است . مدتی درشام قضاوت‌کرده ودیری متصدی قضاوت لشگری نیز بوده و عاقبت درمکّه مقیم شد و بسال هفتصد و هفتاد وسه هجری قمری درآن ارض اقدس درپنجاه و چهار سالگی درگذشت. مراتب فضل وکمالات‌او مورد تحسین وتصدیق پدرش بوده و بسیارش می‌ستوده و دربارهٔ اوگفته است .

دروس احمد خیر من دروس علی و ذاك عند علی غایة‌الامل

از تألیفات احمد است :

۱- شرح تلخیص المفتاح که نام‌آن‌عروس‌الافراح‌بوده ودر ذیل مذکور است **۲- شرح الحاوی ۳- شرح مختصر ابن‌حاجب ۴- عروس‌الافراح فی‌شرح‌تلخیص المفتاح** که‌باچندین شرح دیگر درمصر چاپ شده است . (ص۲۱۰ ج۱درر کامنه وسطر۱۲ص۶۱ت وغیره)

سبکی **عبدالوهاب بن علی-** برادر احمد سبکی مذکور فوق بعنوان تاج‌الدین نگارش یافته است .

سبکی **علی بن عبدالکافی -** بن علی بن تمام بن یوسف‌بن موسی بن‌تمام بن حامد بن یحیی بن عمر بن عثمان بن علی بن سوار بن‌سلیم انصاری خزرجی ، سبکی‌الولادة ، شافعی‌الفروع ، اشعری‌الاصول ، ابوالحسن الکنیة ، تاج‌الدین یا تقی‌الدین‌اللّقب ، از اکابر علمای عامّه میباشدکه فقیه‌اصولی محدّث حافظ رجالی منطقی خلافی قاری نحوی لغوی بیانی جدلی ، حاکم شام ، جامع‌ترین علمای عهد خود ، موصوف باوحدالمجتهدین و مدتی بعد از جلال‌الدین قزوینی باکمال عفّت و دیانت قاضی‌القضاة شام بوده است . ولادت او در اوّل ماه صفر ششصد و هشتاد و سوم هجرت درقریهٔ سبك‌العبید مصر واقع شد و هریك از علوم و فنون دیگر را نیز ازمهرهٔ اساتیدآن فنّ تحصیل‌کرد و تألیفات او حاکی از دقت نظر و حسن سلیقهٔ وی می‌باشند:

۱- الابتهاج(الابهاج خ‌ا) **فی‌شرح‌المنهاج‌للنووی ۲- بیان احکام‌الربط فی‌اعتراض الشرط‌علی‌الشرط ۳- التحبیر المهذب‌فی‌تحریر المذهب ۴- تسریح‌الناظر فی‌انعزال‌المناظر ۵- الدرالنظیم فی‌تفسیر القرآن‌العظیم ۶- رافع‌الشقاق‌فی‌مسئلة‌الطلاق ۷- رفع‌الحاجب عن**

مختصر ابن‌الحاجب دراصول **۸- الرقم‌الابریزی‌فی‌شرح‌مختصرالتبریزی ۹- السیف‌المسلول علی من‌سب‌الرسول‌ص ۱۰- شفاءالاسقام** (السقام خا) **فی‌زیارة خیرالانام** در رد ابن‌تیمیه که منکر سفر زیارت بوده و درحیدرآباد و مصر و قاهره چاپ شده است **۱۱- شن‌الغارة علی من انکرالسفر للزیارة** که بنوشتهٔ بعضی نام دیگر کتاب شفاءالاسقام مذکوراست **۱۲- العلم‌المنشور فی‌اثبات‌المشهور ۱۳- کشف‌القناع فی‌الافادة‌الامتناع** وغیر اینهاکه تا صد و پنجاه تألیفات متنوعه بدو نسبت داده‌اند . سبکی درشعر متوسط بوده واز او است :

انالولایة لیس فیها راحة — الا ثلث یبتغیها العاقل
حکم بحق او ازالة باطل — او نفع محتاج سواها باطل

بسال هفتصد و پنجاهم یا پنجاه وششم هجرت درمصر وفات یافت ، اصلا ترکه‌ای نداشته بلکه معادل سی و دوهزار درهم قرضدار بوده‌که پسرانش‌آن را پرداخت نمودند. گویند هرکسی که از دولتیان وغیر ایشان متعرّض او میشد بحکم تجربه در مکافات‌آن گرفتار عزل ویا مرگ میگردید . (ص ۴۹۵ وسطر۱۴ ص۶۱ت و۱۴۷هب و۶۳ ج ۳ دررکامنه و ۱۴۶ ج ۲ طبقات‌الشافعیة و ۲۵۳۴ ج ۴ س وغیره)

سبیتی لقب حارث‌بن اوس از بنی‌السبیت میباشد وشرح حالش درکتب رجالیّه است .

سبیعی[1]

سبیعی **احمدبن محمد بن‌سعید-** بعنوان ابن‌عقده درباب‌کنی‌خواهدآمد.

سبیعی **احمد بن محمد بن عبدالله-** بعنوان سبعی مذکورداشتیم.

۱- **سبیعی** - بفتح‌اول، موافق‌آنچه ضمن‌ترجمهٔ احمدبن‌محمدبن سعید سبیعی معروف با بن‌عقده درکتاب تنقیح‌المقال فرموده چندین شخص بهمین نسبت سبیعی معروف و لکن وجه نسبت ایشان مخالف یکدیکر میباشد، چنانچه درابن‌عقده، منسوب بقبیلهٔ بنی‌سبیع ازبطون‌قبیلهٔ همدان است‌که پدرشان سبیع بن صعب بن معاویة بن بکر بن مالك بن جشم بن حاشد بن حشم بن حیوان‌بن نوف بن همدان میباشد، بعضی‌ازایشان بمحلهٔ سبیع نامی‌ازمحلات‌کوفه‌که بهمان قبیلهٔ بنی‌سبیع نسبت دارد منسوب وبعضی دیگر بدرب‌السبیع حلب نسبت دارندکه ازآنجمله‌است حسین بن صالح بن اسمعیل بن عمر بن حماد بن حمزهٔ حلبی سبیعی و جمعی دیگر از محدثین فریقین . بالجملة سبیعی دراصطلاح رجالی عبارت ازحذیفة بن‌شعیب ، زید بن هانی، حسین‌بن علی ، حمید بن شعیب و بعضی دیگر بوده و شرح حالشان را موکول بکتب رجالیه میدارد .

سبیعی **اسرائیل بن یونس بن عمرو بن‌عبدالله**- محدّث زاهد امامی مذهب واز اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام بوده وبسال صد وشصت و چهارم هجرت درگذشت. (ص ۵ ج ۱ نی وکتب رجالیه)

سبیعی **عمر یا عمرو بن‌عبدالله** - بعنوان ابواسحق در باب کنی خواهدآمد.

سبیعی **یونس بن عمرو بن عبدالله**- محدّث زاهد و پسر ابواسحق سبیعی مذکور فوق بوده و درسال یکصد وشصتم هجرت درگذشت.
(کتب رجالیه و ص ۵ ج ۱ نی)

سپاهی **خدادوست** نامی است از شعرای ایرانی که از اکابرزادگان اندجان بوده ودرسال نهصدوهفتاد و نهم هجرت درگذشته وازاواست:

افسوس که وقت گل بزودی بگذشت فریاد که تا چشم گشودی بگذشت
بی‌چشم و خطت بنفشه و نرگس را ایّام بکوری و کبودی بگذشت

مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۵۳۵ ج۴س)

سپهر **محمدتقی‌خان‌کاشانی**- بعنوان لسان‌الملك خواهدآمد.

سپهر ثانی **عباسقلی‌خان** - در ضمن شرح حال پدرش محمدتقی خان فوق خواهدآمد.

سپهری اردستانی‌ٌالاصل ، اصفهانی‌ٌالمسکن، از شعرای ایران، صاحب فضل وعرفان، بتصوف منتسب بوده و بعضی‌مثنویها گفته وازاواست:

ز خضر، عمر فزون است عشقبازانرا اگر ز عمر شمارند روز هجران را

نام و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص ۲۵۳۵ ج۴س)

ستائی یا **ستانی** دراصطلاح‌رجالی احمدبن یعقوب میباشد ورجوع بدان‌علم نمایند.

ست[1]

ستالامناء دختر شیخ صدرالدین، بعنوان **ام عزالدین** درکنی خواهدآمد.

ستالاهل **دختر علوان‌بن سعد** (سعید خ ا) **بن علوان بن علوان بن کامل** - بعلبکی حنبلی ، زنی بوده صالح ، باعفّت ، دیندار ، باقناعت که اصلا اعتنائی بخلق و دلق نداشت ، از بهاءالدین عبدالرحمن مقدّسی که از مشاهیر محدّثین میباشد بسیار روایت کرده است ، درکثرت مسموعات حدیثی درعصرخود متفرّد و کنیه‌اش ام‌احمد بود، در نوزدهم‌محرم‌هفتصد وسوم‌هجرت درهشتاد وپنج‌سالگی درگذشت. (ص ۱۲۵ ج ۲ دررکامنه و ۵۲ ج ۲ خیرات)

۱- **ست** - درص۵۱ ج۲ خیرات‌حسان گوید: بکسراول وتشدید ثانی ، ظاهراً مخفف سیده میباشد که درعربی بمعنی خانم (بی‌بی - بانو) استعمال نمایند ، پس اضافه میکند بعضی ، لفظ ست را بمعنی عدد شش گرفته و گویند که بمعنی شش غلام و کنیز و کنایه ازتمول زیاد است. جمعی بهمین معنی عددی کنایه از جهات سته (شش‌جهت) دانند که گویا موصوف بهمین‌لفظ ست، مالك جهات ستهٔ عالم است . بهاءالدین زهیر نیز بهمین معنی‌آخری اشاره‌کرده وگوید :

بروحی من اسمیها بست **فتنظرنی النحاة بعین مقت**
یرون باننی قد قلت لحنا **فکیف و اننی لزهیر وقتی**
و لکن غادة ملکت جهاتی **فلالحن اذا ماقلت ستی**

نگارنده گوید : بهرمعنی که باشد استعمال آن درغیرزنان دیده نشده و درصورت اطلاق و نبودن قرینه نیزظاهراً مراد معنی‌اول مذکورفوق‌است وبس(بانو- خانم - سیدة) بلکه‌بنابردومعنی‌آخری باید استعمال آن درغیرزنان نیز صحیح باشد و حال آنکه در جایی سراغ نداریم و اما استعمال زهیر مستند بقرینه است ومنظور اصلی این‌است که مراد از لفظ ست درصورت‌نبودن قرینه همان معنی اولی مذکور است (سیده - خانم) . در روضات‌الجنات نیز درشرح حال ام‌الحسن فاطمة، ضمن شرح حال پدرش شهید اول ، بهمین معنی تصریح کرده‌است. اینکه درقطرالمحیط استعمال لفظ ست درمعنی سیده را تغلیط‌کرده واز استعمالات عوامش‌شمرده‌است شاید مرادش این‌باشد که این معنی‌را معنی اصلی ست دانستن‌غلط است وآن منافی مخفف لفظ سیده بودن‌نمیباشد، بعلاوه که استعمال‌آن در وصف زنان ، درکلمات اجله بسیار است ، در دررکامنه ، بیست وپنج تن از محدثات را بهمین عنوان ست‌العلما و ست‌المشایخ و مانند اینها مذکور داشته است و حمل لفظ ست دراین‌گونه استعمالات بمعنی عددی مذکور (شش) دور از انصاف بوده‌بلکه صورت‌صحیحی ندارد و کیف‌کان ، شرح حال اجمالی بعضی‌از موصوفین بهمین‌عنوان را تذکر میدهد.

ست‌الشام بنت ابی‌صالح رواحة بن علی

ست‌الشام صفیة ، بنت مجدالدین احمد

ست‌العبید بنت عمر بن ابی‌بکر

ست‌العجم بنت ابی‌الولید محمد

ست‌العرب بنت سیف‌الدین علی بن عبدالرحمن

ست‌العرب بنت محمد بن علی بن‌احمد

ست‌العرب فاطمه بنت محمد بن موسی

ست‌العلماء بنت شیخه رباط

ست‌العیال بنت احمد

ست‌العیش عایشه دختر قاضی علاءالدین حنبلی

(برای همهٔ موارد بالا:) ازمشاهیر محدّثات عامّه درقرن‌هشتم‌هجری‌هستند وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب مربوطه میباشد.

ست‌الفقراء رابعه بنت شیخ‌ابوبکر بخاری- زن سید احمد ، فاضله و کامله و عارفه، از اکابر عرفا ودارای اوصاف‌حمیده بود، ازطرف شوهر خود بام‌ّالفقراء مکنّی وبه ست‌الفقراء ملقّب و پیوسته ازخوف پروردگار درحزن وغم بسرمی‌برد ودرشوال ۶۱۳ه قمری درگذشت. (ص ۲۰۱ در منثور)

ست‌الفقهاء امةالرحمن بنت ابراهیم بن علی

ست‌الفقهاء بنت خطیب احمد بن محمد

ست‌الفقهاء بنت اسمعیل بن ابراهیم

ست‌الفقهاء بنت محمد بن محمد بن اسمعیل

ست‌قریش فاطمة بنت فهد

ست‌القضاة بنت خطیب احمد بن محمد

ست‌القضاة بنت محمد بن علی

ست‌القضاة بنت قاضی محیی‌الدین

(برای همهٔ موارد بالا:) از محدّثات نسوان قرن هشتم هجرت میباشند ، شرح حال ایشان موکول بدرر کامنه وخیرات حسان و دیگر کتب مربوطه است و ست قریش در باب‌کنی بعنوان ام‌البهاءخواهدآمد.

ست‌المشایخ فاطمة بنت شهید اول- درباب‌کنی بعنوان ام‌الحسن خواهدآمد.

ست‌الناس بنت ابی‌الذکر احمد

ست‌النعم بنت احمدبن حمدان

ست‌النعم بنت یوسف بن محمد

(برای همهٔ موارد بالا:) ازمحدّثات‌قرن‌هشتم‌هجری‌میباشندوشرح حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه است.

ست نفیسه **بنت حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب** - لقبش طاهره و کریمةالدارین است ، بسال ۱۴۵ هـ ق در مکّه متولد شد ، در مدینه با زهد و عبادت بسر میبرد ، هم بالین اسحق مؤتمن فرزند حضرت صادق ع بود، از آن دو نور پاك دوفرزند قاسم و ام کلثوم نامی بوجودآمد پس با شوهر و فرزندان خود بمصر رفت ، بفاصلهٔ هفت سال در رمضان دویست و هشتم هجرت درآنجا وفات یافت . اسحق ،یخواست که جنازه‌اش را بمدینه نقل دهد لکن اهالی مصر از روی عقیدهٔ کاملی که نسبت بآن مخدّرهٔ معظّمه داشتند درخواست کردند که آن نعش پاك را درخاك ایشان دفن نمایدکه وسیلهٔ تبرك و میمنت ایشان باشد اسحق نیز قبول نمود و درخاك مصرش مدفون ساخت که زیارتگاه عام وخاص میباشد. آن مخدّره درحق فقرا و بیماران تلطّف‌های بی‌نهایت داشت ، همواره روزه و شب‌زنده‌دار بود ، تا اسحق حاضر نمی‌شد تناول غذا نمی‌کرد ، درحال احتضار نیز روزه‌دار بود، جمعی از حاضرین درخواست افطارکردند گفت سبحان‌الله سی سال است که از درگاه خداوندی مسئلت مینمایم روزه‌دار از دنیا رفته باشم چگونه باشدکه از این آرزوی سی ساله دست بردارم ودرآنحال این بیت را می‌خوانده است :

اصرفواعنی طبیبی - ودعونی و حبیبی **زادنی شوقی الیه - وعرامی و نحیبی**

بعد از این شروع بتلاوت سورهٔ انعام‌کرد چون بآیهٔ شریفهٔ **لَهُمْ دارُ السَّلام** رسید جان بمالك جانان سپرد. امام شافعی درآن اوان ساکن مصر بود و بزیارت آن خاتون معظّمه میرفته ودرخواست دعای خیر می‌نموده است. (ص ۱۲۲ ج ۳ خیرات)

ست الوزراء **ام‌عبدالله- دخترقاضی شمس‌الدین** } هریکی بهمین‌عنوان تالی‌خود
ست الوزراء **ام‌محمد - دختر تاج‌الدین** } درباب‌کنی خواهدآمد.

ست الوفاء بنت محمد از محدّثات قرن هشتم هجرت میباشد وشرح حالش درکتب مربوطه است .

ستنبه **ابراهیم** - مکنّی بابواسحق ، از اکابر عرفا ومتصوفه میباشد که با ابراهیم‌ادهم (متوفّی درحدود سال ۱۶۰ هـ قمری) ملاقات‌کرده

و صحبت داشت ، بارشاد ابراهیم ، زمانی بتکسّب اشتغال یافت، اندوختهٔ خودرا هرچه بودی بفقرا انفاق می‌نمود، عاقبت باز بدستور ابراهیم بکلّی ترك علاقه نموده و برهنه‌پا بادیه‌پیما گشت ، باآن حال بزیارت بیت‌الله‌الحرام رفت و بعضی کلمات عارفانه ومتصوفانه از وی منقول است . دراصل کرمانی بود ولی چندگاهی درهرات اقامت گزیده واز این‌رو به هروی شهرت یافت و مدفنش درقزوین است و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۵۷۲ ج ۱ س)

ستهٔ اخری
ستهٔ اولی
ستهٔ وسطی
اوّلی شش‌تن از اصحاب حضرت‌کاظم ع وحضرت رضا ع ، دوّمی هم شش تن دیگر از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق ع و سومی نیز شش تن دیگر فقط از اصحاب حضرت صادق علیهم‌السلام بوده وبطور اجمال درتحت عنوان **اصحاب‌اجماع** نگارش دادیم.

سجاد درصورت عدم قرینه منصرف بوجود مقدّس حضرت امام علی‌بن الحسین‌علیهماالسلام بوده‌وگاهی محمدبن‌عبدالله‌کوفی‌رانیزگویند.

سجاده **حسن بن‌حماد**ـ حضرمی ، مکنّی باابوعبدالله ، معروف بسجّاده ، از محدّثین عامّه بوده و قرآن مجید را قدیم میدانسته است. از وی پرسیدند از حکم‌کسی‌که سوگند خورده باکافر و زندیقی حرف نزند وتکلّم ننماید والاّ زنش رها و مطلقه‌باشد بعداز این باکسی‌که بخلقت قرآن معتقد وآن‌کتاب‌آسمانی را حادث میدانسته تکلّم‌کرده است، پاسخ دادکه برخلاف قسم رفتارکرده وزنش مطلقّه میباشد ، احمد بن حنبل نیز حسن را تحسین‌کرده وگفت‌که حرف بعیدی نگفته است. حسن بسال دویست و چهل و یکم هجرت در بغداد درگذشت .

(ص ۲۹۵ ج ۷ تاریخ بغداد)

سجاده **حسن بن علی بن ابی‌عثمان**ـ شرح‌حالش‌موکول‌بکتب‌رجالیه‌است.

سجاعی **احمد بن شهاب‌الدین احمد بن محمد** ـ سجاعی شافعی ازهری ، مصری‌المولد والمنشاء ، از اعیان علمای زمان خود بود ، در

تمامی علوم متداوله شریك و سهیم ایشان بشمار میرفت، درعلوم عربیّه نیز دستی توانا داشت ، از پدر خود ودیگر مشایخ وقت تحصیل مراتب علمیّه نموده ودرحال حیات پدر و بعداز وفات او تدریس می کرده و از تألیفات اوست :

۱- اثبات کرامات الاولیاء ۲- بلوغ الارب فی شرح قصائد من کلام العرب که قصیده‌های ابوالاسود دئلی ، عبدالقیس بن حفاف، ابوالفتح بستی ، عمادالدین رجاء بن شرف اصفهانی، سموئل بن عادیای یهودی غسانی ومرثیه ابوالحسن تهامی را شرح کرده است **۳- الجواهر المنتظمات فی عقود المقولات ۴- حاشیهٔ شرح قطر ابن هشام ۵- شرح معلقهٔ امرأ القیس ۶- فتح الجلیل علی شرح ابن عقیل ۷- فتح المنان لبیان الرسل اللتی فی القرآن ۸- منظومهٔ استعارات** وغیر اینها و همهٔ آنها درمصر وقاهره چاپ شده‌اند . بسال هزار و یکصد و نود وهفتم هجری قمری درقاهره وفات یافت ودرمقبرهٔ قرافهٔ صغری مدفون گردید.

(ص ۱۰۰۵ مط)

سجاوند[1]

سجاوندی مجدالدین ، صاحب تفسیر عین المعانی رجوع بذیل شود .

سجاوندی **محمد بن ابی یزید طیفور** - سجاوندی غزنوی ، از علمای عامّهٔ قرن ششم هجری و مؤلف کتاب **انسان عین المعانی** و خود کتاب **عین المعانی فی تفسیر السبع المثانی** وکتاب **الموجز** (که در آن از پنج گونه وقف مذاکره میکند) وکتاب **الوقف والابتداء** (که مشتمل برهفت نوع از وقف است) و درسال پانصد و شصت تمام از هجرت درگذشت. درقاموس الاعلام گوید: مجدالدین سجاوندی ازجملهٔ مفسرین بوده و مؤلف **تفسیر شریف عین المعانی** نامی است و دیگر از اسم و زمان وغیره چیزی ننوشته است و ظاهر کلامش که تفسیر عین المعانی را بدو نسبت داده آنکه همان محمد بن

---

[1] **سجاوند** - بفتح اول و واو، معرب سگاوند ، نام کوهی است از سیستان و یا نزدیکی آن که بقول رشیدی سگ درآن بسیار میباشد . از هفت اقلیم نقل است که سجاوند قصبه‌ایست از تومانات کابل واز نگارستان نقل شده که موضعی است از خواف خراسان و دیگری گفته که دیهی است در دوازده فرسخی تربت . (برهان قاطع و فرهنگ آنندراج)

ابی‌طیفور میباشدکه لقب مجدالدین داشته‌است. مخفی نماندکه‌کتاب انسان عین‌المعانی مذکور فوق ملخّص و مختصر کتاب عین‌المعانی مذکور است .

(کف وص ۴۱۶۷ ج ۶ س و اطلاعات متفرقه)

سجاوندی **محمد بن عبدالرشید** - یا محمد بن‌محمدبن عبدالرشید، حنفی، مکنّی بابوطاهر، ملقّب بسراج‌الدین، از مشاهیر علما وفقهای قرن پنجم هجرت میباشد و ازتألیفات او است:

کتاب **فرائض سجاوندیه** (سراجیه خ‌ا)که چندین مرتبه در لندن وکلکتّه و مصر و قاهره چاپ ومحل توجه و استفادهٔ فضلا بوده و شرح‌های بسیاری برآن نوشته‌اندکه مشهورترین‌آنها شرح سید شریف جرجانی است و سال وفات سجاوندی بدست نیامد .

(ص۱۴۸هب و۲۵۳۷ ج۴س وغیره)

سجزی **شیخ ابوسعید احمد بن محمد**- بعنوان سیستانی خواهدآمد .

سجستانی[۱]

سجستانی **سلیمان بن اشعث**- بعنوان ابوداود سجستانی در باب کنی خواهدآمد.

سجستانی **سهل بن‌محمد** - یا عثمان یا محمد بن عثمان بن یزید جشمی ، مکنّی بابوحاتم ، از مشاهیر نحویّین و ادبا و لغویّین و قرّاء

۱ــ **سجستانی** - بکسر اول و ثانی ، منسوب‌است بسجستان (معرب سیستان) که ناحیهٔ بزرگی میباشد در ده منزلی سمت جنوبی هرات ، اراضی‌آن ریگزار و شوره‌زار بوده و رستم داستان معروف را بدانجا منسوب دارند . در روضات‌الجنات از میزان‌الذهب نقل کرده‌است که در زمان بنی‌امیه سب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بمکه ومدینه وتمامی بلادشرق وغرب اعلان نمودند لکن اهل سیستان شدیداً امتناع کرده و درضمن معاهده نیز شرط نمودندکه اصلا بدان امر شنیع اقدامی ننمایند . بعضی ، لفظ سجستان را نام اصلی‌آن ناحیه دانسته و معربش ندانند و بعضی گفته‌اندکه سجستان دیهی است دربصره و دراین‌حال تعیین‌اینکه نسبت سجستانی بکدام یك از مواضع مذکوره است موکول بقرائن خارجیه میباشد. دراصطلاح رجالی، عبارت از ایوب بن ابی‌تمیمه ، حبیب بن معلی ، حریز بن عبدالله و بعضی دیگر بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است. (صد وسطر۳۳ ص ۳۲۱ت و اطلاعات متفرقه)

میباشد که درشعر و عروض و لغت و غرائب و علوم قرآنیّه و ادبیّه و حل معمّا دستی توانا داشت ، استاد ابن‌درید و مبرّد بود ، کتاب سیبویه را دومرتبه از اخفش خوانده و بسیار صالح و متّقی و درهرهفته یك مرتبه ختم قرآن میکرد ، روزی یك اشرفی طلا تصدّق می‌نمود ، باوجودآن همهٔ مراتب علمیّهٔ عالیه ، درنحو چندان مهارت نداشت ، هرموقع که با ابوعثمان مازنی در یکجا جمع میشدند برای اینکه مبادا چیزی از وی سئوال کند هرچه زودتر ازآنجا بیرون میرفت ویا خود را بکار دیگری مشغول میکرد و تألیفات بسیار دارد :

۱- **الاضداد** که در قاهره چاپ شده است ۲- **اعراب القرآن** ۳- **الشتاء والصیف** ۴- **الفصاحة** ۵- **القرائات** ۶- **کتاب المعمرین من العرب** که درلیدن و قاهره چاپ شده است ۷- **مایلحن فیه العامة** ۸- **المذکروالمؤنث** ۹- **المقاطع والمبادی** ۱۰- **المقصوروالممدود** وغیر اینها و بسال دویست و چهل و هشتم یا پنجاه و پنجم هجرت در بصره درگذشت .

(ص ۳۲۴ت و ۲۶۳ ج ۱۱ جم و۸۶ف و۲۷۰۵ ج۴ س وغیره)

سجستانی **عبدالله بن سلیمان بن اشعث**- مذکور فوق مکنّی بابوبکر ، محدّث حافظ عالم زاهد عامی ، با پدرش از سجستان رحلت‌کرد ، از علما و محدّثین بغداد وخراسان وشیراز و اصفهان استماع حدیث نمود، درعداد حفّاظ بلکه حافظ‌تر ازپدر خود بود، عاقبت دربغداد اقامت‌گزیده و بروایت حدیث پرداخت. خطیب بغدادی‌گوید که نسبت بغض حضرت علی‌بن ابیطالب ع بعبدالله محض تهمت‌است والاّ احمد بن یوسف‌ازرق‌گوید ازخود عبدالله شنیدم می‌گفت هرکسی‌راکه بامن کدورتی داشته ویا ازمن بدگوئی کرده‌باشد عفو می‌کنم مگرآن‌کس راکه مرا باعداوت‌آن‌حضرت متهّم سازد. وفات عبدالله درهشتم یاهیجدهم ذی‌الحجه سیصد وشانزدهم هجرت دربغداد واقع ودرمقبرهٔ باب‌البستان مدفون ومتعاقبا هشتاد مرتبه برجنازه‌اش نمازخواندندچنانچه شمارهٔ همهٔ ایشان متجاوز ازسیصد هزار تن بوده‌است وکتاب **المصابیح** ازتألیفات‌اواست.

(ص ۲۳۰ ج ۱ کا و ۴۶۴ ج ۹ و ۴۴۲ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

سجستانی **محمد بن عبدالعزیز** - یا عزیر ، ادیبی است فاضل متواضع ، از شاگردان ابوبکر ابن‌الانباری وکتاب **نزهةالقلوب فی‌تفسیر غریب‌القرآن** که به **غریب‌القرآن** معروف و درمصر چاپ شده و یك نسخهٔ خطّی آن نیز بشمارهٔ ۲۰۱۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید تهران موجود میباشد از او است . اورا ابن‌عزیز نیزگویند و درسال سیصد و سی‌ام هجرت درگذشت .

(ص ۱۰۰۸ مط و غیره)

سحاب **سید محمد** - حسینی ، متخلّص بسحاب ، پسر سیداحمد هاتف آتی‌الترجمة ، از مشاهیر شعرای عهد فتحعلی شاه قاجار بود ، پیش پدر مذکورش تحصیل کمالات نمود ، بالخصوص درفنّ شعر و عروض و قافیه بهره‌ور بود ، درطبّ نیز حظّی داشت ، در اواسط عمر بمکّه رفت ، بعد از مراجعت اشعار او بمعرفی فتحعلی‌خان صبا ، منظور نظر شاه‌گردید وبلقب مجتهدالشعراء مفتخر شد، بعد از صباکسی ازشعرا بپایهٔ وی نمیرسید، دراواخرعمر بعبادت و اطاعت پرداخت. درسال هزار و دویست و بیست و دویم هجری قمری وفات یافت و جنازه‌اش بنجف نقل شد و و ازآثار قلمی او است :

۱- **دیوان اشعار** که دونسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۲۶۱ و ۳۹۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدیدتهران‌موجوداست ۲- **سحاب‌البکاء** بپارسی‌درمراثی‌وجنگهای‌سیدالشهداء علیه‌السلام‌که بنظم ونثر تألیف داده است. (فهرست‌کتابخانهٔ مذکور وغیره)

سحابی **استرابادی** - ازاکابرعرفا وشعرای‌عهد صفویّه میباشدکه‌پدرانش گرگانی بودند ، خودش درشوشتر متولد شد، درنجف نشو ونما یافت ، بهمین جهت بسحابی نجفی شهرت پیداکرد بلکه بنوشتهٔ بعضی نجفیّ‌المولد والمنشأ والمدفن بود ، درآن ارض اقدس بعبادت و انزواگذراند ، شش هزار رباعی حکیمانه بدو منسوب است وصاحب مرآت‌الخیال دوازده هزار رباعی اورا دریك مجلّد دیده وباآن همه طبع روانی‌که داشته اصلا غزلی از وی دیده نشده و از او است :

بس ساده دلی کزین ره آگاه افتاد
بس اهل خرد که در تك چاه افتاد
این کار حوالتی نه علم وعملی است
چون گنج که تاکه را بدان راه افتاد

ای دعوی عشق کرده ، آیین توکو
قطع نظر از عقل ، دل ودین توکو
ای دم زده از داغ وفا لاله صفت
پیراهن چاك چاك خونین توکو

هر کس بدرون خویشتن ره دارد
درچشم شه و گدا گذرگه دارد
دریاخود وغواص خود وگوهر خود
هان غور کنی که این سخن ته دارد

ازخلق جهان هرکه خبردارتر است
ناچیزتر و مفلس و بیکارتر است
در باغ زمانه باغبانی می گفت
خوش میوه ترین درخت، کم بارتراست

گم گردم اگر تو جستجویم نکنی
آئینه صفت روی بـرویم نکنی
درحق خود از لطف توگفتم بسیار
یا رب رب اگر دروغ گویم نکنی

اسم و زمان وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد و لکن ازمعاصرین ابوالفیض فیضی (متوفّی بسال یك هزار و چهارم هجری هجرت) ونظائر وی میباشد .

(ص۸۳ مرآت‌الخیال و۱۳۸ریاض‌العارفین وغیره)

سحبان‌وائل **سحبان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس بن وائل** - افصح علمای عرب وابلغ بلغای‌ایشان‌بود، دربیان وفصاحت وبلاغت‌ضرب‌المثل **وَاَفْصَحُ مِنْ‌سَحْبٰان** ازامثال دائره میباشد. روزی نزد معاویه رفت، فصحای‌عرب وخطبای قبائل درآنجا حاضر بودند ، برای اینکه اگر نزد سحبان حرفی بزنند نزد او شرمنده خواهند شد و اسباب خجلت ایشان فراهم خواهدگردید بمجرّد دیدن او بیرون شدند پس سحبان این شعر را فرو خواند :

لقد علم‌الحی الیمانون اننی **اذا قلت اما بعدانی خطیبها**

پس معاویه امر بخطبه خواندنش‌کرد ، سحبان عصائی خواست ،گفتند در حضور معاویه باعصا چه‌کار داری ؟گفت موسی پیغمبر در مقام تکلّم با خدا چه‌کار باعصا داشت ؟ پس عصا را بدست‌گرفت ، ازظهر تا اواخر وقت نماز عصرکه مشرف بفوت بوده یك رشته و

یکنواخت ، متوالیاً بدون هیچ توقّف و تنحنح وسرفه ، خطبه خواند واصلا ازموضوع خطبه سرمطلبی دیگر نرفت ، هرمعنی راکه دراثنا مذاکره می کرده ناقصش نمیگذاشته وبپایانش می‌رسانید پس معاویه اخطب عرب بودن اورا تصدیق کرد، سحبان گفت نه‌عرب تنها ، بلکه اخطب انس و جن هستم .گویند سحبان صد و هشتاد سال عمر کرده است ، اوّلین کسی‌است که درخطبه **اما بعد** گفته وبعصا تکیه زده ونیز نخستین کسی ازاهل‌جاهلیّت میباشد که‌بحشر ونشر و روزقیامت‌ایمان‌آورده‌است. (فرید وجدی وغیره)

سحبان‌العجم در اصطلاح بعضی از اواخر کنایه از **ابوالقاسم فردوسی** است‌که ازکثرت فصاحت‌کلماتش ، بسحبان مذکور فوق تشبیهش‌کرده و بهمین وصف موصوفش دارند .

سحنون **عبدالسلام بن سعید بن حبیب** - تنوخی ، فقیه مالکی ، مکنّی بابوسعید ، ملقّب بسحنون ، رئیس مذهبی مالکیّهٔ بلاد مغرب بود، علم مالك درآن‌نواحی بواسطهٔ وی انتشار یافت،کتاب **المدونةالکبری** درفقه‌مالکی ازتألیفات او است‌که درقاهره چاپ شده است و بواسطهٔ عبدالرحمن بن قاسم عتقی از خود مالك روایت میکند . صاحب ترجمه درماه رجب سال دویست وچهلم هجرت در هشتاد سالگی درگذشت ، امیرمحمد بن اغلب برجنازه‌اش نماز خواند و حنوط وکفن برای‌او فرستاد لکن محمد پسرخود سحنون حیله‌کرده وآن‌کفن را صدقه‌نمود وباحنوط وکفن دیگرپدرش را تجهیز نمود. **سحنون** مرغی‌است تیزدهن دربلاد مغرب وعبدالسلام نیز بواسطهٔ حدّت نظری‌که درمسائل علمیّه داشته است بهمین لقب ملقّب‌گردید .

(ص ۳۱۶ ج ۱ کا وغیره)

سحیم **عامر بن حفص** - بعنوان نسّابه خواهدآمد .

سحیمی **اقعش بن سلمة** وسلمی بن‌حنظلة وغیرهما موکول بعلم‌رجال‌است.

سخاوی[1]

سخاوی **حسین بن حسون** - مصری ، سخاویّ المولد ، ابوعبدالله الکنیة ، عمادالدین اللّقب ، قوی وسخاوی الشهرة، ادیبی است شاعر نحوی خوش اخلاق و لطیف المحضر واز او است :

ما سمعنـا من الفضائـل طرا	**فی قدیم الاخبار او فی الحدیث**
فهـو وقف علی الصحابـة ماض	**منتهـاه الی رواة الحـدیث**

بسال پانصد وهشتاد وسوم هجری قمری درمصر وفات یافت. (سطر۱۳ص۴۹۳ت)

سخاوی **علی بن اسمعیل** - بن شرف الدین ابراهیم بن حیارهٔ یمنی قاضی مالکی ، مکنی با بوالحسن ، ملقّب بشرف الدین ، ادیب نحوی شاعر مشهورالاصالة و معروف العدالة، ازسلفی و نظائروی روایت کرده است. **دیوان شعری** داشته وکتاب **نظم الدر فی نقدالشعر** هم از او میباشد . صاحب ترجمه بسال ششصد وسی و دویم هجرت درهفتاد و هشت سالگی درقاهره درگذشت و درآخرعمر نابینا بوده است.

(کف و سطر۱۰ ص ۴۹۳ت وغیره)

سخاوی **علی بن محمد بن عبدالصمد** - بن عبدالاحد بن عبدالغالب همدانی مصری ، سخاویّ المولد والشهرة ، علم الدین اللّقب ، ابوالحسن الکنیة ، شافعیّ المذهب ، از مشاهیر ادبا ونحویّین و قرّاء وفقها ولغویّین واصولیّین و مفسّرین بلکه در عداد ائمّهٔ نحو و تفسیر و لغت و قرائت معدود وگاهی بشیخ القراء موصوف و بهمه گونه قرائات مختلفه وعلل آنها خبیر ودرفقه واصول وفنون ادبیّه کثیر الاطّلاع بود . نحو و لغت و تفسیر و تجوید و ادبیّات را در قاهره از شاطبی ، در اسکندریه از سلفی و ابن عوف ، درمصر از بوصیری و ابن یاسین فراگرفت پس بدمشق رفته و مرجع استفادهٔ طلّاب وفضلای وقت گردید ودرعصرخود درتمامی علوم متداوله متفرّد بوده است.

۱- **سخاوی** - بفتح اول، منسوب بسخاکه ناحیه ایست درمصر وهم شهری است که مرکز آن ناحیه است و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد.

شب یکشنبه دوازدهم جمادی‌الاخرهٔ ششصد و چهل و سوم و یا پنجاه و سوم هجرت در دمشق وفات یافت و درحین وفاتش می‌گفته است:

قالوا غداً نأتی دیار الحمی و ینزل الرکب بمغناهم
وکل من کان محبا لهم اصبح مسرورا بلقیاهم
قلت فلی ذنب فما حیلتی بای وجه اتلقاهم
قالوا الیس العفو من شأنهم لاسیما عمن ترجاهم

سید نصرالله حائری تذییلش کرده و ازآن جمله است :

فجئتهم اسعی الی بابهم ارجوهم طورا و اخشاهم

سخاوی آثار قلمی و تألیفات جیّده و سودمند بسیاری دارد :

۱- تحفة الفراض و طرفة المرتاض ۲- تفسیر القرآن که چهارمجلد وتا سورهٔ کهف است **۳- جمال القراء و تاج الاقراء ۴- ذات الحلل** که قصیده‌ایست بطریق لغز و خودش آن را شرح کرده است **۵- سفر السعادة وسفیر الافادة** که شرح مفصل زمخشری بوده و یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصریه موجود است **۶- شرح احاجی نحویهٔ زمخشری ۷- شرح ذات الحلل** که اشاره شد **۸- شرح رائیهٔ شاطبیه ۹- شرح لامیهٔ شاطبیة** . مخفی نماندکه قاسم بن فیرهٔ شاطبی دوقصیدهٔ رائیه و لامیه درتجوید داشته که سخاوی هردو را از خود ناظم آنها خوانده و هردو را شرح کرده‌است، شرح رائیّه به**وسیله** موسوم وشرح لامیّه نیز به**فتح الوصید فی شرح القصید** مسمّی میباشد **۱۰- شرح مفصل زمخشری** که دوفقره میباشد، اوّلی بنام سفرالسعادة درفوق مذکور ودویمی نیز در ذیل بنام مفضل مذکوراست **۱۱- عروس السمر فی منازل القمر ۱۲- فتح الوصید** که درفقره ۹ مذکورشد **۱۳- القصیدة الناصرة لمذهب الاشاعرة ۱۴- الکواکب الوقاد فی تصحیح الاعتقاد ۱۵- متشابهات الکتاب ۱۶- المفضل فی شرح المفصل ۱۷- منیر الدیاجی فی شرح الاحاجی** که بنام شرح احاجی مذکور شد وغیر اینها و قصائد بسیاری درحق حضرت رسالت ص می‌گفته است .

(ص۱۴۸هب و۴۹۲ت و۳۷۵ ج۱کا و۳۱۹۴ج۴ص و۱۲۶ ج۵طبقات الشافعیة وغیره)

سخاوی **محمد بن عبدالرحمن** - محمدبن ابی‌بکر بن عثمان مصری قاهری سخاوی شافعی حافظ ، مکنّی بابوالخیر، از اکابرعلمای شافعیّه میباشدکه درفقه و تجوید و علوم عربیّه بتمامی افاضل عصرخود تقدّم داشت، درحساب و فرائض و تفسیر و اصول و دیگر علوم متداوله نیز دارای حظّی وافر و بواسطهٔ قرب

و جوار ، تا زمان وفات ابن‌حجر عسقلانی ملازم حضور او بود و اغلب تألیفات اورا از خودش استماع نموده و برای تحصیل علم مسافرتها کرده است، اساتید ومشایخ او متجاوز برچهارصد میباشد واز تألیفات او است:

۱- ارتقاء الغرف بحب آل الرسول و ذوی الشرف ۲- الایناس ۳- التاریخ المحیط ۴- التبر المسبوك فی ذیل السلوك که کتاب السلوك لمعرفه دول الملوك مقریزی را تکمیل کرده است **۵- تحفة الاحباب و بغیة الطلاب فی الخطط والمزارات والتراجم والبقاع المباركات** که درمصر در حاشیهٔ کتاب نفح الطیب چاپ شده است **۶- تلخیص تاریخ الیمن ۷- الجواهر والدرر فی ترجمة ابن‌حجر ۸- رجحان الكفة فی بیان اهل الصفة ۹- شرح الفیة مصطلح الحدیث ۱۰- الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع ۱۱- فسح المغیث بشرح الفیة الحدیث** وظاهراً همان شرح الفیهٔ مذکور است **۱۲- الفخر العلوی فی المولد النبوی ص ۱۳- الفوائد الجلیة فی الاسماء النبویه ۱۴- القول البدیع فی احکام الصلوة علی الحبیب الشفیع ۱۵- القول المتین فی تحسین الظن بالمخلوقین** وغیر اینها . وی بسال نهصد ودویم هجری قمری درهفتاد ویك سالگی درمدینهٔ منوره وفات و درجوار قبر امام مالك مدفون‌گردید .

(ص ۱۴۸ هب و ۱۶ انور سافر وغیره)

سخاوی **محمد بن عبدالرحمن بن محمد**- سمرقندی سخاوی ، مؤلّف کتاب **عمدة الطالب لمعرفة المذاهب** که اختلاف داود و شیعه و علمای اربعهٔ عامّه را درآن ذکر کرده و درسال هفتصد و بیست و یکم هجرت درگذشت .

(ص ۲۸۰ ج ۲ نی)

سخن **میرعبدالصمد** - ازسادات اکبرآباد هند و ازشاگردان عبدالقادر بیدل میباشدکه بسخن تخلّص می‌کرد . بسال هزار وصد وچهل ویك هجری قمری در شهر احمدآبادکجرات وفات یافته و از او است :

خوش آن‌روزی که برپای‌توسر گرم‌نیازافتم　　دم‌برخاستن چندان روم ازخودکه بازافتم

(ص ۲۵۴۰ ج ۴ س)

سخن **سید محمدخان بهادر** - دراصل اصفهانی بود ، پس بعزم تجارت بهندوستان رفته و مشمول مراحم بعضی از امراگردید ، در سال هزار و دویست و شانزدهم هجری قمری وفات یافت و **دیوان مرتبی** دارد واز او است :

بدل‌خاری زعشق گلعذاری کرده‌ام پیدا — از این خواری بعالم اعتباری کرده‌ام پیدا

(ص ۲۵۴۰ ج ۴ س)

سدسی بنا بر بعض نسخ غیرمعتمده ، دراصطلاح رجالی لقب احمر بن جری است . سدس دیهی است از توابع مصر و بموجب نسخ معتمده سدوسی است ودر ذیل مذکور است.

سدوسی[۱]

سدوسی **قتادة بن دعامة** - عزنین بن عمرو بن ربیعة بن عمرو بن حرث بن سدوس بن شیبان اکمه سدوسی بصری، مکنّی بابوالخطاب، از اکابر علمای تابعین و جامع‌ترین ایشان و مرجع طلّاب و محصّلین بود ، همه روزه سواره‌ها از طرف بنی‌امیّه محض استفسار اخبار و انساب و اشعار ، بخانهٔ وی مراجعه میکردند . شهرت او درعلم و صحت روایت بمقامی رسیده بودکه‌گویند از علوم عرب چیزی بما نرسیده‌که صحیح‌تر باشد ازآنچه ازقتاده بما رسیده است . معمّر گوید: معنی آیهٔ شریفهٔ . **وَمٰاکُنّٰالَهُ مُقْرِنِینَ** را از ابوعمرو بن علا پرسیدم پاسخی ندادگفتم قتاده میگویدکه مقرنین بمعنی مطیقین است‌گفت قول قتاده‌کافی است و اگر نبود اینکه قتاده در مسئلهٔ قدر تکلّم مینماید و ازطرف حضرت رسالت ص مأمور بامساك و توقف دراین مسئله هستیم من قتاده را بتمامی اهل عصر ترجیح میدادم و بکسی دیگر نمی‌گرائیدم. قتاده بسال شصتم متولد وبسال یکصد وهفدهم یا هیجدهم هجرت در واسط وفات یافت.

(ص ۴۶۶ ج ۱ کا وغیره)

۱- **سدوسی** - دراصطلاح رجالی احمر بن جری ، احمر بن سواء ، بشیر بن معبد، عامر بن عزیز، عثمان بن عفان ، مغیرة بن ابی‌قره وبعضی دیگر بوده وشرح‌حال‌ایشان موکول بدان علم میباشد ، نسبت‌آن بسدوس بن اصمع بن‌سعد بن نبهان است که پدر قبیله‌ایست ازنبهان از بطون طی و بنی‌سدوس علاوه برخانوادهٔ سدوس بن اصمع یکی از بطون بکر بن وائل نیز میباشدکه پدرشان سدوس بن ذهل بن شیبان بن ثعلبه بوده ونیز یکی‌ازبطون بنی‌حنظله ازشعب قبیلهٔ بنی‌تمیم میباشدکه خانوادهٔ سدوس بن دارم بن مالك بن حنظله هستند. درتنقیح‌المقال بعد از این جمله‌گوید : سدوسی را منسوب بسدوس بمعنی طیلسان داشتن بملاحظهٔ‌اینکه شغل احمر مذکور طیلسان ساختن ویا فروختن بوده اشتباه است .

سدوسی مرثد همان سدوسی مؤرّج مذکور در ذیل است.

سدوسی **مؤرج بن عمرو بن حارث** - بن ثور بن سعد بن حرملة بن علقمة بن عمرو بن سدوس بن ذهل بن شیبان، مکنّی با بوفید، نحوی شاعر لغوی ، از اکابر علمای نحو و لغت میباشدکه دربدایت حال از اعراب بادیه‌نشین بود ، باصول و قواعد عربیّه اطّلاعی نداشت تاآنکه ببصره‌آمد، نخست درحوزهٔ درس ابوزید انصاری حاضرشد و اوّلین تعلّمش از وی بود، سپس نحو وفنون ادبیّه را ازخلیل بن احمد فراگرفت ، با سیبویه و نصر بن شمیل همدرس و از اکابر اصحاب خلیل بود ، بالخصوص درلغت، فرید عصرخود بشمار میرفت، دوثلث لغات عربیّه را درحفظ داشت، حدیث را هم از ابوعمرو بن علاء قاری استماع نموده و اصل امتیاز او در شعر و لغت میباشد. با مأمون عباسی بخراسان رفته ومدتی درمرو اقامت‌گزید پس به‌نیشابور رحلت و مرجع استفادهٔ علما و فضلا و مشایخ آنجاگردید و مصنّفات بسیاری دارد :

۱- الانواء ۲- جماهیرالقبائل ۳- غریب‌القرآن ۴- المعانی وغیراینها. ناگفته نماندکه نام سدوسی بزعم‌بعضی مرثدبوده ومؤرّج (باصیغهٔ اسم‌فاعل ازباب تفعیل بروزن معلّم) لقب وی بوده و شخص‌آشوبی و انقلابی و شورش طلب راگویند. چنانچه ازذکر نسبش معلوم‌شد نسبت وی بجدّ عالیش‌سدوس بن ذهل‌بن شیبان میباشدکه پدرقبیله‌ایست بزرگ وکثیرالعلماء. سدوسی‌درسال‌یکصد ونود وپنجم‌هجری‌قمری‌درگذشت وازاواست:

روعت بالبین حتی ما اراع له — و بالمصائب من اهلی و جیرانی
لم یترك‌الدهر لی علقا اضن به — الا اصطفاه بنأی او بهجران

(ص۷۱ف و۲۵۵ج۲کا و۱۹۶ج۱۹جم و۱۲۴ج۲ع و۲۵۶ج۴و۴۴۶۵ج۶س)

سدهی[۱]

سدهی **سیدابوالقاسم بن محمدعلی** - حسینی ، واعظ اصفهانی ، معروف بسدهی ، مقیم تهران ، از فضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت

۱- **سدهی** - با دوکسره منسوب است به سده (مخفف خطی سه ده) که دیهی است در دوفرسخی اصفهان و بعضی از معروفین بهمین نسبت را تذکر میدهد .

میباشد واز تألیفات او است :

۱- بدایع الاخبار دراخلاق **۲- بشارة الابرار فی احوال شیعة الکرار فی دارالقرار** **۳- لمعات الانوار** که چاپ شده است . بسال هزار و سیصد وسی و نهم هجری قمری در مکّهٔ معظمه وفات یافت . (ص۶۱ و۱۱۴ ج۳ ذریعة و۱۵۰ ج ۸ عن)

سدهی

حاج میرسیدعلی بن سید محمد مهدی - امام‌جمعهٔ سده اصفهان ، مشهور بحاجی‌آقابزرگ ، متخلّص بضیائی، ازعلمای عصرحاضر ما میباشد که علاوه برعلوم دینیّه برطبّ و نجوم و ریاضیّات و جفر و اعداد وطلسمات نیز دستی توانا داشت ، مدتی‌از ادوار زندگانی خودرا در ریاضیّات و مکاشفات بسر برد ، در قضای حوائج مسلمین و انجام وظائف لازمهٔ امربمعروف و نهی از منکر و ترویج دین و تخریب اساس مبتدعین وقلع وقمع ریشهٔ بهائیّه که اخیراً درآن‌نواحی



عکس حاج میرسیدعلی سدهی -۲۵

بروزکرده بود اهتمامی تمام داشت، از تلامذهٔ میرزا محمدهاشم چهارسوقی وآقای‌نجفی سالف‌الترجمة‌بوده ونسبت شریف‌او با سی وسه واسطه‌بحضرت امام‌جعفرصادق‌علیه‌السلام

موصول میگردد. درهریك از **اخلاق** ، **تقلید** ، ختوم وادعیه، خیارات، شروط ضمن العقدی، صلح باحق رجوع، طب و تجربیات خود، مقتل ومنجزات مریض وموضوعات دیگر تألیفات و رساله‌های متفرقه دارد، بسال هزار وسیصد وپنجاه وهشت هجری قمری در نود وچهار سالگی درقریهٔ سده مذکور وفات یافت ودرانتهای شبستان مسجدجامع آنجا مدفون گردید.

(ملخص تقریرات بعضی از احفاد خود صاحب ترجمة)

سدی[1]

سدی **اسمعیل بن عبدالرحمن بن ابی کریمة** - یا ابی‌ذویب کوفی قرشی تابعی، معروف بسدی کبیر یا اکبر، مکنّی بابومحمد، ازمشاهیر مفسّرین و محدّثین ، درعدادکلبی و شعبی و مجاهد و مقاتل و دیگر اکابر اهل حدیث و تفسیر معدود ، ابن‌عباس و ابوهریره و ابوسعید خدری و جمعی دیگر از صحابه را دیده است . تفسیر خود را از ابن‌عباس روایت نموده و بشرف حضور حضرت حسین بن علی علیهما السلام مشرّف بلکه بنوشتهٔ بعضی از اکابر علمای رجال ، از اصحاب حضرت سجّاد وصادقین علیهم السلام میباشد، این است که بعضی ازاهل سنّت اورا شیعه دانسته‌اند بلکه بنا برمنقول از میزان‌الاعتدال ذهبی و تقریب ابن‌حجر و معارف ابن‌قتیبه بتشیّع و صدوق بودن وی تصریح کرده و بهمین جهت تشیّع متهمش داشته و روایات اورا قبول نمی نمایند. در تنقیح المقال نیز اورا امامی ممدوح دانسته لکن بنا بتصریح بعضی ازاکابر ارباب تراجم ، سدّی ، از مفسّرین عامّه و ازکسانی میباشد که قرآن مجید را با رأی

۱ـ **سدی** - بضم اول وکسر و تشدید ثانی ، منسوب است به سد (با ضم و تشدید) که قلعه یا دیهی است دریمن وهم دیه بزرگی است در دوفرسخی ری و منسوب بسده را نیز سدی گویند وآن (بروزن جثه) بمعنی باب ودر ویا چیزی است سقف مانند که بجهت حفظ و وقایه از صدمهٔ باران دربالای در خانه تعبیه نمایند و سدهٔ مسجد طاقها و جایهای سایه‌دار از اطراف آن راگویند. اسمعیل بن عبدالرحمن مذکور را سدی گفتن نیز بجهت آن است که درباب ودر و سدهٔ مسجدکوفه شغل‌مقنعه وسرانداز فروشی را داشته‌است ویا دریکی‌ازسده‌های مسجدالحرام درس تفسیر میگفته است و وقوع هردو سبب نیز ممکن است .

خودشان تفسیر نموده و بخانوادهٔ عصمت و معادن وحی و تنزیل مراجعه نمیکرده‌اند و تحقیق مراتب موکول بکتب مربوطه میباشد . سدّی بسال یکصد و بیست وهفتم یاهشتم هجری قمری وفات و وجه نسبت درفوق مذکور افتاد .

مخفی نماندکه اسمعیل بن موسی ،کوفی سدّی فزاری، دخترزادهٔ اسمعیل سدّی فوق و معاصر او نیز ازمشاهیر محدّثین بوده و مشایخ بسیاری از وی روایت نموده‌اند، بنوشتهٔ بعضی ، درتشیّع افراط داشته وبهمین‌جهت احادیث اورا ردّ می‌کرده‌اند ودرسال ۱۴۵ه قمری یکصد و چهل و پنجم هجرت وفات یافته است .

(ص ۲۷۶ ج۴ ذریعة و۲۵ ج۳نی و ۱۰۱ت و ۱۴۸هب و۱۳ ج۷ جم وغیره)

سدی **اسمعیل بن موسی** - در فوق ضمن سدّی اسمعیل بن عبدالرحمن مذکور شد .

سدی‌اصغر
سدی‌اکبر
سدی - خلادسدی
سدی‌صغیر
سدی‌کبیر

اوّلی و چهارمی در ذیل ، بعنوان سدی محمد بن مروان مذکور خواهد شد، دویمی وپنجمی نیز دربالا بعنوان‌سدی اسمعیل بن‌عبدالرحمن نگارش یافته است وسومی موکول بکتب رجالیّه میباشد .

سدی **محمدبن مروان‌بن‌عبدالله‌بن‌اسمعیل‌بن‌عبدالرحمن** - از احفاد سدّی اسمعیل بن عبدالرحمن مذکور فوق بوده وبهمین‌جهت درمقابل جدّ عالی مذکورش بسدّی صغیر یااصغر موصوف میباشد. او تفسیر ابن‌عباس‌را ازمحمد بن سائب‌کلبی روایت‌کرده و مصاحب او بوده وبدین سبب اورا نیز محمدبن مروان‌کلبی گویند ، لکن ضعیف ومتروك‌الحدیث ومتهّم بکذب بوده وجعل حدیث می‌نموده‌است . وی درسال یکصد و هشتاد و ششم هجرت درگذشت .

(ص۲۷۶ ج۴ذریعة و سطر۴ ص۱۰۲ت و۲۹۱ج۳ تاریخ‌بغداد)

سدیداعور شاعری است ایرانی ، با اثیرالدین اخسیکتی (متوفّی بسال ۵۶۲ه قمری) **شسب** معاصر بوده وبا یکدیگر مشاعره ومعارضه داشتند و از اوست :

گویندکه بردمید از گل خارش جرمی است که مینهند برگلزارش
رخسارهٔ وی همیشه در چشم من است عکس مژهٔ من است بر رخسارش

سال وفات و مشخّصات دیگر بدست نیامد. (ص ۴۵۴۱ ج۴س)

سدیدالدین **سالم بن محفوظ بن عزیزة بن وشاح** - حلی سوداوی ، ملقّب بسدیدالدین، عالم فقیه فاضل، ازعلمای امامیّهٔ قرن هفتم‌هجرت میباشدکه استاد محقّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ھ قمری) بوده و والد معظّم علاّمهٔحلّی نیز از وی درس خوانده است . درعصر خود علم‌کلام و فلسفه و علوم اوائل بدو منتهی میشد .کتاب **المنهاج در علم‌کلام** که محل اعتماد امامیّه میباشد از اوست ، سیدعلی بن طاوس از وی روایت‌کرده و علاّمهٔ حلّی نیز بواسطهٔ پدر خود از وی روایت میکند و سال وفات او بدست نیامد . (ملل و ص ۳۰۱ت وغیره)

سدیدالدین **محمود بن علی** - بعنوان حمصی نگارش دادیم .

سدیدالدین **محمود بن عمر** - شیبانی ، مکنّی بابوالثّناء ، ازمشاهیر اطبّای اسلامی است . درکحّالی و جراحی خبیر، در ادبیّات و نجوم وهیئت وعلوم حکمیّه بهره‌وربود، درمصر بطبابت چندی از ملوك بنی‌ارتق وبنی‌ایّوب منصوب شد وبالخصوص درعلل چشم مهارتی بسزا داشت و از تألیفات او است :

۱- الفریدةالشاهیةوالقصیدةالباهیة ۲- قانون‌الحکماء وفردوس‌الندماء ۳- لطف السائل وتحف‌المسائل ۴- موضحةالاشتباه‌فی‌ادویةالباه . شعرخوب‌نیزمیگفته واز او است:

کن مجملا فی‌ماتقول و لاتقل قولا یهجنـه بـذا و فساد
فجماعة الحکماء قبلك دأبهم کان‌الجمیـل من‌المقال فسادوا

صاحب‌ترجمه درسال ششصد وسی وپنجم‌هجرت درگذشت. (ص۲۵۴۲ ج ۴ س)

جلد دوم در همین‌جا پایان میپذیرد و جلد سوم باکلمهٔ **سراب** شروع خواهد شد .
تیرماه ۱۳۴۷ هجری شمسی